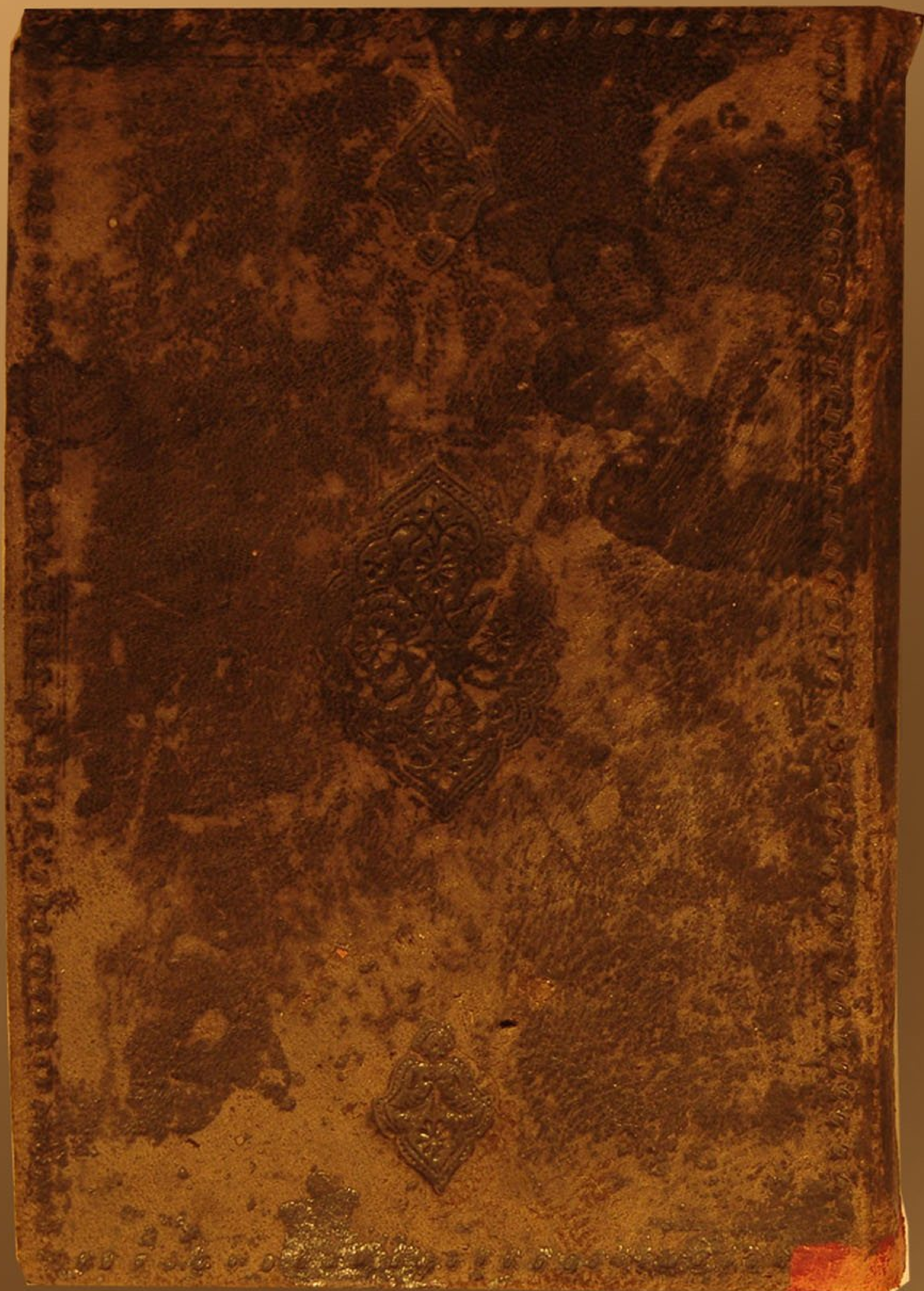


مالك هذا الكتاب [illegible]
مملوك [illegible] الملك [illegible]
حرره العبد [illegible] الموسوي

هذا كتاب تحفة الابرار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي توحد بالملك فلا ند له في ملكوت سلطانه وتفرد بالعز فلا
ضد له في جبروت كبريائه وحارت الاذهان الثاقبة في بيداء عظمته وقدرته
وانحسرت الابصار الخاطفة في بدايع صنعه وغرايب فطرته واشهد ان
لا اله الا الله شهادة تنبئ عن احديته ووحدانيته واومن به وبجميع رسله
وسفرائه وملائكته واشهد ان جدي محمدا صلى الله عليه وآله سيد رسله
ومفخر انبيائه وباعث خلقه ارضه وسمائه وان علي بن ابي طالب والائمة
الاحد عشر عليه وعليهم الآف التحية حجة الكاملة على عباده وان من اعتصم بهم
واهتدى بهديهم فقد هيأ نفسه للفوز برضوانه ومن [illegible]ادهم وضل
عن سبيلهم فقد مكن نفسه في درك نيرانه وبعد خادم شريعت فخر انبياء
و سيد رسل وچاكر درگاه ملجا اوليا وهادي سبل ابن محمد تقي الموسوي محمد [illegible]
اوتي كتابهما بيمينهما وحوسبا حسابا يسيرا بعرض برادران ديني واخلاء
ايماني ميرساند كه اين كتابيست در بيان احكام ان مسمى به تحفة الابرار
الملتقط من آثار الائمة الاطهار لتنوير قلوب الاخيار مرتب گردانيدم انرا
بمقدمه وچند باب وخاتمه هر يك از ابواب مشتمل بر مباحث بسيار
مقدمه در بيان فضيلت صلوة وجمله از مباحث مهمه مطلوبه در

ایتمام

الدنیا مزرعة الآخرة

بر دانشمندان مستور نیست که نظر بمضمون حق مشحون کریمهٔ و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون غرس نهال وجود بنی آدم در بوستان سرای دنیای دنی و دار
محن و الم نشئهٔ مکرمت جهت تحصیل معرفت و عبادت جناب احدیت عز
شانه و بمقتضای مفهوم حدیث حقیقت مقرون الدنیا مزرعة الآخرة وا
این سرای سریع الزوال نشئهٔ مکرمت محل زرع دار قرار و آخرت دار محل زرع
است که انسان در آن مرتکب اعمالی شود که موجب رفع درجات و باعث
استحقاق ثواب و عطایای جلیلهٔ حضرت منعم بی زوال شود در دار قرار
و چونکه عقول قاصرهٔ انسانی از درک چنین اعمالی که ارتکاب آن موجب
نجات در دار جنات و باعث فوز بعطایای حضرت رحمن شود قاصر است لهذا
خلاق جهان آفرین جلت عظمته نظر بکمال رأفت و عطوفت بمخلوقین سو
انبیا و رسل مقربین هدایت و ارشاد عباد فرموده اعمالی که موجب فوز در
بدار قرار و باعث استحقاق وصل منعم بی زوال است مثل صلوة و صوم و
زکوة و خمس و حج و عمره و غیرها امر بارتکاب آنها فرموده بعضی را در تمام عمر یکمرتبه
و بعضی را در هر سال یکمرتبه و بعضی را در هر شب و روز پنج دفعه تا با
ارتکاب آن اعمال حسنه سعادت انتظام بنیهٔ ذلیل فایز شود بعطایای
جلیلهٔ خداوند جلیل تا در اوان عرض اکبر از خسارت و ندامت
بی حاصل سالم و از شآمت ندامت بی ثمر و تهی دستی غانم و از نفحات
بوش و شود مبین ان کثیر الفضل صحیح محفوظ و از فواید موائد عطا
یای منتهای حضرت کریم وهاب علی الاطلاق محظوظ گردد چون تمامی اعمال
مذکوره باشتراک در اصل رجحان و محبوبیت متفاوت المراتب است و مساوی
در فضیلت و رجحان لکن اشرف از همه و افضل از کل نماز است که فی

بیان

الصلوة اذا قبلت قبلت ما سواها

کل طاعات بدین شرف سعادات و سرمایهٔ افتخار قاطبهٔ قربات و موجب استخلاص
از درکات نیران و باعث استحقاق نعیم جنان و داعی قبول سایر اعمال است چنانچه از
ارکان دین و امنا حضرت رب العالمین ماثور است اذا قبلت قبل ما سواها و اذا ردت
ردت ما سواها فی الفقیه عن مولانا الصادق علیه السلام اول ما یحاسب به العبد الصلوة
فاذا قبلت قبل سایر عمله و اذا ردت علیه رد علیه سایر عمله حاصل معنی ظاهر این
کلام حقیقت انجام اینست در موقف حساب از جانب مؤاخذ و محاسب حقیقی اول
کلامی که در مقام حساب صادر میشود سؤال از حال نماز است پس اگر نماز شخص
مقبول شد مقبولیت او موجب مقبولیت سایر اعمال میشود گویا مراد این باشد که بعد از
مقبولیت نماز دیگر سؤال از سایر اعمال نمیشود ببرکت نماز مقبول کل اعمال مقبول
میشود و اگر العیاذ بالله سبحانه نماز این شخص در درگاه احدیت جل شانه رد
شد قاطبه طاعات و اعمال رد میشود یعنی ثمری بر ایشان مترتب نمیشود بنا بر این
اشکالی در ظاهر این حدیث میتوان نمود بیان آن اینست که از جملهٔ واجبات الهیه زکوة
و خمس و صوم و نحو اینهاست هرگاه فرض شود مکلف رعایت نمود هر یک را از اینها
بنحوی که در شرع مقرر و ثابت است عدالت و حکمت مقتضی قبول و ترتب ثمرات اینهاست
خواه صلوة مقبول شود یا نه و رد شدن اینها با رعایت امور معتبره در اینها بسبب
رد شدن صلوة نظر با خلال به بعضی از امور معتبره در آن ملایم با تفضل
حکیم علی الاطلاق و مناسب با کرم کریم وهاب متعال نیست و احتمال اینکه مقبولیت
صلوة معتبر و شرط بوده باشد در سایر اعمال مندفع است به امکان دعوی اجماع بر خلاف
آن نظر با اینکه تصفح کلمات اصحاب کاشف بر خلاف این احتمال است چه در مبحث
هر یک متعرض شده اند امور معتبره در هر یک را و تا حال ندیده ام احدی متعرض این
شده باشد در کتب معتبره در قبول زکوة مثلا رعایت امور معتبره در صلوة یا

مراد از مقبولیت

و اشکال

احتمال

مقبولیت

مقبولیت صلوة هست و حدیث مذکور اگرچه ناطق بر آن است لکن نظر با رسال
و اعراض اصحاب از ظاهر آن قابل آن نیست که توان اعتماد بر آن نمود در این
مطلب خطیر پس میگوییم ممکنست که حدیث حمل شود در صورت عدم رعایت
عدم امور معتبره در غیر صلوة بنابراین معنی حدیث چنین میشود که هرگاه نماز مقبول
شود به برکت آن سایر اعمالیکه مستجمع شرایط قبول نبوده باشد مقبول میشود و هرگاه
نماز مردود شد مردود شدن آن مستلزم مردود شدن سایر اعمالیست که به برکت
۳ نماز مقبول می شد ملخص کلام آنکه هر یک از عبادات که غیر صلوة بوده باشد هم مقبولیت
نفسی دارد و هم مقبولیت غیری اول در صورتیست که مستجمع شرایط معتبره
بوده باشد خواه شرایط مقبولیت صلوة در صلوة موجود بوده باشد یا نه و مقبولیت
غیری در صورتی است که صلوة مقبول شود و غیر آن از صلوة مستجمع شرایط قبول فی
نفسه نبوده باشد لکن مقبول شود بسبب مقبولیت صلوة همین قدر کفایت میکند
در افضلیت نماز نسبت بآنها و ممکن است که حمل کرده شود قبول بر قبول بر وجه کمال
و حمل شود مردود به رد آن بنابراین اشکال نخواهد بود مگر حمل کلام بر خلاف
ظاهر لکن امر در آن سهل است مجملا اخبار در فضیلت نماز بلکه افضلیت آن بر
سایر اعمال بسیار است اول حدیثیست که مذکور شد و این حدیث اگرچه بنحو فقیه
مرسلا مروی است لکن ثقة الاسلام رحمه الله در اول کتاب صلوة از کافی و شیخ
طوسی ره در باب فضل الصلوة از زیادات تهذیب روایت فرمود چند موثق کالصحیح
لکن ذیل حدیث در آن مذکور نیست مذکور در کافی باین نحو است عن ابی بصیر
قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول کل سهو فی الصلوة یطرح منها غیر ان الله تعالی
یتم بالنوافل ان اول ما یحاسب به العبد الصلوة فان قبلت قبل ما سواها و ذیل
حدیث یعنی و ان ردت رد ما سواها مذکور نیست بنابراین معنی که در حدیث
مذکور شد چندان خلاف ظاهر هم آن نیست یعنی اعمال غیر صلوة که مستجمع
شرایط قبول نیست به برکت صلوة مقبوله مقبول میشود و مقتضای مفهوم شرط

که صلوة ... که مقبول شود غیر از آن

اخبار در فضیلت نماز و افضلیت آن از اعمال دیگر

اینست که اگر صلوة قبول نشود این اعمال نیز قبول نمیشود نظر باشتفاء شرایط قبول
در آنها قریب باین حدیثیست که شیخ برقی در کتاب محاسن در باب عقاب من تهاون
بالصلوة و شیخ صدوق ره در عقاب الاعمال ذکر فرموده اند بسند ضعیف هکذا
اول ما یسأل العبد اذا وقف بین یدی الله عز وجل عن صلوته فان زکت صلوته
زکا سایر اعماله وان لم تزک صلوته لم تزک اعماله یعنی بنده چون حاضر کرده شود
در محل حساب اول چیزی که از او پرسیده میشود سوال از نماز است اگر نماز صادره
از او مرضی و پسندیده درگاه احدیت جل شانه گردید جمیع اعمال او مرضی میشود و نخواهد بود
با آنکه اگر نماز او مرضی بارگاه معبود متعال نشد هیچ عمل او مرضی نخواهد بود
و مرحوم شیخ طوسی ره در تهذیب بسند خود با ابن بکیر روایت فرموده از جناب
امیر المؤمنین علیه السلام که آن سرور از سید ابرار صلی الله علیه و آله روایت
فرموده اند ان عمود الدین الصلوة وهی اول ما ینظر فیه من عمل ابن آدم
فان صحت نظر فی عمله وان لم تصح لم ینظر فی بقیة عمله حدیث دوم حدیث
معتبریست مروی در کافی و تهذیب و مؤید حدیثیست که مذکور شد و آن حدیث
اینست که جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت فرموده اند از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله که فرموده کلامیکه حاصل مضمون آن اینست که مثال صلوة نسبت بدین
و ایمان مثال ستون خیمه است و سایر اعمال مثل زکوة و خمس و صوم و غیرها
مثل طناب و میخ و پرده خیمه است هرگاه ستون خیمه مستحکم و برپا بوده باشد ثمره
مترتب میشود بر طناب خیمه و میخ و پرده آن و اگر ستون مستحکم و برپا نباشد بلکه شکسته
باشد مطلقا ثمره مترتب بر آنها نمیشود و این حدیث با کمال اعتبار سند دلالت
میکند بر منتهای مدح و صریح است بر افضلیت صلوة نسبت بسایر عبادات
سیم حدیثی است که ثقة الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطائفه رحمهم الله تعالی
فی الجنة العالیة بسند صحیح در کافی و فقیه و تهذیب از معویة بن وهب که از ثقات رواة است روایت

تهذیب

حدیث دوم
عمود الدین

حدیث سیم

و فرموده اند که او اخبر

فرموده اند که او اخبار نموده که استدعا و مسئلت کردم از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام که بمن فرموده باشند بهترین عملیکه وسیله قرب عباد میشود
بخداوند عالم جل شانه و محبوبترین اعمال نزد خلاق عالم چیست آنحضرت
در جواب فرموده اند نمیدانم چیزیرا که بعد از معرفت بهتر از نماز بوده باشد
یعنی نماز بعد از معرفة الله و معرفت نبوة فخر انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام
افضل از سایر عبادات است **چهارم** حدیثیست مذکور در فقیه و تهذیب
مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه وآله قال ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی
ملک بین یدی الناس ایها الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم
فاطفؤها بصلوتکم **نیران** جمع نار است مثل انوار و نیره مکبره و فتحها و بلا قال
فی القاموس والنار معلوم و قد تذکر جمعه انوار و نیران و نیرة کقردة و نور
و نیار **قال فی الصحاح** النور الضیاء والجمع انوار الحان قال والنار مونثه
وهی من الواوی لان تصغیرها نویرة والجمع نور و انوار و نیران انقلبت الواو
یاء لکسرة ما قبلها **مراد** از نیران یا معنی ظاهر است یا معاصی است بنابر ثانی مصحح استعمال
یا سببیت است یا مشابهت در اول اطلاق لفظ مسبب است بر سبب بعبارة
اخری تسمیه سبب است باسم مسبب در ثانی استعاره است اقران یا و قد تموها
ترشیح است **حاصل** معنی حدیث اینست داخل میشود وقتی از اوقات نماز مگر آنکه
ملکی می آید بمقابل مردمان و خطاب میکند که ایها الناس برخیزید و آتشهائی را که بر
پشتهای خود شعله کرده اید بجهت خودتان بسبب ارتکاب معاصی آن آتشها را خاموش کنید
اقدام بنماز **دو وجه** که خاموش کردن آتش کنایه باشد از استخلاص از آن
آتش یعنی نظر بارتکاب بمعاصی جزای آن چنین مقرر شده که در فلان مکان
از جهنم معاقب شود و بعد از آن بسبب محافظت بر نماز و شرافت نماز از
عذاب آن مکان مستخلص شد نظر بمعلاذ خاموش شدن آتش جهنم **دویم** آنکه

اول الجمعه ... والائمه علیهم

حدیث چهارم

مراد از الحلقات ... اللیس

حمل بر ظاهر شود باین نحو که مکان در جهنم بوده باشد و آتش در ان در باید و امر شغل
نشده باشد و بعد از ان اشتغال بمعاصی موجب اشتغال او شود و بعد از انکه
محافظت نماز در وقت خود نماید قیام و اهتمام در صلوة باعث اطفاء ان آتش شود
و از انچه مذکور شد ظاهر میشود که کلام محتاج بتقدیر است باین نحو که قوموا الی
استخلاصکم من نیرانکم او قوموا الی اطفاء نیرانکم والاول اقرب معنی والثانی
لفظا یعنی بنا بر اینست که نیران حمل شود بر ظاهر خود و اما هرگاه حمل شود بر
تسمیه سبب باسم مسبب معنی چنین خواهد شد که برخیزید و سعی نمائید با قامه
نماز و محافظت ان در ابطال معاصی صادره از شما که موجب عقاب در نیران
است بنا بر انکه اعمال حسنه مکفر معاصی است کما هو المعلوم بالکتاب و
السنة قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات و ذکر ایقاد بعد
از انکه از ملاحظات مشبه بر است بعبارة اخری که از ملایمات موضوع لفظ
نیران است بجهة تنبیه بر کمال سبب است در سببیت که منزله نفس مسبب است
بنا بر این استعاره استعاره مصرحه مرشحه خواهد بود پنجم حدیثی است که الصحیح
که فاطمه مشایخ عظام رحمهم الله تعالی فی منازل الکرام الطباق بر روایت ان
کرده اند حاصل مضمون ان اینست که یکنماز فریضه بهتر است از بیست حج
و هر حجی بهتر است از خانه که مملو از طلا بوده باشد و تصدق کرده شود از ان
تا تمام شود اشکالات چندی در این حدیث وارد است بیان ان اشکالات
مع رفع انها مذکور در مطالع الانوار است حدیث ششم حدیثی است معتبر
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام قال ما من عبد من شیعتنا یقوم الی الصلوة
الا اکتنفته بعدد من خالفه ملائکة یصلون خلفه و یدعون الله عز و جل له
حتی یفرغ من صلوته یعنی نیست بنده از شیعیان ما که بایستد بجهة اداء نماز مگر
انکه احاطه میکنند بر ان بنده از ملائکه بعدد انچه مخالفان بنده بوده باشد
و این ملائکه متکثره نماز میکنند در عقب سر او و از برای ان ملائکه دعا میکنند و میخوانند

حدیث پنجم

فضل ثواب نماز فریضه

حدیث ششم

خداوند عالم جل شانه

خداوند عالم جل شانه را بجهت او تا آنکه فارغ می‌شود از نماز **ممکن** است مراد از مخالف
هر کس بوده باشد که مذهب او مخالف مذهب شیعه باشد خواه سنی بوده
باشد یا غیر حتی سایر فرق شیعه **بنا** بر این عدد ملائکه معادل می‌شود با عدد
هر کس که در سطح ارض است غیر از شیعیان این بنا بر این است که مراد از مخالف
مخالف در اعتقاد بوده باشد **و ممکن** است که مراد از مخالف مخالف در فعل
صلوة بوده باشد در آن وقت یعنی مخالفت او کرده باشند که در آن وقت مشغول
نماز نباشند پس عدد ملائکه معادل می‌شود با هر کسی که در سطح ارض هست
مگر کسانی که موافق او باشند در فعل صلوة در آن وقت از جمله کسانی که نماز
ایشان صحیح بوده باشد **بنا** بر این عدد ملائکه اگر از اول کمتر می‌شود و وجه آن بعد
از تأمل ظاهر می‌شود **و علی التقدیرین** این مدحی است فوق کل محامد **هفتم**
حدیثی است معتبر و مرویست مانند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام آنجناب حکایت
فرموده از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که فرموده اند بنده مؤمن بعد از
آنکه مشغول نماز شد التفاتی می‌شود از جانب خلاق آسمان و زمین بسوی او
تا از نماز فارغ شود و رحمت الهی جل شانه احاطه میکند او را تا آسمان و امر الهی
جل جلاله ملائکه مأمور می‌شوند که بایستند تا بالای سر او و آن ملائکه ندا میکنند که ای
نماز گذارنده اگر بدانی که کی بهمت التفات بتو کرده است و کیست معبود تو هرگز
از نماز فارغ نمی‌شدی و از محل خود زایل نمی‌شدی یعنی راضی نمی‌شدی که از نماز
فارغ شده باشی **مخفی** نماند که مراد از التفات الهی با آن بنده مؤمن آنست که نسبت
حق تعالی در آن وقت با او مثل نسبت پادشاهی می‌شود که التفات را فرماید
بشخصی که در خدمت او ایستاده و اظهار حاجت بنماید با او **هشتم** حدیث صحیح است
مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده است محبوب ترین اعمال و عبادات
نزد خداوند عالم جل شانه نماز است و آن نماز آخر وصایای انبیاء است **مخفی** نماند
که نماز آخر وصایای انبیا بودن دلالت بر کمال مدح و نهایت مبالغه در دانستن خطر

حدیث هفتم

التفات خداوند به بنده

حدیث هشتم

حدیث نهم
بقبول یک نماز

ما اینکه آخر وصیت در حین قطع بما ت نشود مگر بچیزیکه نهایت اهتمام و غایت
اعتنا بشأن او بوده باشد **نهم** حدیث صحیح السند مروی از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام که فرموده هرگاه ادا کند مکلف یک نماز را با جمیع آداب و شرایط قبول شود
از او جمیع نمازهای او و اگرچه سایر نمازها هیچیک مستجمع شرایط قبول نبوده
باشد و اگر هیچ نمازی از او مستجمع شرایط قبول نبوده باشد هیچیک از نمازهای
او مقبول نمیشود **ای برادر** عزیز من از خواب غفلت بیدار شو و تاملی کن
در این حدیث شریف که ثقة الاسلام با جلالت قدر و رفعت منزلت
آن را بسند صحیح روایت نموده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام **و مدلول** صریح
این حدیث سعادت قرین اینست که بنده ذلیل هرگاه سعی و اهتمام نماید در
اینکه یک نماز را بعمل آورد بنحویکه مقبول درگاه رأفت قرین خلاق آسمان
و زمین شود این باعث میشود که سایر نمازهای او مقبول شود **اگرچه**
هیچیک از نمازهای او مستجمع شرایط قبول نبوده باشد بعد از ملاحظه مضمون
این حدیث با مضمون حدیثی که در اول مذکور شد مقبولیت نماز موجب این
میشود که جمیع اعمال و عبادات او مقبول شود و این مضمون در روایت با سانید
متعدده **پس** از ملاحظه هر مستفاد میشود که هرگاه مکلف اتیان یک نماز
نماید بنحویکه مقبول درگاه عطوفت قرین فیاض دنیا و دین شود جمیع طاعات
و عبادات او بشرافت قبول مشرف میگردد اگرچه هیچیک مستجمع شرایط
قبول نبوده باشد این منتهای مرتبه کرم و احسان و غایت مرتبه تفضل و افضال (کمال ع)
است **پس** اهم امور نسبت بقاطبه عباد آنست که سعی و اهتمام نمود
اگرچه کل نمازها اتیان نشود بنحوی که مستجمع شرایط قبول بوده
باشد لا اقل بعضی از نمازهای خود را سعی نموده که چنین نموده
باشد تا خود را از چنین سعادت عظمی و عطیه کبری و فضیلت قصوی

محروم نگرداند

محروم نکرداند رجا از فیاض علی الاطلاق آن است که
بحق وحرمت انوار مقدسه ائمه هدی علیهم الاف
التحیة والثنا تا جمیع نفوس را توفیق خاص عطا فرماید
تا موجب تیقظ از خواب غفلت کثیر الخسارة وباعث
توصل باین فضیلت سراسر سعادت جلیل المنفعة
گردد دهم حدیث موثق است مروی از فخر کاینات
صلوات الله وسلامه علیه که خطاب فرمودند بکسانیکه
متشرف بزیارت سراسر سعادت خدمت آن سرور
مشرف بوده اند فرموده اند کلامی که حاصل مضمون حق
مقرون آن اینست که هرگاه در در خانه یکی از شماها
نهری بوده باشد وآن کس بدن خود را بشوید دران
نهر در هر روز وشب پنج مرتبه آیا باقی میماند در بدن
او کثافتی عرض کرده اند نه فرموده اند مثال نماز یومیه
مثال آن نهر جاری است ملخص مراد از این حدیث سعادت
انتظام این است که معصیتی که از کسی صادر شد آن معصیت
محدث خباثتی میشود در نفس این شخص بعد از آنکه همان
شخص اشتغال بنماز نمود این نماز باعث تطهیر آن نفس میشود
از آن خباثت و هم چنین هرگاه آن شخص بسبب غلبه
هوا و هوس نفسانیه ومتابعت قوای بهیمیه

بعد از آن نماز عود بمعصیت نمود تا آن معصیت موجب
اتصاف نفس آن شخص می‌شود بخباثت باطنی و در
وقت نماز دیگر که اتیان بنماز نمود تا آن نماز موجب
دفع آن خباثت باطنی میشود و هم چنین است حال فیما
بعد ذلک پس با وجود محافظت صلوات یومیه در پنج
وقت خباثتی در نفس این شخص باقی نخواهد ماند
چنانچه هرگاه کسی در شبانه روزی پنج دفعه بدن خود را
در آب نهر بشوید چرک و کثافتی در بدن او باقی نماند
واحادیث در باب فضیلت نماز بسیار است اخبار مذکور
شد کفایت میکند در این مقام مجملا ممکن است که استدلال
کرده شود در اثبات فضیلت نماز بلکه افضلیت آن
از سایر عبادات از چند راه اول نظر بنصوص وارده از
حجج الهیه جلت عظمتهم در این باب چنانچه دانسته شد
دویم ملاحظه امر شارع است برعایت امور مستحسنه و
اجتناب از امور غیر مرضیه در حالت اشتغال بنماز بخلاف
غیر نماز از عبادات دیگر توضیح مطلب مقتضی این است
که گفته شود که معتبر در حال اشتغال بنماز آنست که باید

مصلی

در بیان استدلال بر افضلیت نماز بوجوه دیگر غیر از طریق اخبار

مصلی با وضو بوده باشد و بدن و ثوب او از نجاسات
پاک بوده باشد و متوجه شود بجانب کعبه معظمه که اشرف
مواضع است و هم چنین متوجه شود بقلب و عقل
بمعبود منعم متعال و ممنوع است از دخول در
نماز با حدث و نجاست بدن یا لباس و لازم
است که اجتناب نماید از اکل و شرب و تکلم
با غیر و ضحک و پشت بقبله کردن و رو از
قبله گردانیدن و اجتناب نمودن از کشف
عورت و از اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم با خود
داشتن و در هیچ یک از عبادات غیر از نماز
اعتبار امور مذکوره نشده و لهذا جایز است
در حالت صوم و اداء زکوة و خمس با حدث
و نجاست ثوب و بدن و در حالت پشت
بقبله و کشف عورت و با تکلم با غیر و در حالت
سایر

قیام
اول از افعال
نماز

و در حالت اکل و شرب و ضحک از اینجا مشخص میشود که نماز اشرف و افضل از آنهاست
که امر فرموده است بتشایع رعایت امور مستحسنه در حال اشتغال بآن و نهی
فرموده از امور غیر لایقه در آنحالت نظر بشرافت و فضیلت نماز بخلاف پس نماز
افضل از آنها خواهد بود سیم نظر بملاحظه جامعیت نماز است بیان این مطلب
مقتضی اینست که گفته شود که اصول علمیه منحصر است در نماز و زکوة و خمس
و صوم و حج و عمره و جهاد بعد از ملاحظه هر یک مشخص میشود جامعیتیکه
در نماز هست در هیچیک از عبادات مذکوره نیست توضیح آن مقتضی
اینست که گفته شود نماز مرکب است از افعال و اقوال چندی که حکمت بالغه الهیه
مقتضی ترکیب آنشده بکیفیت مخصوصه در هر یک از آن افعال و اقوال حکم جیده
و فضیلت و ثواب بحدیست که اطلاع بر آن کاشف از حقیقت حالست که افضلیت
صلوة بوده باشد نسبت بسایر عبادات اول از افعال نماز قیام یعنی
ایستادنست حکمت ظاهره در آن اینست که بنده ذلیل ملتفت شود که در خدمت
چنین سلطانی ایستاده است که اعظم سلاطین جهانست که ملاحظه میکنی با آن سطوت
که قاطبه عساکر و امراء و وزراء و رعایا از خوف سطوت او در اضطراب و ارتعاش
میباشند در جنب سلطنت و سطوت الرب جل شانه مقهور و مضمحل و در ارتعاش
میباشند سلطان با این اقتدار که از سطوت او رعب در قلوب قاطبه اهل
مملکت او مستولی شده ملاحظه کن به بین که هرگاه حیوان ضعیفی مثل وزغ یا
عقربی متوجه او شود چگونه آثار خوف و اضطراب از او مشاهده میشود خصوصا
هرگاه چنین چیزی در شب لاسیما در ظلمت شب اتفاق افتد مجملا حکمت در اعتبار
قیام در نماز اینست که ملتفت این شود که این قیام در خدمت کیست و از
برای چه چیز است در حدیث معتبر وارد است وقتیکه بنده مؤمن ایستاده
بجهت نماز ملکی از جانب خداوند عالم بر او موکل میشود مقام الملک بالای

سزاوار مصلّی است تا فکر کند و یاد کند آنکه نماز کنندهٔ آن کسی میداند کیست بالای او که نظر میکند
و کیست که بوده در بندگی و اطاعت او ایستاده هرگز از مقام عبادت خود زایل نمیشود
دوّم از افعال مهمّهٔ نماز رکوع است در مصباح الشریعه در مدح رکوع حدیثی
روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که حاصل
مضمون آن اینست که نیست بنده که رکوع کند بجهة امتثال امر خداوند عالم جلّ
شانه فی الحقیقه مگر اینکه زینت بخشد خلّاق عالم جلّ شانه آن بنده را بنور بهای
و بزرگی خود و پناه دهد او را در سایهٔ عظمت و کبریائی خود و بپوشاند
او را لباس اصفیا و اولیای خود را و در بیان حکمت در تقدیم قیام بر رکوع
این بوده باشد که بنده اوّل در قیام بنحویکه مذکور شد متذکر عظمت
خداوند عالم جلّ شانه بشود بعد از آنکه ملتفت و متذکر بعظمت معبود شد
آن بنده که موجب اظهار مذلّت و خشوع میشود پس برکوع میرود بقصد اظهار
ذلّت و خشوع سیّم از افعال مذکوره سجود است اخبار در مدح علاوه بر
آنست که توان استقصا نمود جملهٔ از آنرا در مبحث سجود بعون الملک الودود
مطّلع خواهی شد در کتاب مذکور در این باب حدیثی روایت کرده که ما حصل
مضمون آن اینست که قسم بخداوند عالم جلّ شانه خسران نکرده و ضرر نکشیده کسیکه
در مدّت عمر یکمرتبه اتیان بحقیقهٔ سجود نموده باشد مجملاً ذکر استقصای حکم و
فضیلت افعال واجبه و مندوبهٔ نماز موجب طول کلام میشود در اینمقام
مناسب نیست بعلاوه اشاره بهریک در مقام خود بقدریکه مناسب مقام است
شده و امّا اقوال ثابته در نماز اوّل تکبیر است بعد از آن قرائت سورهٔ فاتحة
الکتاب و سورهٔ دیگر از سوره قرائت بعد از آن تسبیح و ذکر در رکوع و سجود
و شهادت بالوهیت و رسالت و صلوات بر فخر کائنات و آل اطهار آنسرور در
در تشهد اخبار ائمهٔ اطهار علیهم السلام در بیان فضیلت و مثوبات مترتّبه بر هر یک

از امور

در ذکر فضل فاتحة الکتاب

از امور مذکوره اکثر از آنست که توان استقصا نمود نماز جامع همه آنها هست
پس اجتماع حسنات بنحویکه در نماز متحقق شده در هیچیک از عبادات نیست
لهذا نماز اشرف و افضل از همه خواهد بود و چونکه اطلاع بر نصوص وارده
در بیان فضیلت امور مذکوره در محال خود در حق غالب اشخاص ممکن
نیست و اطلاع بشرافت و فضیلت را مدخلیت تامه ایست در تاثیر قلوب امثال
ما غافلان لهذا مناسب است اشاره بجمله اخبار داله بر فضیلت فاتحة
الکتاب شده باشد تا باعث مزید رغبت عابدان و موجب زیادتی میل قلوب
مؤمنان گردد در اهتمام میکوشیم شیخ صدوق در کتاب خصال روایت
نموده از کاشف السر والعلن جناب حضرت امام حسن علیه السلام که آنحضرت فرموده
جماعتی از یهود مشرف شدند بخدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
پس عالمتر ایشان سؤال کرد از آنحضرت از چند مطلب از جمله مطالبی که سؤال
کرد این بود که اخبار فرموده باشی بما از هفت خصلتی که خلاق عالم جل شانه
شما را ممتاز فرموده از سایر انبیا علیهم السلام که امت جناب خاتم الانبیا صلی الله
علیه و آله در جواب فرمودند اول از آن هفت چیزهایست که خلاق عالم عز شانه عطا
فرموده است بمن سوره مبارکه فاتحة الکتاب را یهود عرض کرد صحیح فرمودی
فرموده باشید که چه ثواب دارد کسیکه بخواند فاتحة الکتاب را اعطا میفرماید خدا
وند عالم جل شانه او را ثواب هر آنچه از آسمان نازل شده و در تفسیر منسوب بجناب
کاشف السر والعلن جناب حضرت امام حسن علیه السلام روایت فرموده از [illegible] ثواب
ارباب معرفت روایت جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمود که
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که خلاق عالم عز شانه فرموده که
قسمت کردم سوره فاتحة الکتاب را میان بندگان خود باین نحو نصف از آنجمله
خدا و

جناب رسول خدا ص
فرمودند کسیکه بخواند
فاتحة الکتاب را

خود را داده ام و نصف دیگر را بجهة بندگان خود بی و تیکه گفت بسم الله الرحمن
الرحیم خلاق عالم جل جلاله میفرماید که تا کند بنده من باسم من سزاوار است بر من
که تمامی امور او را باتمام برسانم و عبادت که دارد اورا در احوال او و تیکه گفت الحمد
لله رب العالمین خداوند عالم عز شانه میفرماید بنده من حمد شکر مرا ادا کرد و
دانست نعمتها که در نزد او هست از جانب من باو رسیده است و بفضل و احسان
خود بلایا و مکاره را از او دفع کرده ام ملائکه من شاهد باشید چنانچه نعم دنیا
باو عطا کرده ام نعم اخرت را نیز باو عطا خواهم کرد و چنانچه بلای دنیوی را از او
دفع کرده ام بلای اخروی را نیز از او دفع خواهم کرد و تیکه بنده گفت الرحمن
الرحیم پروردگار عالم عز شانه میفرماید بنده من اعتراف نمود بانکه من
رحمن الرحیم میباشم شاهد باشید چنانچه شما حظ و بهره اورا در نعمت من
زیاد میکنم نصیب و را از عطایای خود خواهم افزود پس بعد از انکه بنده گفت مالک
یوم الدین خلاق عالم جل شانه میفرماید ملئکه من شاهد باشید چنانچه بنده من
اعتراف نمود که سلطنت روز قیامت مختص بمنست در روز حساب او را
آسان خواهم کردانید و شاهد باشید از معاصی و گناهان او خواهم گذشت
بعد از انکه بنده ذلیل گفت ایاک نعبد پروردگار عالم میفرماید راست گفت
بنده من عبادت و ذلة او بجهة منست املائکه من شاهد باشید اینقدر
ثواب در مقابل عبادت او باو بدهم که تمنای از تمامی هر کس که عبادت مثل
او نکرده باشد و تیکه گفت و ایاک نستعین خداوند عالم عز جلاله میفرماید
بنده من از من طلب و استدعای نصرت و اعانت کرد گواه باشید ای ملائکه من که اعانت
خواهم نمود در امور او و بفریاد او خواهم رسید در شدتهای که وارد میشود
براو در وقتیکه تلاوت اهدنا الصراط المستقیم تا اخر سوره کند خداوند عالم جل

دانسته شد

دانسته شد و هم چنین سایر اجزای بی‌جا معنیش که در نماز هست در هیچ یک
از عبادات متحقق نیست این دلیل است بر اینکه نماز اشرف نیست از سایر عبادات
وهو المطلوب کفایت میکند در اثبات مرام همان حدیث معتبر که سابق
بر این از کتاب کافی و تهذیب نقل شده وهو الذی روی عن زراره
به سند کالصحیح عن ابی عبدالله علیه السلام قال رسول الله صلی الله
علیه و آله مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود نفعت الاطناب
والاوتاد والغشاء واذا انکسر العمود لم ینفع طنب ولا وتد ولا غشاء
الفسطاط بضم الفاء وکسرها و تبدل الطاء الاولی تاء والطائین ه
هکذا فسطاط وفستاط و فستات کما فی القاموس وفیه طنب بضمتین ه
حبل طویل یشد به سرادق البیت او الوتد حاصل معنی این حدیث حق
آیین چنانچه در سابق بیان شد اینست که مثال صلوه مثل عمود و
ستون خیمه است و سایر اعمال مثل زکوة و خمس و صوم و نحو اینها
بمنزله طناب و میخ و پرده خیمه است پس هرگاه عمود و ستون خیمه محکم
و ثابت باشد نفعی مترتب میشود بر طناب و میخ و پرده خیمه و هرگاه عمود
و خیمه شکسته باشد هیچ نفعی مترتب نمیشود بر طناب و میخ و پرده خیمه
مخفی نماند این منتهای مدح و غایت مرتبه فضیلت و کمالست مناسب ه
در این مقام ختم کلام است با یراد حدیثی که رئیس المحدثین شیخ صدوق ه
قدس الله تعالی روحه در مجالس روایت فرموده حاصل معنی آن حدیث شریف
اینست که ابن عباس مشهور که اسم او عبدالله است مرحوم علامه در کتاب
خلاصه ذکر فرموده ایشان را با کمال تعظیم و احترام فرموده است از مخلص
در حالت بزرگی و اخلاص بخدمت جناب حضرت امیر المومنین علیه السلام
مشهور تر از اینست که محتاج به بیان باشد بجلالت همین ابن عباس روایت

نموده آنحضرت انبیا صلی الله علیه و آله که فرموده اند خداوند عالم را ملکی است اسم
او سخائیل عادت او اینست که امتی ندات میکند از طاق آسمان دنیا
جل جلاله در وقت همه نمازها برای مصلین پس وقتیکه صبح کردند مومنین
ایستادند مشغول وضو شدند بعد از آن ایشان نماز صبح نمودند
آن ملک براتی میگیرد از خداوند عالم جل شانه از برای نماز گذارندگان
مکتوب در آن برات اینست انا الله الباقی منم خداوند عالم که فنائی برای
من نیست ای بندگان من و ای کنیزان من در پناه خود گردانیدم شما را
در حفظ خود و در حفظ خود گردانیدم شما را قسم بعزت و جلال
خود هرگز ذلیل نخواهم کرد شما را و معاصی شما ها ایستادند مومنین
و ایشان بوضو و نماز ظهر نمودند همان ملک میگیرد از خداوند عالم جل
شانه برات دویم را نوشته شده است در آن برات انا الله القادر
منم خداوند عالم که قدرت من محیط بهمه چیز است ای بندگان و کنیزان
من بدل کردم همه گناهان شما را و نیز بدل کردم همه گناهان شما را باعمال
حسنه و حلال گردانیدم بر شما ها بسبب راضی بودن من از شما ها نهایت
بهشت را که دار جلال است بعد از آنکه وقت نماز عصر داخل شد و ایستادند
مومنین بجهت وضو و ایشان بوضو و نماز نمودند همان ملک از خداوند عالم
جل شانه میگیرد برات سیم را که مکتوب در آن است انا الله الجلیل منم
خداوند جلیل و بزرگ و جلیل است ذکر من و عظیم هست است سلطنت
من ای بندگان من و ای کنیزان من حرام گردانیدم بدنهای شما را از آتش
جهنم و ساکن میگردانم شما ها را در مکانهای نیکو بجوار ابرار و نیکان
مقرر داشتم و دفع کردیم از شما از رحمت خود شرهای اشرار را بعد
از آنکه وقت نماز مغرب داخل شد و ایستادند مومنین و ایشان بوضو

و نماز مغرب

و نماز مغرب نمودند ندا ملک میکند از خلاق عالم جل شانه برات مهاجر را
مکتوب بسته دران برات انا الله الجبار الکبیر المتعال منم خداوندی
که هیچ کس را خطا و قصور و نقایص با من نیست و منم خداوند عظیم که منزه ام از کل
نقایص و صفات مخلوقین ای بندگان من و کنیزان من ملائکه من معاونت
کردند از شما را برضا و سزاوار است بر من که شما ها را راضی کنم هم
و عطا نمایم بشما ها مواهب خود را در روز قیامت بعد از آنکه وقت نماز
عشاء داخل شد مومنین ایستادند و ایشان بوضوء و نماز عشا نمودند
ملک میکند از خداوند عالم جل شانه برات پنجم را مکتوب بسته دران انی
انا الله لا اله غیری و لا رب سوای منم خداوند مستجمع جمیع صفات کمال و منزهم
از جمیع مناقص و معایب و معبودی که سزاوار معبودیت باشد غیر من نیست
و نیست سوای من ای بندگان و کنیزان من در خانهای خود وضو ساختید
و روانه شدید بسوی خانهای منکه مساجد است و بخضوع و خشوع
مشغول ذکر من شدید و معرفت بحقوق من هم رسانیدید و امورکه
بر شما واجب کرده بودم بعمل آوردید شاهد باش تو ای سمخائیل و سایر
ملائکه من که من از این بندگان خود راضی شدم پس سمخائیل در هر شب بعد
از نماز عشاء سه مرتبه ندا میکند آفرین ملائکه بشارت باد شما را که حق تعالی
جل شانه آمرزیدم مصلین از مومنین پس باقی نماند ملائکه در هفت
آسمان مگر اینکه استغفار میکنند از برای مصلین و دعای میکنند از برای
ایشان اینکه موفق شوند پیوسته بر طاعت و عبادت خداوند عالم
جل شانه ای برادر من نماز بکه این همه شرافت و فضیلت بجهت او ثابت شده افضل
از همه عبادات بلکه موقوف علیه کافه طاعات است منحصر است که محض است قبول
شدن دیگر شدن و افتاد نماز است چنانچه در حدیث صحیحی وارد است

که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد تشریف داشتند مردی
داخل در مسجد شد شروع در نماز کرد پس تمام نکرد رکوع و سجود نماز را
فقال صلی الله علیه و آله نقر کنقر الغراب لان مات هذا و هکذا صلوته
لیموتن علی غیر دینی یعنی رکوع و سجود که این شخص میکند رکوع و سجود مطلوب
در نماز نیست بلکه سر بر زمین زدن است مثل سر بر زمین زدن غراب
بجهة دانه از زمین برداشتن هرگاه این شخص بمیرد و نماز او باین
نحو بوده باشد هر آینه ممات او بر غیر دین و شریعت من خواهد بود پس
عمده در این مقام معرفت دو مطلب است اول معرفت صورت نماز است یعنی
باید نماز بکند مکلف به اداست یعنی نماز را که خداوند عالم جل شانه از
او خواسته در هر شب و روز بجهة فعل آن چه چیز است و شرایط آن چیست
و منافیات آن کدامست اجمالا بر هر مکلف لازم است که معرفت او بنماز بنحوی
بوده باشد که اگر در موقف حساب سوالی از جانب خلاق متعال در
جلت عظمته باو متوجه شود که ای بنده من دانستی که من از تو نمازی در
خواسته ام آنرا چگونه دانستی آن نماز را که من از تو خواسته بودم باین نحو بود
تحت
که اتیان مینمودی باید جوابی از نزد خود مهیا نموده باشد که اگر آن در
جواب در حین القای چنین سوالی عرض نماید آن جواب عقلاء مقبول
و مواخذه کردن قبیح بوده باشد پس اگر باین نحو بوده باشد نماز او بی
ثمره و عمل او بی حاصل خواهد بود ملخص مقال در بیان این اجمال آنست که
هر مکلفی در این مقام نیت نماز چنین نیت مینماید من اتیان باین نماز
مینمایم بجهة امتثال و اطاعت امر پروردگار عالم جل شانه پس باید
بداند منوی او آن نمازیست که مطلوب خلاق عز شانه میباشد شد
و چونکه نماز از مرکبات و مجعولات پروردگار عالم است یعنی نماز را که

دایر

واجب فرموده است بر بندگان مخفی نبود که اتیان بآن نموده باشد مصلحت
الهیه جلت عظمته مقتضی این شده که باین نحو ترتیب فرموده باشد اول مکلف
بایستد بقصد اطاعت الله جل شانه بعد از آن تکبیرة الاحرام بگوید پس
قرائت حمد و سوره نماید بعد از آن برکوع رود در رکوع ذکری بعمل آورد بعد
از فراغ از آن رفع راس از رکوع بنحوی که بایستد بحدیکه راست شود بعد
از آن بسجود برود بنحوی که هفت عضو که عبارت از جبهه و کفین و رکبتین و
ابهامین بوده بر زمین بگذارد بعد از آن مشغول بذکر معین شود
بعد از فراغ رفع راس از سجود نماید بعد از آنکه راست نشست و قرار گرفت
ثانیا بسجود رود و هکذا تا آخر نماز و شرایط چندی بجهة این مقرر فرموده
مثل آنکه باید وضو یا غسل یا طهارت بوده باشد در وقت معین
اتیان بآن نموده باشد در مکان مباح با ستر عورت بلباسی که
مباح و از ساتر اجزای غیر ماکول اللحم نبوده باشد لکن در حین حال
و بدن و لباس خالی بوده باشد از نجاست مگر آنچه استثنا شده باید
در جمیع احوال اجتناب از تکلم نماید و ضحک و اکل و شرب و انحراف از
قبله و سایر آنچه بیان فرموده اند شد چنانچه واضح است که عالم باشد که
مکلف بر آنکه مسمی باسم صلوة است چه صحیح است و چونکه این ترکیب از جعل
خداوند عالم است جلت قدرته پس تعلیم آن لا محاله مخصوص در ذات اقدس
الهی خواهد بود و چونکه تعلیم از جناب خالق متعال در حق کسی متعذر
و غیر مقدور است نظر بعدم قابلیت لهذا خالق عالم جل شانه بعضی را
که ممتاز بوده باشد از ما عدای او بمشخصات بسیار اختیار فرموده عباد را
بکیفیت مطلق بر تعلیم ایشان مبعوث فرموده ایشان را امر فرموده که
تبلیغ بکافه عباد نموده باشد چنانچه امر بدیگران فرموده که از او اخذ

و همچنین صریح بود

به میزان

قمیر

نموده باشد شخص اول را نبی و پیغمبر و رسول می‌نامند این الفاظ همه
قریب بیکدیگر میباشند نبی میگویند بجهة آنکه خبر است از جناب خداوند
عالم و پیغمبر میگویند بجهة آنکه پیغام می‌آورد از جناب خداوند عالم جل شأنه
بسوی عباد او رسول میگویند بجهة آنکه فرستاده شده است از جناب
پروردگار عالم عز شأنه بسوی بندگان او و هر عصری از اعصار حکمت
بالغه حکیم متعال منبئین اقتضاء نموده تا آنکه امر منتهی شد بخاتم پیغمبران
اعنی فخر انبیاء و رسل و سید و سرور اصفیاء و هادی سبل محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله امت ایشان را بعبادات چندی امر فرموده از جمله نماز برکیفیة
معهوده بعد از تعلیم انرا بایجاب امر فرموده که تبلیغ بامت فرموده باشند
چنانچه امت را امر فرموده که از ایشان اخذ نموده بمقتضای آن معمول
داشته باشند حسب الامر خلاق جهان آن ستوده درگاه در حین عصر
شریف خود تبلیغ بندگان فرموده بند فعل آنکه در حین مضی ایشان
بشوق اتصال بعالم اقدس ذریت نجیبه فاطمه اهل البیت که در این عجمه
منصوبه ملکیه حافظ شریعت مطهره و مبین طریقه مسنونه ایشان
بوده تبلیغ تکالیف الهیه بکافه عباد باشند و از آنکه حکم الهیه جلت
عظمته مقتضی عدم ظهور رحمت عجل الله فرجه در برخی از زمان شده که
دست جماعتی عباد او از تمسک بذیل دامن سعادت آن جناب قاصر لهذا
صونا للشریعة عن الانطماس و حفظا للطریقة عن الاندراس امر فرموده اند
علمای امتی کانبیاء بنی اسرائیل در اصول کافی و غیره باسانید معتبره
از حجج الهیه روایت شده که فرموده اند ان العلماء ورثة الانبیاء و ایضا
در اصول کافی بسند معتبر روایت از کاشف الاسرار و الدقایق
جناب حضرت صادق علیه السلام روایت که فرموده که العلماء امناء و [illegible]

[illegible]

عوالی اللئالی

تعالی اللئالی از ینبوع و اعالی و ازانی جناب امیر المومنین علیه السلام روایت
فرموده اند لابنه محمد بن الحنفیه تفقه فی الدین فان الفقها ورثة الانبیا
و در کتاب اعلام الوری و کتاب احتجاج روایت فرموده اند از ثقة الاسلام
که روایت فرموده از اسحق بن یعقوب که گفته من التمام سوکرده ام از محمد بن
عثمن العمری ره که نایب ثانی از نواب جناب امام زمان عجل الله تعالی فرجه
که عرضه بر آنکه در آن مسائل چند که بر من مشکل بود ثبت شده بوده
برساند بجناب امام زمان عجل الله تعالی بظهوره جواب خارج
شد بخط شریف جناب صاحب الامر علیه السلام اما الحوادث الواقعة
فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله و حدیث
در کتاب کشف الغمه مانوده نیز هست لکن روایت نموده از اسحق
بن یعقوب بدون توسط و ذکر ثقة الاسلام اما مضمون اینست که
روای کتاب نیز از آن عالیمقام بوده باشد بس هست تا هم سبحانه مأخوذ
انقضا نموده در عهد هر یک از اعصار چند از عباد اتت ممتاز باشند
از سایرین بنفوس قدسیه عالیه و قلوب صافیه ذاکیه که قابل استفاضه
باشند از فیوضات الهیه و محل استفاده باشند از انوار مطهره مضیئه
و قابل باشند که اکتساب احکام الهیه و استفاده تکالیف شرعیه
از آیات قرآنیه و آثار نبویه و اخبار ائمه علیه و علیهم السلام و الحجة نموده
باشند تا حافظ دین و شریعت و دافع محادم و بدع و مبلغ تکالیف شرعیه
بعباد و موصل نوامیس الهیه جلت عظمته بخلایق باشند و از آنکه
انسان در امور معیشت محتاج بامور بسیار است مثل مساکن و
ملابس و مشارب و مآکل و سایر امور که احتیاج الیها هر یک از آنها امری
ما یثبت لا بعد و لا یحصی نفوس متکثره تا مباشر نشوند ممکن الحصول

مثل لباس که موقوف بر اینست که پنبه را مثلا کاشته شود و این موقوفه
بر اینست که زمین شخم شود و شخم شدن زمین توقف دارد بر بیل و بیل
از آهن است و آهن را میباید از معدن استخراج کرد و آن توقف دارد بر مقدمات
بسیار تا آنکه آهن بجائی برسد که مستعد آن باشد که توان او را بیل ساخت
و آن وقت موقوف بنجار است و موجود شدن تنها کفایت نمیکند در آن بلکه
محتاج است بزغال و تحصیل آن در توقف دارد بر آلت قاطعه که توان از آن
قطع اشجار نمود و اگر نقل کلام در تحصیل مقدمات آن آلت کنیم رشته
کلام منقطع نمیشود بعد از قطع اشجار بنحوی که توان زغال نمود توقف
دارد بر حمل کردن آن و آن نیز مقدمات بسیار دارد بعد از آنکه زغال موجود
شد باید حمل نمود بعد از طی مقدمات حمل که بحداد رسید موقوف
بکوره است و آن محتاج بر … که مهیا شد محتاجست باتش و باقی
که بدمند تا زغال مشتعل شود تا آنکه در آهن کند تا توان بیل ساخت
و آن آلت دم میباشد از پوست میباشد و پوست محتاج بدباغت
مقدمات موده مذکوره تعداد نمیتوان نمود و هم چنین است حال بذر و …
و سندان و غیرها بعد از همه اینها که بیل موجود شد که شد موقوفست
بکوره که در وی باشند که توانند به بیل زد تا زمین کنده شود و مقدمات
آن مثل اینها است که مذکور شد بعد از آنکه زمین کنده شد موقوفست با اینکه
زمین را هموار کنند بعد از همه این آب مسطوره که پنبه را نیز کاشته شود موقوفست
بانتظار دانه که او ضع هفته باد و هفته یکی به و این توقف دارد بر … با حص
بود کلا در مقدمات اینها مثل سابق است بعد از آنکه بستنی شد و بلند
شد سید میباید از چید بعد از آن طائفه ضرور است که پنبه را از محل
آن درو آرند محتاجست بنحوی که پنبه را بعضی از آن … از تخم جدا نماید

بعد از آن

بعد از حلاج است نداف که پنبه را ندافی نموده مهیا کند بعد از ریسید
بدست ریسنده تا ریسمان شود و این توقف دارد بچرخ و این وظیفه
نجارست و صول چرخ از نجار و خراط توقف دارد بر مقدماتیکه لا یعد
لا یحصی است بعد از آنکه ریسمان موجود شد موقوفست بر آنکه کلافه
شود آن نیز مقامات دارد بعد از آن محتاج است بر آنکه ماسوره
شود بعد از آن را ماکو شود و موقوفست بماسوره و دوکی و ماکو ساز از
آنوقت محتاجست بدستگاه نساجی و نساج مقدمات هر یکی را نا بعده
نمیتوان نمود بعد از آن کرباسی موجود میشود بعد از آن میرود بدست ده
سفید کرد از انجا بصباغ بعد از آن بخیاط بعد مقامات هر یک خارج از طاقت
آنوقت لباسی هم میرسد باید هر یک نفس بلکه علاوه مباشر شود تا لباسی
هم رسد و هم چنین است حال در فرش و ظرف و مس و منزل و سایر امور دیگر
موقوف علیه حیات انسانست بخلاف آنکه موقوف علیه حیات انسانه
امور بسیار است هر یک از آنها ممکن الحصول نیست مگر بمباشرت نفوس
متکثره پس قطعا مطلوب خلاق حکیم جلت عظمته نیست که هر فردی از افراد
مکلفین مسائل تکالیف خود را از نماز و غیره را اخذ نمایند از آیات قرآنیه
و سنت نبویه و اخبار ائمه علیهم السلام چه اشتغال قاطبه نفوس در این
مطلب مهم و مسعود موجب خلل در انتظام عالمست قطعا بلکه این
منصب شریف مطلوبست از جماعتیکه ممتاز بوده باشند از غیر در بصفا
ذکاوت و ورع و تقوی تکلیف دیگران اینست که اخذ از آنها نموده باشند
اشخاص در استفاده تکالیف الهیه جلت عظمته را از کتاب و سنت مینمایند
از مجتهد مینامند یعنی کسانی هستند که استنباط احکام شرعیه نموده
اند و مینامند از ماخذ احکام شرعیه نموده اند و مینامند از ماخذ و مدارک

معلوم او بسبب بذل و جهد و صرف طاقت خود را در آن و دیگری آن که اخذ احکام
شرعیه را می‌نمایند به تعلیم و ارشاد مجتهدین بواسطه یا بی‌واسطه ایشان را
مقلد می‌نامند و اما طریقه احتیاط پس آن در مسائل بعضی جاری که امری دائر
مردد است مابین وجوب و حرمت ممکن نیست مثل آنکه کسی شک کرد
در حالت قیام در اینکه رکوع کرده است یا نه واجب است که برود برکوع بعد
از دخول در رکوع مشخص او شد که رکوع کرده بوده است در این صورت جماعتی
از فقها را اعتقاد اینست که واجب است از همان حالت رکوعی برود بسجود نماز
او محکوم بصحت است قطع نماز در حق او جایز نیست و جماعتی حکم فرموده اند
به بطلان نماز و لزوم قطع مختار ما نیست و هم چنین هرگاه کسی داخل در سجده
اولی شد مشخص او شد که اخلال برکوع کرده است صاحب مدارک و بعضی
دیگر را اعتقاد اینست که نماز صحیح است لازم است عود نماید برکوع بعد از آن
بسجود رفته نماز را اتمام نماید و قطع نماز مراسم مختار اینست که نماز باطل
طلب قطع آن لازم است چونکه بر ممکن است کسی احتیاط تواند نمود و هم چنین
صبی غیر سلام کرد بر مصلی آیا مصلی در این صورت مردد است مابین وجوب
و در حرمت آن مختار اول است و هم چنین هرگاه کسی سلام کرد بر جماعتیکه
مشغول بنماز بودند از جمله مسلم علیهم صبی غیر بالغ بوده آن صبی عبادت
کرد در سلام امر دیگری آن مردد است مابین وجوب در حرمت آن
بنا بر اینکه در رد صبی اگر مسقط وجوب باشد مکلفین که مشغول نماز
می باشند پس در حق ایشان حرام خواهد بود و اگر مسقط نبوده باشد رد
بر یکی از ایشان واجب خواهد بود و مختار عدم سقوط وجوب رد است
مجملا عمل باحتیاط در صورتی ممکنست که امر مردد بوده باشد مابین وجوب
و غیر حرام یا امر مردد بوده باشد مابین حرام و غیر واجب در اول احتیاط در فعل

و در ثانی

ودر ثانی احتیاط در ترک را تمام کاه امری مردد بوده باشد ما بین واجب
وحرام پس در آن عمل باحتیاط ممکن نیست معین نیست در مثل این واقعه
مگر ترجیح که مختص مجتهد است یا به تقلید پس کسیکه مجتهد نبوده باشد
هم چنین مقلد مجتهد باشد بگوید من احتیاط میکنم در مثل این صورت
چکار خواهد کرد علاوه میگوییم در موضعیکه امری مردد بوده باشد
ما بین وجوب و غیر حرام مثل قرائت سوره در نماز در مثل این صورت
نیز میگوییم عمل باحتیاط باز ممکن نیست چه مراد از احتیاط اگر آنست که این
شخص اتیان عمل نماید بنحوی یکه قاطع بوده باشد بحصول برائت ذمه قطع نظر
از طریقه اجتهاد در این صورت نیز محقق نیست نظر باینکه جمع کثیری
از فقها نیست وجه را در عمل لازم دانسته و این شخص که ترجیح وجوب
و استحباب هیچ یکی نداده باشد اگر قصد وجوب نماید عملش باطل خواهد
بود نظر بعدم اعتقاد وجوب و هم چنین هرگاه قصد استحباب نماید اگر
قصد هیچیک از وجوب و استحباب ننماید باز عمل باحتیاط نکرده است
نظر بقول بلزوم اعتبار وجه پس معنی از اجتهاد و تقلید نخواهد بود اگر
گویی که این شخص را اعتقاد اینست که نیست وجه معتبر نیست میگوییم این اعتقاد
یا از تقلید است یا از اجتهاد علی التقدیرین امر راجع شد بیکی از طریقین
پس طریقه ثالث درست نیامد و هو المطلوب علاوه میگوییم عمل
باحتیاطیکه قاطع بوده باشد که مانی برائت ذمه است نشد نظر به
تحقیق خلاف اینست و چه در کلمات معتمدین فقها اعلی الله تعالی مقامهم
که فرموده اند اتحاد امت در این اعصار منحصر است در اجتهاد و تقلید
بنا بر این هرگاه نماز کسی مستند بیکی از این دو طریق نبوده باشد باطل خواهد
بوده باشد باجتهاد یا به تقلید اهل اجتهاد در تمیم بطلان نماز است

در صورت عدم استناد بیکی از این دو طریقه پس مناسب در این مقام
ایراد کلامست در سه مبحث **مبحث اول** در بیان صحت نمازست در صورتیکه
اتیان شده باشد بمقتضای اجتهاد این مطلب قطعی النتیجه است نظر
بقطع ثبوت تکلیف بصلوة و عدم تمکن از تحصیل قطع در جمیع مسائل
محتاج الیها در نماز و قطع بعدم تکلیف بما لا یطاق پس هرگاه چنین
جوابی فهم شود در مقام القای سؤال سائلی که موقوف حساب عقل
قاصر است بقبول آن و تقبیح مواخذه پس هرگاه فهم شود سؤالی از جناب
خلاق عالم عز شانه القا شود چنین شخصی را که بنده من این نماز که
اتیان نمودی از کجا مشخص تو شد که منوی تو مطلوب من بوده است این
جواب را عرض نماید ای پروردگار من اتیان نماز را بر من واجب فرموده
بودی و دست ما حصل من بذل را من نبساد حجت تو نهی سید
لکن کتاب تو و اخبار حجت تو در میان بود بقدر استعداد و طاقت
خود بعد از فحص و بحث و تامل در آن آنچه را فهمیدم این کیفیت
بود که اتیان بآن نمودم قطعا چنین جواب معقول و مقبول و مواخذه
از آن قبیح و غیر معقول است بنا براین پس عملیکه بمقتضای اجتهاد مجتهد
بوده باشد قطعی الصحة است لکن عمده در این مقام که موجب لغزش
اقدام و باعث القای نفس است بمهالک مسالة انتظام در صحت است
یکی عدم تکمیل استعداد فهم از کتاب و سنت نظر به قصور در مبانی
و مبادی چه در این وقت تکلیف این شخص تقلید است در عمل و عدول
از تقلید و اتکال بفهم خود خروج از منصب و موجب بطلان عمل
است دویم تقصیر در بذل جهد و صرف طاقت نظر با شد که ممکن است
غفلت شده در باب امری کسی مطلبی را که رجوع خود بجوی میفهمید ه

بعد از

بعد از تفحص بلیغ و تأمل تمام ظاهر میشود منشأ این امر بسی هول انگیز که موجب ارتعاش
قلوب و باعث اضطراب نفوس است چنانچه بسیار دیده ایم از طایفه که فتح
باب طعن کرده اند بر اساطین دین و امنای رب العالمین و نواب باستحقاق
ائمه طاهرین علیهم السلام بعد از تأمل در مقالات و اجوبه ایشان مشخص شده
است باعث این طعون دیگر نیست مگر ضعف و قصور در استعداد و نقص
در تحصیل مبادی و مبانی آن نعوذ بالله تعالی منه چنانچه در مواضع
متکثره بر بسط تمام توضیح این مطلب را نموده ایم و هم مبین مکرر
در ملاحظه شده از اشخاصیکه مقتضای نقصان انسان که نقصانی در ایشان
ها با اعتبار اقل نیست و مع ذلک سالک طریقه شده اند ظاهر میشود
منشأ از قلت تفحص و تأمل ایشان چنانچه در امور بسیاری در مطالع
الانوار توضیح آن شده نعوذ بالله تعالی منها و نرجو منه التوفیق و الهدی
العصمة من الخطاء و الزلل فاسئلك اللهم بفضلك علی عبادك
و حبیبك سید رسلك و ولیك سید اوصیائك و حجتك
الحی لعبادك العامر لبلادك ان لا تکلنی الی نفسی طرفة عین و تعصمنی
فیما بقی من عمری عن التقصیر فی خدمتك و استنباط احکامك و تعفو عما
صدر منی فیما سلف من عمری من المسامحة و التقصیر و تعیننی علی اکمال
خلیفتك فی الوصول الی مرضاتك و ترشدنی بوجدانیتك الی ما ینبغی
الارشاد الیه من مبانی احکامك ای غیر نوعی چنانچه منافع فقه بسیار
و محاسن این بی شمار است کفایت میکند در آن که حفظ نوامیس الهیه
ملت عظمی منوط بان و قائم به طایفه شریعت و احیای محامد دینیه
موکول بر آن و اینکه بعثت انبیا و ارسال رسل بجهت وظایف دینیه
و حفظ محاسن شریعت است بس است در این باب از آن بیش کردار

شده از الفقهاء ورثة الانبیاء مستفاد است مراد از وراثت اینست که منصب
انبیاء علیهم السلام بجهة ایشان ثابتست و بهمین معنی است که جناب
فخر کائنات صلی الله علیه و آله فرموده علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
این مضمون متوقف کمال ما مدار اخبار ائمه اطهار علیهم السلام و صحیح آن
بسیار است مرحوم شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده از
حماد بن عیسی که از امام روایتست روایت نموده است از کاشف الاسرار ابو
والد تابوت جناب امام جعفر علیه السلام که فرموده در مقام ذکر صفات ایام
معرفت لقمن را بپسر خود کلامی که حاصل آن اینست که علمیکه سزاوار
اینست که عالم عمر او در طلب آن نماید سه چیز است العلم بالله بجانب
و بما یکره یعنی اول علم بوجود خداوند و بصفات الرجل شانه دویم
علم بانچه محبوب خداوند عالمست این شامل عبادات و عقود و ایقاعات
و احکام همه هست سیم عالم بانچه مکروه خداوند عالمست و این شامل
محرمات از کبایر و صغایر و مکروهات یعنی افضل است اول موکول
بعلم کلام است دویم و سیم بعلم فقه و ایضا ابن بابویه در کتاب عیون
الاخبار بسند صحیح روایت نموده حدیث جناب امام جعفر صادق
علیه السلام عرض کرد پسری دارم که بخدمت شما مشرف شود سوال
نماید از حلال و حرام حضرت در جواب فرموده ندا ما ممکنست که سوال
کرده شود از چیزی که افضل از حلال و حرام بوده باشد در کتاب غوالی
اللئالی روایت نموده از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده
لکل شیء عماد و عماد هذا الدین الفقه یعنی هر چیزی را ستونی هست که قوام
آن چیز بآنست و ستون دین اسلام فقه است و ایضا در آن کتاب از انس روایت
اخبار مرویست که فرموده الفقهاء امناء الرسل و فیه ایضا عنه صلی الله

علیه و آله

علیه واله انه قال رحم الله خلفائی قیل یا رسول الله من خلفاءک قال الذین
یاتون بعدی یروون حدیثی وسنتی ومن اکرم فقیها مسلما لقی الله یوم
القیمة وهو عنه راض ومن اهان فقیها مسلما لقی الله یوم القیمة وهو
غضبان و باز در کتاب مسطور از ذروه اعالی معرفت و شکور جناب
امیر المومنین علیه السلام روایت نموده که فرموده اند الفقهاء ورثة
الانبیاء و ایضا در ان کتاب از فخر انبیاء صلی الله علیه واله روایت
نموده که فرموده اند فقیه واحد اشد علی ابلیس من الف عابد و در اصول
کافی بسند صحیح روایت نموده از فخر اوایل و اواخر جناب امام محمد باقر
علیه السلام که فرموده عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد
یعنی عالمی که منتفع شود بعلم خود یا عالمی که مردم از علم او منتفع شوند بهتر است
از هفتاد هزار عابد مجملا شرافت و فضیلت این علم شریف اگر چه بسیار است
لکن خطر متصدی آن نیز بسیار است بلکه از اعظم مهالک و منبع اخوف
مفاسد مهلکه است نظر باینکه هر مسلمانی در مقام حاجت از ملائی سؤال
کرده عبادات بوده باشد یا در معاملات این شخص متصدی جواب
میشود اگر جواب از آن بوده باشد ومطابق واقع بمقتضای تخصیص بخود
گفته باشد این شخص علاوه زاهد بوده از مناهی خدا و نیز عالم مثل شانه بسوی
عباد مندرج خواهد بود در تحت عموم حدیث سابق که عالمیکه از علم او نفع
عابد شد کان ملا و نیز عالم مینامند شود بهتر است از هفتاد هزار عابد پس
این شخص فانی خواهد بود بعطایای الهیه و مثوبات غیر متناهیه وهم چنین امینی
خواهد بود از جانب سرور انبیاء صلوات الله علیه واله بسوی امت واگر
العیاذ بالله از اهل ان نبوده باشد یا بمقتضای تشهی نفس گفته باشد
چنین شخص خائن است در دین مبین و مفتری است بخلاق آسمان و زمین

وحال و كذا است بجناب سيد المرسلين عليه وعلى آله الاف التحية من رب
العالمين كه آيات مسطورند در شأن حال او اينكه ومن اظلم ممن افترى على الله
كذبا يعنى كيست ظالم‌تر از كسيكه افترا ميبندد بخداوند عالم جل شأنه استفهام
انكارى ابطالى است يعنى چنين كسى ظالم بلكه ظالم‌تر از او نخواهد بود در عالم
اين مرتبه فوق كافه مضاد و مفسد است اعظم از كل مفاسد چگونه
چنين نباشد و حال آنكه مستوجب لعن خالق اسما و زمين و مستحق
طعن ملائكه مقربين خواهد بود چنانچه همين مطلب صريح بواسطه
در بسيارى از اخبار معتبره صادره از حجج الهيه عليهم السلام مرويست در كتب
معتبره شيخ كلينى در كتاب مجالس و ثقة الاسلام در اوايل كافى از مفضل
او اول وارد از جناب مستطاب امام محمد باقر عليه السلام كه فرموده من
افتى الناس بغير علم ولا هدى من الله لعنته ملائكة العذاب ولحقه وزر
من عمل بفتياه حاصل معنى اين كلام معجز نظام اين است و وارد مذاق معتقدين
بنداى يوم النشور است هر كسى فتوى بگويد در ميان مردمان بى‌علم
دليلى و تحقيق كه از جانب خداوند عالم عز شأنه باشد كه آن فتوى ماخوذ
دليل بوده باشد يا علم دليلى كه دلالت كند بر اينكه چنين فتوى در حق
او جائز باشد يعنى چنين غضب ميرود صفت ملائكه و عذاب اين مفتى
ميشود گناه كسى كه عمل بفتوى او كرده باشد مخفى نماند كه اين حديث شريف
اشعارى دارد بر عدم جواز تقويل ظنى كه مستند بدليل شرعى نبوده باشد
كما لا يخفى على المتأمل وايضا شيخ كلينى در كتاب مجالس و شيخ صدوق در كتاب
عيون الاخبار از حضرت امام موسى بن جعفر عليه السلام روايت نموده انه
من افتى الناس بغير علم لعنته ملائكة الارض وملائكة السماء وايضا در كتاب
مجالس و در اصول كافى مرويست از جناب رسول خدا صلى الله عليه و آله كه

فرموده اند

فرموده اند من افتی الناس بغیر علم و هو لا یعلم الناسخ من المنسوخ و المحکم من المتشابه
فقد هلک و اهلک یعنی کسیکه فتوی بگوید بجهة مردم با عدم علم از ماخذ و مستند
آن و فهم فرق نکرده باشد ما بین ناسخ و ما بین محکمات آیات قرآنیه و متشابهات
مطلقا پس چنین کسی خودش هالک و باعث هلاک مردم دیگران نیز شده
است و ایضا شیخ برقی در محاسن و ثقة الاسلام در اصول کافی و شیخ
صدوق در کتاب خصال روایت نموده از جناب حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام که فرموده من شر اینهی میکنم از دو خصلت که بسبب
آن دو خصلت هلاک میشوند مردان یکی از آن دو خصلت فتوی گفتن
است با عدم علم بجهة ظهور فساد فتوی با عدم علم زیرا که بسا اوقات باعث
باظهار فساد آن بوده باشد نظر با آنکه فتوی افترا است از جانب خلاق
آسمان و زمین ملت فرد در اقدام چنین فتوی العیاذ بالله با عدم علم
بواقع گذشت بخداوند عالم جل شانه قبح کذب در هر جا ظاهر است خصوصا
کذب بر خداوند عالم و بر بنی آدم از همان کذبی است که موجب بطلان
صوم ماه مبارک رمضان و موجب قضا و کفاره است در نزد بنا
بنابر ثبوت در حرمت در صوم بانکه احتیاط با عدم علم و عدم رخصت نموده
باشد ما بین آنکه فتوای او مطابق واقع اتفاق افتاده باشد یا مخالف واقع
چنانچه ناطق بر آن است حدیث معتبر که ثقة الاسلام در فروع کافی و رئیس
المحدثین در فقیه و خصال و شیخ الطائفه در تهذیب روایت نموده اند
از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده اند قضاة
بر چهار قسم میباشند سه قسم از آنها در جهنم خواهند بود و یک قسم در بهشت
بعد از آن بیان فرمودند سه قسم را که معذب در جهنم خواهند بود اول
آنکه حکم کند بجور و بباطل و میداند که حکم او بجور و باطلست و قسم الثانی

حکم بجور و باطل میکند لکن نمیداند که حکم او بجور و باطلست سیم آنکه حکم بحق
میکند نمیداند که حکم او بحقست لکن در واقع اتفاق افتاده که مطابق واقع
بوده این سه قسم را فرموده اند که در جهنم خواهند بود و اما قسم چهارم
ناجی در بهشت خواهد بود آن قاضی است که حکم بحق میکند و میداند
که حکم او بحق است و ماخذ آن چه چیز است و همین حدیث را شیخ مفید
قدس الله تعالی روحه السعید در مقنعه ذکر فرموده اند لکن اسناد
داده اند بجناب امیر المؤمنین علیه السلام و عبارت آنحضرت در کتاب
مذکور اینست روی عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال القضاة
اربعة ثلثة منهم فی النار و واحد فی الجنة فسئل عن صفاتهم لتقع
المعرفة بهم و التمییز بینهم فقال قاض قضی بالباطل و هو یعلم انه باطل فهو
بالنار قاض قضی بالباطل و هو یعلم انه باطل فهو ایضا فی النار و قاض
قضی بالحق و هو لا یعلم انه حق فهو ایضا فی النار و قاض قضی بالحق و هو یعلم
انه حق و هو فی الجنة و این حدیث معتبر اگر چه در قاضی وارد شده است لکن
فرقی در این باب مابین مفتی و قاضی نمیباشد در حرمت پس حرمت و اثم
در هر دو مقام ثابتست پس فتوی آنکسیکه مستجمع شرایط فتوی نبوده باشد
حرام و حرمت و موجب عقابست اگر چه مطابق واقع شده باشد بلی ثمره
که فرق کرده شود مابین واقع و غیره در حکم و قضا باین معنی در روزه
ماه مبارک اگر چنین حکمی صادر شده باشد حکم بفساد صوم
در صورتیکه مطابق واقع افتاده باشد نتوان نمود و این مطلب محل
کلام در مقام نیست محل فرق در آنچه مذکور شد مابین فتوی و حکم
نباشد اگر چه اسم حلال باشد مفسد است باین معنی کسیکه متصدی
حکم و مرافعه بین الناس شود و مستجمع شرایط آن نباشد مغضوبتر چنین

کسی

کسی در درگاه احدیت جل شانه راست میباشد از مفتی در صورتیکه مستجمع شرایط
فتوی نبوده باشد بمقتضای عقل و نقل اما عقلا نظر بانکه حکم مستلزم اخذ اموال
ناس و تصرف در فروج و دماء ایشانست بخلاف فتوی بر خلاف واقع که مفسده
ان قلتست بر خلاف واقع مفسده در این زمان اشد از مفسده در فتوی بخلاف
واقع است و اما نقلا نظر بانکه عقوبات شدیده که در حکم بغیر ما انزل الله هست
در فتوی بغیر ما انزل الله نیست مناسب است بر ضمیر ان در این مقام ذکری
شود تا سبب اطلاع بر ان موجب تنبه غافلان گردد از مفاسده
شدیده آن اجتناب نماید پس میگوئیم ادله بر مفسده شدیده حکم بغیر ما انزل
الله از کتاب و سنت بسیار است اما کتاب یعنی قرآن پس میگوئیم آیات قرآنیه
که دلالت میکند بر مذمت حکم بغیر ما انزل الله بسیار است لکن در این مقام
اقتصار میکنیم بر سه آیه منقاد بر در سوره مبارکه مائده در اولی فرموده
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و در ثانیه فرموده ومن
لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و در ثالثه فرموده ومن لم یحکم
بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون ممکن است که گفته شود نکته در اضلال
نفس در اول بر کفر و در ثانی بظلم و در ثالث بفسق جهة تنبه بر اختلاف
مراتب قبح بوده باشد در شدت و ضعف در موارد حکم مثلا حکم بر خلاف
ما انزل الله در جائیکه موجب سفک دماء و غصب فروج بوده باشد
این اشد قبحا است در صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله موجب غصب در مال
فقط بوده باشد و هم چنین حکم بغیر ما انزل الله در صورتیکه حرمان ایتام
بوده باشد از اموالیکه خلاف عالم جل شانه انها را مالک کردانیده این اشد قبحا
از صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله موجب حرمان کبار بوده باشد از اموال انها
باندک حاجت انها نسبت بایتام تعبیر بر کفر در منزل اول که بوده باشد تعبیر

بظلم در مثل ثانی و تعبیر بفسق در مثل سیم شاهد همین نکته بوده باشد در تکریر
ذکر بعلاوه تاکید و ممکنست که گفته شود وجه دیگر در سبب اختلاف تعبیر
در آیات ثلثه بیان آن اینست ممکنست اختلاف تعبیر اشاره باشد باقسام
ثلثه سابقه یعنی تعبیر بکفر در صورتی بوده باشد که حکم بر باطل بوده باشد و
با علم بآنکه باطلست و تعبیر بظلم در صورتی بوده باشد که حکم بر باطل بوده
باشد با جهل بآنکه آن باطلست نظر بآنکه موجب حرمان مستحق است از حق
از مناسب این اطلاق ظلم است و حکم بفسق در صورتی بوده باشد که حکم بر حق
باشد با عدم علم بآنکه حق است مناسب کفر در اول و ظلم در ثانی و فسق در ثالث
ظاهر است مخفی نماند ممکن است حکم آیات مذکوره اعم بوده باشد از حکم بمعنی
خاص بمعنی اعم از کلامیکه از حاکم صادر میشود در مقام مرافعه بجهة نزاع بنابر آن
فتوی بغیر ما انزل الله نیز مندرج در تحت عموم آیات شریفه خواهد بود تا
اخبار در این باب مذمت حکم بغیر ما انزل الله نیز بسیار است ثقة الاسلام
در کافی و شیخ الطایفه در تهذیب بسند صحیح از کاشف
اسرار دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده من حکم فی درهمین
بغیر ما انزل الله عز و جل فهو کافر بالله العظیم یعنی کسیکه حکم کند در دو درهم
بغیر آنچه مقرر شده است از جانب خداوند عالم جل شأنه حکم آن شخص
کافر خواهد بود بخداوند عالم شأنه کفایت میکند در این باب همین حدیث
السند بعلاوه حدیثیکه مذکور شد در باب تقسیم قضات باقسام اربعه
مذکوره چه کسیکه متصدی مرافعه و حکم مابین مسلمانان میشود با عدم
استجماع شرایط میکند یا ظلم یا علم بآنکه باطلست مثل اینکه زید ادعا میکند
بعمرو که فلان مبلغ از تو میخواهم و عمرو منکر است طرفین رجوع میکنند در مقام
مرافعه بکسیکه متصدی مرافعه میشود لکن جمع مستجمع شرایط افتاء حکم نیست و آن

شخص

شخص العیاذ با علم بانکه مدعی در ادعای خود کاذبست العیاذ بالله نظر بامر اخروی و مقاصد
فاسده حکم میکند بانکه عمرو این مبلغ را داده باشد معلومست این قسم اشد و اسوء
اقسام است و لهذا در حدیث مقدم داشته شده است لکن این قسم اگرچه ممکن است
بلکه واقع است لکن نادر است نعوذ بالله از نفسی که متصف بچنین شقاوتی
بوده باشد یا آنکه حکم میکند بباطل لکن با عدم علم بانکه این باطلست بلکه
باعتقاد اینکه این حق است این شایع است مثل اینکه ضعیفه برادر زوج خود
را شیر داده است و حد رضاع شرعی محقق شده است بعد زوج یا زوجه را
یا کلاهما تشکیک میکند در این باب رجوع میکند بان شخص مرافعه میبرند آن
شخص حکم بحرمت زوجه بر زوج خود نظر بانکه از مقرر در صورت صغر و ضعف
مادر برادر زوج میشود چنین توهم میکند که مادر برادر مطلقا حرامست
پس حکم میکند بر تفریق ما بین زن و شوهر بجهة این اعتقاد که اگر بفهمد که چنین
نیست هرگز چنین حکم نمیکند تا آنکه ضعیفه طفل دختر خود را شیر
داده و حد رضاع محقق شده بعد نزاع میان زن و شوهر میشود زوجه میگوید
بزوج خود من در رضاع نوه ام میباشم زوج انکار میکند طرفین رجوع میکنند
بان شخص در اول حکم میکند بحرمت و لزوم تفریق چنانچه مذکور شد و در ثانی
حکم میکند بعدم حرمت بانتفای نسبت چنانچه هر دو این واقعه را خود در اصفهان
مشاهده کردم از بعضی جهلا امثال این شایع و بسیار است یا آنکه حکم بحق میکند لکن
نداند حق است یا بان معنی حکمی که کرده است مطابق او است لکن قدرت و استعداد
اینها ندارد که استفاده حقیقت از ادله شرعیه نماید یا قوه است و استعداد او
لکن مسامحه در تحقیق مطلب کرده حکم مینماید یا فتوی میگوید بمجرد حدس و تخمین یا علاوه
رجوع باصل و مدارک حکم مینماید مدلول علیه تصریح حدیث معتبر مذکور است که
هر سه قسم هالک و معذب باتش جهنم خواهند بود پس حاکم و مفتی در هر دو صورت

ثلث مذکوره اثم و عاصی بلکه معاند شریعت و صاحب شریعت میشود شخص است که مخالفت شریعت
عامداً معاند با صاحب شریعت است نعوذ بالله سبحانه منها و آن شخص برانچه پس در هر یک از صور
ثلث مذکوره متهاون بامر خداوند عالم است انکشاف سر او در اخبار جناب امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که فرموده ایاکم والتهاون بامر الله عز و جل فان من تهاون بامر الله
اهانه الله یوم القیمة حاصل معنی این کلمات حق انجام انست که اجتناب نمایید از تهاون و بی پروا
و بی اعتنائی در حکم خداوند عالم جل شانه پس بدرستیکه تهاون در حکم خلاق عالم جل شانه
نماید خوار و ذلیل میکند او را خداوند عالم او را در روز قیامت نعوذ بالله منه من
ذالک اعم من اذله الله سبحانه پس این مجلس مجلس مرافعه شرعیه که از امور دینیه و مصالح
حسنه در شریعت مطهره است نیست بلکه مجلس مخاصمه و معانده با خلاق عالم جل شانه
میباشد بامر لا انه لا ادغان ضمنی لامتثال خلاف زمین و اسمان جل شانه بر قاطبه اهل
ایمان امتناع از ان مجلس است و قاطبه مشایخ عظام مثل ثقة الاسلام در کتاب کافی
و رئیس المحدثین در کتاب فقیه و شیخ الطائفه در کتاب تهذیب الاحکام و غیرهم
روایت فرموده اند از محمد بن مسلم که از اکابر و اعاظم رواة شیعه و از اجله اصحاب
جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میباشد که گفت من در مجلس قاضی در مدینه
نشسته بودم که جناب [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از انجا
عبور فرمودند که چه مجلس بود که در بود ای جا نشسته بودی عرض کردم که خداوند عالم
مرا فدای تو کرداند این شخص قاضی امرای نسبت بمن منظور میدارد و در بعضی اوقات
میباشد در مجلس اوی نشینم حضرت فرمودند ایمن میباشی از اینکه لعنتی از جناب خداوند عالم
جل شانه نازل شود پس احاطه کند همه اهل ان مجلس را این شخص قاضی اگر چه ظاهرا مثبت در عامه
بوده لکن مشخص است منع آنحضرت از جلوس در مجلس او نه بجهت عامی بودن بوده لهذا منع
از مجالسة با عامه نفرموده اند بلکه بجهت انکه متصدی منصب قضا بوده با عدم قابلیت و
استجماع شرایط و ایضا ثقة الاسلام در اصول کافی از [illegible] جناب امام جعفر صادق علیه السلام
روایت نموده که فرمود لا ینبغی للمؤمن ان یجالس مجلسا یعصی الله فیه و لا یقدر علی تغییره

سزاوار نیست

سزاوار نیست از برای مومن اینکه بنشیند در مجلسی که معصیت خداوند عالم عز شانه میشود و این شخص
قدرت بر تغییر آن ندارد و معصیتی بدتر از حکم بغیر ما انزل الله تعالی که خلاف آنچه اهل آن باشند در او
بجز تغییر آن نیست که ظلم و فسق فرموده نیست و ایضا ثقة الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطائفه
در کتب مسطوره روایت نموده اند از جناب حضرت امیر المومنین علیه السلام که فرموده یا شریح
قد جلست مجلسا لا یجلسه الا نبی او وصی نبی او شقی یعنی حضرت امیر المومنین علیه السلام خطاب
فرموده اند بشریح که یکی از قضاة منصوب از قبل عمر بود که ای شریح بتحقیق نشسته در مجلسی که نمی نشیند
در آن مجلس مگر نبی یا وصی نبی یا شقی و مراد از وصی اعم است از وصی بعنوان خصوص یا وصی
بعنوان عام که مستجمع شرایط فتوی بوده باشد نظر بحصر در اقسام ثلثه مشخص است که مراد از
کسیکه متصدی مرافعه شود و مستجمع شرایط فتوی نبوده باشد چنین کسی را جناب سید
اوصیاء علیه الاف التحیة والثناء حکم فرموده اند که شقی است نعوذ بالله سبحانه کسی که از
جناب سید اوصیاء حکم فرموده باشند بر شقاوت او و مرحوم شیخ صدوق قدس الله
تعالی روحه در کتاب فقیه از کاشف اسرار روایت نموده از جناب حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام که فرموده ان النواویس شکت الی الله عز وجل شدة حرها فقال لها اسکنی
فان مواضع القضاة اشد حرارة منک نواویس جمع ناووس است بعضی گفته اند
ناووس اسم موضعی است در جهنم که شدت حرارت از مواضع دیگر جهنم زیاده است و بعضی
گفته اند ناووس بمعنی قبر نصاری است بس ظاهر معنی حدیث بنا بر قول اول و مراد از قضاة
جور آنست که موضعی معین از جهنم که حرارت از مواضع دیگر بیشتر است باو فرموده قضاة جور را آن مکان
گردید درگاه حق تعالی از شدت حرارت خطاب رسید باو که ساکت باش یعنی شکوه
از شدت حرارت مکن بدرستیکه مواضعیکه قضاة در آنجا می نشینند جهت مرافعه رسیدن حرارت
از موضع شدید تر است از حرارت تو نعوذ بالله تعالی منه تجمل و متصدی مرافعه و قضاء و حکم
و افتاء مرا امریست عظیم و مفسده آن مفسده ایست بغایت شدید چه در صورت عدم اجتماع
شرایط از اعظم مهالک موبقه و اسوء مقامات مهلکه است بنا علیه بنده از مفاسد آن در
سنوات از ائمه اطهار علیهم الاف التحیة من الملک الجبار در این باب بسیار است استقصای
همه مناسب مقام نیست باندک اینجا مذکور شد اکنون اعتقاد بوقوف حساب بدرگاه حضرت

و وقوف او بر اوامر و نواهی که در این باب هست همین قدر کفایت میکند و در صورت اجتماع شرایط نیابت از ایشان عنوان بود نظر بعدم اطمینان در عدم تقصیر
در مبادی و اطراف حکم نعوذ بالله سبحانه تفلیق صفوف مسلمانان و مفسده شده بود تسلیط بر ایشان منتهی گردید ظلم است بغایت شنید و ستم است در نهایت
بعضی در دریای تکدر افتیم مفاسد فعلیه و اثری مترتب شود است امید اکید از خلاف وصف و فهم آنست که حق تعالی همه در درگاه احدیت در یابی ... تلوث
ما ضمائر همه را خصوصا این قلیل البضاعه ... بوادی غفلت و ضلال و از شر شیطان و از مکر نفس اماره محافظت فرماید ... در این مقام تعداد تحصیل استعداد تفرغ ... مآب نهایت

ذو الجلال الذی هو الواقی عباده عن مهالک الهوی وهادی بهم سبیل الحق ومسالک الهدی
فاسئلک اللهم بتفضلک علی عبادک ان تحفظنی من الخبط والخطاء والزلل فی الحکم والفتوی
والعمل بحق اشرف خلیفتک سید الرسل وامنائک فی بلادک واحکامک هداة السبل وان لا
تکلنی الی نفسی المبالغة الی المساهلة فی البطالین والراغبة الی الرقاد فی بساط
الغفلة کالغافلین والامارة بالسوء والفحشاء والصادة عن مناهج الحق وسلوکه
والعقاب فاهدنی لما هو محبوب عندک واعصمنی مما لا ترضی ان اقع فیه بحقک علی
کافة خلیفتک الذی لا یکاد یحصیه العدد والحساب ولا یحیط الاستقصاء فی
مرّ الدهور والایام والازمان بعد از انکه این مطالب منقح شد تو میگویم
باصل مدعی پس میگوئیم نمازیکه مستند باجتهاد بوده باشد و مسامحه در تعلم
استنباط از مدارک و ماخذ ان نشده باشد واین شخص هم از اهل ان بوده
باشد چنین نمازی در این اعصار که حجة الله القائم عجل الله تعالی فرجه غایب از
انظار است قطع الصحة است چنانچه مشخص شد واما هرگاه از اهل ان نبوده
باشد لازم است بمقتضای تقلید از چنین کسی بوده باشد که مذکور شد
اگر چنین نبوده باشد نمازش باطل و خود این شخص اثم چنانچه وجه ان مفصلا
بیان خواهد شد فرقی در این باب نیست ما بین انکه رجوع بماخذ بکند یا نه
یا خیر با عدم حصول شرایط مثل وی نیست وهم چنین است هرگاه اهل
اجتهاد بوده باشد لکن تقصیر در استفاده از ادله کرده باشد بنا بر عمل خود
و فهم خود کناره کرده باشد یا تقصیر در استفاده چنانچه مفهوم شد از سابق جواب
این شخص از سؤال سابق مقبول نیست بلکه مواخذه کردن حسن است ممکن
در صورت تکرر مرض شود که ایقاع صلوة در ضیق وقت نماید یا اشکالی
در این نظر باینکه الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار ه ه ه

جلد دوم

بحث دوم در بیان صحت اعمال عبادت مکلفین است در این اعصار در صورتیکه مشتبه بوده
باشد بمتابعت اهل اجتهاد این مطلب بر قطعی الثبوت است فی الجمله مستند آن از آنچه
در سابق بیان شده ظاهر میشود نظر باینکه شبهه نیست تکالیف الهیه ملت عظیمه مطوع
نیست و استفاده آن از کتاب و سنت در حق قاطبه عباد با افتقار عباد
در امور معیشت بامور مشکله ممکن نیست پس استفاده تکالیف از ادله شرعیه
مطلوب مثل وضع عالم جاهل شامل بر هر فرد از افراد مکلفین نخواهد بود قطعا پس
میگوئیم مثلا تکلیف باتیان نماز مثلا ثابت است و نماز مشتمل است اتیان
نماز موقوف بر علم بآن است بالضروره و معلوم است از کتاب اخبار ائمه جعلیه
شارع بنا بر این لا محاله اجزاء مادیه بجهت آن هست مبانی صوری لابد منه
است پس لازم عادم شود باجزاء مادیه که بعباده اخری علم مادی آنست تحصیل
جزء صوری که تعبیر از آن بعلت صوری مینمایند در هر یک از اجزاء مادی و صوری
منقسم میشود بقسم یعنی بقسمی که بانتفاء آن اصل ماهیت است بخلاف قسم ثانی
که انتفاء آن موجب انتفاء کمال و حسن آنست پس لازم است علم بهر یک بهم رساندن
قسم اول مثل قیام و تکبیرة الاحرام و قرائة حمد و سوره در رکوع و سجود و ذکر در هر دو و
تشهد و تسلیم قسم ثانی مثل تکبیرات است افتتاحیه و ادعیه معهوده و استعاذه قبل
از قرائت در رکعت اولی و تکبیره رکوع و دعای در رکوع قبل از اشتغال بذکر و تکرار
در اصل ذکر صلوات بر محمد و آل اطهار او شافع عرصات و دعای بعد از رفع
راس و تکبیرات اربع بجهت رفتن بسجود و رفع راس از آن و رفع بعد در احوال کل
تکبیرات و دعای قبل از اشتغال بذکر در سجود و تکرار در ذکر صلوات در آن
و دعای فیمابین سجدتین و هکذا الحال فی غیر ما ذکر مما یطول باستقصاء هذا
الکلام و در هر یک از اجزاء مقومه و محسنه مشتمل است امور مقومه و محسنه اما
امر مقوم در جزء مقوم مثل اخراج حروف از مخارج در قرائت و اجتناب از اداء وقف
حرکت و وصل بسکون در صورتیکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد و فصل

مابین فراغ از کلمه سابق و امر بتکلم لاحق متخلل نشده باشد و تحسین دعایت مد صوت ه
در مد متصل و اما امر تحسین در جزء مقدم مثل دعایت تحسان قرائت مثل دعایت ه
صفات حروف در دعایت اظهار و اخفاء و غیر و مد منفصل و مواضعها و آن اجزاء که
مذکور شد معلوم میشود مقوم در جزء حسن و تحسین این حسن در جزء تحسن و اجزاء مذکور
در جزء قولی صلوة بود و تحسین است حال در جزء فعلی مثل قیام و رکوع و سجود تسوی این
در رکوع و سجود پس این مقدم در رکوع انحناء است که ممکن بوده باشد بسبب آن
مکلف به بلوغ یدین برکبتین و طمأنینه در آن و این تحسین در آن انحناء بحیثیت ه
که تسویه ظهر نماید بحدیکه اگر قطره آبی در پشت واقع شود میل بهیچ سمت ننماید
وکفین را مفرجات الاصابع محیط نماید برکبتین وهکذا الحال فی غیرها ذکرها یطول
ما سبقها استقصائه المقال و اجزاء مذکور شد در اجزاء مادیه نماز بود و اما جزء
صوری پس آن عبارت است از ترتیب اجزاء بکیفیت مخصوص و آن هم مثل اجزاء
مادیه منقسم میشود بجزء مقدم که اخلال بآن موجب اخلال بامتثال است پس
تلافی لازم است و جزء تحسن و مکمل که دعایت آن موجب کمال نماز است پس اخلال
بآن موجب اخلال باصل نماز نیست بلکه موجب اخلال بکمال نماز است اول
مثل تقدیم تکبیرة الاحرام بر قرائت و تقدیم قرائت حمد بر قرائت سوره و تقدیم
اثبات سابقه هر مثبت از حمد و سوره بر اثبات لاحقه بلکه تقدیم هر کلمه کلمات
و حروف لاحقه و تقدیم قرائت حمد و سوره بر رکوع وهکذا الحال فی اجزاء ه
الباقیه که اخلال بآن ترتیب عمدا عامدا موجب اخلال نماز است مثل رفع
یدین در تکبیرة الاحرام و کل تکبیرات در نماز که رفع یدین هیئتی است راجح
در نماز و اخلال بآن و اتیان بتکبیرات با عدم رفع یدین صحیح و بی عیب
است لکن اخلال بهیئت راجح است در آن و در صورت اخلال بآن و
و اتیان بقنوت با عدم رفع یدین اخلال بهیئت راجح است نموده است پس
این هیئت مکمله خواهد بود نه مقومه مثل آنکه در قنوت هرگاه دعائی مشتمل
بر ثناء

بر ثنا و حمد احدیت مع صلوات بوده باشد و همچنین مشتمل باشد بر اظهار منت
و حاجت اولی اینست که مشتمل بر ثنا مقدم باشد بر کلام مشتمل بر حاجت بر هر گاه
با این ترتیب نماید اولی اظهار حاجت بعد قنوت نماید بعد از ثنا بکلامیکه دال
بر ثنا باشد نماید اخلال بهیئتی که منافی بالکمال باشد شروع است لکن در
اخلال بامتثال نشده است و هر هیئت از اجزاء مادیه و صوریه منقسم
میشود بدو قسم یک قسم آنستکه اخلال بان سهوا یا عامدا موجب
اخلال بان سهوا یا عامدا موجب اخلال بامتثال است لکن اخلال در
بان سهوا چنین نیست بعد از این مراحل میگوئیم تمام منافیات چنین
داود یعنی امور ضدی هست که ارتکاب آنها در نماز موجب بطلان و
اخلال بامتثال است مثل ضحک و اکل و شرب و تکلم و اشتغال بامور دیگر
خارج از نماز که ماحی صورت نماز بوده باشد و استدبار و عدم استقرار
و غیر اینها بعد از آنکه این مطلب دانسته شد عود میکنیم باصل مطلب
میگوئیم تکلیف بنماز ثابت است قطعا و اتیان بنماز یعنی بلکه مخرج از عهده
تکلیف بوده باشد از امور داخله و خارجه و علم آنها و تعلم مکلفین بر وجه
اخلال آن فی آسمان و زمین غیر ممکن است و همچنین دست ما جز عباد از تمسک
بذیل دامن میمنت انتظام سعادت اقتران حجة الله الرحمن عجل الله فرجه قاصر
و استفاده از آیات قرآن نیز و از اخبار ائمه علیهم السلام نسبت به
فردا فرد مکلفین غیر مطلوب بلکه غیر مقدور و دیگر معنی از شخص عالم
بمسائل واجب و لابد منه لمجتهد مینامند و این شخص متعلم را مقلد
ظاهر اینست که اشاره بهمین در صفت باشد حدیث شریف مروی در اصول
عن النبی صلی الله علیه و آله قال لا خیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع
واع بعضی در رکعت در عمر در زندگی احدی نیست مگر دو کس اول شخص عالم بامور
ثابته در دین که مطاع بوده باشد یا سراحدی و شاه سیئه این بوده

که دیگری از مطلع او بوده باشند و ثانی کسیکه از این شخص عالم اخذ میکند امور
دین خود را و محافظت نماید از سهو و نسیان و عمل بمقتضای آن نماید بحکم الله انقیاد
که مکلفین لازم است که امور دین خود را اخذ کنند از شخص عالم با امور دین بمحل
تشکیک و مکان ریب نیست لکن عمده در این مقام تفحص و بحث در طلب و معرفت
آن شخص است در اوایل اصول کافی از مخزن اسرار الهی جناب امام جعفر صادق
علیه السلام در تفسیر طعام مذکور در آیه شریفه فلینظر الانسان الی طعامه
در آیه شریفه علم است که محتاج الیه این شخص است پس معنی آیه شریفه اینست که
لازم است بانسان که تامل و بحث و تفحص نماید در حال شخصی که امور دین خود را
از آن شخص اخذ مینماید بعد از تفحص و بحث و اگر مشخص او شد که مع توثق بر
او در امور دین و امین حضرت رب العالمین است از وی امور دین خود را
اخذ کند پس مقتضای آیه شریفه نظر بحدیث مذکور آنست که قبل از تامل
و تفحص در امور دین اعتماد نتوان نمود و ایضا در اصول کافی از آن مخزن
منبهات الهی عم نشانه روایت است که فرموده اند انظروا علمکم هذا عمن تاخذونه فان
فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال
المبطلین و تاویل الجاهلین ماحصل معنی حدیث شریف اینست که لازم است
بر شما که تامل و تفحص کنید از حال کسیکه امور دین خود را از او اخذ مینماید
نظر باینکه در هر زمانی کسانی هستند که سزاوار این هستند که دیگران در امور
دین رجوع بانها نمایند و کسانی هستند که قابل نیستند که رجوع بانها شود و
تامل بکنید که امتیاز مابین این دو صنف را بدهید مراد بقوله فان فینا اهل
البیت فی کل خلف عدولا صنف اول است و مراد بغالین و مبطلین و جاهلین
قسم ثانی است پس حاصل معنی حدیث اینست که شما که تامل کنید و نظر کنید
در کسانیکه امور دین خود را از آنها میخواهید اخذ نموده باشید نظر باینکه
هر کس قابل این نیست بدرستیکه جماعتی اند از ما که اهل بیت جناب رسول

خدا صلی الله

خدا صلی الله علیه و آله هشتم در هر عصری میباشد عادت آنها اینست که دفع شبهات نمایند
از دین خداوند عالم جل شانه تحریف غالین نمی‌نمایند و نمی‌گذارند کسان از جاده شرع بعید
گردند مذهب و تغییر داده اند و هم چنین دفع نسبتهای اختراع مبطلین نیز کرده اند
و مجوز نشده اند و هم چنین اجرا جاهلین تأویل نموده اند از کتاب و سنت را از
ظواهر خود میل داده اند بر خلاف ظاهر بودن شاهد و دلیل مخفی نماند که بیان
لفظ عدول بصیغه جمع ایمان اینست که حمل شود بر آنکه مراد خصوص امام زمان
نبوده و ظاهر حدیث مقتضی اینست که در باب جماعت عدول از ذریه جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله بوده باشند و احتمال آنکه مراد این باشد که جماعت از شیعیان
ایشان بوده باشند خواه از ذریه حضرت کائنات بوده باشند یا غیر اگرچه قائم است لکن
سهل است بنا بر این حمل امام زمان ممکن است مگر آنکه مخالفت ظاهر دلیل نصوص
اشد است از سایر محتملات ظاهر آن حدیث اینست در هر عصری از اعصار میباشند
جماعتی از ذریه حضرت کائنات صلوات الله وسلامه علیه و علی آله عارف باحکام
الهیه جلت عظمته بوده باشند و مرجع باشند در احکام دینیه و دفع بدعهای مبدعین
مهلکه بحسب ظاهر مراد معصوم اینست که میباید چنین اشخاص باشند آنها
شناسنده این میباشند در امور دین رجوع بآنها شود نزد دیگران ملخص مقال
در این مقام اینست چونکه مقصود مکلف در مقام ایشان نماز اینست که اطاعت
خداوند عالم جل شانه نمایند در ایشان مراد الهی جل شانه نمی‌باید بدانند که اجر را
ایشان نمایند در آن همین مطلوب خداوند عالم است چنانکه مکرر مذکور شد
بس هرکس اعتماد در آن نتوان نمود بلکه مرتابد که معتقد این بوده باشد که این
شخص امین خداوند عالم است نسبت بعباد مناسب اینست در این مقام ثانی
ذکر شود جهت توضیح حال بس میگوئیم مثال ما نحن فیه مثال دعا یا دعاء کسی بود

شاهی عسکر است نسبت بسلطان هرگاه کسی اخبار نمود برعایا و لشکر که شاه امر
کرده است که بروید فلان بلد را تسخیر نمایید اهل آن بلد را بهلاکت برسانید در
سلک عساکر بمحض استماع این خبر بملاحظه مآل الخبر حرکت نمایند آن مخبر اگر امین الدوله
است بلا تامل اعتماد باین خبر نموده مهیای امتثال میشوند اما هرگاه مخبر کسی
باشد که اصلا بان نیست اعتماد بقول او اعتنا نمینمایند امر در ما نحن فیه
نیز چنین است بقول داعی دین اعتماد نمیتوان نمود مگر که فرض شود که مشخص کل
عساکر و رعایای عالم و ارکان دولت سلطان شده که شاه مزبور معجونی ترتیب داده
و امر نموده باینکه هر فردی از افراد رعایا و عساکر و ارکان دولت در روز معینی
اتیان با معجون نموده باشند و مقرر داشته که هر کس اتیان نمود فائز بعطایای
سلطانیه خواهد بود و هر کس اتیان ننمود مؤاخذ خواهد بود و اعتقاد هم مشخص
شده است که بعضی عالم باین شده که اجزای آن معجون و کیفیت ترتیب آن هم فلان است
تشکیکی نیست که در این صورت عقل قاضی براینست که کل رعایا و غیرهم لازم در صدد
این برآیند که عالم با معجون هم رسانند و مشخص در صدد تعریف کسی را قصد
مینمایند که معتمد و امین سلطان بوده باشد مانند هر کس که اتفاق افتد اگرچه
این شخص مدعی این بوده باشد که من عالم باین هستم پس هرگاه کسی غیر معتمدی
ادعا نماید که کیفیت این معجون اینست که من میگویم کسی بان اعتماد نمینماید حقیقت
حال در محل کلام چنین است که این صلوة بمنزله آن معجون است که حکیم متعال
از اجزاء متعدده بکیفیت مخصوصه ترتیب فرموده که عباد در هر روز و شب پنج
مرتبه اتیان بان نموده باشند در فعل آن وعده ثواب و در ترک آن ایعاد عقاب
فرموده پس در مقام تعلیم بان باید شخص امین و معتمدی تحصیل نموده که
علاوه بر آن خارج از طاقت و غیر مقدور است پس مطلوب امر نمیتواند بود

چنانچه

چنانچه مکرر از این راه دلیل بر احتیاط و اعتماد بر آن نداریم تفصیل این بعد از این
مطلع خواهد شد **بحث سیم** در بطلان عمل کسانیکه مستند باجتهاد و تقلید
نبوده باشد این مطلب اگرچه از مطالب مذکوره در سابق ظاهر میشود لکن
بجهة اتفاق مطلب و احکام مرام اکتفا بآن ننمودن حق است پس میگوئیم اعمال
این شخص در اینجا بعمل آوردن یا با آباء و امهات است یا با امثال و اقران خود است
یا بکتب فقهائیست مثل قواعد و ارشاد و الفیه و لمعه و شرح لمعه و نحو اینها پس در اینجا
دو مقام است اول در بطلان عملیکه ماخوذ بوده باشد از آباء و امهات یا امثال
و اقران میگوئیم چنین شخص در موقف حساب در جواب سؤال سائل چه
عرض خواهد نمود یا خواهد گفت چونکه پدر و مادر نمودند ما دیدیم چنین عمل اینها
صادر میشد متابعت اینها کردیم یا آنکه میگفت که چنین فهم میکنیم از چنین چیزی تعلیم
مینمود اکتفا بآن نمودیم بلا تشکیک موجه کردن در چنین مقام مستحق عقوبت و مواقع
است بجهة استحقاق عقاب در مقابل چنین اعمال اقرب است از استحقاق ثواب و فضل
یا نچه در سابق دانسته شد که لازم است اخذ کردن امور دین را از کسیکه امین
خداوند عالم بوده باشد پس مکلف بر این شخص اینستکه ماخوذ باشد از اصول از امناء
صاحب شریعت و ماخوذ از غیر مکلف نخواهد بود و مکلف بر عمل مأتی بر نسبت بایشان
نبوده است بحرج او بجهة تکلیف نخواهد بود و این معنی بطلان است بلکه آن شخص
در اتیان بمأتی به معاقب خواهد بود نسبت باستیفای امر نسبت بآن چرا اتیان نموده
پس مأتی به منهی عنه خواهد بود نه مامور به فاین الامتثال در درستیکه امر نسبت
بآن چرا اتیان نموده اشاره بهمین نوده باشد مطلب حدیث معتبره که در اصول کافی
از نحر کاینات صلی الله علیه و آله که فرموده من عمل علی غیر علم کان ما یفسده اکثر مما یصلح
یعنی کسیکه عمل میکند با عدم علم مفسده که مترتب بر عمل او میشود اکثر است از مصلحتی
که مترتب بر آن میشود از این راه است که فقهاء کرام که ثواب باستحقاق صواب ظاهر

الحق بحمد الله تعالى چنین بوده و دفتر معنویه انبیا میباشد حکم صریح فرموده اند ببطلان
نماز و صوم و سایر دینکه مستند باجتهاد یا تقلید اهل اجتهاد نبوده باشد و چونکه حکم
صریح فقها در این باب معلوم نشده از عباد مثبت لهذا مجمل آن اشکال نکات شده
صاحب خود هم از بعضی که خود را از اعاظم علما میداند استماع نموده میگفت این مطلب
را که وجوب تقلید مجتهد بوده باشد فقها انکتیمر اند بلکه این کلام ناشی شده از
از آن اشخاصیکه در این عصر موضع المجتهد مبتلا شدند لهذا مناسب نسبت که در این
مقام بر اجمال از عبارات اجله فقها که تصریح در این مطلب است تا اطلاع بر آن
موجب بصیرت اهل ایمان و باعث اجتناب و سلوک طریق بوطن اهل طغیان گردد
فنقول قال العلامة نور الله مضجعه فی التذکرة المقصد الثانی فی افعال الصلوة
و تروکها و کل منها اما واجب او ندب و یجب معرفة ذلک کله اما بالدلیل او بتقلید
المجتهد فلو تعبد بغیرهما فی الاحکام لم تصح صلوته و قال فی نهایة الاحکام العلم بافعال
الصلوة واجب لتوقف الواجب المطلق وهو الاتیان بها علیه الی ان قال لکن یشترط
استناده الی دلیل او تقلید من له اهلیة التقلید و قال شیخنا الشهید فی الالفیة
ثم المکلف بها الآن من الرعیة صنفان مجتهد و فرضه الاخذ بالاستدلال علی کل فعل
من افعالها و مقلد و یکفیه الاخذ عن المجتهد و لو بواسطة او وسائط مع عدالة
الجمیع فمن لم یعتقد ما ذکرناه و لم یأخذ کما وصفناه فلا صلوة له و قال المحقق الثانی
فی الجعفریة و طریق معرفة احکام منها ای احکام الصلوة لمن کان بعیدا عن الامام علیه
السلام اخذ بالادلة التفصیلیة فی اعیان المسائل ان کان مجتهدا و الرجوع الی
المجتهد و لو بواسطة و ان تعددت ان کان مقلدا و قال شیخنا الشهید الثانی
فی روض الجنان و المعتبر من المعرفة المذکورة ما کانت عن دلیل تفصیلی المفاد و هو
المجتهد فی الاحکام الشرعیة او تقلید المجتهد و لو بواسطة بشرائطه المقررة
فی الاصول ان لم یکن مجتهدا لا یکفی مطلق المعرفة فصلوة المکلف بدون احد الامرین

باطلة

باطلاق آن طایفه ایقاع عمل للواجب والندب المطلوب شرعا و قال الفاضل السمی الخراسانی
فی الذخیرة یجب علی المکلف معرفة کیفیة الصلوة وما یعتبر فی ماهیتها لیتمکن من الاتیان
بها علی جهة الامتثال ولابد ان یکون تلک المعرفة مستندة الی دلیل تفصیلی
ان کان مجتهدا اهل الاستدلال او دلیل اجمالی ان کان مقلدا لم یبلغ مرتبة الا
جتهاد ولا یکفی تقلید غیر المجتهد عبادة این مرحوم در کفایه مثل ذخیره است بلکه در ارشاد ادعای
نفی خلاف کرده در عدم کفایت اخذ مسائل از غیر مجتهد در صحت تمامی عبادات بجهالة
بطلان چنین عبادت که ماخوذ بوده باشد از آباء و امهات یا از امثال و اقران خود
مقطوع به و محل وفاق ما بین علما است و این ظاهر میشود از مقالات اخیره در مقام
ثانی بعلاوه کلمات مذکوره در این مقام نظر با ینکه اجماعی مذکور شد از اینکه
اما تقلید اموات از مجتهدین هم جایز است یا آنکه تقلید مجتهد معین است کالمسئله
هست اینکه آیا معین است تقلید احیاء از مجتهدین یا تقلید اموات نیز هم
جایز است پس تامل در بطلان تمامی نیست در صورتیکه مجتهدین یا تقلید اهل
غیر جایز است مستند به تقلید نبوده باشد قال فی الکفایة یجب علی المکلف
معرفة کیفیة الصلوة وما یعتبر فی ماهیتها لیتمکن من الاتیان بها علی وجه الامتثال
ولابد من ان یکون تلک المعرفة مستندة الی دلیل تفصیلی ان کان مجتهدا اهلا
للاستدلال او دلیل اجمالی ان کان مقلدا لم یبلغ درجة الاجتهاد علی ما بین
فی الاصول ولا یکفی تقلید غیر المجتهد بلا خلاف ولا تقلید الاموات انتهی کلام
رفع مقامه ملخص کلام آنکه عمل مکلف در صورتیکه مستند بنهج یکی از آنها
و تقلید نبوده باشد چه مشخص است عمل در چنین صورت با عدم بصیرت است
در اصول کافی از حضرت صادق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
فرموده العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق لا تزیده سرعة السیر الا بعدا
وفی بعض النسخ لا تزیده کثرة السیر الا بعدا ملخص کلام در این مقام اینست

که نمازیکه مأخوذ از آبا و امهات یا از امثال و اقران بوده باشد نقل کلام در نمازهائیکه
مأخوذ منه صادر شده میکنیم میگوئیم یعنی نمازهای پدر و مادر یا امثال و اقران
اگر نمازهای ایشان مستند بوده باشد بیکی از دو طریقی که مذکور شد یعنی اجتهاد و تقلید
کلام در آن نیست و اگر مستند بهیچ یک نبوده باشد اصل نماز باطل خواهد بود پس
چگونه نماز صحیح میشود لیکن بطلان نماز در چنین صورت محل تشکیک نیست کلام
میکنند در این مقام اینست که آیا علم به بطلان مختص است بصورتیکه اخلال به بعضی از
از امور معتبره [illegible] است در نماز شده باشد یا عامست یعنی نماز این طایفه محکوم
بفساد است اگر چه مطابق با رای مجتهد بوده باشد مقتضای کلمات اهل علمای ره
مذکوره و غیره هم تعمیم است چه مشخص است که ثمره در چنین صورت ظاهر میشود فضل
با آنکه بطلان نماز در صورت اخلال به بعضی از امور معتبره در صحت نماز محل
تأمل نیست که محتاج به بیان بوده باشد پس مراد حکم بفساد است بعنوان اطلاق
بلکه ممکن است ادعای ظهور کلمات علما در بطلان نماز است بجهة انتفاء تقلید نه
بجهة انتفاء تقلید نه بجهة امور دیگر مثل اخلال به بعض امور واجبه چه در صورت
اخلال به بعضی از امور معتبره نماز محکوم بفساد است اگر چه مستند بوده باشد
به تقلید مخفی مقتضی اینست که گفته شود نمازیکه از کسی صادر شده مستند
باجتهاد و تقلید نبوده باشد خالی از چند صورت نیست اول اینکه اخلال کرده باشد
به بعضی امور دیگر اعتبار او در نماز است در نماز باتفاق کل فقها خواه اخلال به بعض
شرایط کرده باشد مثل آنکه اخلال کرده باشد بوضو یا به بعض از اموریکه
معتبره در وضوء مثل آنکه آب وضوء غصبی بوده باشد با علم بغصبیت یا تقصیر کرده
باشد در ایصال آب وضوء به بعضی از اصابع یدین یا چنانچه متعارف شده در غسل
یدین اقتصار مینمایند بغسل آن تا بند دست که بعضی از آن میمانند بدون محال
اخلال نموده باشد در ایصال آب به بعضی از وضو و نحو آن یا آنکه اخلال

کرده

دویم

کرده باشد در بعض کلمات سوره مبارکه فاتحة الکتاب بلکه در بعض حروف اگر چه تشدید
حرف بحرف دیگر بوده باشد دویم آنستکه اتیان نماز نمود بنحوی که ماتن بحکم بصحت
است نزد بعض علما و محکوم بفساد است نزد بعض دیگر مثل آنکه در تشهد نماز
اقتصار بشهادتین نمود باین نحو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
نظر بآنکه جمعی نماند در چنین صورت محل خلاف و ما بین علما است جماعتی حکم فرموده
اند بصحت نماز جماعت دیگر حکم نموده اند به بطلان آن و این شخص اتیان نموده
باین نحو بدون آنکه تقلید آن اشخاص نموده باشد که نماز را باین نحو صحیح دانسته
اند یا آنکه در مقام صلوات بخیر کائنات و آل اطهار آن شافع عرصات در
تشهد اتیان باین نحو نمود اللهم صل علی محمد و آل محمد یا آنکه اتیان تکبیرة
الرکوع نمود در حال منحنی شدن بجهت رکوع یا آنکه رفع یدین نمود در جمیع تکبیرات نماز
یا غفلت آنکه رفع یدین را بجا نیاورده است یا آنکه اتیان نماز نمود در سعت وقت
یا اشتغال ذمه به نماز قضا بدون آنکه بنای عمل او بفتوی فقیهی بوده باشد
که اشتغال ذمه بقضا اتیان نماز ادا در سعت وقت نمی نموده یا ترک
ازاله نجاست از مسجد نمود با تمکن از ازاله آن در اول وقت اتیان نمود یا آنکه
دینی در ذمه او بوده باشد و تمکن از ادا آن بوده و عالم بوده بعدم رضای
صاحب دین بتأخیر ادا و مع ذلک تأخیر در ادا نمود در اول وقت
مشغول نماز شد یا آنکه خمسی یا زکوة واجبی در ذمه او بوده و ترک
ادای آن نمود و اتیان نماز نمود در سعت وقت در کل موارد بصحت
نماز محل خلاف ما بین علما اعظام است قال العلامة فی کتاب الدین من
التذکرة یجب علی المدیون المبادرة الی قضاء الدین و لا یحل له تأخیره مع مطالبة
و تمکنه من الاداء و مطالبة صاحب الدین قال اخر و الحال هذه کان عاصیا
الی ان قال و لا یصح صلوته فی اول الوقت بل اذا تضیق و لا یصح منه فعل

شئ من الواجبات الموسعة المنافية للقضاء في اول اوقاتها وكذا غير الدين
من الحقوق الواجبة كالزكوة والخمس وان لم يطالب بها الحاكم لان اربابها
في العادة مطالبون مطالبون وقال في القواعد بعد الحكم بوجوب السعي
على اوفاتها قبل القضاء مع المطالبة وكذا غير الدين من الحقوق الواجبة
كالزكوة والخمس وقال في التحرير كل من عليه دين وجب قضاؤه عند
المطالبة في الحال مع القدرة وان اخر معها اثم مطلقا ولا يقبل صلوته
في اول وقتها بل يجب اعادتها وقال شيخنا الشهيد في مباحث منافيات
الصلوة من كتاب البيان ولو ترك نوبة السلام او رد الوديعة المطلوبة
في الصلوة وهو قادر على ادائها من غير ابطال او ايفاء الدين الواجب
كذلك فالاقرب عدم الابطال سواء اتى بفعل من افعال الصلوة بتلك
الحالة او لا اما المطالب بالوديعة والدين فيصلي مع سعة الوقت بعد
المطالبة فالمشهور بطلانها وكذا في العبادات الموسعة كل ذلك مع عدم
المنافات لاداء حق الادمي فلو امكن الجمع بينهما فلا ابطال وحكم الزكوة
الخمس كذلك وان لم يطالب انتهى كلام البيان واين عبارات صريح است
در بطلان نماز در سعة وقت در صورتيكه زكوة يا خمس در ذمه
او بوده باشد با تمكن از ادا آن و ترك ادا آن نموده وهم چنين دين
در صورت تمكن از ادا وعدم رضاى صاحب دين بتاخير كلام شيخ
شهيد صريح است در انكه مشهور ما بين فقهاء اينست وجماعتى
ديكر از فضلاء علماء را اعتقاد اينست كه اين شخص در همين صورت اكر چه
اثم وعاصى است لكن نماز باطل نيست واقضاء آن واجب نبوده باشد
همچنين نيست كلام در انيست جاى ان فضلا ان كه ذمه ايشان مشغول
بچنين حقوقى بوده باشد در صورتى تمكن ازاداى ترك آن نموده اينان

نماز

نماز نموده در سعت وقت لکن نزد آن این راه که عمل خود را مستند ساخته
باشد بقول اشخاصی که حکم به بطلان نماز می‌کنند محل این قسم
این بود که ایشان نماز نموده بیقین بلکه نماز او صحیح است بنابر قول بعضی مجتهدین
و باطل است بنابر قول بعض دیگر از مجتهدین لکن نزد آن این راه که این
شخص عمل خود را مستند ساخته باشد بقول این شخص اشخاصی که صحیح
مسئله اند علاوه در آن صورت بلکه عدم بصیرت چنین عمل او صادر شده
بعد مطلع شده که آن عمل بنا بمقتضی فرموده بعضی بلکه صحیح بوده
تشکیکی نیست در بطلان صلوة در قسم اول یعنی در صورتیکه
اخلال نموده مکلف بعضی امور یکه اجماع علما معتقد است بر اعتبار
آن در نماز و چون آن ظاهر است نظر باینکه صحت عمل در صورتی محقق
است که مکلف بنا نماز خود بر نموده باشد بر وجهیکه امر او دانسته
باشد مفروض آنیست که مکلف مأمور به بر وجهیکه امر خواسته است
که ایشان ننموده است پس مأتی به غیر مأمور به است و مأمور به
غیر مأتی به این شخص معاقب است بر ترک مأمور به بلکه بمقتضای
بر هر یک ها از این شخص اشتغال نیست شخصی که بالمره ایشان نماز
نموده باشد نظر باشتراک که هر دو دائم بر ترک مأمور به بعلاوه این شخص
نظر بارتکاب غیر مأمور به بقصد آنکه مأمور به است ممکن است که گفته
شود مشرع و مبدع مواخذه بود بعلاوه شبهه در بطلان عمل در صورت
مفروضه نیست و اما قسم ثانی ظاهر آنست آن نیز چنین بوده باشد
نظر باینکه هر گاه فرض شود صحت عمل در آن صورت میگوئیم حکم بصحت
یا بجهة اعتقاد مکلف است که منوی او مأمور به است یا بجهة اینکه اتفاق
افتاده بعضی از علما هیچ یک از این دو موجب حکم بصحت نمیتواند شد
اما اول فبالنقض والحل اما نقض میگوئیم اگر محض اعتقاد مأمور بود آن

از مکلف کفایت میکند در صحت عمل در اینجا مقطوع به است و اما عمل بی سکون ثم
اعتقاد مکلف شرعی در وقتی میتواند شد که دلیل قائم باشد بر جواز اعتماد
در آن مقام آن اعتقاد مثل آنکه هرگاه این اعتقاد مستند میشود بر قول مجتهد پس
در این صورت حکم بصحت بحسب ظاهر مقطوع به بود اگرچه فی الحقیقه مطابق
با نفس الامر نبوده باشد و اما هرگاه دلیلی نداشته باشیم و جواز اعتماد بآن
اصلا نبوده بوجوب آن اعتقاد با عدم آن مساوی است مثل آنکه فرض شود
مبنی اعتقاد مستند بر عمل باشد یا بجهت دیگر مثل آنکه محل اعتقاد
مأمور به در صورتی نافع است که بحث شرعی ناطق باشد بر جواز ارتکاب
مستند آن اعتقاد مفروض فرض آنست که اعتقاد این شخص مستند است
بقول ملا مکتبی یا مثل آن و دلیل بر جواز اعتماد بر آن ثابت نیست بلکه دلیل بر
خلاف این موجود است از سابق ظاهر میشود بعلاوه عدم دلیل بر جواز اعتماد
کفایت میکند در حکم بعدم جواز اعتماد کما لا یخفی علی المتامل و اما ثانی یعنی مطابقت
با رأی مجتهد یا عدم علم مکلف بآن پس بجهت آنکه مشخص است مناط در تکالیف
الهیه جلت عظمته اعتقاد داده مکلف است مفروض آنست که این شخص
مبنی العمل مبنای اعتقاد مبنی بود که اعتماد بر آن صحیح بوده بعد از آن فرق
عمل او فصلی مختل است و شده باشد یا نه مشخص شد که بعضی علما
عمل با این کیفیت صحیح میدانند معلوم که این شخص صحیح در وقتی میدانند که
اتیان عمل بجهت متابعت و موافقت اعتقاد بوده باشد نه اینکه بمقتضای
عمل او مبنی بوده باشد و اتیان عمل بجهت آن مبنای عمل صحیح بوده باشد بعد
از آن بر او مشخص شود مطابقت ما اتی به با اعتقاد بعض از معتمدین علما
بجهة مناط در صحت عمل بمقتضای قواعد عدلیه اتیان عمل بجهت مبنای صحیح
و این در محل کلام متحقق نیست بلکه متحقق در محل کلام محض مطابقت به نظر
عملست با رأی بعض از معتمدین پس مناط در معتبر در صحت عمل مکلف بجهت

موجودات

موجود است در محل کلام و موجود که محض مطابقت بوده باشد من غیر اراده
که فایت نمیکند در صحت پس عمل در این قسم نیز مثل قسم اول محکوم بفساد است
مجملا اجر مستای عمل این شخص است که افتادن ملامکتبی بوده باشد مثل مایل
این باشد که مستی نتواند شد نیست و اجر میتواند مبنی شد در عمل این شخص
نیست پس عمل نظر با انتفای مبنی صحت محکوم است بفساد تنقیح مقام مقتضی
اینست که گفته شود که عمل این دو که احدهما عمل او مصداق قسم اول است
و ثانی عمل او مصداق قسم ثانی بمقتضای قواعد بسر با مساویند هر دو مقبول
شود یا هر دو در صورت مقبولیت هر دو قطعی الفساد است نظر باعتقاد
با انتفاء شرط قبول قسم اول قطعا نظر باینکه مفروض اینست که اهمال
شده است در بعض امور معتبره در آن پس معین است که باید هر دو مردود
شود نفر فرق بودن مثل اول مقبولیت ثانی بجهت محض مطابقت اتفاقیه
مدفوعست برهان عقلا چه ممکن است عامل اول در موقف حساب عرض
نماید ای معبود حکیم مشغال ماد و نفر را دو امور اختیاریه که صادر و مناط تکلیف
است مساوی بودیم نفر قدر که ما بین ما دو نفر است اینست که اتفاق افتاد باعلم
شعور و اراده وضعی چند عمل او ظاهر شد و عمل من نشود عدالت مقتضی
اینست که هر دو بر یک نحو یا احدهما شویم مثل که کلامی مطابق عقل است که محض
است نظر این است که دو نفر کاسه را که مملو باشد از مایعی بقصد انکه
ما فی الکاسه شراب است تناول کردند بعد اتفاق افتاد احدهما شراب بوده
و ثانی غیر شراب مسلم هر دو معاقب بودن نظر باینکه در امور دیگر مناط
در تکلیف است که عبارت از اراده و اختیار بوده باشد هر دو مساویند
و محض اتفاق اینکه احدهما غیر شراب بوده با مساوات هر دو در امور اختیاریه
منشم ثمره نیست و هم مبنی است مالی هر گاه در نظر نفر و ضعیف در شب

تا مقارنت نمودند با اعتقاد آنکه هر دو اجنبیه است بعد مشخص شد که یکی اجنبیه
بوده است و دیگری معقوده ظاهر اینست که استحقاق اثم و مذمت نسبت بهر دو
ثابت باشد و ایضا ممکن است کسیکه عارف و عالم بخلاف فقها باشد دعوی
اطباق فقها تواند نمود بر بطلان چنین عمل اما بنا بر اعتقاد مجتهدیکه این
شخص را تقلید او واجب نمود ظاهر است و اما بنا بر اعتقاد مجتهد یکه
معتقد نیست چنین عمل صحیح است نظر باینکه مشخص است این شخص حکم بصحت
در وقتی میتوان نمود که مبنی عمل او فتوی مفتی او بوده باشد مفروض اینست
که در این مقام مبنی نیست پس مقتضای برهان اینست که بنابر عادت
محکوم بر بطلان در قسم ثانی مبنی بوده باشد و اما قسم سیم نحو اثبات
تمام نخواهد بود که بمقتضای اعتقاد کل مجتهدین اطلاق بر اصناف و احیان تمام
نموده است پس میگوییم این قسم اگر چه بسیار بعید الوقوع است لکن بر فرض
وقوع حکم بصحت در این قسم بی اشکال است بلکه مقتضای اخبار در قسم ثانی
متکون است انسکه در این صورت نیز حکم شود بر بطلان تمام نظر باینکه
مبنای اعتقاد این شخص در اقسام ثلثه یکی است دلیلی بر جواز اتکال باین
مبنی در دست نیست بلکه دلیل بر خلاف آن موجود است بنابر این مشخص
شد پس ظهور مطابقه با رأی بعضی کفایت نمیکند در حکم بصحت و حکم بصحت
در صورتی است که مبنای عمل مکلف فتوی معتبر باشد که دلیل بر درستی آن
باشد که دلالت فتوی او مبنی عمل میتواند شد این بنابر در قسم ثانی منتفی
بود در این قسم نیز منتفی است و اتفاقا مطابقت با رأی کل اتفاقا مطابقت
با رأی بعضی بعضی است پس میگوییم که نمیتواند شد پس اخیر مبنای عمل این است
شخص مبنی نمیتواند شد شیها و اخیر مبنای عمل نتواند شد مبنی نشده
است در این مقام بلکه میتوان گفت اخذ بنمان با اعتقاد بان مبنی نمیسازی

عمل است

غیر است و نهی مقتضی بطلان نیست کما گمان کرده در این مقام هست اینست که اخبار
مطابق برهان و مقرون باعتبار است بلکه مستفاد از جمله اخبار معتبره آنست که
امر اوسع از آن است نظر بآنکه مستفاد میشود از اخبار مذکوره که هرگاه کسی
جاهل بحقیقت حال بوده باشد و بنحو خود عمل بکند و مشخص شود که آن
عمل مطابق با واقع بود همین قدر کفایت میکند در صحت عمل اگرچه حین العمل
عالم بوده باشد بحقیقت حال فالمناسب ایراد النصوص المذکورة فنقول منها
صحیحة زرارة المرویة في الفقیه عن ابی جعفر علیه السلام انه قال رسول الله
صلی الله علیه وآله ذات یوم لعمار في سفر له یا عمار بلغنا انك اجنبت فکیف صنعت
قال تمرغت یا رسول الله في التراب قال فقال له کذلك یتمرغ الحمار افلا صنعت
کذا ثم اهوی بیدیه الی الارض فوضعهما علی الصعید ثم مسح جبینیه باصابعه
وکفیه احدیهما بالاخری و حاصل ظاهر حدیث اینست که جناب مفخر الاوائل والاواخر جناب
حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که جناب فخر اسرار الهی جناب
رسول خدا صلی الله علیه وآله در سفری بعمار یاسر فرمودند که ای عمار بما
رسید که تو جنب شده بودی چه کار کردی در چاره غسل جنابت خود عمار عرض
کردم که خود را بخاک غلطانیدم جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند
این عمل خواست که با این نوع خود را بخاک میغلطانی چنین نکردی بعد از آن دو دست
مبارک خود را بر زمین گذاردند بعد از آن دو جبین خود را بر زمین گذاردند
بعد از آن در جبین خود را بانگشتان خود مسح کردند بعد از آن دو کف دست
خود را هر یک را بدیگری فلا صنعت هکذا استفاده از این کلام آنست که اگر چنین
کرده بودی عمل تو صحیح و بی عیب بودی مشخص است که عمار بنیت آنکه چنین
میباید کرد و مع ذلک فرموده اند که اگر چنین کرده بودی صحیح بودی پس مقتضای
این کلام شریف آنست که جاهل مسئله هرگاه خود عمل کند و مشخص شود که مطابق

واقع بوده است همین قدر کفایت میکند در صحت عمل وهو المطلوب ومنها الصحیح المروی
فی باب العلة التی من اجلها کان الناس یستنجون بثلثة احجار والعلة التی من اجلها
صاروا یستنجون بالماء عن المعلی عن ابی حفص بجد عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان
الناس یستنجون بثلثة احجار لانهم کانوا یاکلون البسر فکانوا یبعرون بعرا فاکل رجل
من الانصار الدبا فلان بطنه فاستنجی بالماء فبعث الیه النبی صلی الله علیه
واله فجاء الرجل وهو خائف یظن ان یکون قد نزل فیه امر یسوؤه فی استنجائه بالماء
اکلت فقال له هل عملت فی یومک هذا شیئا فقال یا رسول الله انی والله ما حملنی
علی الاستنجاء بالماء الا انی اکلت طعاما فلان بطنی فلم تغن عنی الحجارة شیئا فاستنجیت بالماء
فقال رسول الله صلی الله علیه واله هنیئا لک فان الله عز وجل قد انزل
فیک آیة فابشر ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین وارد فی الفقیه ایضا لکونه
مرسلا و[illegible] کان الناس یستنجون بالاحجار فاکل رجل من الانصار طعاما
فلان بطنه فاستنجی بالماء فانزل سبحانه فیه ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین
وارده فی الفقیه ایضا فدعاه رسول الله صلی الله علیه واله فخشی الرجل ان یکون
قد نزل فیه امر یسوؤه فلما دخل قال رسول الله هل عملت فی یومک هذا شیئا قال
نعم یا رسول الله اکلت طعاما فلان بطنی فاستنجیت بالماء فقال له ابشر فان الله
تبارک وتعالی قد انزل فیک ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین فکنت اول التوابین
واول المتطهرین ویقال ان هذا الرجل کان البراء بن معرور الانصاری حاصل این حدیث
مذکوره در علل انست عادت ناس آن بوده که استنجا بسنگ میکردند چونکه
ماکول ایشان بسر بود یعنی خرما قبل از آنکه بحد رطب برسد لهذا اخراج ایشان بغوطه
از ایشان دفع میشد مثل پشکل بوده چونکه از اهل مدینه آنکس آنکه بشرف جناب
رسول خدا صلی الله علیه واله بوده تنک که وخوف در دلش در مزاج او بهم رسیده
باین سبب کرده آن استنجا باحجار با استنجا باب در آن وقت امر شد بخیر ان الله

یحب التوابین

يحب التوابين ويحب المتطهرين با التسهيل تمام نازل شد پس جناب حضرت امر باحضار ه
آن شخص فرموده اند آن شخص با خوف واضطراب خدمت آنسرور رسيد تمام مشرف شد بگمان
آنكه مذمتى در بابت او نازل شده بجهة استنجا نمودن باب جناب پيغمبر از او استفسا
نمودند در اين روز عملى از تو صادر شده عرض كرد بلى استنجا باب كرده ام لكن باعث آن نبود
مگر آنكه چون نكرد كه وضو كرده ام لينتى در مزاج بهم رسيده از آن نجاست نشك نميشد
لهذا استنجا باب نمودم پس جناب رسول خدا فرموده اند ~~ان امر انيت انبوب البراتيعى~~
گوارا باد تو كه جناب بارى و تعالى عز شانه امرى در تحسين عمل تو نازل فرموده اين
آيت ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين خداوند عالم دوست ميدارد كسانيكه
دائم بصدد اين هستند كه خود را پاك كنند واكثار فات ذكر بجهة تنوير شاهد بجهة اين
باشد كه مردم راغب بآن شوند تا همان شخص از جمله تائبين بوده باشد وجه
دلالت حديث مذكور بر مدعى ظاهر است ظاهرا آنكه با اهمال آنكه استحباب
باب منسيا نكرده باشد استحباب نبوده باب چون كه عمل او مطابق واقع شده بود محكوم بصحت
شد با عدم علم او بحقيقت حال ومنها المعتبر المروى في باب احكام السهو في
الصلوة من الفقيه عن علي بن النعمان الرازى انه قال كنت مع اصحاب لي في سفر
وانا امامهم فصليت بهم المغرب فسلمت في الركعتين الاوليين فقال اصحابي انما
صليت بنا ركعتين فكلمتهم فكلموني فقالوا اما نحن فنعيد ولكني لا اعيد ثم
سرنا فاتيت ابا عبد الله عليه السلام فذكرت له الذي كان من امرنا فقال لي
انت كنت اصوب منهم فعلا وانما يعيد من لا يدري ما صلى وجه الدلالة ظهور ان ه
قول المامومين اما نحن فنعيد يرشد الى ان الامام لم يكن جازما بصحة الصلوة
مع الاتيان بركعة بل كان متحيرا ومترددا في ذلك والا لتابعه المامومون في ذلك ه
ومع ذلك صوبه المعصوم في فعله ومنها ما دل على صحة حج من ترك الموقف مع الجهل
بلزوم الوقوف فيه كالمعتبر المروى في الكافى عن ابن مسكان عن ابي بصير قال قلت

لابي عبد الله عليه السلام جعلت فداك ان صاحبي هذين جهلا ان يقفا بالمزد
لفة فقال يرجعان مكانهما فيقفان بالمشعر ساعة قلت فانه لم ي
خبرهما احد حتى كان اليوم وقد نفر الناس قال فنكس راسه ساعة ثم قال
اليسا قد صليا الغداة بالمزدلفة قلت بلى فقال اليسا قد قنتا في صلوة
هما قلت بلى فقال اتم حجهما ظاهر اين حديث آنست که ابو بصير عرض
کرد خدمت امام جعفر صادق عليه السلام که خداوند عالم را
فداى تو گرداند اين دو نفر رفيق ما جاهل بودند بوجوب وقوف در مشعر
الحرام حضرت در جواب فرموده همان وقت که عالم شدند بوجوب وقوف لازم
است عود نمايند بمشعر الحرام حضرت در جواب فرمودند همان وقت که عالم شدند بوجوب
وقوف لازم و ساعتى در آنجا توقف نمايند راوى ميگويد عرض کردم که احدى
اخبار بايشان نکرد تا امروز که کوچ کردند مردمان يعنى تا حال که مطلع
نشده بودند بمسئله و حال که مطلع شده اند قدرت بعود ندارند نظر
بانکه مردم راوى گفته که اين را که عرض کردم حضرت سر مبارک را بزير
انداختند ساعتى آنوقت فرمودند آيا دو نفر نماز صبح را در مزدلفه
که مشعر باشد ايشان نکردند عرض کردم بلى فرمودند آيا در نماز صبح قنوت
خواندند عرض کردم بلى قنوت خواندند پس فرمودند حج آنها تمام و صحيح است
وجه استدلال بر مطلوب آنست که اين حديث دلالت ميکند بر آنکه هر گاه اتفاقا
جزئى از مکلف صادر شد با جهل بر آنکه آن جزئى مطلوب از او است
و در واقع و نفس الامر مطلوب بوده باشد آن جزء که از او صادر شده
قائم مقام اجزء مطلوب ميشود در صحت عمل بنا بر اين هر گاه کسى در نماز
اتيان بجزئى نمود بقصد مطلوبيت آن در نماز لکن مأخذ آن درست
او نباشد و بعد مشخص شد آن جزء مطلوب بوده باشد در واقع پس نماز

او ميباشد

ایمسایه صحیح بوده باشد بطریق اولی از آنچه راه است که محقق اردبیلی فرموده اند هرگاه
کسی چیزی را اعتماد نمود که مطلوب از او جستن هر راه که بوده باشد این کفایت میکند
در صحت عمل او و عبارت او در هم اینست قال فی شرحه علی الارشاد فی مباحث اوقات
الصلوة کل من فعل ما هو فی نفس الامر وان لم یعرف کونه کذلک ما لم یکن علی النهیه
وقت الفعل حتی یواخذ المسایل من غیر اهل بل لو لم یوخذ من احد وظنها کذلک
فانه یصح ما فعله وکذا فی اعتقاد ان لم یلحق بالاخذ هنا من اولیها فانه یکفی ما اعتقده
دلیلا واوصله الی المطلوب ولو کان تقلیدا کذا فهم من کلام منسوب الی المحقق
نصیر الملة والدین قدس سره العزیز وفی کلام الشایع الیه مثل معذوریة الجاهل
بالجهر والاخفاء مع عدم العلم بحسبها ویخرج منه بالموقف وغیرهما مما یدل علیه الاثر
تطلع علیه ان تامل مثل قوله ع لعمار حین غلط فی التیمم الا فعلت کذا فانه یدل
علی انه لو فعل کذا یصح منه مع عدم ما کان یعرف وفی الصحیح من نسی رکعة فعلها
فعلها الصحیحة مع عدم العلم انتهی کلامه مرد فع مقام ممکن است جواب را علاوه
مذکوره اما حدیث اول پس مناسب آنست که نقل کلام شود در آن از جهت
اول در بیان اختلاف در لفظ حدیث است بزیاده ونقصان پس
میگوئیم حدیث بنحو مذکور مروی است در فقیه واما در کافی و تهذیب
پس مذکور در اول آن بسند صحیح باین نحو است یونس بن عبد الرحمن از ابی
ایوب الخزاز از جناب امام جعفر صادق علیه السلام قال سالته عن التیمم فقال
ان عمارا تمعک کما یتمعک الدابة فقلت له کیف التیمم فوضع یده علی الارض ثم رفعها
فمسح وجهه ثم مسح فوق الکف قلیلا روایت کرده است همین حدیث را
بسند دیگر از ابن ابی عمیر از ابی ایوب مذکور واما در تهذیب پس [illegible]
باین نحو است روایت کرده است بسند صحیح از داود بن النعمان قال سالت
ابا عبد الله علیه السلام عن التیمم قال ان عمارا اصابته جنابة فتمعک

كما يتمعك الدابة فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يهزء به يا عمار تمعكت كما
تتمعك الدابة فقلنا له فكيف التيمم فوضع يده على الارض ثم رفعها فمسح وجهه ويديه
فوق الكف قليلا و در استبصار نيز بهمين طريق است و در روايت كرده است شيخ
همين حديث را از زراره و از حسن سراد نيز ليكن مخالف ما بعد اينهاست
نظر باينكه روايت كرده است از نوادر احمد بن محمد بن ابي نصر كه او
روايت كرده از عبد الله بن بكير از زراره از جناب محمد باقر عليه السلام كه
فرموده اتى عمار بن ياسر رسول الله فقال يا رسول الله اجنبت
الليل ولم يكن معي ماء فقال قال كيف صنعت قال طرحت ثيابي وقمت
على الصعيد فتمعكت فيه فقال هكذا يصنع الحمار انما قال الله عز وجل
فتيمموا صعيدا طيبا فضرب بيديه على الارض ثم ضرب احديهما على الاخرى مسح
بجبينه ثم مسح كفيه كل واحدة على الاخرى مسح اليسرى على اليمنى على اليسرى
دويم در بيان راى و باعث جهت عمار در اينكه در مقام غسل خود را بخاك
غلطانيد ميگوئيم در دويت كه راى بر اين مطلب اين بوده باشد چون كه
جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله در جاى غسل جنابت جنب فرموده اند
يكفيك الصعيد عشر سنين اين مثل اينكه فرموده انه جعلت لي
الارض مسجدا وترابها طهورا يا مثل اينكه ان الله تعالى جعل التراب طهورا
وجعل الماء طهورا مقتضاى همه اينها اينست كه تراب مثلا قائم مقام اب
ميشود در مقام جاى غسل مشخص است طهوريت اب در مقام
جاى غسل باين نحو است كه ميبايد اب را بجميع اعضاى بدن رسانيد يا مثل
غسل ارتماسى كه ميبايد بدن را در جوف اب داخل نمود يا المقايسه بر اينكه
تراب نيز طهور است جنبى توهم كرده بود كه كيفيت تطهير تراب مثل تطهير
باب است لهذا بدن خود را بخاك غلطانيده بوده است بعد از نزع

لباس

لمس این بنا بر اعتقاد غفلت از آیه تیمم بوده که فرموده فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا
بوجوهکم وایدیکم منه سیم در اصل مطلب است که جواب از این تمسک اطرح
متمسک با حدیث بوده باشد یا در اثبات آنکه هرگاه جاهل مسئله در امتثال
اتیان بعمل ناقص نمود اتفاقا آن عمل مطابق واقع شد عمل در حقیقت صورت
محکوم بصحت خواهد بود پس میگوئیم راه دلالت حدیث مذکور بر این مطلب
ظاهر نیست مگر جهت اشتمال حدیث بلفظ افلا صنعت کذا یعنی استعمال
فلان یا این نحو نموده بودی صحیح بود میگوئیم اعتماد باین در اثبات این
مطلب ممکن نیست اما اولا جهت آنکه ظاهر میشود اینکه واقعه در سفر
بود که عمار خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله بود با وجود تمکن
از استکشاف از حقیقت حال از اتیان در ابتدا مکرر ممکن است که این را
فرموده باشند که اگر کسی پیش خود چنین کاری میکردی صحیح بود خصوصا
در چنین واقعه و اما ثانیا میگوئیم مفروض نیست که عمار جاهل بوده
از کیفیت تیمم معلوم است این کیفیت را موقوف بتعلیم است که مباشره
دو دست را بخاک بزند و بعد کف مسح جبهه و ظهر کفین نمود این امری است
محال که کسی بدون تعلیم معلم تواند یافت رسیده باشد با وجود این حکومه منفی تماما
جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله که اگر چنین عمل نموده بودی
خوب در می‌یافتی بوده با وجود آنکه نظر بتو حقیقت از محال بوده که عمل تواند
بشود کسی که نمود چنین عملی نماید بقصد امتثال خلاف غلط بدن بخاک
آن را نمیداشت که بتو هم شود چنانچه مذکور شد خلاف کیفیت مطلوبیت
در تیمم و اما ثالثا میگوئیم دلالت این حدیث بجهت همین لفظی است که مذکور
شد از آنچه ذکر کردیم در اول مشخص شد که این حدیث مذکور است معنی در این
لفظ در هیچ یک مذکور نیست مگر در تفسیر ظاهر است که این واقعه بکمر بیه

بوده است عمار خود بطریقی که مذکور شد بود را انجناب غلط اینده
جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله اینرا تقبیح فرموده اند که این فعل
حمار است مناسب همین قدر است چنانچه مذکور در کافی و تهذیب
و استبصار همین قدر است علاوه سند در تفسیر منتهی میشود بروایه
چنانچه در اواخر سر ابوحنیفه است که اندر اوه روایت نموده که جناب حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرموده عمار بعد از بلوغ وقوع واقعه خود خدمت
جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله مشرف شده عرض کرد چنین واقعه
در شب جهة من اتفاق افتاد آبی نداشتم از اینجا ظاهر میشود که در شب
تنها بود که حصول بخدمت آنحضرت ممکن او نبود حضرت فرمودند چه کاری
کردی عرض عرض کردم حضرت فرمود که این فعل حمار است درست نشده
انوقت ابر تیمم را تلاوت فرموده و کیفیت تیمم را بفعل تیمم و اتعلیل بتیمم عمار
فرمودند حکایت باین نحو منقح و موافق اعتبار است و مقتضای
اخبار مروی در تفسیر است انسکه جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله
خود سبقت بسوال فرمودند الی آخره و مع ذلک تفسیر واحد است در اواخر
واحد است مثل مروی عن ابن بس مطووف انست که سلک بیچ نقل نشده مطابق
اعتبار کیفیت مسطور است در اواخر سر ابن بس کلام مذکور در تفسیر که
عبارت از انلا صنعت کذا بوده باشد نوعی نیست که توان بان اعتماد نمود بس
التفاتی بان نیست خصوصا در چنین مقام مطری که مخالف عقل و فتاوی
اصحاب است بحال حکایت عمار بر روایت بطرق متعدده در کتب خاصه و عامه
این زیادتی که عبارت از انلا صنعت کذا بوده است در هیچیک از کتب مرعی
نظر نرسیده است مگر در تفسیر اما طرق خاصه بی را انسر شد و اما
کتب عامه بس در کتاب مصابیح که کتب معتبر عامه است روایت نموده است

از عمار

از عمار انه قال کنا فی سریة فاجنبت فتمعک فصلیت فذکرت للنبی صلی الله علیه وآله
فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی بکفیه علی الارض ونفخ فیهما ثم مسح
بهما وجهه وکفیه ودر مشکوة المصابیح وهو ایضا کتیبهم المعتبره عن الحکم عن عمار
قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب فقال اجنبت فلم اصب الماء فقال عمار لعمر اما
تذکر اما کنا فی سفر انا وانت فاما انت فلم تصل واما انا فتمعکت فصلیت
فذکرت ذلک للنبی صلی الله علیه وآله فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی
صلی الله علیه وآله بکفیه الارض ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه وکفیه قال رواه
البخاری ومسلم ودر کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول عن عبد الرحمن ان رجلا اتی
عمر فقال انی اجنبت ولم اجد ماء فقال عمار اما تذکر یا امیر المومنین اذ انا
انا وانت فی سفر فاصابتنا جنابة فلم نجد ماء فاما انت فلم تصل واما انا فتمعکت
فی التراب فصلیت فذکرت ذلک للنبی صلی الله علیه وآله فقال انما کان
یکفیک ان تضرب بیدیک الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهک وکفیک
مقصود از تطویل مقال در این اثنا که متضمن شود بحمار عبارتیکه از فقیه
منکور شد ما نقل ی نمادد بکلیه مخالف حقیقه ثابته در وطرفی عمامه وضاصیه
است علاوه اخر مذکور شد نیز مطلقا التفاتی و اعتنادی بان ننموده
نیست واما جواب از حدیث ثانی که مشتمل بر حکایت استحباب است نیز معلوم
اولا مسلم نداریم دلالت حدیث مذکور را بانکه در او نوقت ابصار مقدر
معتقد این بوده باشد که استحباب حاء مطلق بوده باشد بلکه اینکه استحبا
ب حایز بوده باشد چرا نیست کتاب بعدا ست ثمار بعد از نیز نقل
منکته والدر مشهور نیست اب بعنوان اطلاق در کتاب سنت مثل قوله تعالی
وانزلنا من السماء ماء طهورا وقوله تعالی وینزل من السماء ماء لیطهرکم به
خصوصا بعد از التفات بانکه ایه سریفه وانزلناه من السماء ماء طهورا

جز آن سوره فرقانست و سوره فرقان از سوره ایست که در مکه و آنها الله
تعالی عن ادهی تا نازل شده و حکایت انصار در مدینه متاخر بوده باشد
بعد از مهاجرت از مکه بعلاوه میگوئیم همین انصار و غیر هم در صورتیکه بدن انها
با لباس انها ملوث بغایط میشد اگر میگوئیم که مطلقا تطهیر نمیکردند بغیر آب
هر یک از دو گویا قول کردنی نباشد بس کا من مقطوع بر انستکه تطهیر لباسکه
ملوث بغایط میشد باب میکردند مبالغه میتوان ادعا قطع نمود که در تطهیر
ان اکتفا با حجار نمینمودند و هم ضمن در تطهیر مخرج بول بس بسیار مستبعدست
تطهیر لباس از غایط مثل باب متعین بوده باشد و تطهیر مخرج بول بس بسیار
غایط باب جایز نباشد و هم متعین بوده باشد ظاهر حدیث مذکور آنست
که بشیوع داشت استنجا با حجار و عادت باب مطرد شد بود و دور نیست
شیوع و اطراد عادت بران بجهة ندرت آب در مدینه در ان زمان بوده
بلکه میگوئیم دلالت حدیث بر شیوع و اطراد استنجا با حجار بعنوان اطلاق مسلم
نیست نظر بانعادت مدینه کثیر بوده لانهم یاکلون البسر و یبعرون بعرا یعنی
استمرار عادت انها انکه در مقام استنجا با حجار میکردند بجهة این بود و خشکی
دفع میشد از انها در مقام تغوط مثل بشکل بود و بیوست در انصورت حاجت
باب نبود و انهم ندرت داشت لهذا عادت مطرد بود در استنجا با حجار اگر کسی گوید
استنجا با حجار متعین نمیشود و انشخص معتقد اختصاص بر احجار نمیشود بس نو لیکن
و افضل آب او از صد در اخر کاینات صلی الله علیه و آله با اقتصار بحجر سبب بود
ممکن استحباب گفته شود هو نکر عادت شده بود در استنجا با حجار بجهة ندرت
آب و این شخص عدول از عادت کرده بود با بجهة اضطرار بجهة او هم سبب
در انوقت بی [illegible] غمض عین از این و نسلم بعد از آنکه اضطرار ب بجهة این
بود باشد میگوئیم استبعادی که اول ذکر کردیم از این و نسلیم بعدا انکه

[illegible]

مراتب واین بنا بر این میباشد واما نزول این آیه شریفه در مدح اهل قبا پس ممکن
است جهت اختیار اولی بوده باشد ونقل با آنکه استنجا با آب اولی است از افضلیت
استنجا با احجار مرجع دیگری از ابواب اجر مذکور شد که بنا بر آن نیست در آن وقت
استنجا منحصر باشد در احجار فرض نجاست است در اطراف مخرج التزام مصون
تطهیر با احجار در آن صورت اعتدادی ندارد چنانکه سابقا گذشت بلکه ممکن در این
مقام میتوان گفت که انسب بمکان انصاف مرجع دیگر تاکی نفسه
و آن آنکه طعام مشهور استنجاء در آن وقت قبل از فعل آن شخص انصاری در احجار
و شهره الاسلام فی الصحیح عن جمیل بن دراج عن ابی عبدالله علیه السلام قال فی
قول الله عز وجل ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین قال کان الناس یستنجون بالکرسف
والاحجار ثم احدث الوضوء وهو خلق کریم فامر به رسول الله صلی الله علیه وآله وصنعه
وانزل الله فی کتابه ان الله یحب المتطهرین ظاهر آنست که مراد از وضوء در قول
ثم احدث الوضوء استنجا با آب باشد بنا بر این حدیث ظاهر حدیث آنست که آن مردم چنین
مطهر شده بودند که استنجاء بکرسف واحجار میکردند بعد از آن حادث شد استنجا با
آب این استنجا با آب صنعت خوبیست پس امر فرموده بآن جناب رسول خدا صلی الله
علیه وآله وخود شان نیز عمل آوردند تا آنکه ممکن است جواب بگفتن شود از این
حدیث متروک الظاهر است قطعا نظر بآنکه مقتضای ظاهر آنست که در حین
میت و آن بود استنجا بحجر فقط میکردند بعد از آن نسخ شد معین شد استنجا با
آب فقط این مخالف اجماع است غرض این حمل ممکن است حمل شود بآنچه که در سابق
متعارف ما بین ناس این بود که استنجا میکردند بحجر وسنگ مطلقا بعد از آن امر
شد تا استنجا با آب یعنی معنی این حمل کنیم در صورت تعدی نجاست تجاوز کرده باشد
از اطراف مخرج واین حملست صحیح یا خوشی دارد نیست مطلقا ممکن است که مقابله
مقتضی آنست که قبل از آن وقت استنجا بحجر و احجار ثابت بوده است مطلقا

اگرچه تجاوز کرده باشد نجاست و این صحیح نیست ممکن است جواب از این باز باین نحو
که غایط اخیر مستفاد از این کلام است آنست که سابق بر این چنین تجاوزی میکردند
اما آنکه این مقتضای شریعت مطهره نبی کائنات صلی الله علیه و آله بوده است
مطلقا چنین چیزی استفاده نمیشود پس معنی حدیث چنین میشود که عادت
ناس در جاهلیت چنین بوده مطلقا خواه مخرج بول بوده باشد یا مخرج غایط
لکن اطلاق کلام نسبت ببول مسلم است و لکن نسبت بغایط پس در صورتیکه
تعدی کرده باشد باجماع و غیره که دلالت بر ثبوت استنجا باحجار در مخرج غایط
چنین در این شریعت در صورت عدم تعدی بنا بر این مطلقا اشکالی در حدیث
نیست اگرچه حمل شود بر اصحاب الوضوء در این حدیث بر نقل انصاری نظر باینکه
در چنین چیزی علی سبیل الاطلاق معتاد کل بود انصاری در صورت اینکه
نزاع نظر بحیثی عقل و مقتضای عمومات کتاب و سنت که مقتضی طهوریت ما
است مطلقا عدول از آخر سابق میکردند بسوای آب نمودند پس بعد از ملاحظه
ملاحظه آخر سابق مذکور شد با وقت نظر بر آن ظاهر میشود که تمسک
بحدیث مذکور در اثبات صحت عمل اگرچه امتزاج نمود خود باشد در صورتیکه
مشخص شود که مطابق بواقع بوده است ضعیف است قطعا قطعا و بر فرض
تمحض ترک اخیر مذکور شد و تسلیم دلالت حدیث باین معنی که حدیث
حمل شود بر اینکه استنجا باب نمودند دلیل شرعی که مقتضی آن بوده در نظر الشخص
ثبوت نموده خود چنین امتناع نمود لکن اتفاق افتاد مطابق با رضای الله جل
شانه لهذا عمل الشخص محکوم بصحت شد مسکوت عنه اعتماد حدیث در اثبات دعوی
مصطلح مطلب حسم در محل کلام نیز جاری است نظر باینکه کلام در عبادت است
صحت در عبادت موقوف بر معلومیت وقت قربت مثبت و با مهملیت خصوص حال
چگونه معلوم میشود که امر ثابت و حال ممکن است که قصد قربت بشود بر خلاف

مورد

بود در حدیث نقل با اینکه مقصود در آنجا ازالهٔ نجاست باشد بر آن مترتب
میشود اگرچه هرگز بگوش او نرسیده باشد که آب غسل مطهر و مزیل نجاست
بنا بر این میگوییم هرگاه کسی هرگز نشنیده باشد که با آب ازالهٔ غایط میتوان
نمود لکن نزد خود چنین احتمال داد که ازالهٔ غایط بآب میشود بمقتضای
این احتمال اراده آن نموده استعمال نمود قطعا این ثمره بر آن مترتب میشود لکن
این حکم نمیتوان نمود مگر بسبب التباس نشود در عبادت که با اهمال تحقیق
حال اگر کسی عملی از او صادر شود و اتفاقا مطابق واقع شود بر صحت آن
نظر باحادیث از نظر حدیث مذکور با فرق بین المقامین چنانچه مذکور
شد و اما جواب از حدیث سیم یعنی حدیث مشتمل بر حکایت فعل ماموم و امام که
اخلال بیک رکعت از نماز مغرب کرده بود سهوا پس میگوییم این حدیث منافی
نیز نیست زیرا که ظاهر است یعنی میتوان ادعا نمود که اجماع بر خلاف آن منعقد است
بر اینکه تکلم نمودن عمدا در اثنای نماز مقتضی فساد نماز است پس کلام ماموم
نسبت بامام انما صلیت اسنادا که عبارت کلامی است در اثنای نماز عمدا
مقتضی بطلان نماز است قطعا پس چگونه میتوان کلام معصوم علیه
السلام را صواب پنداشت فعلا و اجماع بود بر ظاهر خود که مقتضی آن نیست که اگر ایشان
بعد از تکلم ایشان یک رکعت از نماز میبودند حاجت باعاده نماز نبوده بلکه حکم
در صورت ایشان این بود که قبل از تکلم بر خیزند اتمام نماز نمایند باتیان یک رکعت
باقی و هم چنین است حال نسبت بامام نظر با اینکه کلام فقلت ولکن الاعید
واتم برکعة کلامیکه میت صادر از امام بعد از اعتقاد با اینکه اخلال بیک رکعت
از نماز نموده کرده چنین کلامی موجب بطلان نماز است قطعا و مع ذلک
چگونه ممکن است که معصوم فرموده باشد در صورت اول اصوب فعلا
یعنی عمل او از عمل ایشان صحیح تر است این صورت نمی بود که حمل شود صحت

بطلان خود هرگاه خوف اظهار خود شود بلکه گوئیم مراد اینست که ماموین تفهیم امام
نمودند بتغییر طریق تکلم تکلمی که مفید باشد که اخلال بسهو رکعتی از نماز نموده باشد
و امام نیز بعد از اعتقاد بوقوع تفهیم انها نمود بهمان که من اعاده نماز نمیکنم
بلکه اکتفا میکنم باتیان رکعت باقیه در این صورت حکم بصحت نماز امام صحیح
و هم چنین حکم بصحت فعل امام از افعال انها حمل کردند انها را بر اینکه
امام جاهل بوده است از حقیقت حال بحالتی چه شود که امام واقف
مسئله بود لهذا بمقتضای اعتقاد خود عمل نمود و لکن چونکه از فعل امام چنین بکیره
مظهر آن باشد که ماموین اعتماد باقوال نتوانستند نمود نبود و ماموین خود
هم عالم بحکم مسئله نبودند لهذا استیناف نماز نمودند عرض کردند واقعه را بخدمت
معصوم علیه السلام بعد از آنکه شرایط خدمت ایشان را درک نمودند چه شود
جهت زیادتی اطمینان خود بود که اشتباه نکرده بوده است یا جهت اعتماد
ماموین اثر میباید منبعث بوده باشد چه اگر فرض کنیم امام نیز مثل
ماموین جاهل بوده باشد چگونه ممکن بود که قصد امتثال تواند نمود چه
مشخص است قصد امتثال ممکن نیست مگر با اعتقاد تحقق داشته باشد
در اصل از جمله محالات است در اعتقاد باین حدیث نیز در اثبات مطلب مسطور
بسیار ضعیف و در اهیئتنا و جواب از حدیث رابع یعنی مشتمل بر صحت حج
کسیکه مروری بمشعر کرده باشد با جهل بوجوب وقوف در ان پس ان نیز
ظاهر بلکه اظهر از سابق بیان آن اینست که اولا میگوئیم که موافقه چگونه
ممکن است که عاقل احتمال این نتواند داد که هرگاه فعلی از افعال کسی صادر
شد با جهل بر اینکه آن فعل مطلوب شارع است در واقع مطلوب شارع
بوده باشد محض صدور آن فعل از آن شخص نیز بقصد امتثال بلکه با جهل
باینکه مطلوب است کفایت کند در حصول امتثال و اتیان مامور به سبحان

الله

الله این شخص مخفی است که ممکن نیست که عاقل تفوه بران تواند نمود امر مقتضای
لا اعلم الا بالبشر کجا رفت بعلاوه میگوییم اگر چنین معنی کفایت میکرد پس معصوم
در چنین حدیث امر برجوع بجهت تدارک انفعل من اصنع مودند برجعان مکانها
فتغالی تنیقفان بالمشعر و حال آنکه وقوف جهل که صادر شده بود و مفروض
آن نیست که این قدر کفایت میکند در صورتی که ممکن از تلافی آن در وقت
انفعل باشد میگوییم تفصیل داده شود ما بین امکان تدارک و عدمه
آن در اول حکم شود به بطلان بخلاف ثانی و حال آنکه چنین تفصیلی
در کلام این قایل نیست بعلاوه حمل حدیث بمعنی مذکور صحیح نیست بلکه مطلوب ماده
میگوییم غایت آنچه مدلول علیه حدیث است آنست که در چنین وقتی
حج این شخص صحیح است و این مستلزم این نیست که حج جاهل از او صادر شده
کفایت کند در حصول امتثال با آنکه مخالف عقل و نقل است چه میشود مراد
این بوده باشد که در چنین صورت آن فعل در حق چنین شخص مطلوب بوده
باشد است پس حکم بصحت در صورت عدم وجود صد و آنچه است از این
شخص مطلوب نبوده است پس حکم بصحت در صورت عدم وجود صدور ده
خصوص صدر آنکه بجهت مطلوب بوده باشد این از قبیل میشود که درک
اختیاری عرفات نبوده است درک مشعر مطلقا نبوده است نه اختیاری
مشعر اگر عبارت از طلوع فجر تا طلوع شمس روز عید اضحی بوده باشد و نیز
اضطراری مشعر را که عبارت از طلوع شمس بوده باشد تا زوال یوم مذکور
حج چنین شخصی محکوم بصحت است مخفی نماند اگر چه مضمار کلام در تنقیح مرام
خارج از حد اعتدال شد لکن از آنکه مطلب بسیار مبهم بود و محل زلل
اقدام اعلام بود صلاح شد ماده موهمه تطویل کلام و اطناب مقال در تنقیح مرام
نمودیم والله العاصم عن الخطا والزلل فی الحکم والفتوی والقول والعمل

پس از جمیع مباحث مذکوره ظاهر شد و جمیع کلمات علما مزبوره آنکه اگر کسی نمازی در مدت
که مرشد بوده باشد باجتهاد یا بتقلید از مجتهد و هرگاه ضبط نبوده باشد
آن عمل محکوم بفساد است خواه اتفاقی بوده باشد از عبادات یا از معاملات یا از امثال
و اقرار یا بیش خود بحث و تحقیق جمیع نموده باشد چه جمله از کلمات اعاظم اصحاب
که دال بر این مطلب بود مذکور شد و بسیاری از کلمات اصحاب که مقتضی
این مطلب است انشاء الله تعالی بعد از این مذکور خواهد شد ظاهراً صاحب
معالم دعوی اتفاق نموده بر این مطلب قال فی مقام الاستدلال علی انه لا بد فی
تخصیص اهل الذکر فی الامر بالسؤال بغیره من جمع شرایط الفتوی ما هذا لفظه
الاتفاق علی عدم وجوب استفتاء غیره بل عدم جوازه انتهی کلام رفع مقامه و معلوم
ان الاتفاق علی عدم جواز العمل بقوله و ظاهر اینست که فرقی نیست در این باب
ما بین آنکه عمل او مطابق واقع شده باشد یا مخالف و چون بر بسط تمام منقح
شد مقام ثانی در بیان عدم جواز اتکال بر اقوال اموات در عمل و بطلان نماز مقام ثانی
است در صورتیکه مستند بوده باشد بتقلید اموات این معروف ما بین
فقهاست قال العلامة اعلى الله محله الکریم فی النهایة اختلفوا فی ان
من لیس من اهل الاجتهاد هل یجوز له الافتاء بمذهب غیره من المجتهدین
الی ان قال ان حکاه عن میت لم یجز الاخذ بقوله اذ لا قول للمیت لانعقاد الاجماع
علی خلافه بعد موته حتی تمر فذلک علی انه لم یبق له قول و فایدة تصنیف الکتب مع
موت مصنفها استفادة طرق الاجتهاد من تصرفهم فی الحوادث و کیفیة بناء
بعضها علی بعض و معرفة المجمع علیه من المختلف فیه الی ان قال و ان حکی عن
مجتهد حی فان سمعه منه مشافهة جاز له العمل به و جاز للغیر الحکایة للعامی به
ثم قال و هذا هو الاجود عندی و قال فی التهذیب و هل للغیر المجتهد
الفتوی بما یحکیه عن المجتهد الاقرب انه ان حکی عن میت لم یجز له العمل به

او لا

اذ لا قول للميت ولهذا ينعقد الاجماع لو خالف حيا ابن حكي عن حي من اهل
الاجتهاد فان كان قد سمعه منه مشافهة جاز له العمل ولغيره ايضا وكذا
لو سمعه من غيره ثقة عن المجتهد وان كان ميتا فالاقرب جواز العمل به ان امن من
الغلط الشديد والا فلا وقال في مبادى الاصول اذا افتى غير المجتهد بما
يحكيه عن المجتهد وان كان يحكي عن ميت لم يجز الاخذ بقوله اذ لا قول للميت
فان الاجماع لا ينعقد ~~عن المجتهد وان كان يحكي عن ميت لم يجز الاخذ بقوله اذ~~
مع خلافه حيا وينعقد بعد موته وان كان يحكي عن حي مجتهد فان سمعه
منه مشافهة فالاقرب جواز العمل به وان كان وجده مكتوبا وكان موثوقا
به فالاقرب جواز العمل به ايضا والا فلا وقال في القواعد ولا يحل للفاقد
الشرائط او بعضها الحكم ولا الافتاء ولا ينفذ حكمه ولا يكفيه فتوى العلماء
ولا تقليد المتقدمين فان الميت لا يجوز تقليده وان كان مجتهدا وقال
شيخنا الشهيد في الذكرى لا يشترط مشافهة المفتي في العمل بقوله بل يجوز بالرواية
عنه ما دام حيا وتقييد جواز العمل بالحكاية عن المفتي ما دام كونه حيا تقتضي
انتفائه بعد مماته وهو المطلوب وقال المحقق الثاني في تعليقاته على الشرائع
وقد صرح به جمع من الاصوليين والفقهاء باشتراط كون المجتهد حيا لجواز
العمل بفتياه فلا يجوز العمل بقول المجتهد بعد موته وهو متجه وقال شيخنا الشهيد
الثاني في شرحه على اللمعة ويجوز للمقلد للفقيه الحي نقل الاحكام الى
غيره وذلك لا يعد افتاء واما الحكم فيمتنع مطلقا للاجماع على اشتراط
اهلية الفتوى في الحاكم حال حضور الامام وغيبته وقال الفاضل
الخراساني في الكفاية ولا يحل لفاقد الشرائط كلا او بعضا الحكم ولا الافتاء
ولا ينفذ حكمه ولا يكفيه فتوى العلماء ولا تقليد القدماء فان الميت لا يعول
على العمل بفتياه وان كان مجتهدا ولا يخفى عليك ان العبارات المذكورة

باسرهم صحيحة في عدم جواز تقليد الاموات ولو كان ابلغ اعاظم المجتهدين

بل الظاهر من كثير من عبارات جملة جماعة من اعاظم الاصحاب دعوى اطباق علما

ئنا عليه منها ما ذكره شيخنا الشهيد في الذكرى ايضا حيث قال وهل يجوز

العمل بالرواية عن الميت ظاهر العلماء المنع عنه محتجين بانه لا قول له ولهذا

ينعقد الاجماع مع خلافه ميتا وجوزه بعضهم انتهى والظاهر ان مراده

من بعضهم البعض علماء العامة كما سنقف عليه في كلام شيخنا الشهيد

الثاني والفاضل المدقق لدى الشهيد بالاماد وغيرهما ومنها ما

ذكره المحقق الثاني في شرحه على الالفية في شرح ثم ان المكلف بها

الان من الرعية صنفان مجتهد وفرضه الاخذ بالاستدلال على كل فعل

من افعالها ومقلد ويكفيه الاخذ عن المجتهد من قوله اللام في قوله

المجتهد للعهد الذكرى فكانه قال عن المجتهد المذكور ويكون فيه ايماء الطيف الى

اشتراط كون المجتهد الماخوذ عنه حيا فان ذلك مذهب اصحابنا الامامية

قاطبة وقد نادوا به في مصنفاتهم الاصولية والفقهية فاسمعوا من

كان حيا ومنها ما ذكره شيخنا الشهيد الثاني في المسالك حيث قال

وقد صرح الاصحاب في هذا الباب من كتبهم المختصرة والمطولة وفي غيره

باشتراط حيوة المجتهد في جواز العمل بقوله وان الميت لا يجوز العمل بقوله

ولم يتحقق لنا الى الان في ذلك خلاف ممن يعتد بقوله من اصحابنا وان كان

للعامة في ذلك خلاف مشهور ومنها ما ذكره في مقاصد العلية قال

اللام في قوله عن المجتهد للعهد الذكرى وهو المذكور قبله بلا فصل اي عن

المجتهد المتقدم الاخذ بالاستدلال وفيه اشارة لطيفة الى اشتراط

حيوة المجتهد الماخوذ عنه فان ذلك هو المعروف من مذهب

الامامية لا نعرف فيه مخالفا منهم وان كان الجمهور قد اختلفوا فيه ومنها

ما ذكره

ما ذكره في منية المريد قال في جواز تقليد المجتهد الميت مع وجود الحي ولا معه

للجمهور اقوال اصحها وأشهرها عدم جوازه مطلقا لان المذهب لا يموت اصحابه

فلهذا يعتد بها بعدهم في الاجماع والخلاف ولان موت الشاهد قبل الحكم

لشهادته بخلاف فسقه والثاني لا يجوز مطلقا لفوات اهليته بالموت ولهذا

ينعقد الاجماع بعده فلا ينعقد في حيوته على خلافه وهذا هو المشهود

بين اصحابنا خصوصا المتأخرين منهم بل لا نعلم قائلا خلافه من يعتد بقوله

ممن يعتد بقوله لكن هذا الدليل لا يتم على اصولنا من ان العبرة في الاجماع

انما هو بقول المعصوم كما لا يخفى والثالث المنع منه مع وجود الحي لا مع

عدمه ومنها ما ذكره شيخنا الشيخ حسين والد شيخنا البهائي نور الله تعالى

مرقدهما في شرح الفية حيث قال واللام في المجتهد للعهد الذكري يعني

الى اشتراط كونه حيا كما عليه اصحابنا ومنها ما ذكره صاحب المعالم قال لم

نعرف خلافا في عدم اشتراط المفتي في العمل بقوله مع عدم بالرواية عنه ما دام

حيا قال وهل يجوز العمل بالرواية عن الميت ظاهر الاصحاب الاطباق على

عدمه ومن اهل الخلاف من اجازه وقال ايضا ان القول بالجواز يعني بجواز

تقليد الميت قبل الحدث على اصولنا لان المسئلة اجتهادية وفرض

العامي فيها الرجوع الى فتوى المجتهد وح فالقائل بالجواز في تقليد الميت

قبل الحدث على اصولنا لان المسئلة اجتهادية وفرض العامي فيها

الرجوع الى فتوى المجتهد حتى فالقائل بالجواز ان كان ميتا فالرجوع الى

فتواه دور وان كان حيا فاتباعه فيها والعمل بفتاوى الموتى في غيرها

مخالف لما يظهر من اتفاق علمائنا على المنع من الرجوع الى فتوى الميت مع

وجود المجتهد الحي ومنها ما ذكره ايضا قال لا نجاة لمكلف من انفطا

التفريط في جنب الله والتعدي عن حدوده بدون الوصول الى حد يقينه

الاقتدار على استنباط الاحكام التكليفية واقتباسها من اصولها وماخذها بالقوة
القريبة او بالتقليد لمن هذا شأنه مشافهة او بتوسط عدل فصاعدا بشهادة
كون حياة الاشتراط مترددا فساده بادنى نظر وهو شيء يرى بطلانه
كالامر ابين فان التقليد من حيث هو غير محصل لليقين وقد دلت الادلة
العقلية على المنع من اتباع غير العلم الى وجه اتفق ومن كل جهة حصل بل هو
مخصوص بمواضع ثبت حكمها بالدليل القطعي فان اعتماد الظن في ذلك وقد صرح
يقتضي الدور بيّن بطلانه ومن جملة المواضع التي ثبت بالقطع ظن العاجز
عن الاستنباط ظن المقلد للمجتهد الحي وقول الجمهور جمهور العلماء لم ... الفقيه
الامر او حيث لا اجتهاد عينا من علمائنا ومن يحتاج اتباع الظن الحاصل
من تقليد الميت الى مجرد دليل قاطع وكيف يتصور وجوده وجوده ولا
نعرف من علمائنا الماضين قائلا بذلك ولا عاملا به ومنها ما ذكره الفاضل
المدقق المشتهر بالتاج في تعليقاته على العبادات السائرة لقد من الذكية
حيث قال قوله ومن بعضهم لا نعرف من علمائنا الماضين قائلا بذلك ولا عاملا
به ومنها ما ذكره الفاضل المدقق بعضا من العلماء العامة على ما في كتب
الاصول فانا لا نعرف الى الآن مخالفا لنا في ذلك من اصحابنا رضوان
الله عليهم وقال الفاضل المحقق الاستاد قدس الله تعالى روحه الزكية
وحشره مع اجداده مع النبي والوصي ما هذا لفظه واضعف المستند ليس نفس
الظن من حيث هو ظن بل الادلة التي مرت وهي موجودة في حال الحياة
دون الممات ومنها الاجماع على عدم الجواز بل ربما يجعل من المعلوم من مذهب
الشيعة انتهى كلامه رفع الله تعالى مقامه ومراده نور الله مرقده انه
جعل عدم جواز العمل بقول الميت من الامور المعلومة والثابتة في مذهب
الشيعة وقال سيد الفضلاء والمحققين وسند العلماء والمدققين استادنا

بالاسناد الى ابيه في عصره حشره الله تعالى مع اجداده في درجاتهم في المصابيح
ان القول بالجواز لبعض العامة بناء على اصولهم الفاسدة واما الاصحاب
فمذهبهم المنع كما نص عليه غير واحد وحكى المحقق الثاني في تعليقاته على كتاب
الامر بالمعروف ومن شرايع عن فخر المحققين انه حكى عن والده العامل العلامة عدم
جواز تقليد الميت فيما اذا خلى العصر عن المجتهدين واستحسنه حيث قال بعد
حكاية ذلك قلت هذا بعيد من الانه صرح في كتبه الاصولية والفقهية بان
الميت لا قول له وان كان بحسب الواقع لا قول له لم يتفاوت في عدم جواز الرجوع
حال الضرورة والاختيار فان ولعله اراد تقليدهم رح مخفى نماند كه عبارت
مذكوره كه صريح است در اينكه احدى از علماى شيعه قائل باين مطلب نشده
اند بلكه قول بجواز از بعضى علماى عامه است كه فقها ميكنند در توهين
تضعيف اين قول وحاجت باستدلال در ابطال وفساد اين نيست لكن
من باب الاهتمام والاتفاق تنبيه بر بعضى بعض مطالب نموده در اين
مقام بجانبيت ميكوئيم بر اهل انصاف وبصيرت ومعتزل از طرفيه
جور واعتساف وحاجت ظاهر وهويداست كه از بعض علما بر اين مطلب
تامل نمودن در اين مطلب با ميل بر خلاف آن نمودن منشاء آن قلت
تامل در مسئله واطراف آنست توضيح مرام مقتضى آنست بر خلاف آن نمود
كه كفته شود كه در سابق بيان شد كه نظير ما نحن فيه نظير معجونى است
كه سلطان ترتيب داده باشد بعد از آن امر فرموده باشد بعباد خود
كه اينان بآن معجون معجون نمايند معلومست كه عقل قاضى است كه بر عباد
لازمست در صدد تحصيل علم بر آن معجون بر آمده باشند ودر صورت نشده
عدم تمكن تعلم از سلطان از اشخاصى كه امين سلطان بوده باشند تعلم
نمايند چنانچه سابقا بيان شد مقصود در اين مقام آنست كه بيان

ماهیت صلوة و امور معتبره که بمنزله معجون مذکور است سایر الهیة جلیه عظمی
در عصر غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه منحصر است در فقهاء عظام که
امناء الله تعالی فی الحلال و الحرام و سابق بیان شد که جواز اعتماد در این
مطلب بهم بر فقهاء قدس الله ارواحهم از جمله اموریست که تشکیک نیست
با اینکه طریقه اسلام و استنباط فقهاء غالب امور معتبره در عبادات منحصر است
در ادله ظنیه و اختلاف افکار و انظار در تفاوت سلوک و استعدادات اذهان
امریست ظاهر و هویدا لهذا اختلاف شده و میشود فقهاء تا ظهور فخر
زمین و آسمان صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالی فرجه و ظهور
و نور عین عیون منتظرین ابد تعالی لهم و اجماع منعقد بلکه از امور قطعیه است که
مکلفین در امور دین هرگاه اعتماد کنند با فتاوای مجتهدین در غیبت کبری
مأمور و مثاب میباشند کلامیکه هست در اعتماد نمودن باموات از مجتهدین
است مقصود اینست که باعانت الله جل شانه در موضع خودش بتفصیل بیان
شده شود که اعتماد باموات در این باب بعنوان نمود میکوئیم تشکیکی
در این نیست که بحجت خداوند عالم در زمان غیبت امام علیه السلام بر قاطبه
مکلفین که تمکن از استنباط احکام الهیه از مدارک معلوم آن نیست در فقهاء
عظام که امناء حضرت رب العالمین و وارث علوم انبیاء و مرسلین و حفظه
طریقه ائمه طاهرین علیهم السلام میباشند و این مطلب بعقل و نقل
ثابت است چنانچه در سابق مفصلا بیان شد و جمله از اخبار وارده
در این باب بعلاوه اخبار در سابق ذکر شد بیان خواهد شد بیان بر این
میکوئیم مخصوص اینست که امناء خالق آسمان و زمین و نواب باستحقاق ائمه
طاهرین علیهم السلام اخبار فرموده اند که در امور متعلقه بنماز مثل اعتماد
بقول اموات از فقهاء بعنوان نمود بنا بر این میکوئیم تو که در سابق مسائل

مود

خود اعتماد میکنی بکتاب قواعد و ارشاد یا لمعه الصغیر یا شرح لمعه یا مسالک
در هکذا هرگاه مستغرق در درگاه رحمة الله مرحوم علامه از تو سؤال کنند که ای
بنده خلاق آسمان و زمین مرا امین خدا و بنده عالم میدانستی در احکام الهیه
یا نه مشخص است در جواب خواهی گفت بلی بعد از این هرگاه بگویند که امین
خداوند میدانستی لهذا بنای تکلیف خود را بمقتضای قول من قرار دادی
می کردی در همان کتاب که بنای عمل خود را گذاشتی تصریح کردم بحلال مسئله
صریح کردم بحلال مسئله صریح بود که بعد از ممات من اعتماد بقول من نتوان
نمود پس چگونه اعتماد بان کردی در مقام سؤال خلاق جهان از من چه
مر بینی در آن وقت چه جواب توانی گفت و هم چنین است حال هرگاه در امور
صلوة متابعه بعث هر یک از شهیدین سعیدین قدس الله تعالی ارواحهم
غالی در کلام مرحوم علامه در قواعد دیدی که صریح در این باب است در سابق
بیان شد پس هرگاه در چنین صورت از عهده جواب قدس اشان مرحوم
علامه نتوانی بر آمد چگونه از عهده جواب خلاق آسمان و زمین خواهی بر آمد
پس هرگاه فهمیده شود در مقام مواخذه و سؤال چنین سؤالی از خلاق عالم
جل شانه الشا شود که آنچه من فلان عالم پس چنین مطلبی اعتماد نمودی
معتقد این بودی که امینی از امنا من بوده است خواهم تبعیت او نکرده در این مسئله
اعتماد نمود پس که در تکالیف الهیه خلاص عظمی بعد از موت او اعتماد
بقول او نتوان نمود و اگر معتقد این نبود که امینی از امنا من است پس چگونه
اعتماد بقول او نمودی در مقام اثبات مطلوب من بر بینی چه جواب خواهی
داد حال خود را ملاحظه کن نسبت بچون مرتبه از سلطان تا ملاحظه بر بینی
هرگاه جماعتیکه سابق بر این از امنا سلطان بودند در بیان امرای آن

مجهول و شرایط هر یک شرعی قلمی نموده باشند عمل بمقتضای قول هر یک از
در مانحن فیه اولی اشکال باشد نظر بانکه امینی از امنای آن سلطان نبوده
اند و هرگاه هر یک در حال حیوة خود چنین امینی نموده باشند که بعد از فوت
من در اثبات مجهول مطلوب سلطان اکتفا بقول من نمیتوان نمود تامل در
کی بر بیند هیچ عاقلی بعد از اطلاع بر آن مرحله هرگز اکتفا خواهد نمود در اثبات
آن مجهول بگفتار امنای که سابق بوده اند و هم چنین هرگاه فرض شود
از امنای سابق چیزی در این باب در دست نباشد لکن امنای سلطان
که موجود هستند از شخص این شخص باشد که امنا سلطان هستند هرگاه چنین
چیزی از هر انها بلکه از یکی از انها استماع نموده باشد شنیدن هرگز اکتفا
نموده بر کسی از امنا سابقه در اثبات مطلوب سلطان هرگاه آن سلطان
در مقام سوال بگوید که ای فلان شخص تو که از امینی از امنا من شنیدی
که در اثبات مطلوب من اکتفا بقول شخص میت نمیتوان نمود اگر جواب دهد از فوت
در انجا توانی گفت در اینجا نیز میتوانی گفت بلکه در این اشکال در ضمن چنین کسی
در چنین حالتی که مستحق لوم و عتاب و مذمت و عقاب است همین قدر
در این مقام کفایت میکند در حق اهل انصاف و معتزل از مسلک جحود
و اعتساف و حاجت بر بیان علاوه بر این قدر نیست بعلاوه در حکم بعدم
جواز اعتماد بقول اموات حاجت باستدلال نیست چه مشخص است حکم بجواز اکتفا
بان محتاج بدلیل و برهانست و عدم ظهور حجت و مستند در اعتماد کفایت
میکند در حکم بعدم جواز اعتماد پس از جمیع انچه مذکور شد مشخص میشود انچه
ذکر مرحوم مغفور السید السند السید نعمة الله اختیار نموده است از قول بجواز
بجواز تقلید اموات قولی است بین الضعف ظاهر البطلان کفایت میکند

در بطلان

وبطلان ان عدم ظهور چنین قولی در میان علمای شیعه نیست وقایل بان منحصر است
در علامه همین قدر اکتفا میکنند در توهین قول مذکور وتضعیف ان
والله الموفق للاصابة الی الحق والصواب والاجتناب عن الخطأ والزلل
وسوء الماب بعلاوه از همین هم میگوییم دلالت میکند بر بطلان این قول
وتعیین تقلید مجتهد حی حدیث صحیحه که شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع
روایت نموده از حسن بن محبوب عن یعقوب السراج قال قلت لابی عبد الله
علیه السلام تبقی الارض بلا عالم حی ظاهر یفزع الیه الناس فی حلالهم
وحرامهم فقال اذا لا یعبد الله یا ابا یوسف وجه دلالتش انست که موقوف
علیه تحقق عبادت معبود انست که رجوع شود بشخص عالم زنده پس محقق نه
خواهد بود وهو المطلوب بخلاف تشکیکی در ضعف قول مذکور نیست کلام
در این مقام مست انیست که ایا منع مختص است بر تقلید ابتدائی یا نه بنابر
هرگاه در حال حیوة مجتهدی کسی عمل بر قول ان مجتهد نمود وبعد فوت او
شد مقلد باقیست پس باقی بر تقلید خود میتواند ماند یا حین منع مختص به
تقلید ابتدائی نیست بلکه میگوئیم عامست شامل ابتدائی واستدامی نیز
هست پس عمل بمقتضای قول میت جایز نیست اگرچه در لازم ومتعین است
میگوئیم انچه ظاهر میشود از کلمات اصحاب تا نیست مطلقا نظر وتامل کن
در عبارت مذکوره نظر بانکه در بسیاری از انها حکم بعدم جواز تقلید
میت مطلقا این شده است ان المیت لا قول که مقتضای این استدلال
انست که بعد از فوت مجتهد بقاء بر تقلید او جایز نیست واوضح از این در افاده
واوضح از این در افاده این مطلب کلام شیخ شهید سعید ثانیست در مسالک
کرده نموده وقطع جمع الاصحاب باشتراط حیوة المجتهد فی جواز العمل بقوله وان
المیت لا یجوز العمل بقوله تا اخر عبارت او بنحوی که سابق بیان شد وجه دلالت

این و اوضحیت این ظاهر است و اوضح از همه کلام محقق ثانیست قال ان المجتهد اذا مات سقط عن دنا اعتبار قوله شرعا بحیث لا یعتد به وما هذا شانه لا یجوز الاستناد الیه شرعا الی آخر ما ذکر و دلالت این کلام بر عدم جواز تقلید میت اکثر چه بطریق بقا این تقلیل بوده باشد ظاهر است وهم چنین از نوکر اول فرموده متی عرض للفقیه فسق العیاذ بالله او جنون او طعن فی السن کثیرا یجب امتثل فیه امتنع تقلیده لوجود المانع ولو کان قد قلده مقلد فعلی ذلک بطل حکم تقلیده لان العمل بقوله فی مستقبل الزمان مقتضی الاستناد الیه وقد خرج عن الاهلیة لذلک فکان تقلیده باطلا بالنسبة الی مستقبل الزمان انتهی کلامه و دلالت این کلام نیز بر عدم جواز تقلید میت اطلاق اکثر چه بطریق استدامت بوده باشد ظاهر است و این قول مفتی به اعاظم از مشایخ عظام است که بشرف استفاده هر مدت ایشان مشرف شده ام منهم المولی الاعظم الاعلی الاکرام والاستاذ الاکمل الافخم الحبی المتبحر المحقق غریب مکادنیا مولانا آقا محمد باقر و منهم سیدنا الاجل الاکمل قدوة ارباب التحقیق الذی یعجز العبادة عن تعدید وصفه و بقصر قلم التلبس الطویل عن تحلید حصر سید المحققین سیدنا السید محمد مهدی و منهم المحیی بطریق المجتهدین والمقوم للقواعد المهذبة والاستنباط احکام الدین المبین مولانا العلی العالی سیدنا الاسد سید علی اعلی الله تعالی مقامهم و حشرهم مع اجدادهم الی درجاتهم و یدل علیه الصحیح السالف المروی فی العلل عن حسن بن محبوب عن یعقوب السراج قال قلت لابی عبدالله علیه السلام تبقی الارض بلا عالم حی ظاهر یفزع الیه الناس فی حلالهم و حرامهم فقال اذا لا یعبد الله یا ابا یوسف و جه دلالت حدیث بر مدعی آنست که مقتضای حدیث آنستکه موقوف علیه تحقق عبادت معبود در هر زمان رجوع بعالم

دنده است

زنده است پس در صورتیکه رجوع بعالم میّت نباشد عبادات معموله محققه
نخواهد بود و این اهم است از اینکه اهل مسائل بوده باشد از عالمی در حال
حیوة یا نه بجهة اینکه ظاهر میشود از کلمات اکثر اصحاب اینکه تقلید میّت جایز
نیست خواه ابتدائی بوده باشد یا استدامی بلکه قول باختصاص منع بر
تقلید ابتدائی و جواز استدامی قائل یافت ظاهر نیست بلی مرحوم مغفور
سید الشارحین السید صدر الدین در شرح وافیة الاصول حکایت
فرموده اند از بعضی از فضلاء میل باین قول را بعد از آن اختیار فرموده
این قول بوده و قال مال بعض المتأخرین الی عدم بطلان التقلید
بموت المجتهد الذی قلده فی حیوته و عدم جواز تقلید المیت ابتداء
بعد موته و هو قریب انتهی کلامه رفع مقامه و مستند این قول
دو چیز است اول استصحاب دوم لزوم عسر و حرج و هیچ یک تمام نیست
اما استصحاب بجهة آنکه استصحاب در جائی صحیح است که حکمی ثابت باشد
در وقتی لا بشرط و در وقت دیگر مشکوک الثبوت لثبوت بوده
باعتبار یا عین آن وقت گفته میشود ثبوت در زمان اول کفایت
میکند در حکم ثبوت آن در زمانیکه مشکوک الثبوت بوده باشد
در ما نحن فیه چنین است نظر باینکه انتفاء شرط مستلزم
انتفاء مشروط است و اما آنکه جواز تقلید ثابت است بشرط حیات
مجتهد پس در صورت ممات منتفی است نظر باینکه انتفاء شرط
مستلزم انتفاء مشروط است و اما آنکه جواز تقلید ثابت است بشرط
حیات مجتهد پس بجهة آنکه عمومات داله بر عدم جواز عمل بظن از کتاب
و سنت مقتضی عدم جواز است مطلقا خارج شد ظن مجتهد مادام که
حی است بخلعت وجود باجماع و غیره اجماع در سابق بیان شد و باقی

ما عدای ان از جملهٔ عوامی ای بمقتضای ظن مجتهد است بعد از ممات ان مطلقا
اگر چه در حال حیات تقلید ان نموده باشند پس جواز عمل بقول مجتهد
است و این مدلول علیه کلام اصحابست چنانچه سابق بیان شده
کفایت میکند در این باب کلام مذکور است در مسالک فرموده
و قد صرح الاصحاب باشتراط حیوة المجتهد فی جواز العمل بقوله دون فرض
اغماض عین از این میگوئیم شرط استصحاب بقاء موضوع است
این در این مقام منتفی است نظر باینکه ثابت در حق مکلف در حال
حیوة مجتهد وجوب عمل بقول او است و این بعد از ممات ثابت نیست
نظر بامکان ادعا قطع بجواز عدول بقول مجتهد حی و کلام در جواز
بقا بنحو سابق و عدم انست از این راه است که مرحوم سید السند
السید صدر الدین تعبیر بعدم بطلان تقلید فرموده ای قوله
و مال بعض المتاخرین الی عدم بطلان التقلید بموت المجتهد الذی
قلده فی حیاته الی اخر عبارته السالفه پس شرط استصحاب که بقاء
موضوع بوده باشد مسلم نداریم ثابت در حال حیات مجتهد
وجوب عمل بقول این مجتهد بوده باشد بلکه واجب عمل بقول یکی از مجتهد
نیست اما نسبت باین مجتهد معین فلا جواب میگوئیم مفروض در محل
کلام آنکه او عمل نموده و فعل از عمل مستحق است ثابت بعد از عمل وجوب
عملست بقول همین مجتهد معین در صورتیکه اعلم و اوثق از ان بوده
باشد چنانچه مفروض است ظاهر اینست که جواز عدول بعد از فراغ
از فوت او بقول مجتهد مساوی تشکیکی نبوده باشد کلام مکرد هست
در لزوم عدول و عدم لزوم ست و نظر باینکه اصل جواز جنس است
نسبت باحکام اربعه که عبارت از وجوب و ندب و اباحه بمعنی اخص
و کراهت

وکراهت بوده باشد وظاهر نیست که تحصیل جنس بی تحصیل فصل او بوده
باشد و بنابراین زوال وجوب مستلزم است مر الجواز را که تحصیل بی
تحصیل بوده است پس در ضمن صورت جواز ثابت نخواهد بود و اما
تمسک بعسر و حرج پس آن نیز تمام نیست نظر باینکه مفروض اینست که تعلیم
مسائل و در آن عسر و حرج نیست و این شخص مفروض است که اخذ مسائل
لازمه خود را نموده از آن مجتهد معلوم است عرض مسئله معلومه خود را
بکتاب مجتهد دیگر یا شخص شود در آن وقت خلاف تعسری در این نیست که نتوان
متحمل شد پس بقای بر تقلید جایز نیست بلکه عدول متعین است چه لا
از جمیع اخبار مذکوره شد مشخص میشود که بر قاطبه مکلفین لازم است که در
زمان غیبت امام علیه السلام اخذ مسائل و احکام دین خود از مجتهدین
نموده باشد لکن لازم نیست از خود مجتهد بی واسطه اخذ نماید بلکه این
نیست بلکه از واسطه عادل نیز میتوان اخذ نمود مشخص است جمیع
مسائل بلا واسطه از مجتهد نسبت بقاطبه اشخاص ممکن نخواهد بود چه
چنانچه در عصر ائمه علیهم السلام نیز چنین بود که شیعیان را ممکن نخواهد
~~نبود چنانچه در عصر ائمه علیهم السلام ممکن نخواهد بود~~ نبوده که اخذ مسائل نموده
باشند از امام علیه السلام عرض که هم میکردند در این باب از آن
حضرت صادق علیه السلام میشد که رجوع نمایند بفلان شخص مثل ابی بصیر
الاسدی چنانچه شعیب عقرقوفی عرض کرد خدمت جناب امام جعفر صادق
علیه السلام که بسا اوقات میشود که محتاج میشویم بمسائل با آنکه سؤال کنیم
نمودند سؤال کن از ابا بصیر الاسدی و هم چنین محمد بن مسلم چنانچه
روایت شده از عبدالله بن ابی یعفور که گفت من عرض کردم خدمت جناب
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ممکن نمیشود در هر ساعت مشرف

شدف در خدمت شما میاید از من سوال میکند کاهست جواب انچه را که
سوال میکند نمیدانم جواب فرموده اند در چنین حالت سوال کن از محمد بن
مسلم بن ید رستیکه محمد بن مسلم مسائل بسیاری از والد بزرگوارم اخذ
کرده است و هم چنین مثل زکریا بن ادم چنانچه روایت شده و از علی بن مسیب
که گفته عرض کردم در خدمت جناب امام رضا علیه السلام که منزل من دور
است و در هر زمان ممکن نمیشود مشرف شدن خدمت شما مسائل دین
خود را از که اخذ کنم فرموده اند اخذ کن از زکریا بن ادم که او امین میباشد
در امور دین و دنیا و هم چنین یونس بن عبد الرحمن چنانچه عبد العزیز بن المهتدی
گفته که عرض کردم خدمت جناب امام رضا علیه السلام که ممکن نمیشود که
هر ساعت خدمت شما مشرف شوم مسائل دین خود را از که اخذ کنم فرموده اند
کن از یونس بن عبد الرحمن و امثال لازم ثبت اخذ مسائل از مجتهد بدون واسطه
مواجهه بلکه بر کتاب یا بواسطه بلکه بوسائط متعدده نیز اکتفا میتوان نمود
و اما کتاب مثل اینکه کسی بیاید مسافت مسائل متعدده در طومار
ثبت نماید میفرستد خدمت مجتهد جواب میرسید اعتماد بان
در صورتیکه مشخص باشد که جواب از مجتهد بوده باشد اما واسطه
یا وسائط پس از چنین است لکن در صورتیکه سائل معتقد بعدالت
هم بوده باشد لکن اما امکان سوال از مجتهد بدون مشقت و بسی اکتفا
بواسطه نمودن مشکل است و در صورت عدم امکان اولی اینست
تعیین آن شخص واسطه از مجتهد شده باشد پس جزم در دین مقتضی اینست
که با امکان اخذ از مجتهد بی نماید مشافهة یا از کتاب او بخط مجتهد یا بخط
غیر در صورتیکه امین از غلط بوده باشد لکن در صورتیکه قابلیت فهم از او را
نشته باشد بعد از آن بواسطه که تعیین از مجتهد شده باشد بعد از آن بواسطه

عادل

عادل و یا بعد صحیح شود هر دو نفر را از غیر او نیز با امکان سؤال از متعدد
تسهیل اکتفا بواحد نماید در اینها در صورت عدالت او سطر است و اعتماد
بغیر عادل نمیتوان نمود مگر در صورتیکه مقرون بقراین قطعیه بوده باشد
بعد از آنکه نظم کلام باین مقام رسید مناسب آنست که بحث طریقه
شود از طریق ثبوت اجتهاد و عدالت پس میگوئیم در این مقام دو
دو مبحث است مبحث اول در طریق ثبوت اجتهاد است یعنی طریق و اثبات
معرفت مکلفین که فلان شخص مجتهد است میگوئیم طریق آن اختبار
و اخبار اما اختبار یعنی امتحان و استعلام کردن است پس این شخص اهل
علم در کمالست از مطلعین بعلوم شرعیه خواه فائز برتبه اجتهاد بوده باشد
یا نه پس کسیکه عالم بطریق فقهاء و عارف بسیره مجتهدین بوده باشد بعد
از آنکه ملاحظه نماید مقالات این شخص را و نمود در نظر دقیق متشخص
او میشود که این شخص متصف بصفت اجتهاد است یا نه کلام میکند در این مقام
هست اینست که آیا مظنه بر تحقق بلکه کفایت در حکم باجتهاد است
این شخص میکند یا نمی بلکه لابد است از علم بر تحقق آن و الا علم بآنکه فلان
شخص مجتهد است نمیتوان نمود اکتفا بمظنه خالی از اشکال نیست بلکه
ظاهر عدم اکتفاست پس معتبر علم بر تحقق است چنانچه قاعده اشتغال
و لغت مقتضی آنست و اما اخبار پس هرگاه اخبار باجتهاد شخصی
صادر شود از دو نفر عادل فصاعدا اکتفا بآن میتوان نمود در صورتیکه
آن دو نفر از اهل معرفت باجتهاد بوده باشند اگر چه غیر مجتهد بوده باشند
همینکه اخبار باجتهاد از دو نفر عادل عالم بمعنی اجتهاد صادر شود
اعتماد باجتهاد آن شخص میتوان نمود بلکه ظاهر اینست که اعتماد باخبار
عادل واحد نیز میتوان نمود در صورتیکه آن شخص مخبر از اهل خبرت

و بصیرت باجتهاد بوده باشد لکن این اعتماد در صورتی میتوان نمود که آن شخص
مجتهد خواهی واحد بوده باشد یا متعدد من علم و یقین بوده باشد پس هرگاه
مجتهد واحد اخبار بظن نماید مثل اینکه بگوید مظنون من اینست که فلان
شخص مجتهد است اکتفا بان نمیتوان نمود و همچنین است حال هرگاه مجتهد
متعدد بوده باشد لکن در صورتیکه هر دو اخبار بجزم نمایند ظاهر اینست
که اعتماد میتوان نمود لکن کلام در اینست اخیر مذکور شد که اعتماد
با اخبار یکه مستند بظن بوده باشد نمیتوان نمود در صورتیکه ظن ه
انشخص مجتهد مستند بسبب شرعی نباشد بلکه عالم است پس هرگاه مجتهد واحد
یا متعدد اخبار نمایند باجتهاد شخص بظن و ظن هر دو یا یکی مستند باشد
بقول عدل واحد یا عدلین که اخبار از علم نموده باشد یا اعتماد میتوان
نمود ظاهر نا اینست پس در این صورت اجتهاد در حق مجتهد ثابت خواهد بود
در حق مجتهد الیه مخفی نماند که از اخیر مذکور شد مشخص میشود که گاهست نزد مجتهد
و نزد مجتهد الیه مجهول اعتماد نمیتوانند نمود اول در صورتیکه مجتهد واحد بوده
باشد یا متعدد اخبار بعلم و جزم نماید دویم در صورتیست که مجتهد اخبار بظن
نماید و ظن او مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل اینکه از اخبار
مظنون کسی شد که ملکی در فلان ثابت است و اعتماد باین مظنه نمود در اعتقاد
باجتهاد انشخص در این صورت مجهول از مجتهد و مجتهد الیه اعتماد باجتهاد
انشخص میتوانند نمود سیم وقتی است که مجتهد مجتهد بظن بوده باشد مثل
اینکه عدل واحد یا عدلین اخبار باجتهاد شخصی نموده اند و چنین مجتهد
هر دو یا یکی ماخذ خود شده از اخبار عدل واحد یا عدلین که اخبار بعلم
نموده باشند در اینصورت مجتهد اعتماد باجتهاد میتواند نمود لکن مجتهد الیه
ظاهر اینست که اعتماد نمیتواند نمود باجتهاد در صورتی بود که مجتهد واحد یا متعدد

از اهل

از اهل خبرت در توقف تحقیق اجتهاد بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده
باشد مثل آنکه دو نفر عادل مسلم العدالة یا یکنفر عادل اخبار نمود که فلان
شخص مجتهد است لکن نمیدانم این شخص شخصی که عارف بتحقیق اجتهاد نیست
در این صورت ممکن است تفصیل داده شود در مسئله باین نحو که اگر قول
آن دو نفر عادل یا یکنفر مفید مظنه شد در این صورت رضا آن شخص
بملکه اجتهاد در این صورت اعتماد توان نمود در اجتهاد آن شخص و اما
هرگاه قول دو عادل یا یکی مفید مظنه نشده پس ظاهر این نیست که اکتفا
بان چنین تواند بود پس از آنچه مذکور شد که هرگاه مخبر عدل واحد عارف
بتحقیق اجتهاد اخبار باجتهاد شخص نماید بحصول جزم اعتماد باین میتوان
نمود مثل آنکه شخص عادل از اهل علم فن اول علوم شرعیه اخبار میکند
باجتهاد خود میگوید من مجتهدم نمیتوان قطع این اخبار را نماید
اعتماد میتوان نمود در حکم باجتهاد مورد او یا نه این منظور مشتمل بچند
صورت اول آنست که قول آن شخص مطلقا مفید مظنه نیست دویم آنکه قول
مفید مظنه هست فی نفسه لکن معارضی نسبت باو موجود است مثل مخبر
عادل انکار میکند با آنکه او اشتباه کرده است در این اخبار بلکه مطلقا
ملکه اجتهاد در آن قائم نیست سیم آنست که قول آن شخص مفید مظنه است
و معارضی نیست چهارم آنست که قول آن شخص مفید مظنه قطع است در این خبر
اخبار نموده باین تشکیکی نیست در عدم جواز اعتماد بان در قسم اول بلکه ثانی
نیز چنین است کلامی که هست در قسم ثالث است این محل اشکال است لکن
ظاهر در نظر این قاصر عدم جواز اعتماد است نظر باصل استصحاب عدم جواز
اعتماد و عدم حصول موانع ذمه و عدم حصول ملکه اجتهاد در حق او پس
استصحاب از چندین راه مقتضی عدم است معارضی که اعتماد بان توان

نمود در نظر نیست ممکن اطلاق یا عموم ابر بنا الکلی انصراف ان نیست محل کلام
یا مظنون العدم است یا مکشوف و علی التقدیرین رفع ید از انجه مذکور
شد نمیتوان نمود کما از انجه مذکور شد مشخص میشود عدم جواز اکتفا در حکم
باجتهاد بمشاهده کردن او جواز نکه متصدی امور فتوی و مرافعات
می باشد و اقبال عامه ناس بسوی او بوده باشد در این امور اگر چه
معتقد عدالت و زهد و ورع او بوده باشد ممکن در صورتی که متصدی مقرون
بمثل این مفید علم باتصال او بصفت اجتهاد با اعتبار مفید علم بوده باشد
و این قول ظاهر از سید جلیل سید مرتضی و مرحوم محقق و غیر ایشانست
و مرحوم علامه اکتفا فرموده اند در حکم باجتهاد بظن بر تحقق ملکه اجتهاد
و فرموده اند این مظنه حاصل میشود بمشاهده کردن شخص را که متصدی
فتوی جماعتی از مسلمین با استنباط موافق فرموده اند و این در مطلب
تمام نیست بر مشاهده کسیکه متصدی منصب فتوی است موجب مظنه بانکه
ملکه اجتهاد در او ثابت است مسلم نیست و بر فرض تسلیم اکتفاء بهمین ظنی
در این مقام نمیتوان نمود چنانچه بیان شد بدانکه هر گاه کسی مطلع باشد
بر انکه فلان شخص در فلان بلد مجتهد است خواه ان کس از اهل ان بلد
بوده باشد یا نه از این قدر نمیتوان اکتفا نمود در تقلید ان شخص بلکه لازم است
فحص مشخص شد انحصار در ان شخص امر ظاهر است و اما هر گاه مشخص شد
وجود مجتهد دیگر در ان بلد یا بلاد مشخص و بحث نماید در اینکه کدام
یک اعلم میباشد تا تقلید اعلم نماید یا نه ظاهر اینست که لازم نباشد تنقیح
مقام مقتضی اینست که گفته شود در ان صورت احتمال لیست او انست که کسی
وارد بلدی شد عالم شود بر اینکه در ان مجتهد هست بعد از ورود در مطلع
شد بر انکه فلان شخص در ان بلد یا بر ظاهر اینست مشخص مجتهد است

دوم

دویم آنکه میدانیم که در آن بلد یا ظاهر اینست در صورت در امور دینی
قو یا اعتماد با آن مجتهد میتوانند نمود خصوصاً وجود مجتهد دیگر در آن لازم
نیست سیم آنکه عالم است به تعدد مجتهد در آن بلد خواه این علم در بلد است
از ما حاصل بود یا متعدد بعد از تفحص هم رسید لکن اعلمیت احد مجتهدین بر دیگری
معلوم این شخص نیست آیا میتوانند در مقام تقلید اکتفا بقول بعض کنند بلکه
خواهد نماید یا توزیع نماید در بعضی بعض مسائل را تقلید بعضی نماید
و در مسائل دیگر تقلید دیگری یا معین بلکه لازم است تفحص از اعلمیت
بعضی از بعض دیگر نماید بعد از تفحص اگر مشخص شد که بعضی اوثق است
در فتوی از بعض دیگری عمل بقول او متعین خواهد بود و الا تخیر خواهد
بود ظاهر تفصیل است در این باب نحو اگر مطلع شد در مسئله که محل
حاجت این شخص این است اختلاف کرده اند مجتهدین بعضی بفتوی
دیگری برخلاف آن گفتند در این صورت ظاهر اینست که لازم بوده
باشد تفحص و بحث از او و تفتیش نموده باشد بعد از آنکه اوثقیت احدهما از
آن دیگری مشخص شد عمل بمقتضای اوثق متعین است و اگر مشخص نشد
در این صورت مخیر است در تقلید هر یک که خواسته باشد اما عدم
لزوم تفحص در صورت بعض نیست مذکور نظر با اطلاق ادله دال بر حجیت
قول مجتهد مثل قول صاحب الامر عجل الله فرجه اما الحوادث الواقعة
فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم وقوله صلى الله
عليه وآله علماء امتي كانبياء بني اسرائيل وقوله عليه السلام الفقهاء
ورثة الانبياء ومقبوله عمر بن حنظله که مروی در اصول کافی و فروع آن
و در تهذیب با اندک تغییری نظر الی من كان منكم قد روى حديثنا
ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف احكامنا فليرضوا به حكما فاني قد جعلته

مالکها و قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و اما لزوم فحص از اوثقیت که
در صورت تعدد مجتهدین و ظهور اختلاف انها و اخبار هر یک بخلاف اخبار
دیگری اخبار بان نموده پس وجه ان ظاهر است نظر باینکه هر دو اخبار منتهی بنبی
انجناب خداوند عالم شانه و مفروض اینست که حق ثابت در واقع یکی
بیش نیست فرض اینست که احدهما مدعی اینست که حکم واحد این چیز است که او اخبار
مینماید دیگری مدعی اینست که چنین نیست بلکه ثابت در نفس الامر انستکه
او میگوید پس در این صورت عقل قاضی بر اینست که فحص شود از حال مخبر
تا مشخص شود که اعتماد بر کدام یک بیشتر است پس بعد از فحص هر مشخص شد
که احدهما اعتماد باو بیشتر است پس قول او مظنون الحقیة میشود
خلاف قول دیگری پس عمل بقول او متعین خواهد بود و دلالة بر این میکند
مقبوله عمر بن حنظله قال قلت فان کان کل واحد اختار رجلا من اصحابنا فرضیا
ان یکونا الناظرین فی حقهما و اختلفا فیما حکما و کلاهما اختلفا فی حدیثکم
قال الحکم ما حکم به اعدلهما و افقههما و اصدقهما فی الحدیث مورد اگرچه در
مرافعه و منازعه است لکن مناط یکی است چهارم انستکه مشخص است
تعدد مجتهد در ان بلد و هم چنین مشخص است اوثقیت بعضی بر دیگری
در این صورت عمل بعنوان اوثق متعین است ظاهر اینست ظن باوثقیت
کفایت میکند و اما طریق بوصول باوثقیت پس از ان ملاحظه فتوی صادره
از هر یک در صورتیکه این شخص از اهل علم بوده باشد یا استشهاد
بانی عامه بلد است که فلان شخص اعلم و اوثق است یا استشهاد ما بین
معتمدین و معقولین از اهل بلد است پنجم در حکم عدول از قول مجتهدی
بمجتهد دیگری میگوئیم این منصوص نیست صورت میشود العدول و ممتنع العدول
ما بین الامرین واجب العدول در صورتیست که کسی تقلید مجتهدی

صنموده

میشود بعد مطلع شد مجتهد دیگر که از او اولیست در فتوی در نظر او ممتنعه
العدول از او نیز در فتوی بغیر او نیز متساوی الاقدام بین در صورتیکه
کما او تقلید و عدم آن محتاج مشخص بوده باشد بعبارة اخری مثل عدول از
قول مساوی مصرح در معتبر و جمله از کتب مرحوم علامه مرحوم اذ عدول در انصور فی
قال فی المعتبر اذا اجتهد فعقد شیئا من الفروع ثم خالفه قدح فی عدالته و کذا
المقلد اذا افتاه العالم اما العدول من عالم الی آخر مع تساویهما فی العلم
والعدالة لم یقدح فی عدالته و فی التذکره اذا اعتقد المجتهد شیئا من الفروع
و فعل ضده مع بقاء اعتقاده قدح فی عدالته و کذا المقلد اذا افتاه العالم اما
العدول من عالم الی اعلم منه او مساویه لم یقدح فی عدالته و مثله ذلک فی
نهایة الاحکام و مصرح در کلام علامه در کتاب تهذیب الاصول مثلا
است و اذا اتبع العامی بعض المجتهدین فی حکم حادثه و عمل بقوله فیها لم یجز له
الرجوع منه فی ذلک الحکم بعد ذلک الی غیره اجماعا و الوجه عندی جواز العدول الی
الغیر فی مساویه لا فیه نفسه و لا یمکن حمله علی العدول من المفضول الی
الفاضل و لا علی العدول من الفاضل و لا علی العدول من الفاضل الی المفضول
للزوم العدول فی الاول و عدم جوازه فی الثانی مطلقا پس مراد در صورت
تساوی مجتهدین است چنانچه این مصرح به است در عبارت سید السند
السید عمید الدین در شرح تهذیب قال اذا قلد العامی احد المجتهدین
المتساویین فی ظنه فی حکم حادثه و عمل علی فتواه فیها لم یجز له الرجوع عنه فی
ذلک الحکم الی غیره اجماعا و جوز بعضهم العدول فی مساوی ذلک الحکم
لا فیه بعینه و هو اختیار للمصنف پس عبارت نهایه محمول است در صورت
تساوی مجتهدین لکن اجماع در عدم جواز عدول از ایشان مرحوم محقق در معتبر
و عبارت این دو بزرگوار مذکور شد تحقیق حال در این مقام مقتضی اینست

که گفته شود تأمل نماید بود در جواز رجوع مجتهد در سایر احکام نظر بعموم ادله
داله بر حجیت قول مجتهد علی وجه الاطلاق رجوع به بعض از مجتهدین در بعضی
از مسائل موجب این نمیشود که قول دیگری از حجیت خارج شود در حق این شخص
کلامیکه در این مقام هست که آیا این یعنی جواز رجوع بغیر از مجتهد در صورتی که
در بنای عازم نشده باشد که در کل از امور تقلید از مجتهد کرده باشد
یا عامست پس رجوع جایز خواهد بود اگرچه عازم شده که در کل مسائل
تقلید از مجتهد نموده باشد ظاهر اینست که رجوع در بعض دیگری جایز
بوده باشد اگرچه در بدایت امر عازم این شده باشد که در کل مسائل
تقلید او نموده باشد تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود مسئله
متصور بچند صورت است یکی اول آنست که شخص مقلد در بنای او قرار
داد که تقلید دو مجتهد مساوی را نموده باشد در بعضی بعض مسائل
تقلید یکی در بعض دیگر تقلید دیگری دوم آنست که در بعض مسائل که
تقلید احد مجتهد نیز نموده با غفلت و عدم التفات از تقلید در بعضی
سیم آنست که قرار داد در کل مسائل تقلید یکی از مجتهد نیز نموده باشد
قبل از آنکه این عزم فعلیت بهم رساند مطلقا یعنی قبل از آنکه تقلید
نماید اگرچه در بعض مسائل بوده باشد عزم او قرار گرفت که تقلید
مجتهد دیگر نموده باشد در کل مسائل یا در بعض مسائل چهارم مثل ا
سیمست لکن بعد از تقلید در بعض مسائل میخواهد تقلید مجتهد دیگر
نموده باشد ظاهر اینست که منعی و محظوری در هیچیک نبوده باشد
اما در قسم اول و ثانی پس چون ظاهر است نظر بآنکه مفروض اینست که
دو مجتهد متساوی هستند نظر بادله سابقه رجوع بهر یک جایز است
در حق این شخص چنانچه ممکن است در کل مسائل تقلید بعض نماید توزیع

پس جایز

نیز جاری خواهد بود دلیل که مفاد آن دلالت کند بر اینکه مبلغ احکام شرعیه با احکام صادقه
بهر مکلفی واحد بوده باشد در دست نیست بلکه مقتضی عمومات و اطلاقات
سابقه خلاف اینست و اما قسم ثالث که عبارتست از اینکه عازم این باشد که در جمیع
مسائل تقلید از مجتهد بین نموده باشد بعد رأی او قول دیگری گرفت در کل مسائل
تقلید دیگری نموده باشد یا توزیع نماید پس در این نیز اشکال تقلید نباید
نمود نظر بادله که دلالت دارد بر حجیت قول مجتهد نسبت بمقلد بعلاوه آنکه ماحصلست
که قبل از این عزم در این شخص مجوز بوده هر یک از اقسام مذکوره قطعا پس
استصحاب مقتضی بقاء آنست عزم مکلف بر اینکه در کل مسائل تقلید یکی
خواهد نمود موجب تقلید از ادله و رافع حکم استصحاب نمیتواند شد و هم
مبنی است حال در قسم رابع در میزان نیز از آنچه مذکور شد ظاهر میشود
کلامیکه هست در آن بعضی است که تقلید از مجتهد نموده اما میتوانند در آن بعض
تقلید مجتهد دیگری نموده یا نه این منقسم بدو قسم میشود نظر باینکه مجتهد دیگری
یا موافقست با آن مجتهد در حکم یا مخالف در صورت اولی نیز تامل در جواز
نباید نمود یا این نحو جایز در بدو امر مطلع خود را مجتهد قرار داده بود حال
مطاع خود را این مجتهد قرار دهد متی العمل حینئذ التفات نماید ثمره در حال
ممات از مجتهد بین ظاهر میشود در بقاء بر تقلید و عدم آن بنابر این عمل از
مبنای عمل این بسر طریق ممکن خواهد بود ولی آن مجتهد و این مجتهد و تشریک
وا بین الکل است و در صورت ثانی نیز بعضی در صورتیکه قول مجتهد ثانی مخالف
بوده باشد و دیگری بطلان یا احدهما حرام بوده باشد و دیگری واجب
اشکالست در اینصورت میتوان نمود اینست که بعد از آنکه این شخص قبول
نصیحت و امتثال احتیاط نمود در مقام عمل پس حکم الهی حاصل شد در حق این شخص
خواهد بود بنابراین هرگاه تحقیق نمود ولی از این مقلد نمائیم و تجویز قول مخالف

نمایم در همان مسئله لازم می‌آید قول بصحت و قول به بطلان هر دو نسبت بشخص
واحد حق بوده باشد و این محالست جواب از این استشکال اجتماع صحت و فساد است
معنی دارد از واحد حقیقی صحیح بوده باشد و هم باطل نسبت بشخص واحد و این لازم
نیست بلکه لازم است حق صحیح بود باعتقاد شخص در وقتی باعتبار حقیقی را
و همان حقیقی در وقت دیگر باعتبار همان حقیقی محکوم به بطلان بوده باشد
و استحاله این مسلم نیست مثل اینکه مجتهد حقی را واجب دانست باعتبار دلیل
دیگر محل الحکم بعدم جواز عدول در این صورت نمی‌توان نمود بلکه دور نیست
که عدول در اینجا جایز بوده باشد چنانچه مصرح به در کلام محقق در معتبر
و کلام مرحوم علامه در تذکره و نهایة الاحکام و دعوی اجماع بر عدم جواز
عدول که ظاهر میشود از کلام مرحوم علامه در نهایة الاصول و غیره مسلم
نیست نظر باینکه حکم ثابت در واقع نیست مگر وجوب یا حرمت فرض اینست احد
مجتهدین دیگری مبنی استنباط نموده که الحکم ثابت حرمتست در وجوب مفروض
اینست که همان وجوب بفتوی در حق احد مجتهدین نسبت و مفروض اینست
مقلد با عدم اطلاع بفتوی مجتهد دیگر یا با اطلاع لکن نظر بمساوات ما بین
مجتهدین مخیر بود در اختیار هر یک که خواسته باشد وجوب را اختیار
نموده بمقتضای اول داشت و مع ذلک اعتقاد حرمت در آن در حق
آن مقلد باعتقاد آنکه در واقع نیست مگر در وجوب یا حرمت ممکن نه
نیست و حمل این نیز بر اینکه مجتهد حکم بوجوب حقیقی نمود باعتبار دلیل
و بعدم حکم حرمت آن نموده باعتبار دلیل دیگر صحیح نیست بجهة آنکه در ثانی
که حکم بحرمت آن مینماید باعتبار دلیلی معتقد این هست که در اول اشتباه
نموده بوده است حکم در واقع نبوده حکم در حرمت تا ما نحن فیه چنین
نیست نظر باینکه فرض مساوات بین مجتهدین و عدم رجحان احدهماست

بود یکی

بود یکی در نظر آن مقلد ومفروض اینست که نظر بفتوی احد مجتهدین معتقد
وجوب او شد بمقتضای آن معمول داشت ومع ذلک معتقد حرمت آن شدند که
در واقع چنین است غیر معقول است پس عدول از قول مجتهدی بقول مجتهد دیگر
در مسئله واحده در صورت اختلاف با فرض مساوات صحیح نیست بلی هرگاه
احدهما در نظر او رجحان بهم رساند مجال کلام نیست بلکه از قبیل عدول
از قول مفضول است بقول فاضل و دانسته شد که عدول در چنین صورت
لازم خواهد بود از آنچه مذکور شد ظاهر میشود هرگاه دو دلیل معارض
باشد در نظر مجتهدی بحیثیتی که رجحان احد دلیلین بر دیگری مطلقا ممکن نبود
باشد در این صورت تکلیف مجتهد تخییر است در مقام فتوی لکن هرگاه عمل
اختیاری احدهما نمود در مقام دیگری نمیتواند عدول نماید با بقاء اعتقاد مساوات
ما بین دلیلین ممکن است حمل شود عبارت معتبر و تذکره و منتهی و تذکره
و نهایة الاحکام بر عدول بقول مساوی در حکم دیگری این اگرچه خلاف
ظاهر است لکن ارتکاب خلاف ظاهر اولی است از حمل بر ظاهر چنانچه
چنان بعد از تامل از آنچه مذکور شد ظاهر میشود اما ما ذکره شیخنا
الشهید الثانی حیث قال لو تعدد المفتی وتساووا فی العلم والدین
وقلنا بالتخییر مطلقا قلد من شاء فیما نزل به ثم اذا حضرت واقعة اخری
فهل یجب علیه الرجوع فیهما الی الاول وجهان وعدم المراجعة وکذا القول فی
تلک الواقعة فی دفعة اخری فلیس من هذا القبیل ای من قبیل کلام المعتبر
والتذکره شاید مراد این بوده باشد واقعه که در آن رجوع نموده
بوده باحد مفتیین متساویین هرگاه عین آن واقعه در وقت دیگر
اتفاق افتاد اعتماد با خبر در سابق از مفتی شنیده مشکل است نظر
باحتمال تجدید رای از مقتضای فرموده شیخ شهید اینست که رجوع

دران واقعه در وقت دیگری بمفتی دیگر که مساوات اول بوده باشد میتواند
نمود واین مفتی ثانی یا موافق با اول در حکم خواهد یا مخالف علی التقدیرین بمقتضای
این عمل میتوان اما بنابر اول پس چون ظاهر است واما بنابر ثانی پس نظر باحتمال
عدم بقای مفتوی اول این شخص عمل بمقتضای قول ثانی میتواند نمود واشکال آنکه
مذکور شد نظر باحتمال مذکور است واز درنیت فناچه چون معلوم ان تامل
دقیق ظاهر میشود مگر آنکه اهلیت این منصب جلیل را بهم رسانند وصرف
طاقت وبذل جهد خود را نمود در خدمت شریعت مطهره وابقا
از غشاوت جهالت وضلالت وامراض در دلنشین مجتنانات شریعه ومبالغه
در قلع وقمع بغوضات الهیه جلت عظمته نمود نمود فائز خواهد بود بمواهب
غیر متناهیه واهب متعال جلت شانه اخبار رسول مختار وائمه اطهار
علیهم الاف التحیه من الله الغفار در مدح بلیغ این منصب شریف علاوه
وانسکه توان استقصا نمود اکثر چه در سابق جمله از اخبار مشتمله
بر این مطلب مذکور شد نظر باینکه تکرار موجب مزید رغبت مومنان است
در اهتمام بان لهذا مناسب دانست ضم مقام نماید بایراد جمله دیگر از بعض
از ان اخبار پس میگوئیم از جمله حدیثیست مروی در تفسیر منسوب بجناب
کاشف اسرار الهی جناب امام حسن عسکری علیه وآله علی آبائه وخلفه
والسلام که آنحضرت روایت فرموده از جناب علی بن الحسین علیهما السلام
که فرموده حدیثی که حاصل مضمون آن اینست از جناب خداوند عالم وحی
رسید بحضرت موسی ع حب مرا در قلوب عباد من داخل و محکم گردان
بندگان مرا بسوی من خوان حضرت موسی عرض کرد ای پروردگار من
چکار کنم اکر این نحوه بر ان مترتب شود خطاب رسید که متذکر کن بندگان
مرا بنعم ظاهره و باطنه من تا انکه محبت من در قلوب ایشان جا کند ای

ای موسی

ای موسی هرگاه فریاد کننده را از درگاه من که جانی یا گم شده از درگاه براه هدایت نمائی
این بهتر است از برای تو از عبادات صد ساله که روزها را روزه باشی و شبها
مشغول عبادت شده باشی حضرت موسی عرض کرد است آن بنده که از درگاه تو فرار
کرده باشد جواب رسید آن شخص کسیست که طغیان و سرکشی در معصیت کرده
باشد عرض کرد آن گم شده از درگاه تو کیست فرموده آن کسیست که
جاهل با امام زمان خود بوده باشد لکن جاهل بوده باشد بشریعت دین
خود تعلیم نماید و شریعت دین او را و کیفیت عبادت پروردگار و چیزی
و چیزی که موجب توصل برضای الهی است باو تعلیم نما بعد از جناب علی بن
الحسین علیه السلام فرمودند بشارت دهید علمای شیعه ما را بثواب
بسیار و جزای وافر و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از جناب حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که آنحضرت روایت فرموده
از جناب سرور اوصیا جناب امیر المومنین علیه السلام فرموده اند کلام
میکه حاصل مضمون آن اینست که کسیکه از شیعیان ما عالم بشریعت
ما بوده پس بیرون بسیار بیاورد ضعفا شیعیان ما را از نادانی
جهل بسوی نور علم که ما باو عطا فرموده ایم میاید در روز قیامت
و تاج انکه بر سر او تاجی بوده که نور او احاطه کند جمیع اهل عرصات
و پوشیدن او جامه باشد که جمیع دنیا و ما فیها مقاومت نمیکند نخ او را
بعد از آن منادی ندا میکند باهل محشر که ای بندگان خدا این شخص
عالمی است از جمله تلامذه بعض علما آل محمد صلی الله علیه و آله پس هر کس
که در دنیا این شخص عالم او را از حیرت جهل خارج نموده باشد باید تمسک شود
شود بنور او تا آنکه بیرون برد او را از حیرت و ظلمت و تاریکی این عرصات
بسوی درجات بهشت پس بیرون برد از آن ظلمت عرصات هر کسیکه

تعلیم نموده باشد و مراد در دنیا امر امتی را گشوده باشد از قلب و قفای جهل را
یا شبهه از او دفع نموده باشد وایضا در تفسیر آیه شریفه و اذ اخذنا میثاق
بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالوالدین احسانا و ذی القربی و الیتامی
و المساکین در کتاب احتجاج از امام حسن عسکری علیه السلام ماثور است
که فرموده جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که خداوند عالم جل
شانه ترغیب فرموده بر احسان بر ایتام بجهة منقطع شدن ایشان از پدر
و مادر خود پس هر کس محافظت کند از ایتام را محافظت فرماید خداوند
عالم در حق او و کسیکه دست خود را بر سر یتیمی بکشد بجهة محبت نمودن
بر او مقرر میفرماید خداوند عالم جل شانه بجهة او در بهشت بازاء
هر موئی که دست او بآن رسیده است قصری که وسیع تر بوده باشد
از دنیا با آنچه در دنیا است و در آن قصر هست هر چه خواسته باشد
جناب امام حسن عسکری علیه السلام بعد از ذکر این فرموده که محتاج
تر باحسان از این یتیم یتیمی است که منقطع شده باشد از امام زمان
خود و قدرت بر رسیدن بخدمت امام خود نداشته باشد و در مسائل
دین خود متحیر و حیران باشد متنبه شوید کسیکه از شیعیان ما عالم
باشد بعلوم ما این شخص جاهل بشریعت ما که محروم است از سعادت
مشاهده جمال ما یتیمی است در دامن او پس کسیکه هدایت و ارشاد
و تعلیم نماید او را بشریعت ما باشد با ما در منازل عالیه ما در بهشت
ایضا
و در تفسیر مذکور و احتجاج روایت شده از جناب حضرت امام حسن
عسکری که روایت فرموده اند انکاشفا ستر از الحق جناب امام حسن
عسکری که فرموده اند فضیلت کسیکه متکفل ایتام آل محمد ص بوده باشد

ایتامیکه

ایتام بکه منقطع از ائمه خود بوده باشند و فرو دفتر باشند در کمراهی جهل بیرون
بیاورد انها را از کمراهی جهل و دفع شبهات انها بکنند بو فضیلت کسانیکه
متکفل ایتام هستند با اطعام واکساء انها مثل فضیلت افتابست کر اعظم
کواکب مشرقه است بر سهی که اصغر کواکبست واینهم در کتابین مذکورست
مرحدیث از ان امام عالیمقدار که روایت نموده از جناب حضرت امام
حسین علیه السلام که ان حضرت فرموده اند کسیکه متکفل یتیمی که
دست او بما نمیرسد بسبب غیبتهای که بما رسیده و میرسد وبسبب
مخفی بودن ما متکفل چنین یتیمی از ایتام ما بشود پس تعلیم نماید او را
از علوم ما که او را فاصله باو رسیده است تا انکه او را ارشاد و هدایت نماید
خطاب میرسد از جناب خداوند عالم با او ایتها العبد الکریم المواسی
من اولی ام بکرم از تو ای ملائکه من بکنها بنید از برای بنده من در بهشت
بعدد هر حرفیکه تعلیم نموده است هزار هزار قصر و ضم کنید بان قصرها
اخبرداکه لایق بانها است از سایر نعمتها واینهم در تفسیر مذکوره از ان
امام عالیمقدار مرویست که فرموده ضعیفه مشرف شد خدمت جناب
سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام عرض کردند که من والده
دارم که مشتبه شده است بر او امر نماز او یعنی حکمها مرا فرستاده است
بخدمت شما که ازان استفاده کرده باشم حضرت جواب فرموده اند
ثانیا سؤال کرد جواب فرمودند ثالثا سؤال کرد جواب فرمودند
تا ده مرتبه سؤال کرد جواب شنید بعد از ان ضعیفه اظهار معذرت
وخجالت کرد از کثرت سؤال عرض کرد دیکر شما را مشقت نمیدهم
دختر رسول خدا صلی الله علیه واله جناب سیدة نسا فرمودند سؤال
کن هرچه را خواهی یعنی ترک سؤال از امور دینی مکن بشنو پس انکه

برمن جواب آن مشقتی باشد آیا کسی نفس خود را بکرایه بدهد از برای آنکه
بار سنگینی را بر پشت بام ببرد و هر چه کرایه صد هزار اشرفی بوده باشد
آیا بر آن شخص حمل آن چیز گران است یا این اجرات ضعیفه عوض کرده دم
نکو آن نخواهد بود پس سیدة نساء فرمودند اجرت من در هر مسئله
بیشتر است از آنکه از عرش تا طبقه زمین را که پر از جواهر باشد پس من
سزاوارترم از آن شخص میباشم که بر من شاق نباشد جواب مسئله
شنیدم از والد بزرگوار خود که فرمودند علمای شیعیان ما محشور
میشوند در روز قیامت پس خلعت داده خواهند بود از حلهای کرامت
بقدر کثرت علوم ایشان و بقدر سعی و اهتمام ایشان در ارشاد و تعلیم
بندگان خدا تا آنکه هر یکی که هست خلعت داده خواهد شد بیک عالم
از علماء هزار هزار حله از نور بعد از آن منادی از جانب پروردگار
عالم جل شانه ندا خواهد نمود که ای علمای که متکفل ایتام آل محمد بوده
اید شما ایشان را باعانت شما از کرده مهالک خارج شده اند
پس خلعت بدهید بر ایشان پس آن علماء خلعت میدهند بر هر یک
از ایتام ائمه انام علیه السلام بقدر علومیکه اخذ کرده اند از ایشان
بجائی میرسد که کاهست بیکی از صد هزار خلعت داده خواهد شد و هم
چنین خلعت میدهند آن ایتام بکسانیکه از ایشان تعلیم گرفته اند
آنوقت از جانب پروردگار عالم جل شانه میرسد که بدهید باین
علمای خلعتها را داده به متعلمین خود تکمیل ضعف از آنچه را که بمتعلمین
خود داده اند میدهند بایشان تکمیل ضعف آنرا میدهند آنوقت جناب
سیدة نساء فرمودند بان ضعیفه که یک نخ از آن خلعتها بهتر است
از هر چه در دنیا با آن آفتاب تابید هزار هزار بار وایضا در تفسیر مذکور

در کتاب

در کتاب احتجاج از آن امام عالی مقدار مرویست که روایت فرموده از کاشف
اسرار دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده حدیثی
که حاصل مضمونش اینست که علما امت فاسد میکنند رخنهای که
شیطان و اعوان او مسلط میشوند بر ایشان و منع مینمایند آن
شیاطین را از مسلط شدن بر ضعفاء از شیعیان ما بدرستیکه
از شیعیان ما نفس خود را نموده از برای این مطلب بهم این شخص در
نزد خداوند عالم بهتر است از کسانیکه جهاد میکنند با روم و ترک
و فرنگ هزار هزار مرتبه بجهت آنکه این شخص عالم رفع میکند دشمن را
از دین شیعیان ما و این شخص که جهاد میکند با روم و ترک رفع
میکند دشمن از بدان شیعیان ما و ایضا در کتاب مذکور مرویست
از جناب امام عالی مقام علیه الصلوة والسلام که روایت فرموده
از جناب امام موسی بن جعفر علیه السلام که فرموده فقیهی که یکدفعه
انقاذ و خلاص مینماید یتیمی را از ایتام ما که منقطع میباشند
از خدمت ما محرومند است در سعادت مشاهده جمال ما از شره
شیطان بسبب تعلیم نمودن او را آنچه میکه محتاج الیها است در
دین چنین فقیهی شدید تر است بر ابلیس از هزار عابد بجهت آنکه
عابد را همین مصلحت نفس خودش است و این شخص فقیه [illegible]
مقصود مصلحت نفس خود است مقصود او مصلحت کافه بندگان
و کنیزان خداوند رحمن هم هست تا آنکه مستخلص نماید ایشانرا از دست
ابلیس و توابع او پس چنین عالمی بهتر است نزد خداوند عالم [illegible]
از هزار هزار عابد و هزار هزار عابده و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب
احتجاج از جناب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرویست

که آنحضرت روایت نموده از جناب محمد بن علی ظاهرا چنین است که مراد جناب
امام محمد تقی بوده باشد چنانچه مصرح برو در احتجاج است که آنحضرت
فرمودند کسیکه متکفل شود ایتام آل محمد را که منقطع میباشند از امام
زمان خود و متحیر اند در جهالت و اسیر میباشند در دست نواصب
از دشمنان ما پس استنقاذ و خلاص کند ایشان را که در دست
شیاطین و نواصب و بیرون آورد ایشانرا از تحیر جهل و ضلالت
و از مقهور بودن با شیاطین بسبب باطل کردن وسواس ایشانرا
و مقهور کردن نواصب بسبب اقامه حجج بودند کار ایشان و دلیل
ائمه طاهرین ایشان هر آینه این اشخاص فضیلت داده شده اند
از جانب پروردگار بر عالم ملک عظیمتر بر فاطمه بنده کان زیاده از افضل
آسمان و فضل چنین اشخاص بر ایتام مثل فضل ماه هست در شب
چهارده بر خفی ترین ستاره است وایضا در تفسیر مذکور از جناب
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت فرموده که
آنحضرت فرموده اند علما شیعیان آن علمائیکه مرابط ضعفا محبین
ما میباشند میایند آن علما در روز قیامت و حال آنکه
در سر هر یک از آن علما تاجی است نور آن ساطع و منبث و منبسط
است در همه عرصات پس باقی نمیماند در آنجا یتیمی که در دنیا
آن علما ایشانرا از ظلمت جهل و از تحیر ضلالت اخراج نموده بودند
مگر آنکه ایشان متمسک میشوند بشعبه از آن نور پس آن نور
ایشانرا بلند میکند بمحاذات بهشت میرساند بعد از آن با ایشان
میاورد ایشانرا بر منازل ایشان که مهیا ساخته اند جهت ایشان
در جوار آن علما که استاد ایشان بوده اند که منازل ایشان در جوار

ائمه علیه السلام

ائمه علیهم السلام میباشند و باقی نمیمانند ناصبی از نواصب مگر انکه میرسد باو جزئی
از شعاع این نامها نه چشمهای او و مگر انکه چشمهای انهارا کور میکند و گوشهای ایشان
انهارا کور میکند و زبانهای انهارا لال میکند وایضا در تفسیر مذکور
و کتاب احتجاج مرویست از ان امام عالیمقام که فرمودند جناب سیده
نساء فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند دو نفر زن با هم در امری از امور
دین در حضرت ان معصومه نزاع کردند از ان دو زن معانده و دیگری
مومنه بود پس جناب سیده نساء تعلیم ضعیفه مومنه فرمودند حجتی را که
بسبب ان جناب سیده نساء فرمودند سرور دملا که بسبب غالب شدن
مومنه بر ان معانده زیاده تر از سرور شد هم جنین و حزن شیطان و متابعین
او بسبب محزون شدن ان معانده زیاده شد از حزن مرد ان معانده
و قطان شدید البشارة از جانب خداوند عالم جل شانه رسید ملائکه
که مهیا نمایند برای حضرت فاطمه بجهت حجتی که تعلیم ان ضعیفه مسکینه
مومنه نمود در بهشت هزار هزار معادل انچه بجهت ایشان در بهشت
مهیا فرموده بودیم دیگر را بینداین قاعده را مطرد و مستمر در حق هر کسی
که حقی را بر معاند و مبطلی غالب گرداند پس از برای او مهیا نمایند در بهشت
هزار هزار معادل انچه از برای او مهیا شده بود در بهشت احادیث
در این باب در تفسیر مذکور و در کتاب احتجاج بسیار است و لکن ظاهر
از کتاب انستکه نقل از ان نموده باشند شد مجملا احادیث در این
باب بسیار است همین قدر کفایت میکند در این مقام کفایة با اطلاع
بر مضامین این اخبار چه بسیار کیست فطرت و کم هست کسی که خود را
از سعادات کثیره و ملکه عظیمه متناهیه محروم گرداند نعوذ بالله من الخذ
لان بالحرمان من هذه العطایا الجلیلة والجوائز تقصد منه العفو

تلك المراتب العالیة **بحث دوم** در بیان معنی عدالت و معرفت آنست پس میگوئیم
اما عدالت پس آن عبارتست از حالت نفسانیه که غالبا باعث میشود ارتکاب
واجبات و ترک محرمات را هم و همچنین ترک منافیات مروت و بعبارت
اخری از حالت نفسانیه ایست که باعث میشود اجتناب و محرمات و منافیات
مروت از نظر با آنکه ترک واجب هم است پس مندرج در عبارت خواهد
بود و تحقیق این مطلب کما ینبغی محتاج به بسط و تطویل مقالست در اینجا
محل آن نیست تحقیق آن کما هو حقه در جلد رابع از مطالع الانوار شده است
در این مقام بعنوان اجمال میگوئیم محرمات بر دو قسم میباشد صغیره
و کبیره اگرچه منافی با عدالت است لکن ارتکاب صغیره بعنوان ندرت
منافی نیست و مراد از منافیات مروت ارتکاب امور خسیسه که دالست
بر دنائت نفس و استخفاف فاعل مثل تقبیل زوجه یا کنیز در حضور
ناس و مد رجلین در مجالس و افراط در ضحک یا عدم باعث و اکل
و شرب در بازار در حق اهل شرف و مجملا مراد از منافیات مروت ه
ارتکاب امور خسیسه که نزد عقلا محسوب و معدود است از مخالف است
و مقتضای مقابله محرمات اینست که منافیات مروت از جمله امور محرمه
نبوده باشد لکن دال بر خست نفس و دنائت فاعل و عیب او باشد
در نظر عقلا و اعتبار چنین چیزی در عدالت مشهور ما بین فقها
نیست بلکه مصرح به بر خلاف قبل از صاحب مدارک معلوم نیست
و اما طریق معرفت عدالت چند امر است **اول** اختبار بمعنی معاشرت
یعنی بسبب معاشرت ظاهر میشود که نفس فلان شخص چنین است
یعنی متصدی بحالیست که اگر مخلی شود ما بین او و معصیت یعنی هیچ
عایقی نبوده باشد اینحالت مانع شود او را از ارتکاب معصیت تحقیق

چنین

چنین حالت که مدلول علیه است بمعاشرت مختلفه مختلف میشود بشدت
وضعف تابع زمان معاشرت بطول وقصرت کاهست که معاشرت بجائی
میرسد که موجب قطع بر تحقق چنین حالت میشود و کاهست موجب
مظنه میشود وظاهر اینست که اکتفا بمظنه میتوان نمود پس قطع بر تحقق
حالت مذکوره ضرور نیست دوم تزکیه وتعدیلست یعنی دو نفر عادل
مجهول الحال را تعدیل یا تزکیه نمایند یعنی میگویند که فلان شخص عادلست
پس هرگاه قول این دو نفر عادل مفید قطع یا ظن بعدالت این شخص شود
محکوم بعدالت خواهد بود واعتماد باین شخص در جمیع امور بلکه بتوقف
بعدالت دارد محصور در دو نمیتواند بود بلکه باعتماد اشتها یا مادام شخص
مظنه هرگاه تعدیل از یکنفر کسیکه کمال وثوق واعتماد بقول او هست
میتوان نمود سیم اشتهار پس هرگاه شخص در بلدی مشهور ومعروف
بعدالت بوده باشد واین اشتهار موجب مظنه بعدالت آنشخص شود
اعتماد بآن نیز میتوان نمود بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوئیم
مطلب این بوده که اخذ مسائل از مجتهد لازم است خواه بلا واسطه
یا بواسطه که عدالت او بیکی از طرق ثلثه مذکوره ثابت شده باشد لکن
در سابق بیان شد با امکان اخذ بلا واسطه با عدم عسر اکتفاء
بواسطه نمایند بسوال از مجتهد از خود مجتهد یا از کتاب او مقدمست
بر اخذ بواسطه واما اخذ از کتاب مجتهد پس مختلف میشود بحالات
مختلفه مجتهد واحوال مقلد پس کاهست اخذ از کتاب اقربست در صورتیکه
مقلد صاحب فهم باشد ومدتی متخلل شده باشد که مجتهد رجوع
نکرده باشد وکاهست بعکس است مخفی نماند تا حال در بیان مطلوب
دالی مطلب اول بوده مطلب ثانی در معرفت اسرار اقوال وافعال

صلوة و تکبیر بر نهایت توجه و اقبالست بحضرت کریم ذو الجلال و در اول اشتغال بنماز
کرده و حقیقت نماز است و این مطلب در مباحث نیت و رکوع و سجود و
غیرها تبیین خواهد شد انشاء الله تعالی باب اول در بیان مقدمات
و در آن چند فصل است فصل اول در تقسیم صلوة بدانکه نماز منقسم
میشود بواجب و مستحب و هر یک از این دو قسم منقسم میشود بچند قسم
اما نماز واجب پس اقسام آن شش است اول نماز یومیه است دوم نماز جمعه
سیم نماز عیدین چهارم نماز آیات پنجم نماز طواف ششم نماز میت که بنذر و
عهد و غیرها بر مکلف واجب لازم میشود و از افضل از همه نماز یومیه است
یعنی پنج نمازیکه در شب و روز ادا میشود و وجه تسمیه آن بنماز یومیه
با آنکه بعضی در روز واقع میشود و بعضی در شب و در چند چیز است
اکتفا میشود در این مقام بیکی از آنها پس میگوئیم ممکنست وجه از این
بوده باشد چونکه اغلب در روز واقع میشود بیشتر است اغلب در شب واقع
میشود باین سبب تسمیه شده بیومیه و تسمیه للشیئ بوصف اکثر امری ای
و نماز یومیه پنج است اول نماز ظهر دوم نماز عصر سیم نماز مغرب چهارم
نماز عشاء پنجم نماز صبح و هر یک از نماز ظهر و عصر و عشاء در حضر چهار
رکعتست و در سفر دو رکعت و نماز مغرب سه رکعتست و نماز صبح
دو رکعت و فرقی در این دو نماز در حضر و سفر نیست بحث اول در بیان
اوقات این پنج نماز است و در آن چند بحث است در بیان وقت نماز
ظهر است بدانکه اول وقت نماز ظهر زوال شمس است و معنی زوال است
از زوال شمس بجانب نمودن آفتابست از دایره نصف النهار و علامت
آن زیاده ظل شاخص است و مراد زیادتی آنست بعد از نقصان در غالب
بلاد و زیاد شدن ظلست بعد از نقصان در بعض اوقات در

و حادث

و حادث شدن ظل است بعد از انعدام در وقت دیگر در بعض بلاد و مراد اینست
که اوّل وقت نماز ظهر زوال شمس است بمعنی که مذکور شد و بعد از تحقق
زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر و دو رکعت در حق مسافر مختص
است بنماز ظهر و بعد از انقضای این مقدار از اوّل زوال داخل میشود وقت نماز
عصر است و وقت هر دو نماز ممتد است تا غروب آفتاب باین معنی که وقت
ظهر ممتد است تا باقی بماند از غروب شمس مقدار دیگر که کفایه کند ادای
نماز عصر را چهار رکعت بنسبت بحاضر و دو رکعت بنسبت بمسافر پس این
مقدار مختص بنماز عصر است چنانچه در اوّل معادل این مقدار مختص بنماز
ظهر میباشد و ما بین مدتین مشترک خواهد بود بین صلوتین و معتبر
در رکعت در این مقام همان قدر واجبست از فعل و قول در حق کسیکه
معتدل القرائه بوده باشد در سرعت و بطوء و همچنین در فعل توضیح
این اجمال مقتضی اینست که گفته شود چونکه مذکور شد بعد از تحقق
زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر مختص از ظهر است که زمان رکعت
مشتمل است بر واجبست و مستحب میگوئیم مراد در این مقام رکعت مشتمل
بر واجبست و چونکه مقدار نیز مختلف میشود باعتبار طول سوره و قصر
میگوئیم مراد زمان قرائه اقصر سوره قرآنیه است و چونکه این نیز مختلف
میشود باعتبار سرعت قرائه و بطوء آن میگوئیم مراد مقدار ولیست که ادا
شود در ماهیت حروف و چونکه این نیز مختلف میشود باعتبار اختلاف
اشخاص در مراتب سرعت و بطوء میگوئیم مراد حال اغلب ناس است
و همچنین کلام در فعل اشخاصیکه فعل بسرعت از ایشان صادر میشود بخلاف
بعض دیگر معیار صدور در ماهیت فعلیت بالاضافه بحالت اغلب اشخاص
و بعد از اطلاع بر مراتب مرقومه میگوئیم فروعات منتشره بر وقتین مذکوره

چند چیز است اوّل آنست که در شخص متکلم میکنیم که در اوّل زوال شروع کردند
بنماز ظهر یکی در رکعت اوّل طول داد بسبب رعایت آداب و سنن و دیگری
اقتصار نمود باقل واجب و این نماز ظهر فارغ و اوّل هنوز از رکعت اوّلی
فارغ نشد میگوئیم جایز است در حق شخص ثانی اقتدا کند در صلوة
عصر خود باین شخص بعلت آنکه وقت نماز عصر بمقتضای اخبار مذکور شد
داخل شده است اگر چه امام هنوز از رکعت اوّل نماز ظهر فارغ نشده
باشد یا آنکه هر دو یک آن مشغول بنماز ظهر شده اند دویم آنست که
هر گاه فرض شود شخص بطئ القرائة بعد از انقضای مقدار یکرکعت از نماز
بحسب حال از رکوع اوّل زوال شروع کرد بنماز عصر باعتقاد نماز
ظهر اتمام داده بعد انفراغ از نماز عصر عالم شد بتحقیق حال صلوة
عصر محکوم بصحت است بنابر آنکه انعقاد در وقت وسعت کل اقل واجب از صلوة
ظهر را داشته باشد بخلاف آنکه اگر مراد چهار رکعت مخصص بالاضافه
بنحو این شخص بطئ قرائة القرائة بوده باشد سیم آنست که هر گاه فرض
شود کسی باعتقاد اینکه زوال متحقق شده در مشغول بنماز ظهر شد
فساد اعتقاد او منکشف شد هر گاه بعضی از صلوة ظهر مصادف دره
با وقت شده بحدیکه اول وقت شده بحدیکه اول وقت وسعت اقل واجب
نماز ظهر را داشته باشد در اول وقت من غیر تامل حکم میکند میکنیم
بجواز اتیان بصلوة عصر من غیر فصل بخلاف آنکه هر گاه وسعت
اتیان نداشته باشد چهارم هر گاه فرض شود بالاضافه ببطئ القرائة
بمقدار چهار رکعت از اول وقت باقی بوده باشد و همین مقدار
نسبت باغلب اشخاص سعه رکعت نماز را داشته باشند در این صورت
در حق این شخص جایز نیست مشغول بنماز عصر شود عدول کند

اذعان

از نماز ظهر مطلقا بلکه اگر ممکن بوده باشد در حق این شخص اتیان صلوتین
بجماعت آن متعین خواهد بود و اگر جماعت ممکن نبوده باشد و متمکن بوده باشد
با ترک قرائت سوره در هر دو نماز از درک کل صلوتین ظهر و درک
رکعت از عصر را قضا علی قبل از غروب متعین نماید و اگر فرض شود که چنین
ممکن نبوده باشد دور نیست که بگوئیم در چنین صورت این شخص
مخیر است ما بین آنکه اتیان به صلوة ظهر نماید ادا و نماز عصر را قضا
نماید و بالعکس و ممکن است که گفته شود عدول از ظهر نماید و متعین
بوده باشد در حق این نماز عصر و نماز ظهر را قضا نماید نظر بانکه این
مقدار دو رکعت مختص بنماز عصر است و اشکال در مقدار دو رکعت
اول مشترک ما بین صلوتین است در صورت اتیان نماز عصر در وقت
خود ادا شده خواهد بود دو رکعت آن مشترک ما بین هر دو نماز و
دو رکعت دیگر مختص خود نماز عصر بخلاف آنکه مشترک هرگاه اتیان
نماز ظهر را در این صورت اگر چه دو رکعت اولی از آن در وقت مشترک ادا
شده خواهد بود لکن دو رکعت اخر از آن در خارج وقت خود بلکه در وقت
مختص بنماز عصر اتیان شده خواهد بود و اگر چنین نماید و بعد از نماز ظهر
بحث دوم قضاء نماز عصر را نیز اعاده نماید قضا اتم و اکمل خواهد بود
در ذکر خلاف در تحدید وقت صلوتین بدایت و نهایت اما در بدایت
پس آنچه مذکور شد که اول وقت نماز عصر بعد از انقضای مقدار
ادای نماز ظهر است از اول زوال این مشهور ما بین فقهاست و روی
از شیخ صدوق نقل شده حاصل مضمون آن اینست که آن نوع کون منکر
اختصاص شده بلکه از زوال تا غروب را وقت هر دو نماز میدانند
با حکم بلزوم تقدیم ظهر بر عصر ثمره ما بین قولین ظاهر میشود در چند

موضع اوّل است هر کسی شروع بنماز ظهر نمود باعتقاد تحقق زوال و فارغ از نماز
ظهر شد بعد یکه تلبّسی از نماز واقع در وقت شده از وقت حقیقیه حال ده
منکشف شد بنابر مشهور لازم نیست تامل نماید تا مقدار ادای منقضی
شود از اول زوال از وقت شروع نماید بنماز عصر بخلاف قول شیخ صدوق
که مطلق مطلقا تامل لازم نیست بلکه جایز است شروع نماید بنماز عصر بعد
از فراغ از ظهر من غیر فصل دوّم در صورت اتیان بنماز عصر است بعد
از زوال من غیر فصل باعتقاد آنکه نماز ظهر را بعمل آورده است و بعد
از فراغ از صلوة فساد اعتقاد او منکشف شود بنابر مشهور نماز عصر
باطل است و بنابر قول ثانی صحیح است سیّم در صورتیکه بقدر ادای
عصر تا غروب باقی مانده باشد و مکلف اتیان بهیچیک از دو نماز ننموده
باشد در اینصورت بنابر مشهور متعین است که اتیان بنماز عصر نماید
اشتغال بنماز ظهر در اینحالت جایز نیست نظر باینکه وقت مختص
بعصر است در وقت ظهر منقضی شده و مقتضای قول ثانی اینستکه
صحیح بوده باشد نظر باینکه این مقدار نیز مشترک ما بین هر دو نماز
خواهد بود بلکه مقتضای این قول اگر چه مشهور شده از صدوق لکن
از کتب آن بزرگوار کلامیکه صریح در این مطلب بوده باشد حال در
در نظر نیست بلکه کلام ایشان هم در هدایه ظاهر در خلاف و هم چنین
در مقنع تصریح فرموده که هر گاه کسی نماز ظهر و عصر را نکرده باشد تا آخر
وقت و وقت کفایه نکند مگر یکنماز متعین است که اتیان بنماز
عصر نماید و امّا اختلاف در نهایه پس میگوئیم بعد از اطباق اصحاب
بر اینکه اول وقت نماز زوال شمس است ظاهر میشود از کلمات ایشان
در آخر وقت از چهار قول اوّل قول شیخ مفید است که فرموده وقت

ظهر

ظهر بعد از زوالست تا آنکه سایه شاخص زیاده شود بقدر دو سبع شاخص
دوم قول شیخ طوسی در تهذیب که فرموده آخر وقت ظهر در حق مختار
وقتیست که شاخص زیاده شود بمقدار سبع آن سیم قول شیخ طوسی ره
در مبسوط و خلاف که فرموده وقت صلوة در حق مختار ممتداست تا آنکه
سایه شاخص زیاده شود بقدر شاخص و تشکیکی در ضعف این ره
قول نیست بلکه ظاهر آنست که مراد شیخین جلیلین نیز این معنی که ظاهر
میشود از کلام ایشان نبوده باشد چنانچه مد ظله در مطالع الانوار
بیان شده الی الصلاح است در کافی ایشان فرموده اند وقت فضیلت
نماز ظهر در حق مختار ممتداست تا وقتیکه شاخص بدو سبع برسد
و وقت اجزای نماز [illegible] نماز ظهر در حق مضطر مختار ممتداست ره
تا آنکه ظل شاخص بچهار سبع شاخص برسد و وقت نماز ظهر
در حق مضطر ممتداست تا آنکه ظل شاخص بمثل شاخص برسد ره
انتهی آنچه مذکور شد ذکر اختلاف بود در وقت نماز ظهر من حیث النهایة
و وقت نماز عصر من حیث البدایة و اما اختلاف در وقت نماز عصر من
حیث النهایة پس این نیز بحسب ظاهر خلاف شده چند قول اول قول
مشهور ما بین الاصحاب و مختار ما بین الاقوالست و آن اینست که وقت
نماز عصر ممتداست الی الغروب و تفاوتی ما بین مختار و مضطر نیست
در اصل جواز تاخیر تا این وقت نمیباشد بلی چیزیکه هست اینست که تاخیر
در حق مختار تا این وقت بسیار مرجوح و مذموم ست و اما بالاضافه
باز باب معاذیر چنین نیست دوم قول ثانی السنه که وقت صلوة ممتداست
در حق مختار تا آنکه سایه شاخص دو مثل شاخص شود بر این حال
وقت عصر در حق مختار منقضی میشود و اما در حق ارباب معاذیره

پس وقت آنست تا غروب و این ظاهر میشود شیخ در مبسوط و ابن حمزه و ابن البراج
دوم ظاهر میشود از شیخ مفید حاصل آن آنست که وقت عصر اگر چه در ارباب
معاذیر ممتد است تا غروب لکن در حق مختار منتهی میشود بمیل کردن شعاع
آفتاب بزردی چهارم قول ابی الصلاح است در کافی محصل آن آنست که وقت
فضیلت نماز عصر در حق مختار ممتد است تا آنکه ظل شاخص بچهار سبع
شاخص برسد و وقت اجزای آن در حق مختار ممتد است تا آنکه ظل شاخص
مثل شاخص برسد و وقت آن در حق مضطر ممتد است تا غروب شمس ٥
فصل سیم در بیان وقت نماز مغرب و عشاست بدانکه اجماع علماء منعقد است
بر اینکه وقت نماز مغرب داخل میشود بتحقق غروب شمس اشکال در این
نیست خلافیکه هست مابین علماء در اینست که علامت غروب شمس چه چیز است
اختلاف کرده اند در این علما بسه قول است اول آنستکه علامت غروب شمس
استتار قرص شمس است یعنی همینکه در صورت انتفای مانع دیگر
بعد از ملاحظه افق مشخص شد که قرص شمس پائین و مرئی نشود مشخص
میشود که غروب شده است و این قول ضعیف و موافق مذهب عامه است
و مشهور مابین علما شیعه آنستکه این مقدار کفایت نمیکند در تحقق غروب
و اینها مفترق بدو فرقه شده اند طائفه فرموده اند علامت مرور انتفاء
حمرت از مشرق مقابل مغرب و این قول شیخ مفید است در مقنعه و شیخ
طوسی و غیرهما این قول ثانیست و جماعت دیگر فرموده اند علامت غروب
میل نمودن حمره مشرقیه از سمت راس بجانب مغرب و این قول سیم است
توضیح این اجمال آنست بعد از آنکه قرص شمس از افق در جانب مغرب پائین
رفت سرخی که در جانب مشرق هست میل بارتفاع مینماید و هر قدر
که قرص آفتاب پائین تر میرود سرخی از جانب مشرق بالاتر میرود

تا آنکه

تا آنکه سرخی بمحاذات سر میرسد بعد از آنکه آن سرخی از جانب مشرق میل بجانب مغرب
نموده باشد و مغرب در وقت افطار خواهد بود و قبل از آن شروع بنماز مغرب
نمیتوان نمود و هم چنین جایز نیست افطار و این ثمره ما بین دو قولست اقول
که علامت غروب استتار قرص است همینکه قرص آفتاب مخفی شد شروع بنماز
مغرب و افطار جایز بوده بنابر مختار و جایز نخواهد بود مگر در مقام
تقیه و هم چنین هرگاه فرض شود کسی نماز عصر نکرده باشد تا آنکه
قرص شمس مخفی شد بنابر مختار نماز عصر را بر نیت ادا میتواند شروع
نمود و بنابر قول اقول قضا خواهد بود ولکن احتیاط در امثال مقام
اینست که کسی عمداً تاخیر نماز عصر تا آنوقت ننماید و اگر اتفاقاً تاخیر
شد تا آنوقت اگر نماز در این حالت اداست لکن احتیاط اینست
که متعرض ادا و قضا نشود اکتفا بنیت مطلقه نماید بعد از آنکه مشخص
شد که اقول وقت نماز مغرب بغروب شمس است و علامت غروب
میل حمره مشرقیه است از سمت راس بجانب مغرب بی اشکال
در اینوقت شروع بنماز مغرب میتوان نمود و هم چنین است کلام
در افطار در حق صائم و بعد از تحقق غروب مقدار دیگه کفایت نماز
مغرب کند بمعنی که در نماز ظهر مذکور شد مختص بنماز مغرب است بعد
از انقضای این مقدار زمان از اول غروب وقت نماز عشاء داخل
میشود و وقت هر دو نماز باقیست تا نصف شب چنانچه از اول وقت
بمقدار ادای نماز مغرب مختص باوست و هم چنین در آخر وقت مقدار
ادای نماز عشاء مختص است بنماز عشاء پس وقت نماز مغرب داخل
میشود بغروب آفتاب و ممتد است تا آنکه باقی ماند از نصف شب
مقدار دیگه کفایت نماز عشاء نماید و وقت نماز عشاء داخل میشود

بعد از آنکه از غروب منقضی شد مقداری که کفایت نماز مغرب نماید و ممتد است

تا نصف شب و قول با اشتراک هر دو نماز در تمام وقت چنانچه در ظاهر بعضی

منقول از شیخ ابن بابویه صدوق مرحوم بود در این جا بعینه نقل شده لکن

کلام ابن بابویه در فقیه و غیره مطابق با این حکایت نیست و اخبار مذکوره

در تحدید آخر وقت نماز مغرب موافق مشهور و معروف ما بین فقها

ثبت و ظاهر میشود از جماعت از اجله قدمای اصحاب خلاف در مسئله

چند قول اول آنست که وقت نماز مغرب منقضی میشود به زوال شفق

که عبارت از حمره مغربیه است و این ظاهر میشود از ثقة الاسلام در کافی

و شیخ صدوق در هدایه و غیره و شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در خلاف

نقل نموده از بعضی علما و از جماعتی از علمای عامه پس اختلاف شده در

نماز مغرب پس قول اول آنست که وقت نماز مغرب منتهی میشود به زوال

حمره مغربیه دوم آنست که ممتد است تا طلوع صبح فجر صادق خیر الامور اوسطها

قول سیم هر دو ضعیف است خصوصا سیم و هم چنین تحدید یکه

در وقت نماز عشاء مذکور شد بدایه و نهایه مشهور و معروف

ما بین اصحاب است و در این نیز خلاف شده است پس قول اول آنست که

مذکور شد یعنی وقت نماز عشاء داخل میشود بعد از انقضای زمانی که

کفایت نماز مغرب کند اول غروب و وقت آن ممتد است تا نصف شب قول

ثانی آنست که وقت آن داخل میشود به زوال حمره مغربیه منقضی میشود

بثلث و این قول شیخ صدوق است در هدایه و شیخ مفید است در مقنعه

و شیخ طوسی است در خلاف و مبسوط و تهذیب و استبصار و سلار بن

عبد العزیز در مراسم موافقت مشایخ عظام فرموده و در بدایه و مختلف

نموده از نهایه چنانچه فرموده اول وقت نماز عشاء زوال حمره است

و ممتد است

در سیم نیست که ممتد است تا آنکه باقی بماند از نصف شب مقداری که کفایت نماز عشا نماید صح

وقت است تا آنکه باقی نماند بر نصف شب مقدار چهار رکعت و چونکه مشایخ مذکور

از اعاظم علمای شیعه میباشند بنابر این احتیاط مقتضی آنست که مشروع بنماز

عشا نشود قبل از زوال حمره مغربیه و اگر نماز جماعت بوده باشد چونکه

تعجیل در این صورت مطلوبست اولی آنست که اندکی تأنی در نماز مغرب

نماید بعد بکه تا فارغ شود از نماز مغرب و تا که از زوال حمره شده باشد در

آن وقت شروع بنماز عشاء نماید لا سیما بعد از ملاحظه آنکه مرحوم شیخ در خلاف

این قول را نسبت بمذهب اصحاب داده و مع ذلک اگر بخواهد کسی رعایت این

احتیاط بکند مانعی ندارد در قول ثالث قولیست که نماز مغرب مذکور شد

تا طلوع فجر صادق اگرچه این قول را شیخ الطائفه در وقت نماز مغرب نسبت

به بعض اصحاب داده لکن بین است آنکس که این قول را در نماز مغرب قائل

خواهد بود در نماز عشاء و این ظاهر است لکن ممکن هست که کسی ادعا نماید

این قول اگرچه از کلام شیخ در خلاف ظاهر میشود که چنین قائلی در علمای

شیعه بوده باشد لکن چون از مبسوط ظاهر میشود این قائل که قائل این

شده در حال ضرورة است نه مطلقا بنابر این پس قول باطلاق قائلی

ندارد اما الی بیان در حال ضرورة پس قائل این قول که او نخواهد

بود بلکه جماعتی از اعاظم متاخرین این قول را اختیار نموده اند لکن بخاطر

نرود حقیر آنست که فرقی ما بین مضطر در این باب نه میباشد در وقت

نماز عشاء منقضی میشود بانتصاف لیل مطلقا بنابر این هرگاه کسی در اول

شب خوابید قبل از ادای نماز عشاء و بیدار نشد مگر بعد از نصف

شب ظاهر آنست که نماز او قضا بوده باشد کلام میکند در این مقام

هست که آیا واجبست بر این شخص روزه بگیرد همان روز به قصد

کفاره این عمل یا نه ظاهر آنست که واجب بوده باشد خواه خوابیدن

باختیار این شخص بوده باشد یا باضطرار خواه معتاد بوده باشد به بیدار شدن
یا نه ظاهر اینست که صوم واجب بوده باشد در جمیع صور مذکوره دوم چنین
ظاهر اینست که وجوب صوم ثابت بوده باشد خواه نوم او بعد از اتیان نماز
مغرب بوده باشد یا قبل از اتیان بهر دو نماز لکن ظاهر اینست که وجوب
صوم مخصص بوده باشد بصورتیکه انشاء نوم نموده باشد بعد از دخول لیل
و انقضای زمانیکه وسعت هر دو نماز داشته باشد بدانکه مفروض در بعض
کلام اصحاب اینستکه بیدار شود بعد از نصف شب و قبل از فجر پس هرگاه فرض
شود خوابید و بیدار نشد مگر بعد از طلوع صبح ظاهر اینست در اینوقت
نیز روزه واجب خواهد بود و اینچه مذکور شد در صورتی بود که اخلال
بنماز عشاء شده باشد در وقت آن بجهت نوم و اما هرگاه اخلال بان
شده باشد بسبب اغما یا سهو یا بسبب مستی یا متعمدا ترك نماز کرده
باشد آیا در صورت روزه او بر آن شخص واجب خواهد بود یا نه
میگوئیم اما اغما پس بی اشکال میتوان گفت روزه بر مغمی علیه واجب
نبوده باشد لکن این در صورتی نیست که اغما باختیار خود آن شخص
نبوده باشد باین معنی که این شخص باختیار خود اسباب اغماء نموده
ممکن هستکه گفته شود این شخص حکم عامد خواهد بود و حکم عامد مذکور
خواهد شد و اما اخلال بنماز عشاء ساهیا پس میگوئیم که سهو بر دو
قسمست اول اینستکه معتقد این بود که نماز عشاء را بعمل آورده
باین جهة نماز عشاء را نکرده بعد از انتصاف شب مشخص شد فساد
اعتقاد او ظاهر اینست در اینصورت حکم بوجوب روزه او نمود و میتوان
نمود و اکتفا بهمان قضای نماز مینماید دوم اینستکه غافل شد از نماز
کردن و وقتی متنبه شد که نصف شب شد بود احتیاط در این

مقتضی

مقتضی نیست در اینصورت اخلال بروزه آن روز نماید و اما اخلال به
نماز عشا مستی پس میگوئیم این نیز بر دو قسمست یکقسم آنستکه مستی ه
باختیار خود نباشد در اینصورت اگرچه حکم بوجوب روزه آنروز ممکن
نیست طریقه احتیاط مقتضی اینست که اخلال بروزه آنروز نماید و قسم
دیگر آنست که مستی باختیار این بوده احداث سبب سکر را باختیار خود
نموده در نیست حکم این شخص عامد بوده باشد پس میگوئیم اما عامد
یعنی کسیکه عمداً ترک نماز عشا کرده تا نصف شب گذشت آیا روزه
آنروز بر این شخص واجبست یا نه شخص واجبست یا نه در نیست که واجب
بوده باشد پس هرگاه اخلال بروزه نماید معاقب خواهد بود بترک ه
صلوة در تأخیر آن از وقت آن سزا در اینست که ختم بحث شود بایراد
چند مطلب اول آنست که وجوب صوم مذکور را با مختص است بصورتیکه
اخلال بنماز عشاء شده باشد در حضر یا ثابت است در سفر و حضر حق
اینست که تفصیل داده شود در مسئله ما بین کثیر السفر و مسافر یکه
سفر او معصیت بوده باشد و غیرهما اگر کثیر السفر بوده باشد ظاهر اینست
که واجب بوده باشد که روزه گرفته بوده باشد در آنروز و اما هرگاه ه
چنین روزه بر آنشخص واجب نخواهد بود و هم چنین است هرگاه این
امر در شبی اتفاق افتاده باشد که روزه آنروز در شریعت ظاهره
تجویز نبوده باشد مثل آنکه در شب عیدی این اتفاق افتاد و همچنین
است مانعی از صوم در آنروز رسید مثل آنکه یا آنکه مریض شده
یا آنکه ضعیفه حائض شد و هکذا مجملا هرگاه این سبب صوم در شبی
هم رسید صوم آنروز در شریعت ممنوع و محروم نحو بوده باشد ه
روزه در آنروز واجب بلکه جایز نخواهد بود تفصیل مقام مقتضی

اینست که گفته شود این سنت صوم در شبی که هر سنت صوم آن روز در شریعت مطهره
یا صوم است یا جایز است یا واجب اگر صوم ام بوده باشد ظاهر اینست که روز آن روز
در انتقام مطلوب نبوده پس جایز نخواهد بود و اگر ممکن بوده باشد یعنی که
مانعی از صوم نبوده باشد واجبست روزه و اما اگر واجب بوده باشد
این محتاج بر تفصیلست یا بنحویکه واجب یا معین است مثل اینکه روزه
این روز در ماه مبارک اتفاق افتاده باشد مثلا که روزه آن روز بر این
شخص معین بوده باشد یا غیر معین بوده در این صورت ظاهر اینست که لازم
بوده باشد نیت هر دو روزه نماید پس صورتش تداخل خواهد بود
با آنکه نیت روزه ماه مبارک باشد معین نماید و نیت این نماید که این روزه
مرجوح باشد از آن نوعیکه مستند است با خلال نمان عشاء و تحقیق مبنای
این مسئله کما هو حقه بتوفیق فائده توفیق در جلد خامس مطالع الانوار
در مباحث صلوة کسوف نموده ام و اشاره اجمالی در جلد اول در مباحث
موافقت در خصوص همین مسئله نیز شده است و هرگاه صوم آن روز
معین نبوده باشد مثل اینکه صوم منذور بنذر مطلق روز مراد بود
و منظور این بود که نذر دارد بهمان قصد روزه گرفته باشد چنین
امری اتفاق افتاد و هم چنین است قضاء ماه مبارک در صورت سعه
وقت در این صورت امتثال در حق این شخص بدو طریق ممکن هست
اول اینکه روزه را بقصد کفاره نافی صلوة روزه گرفته و هو باره
در روزه واجب بنذر مطلق را مثلا تا فی انداز د بوقت دیگر ثانی
اینست که همان روزه را بر نیت هر دو صوم در نظر گرفته صوم هر دو در اینجا
نیز تداخل خواهد بود و فرق ما بین این صورت و صورت سابقه
اینست که تداخل در اینجا لازم بخلاف در آن صورت که تداخل در انتقام

جایز

جایز خواهد بود بنابراین هرگاه کسی مشغول بصوم ... شده باشد که بتابعه
وتوالی در آن شرط بوده باشد مثل کفاره ماه مبارک در صورت عدم
تجاوز از نصف چنین امری اتفاق افتاد میتواند در آن روز قصد هر دو
صوم نماید امتثال هر دو در حق او حاصل میشود بنابراین اختلال
بتتابع بعلاوه نیت نخواهد رسید تا آنکه لازم باشد استیناف صوم
کفاره نظر باختلال امر بتتابع بعلاوه ممکن هست که گفته شود در صورتیکه
نادی تداخل نبوده باشد بلکه هم آن روز را بنیت این صوم بسبب اخلال
بصلوة عشاء بخصوص صدور شود تخلل چنین امری موجب اختلال
بتتابع مطلوب در آن صوم نشود خصوصا واحداث آن هیچیک شب
خواب نکرده باشد و بعد از ادای نماز مغرب خواست سجده شکر را
بعمل آورده باشد در اثنای سجده خواب براو غلبه نمود خوابید و وقتی
بیدار شد که موالی صبحت بعد از فتح باب تداخل بتوفیق الله الموفق الاکبر
حاجت باین دقت دیگر نخواهد بود لکن مطلب ثانی آنست هرگاه
شب چنین امری اتفاق روزه اثنای سفر در حق چنین نحو شخصی
خواهد بود یا نه حق در مسئله تفصیل در این مقام است مابین آنکه
اثنای سفر قبل از زوال بوده باشد یا بعد از زوال اگر بعد از زوال
بوده باشد میگوئیم جایز است چه مسافرت بعد از زوال منافات
با اتمام صوم واجب ندارد در حکم اگر قبل از زوال بوده باشد تفصیل
داده شود مابین کثیر السفر بکه واقع حکم بطول تو رسیده باشد وغیر آن
اگر کثیر السفر بوده باشد حکم شود بجواز سفر و لزوم صوم در آن روز
واگر غیر کثیر السفر بوده باشد در اینوقت تفصیل داده شود مابین
سفر واجب است حکم میشود بعدم جواز و تعیین صوم در آن روز چه
آن شخص در آن روز واگر واجب بوده باشد در این وقت لازم میباید

تعارض واجبین مقری نیست در اینصورت مگر رجوع ترجیح و اجتیاد که
هم در نظر شارع مثلا هرگاه فرض شود چنین امری اتفاق افتاده
در در قافله حاج میرود و این شخص هم مستطیع است و با تخلف
از این قافله مایوس از درک حجت در امسال در اینصورت ظاهر
اینست که اجتهاد مسافرت نماید و از روزه افطار میکند و با عدم
امکان ترجیح مخیر خواهد بود ما بین اختیار احد واجبین و ترک دیگری
مطلب سیم اینست که آیا قضای این روزه در صورت اخلال بسبب
با عذر واجب خواهد بود یا نه مثل اینکه فرض شود چنین امری
اتفاق افتاد در حق ضعیفه و صبح حایض شد یا در حق مریض اتفاق
با روز مریض شد یا مثل که بحقیقت حال در روز و حال آنکه اکل
بعمل آورده بود یا آنکه سفر در حق او متعین بود اختیار سفر بود بایر
سبب یا آنکه روزه در آنست نظر بمنع شرعی ممکن نبود مثل
اینکه شب احد عیدین بود یا لیالی التشریق که عبارت از یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجة الحرام بوده باشد در منی یا آنکه
اخلال بصوم بوده متعمدا اما ظاهر اینست که حکم بوجوب قضای آن
روز ممکن نبوده باشد در جمیع صور مفروضه چهارم اینست که این
حکم مختص بنماز عشا نیست در سایر صلوة مثل ظهرین و صلوة
مغرب ثابت نیست سوم هرگاه بعد از زوال و انقضای زمانیکه
وسعت فرضین داشته باشد کسی خوابید و بیدار نشد مگر
بعد از نصف شب و از وقت فساد اعتقاد او منکشف شد که
مشخص شد نماز مغرب را بعمل نیاورده است یا آنکه بعد از دخول
شب و انقضای زمانیکه کفایت صلوتین مینمود خوابید و قبل
از ادای صلوتین و بیدار نشد مگر قبل از نصف شب مقدار یکه

کفایت

کفایت نمی نمود مگر ادای صلوة عشا را در جمیع این صوم انور ثابت نیست و در تمام
کلام در این مقام اگرچه بحد زاید اطال نمود لکن نظر بانکه مباحث مهمه
بود اصحاب رفع الله مقامهم متعرض نشده بودند در این مقام ثبت نمود
والله العالم بحقایق الاحکام و بحجة الائمة النجبا العظام علیهم الاف التحیة
والسلام **بحث چهارم** در بیان وقت نماز صبحست و تحدید آن بدایه
و نهایه پس میگوییم **اول** آن در حین ظهور سفید است فوق افق
متصل بافق در جانب مشرق در جانب مشرق که منبسط و منتشر است
در صحیح عرض افق متصل بان این اول فجر که تعبیر از آن بصبح صادق میشود
در مقابل صبح کاذب که عبارت از سفید نیست که فوق افق بطریق استطاله هم
میرسد قبل از این سفیدی متصل بافق نیست بلکه فوق افقست و ظلمتی
یعنی سیاهی فاصله هست ما بین این که این سفید و افق مشرق تعبیر از آن
میشود بصبح کاذب و فجر اول نیز گویند بجهة آنکه این سفیدی قبل
از سفیدی که متصل بافق و منتشر در عرض افقست هم میرسد و صبح
کاذب میگویند از اداب صفت بحال متعلق موصوفست ای کاذب
من اجنبی بالصبح یعنی این سفید نیست که کسیکه اعتماد باین میکند
و اعتماد میکند که صبحست کاذبست در آن اعتماد و اینجا مذکور شد آن فجر ثانی
و صبح صادق میگویند بجهة آنکه بعد از روشنی **اول** هم میرسد و صادقه
بجهة آنکه صادقست کسیکه اعتماد میکند که صبحست و این روشنی
متصل بافق هستی مشرق و منتشر در عرض آنست **اول** وقت فریضه صبحست
در این وقت حرام میشود بر کسیکه عازم صوم هست اکل و شرب در وقت
نماز ممتد است تا طلوع شمس باین معنی که وقت نماز صبح منقضی میشود به
بطلوع شمس اما آنکه **اول** وقت نماز صبح حین ظهور سفید نیست که

که مذکور شد پس محل اتفاق وقت و کسی از فقها در این خلاف نکرده است
و اما انقضای وقت آن بطلوع شمس پس این مشهور ما بین فقهاست
در حق مختار بوده باشد و شیخ طوسی تفصیل داده ما بین مختار و مضطر
و فرموده اگر چه در حق مضطر ممتد است تا طلوع شمس لکن در حق مختار
منتهی میشود بظهور حمره در جانب مشرق چنانچه در مبسوط فرموده
و باسفار صبح یعنی بکمال روشنی رسیدن چنانچه در خلاف نسبت
و مشکلست ممکنست ارجاع هر دو بیک معنی بحث پنجم در بیان اینست که
هر یک از مواقیت مذکوره در هر یک از صلوة خمس منقسم میشوند
بدو قسم وقت فضیلت و وقت اجزای و مراد از وقت فضیلت وقتیست
که نماز در آن افضلست از نماز در وقت دیگر و مراد از وقت اجزا وقتیست
که نماز در آن مسقط تکلیفست و موجب نسبت بنماز در وقت
فضیلت و وقت فضیلت صلوة ظهر اول زوالست تا آنکه ظل حادث مثل
شاخص میرسد و وقت اجزای آن بعد از انقضای وقت فضیلتست
تا آنکه باقی بماند بغروب شمس مقدار ادای عصر و وقت فضیلت نماز عصر
بعد از ادای ظهر است تا آنکه ظل حادث بمقدار دو مثل شاخص برسد
و وقت اجزای از انقضای این مقدار است تا غروب شمس و وقت فضیلت
نماز مغرب از غروب شمس است تا غروب حمره مغربیه و اجزای آن بعد از
انقضای وقت فضیلتست تا آنکه باقی ماند از نصف شب مقداری که
کفایت ادای نماز عشا بکند و وقت فضیلت نماز عشا از غروب حمره مغربیه
است تا ثلث شب و وقت اجزای آن بعد از فراغ از نماز مغربست تا زوال
حمره مغربیه و بعد از ثلث شب است تا نصف شب و وقت فضیلت فریضه
صبح از اول طلوع فجر ثانیست تا ظهور حمره در مشرق و وقت اجزای

آن است

آن است با قیمت تا طلوع شمس مخفی نماند ظهور حمره در مشرق بعد از طلوع فجر در وقت
اول بعد از انجاد نافله بسیار کم در دیگری بعد از آنکه غروب روشن شده
و مراد در این مقام که وقت فضیلت منتهاست تا ظهور حمره این معنی است که
مذکور شد و از آنچه مذکور شد در بیان اصل وقت نماز عشاء و بیان
وقت فضیلت در وقت اجزای آن معلوم میشود که وقت فضیلت نماز عشاء
محفوف است بدو وقت اجزای یعنی وقت فضیلت آن متوسط ما بین
دو وقت اول بعد از فراغ از نماز ظهر است تا آنکه ظل شاخص بمثل شاخص
شود آن وقت فضیلت نماز عصر داخل میشود تا رسیدن ظل بدو مثل شاخص
بعد از آن وقت اجزا است تا غروب و مختار خلاف است بلکه از انقضای
مقدار دیگر کفایت نماز ظهر کند وقت فضیلت نماز عصر داخل میشود بلی
از تحقق زوال چنانچه راجح است تاخیر نماز ظهر بعد را اتیان هشت رکعت
نافله چنین است حال در نماز عصر یعنی راجح است تاخیر در نماز عصر
نماید تا فارغ شود از رکعات هشت نافله آن لکن این در صورتیست که
اتیان بنافله نموده باشد و اما هرگاه نخواهد نافله بعمل آورد در جواز
تاخیر صلوتین بمقدار نافله مسلم نیست بلکه ظاهر چنانچه اتیان بنماز ظهر
نمود در اول زوال ظهر اتیان نماز شده خواهد بود در وقت فضیلت ده
خود چنین حال در نماز عصر که هرگاه اتیان بآن نماید بعد از فراغ از نماز
ظهر من غیر فصل و نماز عصر در وقت فضیلت خود واقع شده
خواهد بود خواه اتیان هشت رکعت زوال که نافله ظهر است کرده
باشد یا نه غایة ما فی الباب اینست که در صورت عدم اتیان بنافله
در هر دو ماده خود را در فضیلت نافله محروم کرده خواهد بود
بلی این مطلب در نماز عشاء مسلم است که هرگاه اتیان شود بآن قبل

از زوال حمره مغربیه واقع شده خواهد بود نماز عشاء در غیر وقت فضیلت خود بدانکه
اهتمام در فضیلت محافظت صلوة در اوقات فضیلت انها حضرت داشت و نهایت
مبالغه در اخبار معتبره در باب تعجیل او وارد شده چنانچه در حدیث از کاشف اسرار
و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که تخصیص
فرموده که فضل و رجحان وقت اول بر وقت اخر بهتر است از برای مکلف
از اولاد از مال و در حدیث دیگر از انسرور علیه السلام مرویست که فضیلت
وقت اول بر وقت اخر مثل فضیلت اخرتست بر دنیا و این معنی مسلم شده
فوق جمیع محامد و حسنی است بالاتر از جمیع محاسن محروم ساختن انسان خود
را از این سعادت عظمی در صورت انتفای عذر رسمست شدید و خسا
رتیست عظیم و چونکه محافظت صلوة در اوقات فضیلت انها موقوف
بمعرفت وقت فضیلت در غیر ظهرین بنحویکه مذکور شد چندان صعوبتی
نداشت اما در ظهرین معرفت ان از راهی که مذکور شد صعوبتی
داشت لهذا مناسب دانست در تحدید وقت فضیلت این دو نماز
استفاده نماید بنحویکه اظهر از این بوده باشد پس میگوییم مذکوره
در بحار و غیره انست وقتیکه افتاب در جدی بوده که شمس در انوقت
در غایت انحطاط طالع است ~~منزل مقصوده اثبات نماید و هر چند~~
~~در مدینه که در کتب بلاد معلوم میشود نیستها و انکشاف محصل کلام در~~ انقضا
~~انست کسیکه در یکی از اماکن اربعه مذکوره بوده باشد ما نیز~~
~~در حق ایشان سوال خواه نافله در حق بعضی هر در یک در خارج اماکن بوده~~
~~عکس و در صورت اثبات نفی بعضی در نفس اماکن اثبات نماید و نفی بعضی~~
~~در نفس اماکن اثبات نماید را در خارج یا بعکس و در صورت اثبات~~
~~نفی بعضی در نفس نفس اماکن خواه اتمام نماید یا قصر و جمیع صور اثبات~~

عمل بما علم

بمثل شاخص میرسد در دو ساعت و چهل دو دقیقه یعنی در اینوقت وقت
فضیلت نماز ظهر منقضی است بعد دو ساعت و چهل دو دقیقه و ظل حادث
در اینوقت معادل دو مثل شاخص میشود در سه ساعت بیست دو دقیقه
و هم چنین ظل حادث در وسط جدی معادل شاخص میشود در دو ساعت
چهل چهار دقیقه و دو مثل شاخص در سه ساعت بیست پنج دقیقه
در آخر جدی که متصل باول دلو است ظل حادث بمثل شاخص میرسد
در دو ساعت و چهل و نه دقیقه و بدو مثل شاخص میرسد در سه
ساعت سی دقیقه در وسط دلو معادل مثل شاخص میرسد
میشود در دو ساعت پنجاه و نه دقیقه و معادل دو مثل شاخص
میشود و سه ساعت چهل سه دقیقه در آخر دلو که متصل باول
حوت است معادل مثل شاخص در سه ساعت نه دقیقه در دو مثل
شاخص میشود در سه ساعت پنجاه هشت دقیقه در وسط حوت
معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت نوزده دقیقه در دو مثل
شاخص میشود در چهار ساعت و پانزده دقیقه در آخر حوت که
متصل باول حمل است معادل مثل شاخص میشود در ساعت و بیست
و شش دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و هیجده دقیقه
در وسط حمل معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و سه
دقیقه و معادل دو مثل شاخص میشود در ساعت و سی و یک دقیقه
در آخر حمل که اول ثور است ظل شاخص مثل شاخص میشود در سه
ساعت و سی هفت دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت
و چهل دقیقه در وسط ثور معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت
و چهل دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل و هشت

دقیقه دو در افق ثور که اول جوزا است معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت
و چهل و یک دقیقه و در دو مثل شاخص در چهار ساعت پنجاه و سه دقیقه
و در وسط جوزا معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت سی و نه
دقیقه و در این اشتباهی است و چرا که در مطالع الانوار ایراد نموده ایم
و در دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه و شش دقیقه در تمامی
جوزا که اول سرطان بوده باشد معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت
و سی و هفت دقیقه و در دو مثل شاخص در چهار ساعت و چهل و سه
دقیقه و در انعکاس نیز اشتباه شده و وسط سرطان مثل وسط جوزا است
و اول ثور است مثل و در وسط سنبله مثل وسط حمل است و اول میزان مثل
اول حمل است و وسط میزان مثل وسط حوت است و اول عقرب مثل اول
حوت است و وسط عقرب مثل وسط دلو است و اول قوس مثل اول دلو است
و وسط قوس مثل جدی است و وسط انها در صورتیست که عرض بلد
نقد سی و دو درجه بوده باشد مثل اصفهان و نواحی ان بلد یا بلادی
که مثل ان بوده باشد و در عکس عرض در صورتیکه عرض بلد بیشتر بوده
باشد یا کمتر مدت بلوغ ظل حادث بمثل شاخص یا دو مثل شاخص بیشتر شود
یا کمتر و اخیر مذکور شد در بیان مدت بلوغ ظل حادث بمثل شاخص یا دو مثل
شاخص در اوان بودن شمس بعد در اوایل بروج و اواسط و اواخر ان
و در سایر اموال نقریبا مطلوب مشخص میشود و مخفی نماند اخیر مذکور
شد در تعیین مقادیر مذکوره اگر مفید قطع نیست سیما با وقوع اشتباه
در بعض مواضع لکن چونکه مظنه است و باکی در اعتماد بر مظنه در امثال
انتقام نیست لهذا عمل با مقتضای ان نمودن بی عیب است و مع ذلک بر عایت
تعجیل نموده انفع و احکم خواهد بود و اخیر مذکور شد در اینجاه در بیان اوقات

صلوة

صلوة فرایض یومیه بود و اما ادای باقی فرایض ان شاء الله تعالی هر یک در محل
خود بیان خواهد شد **فصل دوم** در تقسیم نمازهای مستحب است در نماز نافله منقسم
میشود بنوافل یومیه و اقسام غیر یومیه بسیار است باعانة الله تعالی شانه
بسیاری از انها در محل خود بیان خواهد شد کلام در انحصار در نوافله
یومیه است و تسمیه بنوافل یومیه با انکه بسیاری در شب واقع میشود تا
یا باعتبار انست که اکثر ان متعلق بصلوة یومیه است اگر چه اخیر متعلق به
نفس بعضی نحو است چنانچه اثبات شود در شب یا باعتبار تسمیه مطرد نسبت
باسم اشرف طرفین و در این نیز چند بحث است **بحث اول** در عدد رکعات نوافل
یومیه است سی و چهار رکعت است ضعف رکعات فرایض یومیه هشت
رکعت نافله زوالست که قبل از ظهر اتیان میشود و هشت رکعت بعد از نماز
ظهر و قبل از عصر اتیان میشود و تعبیر میشود از اول بنافله ظهر و از
ثانی بنافله عصر در میان نیت هر گاه متعرض از این اضافه نشود مطلقا
عیبی ندارد باین نحو که هشت رکعت را به نیت نافله ظهر و هشت رکعت را
به نیت نافله عصر بعمل اورد بلکه شیخ صدوق در کتاب هدایه مجموع شانزده
رکعت را نافله ظهر دانسته هشت رکعت قبل از ظهر و هشت رکعت بعد از ان
قبل العصر و نقل شده از ابن الجنید که چهار ده رکعت از نافله ظهر دانسته
و دو رکعت را نافله عصر و این هر دو قول ضعیف است و هم ممکن است که مراد
صدوق از ظهر زوال بوده باشد نماز بنابراین مراد این خواهد بود که
شانزده رکعت نافله زوال خواهد بود چنانچه صاحب کتاب جامع تصریح
فرموده که شانزده رکعت نافله زوالست و چهار رکعت نافله مغربست
که اتیان میشود بعد از نماز مغرب و دو رکعت نشسته است بجای یک رکعت
که بعد از نماز عشا است و انرا نماز وتیره میخوانند و هشت رکعت نماز
شب است و دو رکعت شفع و یک رکعت وتر که مجموع یازده رکعت میشود ه

اطلاق نماز شب چنانچه بر هشت رکعت اوّل میشود اطلاق میشود بر مجموع
یازده رکعت و دو رکعت نافله فجر است که قبل از فریضه فجر اتیان میشود و
واجب مذکور شد که عدد رکعات نوافل یومیه سی و چهار است این در حضر است
و امّا در سفر پس نصف آن ساقط است پس عدد رکعات این نافله هفده
رکعت خواهد بود و شانزده رکعت نافله ظهر و عصر و هم چنین نافله عشاء
که وتیره بوده باشد ساقط است لکن این در حق مسافری که قصر صلوة در
در حق او متعین بوده باشد و امّا مسافری که قصر نماز در حق او جایز
بوده باشد مثل کثیر السفر یا کسیکه سفر او مشروع نبوده باشد ظاهر
اینست که جمیع نوافل در حق او ثابت بوده باشد مثل حضر و هم چنین است
هرگاه قصر صلوة در حق او متعین نبوده باشد بلکه مخیّر بوده باشد ما بین
قصر و اتمام مثل مسافر در مسجد الحرام یا مسجد نبی صلی الله علیه و آله در مدینه
یا در حرم حسین علیه السلام یا مسجد کوفه پس مسافر در این اماکن اربعه
اتیان بنافله ظهرین و وتیره میتواند نمود خواه فریضه را قصر کند خواه
باتمام لکن کلام در اینست که این حکم در صورت قصر نمودن [illegible] در فریضه
در صورتیست که اتیان بفریضه مقصوره در خارج اماکن نبوده باشد و علی
التقدیرین نافله نیز در نفس اماکن نماید یا خارج پس مسئله متصور
بچند قسم میشود اوّل آنستکه اتیان بخود فریضه نماید در خود اماکن
تمام دوّم مثل اوّلست مگر آنکه اتیان بفریضه نماید مقصوره نماید مقصوره
در این صورت نافله شب مثل حضر سیم آنستکه اتیان نافله در خارج
نماید در نفس اماکن تمام چهارم مثل اینست مگر آنکه اتیان بفریضه نماید
در نفس اماکن مقصوره در این دو صورت نیز ظاهر اینست که اتیان
بنافله توان نمود پنجم آنست که اتیان بنافله نماید در نفس اماکن و بفریضه
در خارج ششم آنستکه اتیان بهر یک از نافله و فریضه در خارج بوده
باشد

باشد و مشخص است که در این صورت فریضه قصر خواهد بود و این محل کلام
در اینست که آیا در این صورت اتیان نافله جایز است هر یک از طرفین
خالی از اشکال نیست لکن در صورتی نیست که حکم بجواز اقرب بوده باشد
پس در قسم اول اتیان نافله ظهر مینماید در نفس یکی از اماکن اربعه
اگر چه حین اتیان نافله بنای این بوده باشد که اتیان نفس فریضه در خارج
خواهد نمود معهود مقصوره با آنکه نماز عشاء در خارج مقصوره اتیان
نمود نماز وتیره را در نفس یکی از اماکن اتیان میتواند نمود و در قسم ثانی
که سابق در اقسام است اتیان هر یک از نافله ظهرین در خارج از اماکن
مینماید لکن در صورتیکه متمکن از اتیان ظهرین در نفس اماکن بوده
باشد پس نافله ظهرین مثلا در سفر در وقتی ساقط است که قصر در ظهرین
متعین بوده باشد بعد یکی مضی انقضی در هوا نبوده باشد اگر چه
تبدیل مکان نماید مکی با قامه عشره ایام در ما نحن فیه متعین نیست
نظر باینکه متمکن هست در این مقام از وقت نماز را در نفس اماکن اتیان
نماید تا مدینا بر این مسافر در مکه معظمه هر گاه نماز ظهرین را در منزل خود
اتیان نماید متعین است که قصر نماید لکن نظر باینکه متمکن هست از اتیان
نماز در مسجد الحرام تماما لهذا میتواند اتیان نافله ظهر در منزل خود
نماید بعد از فراغ از نافله نماز فریضه را در همان منزل مقصوره اتیان
نماید و هم چنین است در مدینه مشرفه و کوفه و حائر معلی مشرفها الاف
والثناء پس محصل کلام در انضمام اینست در یکی از اماکن اماکن
اربعه مذکور بوده باشد جایز است در حق او اتیان سوای ظهرین خواه
نافله در فریضه هر دو را در خارج اماکن اتیان نماید یا هر دو را در نفس
اماکن اتیان نماید و فریضه را در خارج یا بر عکس و در صورت اتیان

فریضه در نفس اماکن خواه اتمام نماید یا قصر در جمیع صور اتیان بنافله ظهرین
وعشاء در حق او جایز خواهد بود و همچنین هرگاه کسی از سفر وارد میشود
در وقتی که به بلد خود مانده زوال شد هرگاه تاخیر نافله نماید تا ورود
بلد وقت نافله منقضی میشود در این صورت در حق او جایز است که
در بین راه نافله نماید و تاخیر در فریضه نماید تا در خانه باید بلکه
اتیان بنافله و فریضه هر دو در سفر نماید در چنین صورت متمکن است
از اتیان بفریضه تامه در خانه خود هست بتاخیر بدان اگرچه تا آخر
وقت بوده باشد و همچنین است هرگاه کسی ابتدای انشای سفر نماید
در اول زوال جایز است در حق او اتیان بنافله زوال در منزل اگرچه
اتیان بفریضه ظهر در سفر نماید و چون مبحث نافله در موارد مذکوره
در مطالع الانوار ذکر نموده ایم **مبحث دوم** در بیان نافله ظهرین است
در این چند قول است **اول** و هو اوسع الاقوال آنست که وقت نافله ممتد
است بامتداد وقت فریضه و این قول اصحاب شرایع و غیره حکایت
نموده اند و تامل بقائل این نموده ایم لکن کلام ابی الصلاح
در مبحث صلوة مسوغ اگرچه موهم اینست چنانچه فهمیده است که
اوقات نافله فریضه ممتد است بامتداد آن فریضه لکن مذکور شده
در اوقات فرایض فرض که آن مفهوم وقت اجزای نماز ظهر را در حق
مختار منتهی میدانست تا رسیدن ظل شاخص بچهار سبع آن
و وقت نماز ظهر را در حق مضطر منتهی میدانند تا رسیدن ظل شاخص
مثل شاخص پس مقتضای جمع ما بین دو کلام او آنست که وقت نافله
ظهر ممتد است تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص شود لکن در حق
مضطر بلی مقتضای کلام ایشان در نماز عصر چنین است لکن

در حق

در حق مضطر نظر باینکه وقت نماز عصر را در حق مضطر ممتد اند تا غروب و در حق
مختار وقت آن را ممتد اند تا بلوغ ظل مثل شاخص اول دوم آنکه وقت نافله ظهر ممتد است
تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص شود و وقت نافله عصر ممتد است تا آنکه ظل
شاخص دو مثل شاخص شود و در باب این قول مختلفند بعضی استثناء
نموده اند از اجزای در وقت مقداری که کفایت فریضتین نماید و بعضی
مطلق فرموده اند و استثنا نموده اند بلکه تصریح بر عدم استثناء نموده
و قول سیم و هو اضیق الاقوال آنست که وقت نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل
حادث بر دو سبع شاخص برسد بعد از تحقق زوال و وقت مشترک ما بین
نافله و فریضه است و بعد از آن مختص بنماز ظهر میشود باین معنی که ایشان
ظهر را در آن وقت جایز نخواهد بود نظر بحرج وقت آن و وقت نافله عصر باقیست
تا آنکه ظل حادث بمقدار چهار سبع شاخص برسد بعد از آن مختص بنماز
عصر میشود باین معنی که ایشان با نافله بعد از انقضای این مقدار و قبل از
ادای عصر جایز نیست و مختار ما بین اقوال قول ثالث است و از جمله امور یکه تنبیه
در این مقام مناسب که بیان شود دو مطلب است اول آنست که هرگاه
در اول زوال بجهة عارضی ترک نافله نمود و نماز عصر را بعد از ظهر بلا فصل
بعمل آورد و هنوز ظل حادث مساوی دو سبع شاخص نشده در آن وقت
باعث رفع شد میتوان هردو نافله را بعمل آورد و تفصیل در نظر بقا وقت
هردو هرگاه فرض شد بعد از ادای ظهر و قبل از عصر در آن صورت
آیا میتوان ادا نمود نافله ظهر را که مقدم بر نماز عصر باشد نظر باینکه این نافله
است در وقت فریضه و آن قدر که ثابت نیست جواز این نافله است مقدم
بر صلوة ظهر و مفروض آنست که بعد است ظاهر آنست که جایز بوده باشد
در تحدید وقت نافله ظهر و عصر است بحسب ساعات بنا بر آنکه مذکور
در بحار و غیره آنست که زمان بلوغ ظل حادث بر دو سبع شاخص وقتیکه شمس

در راس جدی بوده باشد در یکساعت نیم وهشت دقیقه وچهار سبع در دو ساعت
دوازده دقیقه در [illegible] اواخر جدی که اول دلو است بلوغ ظل بد در سبع
شاخص در یکساعت وچهل دقیقه وچهار سبع در دو ساعت وهفده دقیقه
ودر وسط دلو بلوغ ظل بد در سبع شاخص در یکساعت ونیم شانزده دقیقه
وچهار سبع در دو ساعت وبیست وسه دقیقه در اواخر دلو که اول
حوت است بلوغ ظل بد در سبع در یکساعت ~~ونیم یک دقیقه در وسط حوت~~
بلوغ ونیم شانزده دقیقه در این اشتباه است وچهار سبع در دو ساعت
ونیم یک دقیقه ودر وسط حوت بلوغ ظل عقدا در سبع در یکساعت نیم بیست
وچهار دقیقه وچهار سبع در دو ساعت ونیم هشت دقیقه ودر اواخر
حوت که اول حمل است بلوغ ظل بد در سبع شاخص در دو ساعت والا سه
دقیقه وچهار سبع در دو ساعت ونیم هفده دقیقه ودر اواخر حمل که اول
ثور است بلوغ ظل عقدا در سبع در دو ساعت الا پنج دقیقه در این نیز
اشتباه هست وعقدا وچهار سبع در دو ساعت ونیم هفده دقیقه ودر وسط
ثور بلوغ ظل عقدا در سبع ونیم الا سه دقیقه وعقدا وچهار سبع در دو ساعت
ونیم پانزده دقیقه است ودر اواخر ثور که اول جوزا است بلوغ ظل عقدا در
در سبع در یکساعت چهل ونه دقیقه وعقدا وچهار سبع در دو ساعت
چهل ودو دقیقه ودر وسط جوزا بلوغ ظل عقدا در سبع در یکساعت سی
هشت دقیقه وعقدا وچهار سبع در دو ساعت سی وهشت دقیقه در اواخر
جوزا که اول سرطان است بلوغ ظل عقدا در سبع در یکساعت چهل یک دقیقه
وچهار سبع در دو ساعت سی وهشت دقیقه ووسط سرطان مثل وسط
جوزا است واخر سرطان یعنی اول اسد مثل اول جوزا است ووسط اسد
مثل وسط ثور است واخر اسد یعنی اول اسد مثل اول جوزا است
ووسط ثور است ووسط سنبله مثل وسط حمل است واخر سنبله یعنی

اول حمل است و وسط میزان مثل وسط حوت و آخر میزان یعنی اول عقرب مثل
حوت و وسط عقرب مثل وسط دلو است و آخر عقرب یعنی اول قوس مثل اول
دلو است و وسط قوس مثل وسط جدی است در بعض بعض مواضع اگر چه
اشتباه شده لکن به نحوی نیست که منافی با مطلب بوده باشد بنا بر این عمل اقتضا
انمودن در اتیان نوافل بی عیب است نحوی که آنچه مذکور شد در وقت نافله
ظهرین در غیر روز جمعه است و اما در شب و روز جمعه چنین نیست و هم چنین
عدد رکعات نافله در روز جمعه علاوه است از عدد رکعات نافله سایر
ایام چهار رکعه پس عدد رکعات نافله روز جمعه بیست است و اشکالی در
این نیست بلکه کلام در وقت اتیان این بیست رکعت و الاحتمال در این
بسیار است اول آنست که اتیان شود مجموع بیست رکعه از زوال الجمعه یعنی
در یکدفعه ظاهر اینست که جایز بوده باشد در هر وقت از اوقات قبل
از زوال بوده باشد خواه پهن شدن یا وقت بلند شدن آفتاب یا قریب
بزوال بوده باشد در هر وقت که خواسته باشد مجموع بیست رکعه را یکدفعه
اتیان میتوان نمود دوم آنست که مجموع بیست رکعه را با زاتیان نماید قبل
از زوال لکن متفرقه این نیز به هر نحو که خواسته باشد ظاهر اینست که جایز بوده
باشد لکن افضل اقسام متفرقه آنست که توزیع نموده با این نحو که شش رکعه را
وقت انبساط شمس یعنی وقت پهن شدن آفتاب در سطح زمین اتیان
نماید و شش رکعه وقتیکه آفتاب بلند شد اتیان نماید و شش را قریب
بزوال اتیان نماید و دو رکعه متصل بزوال یعنی بسیار نزدیک بزوال
نماید بعد از تحقق زوال ظاهر اینست که جایز باشد باین معنی که جایز نیست
تاخیر نماید این دو رکعه را بعد از زوال اتیان نماید اگر اتفاق افتاد زوال
شد و اتیان باشد و رکعتی کعتر نموده است قبل از اتیان بقصد باین
در رکعتی اکعت نماز نماید سیم آنست که اتیان نماید مجموع بیست رکعه

نافله بعد از زوال و قبل از اتیان بفریضه مجتمعه بوده باشد یا متفرقه و این قسم
اگرچه از کلام شهید ثانی ظاهر میشود جواز آن در شرح لمعه و شرح ارشاد
لکن مختار عدم جواز است چهارم آنستکه اتیان نماید مجموع بیست رکعت نافله
در میان دو نماز خواه مجتمعه بوده باشد یا متفرقه و این نیز جایز نیست
اگرچه مرحوم علامه در نهایة الاحکام و شهید ثانی در شرح ارشاد تجویز
فرموده اند بر جواز پنجم آنستکه اتیان نماید بمجموع بیست رکعت بعد از
ادای فریضتین و تشکیکی در جواز این نیست خواه مجتمعه اتیان نماید
متفرقه لکن کلام در اینستکه در این وقت بنیت قضاء اتیان با نیت ادا
اولی آنست که قصد قربت مطلقه نماید و متعرض ادا و قضاء هیچیک نشود
ششم توزیع این نیز چند قسم متصور میشود اول آنستکه بعض از این دوم آنستکه بعضی را بعد از زوال
و قبل از فریضه و باقی را تماما نافله را قبل از نماز اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال قبل از ادای فریضتین
بین فریضتین اتیان نماید سیم آنستکه بعضی را بعد از زوال اتیان نماید قبل از فریضتین چهارم
آنستکه بعضی را بعد از زوال و قبل از فریضه و بعضی را آن فیما بین فریضتین
پنجم آنستکه بعضی را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال
قبل از فریضتین و بعضی را فیما بین فریضتین فقط یا بعد از فریضتین
هم اتیان نماید ظاهر اینست که هیچیک از این اقسام جایز نبوده باشد بلی
اقسام دیگر هست که مضایقه از جواز آنها نداریم که بعضی از نافله را قبل
از زوال اتیان نماید و تتمه را فیما بین فریضتین و سه قسم از این منصوص
است یکی آنستکه هشت رکعت را در ما بین فریضتین اتیان شود ثانی
آنستکه چهار رکعت فیما بین اتیان شود ثالث آنستکه بعضی از نافله
را نافله را قبل از زوال اتیان نماید و تتمه را بعد از فریضتین دوم
آنستکه جمع مابین هر سه نماید یعنی بعضی را قبل از زوال اتیان نما
و بعضی را بعد از زوال لکن فیما بین فریضتین تتمه را بعد از فراغ

از هر دو

از هر دو فریضه اتیان نماید در بیست این اقسام همه جایز بوده باشد بدانکه مناسب
اینست که بحث نمائیم بذکر دو مطلب **اول** آنست که مذکور شد که هرگاه کسی اتیان
باین بیست رکعت نماز نماید بهر یک از انحاء مذکوره که بوده باشد مؤدی سنت
خود خواهد بود مگر اقسامی مضی که تصریح شد بعدم جواز آنها لکن افضل از همه
آنست که اتیان میشود بمجموع بیست رکعت قبل از زوال شود بعینه که مذکور
شد باین نحو که شش رکعت وقت انبساط شمس و شش رکعت وقت ارتفاع
آن و شش رکعت قریب بزوال و دو رکعت متصل بزوال کما میکردند ائمه م
هست اینست که هرگاه عید فطر یا عید اضحی اتفاق افتاد در روز جمعه آیا حکم
نافله بحال خود باقیست یا حین نظر باینکه اتیان بنماز نافله در این روز
قبل از نماز عید و بعد از آن منهی عنه است ظاهر اینست احتمال اولست پس
نافله مذکوره بر حال خود باقیست اگرچه در صورت مفروضه بوده باشد
وظاهر اینست که نهی متصرف ببعضی از نماز بوده باشد **دوم** آنستکه مجموع آنکه
این بیست رکعت نماز از نافله ظهر و عصر روز نافله است یا از وظیفه روز جمعه
است یا شانزده رکعت از نافله ظهرین است و چهار رکعت از وظیفه یوم
جمعه است ثمره در مقام بیست ظاهر میشود احتمال اولست یعنی دو رکعت
اولا بنیت نافله ظهر با صلوة جمعه بعمل میآورند و هژده رکعت باقی را
بنیت نافله عصر لکن اولی اینست که نیت از نافله فریضتین یا از وظیفه
یوم متعرض هیچیک نشود بلکه مقصود این باشد چونکه شارع مقرر
فرموده در این روز بیست رکعت نماز شود امتثالا لطلبه و طلبا لرضاه
این نماز را بعمل میآورده **بحث سیم** در بیان وقت نافله مغربست وقت این نافله
داخل میشود بعد از انقضای مقداری که کفایت نماز مغرب نماید بعد از تحقق
غروب لکن جایز نیست اتیان بنافله بعد از ادای نماز مغرب در آخر وقت

نافله خلافی است بر قول قول مشهور و معروف مابین فقها آنستکه وقت آن

منقضی میشود بزوال حمره مغربیه و ظاهر محقق در معتبر و علامه در منتهی

دعوی اتفاق اکثر علمای شیعه است بر این مطلب اول آنستکه ممتد است

بامتداد وقت مغرب و این مختار شیخ شهید است در دروس و صاحب

مدارک رجحان مابین هر دو قولست اول در حق مختار دوم در حق مضطر و این

ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح در کافی نظر باینکه در فصل صلوة مسنونه

فرموده است که وقت نافله هر فریضه ممتد است بامتداد وقت آن فریضه

در در وقت نماز مغرب قایل شده که وقت مختار منتهی میشود بزوال حمره

مغربیه و وقت مضطر باقیست تا نصف شب مختار مابین اقوال قول

اولست بدانکه مناسب اینست که تنبیه شود در این مقام بچند چیز اول آنستکه

هرگاه فرض شود کسی در بدو امر باعتبار باعثی مراد دارد که بترک وقت

نافله مغرب نماید در این قصد اتیان هر دو نماز نمود بلا فصل بعد رفع

باعث شد و قرار داد که اتیان تا نافله کند مغرب نماید اگر بعد از زوال

حمره است اتیان مینماید بنیت قضا و اگر قبل از حمره است ظاهر اینست

که اتیان بنیت اداء میتوان نمود دوم آنستکه ممکن و هست موقوف نمودن

مغرب و نافله آن هم چنین مابین چهار رکعه سیم سجده شکر مستحب است

بعد از فراغ از فرایض که اتیان تا نافله آن سجده مقدم بر نافله چهارم در بیان

تزاحمت نوافل مذکوره است نسبت بفرایض و در این چند مقام است اول

آنستکه نافله ظهرین تزاحم این دو نماز میشود در وقت این دو نماز توضیح

این اجمال آنستکه هرگاه کسی یک رکعه از نافله ظهر را قبل از اتیان نموده

نافله منقضی شد در این صورت جایز است که هفت رکعه دیگر

تزاحم نماز ظهر کرده باشد یعنی هفت رکعه بعد از انقضای وقت نافله اتیان

نماید

نماید بعد از اتیان بنماز ظهر غایب و هم چنین است حال در نافله عصر پس
هرگاه یک رکعت از قضا عدا در وقت خود اتیان نمود وقت این نافله منقضی
شد میتواند اتمام نافله عصر غایب مقدم بر نماز عصر و اشکالی در این نیست
لکن کلام در این است که آیا حکم مختص بصورتی است که این شخص باعتقاد سعه
وقت نافله شروع بنافله نموده و بعد از اتیان یک رکعت فساد اعتقاد او در
منکشف شد یا آنکه مختص باین صورت نیست بلکه حکم ثابتست در صورتیکه
قبل از شروع بنماز نافله معتقد این بوده باشد که وقت نافله وسعت ندارد
ملکی یک رکعت از آن را در اینصورت جایز است یک رکعت را در وقت اتیان نماید
نماید و بقیه را در خارج وقت ظاهر اینست که حکم در هر دو صورت ثابت
بوده باشد و مختص بصورت اول نبوده باشد لکن این در اینصورتی نیست
که خروج وقت نافله بعد از اتیان بیک رکعت بوده باشد اما هرگاه قبل از اتمام
یک رکعت بوده باشد و این حکم ثابتست آیا در اینصورت اتمام در دو رکعت جایز
است یا آنکه قطع آن نماز متعین است ظاهر اول است لکن این در صورتی نیست
که باعتقاد سعه وقت شروع بنماز نافله نموده باشد و قبل از اتمام رکوع
فساد او ظاهر شود بلکه وقت خارج شود قبل از تمام رکعه در اینصورت
اگرچه اتمام در دو رکعت جایز است قطع نماز برای او لازم نیست لکن اتمام هم نافله
جایز نیست اما هرگاه ظاهر اینست که شروع بنافله در اینصورت جایز نبوده
باشد دوم در اینست که آیا مزاحمت در نافله در جمعه ثابتست یا نه باین معنی
که کسی شروع نمود بنافله در جمعه باعتقاد سعه وقت بعد از اتمام یک رکعت
مشخص شد که وقت نافله خارج شد یعنی وقت فریضه مضیقه داخل شد
متحقق در حال در اینصورت ظاهر اینست که مزاحمت نبوده باشد یعنی اتمام
نافله در جمعه جایز نبوده باشد و اما اتمام آن نمازی که شروع نموده باشد بعد

اداء ایشان یک رکعت وقت خارج شد ظاهر اینست که جایز بوده بلکه دور نیست

که اتمام ان دو رکعه جایز بوده باشد اگرچه فرض خروج وقت از اتمام یک رکعه بوده باشد

ملخص مقال انست که مزاحمت نافله در دو رکعه با فریضه ثابت اینست اگرچه

دو رکعه نافله را بلکه هیچیک رکعه را بعمل اورده باشد بلی هرگاه هیچیک دو

رکعه را اتمام نموده باشد و شروع بر رکعه نوزده نموده باشد در انوقت وقت

نافله خارج شد یعنی وقت نماز ظهر داخل شود در اینصورت میتواند

ان دو رکعه را اتمام نماید ثابتست در رکعت تمام شود اگرچه این مرام فریضه

شده سیم در مزاحمت نافله مغربست با صلوة عشاء باین معنی که شروع

بنماز نافله مغرب نمود باعتقاد انکه وقت تمام نافله باقیست بعد از اتمام یکی رکعت

وقت خارج شود در اینصورت ظاهر اینست که اتمام نافله مغرب یعنی

چهار رکعه را میتواند نمود لکن اتمام اخیر شروع نموده ظاهر اینست که جایز

بوده باشد اگرچه وقت خروج قبل از اتمام یک رکعه بوده باشد اما این در صورتی نیست

که قبل از شروع بنماز معتقد سعه وقت نسبت بهمه چهار رکعت و هرگاه

متیقن نبوده باشد این منقسم بچند قسم میشود اول انست که معتقد این

هست که بقدر دو رکعه از وقت نافله باقی است در اینصورت ظاهر

اینست که تواند دو رکعت را ایتان نمود ظاهر اینست که میباید در انوقت

قصد این کند که این دو رکعت اخیرین است دویم انستکه معتقد اینست

که وقت وسعت یک رکعه را دارد نه دو رکعت در اینصورت ظاهر اینست

که شروع بنافله نتواند نمود سیم انستکه معتقد اینست که وقت وسعت

یک رکعت دارد نه دو رکعه در اینصورت ظاهر اینست که شروع بنافله

نتواند نمود چهارم انست که معتقد اینست که وقت وسعت سه رکعت دارد

در اینصورت اتیان بدیگری دو رکعه میتواند نمود فعلا و پنجم در بیان

بعض

بعض نمازهای وارده در اینوقت است یعنی فیما بین نماز مغرب و نماز عشاء
در اخبار تعبیر از اینوقت یعنی بعد از غروب آفتاب تا غروب شفق و هم چنین
بعد از آن طلوع فجر تا طلوع شمس تعبیر از این دو وقت بساعت غفلة شده
و وجه تسمیه آن وقت بساعت غفلة چنانچه بعضی از اخبار ایمائی وارده
بر این است که جنود شیطان در اینوقت غافل مشغولند از احوال انسان
پس مراد اینست که ساعتیست که جنود شیطان از انسان غافل
میباشند پس انسان از شر ایشان در اینوقت محفوظ میباشند پس دعاء
و عبادت در اینوقت اقرب باجابت و احری بقبول خواهد شده بوده
و در بعضی اشاره بان شده است که شیطان پهن میکند لشکر
و جنود لیله خود را از برای اغوای عباد الله از وقت غایب شمس تا زوال
شفق که حمره مغربیه است و هم چنین پهن میکند عسکر و جنود خود را
از وقت طلوع فجر تا طلوع شمس پس این دو وقت جمع نمودن عسکر و پهن
نمودن و منتشر ساختن جنود است جهة اغوای اخلایق پس در اینوقت
چونکه مشغول نیستند بر خلایق میتوان گفت که غافلند از احوال ایشان
و چونکه منتشر میسازد ایشان را جهة اغوای ناس لهذا مناسب نیست
که در اینوقت انسان مشغول بذکر و دعاء شود تا از شر ایشان محفوظ
باشد یا آنکه چون این دو ساعت شر نفسی است و غالب ناس از تسبیح و ذکر
ایشان غافلند لهذا تسمیه شده غفلة نظر بر غفلة اغلب ناس از ذکر و تسبیح
ایشان یا آنکه چون شیطان در اینوقت جنود خود را متفرق مینماید جهة
اغوا و اغفال ناس از طاعت الهی جل شانه باین مناسب تسمیه شده
بساعت غفلة علی ای حال مقصود در اینمقام اشاره هست به بعض
نمازهای وارده در اینوقت که عبارت از بعد نماز مغرب و قبل از نماز عشاء

در اینمقام اقتصار نمایند بر یکنماز اول چهار رکعت نافله مغرب است که بیان
شده دوم نمازیست که مشهور شده در السنه بصلوة غفیله و این نماز دو رکعت
در رکعت اولی بعد حمد این آیه را بخوانند وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان
لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین ودر رکعت ثانیه
بعد از حمد این آیه را بخوانند وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی
البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب
ولا یابس الا فی کتاب مبین عبارت حدیث بعد از این است فاذا فرغ من
القرائة رفع یدیه وقال اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان
تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا وتقول اللهم انت ولی طلبتی الله
تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد وآل محمد علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی وسئل
حاجته اعطاه الله ما سئل انتهت عبارت حدیث وقوله علیهم السلام و
وان تفعل بی کذا وکذا ارشاد هست باینکه حاجت خود را در قنوت
ذکر نماید وقوله علیه السلام فی آخر حدیث وسئل حاجته اشاره باینست که
حاجت خود را دو مرتبه در قنوت ذکر نماید وگویا نکته در تکرار این بوده باشد
که مکرر متوسل میشود بذات اقدس جل شانه در قضای حاجت خود بمعونت
شفاعت بمفاتح الغیب یعنی چیزهای که موجب توصل بمطالب است از اسم اعظم الهی
وغیره از جمله چیزهائیکه عالم بآنها نیست مگر باری تعالی جل شانه واین اشاره است
قوله علیهم السلام بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت تا آخر و مرتبه دیگر وسیله
حاجت خود قرار میدهد سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه
وآل اطهار را و باین اشاره هست قوله علیه السلام فاسئلک بحق محمد
والی محمد الی آخر وقوله علیهم السلام واسئل الله حاجته ممکن است که مراد این

بوده

بوده باشد که ذکر خود را نماید بعد از آنکه گفت تعلم حاجتی باین نحو اللهم ولی طلبی
تعلم حاجتی وهی ان تغفر لی ذنوبی وتجعلنی من اصفیائهم لدیک وخلصتهم بحبک
وتیسرنی فی اقرب الطرق للوفود علیک وتحشرنی فی زمرة اولیائک الذین لا خوف
علیهم ولا هم یحزنون وهی مطلب که خواهد ذکر نماید آنوقت بگوید فاسئلک بحق
محمد وآل محمد علیهم السلام لما قضیتها لی و ممکن است که مراد این باشد که
ذکر حاجت خود نماید در آخر باین اللهم انت ولی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک
بحق محمد وآله علیهم السلام و سئل حاجتی چنانچه اشاره بوده باشد بر تفصیل
کند و کذا و کذا را بجای بوده و ان تفعل لی کذا و کذا و این بعید است اگر چه مراد
این بوده ~~باشد که بعد از~~ فراغ میبایست در جنب آن ذکر شده باشد و احتمال
سوم آنست که مراد این بوده باشد که بعد از فراغ از نماز سؤال حاجت
خود نماید بنا بر این و سئل حاجتک عطف خواهد بود بر صلی که اول حدیث است
من الله صلی بین العشائین رکعتین تقرأ فی الاولی الحمد و قوله وذا النون
اذ ذهب مغاضبا الی قوله و کذلک ننجی المؤمنین و فی الثانیة الحمد و قوله
و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو الی آخر الآیة فاذا فرغ من القراءة رفع یدیه
الی آخر الحدیث حاصل معنی حدیث بنا بر این چنین خواهد بود که شخصی میان
نماز مغرب و عشاء دو رکعت نماز کند باین کیفیت که مذکور شد و سؤال
کند حاجت خود را بعد از نماز هرگاه چنین نماید خداوند عالم جل شانه اجابت
حاجت او خواهد فرمود و حاجت او را بر خواهد آورد و هرگاه جمع جمع ما بین
هر سه احتمالات حدیث عمل کرده خواهد بود باین نحو که بجای و ان تفعل
لی کذا و کذا ذکر حاجت خود نماید و هم چنین بعد از آنکه گفت تعلم حاجتی و
سؤال حاجت خود نماید و اعاده آن نماید بعد از آنکه گفت لما قضیتها و هم چنین
بعد از فراغ از نماز و اگر چنین نماید اشمل و اوثق خواهد بود و مخفی نماند که

مذکور شد در بیان کیفیت حقیقت این نماز بود و کلام میکرد در انقسام هست در حکم
آنست که آیا این نماز مغرب و عشاء میتوان بعمل آورد در باب تحقیق در این باب تفصیل
در مقالست پس میگوئیم اتیان باین نماز یا قبل از زوال سرخی است که در ما
مغرب هم میرسد یا بعد از غروب یا بعد از آن در صورت اول یا اقتصار مینماید
بهمین دو رکعت نماز یا جمع میکند میان دو رکعت نافله مغرب یا در وسط آن اتیان
مینماید یا بعد از آن پس اقسام مسئله شش است اول آنست که اتیان بان نماز
نماید قبل از زوال حمره مغربیه و اقتصار نماید بر آن دوم آنست که جمع مابین آن
و نافله مغرب لکن این نماز را مقدم میدارد بر نافله مغرب در این صورت ه
ظاهر آنست که اتیان باین نماز میتوان نمود سیم آنست که جمع نماید مابین این نماز و نافله
مغرب لکن اتیان باین نماز نماید مابین نافله مغرب مشخص است که این قبل از زوال
حمره مغربیه است خواهد بود در این قسم ظاهر آنست که جایز بوده باشد چهارم
آنست که اتیان نماید باین دو رکعت بعد از دو رکعت نافله مغرب لکن قبل از زوال
حمره مغربیه این دو قسم ظاهر آنست که جایز نبوده باشد پس اتیان باین دو رکعت
در چهار صورت که پنجم مذکور شد بی عیب است لکن اینها مختلف میباشند
در قوت ضعف باین معنی که در صورت ششم حکم بجواز کمال قوت دارد در صورت
ثالثه اگرچه جایز است لکن مثل آن در صورت در قوت نیست چنانچه جواز
در صورت ثالثه امتیاز از صورت رابعه است و ممکن است که هر گاه کسی
دو رکعت نافله مغرب را اتیان نماید بر کیفیتی که مذکور شد در آن قصد
هر دو نماز کند هم قصد نافله مغرب و هم قصد این نماز امتثال نسبت بهر دو
نماز بعمل آورده باشد پس فایز بثواب هر دو نماز انشاء الله تعالی و جه
جواز این نماز در چهار صورت که مذکور شد و عدم جواز در دو صورت
اخیره ظاهر میشود از مطالع الانوار و از جمله صلواتی را در مابین نماز مغرب

وعشاء

و نماز عشاء معروف بنماز وصیت است که شیخ طوسی در کتاب مصباح ذکر فرموده
از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که احباب وصیت بامت خود فرموده
که وصیت میکنم شما را بدو رکعت نماز میان مغرب و عشا قرائت میکنید
در رکعت اولی بعد از حمد سیزده مرتبه سوره اذا زلزلت و در رکعت
ثانیه بعد از حمد پانزده مرتبه قل هو الله احد کسیکه این نماز را بکند
در هر ماهی یکمرتبه میباشد از جمله متقین و هرگاه در سالی بکند
میباشد از جمله محسنین و هرگاه در هر جمعه بکند میباشد از جمله نماز
کنندگان و اگر در هر شب بعمل آورد و مزاحم میشود در بهشت و غیر از خداوند
عالم کسی احصای ثواب او را نمیتواند نمود و چونکه حدیثیکه مشتمل باین
نماز هست ضعیف است لهذا ترک این نماز اولی است مگر در صورتیکه
ایشان بنافله مغرب نماید یا آنکه نماز را مقدم بر نافله مغرب ایشان نماید و در
در اینصورت ظاهر انیست که ایشان باین بحسب نماز عیب نداشته باشد
و از جمله نمازهای وارده ما بین عشائین نماز شب که در دهه اول ذی
الحجة الحرام ما بین این دو نماز وارد شده و این نماز بیست روایت شده
از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت
فرموده که جناب والد من بمن امر فرمود که ترک نکنی دو رکعت نماز را میان
مغرب و عشاء در دهه ذی الحجة و میخوانی در هر یک از این دو رکعت بعد
بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد قل هو الله احد و این آیه و واعدنا موسی
ثلثین لیلة و اتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة و قال موسی لاخیه
هرون اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین بعد از آنکه این دو
رکعت نماز را میان این دو نماز در این دهه بعمل آوردی شریک خواهی بود
با حاج در ثواب ایشان اگر چه حج نکرده باشی این نماز مثل نماز وصیت است
بلکه بمراتب سند این ضعیف‌تر از سند انست و چون این حدیث را احدی از کتب

معتبره روایت نشده و سید ابن طاوس نقل نموده‌اند ایرا از کتاب اینده
اشناس نه اصل این کتاب معروفست و نه مصنف آن پس اعتماد باین نمیتوان
نمود حکم بجواز این دو نماز در وقت فضیلت نمیکرد در صلوة وصیت مذکور شد
باین نحو که اقتصار نماید باین نماز و اتیان بنافله مغرب ننماید یا آنکه در صورت
جمع مابین هر دو اولی اتیان باین نماز نماید بعد نماز نافله مغرب در این صورت
بسبب خواهد بود چنانچه وجه آن در مطالع الانوار مبین است و آنچه در نماز
بکه متداول شده را این اعتبار میان نماز مغرب و عشاء میکنند و این ره
مطلقا ماخذی ندارد بلکه تا حال مستندی از برای این نماز بنحو ندیده ایم
مگر آنکه کفعمی در مصباح ایراد نموده و آن اینست صلوة الهدیة لیلة
الدفن رکعتان فی الاولی الحمد و آیة الکرسی و فی الثانیة الحمد و القدر عشرا
فاذا سلم قال اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابهما الی قبر فلان و قال
فی روایة اخری بعد الحمد التوحید مرتین و فی الثانیة بعد الحمد الهیکم التکاثر عشرا ثم
الدعاء المذکور و از آنجا که اسناد بمعصوم علیه السلام ندارد حدیث بودن
آن تشخیص نیست بلکه ظاهر میشود از عبارت فی روایة اخری اینکه اخبار او که مذکور
شده هر چند نیست لکن سندی دارد که ملاحظه شود و نه اشاره به آن شده یا مذ
شده که استدلال توان نمود بعلاوه آنکه غایة مدلول آن اینست که چنین
نمازی در شب دفن میت وارد شده و اما آنکه این نماز میت میباشد که باید مابین
دو نماز کرده شود مطلقا اثری از آن نیست پس اتیان نمودن این نماز در
بوجه است بلکه هرگاه این نماز بطریق اعاده بکسی لازم شود در آن توقف اگر
مخیر است مابین آنکه میان دو نماز این نماز را اتیان کند یا بعد از هر دو نماز
لکن در این صورت از محل کلام خارج و جست نظر باینکه نافله نخواهد بود ه
مسئله در بیان وقت نافله عشاست که مشهور بوتیره است بدانکه وقت
این نافله داخل میشود بعد از آنکه منقضی شد از مغرب مقدار یک کفایة

نماز

نماز مغرب و نماز عشاء نماید بعد از آنکه این مقدار منقضی شد ایتان ملحقه
باین نماز میتوان نمود اگرچه ایتان بنافله مغرب نموده باشد پس لازم نیست
انتظار انقضای زمانیکه کفایت نماز مغرب نماید بلکه از انقضای مقدار
هفت رکعت اگرچه در اول وقت ایتان شده باشد بلا فصل ایتان
بنافله عشاء جایز است و وقت آن نماز ممتد است وقت عشاء محقق
در معتبر و علامه در منتهی بران ادعای اتفاق فقهاء نموده اند پس
مقتضای این کلام آنست که هرگاه تاخیر نماز عشاء شود تا آخر وقت
آن بحدیکه فارغ از عشاء شود در نصف شب پس وقت این نافله
منقضی شده باشد ظاهر اینست که چنین نموده باشد پس مناسب اینست
که گفته شود وقت این نافله ممتد است تا امتداد وقت عشاء بعلاوه
زمانیکه کفایت این نماز در وقتیکه نماز عشا بعلاوه زمانیکه کفایت این
نماز در وقتیکه نماز عشاء ایتان شود در آخر در داخل وقت خود و جمیع
نوافل مذکوره رعینها ایتان بانها در حال قیام با تمکن افضل از ایتان
بانهاست در حال جلوس و هرگاه با تمکن از قیام اختیار جلوس نمود
مستحب نیست که تو الی بجای هر دو رکعت دو رکعت ایتان نماید مگر این
نماز که چنین نیست بلکه جلوس در این متعین است مخفی نماند اگرچه وقت
این نماز بعد از فراغ از نماز عشاء است لکن اولی آنست که ایتان باین
نماید تا نصف شب مسئله در بیان کیفیت قرائة در این نماز است
میگوئیم بعد از قطع بر اینکه در این نماز و سایر نوافل مذکوره اقتصار
بحمد و سوره توحید میتوان نمود بلکه اقتصار بحمد تنهائی میتوان نمود
لکن کلام در قرائة موظفه در خصوص این صلوتست و این بسه طریق
روایت شده اول آنستکه قرائة شود در این دو رکعت نماز صد آیه از قرآن

ظاهر اینست که امتثال حاصلست بقرائة صد آیه در دو رکعت خواه بالمساوات
بوده باشد که نصف در رکعت اولی و نصف در ثانیه و خواه بتفاوت
دور نیست که آیات فاتحة الکتاب را از جمله یکصد آیه محسوب میتوان نمود
و اگر محسوب ننماید اوفق خواهد دوم آنستکه ایشان نماز این دو رکعت را
بسوره واقعه و اخلاص اگر سوره اولی در رکعت اولی و ثانیه در ثانیه
قرائة نماید اوفق بظاهر حدیث خواهد بود سیم آنستکه ایشان سوره
بسوره ملک و اخلاص مقام ذکر در وقت نماز است بدانکه اول وقت نماز
عشا متصلست باول وقت نماز شب پس بعد از آنکه نصف اول شب
منقضی شد نماز شب داخل میشود و اول نماز شب اول نصف آخر شب است
وقت آن ممتد است تا طلوع فجر صادق و تقدیم این نماز بر نصف شب جایز
نیست مگر در حق مسافری که مظنون او بوده باشد که ممکن از ایتان نماز
شب بعد از نصف شب خواهد بود خواه باعتبار مشقت سفر بوده
باشد یا باعتبار غلبه نوم یا امر دیگر در اینصورت جایز است در حق
چنین کسی ایتان نماید بنماز شب قبل از نصف و هم چنین است
هرگاه کسی مظنه عدم تمکن از نماز شب در وقت داشته باشد باعتبار
نوم خواه بوده باشد یابی خواه تابستان بوده باشد یا زمستان خواه
در سفر بوده باشد یا در حضر و هم چنین هرگاه مظنه جنابت داشته
باشد در وقت و متمکن از غسل نبوده باشد اگرچه در حضر بوده باشد
در جمیع این صورتها ایتان بنماز شب در اول شب میتواند نمود و اینها
در صورتیست که مظنون او بوده باشد که متمکن از اصل نماز شب نبوده
باشد که متمکن از اصل نماز شب نبوده باشد و اما هرگاه معتقد بوده
باشد که متمکن از نماز شب در وقت آن هست لکن نه بر وجه کمال مثل
آنکه اراده کرده است ما بین ایتان بنماز شب در اول شب و اعاده بفعل

یا آنکه

یا آنکه اتیان بآن نماید بعد از نصف شب در محل چاپین نشسته یا بوری
ما بوده و ظاهر اینست در چنین صورت تقدیم نماز شب جایز نبوده
باشد بلکه جواز تقدیم در صورتیست که متمکن از آن در وقت مطلقا
نبوده باشد و اما تقدیم نماز شب در حق کسیکه خایف [illegible] از جنابت
بوده باشد یا اعتقاد عدم تمکن از غسل ظاهر اینست که مخصص نبوده
باشد بصورتیکه متمکن از تیمم نبوده باشد بلکه با تمکن از تیمم ظاهر
اینست که تقدیم مجوز بوده باشد پس در اینصورت این شخص مخیر خواهد
بود ما بین آنکه نماز شب در اول شب اتیان نماید یا تیمم بدل از غسل
جنابت بعد از آنکه مطلب معلوم شد میگوئیم مناسب اینست در این مقام
تنبیه شود بر چند مطلب اول اینست در صورت تقدیم نماز شب در صورت
مسطوره معین است که باید در شب اتیان شود نه در روز یعنی قبل از غروب
اتیان نمیتوان نمود بلکه معین است که در شب اتیان شود بلکه لازم است
که بعد از نماز مغرب و عشاء اتیان نماید پس مقدم بودن بر نماز یا در بین
دو نماز نمیتوان نمود دوم اینست که هرگاه چنین کسی اتیان بنماز شب نموده
در اول شب و متمکن شد از اتیان بآن در آخر شب ظاهر اینست که اتیان
بنماز شب ثانیاً نتواند نمود سیم اینست که این نماز در صورت تقدیم
ظاهر اینست که ادائی بوده باشد پس نیت ادا اتیان میتواند نمود بنابر
این ظاهر میشود که وقت نماز شب در حق چنین اشخاص داخل میشود
بعد از فراغ از ادای نماز مغرب و عشا و در حق غیر داخل میشود بعد
از انقضای نصف لیل چهارم اینست که تقدیم نماز شب در صور ثلاثه
مذکوره مشروط باین نیست که معتقد عدم تمکن از قضائی بوده باشد
بلکه میتواند مقدم دارد شب اگر چه با اعتقاد تمکن از قضاء بوده باشد

لکن ظاهر اینست که قضا افضل از تقدیم بوده باشد پنجم اینست که حکم جواز
تقدیم مختص هشت رکعت از نماز شب نیست بلکه بالاضافه بشفع و وتر ثابت است
ولکن حکم تقدیم مختص به همین یازده رکعت میباشد نسبت به دو رکعت نافله
ثابت نیست اگرچه فرض شود که متمکن از اتیان از وقت خود نبوده باشد
ششم اینست که وقت نماز شب ممتد است تا طلوع فجر صادق بعد از آنکه
فجر طالع شد قبل از اتیان بفریضه اتیان باین نماز جایز نیست مگر در صورتیکه
چهار رکعت این نماز را کرده باشد و فجر طالع شود در این صورت
جایز است مزاحم بسازد بفریضه این نماز فریضه فجر را ولکن این در صورتیست
که باعتقاد سعه نسبت بجمیع نماز شب شروع بنماز نموده باشد بعد از
اتیان بچهار رکعت فساد اعتقاد او ظاهر شود واما هرگاه قبل
از شروع مشخص بوده که وقت وسعت همه نماز را ندارد اگرچه بعنوان
اختصار بوده باشد در چنین صورت اتیان بنماز شفع و وتر نماید
وهشت رکعت را بعد از نماز صبح قضاء نماید تفصیل مقام اینست که
گفته شود در این مقام چند احتمال است اول اینست که مکلف قبل از شروع
در نماز شب معتقد اینست که مقدار باقی از شب کفایت همه نماز شب را
خواهد نمود دوم اینست که معتقد اینست که مقدار باقی از شب کفایت نماز
شب را نماید سیم اینست که معتقد اتساع وقت و عدم اتساع هیچیک
نبوده باشد در قسم اول و ثالث شروع بنماز شب بطریق معهود
میتوان نمود پس اگر فجر طالع نشده تا آنکه نماز شب را تمام نمود در این صورت
کلامی نخواهد بود و اگر فجر طالع شد قبل از تمام نماز شب خالی از این نیست
که طلوع فجر یا بعد از اتیان بچهار رکعت خواهد بود مثلا اگر بعد از اتیان
بچهار رکعت است جایز است نماز شب را تمام کند قبل از صبح ظاهر اینست

که در این صورت

کرد در این صورت لازم شوده باشد که دو رکعت از اقتصار بحمد تنها نماید
ممکن بود در صورتیکه چهار رکعتیکه اتیان نمود قبل از فجر اتیان نموده باشد
بحمد تنها بالبتی معنیکه لازم بود اساس بحمد تنها نماید مثل آنکه قبل از شروع
در نماز معتقد این بود که وقت وسعت ندارد مگر بمقدار یازده رکعت بکند
اقتصار شود در آنها بحمد تنها در این صورت ممکن است که گفته شود اخیر
بعد از فجر اتیان میشود لازم است که اقتصار شود در آن بحمد تنها و اگر طلوع
فجر قبل از اتیان چهار رکعت بوده باشد اگرچه در رکعت چهارم بوده
باشد تمام نماز شب مقدم بر فریضه فجر جایز نیست پس ترک نماز شب
مینماید بعد از اتیان نافله صبح نماز صبح را بعمل آورده و بقیه از نماز شب را بعد
قضا خواهد نمود و اگر طلوع صبح در حین اشتغال برکعت ثالث یا رکعت
رابعه بوده باشد آیا معین است قطع از نماز نماید یا جایز است اتمام
این دو رکعت یا عدول مینماید بنافله فجر یعنی این دو رکعت را فرادا میکند
که نافله فجر است را تمام مینماید بر نیت نافله فجر ظاهر این است که قطع لازم
نبوده باشد و عدول نیز جایز نبوده باشد پس اتمام این دو رکعت
بهمان قصد که شروع نموده جایز خواهد بود و اما در قسم اول یعنی
قبل از شروع بنماز شب معتقد این بوده باشد که قدر باقی از شب
کفایت نماز شب را نمیکند در این صورت ظاهر این است که شروع بنماز
شب بطریق معهود نتواند نمود اگرچه معتقد این بوده باشد که چهار
رکعت را قبل از صبح اتیان میتواند نمود بلکه در این صورت عدول مینماید
از نماز شب بشفع و وتر مخفی نماند اتمام نماز شب بعد از طلوع فجر در صورت
چهار رکعت از نماز شب را اتیان نموده باشد قبل از فجر مختص باین نیست
که طلوع فجر در حال اشتغال بنماز شب شود بلکه حکم ثابت است اگرچه

چهار رکعت از نماز شب را کرده باشد در اول وقت نماز شب را تا حینی بود که
بعد اتیان نموده باشد و خوابید یا مشغول مطالعه یا باشغل دیگر شده
وقتیکه مطلع شد که صبح طالع نشده در این صورت نیز اتمام نماز شب را
قبل از اتیان بفریضه میتوان نمود دوم انست در صورتیکه مکلف باعتبار
مظنه ضیق وقت اتیان بنماز شفع و وتر نمود بعد فساد اعتقاد او ظاهر
شد مشخص شد که وقت باقی کفایت هم نماز شب را مینماید ظاهر انست که
اعاده شفع و وتر بعد از اتیان هشت رکعت نماز شب ضرور نبوده باشد بلکه
جواز اعاده ان محل تشکیک است سیم در حدیث صحیح وارد است
کسیکه بر خیزد قبل از صبح و اتیان بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله
صبح ثبت میشود در نامه عمل او نماز شب مدانکه در این مقام مینما احتمالات
اول انست کسی در اول شب عازم بود که در اخر شب بر خیزد و تمام نماز
شب را بعمل اورد بعد از انکه بیدار شد مشخص که مقدار باقی از شب
کفایت هم نماز شب را نکند دوم انست در اول شب قصد نداشت که نماز
شب کند بعد از انکه از خواب بیدار شد قبل از طلوع فجر برای او فرا دکر فت
که اتیان بنماز شب شفع و وتر و دو رکعت نافله فجر صادق مقتضای این
حدیث صحیح انست که در جمیع این احتمالات مذکوره هرگاه اتیان بشفع
و وتر و دو رکعت نافله نماید نماز شب در حق او محسوب خواهد بود
فصل در بیان کیفیت نماز شب است مدانکه نماز شب یازده رکعت است
یا دو رکعت شفع و یک رکعت وتر و دو رکعت و دو رکعت اول بچند
طریق نقل شده اول انستکه در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها
الکافرون و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قل هو الله احد بخواند و هو
افضلها دوم انستکه در هر دو رکعت بعد از حمد سوره قل هو الله احد

و هو

وهو افضلها سیم آنست در رکعت اول بعد از سوره قل هو الله احد و در ثانیه
در رکعت ثانیه بعد از حمد سی مرتبه قل یا ایها الکافرون بخواند چهارم آنست در رکعت
اول بعد از حمد سوره قل هو الله سی مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون
یکمرتبه بخواند قول سیم منقولست در کلام شیخ مفید و قول چهارم منقولست
در کلام شیخ بهائی رحمهما الله تعالی و تا حال مستندی از برای این دو قول در اخبار
بنظر نرسیده ایم و شش رکعت دیگر را اگر خواهد اتیان بسوره مطوله و اگر خواهد
بهر سوره که خواهد بعد از حمد تلاوت نماید در رکعت هشتم اگر حمد را
بحمد و هو الله احد تا آن نماید خوبست و مستحب است بعد از فراغ از قرائت
توحید در رکعت آخر بوده باشد بگوید کذلک الله ربی و سنت است که
از فراغ از هر دو رکعت این دعا بخواند اللهم انی اسئلك ولم یسئل
مثلك انت موضع مسئلة السائلین و منتهی رغبة الراغبین ادعوك
ولم یدع مثلك وارغب الیك ولم یرغب الی مثلك انت مجیب دعوة
المضطرین و ارحم الراحمین اسئلك بافضل المسائل و انجحها و اعظمها
یا الله یا رحمن یا رحیم و باسمائك الحسنی و امثالك العلیا و نعمك التی
لا تحصی و باکرم اسمائك علیك و احبها الیك و اقربها منك وسیلة
واشرفها عندك منزلة واجزلها لدیك ثوابا واسرعها فی الامور اجابة
وباسمك المکنون الاکبر الاعز الاجل الاعظم الاکرم الذی تحبه و ترضی
به عمن دعاك به و استجبت له دعاءه و حق علیك ان لا تحرم سائلك ولا ترد
وبکل اسم هو لك فی التوراة والانجیل والزبور والفرقان العظیم وبکل
اسم دعاك به حملة عرشك و ملائکتك وانبیائك و رسلك و اهل
من خلقك ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تعجل فرج ولیك و تعجل
خزی اعدائه نخوی نماید این دعای عظیم عظیم‌شأن هر وقت از اوقات بگم

در قنوت صلوة کسی حاجة داشته باشد این دعا بجهة انجاح حاجت بسیار
مناسبست بشرطیکه با معرفت و حضور قلب و خشوع بوده باشد بدانکه
مستحب است بعد از فراغ از رکعت دوم و رکعت هشتم تسبیح سیدة النساء فاطمة
الزهراء علیها السلام بعد از آن شروع بنماز شفع نماید در هر دو رکعة
بعد از فراغ از قرائت حمد و سوره توحید بخواند در در رکعت ثانیه نیز بعد
از فراغ از قرائة قبل از رکوع مثل سایر نمازها قنوت مستحب است و قول بعدم
قنوت در نماز شفع ضعیف است و بعد از فراغ از نماز سنت است که این دعا
بخواند الهی تعرض لك فی هذا اللیل المتعرضون وقصدك فیه القاصدون واملوا
فضلك ومعروفك الطالبون ولك فی هذا اللیل نفحات وجوائز
وعطایا ومواهب تمن بها علی من تشاء عبادك وتمنعها من لم تسبق
له العنایة منك وها انا ذا عبدك الفقیر المؤمل من فضلك و
معروفك فان کنت یا مولای تفضلت فی هذه اللیلة علی احد من
خلقك وعدت علیه بعائدة من عطفك فصل علی محمد وال محمد الطیبین
الطاهرین الخیرین الفاضلین وجد علی بطولك ومعروفك یا رب
العالمین وصلی الله علی محمد خاتم النبیین واله الطاهرین وسلم تسلیما
ان الله حمید مجید اللهم کما امرت به فاستجب لی کما وعدت انك لا تخلف
المیعاد و بعد از آن شروع نماید بمفرده وتر و افتتاح بتکبیرات
افتتاح صغیره و ادعیه معهوده و اگر بخواهد اقتصار نماید بر یک
تکبیره ای افتتاح ~~صغیره و ادعیه~~ الاحرام بعد از قرائة فاتحة الکتاب سه
مرتبه سوره توحید بخواند و بعد از فراغ از هر مرتبه کذلک الله
ربی مناسبست و اگر اقتصار بیک مرتبه نماید بعد از فراغ از مرتبه
سیم با کی نیست و بعد از آن سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ

برب الناس

برب الناس بخواند مناسب آنست بعد از آنکه گفت قل اعوذ برب الفلق بگوید اعوذه
برب الفلق هم بعد از آنکه گفت قل اعوذ برب الناس بگوید قل اعوذ برب الناس ه
و سوره را اتمام نماید بعد از آن شروع نماید بقنوت تطویل در قنوت در جمیع
صلوة امریست بغایت و صفتی است در نهایت محبوب خصوصا در قنوت نماز
شب که وقت خلوت و تخاطب با معبود و محل عرض مطلب و مناجات قاضی
الحاجات است از جمله تخاطباتی که جناب موسی بن عمران علیه السلام از جناب
رب العزة تعالی شانه مشرف بشرافت آن گردید خطابیست که حاصل مضمون
آن اینست ای پسر عمران کسیکه در همه شب خواب میکند و خود را از سعادت
و شرافت ذکر مناجات با ما محروم مینماید اگر ادعا نماید که محبت با ما
دارد این ادعا او دروغ و بی اصل خواهد بود آیا چنین نیست که
هر کس حب محبوبی در قلب او بوده باشد پیوسته با کمال شوق خلوت
با محبوب خود میباشد خلوتی بهتر از شب کجا ممکن خواهد شد که کافه ناس
در خوابند مگر کسانیکه لذت مناجات خالق ارضین و سموات بمذاق
ایشان رسید هر کس استراحت خود را در خواب میداند مگر این شخص که عین
استراحت و محض لذت خود را در اشتغال بمناجات و تضرع و ابتهال در
بدرگاه قاضی الحاجات میداند بجمله تطویل در قنوت در جمیع صلوة خصوصا
در قنوت نماز شب لا استبعاد در قنوت وتر مطلوب و محبوبست و هر دعا
که خواهد میتواند خواند و بهترین ادعیه مناجاتهای وارده از ائمه
الطاهره است خصوصا ادعیه صحیفه کامله و مبادی و مناجاتهای آن
مفتح اهل عبادات بدانکه اداب مخصوص در وتر سه چیز است دعای در حق
چهل نفر از برادران دینی احادیث در فضیلت دعا در حق چهل نفر برادران
دینی اگرچه بسیار است اما در خصوص قنوت وتر تامال ه

بحديثی در اين باب بر نخورده ايم لكن عموم احاديث شامل اين مقام هست
اگر چه كفايت در خصوص توصيف در قنوت در وتر نميكند لكن فتوای ثانيه از جماعتی
از جمله فقهاء نور الله تعالی مراقدهم كفايت ميكند در امثال مقام پس حكم
باستحباب دعا در حق چهل نفر از برادران دينی در خصوص قنوت وتر لی عبد است
وظاهر اينست يا سنت مختص باين كه ميبايد چهل نفر همه عوالم از اموات
بوده باشد بلكه امتثال چنانچه بدعاء در حق چهل نفر از اموات حاصل
ميشود بدعای در حق چهل نفر از احياء يا مشترك ما بين احيا و اموات
وظاهر اينست كه در سنت مختص در اينست كه ميبايد چهل نفر مرده بوده
باشد و چهل زن يا بعضی مرد كفايت نميكند در اين باب بلی هر گاه در حق
زن نيز دعاء بكند در همين قنوت لكن اينها را از عدد چهل نفر حساب
ننمايند باكی نيست وظاهر اينست تا دير سنت موقوف بر اين نيست
كه چهل نفر عادل بوده باشد پس اگر كل فاسق بوده باشد يا بعضی غير
فاسق ظاهر اينست كه كفايت مينمايد در تاديه سنت مخفی نماند اگرچه امتثال
موقوف بر اين نيست كه دعا جهت غفران ذنوب باشد بلكه چنانچه سنت مودی
ميشود بدعا در مغفرت ذنوب در حق جميع هم چنين مودی ميشود
بدعا در سعه رزق هم چنانچه مودی ميشود بدعا مغفرت ذنوب در حق
بعضی و در سعه رزق نسبت به بعضی يا طلب مغفرت به بعضی و سعه رزق
نسبت به بعضی و ادای دين نسبت بثالث بجهة آنكه مناط دعاست در حق
چهل مومن خواه در امور متعلق به دنيا يا در امور متعلق با آخرت
بالجمله اين باعث ميشود كه دعائيكه در حق خود ميكند دعا او مستجاب
ميشود خواه دعا جهت خود قائل دعای بوده باشد كه در حق غير كرده

يا مخالف

بالخالف ازامور ثلثه که آداب قنوت وتر میباشد استغفار است لیس منا
آنست بعد ازانکه از دعا درحق چهل نفر فارغ شد هفتاد مرتبه استغفار
نماید بلفظ استغفر الله ربی واتوب الیه بوده باشد یا باسقاط ربی یا بنحو
استغفر الله ربی واتوب الیه یا باسقاط لفظ جلاله بگوید استغفر الله
واسئله التوبة یا جمع کند مابین اثنین یا ثلثه یا اربعه یا این طریق که اول
بیست دفعه بگوید استغفر الله ربی واتوب الیه و بقیه هفتاد را باتمام ره
نماید بسه طریق دیگر مثلا واگر هفتاد مرتبه بگوید اللهم اغفر لی ذنوبی
ظاهر اینست که امتثال بعمل آمده باشد وازجمله آداب این استغفار است
که در حین استغفار دست چپ خود را بلند نگاه دارد وبدست راست
ضبط عدد استغفار نماید وبعد از فراغ از هفتاد مرتبه مستحب است که
هفت مرتبه بگوید هذا مقام العائذ بك من النار بعد ازان هفت مرتبه بگوید
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم لجمیع ظلمی وجرمی واسرافی علی
نفسی واتوب الیه بعد ازانکه بگوید رب اسأت وظلمت نفسی وبئس ما صنعت
وهذه یدای یا رب جزاء بما کسبت وهذه رقبتی خاضعة لما اتیت وها
انا ذا بین یدیك فخذ لنفسك من نفسی الرضا حتی ترضی لك العتبی لا
اعود ازامور ثلثه آنست بعد ازانکه از استغفار فارغ شد سیصد
مرتبه بگوید العفو جایز است بنصب واو وجایز خواهد بود برفع آن وبنابر نصب
مفعول فعل محذوف است ای اسالك العفو من ذنوبی واستدعی منك
العفو وبنابر رفع این لفظ مبتدای محذوف الخبر خواهد بود ای العفو
مطلوبی منك او من صفاتك ودر صورتیکه جمع ما بین هر سه نماید
اتیان کرده خواهد بافضل افراد در صورت اقتصار بر وظاهر اینست
که جمع ما بین دعاء درحق چهل نفر ازبرادران دینی و هفتاد مرتبه استغفار را

کمال از دو ثنای دیگری بوده باشد خواه جمع ما بین دعاء در حق چهل نفر و سیصد مرتبه
العفو بوده باشد یا جمع ما بین استغفار و سیصد مرتبه العفو و در صورت
اقتصار بیکی در دو بیست که اقتصار به هفتاد مرتبه استغفار بهتر از اقتصا
ر بیکی از دو ثنای دیگری بوده باشد مگر در صورتیکه دعاء در حق چهل نفر
طلب مغفرت ذنوب با آنها از غفار ذنوب بوده باشد در این صورت
دور نیست که اقتصار دعا در حق چهل نفر اولی خواهد بود نظر باحادیث
مستفیضه از جمله آنها حدیث صحیح صریح است که ثقة الاسلام روایت
نموده از ابراهیم بن هاشم که فرمود دیدم عبد الله بن جندب را در
عرفات ندیدم در عرفات کسی احالت او و دو دست بلند او بود بسوی
آسمان اشکهای چشم او جاری بود بحدیکه بزمین میرسید بعد از آنکه
مردم متفرق شدند باو گفتم یا محمد ندیدم کسی احسن حالتی که از تو دیدم
در جواب من گفت قسم بخداوند عالم جل شانه دعا نکردم مگر در حق
برادران خود نظر بآنکه از مولای و سرور خود موسی بن جعفر علیه السلام
شنیدم که فرمود هر که دعا کند در حق برادران خود در حال غیاب ندا
کرده میشود از جانب رب العزة که از برای توست صد هزار برابر برادران
مومن خود خواستی پس خوش نداشتم که بگذارم صد هزار برابر آنکه
خداوند عالم ضامن او شده باشد برای مطلبی که خود خواهم بدانم که مستجاب
خواهد شد یا نه بنا براین هرگاه طلب مغفرت از حضرت رب العزة در حق
چهل نفر از برادران دینی خود نماید صد هزار مقابل از جانب رب العزة
بجهت او خواهد بود پس این شخص در این حالت فرد کامل مستغفرین فی الاسحار
خواهد بود بعد از فراغ از قنوت برکوع رفته بعد از رفع راس از رکوع مستحب
است که این دعا را بخواند هذا مقام حسابه بنعمة منک و شکره ضعیف

و ذنبه

و ذنب عظیم و لیس لذلک الا دفعلت و رافتک فانک قلت فی کتابک المنزل علی
نبیک المرسل صلی الله علیه و آله کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالا
و بالاسحار هم یستغفرون طال هجوعی و قل قیامی و هذا السحر و انا استغفرک
استغفار من لا یجد لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا بعد از آن رو
بسجود رفته دو رکعتی اتمام نماید ای برادر عزیز من از خواب غفلت بیدار شو
و ضرر مستی از گوش و هوش دور کن بدانکه ایجاد من کون شد از اول تا آخر
در کیفیت نماز شب بمنزله بدن و کالبد است و از برای او روحی است
که باعث بقا و حیات و نماز و صفای آن و آن توحید و التفات است در جمیع
افعال و اقوال بجناب معبود عظیم متعال با نهایت خضوع و خشوع و
اقبال و باعث اشاره بقوله علیه السلام الصلوة معراج المؤمن
چنانچه کمال بدن انسان و بها و صفای آن بروح است و آن بدون روح
با عدم روح سنگی است باطل و جثه ایست زائل چنین است حال صلوة
با عدم توحید و اقبال بجناب حضرت ذو الجلال که بمنزله روح آنست و عمده
محاسنکه در خصوص شب کردد بغیر از بیت انست که چونکه عساکر
نوم بحواس و مشاعر اغلب ناس مستولی شده هر یک ببستر راحت آسوده اغلب بلذت
نوم خود و از لذت مناجات خلقت انسانی محروم و بی حظ بسر برند الذ نمحجوب
از اعتنای خود و از سر ما سوا اعتنائی بی اعتنا نمود لهذا در این وقت عوائق
ملاحظه عظمت رب العزة و حلاوت ملاقات التفات بر سجاده کبریای
با معدن العظمة بذات او رسیده طالب حیثی و سنتی که خود را سببی مایه
سعادت ابدی و مصدر افتخار نشأتین و سانحه ذلک الامر مکتسبه
از مباعدت مساحت حضور از خود دور و انسجام صواعات مولده
از تقلب محنت فریب برهم و صال مهمان امر بی نماید و ما حیث مظلمه

تا نقاب جمال محبوب متعال را بنالهای جگر سوز و نداهای وقت افروز دفع
نموده گشود مظلمه حاجبه موصوله را باستثاره تمسک بذیل مقاله
وابرا الابصار قلوبنا مضیئا بنظرها الیک قطع نمود خود را معلق بعروة
حضرت در دور رساند باعانت توصل بنا مات وهب لی دوام الاتصال
بخدمتک خود را از حضیض نالم فرقت مهجور باوج مسرت وصال محبوب
مسرور گردانید چه بلاهائست که ببرکت خروج دموع این عیون در اوقات
ظلوم از خوف وخشیت حضرت معبود جل شانه از اهل آن بلد دفع خواهد
شد و چه مراتبست که بدستیاری نالهای بسیار را نیست تا از خوف
و غضب حضرت قهار بان میتوان رسید نعم ما قیل ای دل ار کی خوش میتوان
کشتن در خاک چه مانده سری بیرون کن از کاشف اسرار دودمان نبوت جناب بکا
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد است حدیثیکه حاصل معنی
آن اینست هر چشمی در روز قیامت گریان خواهد بود مگر چشمی که گریسته
باشد از خوف و خشیت الهی جل شانه بدن آن شخص را از آتش جهنم حرام
گرداینده و هرگاه آب چشم بصورت جاری شده باشد ظلمت و مذلت در روز
قیامت بر او چیره نخواهد شد و نیست چیزی مگر آنکه کیلی و وزنی
جهت او هست مگر اشک چشمی که از خوف الهی او ریخته شده باشد بدرستیکه
خداوند عالم ببرکت قلیلی از آن دریاها آتش جهنم را خاموش خواهد فرموده
واگر بنده در میان امتی از خوف و خشیت الهی بنالد خداوند عالم جل شانه
ببرکت گریه آن بنده قاطبه آن امت را رحم خواهد فرمود نعم ما قیل تا نگرید
طفل کی نوشد لبن تا نگرید ابر کی خندد چمن اشک اگر بهر خدا بارند خلق
گوهر است اشک پندارند خلق مایه دریا را این دنیا داست ما
آنجا سوزش چشم تر است بجا نماند خضوع چون بدنیست بی روح عبادت

بدان

بدان توجه اقبال چون شعله مواعنیت بی دغدغه و قیام در مقام امتثال با عدم
شعور بعظمت جناب باری چون عرش نهالست بی آب باری و انجز از اسرار
جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بر ورود حدیث شریف که حاصل مضمون آن
اینست که هر بنده که مشغول نماز شد در دران اقبال بمعبود بی زوال نمود
قلب را التفات بغیر نمود در آنحالت فرمانی از جانب رب العزة میرسید
که ای بنده من که مقصود تست و که را طلب میکنی آیا بهتر در کاهی مرا از
میخواهی یا طلب میکنی حافظی را که سوای من بوده باشد یا در طلب جوادی
هستی که غیر من اکرم الاکرمین و ممتحن جود کننده و منم افضل انعم عطا کننده
اگر ثواب میخواهی ثوابی بتو خواهم داد که کسی احصای آن نتواند نمود روی
بدرگاه ما آور که من اقبال بجانب تو نموده ام و ملئکه ما بجانب تو اقبال
نموده اند پس هر گاه اینبنده متنبه شده از مساءت غفلت اجتناب نموده
و اقبال بجانب عظمت مدار حضرت احدیت کار نمود تلمع عفو الهی او را دریافت
شد تو شد پس اگر ثانیا باز التفات نموده میشود از جانب رب العزة
آنچه حال مذکور شد پس اگر اقبال نموده اعاده میشود از جانب رب
آنچه حال مذکور شد پس اگر اقبال نمود بجانب بود در کار عالم خداوند
او را بخیر از آن صادر شده مواضعه بجای آنقرر خود پس اگر مرتبه سیم که
باز التفات نمود باز از جناب رب العزة همان کلام از او اعاده میشود
پس اگر باز اقبال بر صلوة خود نمود خداوند عالم عفو میفرماید آنچه
را که صادر شده پس اگر مرتبه چهارم با التفات نمود در نماز بجانب
غیر خداوند عالم عفو میفرماید و هم چنین کلام که از او ...
نمود خطابی میرسد در آنحالت از جانب رب العزة باین مضمون که تو را
واگذاردیم بآنکسیکه میل بان داری و تیر اناز ... و انبیا علیه

علی اله الاف الثناء اشاره شده که از جمله وصایائیکه اشرف دو عالم باباذر
فرموده اینست که ایا اباذر دو رکعت نماز از کسی صادر شود با تفکر
و توجه و اقبال بدرگاه ذو الجلال بهتر است از نماز در کل شب در حالتیکه
قلب مصلی از معبود حقیقی غافل بوده باشد و نفهمید چه میگوید و چه
میکند ای برادر عزیز خلاق عالم جل شانه محتاج بعبادت ما و شما نیست
چه قادری که از قدرت او اثری است خلقت سموات و ارضین است
با عدم ماده و مکان و انتفای انصار و اعوان با آن احکام و اتقان
که عقول عقلا در درک آن عاجز و حیران میباشند چه حاجت است
مر او را بعبادت عابدان و صانعیکه هیچ را از مشیتش قرار گرفت
و کفایت میکند در تحقق آن محض صدور کن از او را حاجت چه باطاعت
عالمیان بلکه حکمت در وضع تکالیف آنستکه چون خلاق عالم جل شانه
مرید حسن عبادت است و ضعفای درک عباد او را از معرفت معبود را
مطلوب و سامان نجات نمیتوانند رسانید مقصود آنست این
نعمی که باعث و داعی بر وضع طاعات و عبادات مترتب بر وجه کمال بر محض
این اقوال و افعال نمیشود بلکه لابد است از توجه و اقبال بمعبود
جلیل متعال با خضوع و خشوع و ابتهال در جمیع اقوال و افعال و اهم
از همه تصحیح نیت است از اغراض و مقاصد فاسده مثل ریا و سمعه
که داعی بر اقدام بعبادت این بوده باشد که مردم مطلع شوند که این
نماز شب میکند تا آنکه احترام او را منظور داشته باشند یا آنکه
باو چیزی بدهند یا آنکه هر گاه اظهار حاجتی بانها نماید اجابت او
نمایند چنین عملی مرا نیست ترک این بهتر است اولی از فعل آنست و آیات
و اخبار در مذمت آن زشت سیرت بسیار است و شعر آنستکه

داعی

داعی بر اثبات عبادت این مطلب آنست که منکشف شود وجه عبادت این بود
عزیز من اگر طالب عزت و احترامی از خداوند عالم بخواه و اگر را علت غنی بجوئی
محتاج باد هستی آن درگاه قادر علی الاطلاق طلب کن چه قاطبه موجودات
غیر از ذات احدیت جل جلاله در وجود محتاج هستند اگر چه سلاطین دوران
بوده باشند بلکه میتوان احتیاج سلاطین نسبت بدیگران اشد است چه
حاجت هر کسی در دنیا بقدر تعلق اوست پس هرگاه کسی تعلق او با اسباب
دنیا بیشتر است احتیاج او از دیگران اشد است و معلوم هر عاقلی هست
که از محتاج الیه از محتاج بسیار صعب بلکه سفاهت است قال علیه السلام
طلب المحتاج من المحتاج سفه من عقله و ذلة من رأیه و خداوند عالم است غنی
مطلق و شایبه احتیاج در حق او عز اسمه متصور نه و هر چه غیر خداست محتاج
تحصیل محتاج الیه او با عدم تعب در حق او متصور نیست و خداوند عالم است
قادر مطلق بانه علی کل شیء قدیر انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون
اگر خود را از سلک عقلا میدانی طلب محتاج الیه خود را از کسی کن که معری
از وصف احتیاج بوده باشد تا وصل مطلوب بسهولت ممکن شود عزیز از
اندیشه از ابنای زمان اهتمام در تیان نزد ایشان محبوبیت و مراتب محبوبیت
مختلف بشدت و ضعف نسبت باشخاص اعتبار بشدت تعلق و ضعف
آن و معلوم است انتزاع محبوب کسی از ید او بسهولت ممکن نیست در بناء
دینها در جنب قدرت الهی جل جلاله بسیار سهل است پس تحصیل مطلوب
نمودن او را از کسیکه حب او در قلب او رسوخ نموده باشد پس قصد
دیار عبادات که فی الحقیقه راجعست بطلب محبوب و از ناس بعد از تأمل
چگونه با عقل جمع میشود و اگر طالب این هستی که محبوب نزد مردم
باشی خود را محبوب خداوند عالم عز شانه کن محبوب الهی محبوب با ثابت

بعد از تخلیص نیت از اغراض فاسده قلب خود را متوجه معبودی که هو معك
اینما کنت کن و سعی کن که غایة فعل خود را تحصیل انس بمعبود و معرفت ملك
ودود قرار دهی اگر خداوند را داری فاقد هیچ چیز نیستی و اگر خدا را نداری
فاقد چیزی ما الذی وجد من افتقدك لکن فکر کن هر روز را در مقابل
که میخواهی ایستاده باشی اگر چه عبادت بنوعیکه قابل خدمت معبود بوده
باشد محالست که از امثال ما ها صادر تواند شد لکن بقدر مقدور
سعی نموده در جمیع احوال با خضوع متذکر معبود بوده هر گاه چنین نمازی
با مداومت در آنوقت خواهی فهمید معنی قول جناب مخزن اسرار الهی
جناب رسالت پناهی را که فرموده قرة عینی فی الصلوة و هم چنین معنی
قول آنسرور را که فرموده الصلوة معراج المومن بعد از آنکه دو رکعت
نماز با داب ظاهره و باطنه بجا آوردی آنوقت تامل نمائی فی الحقیقه
محو نما بخجلت و انفعال خواهی بود چه مثال تو در آنوقت مثال بنده
خواهی بود که مجموع ما فی الید او از مولای او بوده باشد نقد آماده خود که
خدمتی نسبت بمولای خود نموده باشد از انواع تکلفات در حضور
مولای خود حاضر نمود بعد که تامل نموده دید که هر چه صرف نموده کل از مال
مولای او بوده مطلقا در تکلفاتیکه جهة خدمت مولای خود مهیا
نموده از آن عبد چیزی نبود هر چه بود همه از مولی بتصرف خود در آورده در خدمت
مولای صرف نموده بعد از تعقل و تفکر و فهم این مطلب خواهی که مستغرق
بحار خجلت و انفعال و مستولی بانواع روسیاهی و شرمساری شود
چاره ندارد تو که ایام عمر مشغول عبادتی در حالتیکه اثبات بدعه که
نماز با غایت تضرع و ابتهال نموده ایم که از تو صادر شد تامل کن به بین
چه چیز است اگر بدو قدم در مقام خدمت الهی ایستاده این دو قدم را

از کجا آورده

انجا اوردی و اگر بلسان معذرت انجام مناجات با قاضی الحاجات نمودی
لسان او الکن بود و اگر منحنی شدی بجهت رکوع و سجود قدرت انحنا انجا
اوردی و اگر تضرع و ابتهال نمودی توفیق وصول باین سعادت عظمی از که
بود و از این راه است که فخر عابدین و سید الساجدین فرموده کیف لی ب
تحصیل الشکر و شکری ایاک یفتقر الی شکر و کلما قلت لک الحمد وجب علی لذلک
ان اقول لک الحمد فی الحقیقه اگر ملائک عالم ملک شانند عباد بنی ادم امثال ما
بشرافت قبول مشرف گردانند در نظر وقعت ذره ای از جان احسان بی منت تو نموده
بعیب دلیل خود عطا فرماید بمنزله نخواهد بود که نقل کرده اند شخص
عابدی سالها در گوشه عزلت اختیار نموده در انجا مشغول عبادت
میبود اتفاقا چشمه ابی در ان مکان بود ابش شور و تلخ و این شخص
فقیر ابی بهتر از ان اب نه دیده بود توهم مینمود که جمیع ابهای عالم مثل
همان ابست در تلخی و شوری و چون نظر بجمله بغلبه فقر و شکستگی شکر سنی
و شده تماما مشرف برضا بخاطر او رسید بود سلطان انو لاسیه
دفتر جبرا ان اخذ نموده با ان سد فاقت خود نموده با این عزم از معبد
خود بیرون امد اتفاقا در اثنای راه بنهری بر خورد که اب ان نساب
سالوستی بن بود چنین بخاطر اخلید که مثل این اب در عالم نباشد
و چونکه متعارف است هرگاه کسی به دیدن شخص بزرگی میرود
مناسب است از نفس اشیا با خود بعنوان هدیه برده نثار خدمت
ان بزرگ نماید خود قرار داد در انوقت که بدیدن سلطان میرود
چونکه بهتر از این اب چیزی نیست مناسب است قلیلی از این با خود برده
بعنوان تحفه نثار سلطان نماید لهذا ظرفی را مملو از ان اب نموده
بدوش میکشید اتفاقا همان پادشاه بجهت انجام امری بیرون امده

در جائی منزل نموده این شخص عابد خود را بر مجلس پادشاه رسانیده
خود را که همان آب بوده باشد نثار خدمت سلطان نمودند سلطان که
شخص صاحب فطانت و ذکا بود درک مطلب نموده امر نمود چنانچه خزینه
دار خود که فلان مبلغ از اشرفی به شخص عابد داد او را از همان مکانی که آورده
که نموده بمکان خود نماید بعد از آن استعلام از سبب تعجیل و اصرار در
معاودت از آن مکان و چرا امر نمود که الحال از همان مکان معاودت ده
نمیفرمودی امر چون نکرد در اثنای راه نهر عظیمی است آب آن در نهایت خوبی
آن شخص عابد از مشاهده آن منفعل میشد از هدیه خود لهذا مناسب
دانسته از اینجا معاودت نماید تا از مشاهده آن آب بالمره خجلت و انفعال
مبتلی نگردد ای عزیز من اگر عبادت خداوند عالم است که ملائکه مقربین
و انبیاء مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم صادر
شده اجزا از ما ها صادر میشود فی الحقیقه معصیت بعبادت
اگر خلاق عالم از فضل و اکرم خود قبول فرماید از این راهست که اسناد
ما باشد و اگر اوضح از این خواهی مثال قبول فرمودن خداوند عالم از فضل
و اکرم خود قبول فرماید از این راهست اسناده باشد جل جلاله
از امثال ما ها مثال اینست که جمعی بخدمت شخصی بزرگی مشرف میشوند
هر یک باعتقاد خود تحفه بعنوان هدیه میبرند هر کس آنچه را که بوده
باعتقاد خود خیلی نفیس داشته بعضی فی الواقع نفیس و مطابق واقع
بوده بر خلاف بعضی بعض دیگر هر گاه غیر نفیس تشریف قبول مشرف
شود در عین نفیس بودن شود باعث خجلت و انفعال او در نزد
و موجب روسیاهی و شرمساری او میشود لهذا ملاک و بزرگی
مقتضی اینست که غیر نفیس را نیز بتشریف قبول مشرف بکنند

تا انجد

تا این عبد ذلیل بدان غفلت و انفعال مبتلی نگردد بعد از آنکه نظم کلام باینجا
رسید مناسب دانست که عنان قلم را در میدان وصف بندگان عبادت
شعار در کار نموده معرفتی برب العالمین جلوه داده باشد شاید
اطلاع بر آن موجب تیقظ از خواب غفلت ما غافلان و باعث تنبه از نفا
سد سکرت اهل هوا و طغیان شود بدانکه در روایت شده که خلاق عالم
را ملائکه جندی هستند از ورای شکم خلق شده اند تا روز قیامت انها
در سجودند اعضاء و جوارح انها از خوف و خشیت الهی مثل ستانزه
بپوسته در لرزه و ارتعاش است هر قطره از اشکهای انها که منفصل
میشود ملکی خلق میشود و این صف از ملائکه باین حالت هستند تا روز
قیامت شد سر از سجده بر میدارند عرض مینمایند در مقام اعتذار
ما عبدناک حق معرفتک عبادتک و اما سرور عالم و فخر بنی آدم صلوات
الله علیه و آله و سلم هم در بیان حال شریف آنحضرت در مقام
عبادت مرویست که آنحضرت در وقتی که بنماز می ایستادند از شدت
گریه از خوف الهی صدائی از سینه مبارک آنسرور شنیده میشد مثل
صدای جوشش دیگ بر روی آتش در روایت شده که ابن شهر اشوب عالم از خوف
الهی زرد میکشتند و در مجموع شب بعبادت میبودند تا آنکه
کثرت عبادت عتابی از جانب خلاق عالم جل شانه بر ایشان نازل شد
بقوله تعالی طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی یعنی ما نفرستادیم قرآن را
بسوی تو از برای آنکه خود را بتعب داده باشی کما یقول سید القوم
اشقهم ای اتعبهم و اما کیفیت عبادت سر حلقه زبان معرفت و یقین
جناب امیر المومنین علیه السلام اظهر از آنست که بیان کرده شود
ما در این مقام اقتصار مینمائیم بانچه شیخ صدوق در مجالس ذکر

فرموده حاصل مضمونش اینست که راوی میگوید در خدمت سید اوصیاء علیه
الاف التحیة والثناء مشرف بودم در نخلستان بنی النجار ایشان جدا شدند از اصحابیکه
در خدمت ایشان مشرف شده بودند دور شدند بحدیکه از نظرها
غایب شدند ومن چنین بخاطرم رسید که آنحضرت بمنزل خود تشریف
بردند ناگاه صوت حزین وناله اندوهناکی بگوشم رسید گوش دادم
شنیدم کسی با صوت حزین وناله سوزناک مشغول باین مناجات
الهی کم من موبقة حلمت عن مقابلتها بنقمتک وکم من جریرة تکرمت عن
بکرمک یعنی ای معبود من چه بسیار از معاصی مهلکه از من مطلع
شدی بمقتضای سعه حلم خود با من معمول نداشتی در مقام مواخذه برنیا
مدی بلکه در مقابل آنکه مستحق مواخذه بودم بر نعمتهای خود بر من افزودی
وچه بسیار معاصی شدیده از من صادر شده با علم بهمه آنها که مستحق
این بودم که پرده از روی آنها برداشته مرا مفتضح نمائی از کرم
و نعمتهای خود آنها را مستور از انظار فرمودی و در مقام افتضاح
من بر نیامدی الهی ان طال فی عصیانک عمری وعظم فی الصحف ذنبی
فما انا مؤمل غیر غفرانک ولا انا براج غیر رضوانک یعنی ای معبود من اگرچه
بسیار از عمر خود را در معصیت تو صرف نموده باشم و معاصی عظیمه
من در دیوان اعمال ثبت شده باشد یعنی چونکه چنین هست لهذا
من امیدی ندارم مگر بصفت غفاریت تو معاصی اگرچه عظیم بوده
باشد در جنب سعه مغفرت تو چیزی نیست و چاره ندارم مگر برضا
وخوشنودی تو که با اینکه چیزی از همه میگذری چنانچه این معنی مدلول
علیه است بقوله علیه السلام یا من یقبل الیسیر ویعفو عن الکثیر راوی
میگوید بعد از این آه آه داد باین وجه که آه اذا انا ناسیها

شنیدم

شنیدم در تفحص این بودم در عقب آن صوت حرکتی نمودم دیدم که صاحب این مناجات
علی بن ابی طالب است خود را پنهان داشتم تا ببینم امر بکجا خواهد رسید آنوقت جناب
حضرت امیر المؤمنین در همان دل شب چند رکعت نماز کردند بعد از آن شروع
کردند بدعا و گریه و مناجات از جمله مناجاتیکه در آنوقت از آنحضرت از باب عرفان
صادر شد این بود الهی افکر فی عفوک فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم
من اخذک فتعظم علی بلیتی یعنی ای معبود من وقتیکه فکر میکنم در سعه
عفو و گذشت از تو همه خطاهای سهل میشود بعد از آنکه متذکر شدت عذاب
و انتقام تو میشوم امر معصیت بر من صعب و عظیم میشود بعد از آن فرمودند
آه ان انا قرأت فی الصحف سیئة انا ناسیها و انت محصیها فتقول خذوه فیاله
من ماخوذ لا تنجیه عشیرته و لا تنفعه قبیلته یرحمه الملأ اذا اذن فیه بالنداء
یعنی آه وای بر من وقتیکه نامه اعمال را بمن دهند و ببینم در آن معصیتی
ثبت است که من فراموش کرده ام از او تو احصاء و ثبت فرموده ای را آنوقت
بو ان گرفته شده که نه خویشان او میتوانند او را نجات دهند و نه قبیله او
میتوانند باو نفعی رسانند اهل محشر بر او رحم میکنند هر گاه ماذون شود
در ندا و ناله و زاری کردن بعد از آن فرمودند آه من نار تنضج الاکباد
و الکلی آه من نار نزاعة للشوی آه من غمرة من لهبات لظی یعنی آه از آتشیکه پوست
او را از سر میکند آه از آتشیکه مخلوط و مشوب بغبار آتش است و آه از شدت
اغتاتیکه ناشی میشود از شعلههای آتش بعد از آن گریه بسیاری کردند
و صوت ایشان قطع شد من بخاطرم رسید که خواب بر ایشان غلبه نموده
نظر بطول مدت بیداری در شب تامل کردم تا صبح طالع شد گفتم ایشان
را بیدار کنم تا نماز صبح را اداء نمایند رفتم نزدیک دیدم ایشان را مانند
چوب بکه بود بروی زمین افتاده نه حسی دارد نه حرکتی حرکت دادم ایشانرا

حرکت نمودند اعضاء و جوارح ایشان از خوف ستم بهم او دیده باشم بنیام لیس
گفتم انا لله وانا الیه راجعون روح مقدس آنسرور از دار فانی باعلی درجات
جنات انتقال نمود بر تعجیل رفتم منزل ایشان صبح ممات ایشان و سادات
سیده نساء فاطمه زهرا عم نمودند بمن که شرح حال و قصه ایشان را بیان کن
و من اخبر دینه بودم بعرض المعصومین مردم رسانیدم که همه دیدند بمن این انطاکی
مرد شکر نو خیال نموده نیست بلکه اما نیست از خوف الهی جل شانه عارض
ایشان میشود بعد از آن جمع شدند آب بروی مبارک ایشان زده
باشیدند تا حال آمدند و از نمین مقابل در ثانی جناب امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که فرموده عادت علی ابن الحسین علیه
السلام چنین بود وقت نماز داخل مسجد بودن مبارک آنسرور زرده
زرد میشود و اعضای شریف ایشان بلرزه در می آمد مثل
اشاخ درخت برماه و مقالات صادره از آن قدوه ارباب معرفت
و یقین اوضح شاهد نیست بکیفیه عبادات آنسرور و از جمله مناجاتها
ان مفتون تو ابین و امثاله ص و بندگی الهی است لو بکیت الیک حتی تسقط
اشفار عینی وانتحبت لک حتی تنقطع صوتی وقمت لک حتی تنتشر قدمای
ورکعت لک حتی تنخلع صلبی وسجدت لک حتی تتفقأ حدقتای واکلت تراب
الارض طول عمری وشربت ماء الرماد آخر دهری وذکرتک فی خلال
ذلک حتی یکل لسانی ثم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحیاء منک ما
ما استوجبت بذلک محو سیئة واحدة من سیئاتی و از جمله آنها ابیات کم
شیخ صدوق در مجالس ذکر فرموده الهی وعزتک وجلالک وعظمتک
لو انی منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک
بکل شعرة فی کل طرفة عین سرمد الابد بحمد الخلائق وشکرهم اجمعین

لکنت

لكنت مقصراً في بلوغ شكر أصغر نعمائك علي ولو اني كسبت معادن الدنيا بانيابي
وحفرت ارضها باشفار عيني وبكيت من خشيتك مثل بحور السموات والا
رضين دما وصديدا لكان ذلك قليلا في كثير ما يجب علي من حقك ولو
انك يا الهي عذبتني بعذاب الخلائق اجمعين وعظمت للنار خلقي وجسمي
وملأت طبقات جهنم مني حتى لا يكون في النار معذب غيري ولا يكون لجهنم
حطب سواي لكان ذلك قليلا في كثير ما استوجبه بعد ذلك من عقوبتك
وعن امثال اين مناجات كه از انسان در سائر ائمه طاهرين عليهم السلام
صادر شده بدانكه ذنب را من جهت طهارت وائمه طاهرين عليهم السلام
اكر چه اصلا نيست كه بكثافت ومباشرت معاصي ملوث شود لكن اينها
موجب اين شوانند شد كه ايشان خوف مواخذه الهي را شامل نداشته
باشند بلكه خوف وخشيت ايشان از ديگر كاملان بيشتر
وتضرع وابتهال ايشان نسبت بديگران زيادتر مي باشد چنانچه
در واقع چنين است هر قلب وكثرت معصيت نيست بان معني كه
هر كس معصيت بيشتر داشته باشد چنين نيست بلكه قلب وكثرت خوف
خشيت سبحانه وتعالى تابع قلب وكثرت معرفت الهيست هر كس معرفت
او بجناب اقدس الهي زيادتر است خوف او بيشتر است سبحانك اخشى
خلقك بك اعلمهم بك بحمد الله وهر تضرع وابتهال واظهار بحقارت از بجوب
الهيه توانا بود واعتذار از معاصي از انبيا وائمه عليهم السلام نوع ديگر
تشخيص اين معني دركاه ذو الجلال در مقام مناجات با قاضي الحاجات
ميدهد مقام جياشت يان اين مطلب مقتضي انست كه
تقويت پيوند مثالي شود كه موصل بحقيقت حال باشد بانك التقا
بسوى مكروهيم پنهان كه صاحب عقل وذكا واهل فطانت در نابوده

باشد مادامیکه در حضور مولیست بر سبیل ملازمت حیا و ادب و همراه
تجنب از مقابح دیگر ملازمست و هر عبدیکه در عقل کاملتر و مال‌اندیشی
او بیشتر است در لزوم طریق تعیر ادب اقوی و میل او در اجتناب از مساوی
آداب اتم و اکمل است احترام مولی و اظهار وفا بجز او مقتضی آنست که جمیع
جوارح ظاهر و باطن هر یک باحسن حالات و اوضح احوال نسبت باو
مقصود است در حضور مولای مربی او شناسه باشد مثلا عبدیکه در حضور
مولای خود هست اینست که بایستد خدمت نه نشیند و ایستادن هم
بطرق مختلفه متصور هست بطریق انتصاب و اتخاذ بعنوان اتکا
تقال و اتکاء در پاها بطرق مختلفه میتوان گذاشت بعضی اقرب
بحیاء و احترام و آداب از بعضی دیگر و هم چنین ست و آنکه افضل عبید گر
در ایستادن انجاز اقرب باحترامست اختیار مینماید بحضور صادر وضو دیده
مطلع باشد که مولی ملتفت بسمت او خواهد شد و بهمان وضع توده
تو خواهد بود و هم چنین در وضع قدمها و دستها و اقرب احوال
لسان بادب آنست که در حال تکلم خاضع بوده با نهایت تانی و تقی الفاظ
و اجتناب نماید از رفع صوت بغیر طریق متعارف و وظیفه چشم و قوه
باصره آنست که منصوب بسوی مولی بوده باشد تو چشمکش اینست
بجاه بوده باشد و وظیفه گوش و قوه سامعه آنست که متوجه دارد
بسمت مولی که اگر خطابی از مولی صادر شود بمقتضای آن معمول
داشته باشد و درک این دقایق مختلف میشود بحسب ضعف قوه
عاقله و قوه ادراک آنکه اعقل است درک او بحسن دقایق محاسن و قبح
ترک آنها دقیقتر است از آنکه عقل او کمتر است و آنها با علم بحضور در
او در تمام دواعی آنکه با حضور مولی بوده از او صادر میشود بعد
مطلع بحضور مولی و اطلاع او باینکه از او صادر شده میشود

بدانکه

بر آنکه عالم بحضور مولی بود لکن غفلة حين عمليکه با حضور مولی نبود ازو
واطلاع او با خبر از او صادر شده میشود بر آنکه عالم بحضور مولی بود لکن غفلة
حين عمليکه با حضور مولی نبود از او صادر شد نسبت بعد بخجلت و بعضی
دواعی که هست بیخود میشود نزع لباس از خود میکند بعد بکلی منکشف العورة
میشود در حضور مولی و وقتیکه بحال آمد مطلع میشود بر اینکه در حال
بیخودی از او صادر شده در جمیع این مراتب ببین آنکس که عقل دارد در مقام
دیگر چه قدر بحول الا انتم خجلت و انفعال میشود که هست بجای چه رسد
که راضی بموت خود میشود باین سبب که دیگر نظر او بروی مولی نیفتد تشکیکی
در این مراتب نیست در حق عبید نسبت بموالی مجاز نیز پس میگوییم امثال
این امور نسبت بمولای حقیقی در خلاف هر موضع دری موجب اعتذار در اظهار
خجلت در روسیاهی و باعث تضرع و گریه و ناله و بیقراری نشود با آنکه در
در هیچ آنی از هیچ بنده دور نیست ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا
خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا
و در موضع دیگر فرموده یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها وما ینزل
من السماء وما یعرج فیها وهو معهم و در موضع دیگر فرموده اذا
سئلک عبادی عنی فانی قریب اجیب و در مقام دیگر فرموده انا اقرب
الیکم من حبل الورید و مشخص است که اعقلاء انبیاء و ائمه علیهم السلام
میباشند و معلوم است ایشان منفک از این مقوله که مذکور شد
نیستند و مادام که بیشتر نند که منفک از امثال اینها بوده باشند
لامحاله صحبت با مردم میداشتند و ضمنه از اینها صادر میشد و معاشرت
با انسان مینمودند و ملاعبه و ملاعبت زوجه نیز همه و تقبیل و جماع از ایشان
صادر میشد بلکه در امثال این امور نسبت بسائر ناس اهتمام داشتند

که هست شیء نمیگذشت مگر آنکه جاری از ایشان صادر میشد و در اخبار
مذکور است که کثرة الصدقه من خواص الانبیاء هم چنین میخواهند سید بید و باد از
میکردند و صدا بلند میکردند مشخص است اوراد انبیاء و ائمه بالاضافه
بخلاف عالم مختلف بوده در این تمام بخدا وند عالم مرآت اثر داشتند تشکیلی
شدند که دم دران وقت صد و ضحک از ایشان با بقای آنحالت ممکن نبوده
نمیتوانستند دور از کنند و ملاعبه و مفادنه با نساء در آن وقت از ایشان
ممکن نبوده و هکذا سایر امور دیگر در آنحالت که حالت توجه تام بمعبود منعم
ذا الجلال والاکرام بوده باشد مهیا میداشتند جمیع آنچه را که عقل قاضی
و حسن آن مجتنب بود از جمیع آنچه منافی با ادب و طریق نفر احترام بود
و حالتی دیگر از برای ایشان بود که در آنحالت معاشرت با مردمان می
نمودند و امثال این امور اگرچه در حق ایشان طاعت بود لکن امثال
این امور در حضور معنی با اطلاع مولی غیر مناسب بلکه ملائم با احترام مولی
غیر مناسب بلکه ملائم با احترام مولی میباشد و وقت توجه تام که متذکر
این مطلب میشدند حضور حیا و حجاب مستولی از نفوس شریفه ایشان
میشد بی اختیار فتح لسان معذرت با کبریا در درگاه و توبه و انابه
بخلاف آنچه از ایشان صادر شده بود نموده‌اند مانند گریه کردن چون
غفلت از حضور مولی مباشر اموری شده باشد که ملائم با حضور
مولی نبوده از این راهست که مقتضای فاطمه با شرم و حیا چنانچه موسی
علیه صلوات الله الملک الاکبر در حین سجود با معبود ودود جل شانه
در حال مهابت اشک گوهر دار ریخته حق بین مشیت در ناقح لسان
معذرت بدرگاه بود درگاه نموده در مقام مناجات چنین بعرض در درگاه
قاضی الحاجات میرسانید که یا رب عصیتک بلسانی ولو شئت وعزتک

لاخر

لا فرمتنی یعنی ای پروردگار من معصیت نکرده ام با زبان من قسم بعزت
تو اگر میخواهی لال و گنگم میکنی ای پروردگار و مشخص است معصیت لسان
انسرود عباد غیبت و فحش و غیر ها از محرمات لسان نبوده بلکه ظاهر
امنیت از این مقوله بوده از حضرت داود صحبت ناس کیفیت تکلم انسان
بوجهی بوده که با اندکی خضوع و عظمت احدیت ملایم بوده بعد از آنکه
متذکر میشدند قطرات عرق از اطراف منفجر میشدند فتح لسان مغفرت صنیع
منمود بعد میفرمود عصیتک ببصری ولو شئت وعزتک لاکمهتنی
وعصیتک بسمعی ولو شئت وعزتک لاصممتنی بیدی وعزتک لکنعتنی
عصیتک برجلی ولو شئت وعزتک لجذمتنی وعصیتک بفرجی ولو شئت
وعزتک لعقمتنی عصیتک بجمیع جوارحی التی انعمت بها علی و اول منهی
معصیت لسان در حق ایشان مشخص شد و اما معصیت بغیر متشخص
است که وظیفه بنده عبد ذلیل در محضر مولای جلیل میباید مثل بنده مستحی
بوده باشد چنانچه در حال توجه تام بمعبود حضرت در حال تشکر
چنین نبوده باشد خارج از قطره بنده ادب نشده در نظر خود کرها
استخفاف بحق مولای بوده لهذا بعد التفات بحول انواع خجلت و انفعال
میشود و اطاعت گوشی در حق امثال ایشان اینست که در حالت
استماع جمیع آنها بنحوی بوده باشد که ملایم با عظمت و جلالت جناب
احدیت جل جلاله بوده باشد و معصیت گوشی ایشان اینست که در حین
استماع آنها چنین نبوده باشد و اطاعت بدن ایشان اینست که هر چه
از بدن ایشان از حرکات صادر شود مجموع بنحوی بوده که ملایم عظمت
و جلالت و حضور جناب احدیت بوده باشد و معصیت بدن اینست که
چنین نبوده باشد و هم چنین هر گاه کسی با عدم شعور و التفات

بحضور مولی مقاربت باملال خود کند بعد ملتفت شود که مولی حضور داشته
باشد اگرچه مطلقا اثمی از آن صادر نشده لکن تامل کن ببین در مقابل
حیاء الشخص در حالت التفات و تذکر بحضور چه قدر منفعل میشود
لکن بعد از تحمل خجلت و اظهار انفعال در اینصورت زیاد بیشتر تحمل هر امری
از امور صادره از هر یک از خوارج که ملایم توجه باشد در حینی توجه تام
و تذکر بحضور معبود خصلت شریفه حیاء موجب خجلت و شرمساری
و فتح لسان اعتذار در نزد اوی میشود که صدد اصلاح و چاره آن
بر آمده و چون تکرار چاره بهتر از اعتراف بخطا و تضرع و ابتهال و توبه و انابه
نمیباید شد لهذا بی اعتذار اهالی معرفت بر اعتبار اعتذار سلوک این ره
مسلک بر اعتبار و امتنا به و از این مقوله است کلام سید اوصیا
جناب امیر المؤمنین علیه السلام الهی اعتذاری الیک اعتذار من لم
یستغن عن قبول عذره فاقبل عذری یا اکرم من اعتذر الیه المسیئون الهی
انا امسی الغفلة عن الاستعداد للقائک فقد نبهتنی المعرفة بکرم
آلائک و کلام سید الساجدین صلوات الله وسلامه علیه که فرموده
هل ینفعنی یا الهی اقراری عندک بسوء ما اکتسبت و هل ینجینی منک
وقد فتحت لی باب التوبة الیک بل اقول مقال العبد الذلیل الظالم علی
نفسه المستخف بحرمة ربه الی آخره مقصود از آن تطویل فتح بابیست در حریم
اعتراف ارباب طهارت و عصمت بذنوب تاملی کن در آنچه مذکور شد
موجب فتح ابواب میشود درین مقصود و همین وجه که مذکور شد چه
جناب خدا ارتکاب امور غیر ملائم با حسن آداب وجه آنست در کلام سید
اوصیاء علیه آلاف التحیة والثناء که مذکور شد یعنی قول علیه السلام
الهی کم من موبقة الی آخره و همچنین کلام سید الساجدین علیه آلاف

التحیة

النجم من رب العالمین ولو انك یا الهی عذبتنی بعذاب الخلائق اجمعین الی آخره و عادتهم
در مقام غایت توحید و مناجات بعد از آنکه بمرتبه شهود رسیدند که کاشف
الکلام مفخر نظام سید اولیا است که فرموده او کشف الغطاء ما ازددت
یقینا خلاف آن بکنند در وقت و یکی از او صادر شده اگر چه در واقع و
نفس الامر چیزی نبوده باشد بلکه موجب مواخذه فی الواقع نبوده باشد
در حال توحید با معبود در مقام اعتراف در نظر اعتقاد او اگر عظیم کبائر
بمقتضای آن اعتقاد نالیدن زاری و توبه بادبی تمرا و اعتراف بعظیم آن
مینماید وجه دویم آنچه موهم آنست که انبیاء و اولیا آنست بوجوع و خضوع و بی
تمرادی در دل ایشان است و اعتراف بجرائم و معاصی مقام شکر است
توضیح این مطلب مقتضی آنست که گفته شود بدانکه مخلوق و نعم منعم متعال
بر عباد اجل از آنست که توان احصاء نمودن لکن من باب التنبیه اشاره
ببعض از آن مینمائیم تا حقیقت حال مشخص شود میگوئیم از جمله مخلوق
الهی جل شانه بهر فردی از افراد عباد چشم است و اگر فی الجمله تدبر
و تفکر شود این نعمت عظیم را انسان با شیء جزئی فرض کن طفلی را از او صولت
بچشم تامل و فکر کن ببین هرگاه سلاطین دوران و متمولین عالم را
از ارباب علم و کمال از فقها و حکما و اطبا و غیرهم و قاطبه ارباب حرف
و صنایع جمع شوند و بذل مافی الملک کنند چاره این امر نتوانند نمود بلکه
مقطوع به است در نزد هر ذی فطنتی که هرگاه قاطبه ناس جمع شوند و مال
جمیع خزائن عالم بوده باشد صرف نمایند چاره این امر نمیتوانند نمود ای انصاف
از تامل کن و انصاف بده این یکجز از جزئیات نعمت خداوند عالم است جل
شانه در تو که مقدار مدکی ده باهم جید دعا المست بلکه علاوه آمد چیز دانستی
که اگر چشم نداشته باشد قاطبه ناس جمیع شوند صرف خزائن عالم نمایند
چاره این امر را نمیتوانند نمود بسا این قابق براهم آمد بآنکه منکور شده

اختصاص بچشم ندارد گوش در دماغ در دهن در لسان در دست و پا بلکه بیک
انگشت بلکه تا من هر یک بخصوصه که ملاحظه میشمایی چنین است که مذکور شد
بعد از آنکه عارف شد باینها که مذکور شد و هر یک از اینها به نظر حقارت و اضعاف
ملاحظه نمود کی طاقت دارد که قیام و اقدام بشکر اینها نماید و هم چنین
است نعم خارجه از مأکول و مشارب و ملابس هرگاه ملاحظه میشمایی
نیست زیرا هر یک آنچه که در خصوص چشم مذکور شد پس هرگاه فرض
طبیعت کنند معدوم شد هرگاه جمیع عالم جمع شوند و بذل ما فی الکون
نمایند و بخواهند که نعمتی ایجاد کنند نمایند محالست و هم چنین است
سایر مأکولات و ملبوسات و غیرهما اگر تأمل کنی قطره نطفه منی که
از صلب پدر در رحم مادر قرار گرفت بصنع و قدرت که این خلقت
غریب و صنعت عجیب بظهور رسید که قاطبه عقلا از درک حقیقت
آن متحیر و سرگردانند هر جزئی از جزئیات آن مشتهی حقی است عظیم هرگاه
کسی مالک باشد هر چه در کره عالم بوده باشد و بذل نماید در مقابله
یک چشم که خدا داده عالم عطا نموده از عهده شکر آن برنیامده نخواهد بود
تا برسیم بچشم و دیگر گوش در دماغ در دهن در زبان و سایر اعضاء
و جوارح هرگاه یکی از ابنای دنیا احسان بکسی نماید و آن شخص اگر
از دست میبایست پیوسته متذکر احسان او بوده باشد و هر وقت
او را که دید بمقتضای از احسان او ممنون داشته باشد اگر چنین
نماید از قواعد انسان خارج خواهد بود و مراتب امتنان مختلف
میباشد با اختلاف مراتب احسان و هم چنین مختلف میباشد باا
استعداد در درک مراتب احسان و هر کس که قوه عاقله او اکمل است
در درک او مراتب احسان اتم و اکثر است پس ادراک امتناع و وفای
حقوق قرار داشته خواهد بود مشخص است عقل موجودات انبیاء
و اوصیای

ودا صباء انها میباشند و افضل از کل انبیاء باعث خلقت ارض و سما

جناب پیغمبر آخر زمان صلوات الله و سلامه علیه میباشند و هم چنین

افضل از کل اوصیاء آن شفیع کافه اهل محشر خواهد بود پس انسی و در عالم

اوصیاء آن مفخر بنی آدم در درک معرفت الهیه اقوی و اکمل خواهد بود

و از سایر انبیاء و اوصیاء پس ایشان در دو فای را باشکر در مقابل

معرفت الهی الهیه باشند و اتم خواهد بود و این وجه دیگر پس از وجوه شکر

راعی است در حق ائمه طاهرین و سایر اولیای مقربین علیهم الآف التحیة

من رب العالمین له اسرار در ناله در زاری و اکتاب در تضرع و ابتهال

دعا زاری فرموده باشند و از این راهست که جناب سید الساجدین

صلوات الله و سلامه علیه در مقام مناجات بعرض بادکاه قاضی

الحاجات رسانیده اند فصل اینکه قبل مذکور شد حاصل انها اینست

ای معبود من قسم بعزت و جلالت و عظمت تو اکر من میبودم از اول

ایجاد عالم از آن وقتیکه اراده خلقت من فرموده و عبادت تو مینمودم

بقدر امتداد ربوبیت تو بی هول و هر چشم زدنی در همه روز کار

و حمد و شکر تو مینمودم بحمد و شکری که معادل حمد و شکر قاطبه خلایق

بوده باشد یعنی اگر بودم و چنین مینمودم با وجود این معنی فانی

هستم و میدانم که نمیتوانستم از عهده شکر نعمتی از نعمتهای

تو برامده باشم فی الواقع چنین است چه هر گاه ترمینشود همان نعمت

که نیست تو از آن در بین نعم الهی جل شانه شده باشد معدوم شود

و فرض شود مالک خزائن ارض بوده باشد و صرف کند در ایجاد آن ده

ممکن است ایجاد آن نخواهد شد پس همان نعمت که نیست ترین نعمتهای است

در مقام کرد با مجموع خزائن عالم تعادل دارد پس چگونه میتوان شد که کسی

از عهده شکر آن برآمده باشد پس حقوق غیر متناهیه الهیه که در حق
هر فردی از افراد ناس ثابتست عقل قاضی بر اینست که ادای شکر آنها را
نموده باشد از عهده آن عشر عشیر آن بر نیامد پس هرگاه نتواند در مقام شکر آنکه
در ذره شمار و قانون تعرض صرف تضرع و ابتهال بدرگاه حضرت ذوالجلال
نموده باشد و اعتراف بعجز از ادای شکر حقوق الهیه نموده باشد و در مقام
توجه تام بدرگاه خالق انام همین اخلال به شکر اگرچه مستند بعجز بوده
باشد از اعظم معاصی در نظر او میباشد لهذا مستغفر و معترف بعجز
میباشد اینست که جناب سید الساجدین علیه السلام در فقره آینده
از دعای مذکور فرموده و حاصل معنی اینست که ای معبود و خداوند
من هرگاه بکنم جمیع معادنیکه در دنیا میباشد بچنگهای خودم و غلات
و زراعت کنم همین زمین دنیا را بمعونت مژهای چشم خود
تا سالم از خوف و خشیت تو بحد یکه جاری شود از آب چشم من مثل
دریاهای آسمان و زمینها خون و چرک هرآینه آنها کم خواهد بود
در جنب بسیاری چیزهای که بر من واجبست از حقوق تو و فی الواقع
چنین است و چه آنچه مذکور شد ظاهر میشود وجه ششم انواع هیکه
موجب تضرع و ابتهال و باعث گریه و زاری و اضطراب بدرگاه باری
حضرت ذوالجلال نسبت به انبیاء و اولیاء و ائمه اطهار علیهم صلوات
الله الملک المتعال میشود مقام حیات است بیان این مطلب آنست
که حکمت بالغه الهی جل جلاله چنین اقتضا نموده که خلقت انسانی
شده باشد بنحویکه در آن قوه رحمانیه و قوی بهیمیه جمع شده مشخص است
تضاد ما قوی مقتضی بین تضاد مابین مقتضیات آنها است و
در اوانیکه مشغول باقتضای مقتضیات هر یک که بوده باشد

از مقتضای

از مقتضای قوی دیگر محروم و غافلست بمقتضای قوی بهیمیه طالب اکل
و شرب و نوم و معاشرت با نساء و نحو اینها میباشد و بمقتضای قوی
ملکیه طالب توجه بمعبود و تحصیل معرفت و انس ببارگاه سعادت
مسعود ملک ودود میباشد بعد از آنکه قوی بهیمیه مغلوب قوی ملکیه
گردید عمده مقصود مقصود در توجه بمعبود و طاعت و انقیاد امر ملک
ودود میگردد لکن نه بنحویست که مبتلی شده باشد از مقتضیات
قوی بهیمیه بالمره چه ظاهر است مادامیکه نفس انسانی متعلق باین
بدن بوده باشد لابد است او را از معاشرت با ناس و اکل و شرب بقدر
احتیاج و صحبت و معاشرت با نسوان و مخالطت با اهل و اولاد
و نوم و استراحت اگرچه در قلیلی از اوقات بوده باشد و چونکه مشغول
باین مقتضیات گردید نظر بعاقبت اینها محروم از توجه تام بساحت
عزت ملک انام و مبتلی بالم شدید مفارقت حضرت علام میشود
و بعد از انتقال بمقتضای قوه ملکیه قواعد دینیه جاری و مجری کرده
اظهار شکایت از تمام فرات و مقتضی گریه و زاری و تضرع و ابتهال
و بیقراری و انواع الم ندامت از فوات فیوضات و سعادات لذیذه
محبوب متعال میگردد بدین صورت و از اینست که جناب فخر عالمین سید
الساجدین علیه و علی آبائه و اولاده الاف التحیه من رب العالمین بعرض
شکایت در این باب بعرض بارگاه رب الارباب رسانیده حیث
قال مالی کلما قلت قد صلحت سریرتی وقرب من مجالس التوابین مجلسی
عرضت الی ازالت قدمی و حالت بینی و بین خدمتک سیدی لعلک
عن بابک طردتنی و عن خدمتک نحیتنی او لعلک رأیتنی معرضا عنک
فقلیتنی او لعلک وجدتنی فی مقام الکاذبین فرفضتنی او لعلک

وانتنی غیر شاکر لنعمائك فحرمتنی او لعلك رایتنی فی الغافلین فمن رحمتك آیستنی او
لعلك رایتنی آلف مجالس البطالین فبینی وبینهم خلیتنی او لعلك لم تحب
ان تسمع دعائی فباعدتنی او لعلك بجرمی وجریرتی کافیتنی او لعلك بقلة
حیائی منك جازیتنی انتهی و در ضمن فقرات مزبوره که غفلت از قلوب
اخیار علاوه و مینمایند ثم این فقره و او لعلك رایتنی غیر قابل لخدمتك
فطردتنی در ضمن انس و ارباب استعداد در نمایی و بلکه در مقام
اشد عای مرحمت اکرم عفار بعرض رسانیده ان حضرت اللهم فانی ای ربی
صغیر وخطری یسیر ولیس عذابی مما یزید فی ملکك مثقال ذرة ولو ان
عذابی مما یزید فی ملکك مثقال ذرة لسألتك الصبر علیه واحببت ان
یکون ذلك ولکن سلطانك اللهم اعظم وملکك ادوم من ان
تزید فیه طاعة المطیعین او تنقص منه معصیة المذنبین و این
مقولهاست کلام فخر ارباب معرفت ویقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام
و چیر مهاتم اندوهیکه موجب اضطراب قلوب اخیار و باعث بکاء
واستکانت ارباب انقیاد و داعی توصل بدرگاه کریم غفار میشود
مقام استکمال است توضیح این مطلب آنکه صانع حکیم متعال
و فالق التجلیات در انشای ابداع و زوال الخلقت و انسانی نیز مخصوص
بوجهیکه قابل انواع کمالات و لایق اخذ مراتب و ارتفاع از مهابط
حضیض باوج انخراط در زمره عالیات میباشند و این مرتبه است
که هر کس نقد قابلیت و همت سائق وصول باین سعادت عظمی
و طالب دنو بدین کرامت کبری هست مشخص است که طریقه استکمال
موجب انقیاد خدمت اهل کمالست و معلومست که ما عدای خداوند
متعال در عرضه فنا و زوال و در حین دلود و ابطه صحة الاست و کمال

حاصل

حاصل نمیشود مگر برفع نقصان و قصور و این با رجوع بارباب
کمال از افراد انسان است یا بتضرع و زاری و گریه و انقطاع بدرگاه
با رفعت عظیم متعال حق اول و نفعال بیکران موصل باشد از آثار قدرت
او است که رعیه انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون معلوم
که در قابل درجه انبیا و اوصیای اشیا از غیر معقولست پس ثانی ده
متعین است پس زاری و تضرع و ابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال
اشکالست و از این است که جناب سید الساجدین صلوات الله
وسلامه علیه در مقام مناجات بعرض درگاه قاضی الحاجات رسانیده
وعزتک لا اجد ان تونی سوالک غافرا ذلا لکسری غیر جابره قال
ایضا الهی کسری لا یجبره الا لطفک وحنانک وفقری لا یغنیه الا عطفک
عطفک واحسانک وقال ایضا فمن حاول سد خلته من عندک
ورام صرف الفقر عن نفسه بک فقد طلب حاجته فی مظانها واتی
طلبته من وجهها و از این باب است کلام قره عیون ارباب معرفت
ویقین جناب امیر المومنین علیه السلام انر ابصار قلوبنا بضیاء
نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن
العظمة وتصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک و هم مبنی کلام ان
مصباح سعادت ویقین الهی الحقنی بنور عزک الابهج فاکون لک
عارفا وعن سواک منحرفا و قوله علیه السلام ان من استجار بک لمستغنی
وان من اعتصم بک لمستنجی و هم مبنی کلام ان مفخر اولیا علیه الاف
التحیه والثناء اسئلک بحقک وقدسک واعظم صفاتک واسمائک
ان تجعل اوقاتی فی اللیل والنهار بذکرک معموره وبخدمتک موصوله
واعمالی عندک مقبوله حتی تکون اعمالی واورادی کلها وردا واحدا

وما لی فی غد منك سرمد کلام انس و را مناد اللهم انی اتقرب الیک بذکرک
واستشفع بك الی نفسك واسئلك بجودك ان تدنینی من قربك وان
توزعنی شکرك وان تلهمنی ذکرك توضیح مطلب آنکه هر قدر بنده
دور است از خداوند عالم در نهایت نقصان وافتقار است وهر چه
معرفت او بخداوندی مثل نظیم کمتر است در خسارت ومذلت
واستحاله او از این الم شدید وانفکاك از این محنت دردید ممکن نیست
مگر بمبالغه واصرار در تضرع وابتهال بدرگاه کریم غفار ومبادرت
بناله واضطراب بپادگاه بود و درگاه رحیم دستگیر بجلال بعد از ساحت
حضور جناب احدیت منتهای مرتبه نقصان وخسارت وقرب بجمال الجمال
بالکمال حضرت معبود درجه درجه غایت مرتبه کمال وجلالت است
وافراد انسان در درك مراتب نقصان وکمال بقدر قابلیت
واستعداد مختلف میباشند آنکه اعقل ناس است بعد از ساحت
حضور عظمت دستور را اعظم مهالك واکمل مناقص فرض میداند
چنانچه قرب بپادگاه مکرمت اقتدار را اشرف کمالات واس همه سعادت
میداند مقصود در این مقام اینست که وجه دیگر از وجوه دیگر
موجب شدت گریه وفغان وزاری وتضرع وابتهال وبیقراری در
حق انبیاء واولیا نیست همین فراق از بعد ساحت حضور وتحصیل
قرب ودوام بمسرت دوام وصول بخدمت حضرت ملك ودود است
خواه مرتبه فوق اعلی در حق ایشان حاصل شده ممکن باشد نسبت به
ایشان باید عارف در مقام مناجات وعرض نیاز بدرگاه قاضی
الحاجات هر مرتبه از مراتب کمال که در حق او متحقق شد معترف به تقصیر
خود در تحصیل اعرف وطالب علاوه بر آن هست واز این راهست که

فخر ملکر

که فخر ملائکه مقربین و ملجاء انبیاء و مرسلین در مقام عجز و تقصیر بعرض خداوندگاه

رب رحیم قدیر رسانید سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک

حق معرفتک وجه پنجم از وجوه بسیار موقع رعب و خوف در قلوب خالی از غش

و عناد و موجب دهشت و اضطراب و غایت خشیت قاطبه اخیار است

ملاحظه عظمت و شوکت مخترع افلاک و عناصر و مبدع جمله املاک

و کواکب است هر کس بقدر درک عظمت خلاق ارضین و سموات

خائف و لرزان و بمقدار تعقل شوکت رزاق قاطبه نفوس و حیوانات

هائم و هراسان است هر که درک عظمت حضرت قیوم کاملتر است

خوف و رعب او بیشتر سبحانک اخشی خلقک اعرفهم بحقک درک

و معرفت اصل عظمت ذی الاقتدار موجب دهشت و اضطراب هست

خواه در آن وقت تشویش مواجه بوده باشد یا نه آن اضطراب و ارتعاش

که مستند باصل درک عظمت معهود است حاصلست مجملا اصل درک

عظمت و شوکت موجب خوف و رعب در قلوب اخیار و باعث

ظهور اضطراب و ناله و انکسار در اخیار میشود و از اینست که

در حدیث وارد است در بیان کیفیت احوال شریف مفخر انبیاء و سید

رسل و ملجاء اولیاء هادی سبل علیه و علی آله صلوات الله الخالق

الاکمل که اشرف موجودات عالم و فخر بنی آدم در وقت قیام بنماز از خوف و خشیت

الهی جل شانه صدای جوششی از سینه مبارک ایشان شنیده میشد

مثل صدای جوشش دیگ از آتش شدید و انقدر مکرر بستند تانی

خود میشدند و آن قائد کاروان معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین

علیه السلام ماثور است که چون وقت نماز داخل میشد اندام مبارک

ایشان بلرزه میامد و هم چنین وارد شده که جامع المکارم فی النسبی

والعلی جناب امام حسن علیه السلام چون مشغول وضو بجهت نماز
میشدند مفاصل بدن شریف الشان میلرزید و لون مبارک
الجناب مایل بزردی میشد و چون از وجه این سؤال میکردند جواب
میفرمودند سزاوار اینست که هرکس در مقام بندگی بخدمت خداوند
عالم ایستاده شود چنین باشد از خوف و بیم معبود ملزوم و در کتاب
حلیة الاولیا مذکور است روایتی که ماحصل مضمون آن اینست که
چون جناب فخر العابدین سید الساجدین علیه و علی آبائه و اولاده
الاف التحیة من رب العالمین از وضوء فارغ میشدند ارتعاش و لرزه
بر اعضای مبارک الحضرت مستولی میشد چون استعلام مینمودند
میفرمودند وای بر شما مگر نمیدانید بخدمت که میایستم و با چه عظیم
الشانی میخواهم مناجات کنم وجه ششم از وجوهی که موجب اضطراب قاطبه
عباد و داعی زوال مسرت و هادم اللذات ملاحظه شدائد موت
و عقوبات اخرویه است که سموات و ارضین طاقت تحمل آن ندارد
مناسب اینست که ختم شود در بیان این مرام بذکر ثقة الاسلام
در کتاب کافی روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق حضرت امام
صادق علیه السلام که فرموده بود روزیکه عیسی ولد مریم ع آمد بسر
قبر یحیی بن زکریا علیه السلام ~~که مدفون بود روزیکه~~ و از خداوند عالم جل
شانه مسئلت نمود که حضرت یحیی را زنده نماید جهت او پس خطاب نمود به
یحیی و یحیی با امر الهی عز شانه جواب گفت و از قبر بیرون آمد گفت
یا عیسی چه میخواهی از من گفت میخواهم بدنیا برگردی و مونس من
باشی در دنیا حضرت یحیی در جواب گفت ای عیسی هنوز شدت
و تلخی جان کندن از من ساکن نشده تو میخواهی مرا برگردانی بدنیا دوباره

ازنزاده

۱

زیادت عاید من شود و نیز در آن کتاب در جناب مستطاب فخر الاوایل و الا
خر حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرموده جوانان مبتدی از
اولاد سلاطین بنی اسرائیل طریق عبادت و بندگی خداوند عالم جل شانه
را اختیار نموده بودند و ایشان از شهر بیرون رفتند سیر بلادی
کردند تا از مشاهده امور عجیبه عبرت گیرنده باشند اتفاقا مرور
نمودند بقبری که در پشت راهی واقع شده بود باد ریگ و خاکرا بر روی
ان قبر جمع نموده بود و اثری از ان باقی مانده بود که مشخص میشد
که قبر است و آن جوانان با هم گفتند مدتیست که از درگاه خلاق عالم جل
شانه مسئلت نمائیم در این وقت که صاحب این قبر را زنده نماید تا از او
سؤال نمائیم که چه مزه طعم مرگ را یافته پس شروع نمودند باین مناجات
الهنا یا ربنا لیس لنا اله غیرک و البدیع الدائم غیر الغافل الحی الذی
لا یموت لک فی کل یوم شان تعلم کل شیء بغیر تعلیم انشر لنا هذا المیت
بقدرتک بعد انقضاء از این دعاء قبر شکافته شد شخصی از آن قبر
بیرون آمد موی سر و ریش او سفید بود خاک از سر خود دور مینمود
در حالیکه مضطرب بود چشم خود را بسوی آسمان باز کرده بود
و خطاب کرد که ای جوانان چه باعث شده که بر قبر من ایستاده اید گفتند
ما از درگاه الهی جل شانه استدعا نمودیم که ترا زنده نماید تا از تو
سؤال نمائیم که چه مزه طعم و شدت موت یافتی گفت که من در قبر ساکن
بودم نود و نه سال هنوز تا از حلق من خارج نشده است و آن جوانان
از او سؤال نمودند که تو در زمان حیات خود باین نحو موی سر و ریشت
تو سفید بود گفت نه و لکن چون شنیدم صیحه که از قبر بیرون بروم جمع
نوبت استخوانهای من بسوی روح من پس بیرون امدم باضطراب

در حالتیکه چشم بآن صوت انداخته بودم و بسرعت شتافتم در اجابت
آن صوت بآن جهت موی سر و ریشم سفید شد و انصیاد و اثر شده
که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام که معجزه آنحضرت این بود که بقدرت
الهی جل شانه زنده میکرد بعضی از کفار در مقام انکار ما بود کی زنده
بود در کار عرض کردند چنین که حاصل آن است که تو زنده میکنی اموات
نه آنکه تازه مرده اند شاید این اشخاص نمرده باشند یعنی این سابقی
وحید بوده باشد زنده کن از برای ما کسانی که در ازمنه سابقه
فوت شده باشد حضرت فرمودند شما اختیار نمایید از اموات در زمان
سابق هر که را که خواسته باشد عرض کردند زنده کنید از برای ما سام
نوح را حضرت عیسی تشریف بردند بر سر قبر سام و دو رکعت نماز ادا
نمودند و استدعا از درگاه رب العزه جل شانه نمود که سام را زنده
فرموده باشند سؤال بشرف اجابت مشرف گردید سام زنده شد
دیدند سر و ریش سفید شده سؤال کردند که در زمان تو پیری
نبودی این سفید موی سر و ریش تو از چه راه است جواب گفت شنیدم
ندا که از قبر بیرون بیا گمان کردم که قیامت برپا شده بجهت هیبت
این موی سر و ریشم سفید سؤال کردند چند وقت است از اول
موت تو تا حال گفت چهار هزار سال لکن شدت الم موت هنوز
از قواطم کم نشده و انضیاد واب شده هیچ مومنی نیست که بمیرد
مگر آنکه اظهار رجوع به دنیا باو میشود او انکار مینماید بجهت شدت
اجزای تلخی جان کندن باو رسیده مگر شهدا که ایشان مراتب جان
کندن از ایشان مرتفع است تمنا میکنند رجوع به دنیا را از برای آنکه
ثانیا شهید شوند در راه خدا و دین عالم جل شانه و بعضی در انتقام

مثالی

مثالی ذکر کرده باین نحو که موت را تشبیه نموده اند بدرختی که خارهای بسیاری
داشته باشد مثل خار مغیلان و داخل شده باشد در جوف انسان
و هر خاری از این درخت فرو رفته باشد بر رگی از رگهای انسان
آنوقت شدید الحرکت اند درختی را تمام بقوه تمام برکشند معلوم است که الم
آن بر نحوی است که توان متحمل شدن موت نیز چنین است و اینجا تا حال
مذکور شد وصف شدت موت بود در مدتی وارد شد است که
مابین دنیا و آخرت هر اد عقبه است اهون و اسهل از هر موتست که موت یکی
اهون از هر است وصف آن مذکور شد نعوذ بالله سبحانه من البلائی
و اما عذاب الجحیم را موت نیز آن کما و کیفا اگر چه بنحوی نیست که توان تو صحیح
صیف نمود لکن ما در انتقام ایراد مینمائیم اینجا را که حدیث صحیح
مروی در تفسیر علی بن ابراهیم مشتمل است مینکویم ارضین اسرار
و دقایق جناب امام معصوم صادق علیه السلام روایت نموده که جبرئیل
امین بعرض سید المرسلین صلوات الله علیه و آله رسانید
که خداوند عالم امر فرموده که آتش جهنم را دمیدند هزار سال تا سفید
شد بعد از آن بامر الهی دمیدند بر آن هزار سال دیگر تا سرخ شد
بعد از آن بامر الهی دمیدند بر آن هزار سال دیگر تا سیاه شد
بهمان حالت سیاهی باقی گذارند و هرگاه قطره از ضریع واقع شود
در آبهای دنیا هر آینه قاطبه دنیا میمیرند از شدت عفونت آن و هرگاه
یک حلقه از زنجیری که طول آن هفتاد ذرع است و مهیا شده است بجهت
اهل جهنم واقع شود بر روی زمین هر آینه همه زمین آب میشود
از شدت حرارت آن و هرگاه پیراهنی از پیراهنهای اهل جهنم آویخته
شود ما بین آسمان و زمین هر آینه قاطبه اهل زمین هلاک

میشوند از شدت عفونت وحرارت آن. از جناب رسول خدا صلی الله
علیه وآله مرویست واز جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت
شده که بعد از این واقعه کسی جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله را
خندان ندید واهل جهنم بعد از آنکه داخل جهنم شدند سعی مینمایند
بنهایت سعی بمسافت هفتاد ساله راه خود را بکنار جهنم میرسانند
آنوقت ملائکه که موکلند میزنند ایشان را بگرزهای آهن
تا اینکه برگردانند ایشان را در قعر جهنم والیه الاشاره بقوله تعالی
ولهم مقامع من حدید کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم اعیدوا فیها
وذوقوا عذاب الحریق واکثر علما بر این موافق بر آنکه در کتاب
درع الواقیه روایت شده از جناب امیر المومنین روایت شده
از جناب امیر المومنین علیه السلام که آنحضرت روایت نموده از سید
المرسلین صلی الله علیه وآله فرموده قسم بآنکسیکه حیات وممات محمد
در ید قدرت اوست هرگاه قطره از زقوم بریزند بر کوههای عالم هر
آینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین وآن کوهها طاقت تحمل
آنرا ندارند پس چگونه طاقت آنرا داشته باشد کسیکه زقوم
طعام او بوده باشد وقسم بآنکسیکه حیات وممات من بید قدرت
اوست هرگاه قطره از غسلین واقع شود بر کوههای عالم هر آینه فرو
تا هفت طبقه زمین وآن کوهها طاقت تحمل آنرا ندارند پس چگونه
تواند شد طاقت او را داشته باشد کسیکه آن غسلین شراب
او بوده باشد وقسم بحق کسیکه حیات وممات من بید قدرت
اوست هرگاه یک گرزی از گرزهای که خداوند عالم در قرآن
ذکر فرموده گذارده شود بر کوههای عالم هر آینه فرو میرود تا هفت

طبقه زمین

طبعه ضعیف و طاقت تحمل انواع اندوه ندارد و بس هیچ کس طاقت این گونه دارد
کسی که این الفت منجلی و بوده باشد بعد از آنکه شدت خوف و فی الجمله
وصف از عذاب اخروی شنید میگویم مقصود این است که از جمله بواعث
دوام گریه و زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری به درگاه جناب باری
جل شانه خوف و تشویش از عذاب الهی و شدت موحشت نفس بنده
ذلیل بعد از اعتقاد باین مراتب چگونه میتواند که خائف و ترسان
و هائم و هراسان بوده باشد نمی باید به سبیل دوام ناله و زاری
و تضرع و بیقراری به درگاه حضرت باری نماید تا از فضل و کرم او
به منتهای مقصود بنده ذلیل را از این مهالك و عقوبات نجات دهد
و ممکن نیست کسی که مطلع بر این امور بوده باشد و اعتقادی محکم
به آنها داشته باشد خود را از تضرع و ابتهال به درگاه ذو الجلال
ضبط تواند نمود مگر او را تا آنکه مسخر جنود غفلت و ضلالت
و مجبور مساکن محنت و عتاده و عیال بوده باشد لکن افراد
انسان در سلوك این طریق مستحسن عقلی و نقلی مختلف
الاحوال میباشند هر کس که اطلاع او بر حقیقت این امور بیشتر
از مساکن غفلت و جنود سکوت دورتر است تضرع و ابتهال و
ناله و بیقراری او در این باب زیادتر است و از این جهت که
جناب مفخر ارباب عبادت و بندگی و مؤسس اساس تضرع
و بیقراری جناب علی بن الحسین علیه السلام در اواسط شب در
در مقام مناجات به درگاه قاضی الحاجات چنین مینالید که
الهی قد ترانی و قد ترى فی ذل مقامی بین یدیك تعلم سریرتی و تطلع على
ما فی قلبی و ما یصلح به امر اخرتی و دنیای اللهم ان ذکرت الموت

وهول المطلع والوقوف بین یدیك معصیتی بریقینی واقلنی عن دستبادی ومعنی ن
دای کیف ینام من یخاف بیات ملك الموت فی طوارق اللیل وطوارق النهار
یا کیف ینام الغافل وملك الموت لاینام لا باللیل ولا بالنهار ویطلب قبض
روحی بالبیات ای فی الساعات یعنی ای معبود خداوند من چنین ایستادن
مرا وهولی وبیوقتی ایستادن مرا در خدمت تو وحشتی تو باطلی ومطلعی
بر اخبر دل من هست وانچه بصلاح میباید بان امر فرمت در دنیای
من یا با صلاح میاوری تو یا ان امر اخرت در دنیای مرا ای خداوند من
هرگاه متذکر مردن وهولها که بعد از مردن هست میشود وهم ضعیف
متذکر میشوم ایستادن در موقف حساب بخدمت تو وا تلخ میکرد ا
ندانها بر من طعام وشراب مرا یعنی تنفیهم در انوقت اکل وشرب ه
بود وانها باعث این میشود که اب دهن من در حلق من میماند نده
یعنی از شدت خوف قدرت بر فرو بردن ان اب دهن ندارم وهم
چنین باعث اضطراب میشود در بالین استراحت من ومنع میکند خواب را
از من مگونه بخوابد کسیکه میترسد از اینکه ملك الموت در جمله کسانیکه
میایند در شب در روز بلکه مگونه میخوابد غافل وحال انکه موت نمیخوابد
در شب ونزد در روز طالب این هست که قبض روح نموده باشد ه
در شب یا در روز وایضا نقلست که اسیر در احیا بعد از نماز شب
اینرعا میخواند ندا انا حبیبك یا موجود فی کل مکان لعلك تسمع ندائی
فقد عظم جرمی وقلت حیلتی مولای یا مولای الاهوال اتذکر وانبها النسی ولم
یکن الا الموت لکفی کیف وما بعد الموت اعظم وادهی الی اخره وایضا
در دعای صحیفه که بعد از نماز شب تلاوت میفرموده اند مرقوم است اللهم
انی اعوذ بك من نار تغلظت بها علی من عصاك وتوعدت بها من صدف

عن رضاك

عن رضاك ومن نار نورها ظلمة وهينها أليم وبعيدها قريب ومن نار يأكل
بعضها بعض ويصول بعضها على بعض ومن نار تذر العظام رميما
وتسقي أهلها حميما ومن نار لا تبقي على من تضرع إليها ولا ترحم من است
استعطفها ولا تقدر على التخفيف عمن خشع لها واستسلم إليها تلقى
سكانها بأحر ما لديها من أليم النكال وشديد الوبال وأعوذ
بك من عقاربها الفاغرة أفواهها وحياتها الصالقة بأنيابها الذي
يقطع أمعاء وأفئدة سكانها جمله مناجات هادی ائمه طاهرین علیهم السلام
که مشتمل بر تضرع وابتهال در مقام استعاذه از عقوبات اخرویه
بوده باشد بسیار است کسی توهم نکند که انبیاء و اولیاء شریک
نیست با ایشان در عقوبت اخرویه نیست پس این اضطراب در
تضرع چه معنی دارد در جواب اگر مراد اینست که دیگران قاطع اند بآنکه
عقوبت اخرویه مطلقا در حق انبیاء و اولیاء نیست این مسلم
است لکن این موجب عدم اضطراب خود ایشان نمیتواند شده
واگر مراد اینست خود انبیاء و اولیاء قاطع اند در جمیع احوال حتی
در حالت مناجات بدرگاه قاضی الحاجات بآنکه عقوبت اخرویه
مطلقا از ایشان منتفی است مسلم چنین نیست و چرا این بعلاوه
مکالمات صادره از ایشان در مقام مناجات ظاهر میشود از آنچه
در سابق بیان شد یعنی از وجه اول و ثانی مکون بوده باشد
و حال آنکه چنانچه یاس از رحمت الهی جل شانه از معاصی کبیره
است چنین است ایمن از سخط الهی جل شانه و مخفی نماند اگرچه در
رشته کلام در این مقام از حد اعتدال خارج شد و مناسب
وضع رساله نبود لکن چونکه اطلاع بر این مطالب که مذکور شد

باعث تنبیه امثال ما غافلان و موجب استنباط ارباب معاصی و طاغین
میشد عنان قلم را در میدان بیان این مطلب جولان داده شد شاید
اطلاع بر این موجب تنبیه غافلان و باعث تیقظ ارباب عصیان شود
بدانکه مناسب در این مقام آنست که ختم کلام شود در این مباحث بذکری
در مسئله ای آنکه در کتب معتبره شیعه و سنی احادیث مستفیضه را که
وارد شده است در بیان آنکه در هر شب از شبهای سنه ساعتی
هست که هر بنده از بندگان خداوند عالم جل شانه در آن ساعت هر گاه
حاجتی از قاضی الحاجات بخواهد البته باجابت میرسد و در احادیث معتبره
از ائمه ما صلوات الله و سلامه علیهم بیان این ساعت شده و فرموده
اند این در ثلث اول نصف ثانی شب است و بعبارة اخری این
ساعت در سدس رابع از شب است و بعبارة ثالثه اصل او اول این
در اوایل ثلث ثانی از شب است که موافق متصل است باول ثلث اخیر شب
و در وقتیکه آفتاب در راس سرطانست در آفاق مایله شب در انوقت
در غایت کوتاهیست مقدار شب در انوقت بنا بر آنچه در محل خود
ذکر کرده ایم در اواخر اقلیم ثانی و اوایل اقلیم رابع نه ساعت و سدس و ربع
ساعتیست و این مقدار از غروب شمس است تا طلوع شمس است
و ظاهر اینست که در کلام ائمه علیهم السلام مذکور شده مراد از آن
از غروب شمس است تا طلوع فجر پس ما بین طلوع فجر تا طلوع شمس از این
مقدار باید کم شود و آن باختلاف آفاق مختلف میشود و در منتهی
امتداد اقلیم ثالث مثل اصفهان و امثال آن در فرض مذکور یکساعت
و چهل دقیقه است تقریبا بعد از انتقاص این مقدار از نه ساعت و
چهل دقیقه و بنا بر آنچه از فرمایش ائمه ما صلوات الله علیهم ظاهر

شده

شده انست که این ساعت مطلوبه بعد از انقضای چهار ساعت و دو دقیقه
و نیم و مقدار یکساعت و ثلثه ساعت و دو ثلث دقیقه و سدس دقیقه
میباشد بلکه بمقتضای عادت ثالثه ساعت مطلوبه بعد از انقضای نیم
ساعت و دو ثلث دقیقه و سدس دقیقه از این مقدار میباشد پس ساعت
باقیه از این مقدار همان ساعتیست که بمقتضای احادیث معتبره مرجحه
که بنده ذلیل از خداوند جلیل در آن مسئلت نماید البته بدرجه اجابت ره
مشرف میشود ای برادر عزیز من بر محل مشقت سفر بر دوت و مرادت
ها میشود و تملق از اذل ناس می نمائی و مذلت تردد در در خانه فلان
و فلان بر خود قرار میدهی و تأمل از مضمون متین مسیحون الحمد لله الذی
وکلنی فاکرمنی و لم یکلنی الی الناس فیهینونی هستی گویا هرگز بگوشت
نرسیده مضمون صدق آیین الحمد لله الذی ادعوه کلما شئت لحاجتی واخلو به
حیث شئت بسری بغیر شفیع فیقضی لی حاجتی این زحمات سفر و تملق
و مذلت از اذل ناس بر خود قرار میدهی در فکر این نیستی که در صدد
این بوده با حال مناسب و حواس جمع درک این ساعت شریفه را نموده
باشی و در آن مناجات با قاضی الحاجات و تضرع و ابتهال بدرگاه خالق
ارضین و سموات نموده از درگاه وهاب علی الاطلاق سؤال نمائی که
توفیق سعادت کمال معرفت جناب احدیت و لذت انس و مناجات
با معبود متعال روزی نماید که جمیع لذات دنیا و آخرت در جنب آن
مفقود و مضمحل و قاطبه ملاذ نشاتین در مقابل آن بی وقع و باطلست
و در اغالت لسان معذرت بدرگاه کریم غفار منفتح نموده که قاطبه
ما یحتاج دنیا و آخرت را بدون تحمل ذلت از اذل ناس بجهت تو میشود
و مقدر فرموده باشند انصاف اینست که بسیار دستم بلکه بسیار

بسیار عجیب و غریب است مخفی نماند آنچه مذکور شد در تعیین این ساعت
مطلوبه در امثال این بلاد در اوقات غایت قصر لیالی در اوقاتی که
غایت امتداد یعنی وقتی که شمس در راس جدی بوده باشد مقدار
شب در آن وقت چهارده ساعت و پانزده دقیقه میباشد در مثل
اصفهان و بعد از انتقاص ما بین طلوعین یعنی یکساعت و هفده
دقیقه تقریبا در فرض مذکور از این مقدار باقی میماند دوازده ساعت
و بیست و هشت دقیقه تقریبا و شب شرعی در آن وقت عبارت از همین
است و ساعت مطلوبه بنا بر آنچه از برکات ائمه اطهار علیهم صلوات
الله الملک الجبار ظاهر میشود بعد از انقضای شش ساعت و چهار
دقیقه و در دو ساعت و چهار دقیقه و دو ثلث دقیقه محقق است
بر عاقل طالب معرفت و سعادت و راغب لذت طاعت و مناجات
بسیار سهل و موثر است اهتمام در درک این مقدار جهت وصول
باین عطیه نامدار با وفاد بلکه بعونت عبادت و ثالثه ماخوذه
از بعض نصوص معتبره است که در چنین صورت نیز ساعت مطلوبه
ساعت باقیه بعد از انقضای یکساعت و چهار دقیقه و دو ثلث
دقیقه خواهد بود بنا بر این امر در درک ساعت مطلوبه اسهل
بود پس خاسر و مغبون کسی است که خود را از شرافت سعادت این
نعمت عظمی و عطیه کبری و فضیلت مثل محروم کرده داشته باشند بدانکه طریق
دعا در ساعت مطلوبه که مقرون باجابت بوده باشد انشاء الله
تعالی نحوی که از حدیث صحیح مستفاد میشود اینست اول آنکه
بدو رکعت نماز نماید خواه نماز حاجت بوده باشد یا نماز دیگر مثل
دو رکعت نماز شب اگر چه متیقن اولی است بعد از آن استدعای

حاجت

مسلم ثانیه

حاجت خود را از درگاه رب الارباب نماید خواه در اثنای نماز مثل حالت قنوت
یا حالت سجود بوده باشد یا بعد از فراغ از نماز اگر جمع ما بین هر دو نماید اکمل
در افاده اجابت خواهد بود ان شاء الله تعالی مسلم ثانیه در تعیین سحر است
بدانکه احادیث در فضیلت استغفار در اسحار بسیار است مسکینه
در این باب آیه شریفه مخصوصه بالمستغفرین بالاسحار و آیه شریفه و بالا
سحار هم یستغفرون مشخص است در که این فضیلت عظیم موقوف بمعرفت
وقت سحر است و ادعیه وارده در وقت سحر خصوص سحر ماه مبارک
رمضان معروفست و امثال این نیز موقوف بر معرفت آنست و کلمات علما
در تعیین این وقت مختلف است چه در صحاح و قاموس و غیرهما سحر را
تفسیر نموده اند بقبیل الصبح یعنی پیش از نزدیک بصبح و ظاهر مرحوم
علامه رفع الله تعالی قدره در منتهی اختیار این قولست و صاحب کشاف
در کشاف در تفسیر آیه شریفه و نجیناهم بسحر در سوره قمر سحر را
تفسیر نموده بسدس آخر شب و مرحوم شیخ طوسی قدس الله تعالی
روحه السعید در جوامع الجامع نیز موافقت با ایشان نموده و فخر رازی
در تفسیر خود این قول را نسبت بقیل داده بعد از آنکه سحر را تفسیر
باخر شب نموده و این تفسیر اعم از دو تفسیر اولست و ظاهر آنست
که سحر عبارت از ثلث آخر شب بوده باشد پس سحر نهایة الامر مجموع
سدس خامس و سدس سادس آخر لیل خواهد بود چنانچه متبادر از این لفظ
در عرف این معنیست و لهذا هرگاه کسی استغفار در این وقت با عمل
دیگر در این وقت نماید میتوان گفت که استغفار در سحر نموده است
و ظاهر مشهور این قول است و مرحوم علامه در تذکره و موید این مطلب
است حدیث صحیحی که اسمعیل بن سعد الاشعری روایت نموده

قال سألت ابا الحسن الرضا عليه السلام عن ساعات الوتر قال احبها
الی الفجر الاول وسألته عن افضل ساعات الليل قال الثلث الباقی بنابر آنکه
چون سحر افضل الليل است واين حديث دلالت دارد بر اينکه افضل ساعات
شب آخر شب است پس سحر عبارت از ثلث آخر شب خواهد بود در قول اول
مصنف قدس سره نديديم که گفته شود معنی لغوی سحر همان بوده باشد که تفسير نموده
اند لکن سحر در عرف عام اين قدر است خواه لغوی نيز چنين نبوده باشد
وحاصل آنکه ميتوان دعوی نمود آنقدر که مدلول عليه باين تفسير است و
وسعت وقوع ادعيه وارده در سحر ماه مبارک را ندارد بمرتبه مشهوره براين دا
ظاهر است چه اعمال موظفه در سحر بنابر قول باينکه سحر سدس آخر ليل است
قبل از آن هرگاه کسی اتيان بآن نمايد تحقق امتثال نخواهد بود بلکه
حکم بمشروعيت آن مشکل است چه اتيان بعبادت موظفه بقصد
توظيف قبل از وقت آن بدعت خواهد بود بر خلاف آنکه گوئيم که سحر عبارت
از ثلث آخر شب ميباشد و هم چنين سحر ديگر مسحر است در ماه مبارک
رمضان امتثال بآن در صورتی متحقق ميشود که در ثلث آخر شب واقع شود
اگر چه در سدس خامس بوده باشد و هرگاه قبل از آن شود مؤدی سنت
نخواهد بود و هم چنين است حال در استغفار در اسحار مسئله در وقت
نافله صبح است بدانکه وقت اين نافله داخل ميشود بعد از آنکه از نصف
ثانی شب منقضی شده مقداری که کفايت يازده رکعت نمايد که عبارت
از هشت رکعت نماز شب و سه رکعت شفع و وتر بوده باشد و ممتد است
تا ظهور حمره از جانب مشرق بنابر اين اتيان باين نافله قبل از فجر
اول جايز خواهد بود بی اشکال در صورتيکه اتيان بنماز شب و شفع
و وتر نموده باشد بلکه ظاهر اينست در صورتيکه نماز شب را نکرده

باشد

باشد و نخواهد هم بکند اتیان باین نافله صبح قبل از فجر اول تنها ئی میتوان نمود و هم

میتوان هم گاه کسی باعتبار عارضی بنای او بر این شد که اتیان باین نافله نماید

قبل از فجر اول اتیان نافله بقصد فجر ثانی نمود و بعد از آن معلوم شد که نافله دوم شد اتیان

بنافله میتماید بدو نیت اداء مادامیکه حمره از جانب مشرق ظاهر نشده

باشد والا اتیان میتماید بنیت قضاء و اینکه مذکور شد در وقت

این نافله بدانکه در تمامه مشغول مشهور ما بین فقهاست و در هر

در مقام خلاف شده بعضی قایل شده اند بر اینکه وقت این نافله میشود

بطلوع فجر اول پس اتیان باین نافله قبل از آن نخواهد شد و بعضی قایل

شده اند بر اینکه وقت آن منتهی میشود بطلوع فجر ثانی پس اتیان

باین در رکعت بعد از طلوع فجر ثانی در قبل از اتیان بفریضه بنابر این قول نخواهد

نخواهد بود لکن ظاهر اینست که این در صورتی که بوده باشد که اتیان

نماز شب ننموده و اما هر گاه مشغول نماز شب بود و فجر ثانی طالع شد

بسیار بعید است که در اینصورت کسی ادعای نماید که اتیان بنافله

در صبح قبل از اتیان بفریضه نتوانند نمود و مخفی نماند که از جمله محاسن

عبادت مواظبت بنوافل است خصوصا نوافل یومیه که اهتمام در

محافظت اینها بسیار باید نمود و ثمرات مترتبه بر محافظت اینها بسیار

از جمله اینست که محافظت اینها باعث این میشود که اتیان بفرایض یومیه

در وقت فضیلت بسیار است اول غالب اینست که نماز هائیکه از ما

صادر میشود مشوبست بانواع نقص و قصور و احادیث مستفیض

است که اتیان بنوافل موجب دفع نقایص و قصور فرایض است

دوم اینست که مواظبت نوافل از امور سنت جناب رسول خدا صلی الله علیه

و آله میباشد نقل است که نوافل یومیه از موضوعات اینها در اخبار وارد

امتیاز میباشند اگر فرض شود هیچ ثمره‌ی مترتب بر محافظت این نبود مگر همین که
امتیازیست آنجناب مناسب این نبود مگر همین امتیازیست آنجناب مناسب این دو
بود که امت انسی و اخلال باین ننمایند چنانچه فخر عالم پیوسته در صدد و
اصلاح امت بود هرگاه این یکی موجب مسافت و تالم امت بود و امتی نبود نسبت
شد قال الله تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص
علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم یعنی آمده است بسوی شما پیغمبری که از جنس
شماست یعنی از افراد انسانست نه از ملائکه شاقست بر آن رسول مشقت
شماست نمیتواند دید مناسب حالست نیز چنین است هرکه فردیکه انس ور
دارند تا مدتی از امت تخلف از آن ننماید بعد از آنکه رشته کلام بانتقام ه
کشانیده شد بخاطر رسید حدیثی که مظهر لطف شدید عالم و فخر بنی آدم بوده
باشد در حق امت در انتقام ذکر شود که اطلاع بر آن موجب تنبیه مخفیان است
در حق امثال ما عاصیان نافرمان و تذکار آن باعث تذکیر بسیاست در حق ما عاصیان
بعضی از اشیاء نقل شده از انس بن مالك که یکی از اصحاب جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله بود حدیثیکه حاصل مضمون آن اینست که حضرت جبرئیل نازل
شد بر سید المرسلین صلی الله علیه و آله در وقتیکه متعارف نبود در مثل
آن وقت بر آنسرور نازل شود در حالتیکه آثار حزن و ملال از آن امین
حضرت ذوالجلال ظاهر میشد آنسرور عالم از سبب تغیر و الم استفسار
فرمودند عرض آنسرور رسانید که لایق و سزاوار است کسیکه عالم
جهنم و منکر شدت عذاب آن بوده باشد آثار سرور و شادی از انظارها
شود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ای جبرئیل بار از
وصف جهنم بیان نما جبرئیل گفت یا محمد صلعم خداوند عالم بعد از آنکه جهنم
را خلق فرموده امر فرمود آتش و فتند بر آن هزار سال تا سرخ شد بعد از آن

افروختند

افروختند بر آن هزار سال دیگر تا سفید شد بعد از آن افروختند بر آن هزار سال
دیگر تا سیاه شد و حال بهمان حالت ظلمت و سیاهی باقیست قسم بکسیکه
شما را بحق مبعوث فرموده ذنوبی از شراب اهل جهنم معلق شود ما بین آسمان
و زمین هر آینه اهل زمین هلاک میشوند از شدت عفونت آن و قسم
بعظمت کسیکه شما را برسالت مبعوث فرموده هرگاه حلقهٔ از زنجیرهای
خداوند عالم مقرر فرموده در قرآن ذکر فرموده گذارده شود بر کوههای
عالم هر آینه کوهها آب میشوند از شدت حرارت آن تا هفت طبقهٔ زمین
و قسم بجلالت کسیکه شما را بنبوت مبعوث فرموده اگر مردی در مغرب
معذب شود بعذاب جهنم هر آینه میسوزند کسانیکه در مشرق
هستند از شدت عذاب آن مغربی و آتش است که حرارت آن شدید است
و قعر جهنم بسیار است دور است و زیور جهنم آهن است و آب اهل
جهنم حمیم و چرک است و برای جهنم هفت در است از برای هر در طایفهٔ
از مردان و زنان قسمت شده در آنحضرت فرمودند آیا آن هفت در مثل
درهای این زمان است حضرت عرض کرد که درهای جهنم بعض از آن
فوق دیگر است مسافت ما بین هر بابی تا باب دیگر هفتاد هزار سال
راه است هر طبقه که در تحت هست حرارت آن اشد است از طبقه که در فوق
اوست به هفتاد مقابل کشیده میشوند دشمنان خداوند عالم بسوی
آن طبقات بعد از آنکه بنزدیک رسانیدند ملائکه عذاب که موکلند
بآن طبقه میباشند باستقبال آنها میایند با غل و زنجیر و طرف زنجیر را
داخل در دهن آن میکنند و از عقب بیرون میاورند و غلها را بدست چپ
و گردن آنها میگذارند و آنوقت بآن زنجیر آنها را میکشند هر نفری را
مع شیاطینیکه با او بوده در یک زنجیر قرار میدهند میکشند آنها را

در حالتیکه بوده در افتاده باشند و ملائکه عذاب مبرنند انهادا باذکرهای
اهنی جناب رسول خدا صلی علیه واله فرمودند که کیست شکان این طبقات
جبرئیل عرض کرد که طبقه درجت همه است ساکنین ان مسلمان فقیرند که
دکفار ادا الخرمون داسم این طبقه هاویه است وطبقه که فوق انست سکان
ان مشرکونست نام ان جویفست وطبقه ثالثه سکان ان کسانی باشند
که خارج از جمیع ادیان بوده باشند و نام این طبقه سقر است وطبقه رابعه
سکان ان ابلیس وجنود ابلیس وابناء او ومجوس میباشند ونام ان ده
لظی است وطبقه خامس سکان ان یهود میباشند و نام ان حطمه میباشد
وطبقه سادس در ان نصاری میباشند ونام ان سعیر است بعد از ان
حضرت جبرئیل علیه السلام سکوت نمود جناب رسول خدا دخه صلی الله
فرمودند ای برادر من جبرئیل چرا امتناع نمودی از طبقه سابعه که سکان
ان کیانند عرض کرد یا محمد صلعم سوال مکن از سکان این طبقه که سکان ان
اهل معاصی کبیره از امت شما میباشند انانیکه قدم بمعاصی کبیره نموده
دفوت شده اند قبل از توبه د نام این طبقه جحیم است چون کلام باینجا
رسید جناب رسول خدا صلی الله علیه واله بیهوش شدند وافتادند که
حضرت جبرئیل سر مبارک ان رسول جلیل را بدامن خود گذارد تا حضرت
حال امدند پس فرمود ای جبرئیل چه بسیار بزرگ شد از استماع این که
مصیبت من وشدید شد حزن والم من امت من داخل اتش جهنم میشوند
جبرئیل فرمود بلی اهل کبائر از امتان تو داخل خواهند شد پس جناب رسول
خدا صلی الله علیه واله وجبرئیل هر دو بگریه شروع نمودند بلکه بیستند که
جناب رسول خدا صلی الله علیه واله تشریف بردند بمنزل خود وفرمودند
که کسی داخل نشود بر ایشان وبیرون تشریف نیاوردند مگر بجهت نماز

بعد از فراغ

بعد از فراغ از نماز با کسی متکلم نشدند تا داخل شوند در بعضی اوقات بعد
از فراغ از نماز کمی بر وقت صبح وزاری بدرگاه جناب باری عز شأنه مینمودند
با این نهج بودند تا سه روز در این مدت سه روز را روزه بسبکم اسرود
ملول مینمودند با این نهج بودند تا سه روز و در این سه روز را بسبکم
اسرور ملول بودند با کسی جواب تکلم با ایشان نمینمودند بعد از سه
روز بعضی از اصحابه فتح باب جواب تکلم با ایشان نمینمود بعد از سه
روز بعضی اصحاب فتح باب جواب بوجود خود ده امد نشست در دولت سرای
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت السلام علیکم یا اهل بیت
النبوة هل الی مولای رسول الله من سبیل یعنی آیا ممکن هست کسی
خود را بخدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله برساند امدی ده
جواب بگفت برگشت و ثانیا خود بهمان نحو سلام گفت و سؤال
خود جواب نشنید تا سه بار باین نحو معمول داشت مطلقا جوابی نشنید
سلمان فارسی رضی الله عنه را بخاطر رسید که در این باب که
میباید متوسل بسیدة النساء فاطمه زهرا صلوات علیها شد امد
بخدمت ان معصومه و عرض نمود یا بنت رسول الله علیه و آله جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله عزلت از زمان اختیار نموده و بیرون نه
تشریف نیاورند مگر بجهة نماز نشدت خوف والم با احدی هم صحبت نمیشوند
واحدی را اذن نمیدهند که بخدمت ایشان مشرف شود جناب سیدة
النساء صلوات الله علیها جامه بسر انداخته تشریف اوردند ده
در وقتیکه انسرور در مسجد بودند پس سلام کردند و عرض کردند
یا رسول الله من فاطمه ام جناب رسول صلی الله علیه و آله سر مبارک
از سجده بر داشتند چونکه نظر جناب فاطمه بانسرور افتاد اثار یعنی

چون و هم از ایشان مشاهده فرموده‌اند چه یکه گوشت رخساره مبارک
آنحضرت را آب پاشیده بود از شدت حزن و الم گریه و سینه نسائی غلبه نمود گریه
بسیاری کردند عرض کردند یا رسول الله چه میشود شما را چه چیز
نازل شده بر شما حضرت فرمودند جبرئیل نازل شد وصف نمود که
طبقات جهنم را و جنبهای دوزخ در طبقه فوق طبقات است معذب خواهند
اهل کبائر از امت من اینست که باعث حزن و الم موجب گریه من گردید
فاطمه زهرا علیها السلام گوید گفت دخول اینست در جهنم چه جور خواست
حضرت فرموده‌اند میکشند ملائکه آنها را تا در جهنم میشمایند لکن
روهای آنها سیاه نمیشود و چشمهای ایشان کبود نمیکنند و غل و زنجیر
بگردن آنها نمیگذارند عرض کرد پس چگونه میکشند آنها را فرموده
اما مردان پس ریشهای آنها را میگیرند و اما زنان گیسوهای آنها
را میگیرند و میکشند و چه بسیار پیران از امت من میباشند
که ریشهای آنها را میگیرند و میکشند بسوی جهنم و آنها فریاد
میکنند واشیبتاه و واضعفاه و چه بسیار از جوانان از امت من کرده
ریشهای آنها را میگیرند و میکشند بسوی جهنم و آنها فریاد میکنند وا
وافضیحتاه با این نحو آنها را میکشانند تا برسانند بمالک بعد از آنکه
نظر مالک بآنها افتاد استفسار مینماید از ملائکه که آنها را
میکشند کیستند این اشخاص که از اشقیا مثل ما ندیده ایم
صورتهای آنها سیاه نشده است و غل و زنجیر بگردنهای
آنها گذارده نشده است ملائکه میگویند ما باین نحو مامور بودیم
که آنها را بسوی تو رسانیده باشیم مالک خطاب مینماید بآنها که
ای جمله اشقیا کیستند شما در جواب میگویند ما از جمله اشخاصی

بودیم

بودیم که قرآن بر انها نازل شد و روزه مبارک رمضان را میگرفتیم پس مالک
میگوید قرآن نازل نشده بر محمد صلی الله علیه واله وسلم پس میگویند
ای بانو سید بر شما از قرآن چیزی بکم منع نماید شما را از معصیت الهی میگویند
در جواب بلی رسید بما لکن شقاوت ما بر ما غلبه نمود و گمراه شدیم پس
بعد از انکه انها را بکنار جهنم رسانیدند و نظر کردند بسوی آتش
جهنم ملائکه غلاظ و شداد که موکلند بر ان التماس مینمایند بمالک
که ای مالک ما را اذن بده تا بحال خود بگرییم مالک اذن گریه میدهد
انقدر گریه میکنند تا اشک چشم انها تمام میشود امر بجائی
میرسد که خون از چشمهای انها خارج شود بجای اشک چشم انوقت
مالک با انها میگوید اگر این گریه از خوف خداوند عالم در دنیا بود
ممکن نبود الم از آتش جهنم بشما برسد در انوقت مالک امر میکند
باتش جهنم بگیر انها را آتش میگوید چگونه بگیرم انها را و حال
انکه ایشان میگویند لا اله الا الله بعد از ان مالک میگوید تو را
بخداوند عالم جل شانه قسم میدهم که بگیر انها را انوقت آتش میگیرد
انها را پس میگویند بسم الله الرحمن الرحیم آتش جدا میشود از انها
باز خطاب میکند باتش که بگیر انها را آتش میگوید چگونه بگیرم
کسانی اگه ذکر خداوند عالم مینمایند باز میگوید مالک که بگیر انها را
آتش میگوید چگونه بگیرم کسانی که ذکر خداوند عالم مینمایند
باز میگوید که تو ماموری از جناب پروردگار عالم انوقت آتش
میگیرد انها را با اختلاف شقاوت انها بعضی را میگیرد تا بقدمین
و بعضی را تا زانوها و بعضی را میگیرد تا بکمر و بعضی را میگیرد تا بگردن
بعد از ان آتش میل میکند بسوی روهای انها مالک میگوید

نسوزان روهای اینها را که بسیار سجده کرده اند از برای خدا و نسوزان
قلوب اینها را که بسیار متحمل عطش و تشنگی شده اند در ماه رمضان
پس بهمین حالت معذب خواهند بود تا انقدر که مشیت الهی قرار
گرفته باشد و ندا میکنند یا ارحم الراحمین یا حنان یا منان بعد از انکه
خداوند عالم حکم خود را باین نحو باینها جاری فرموده میفرماید یا جبرئیل
ای جبرئیل چه کار کردند گناه کاران از امت محمد صلی الله علیه و اله عرض
میکند چه بسیار است حال اینها و چه بسیار تنگست مکان اینها
سوزانیده است بدنهای اینها را و خورده است گوشتهای اینها را
و باقی مانده است قلوب و روهای اینها را نور ایمان در قلوب اینها باقی
است بعد از ان از حضرت احدیت جل اسمه میفرماید بمالک که حجاب
از روی اینها بردار تا ببینند حال اینها بکجا رسید پس امر میفرماید
مالک ملائکه را که حجاب بردارند بعد از انکه نظر اینها بجبرئیل
علیه السلام میافتد و ملاحظه حسن خلقت او مینمایند میدانند
که از ملائکه عذاب نیست استفسار مینمایند که کیست این بنده
که مثل او ما ندیده ایم پس ملائکه میگویند که این حضرت جبرئیل
مقرب درگاه احدیت است که واسطه وحی بود بجناب محمد صلی الله علیه
واله پیغمبر شما بعد از انکه اسم جناب رسول خدا را میشنوند همه اینها
فریاد میکنند که ای جبرئیل سلام ما به پیغمبر ما سید المرسلین
برسان و خبر بده ایشان را که معاصی ما جدا کرده است ما را از فیض حضرت
شما و خبر بده ایشان را از بدی حال و شدت عذاب ما از وقت حضرتش
بعد از انکه خود را بوظیفه عرض برود درگاه جلیل جل شانه رسانید
خداوند عالم میفرماید ای جبرئیل چگونه دیدی امت محمد صلی الله علیه و اله

عرض

عرض میکند ای پروردگار عالم چه بسیار است مکان اینها و شدید
است حال اینها پروردگار عالم میفرماید و حال آنکه دانا تر از همه است
آیا از تو مطلب سوال کردند عرض عرض میکنند بلی سوال خود نداریم
که سلام اینهارا به پیغمبر ایشان برسانیم و بدین حال اینهارا با بشرود
عرض نمایم خطاب میرسد از جانب خداوند عالم که بمقتضای خواهش
اینها معمول دار پس جبرئیل میاید بخدمت جناب رسول خدا در وقتیکه
آنحضرت در خیمه تشریف داشتند که از برای آن خیمه چهار هزار در
میباشد هر دری دو لنگه از طلا پس عرض میکند ای محمد من
آمده ام از جانب امت تو که معذب در جهنم سلام بشما
رسانیدند و عرض میکنند که معاصی ما هارا از فیض
خدمت شما محروم کرده و حسرت و ملال ما را دیگر بر ما چیره میکند
از شدت عذاب آنوقت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
تشریف میبرند در مقام مناجات با قاضی الحاجات میروند
بسجود در سجده خداوند عالم را ذکری و خواهش نموده
بثنائیکه احدی قبل از آن ثنای خدا را ذکر ننموده باشد خطاب
میرسد از جناب رب العزت که یا محمد سر را از سجده بردار
هر سؤال که خواهی بکن که باجابت مقرون است در آنوقت
سؤالیکه از آن حضرت صادر میشود اینست که ای پروردگار
عالم حکم خود را جاری فرموده در اشقیای از امت
من شفاعت مرا در باره اینها بدرجه قبول مشرف گردان
خطاب میرسد که ای حبیب من شفاعت تو قبول است
برو در آنجا که امتان تو معذب میباشند بیرون بیاور هر کس

که گفته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله دلیس روانه میشود جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله بآن سمت رفت که نظر مالک بجمال
باکمال سعادت شمس فلک رسالت مآب افتد بمجرد دیدن جهنم
تعظیم آنحضرت نمود جناب رسول خدا میفرماید ای مالک اشقیا
امه من حال اینها چه نحو است مالک عرض میکند چه بسیار
بد است حال اینها در ضیق است مکان اینها حضرت میفرماید که
در جهنم را باز کن در جهنم را بر داد بعد از آنکه نظر عصیان
امت بجمال باکمال شمس فلک سعادت می افتد قاطبه
اینها یکبار به تضرع و ابتهال فریاد و ناله میکنند یا محمد صلعم
ما از امتان توئیم آتش پوست و گوشت بدنهای ما را سوخته
بند آنوقت جناب رسول خدا صلعم همه اینها را از آتش بیرون
میاورند در حالتیکه پوست همه اینها مثل زغال شده باشد
حضرت اینها را با خود میبرند بسوی نهریکه در در بهشت هست
اسم او حیوان است پس فرو میبرند در آن نهر بعد از ساعتی که
بیرون میایند صبیح الاعضاء و الجوارح خوش صورت گل شکل
میان پیشانی اینها نقش شده جهنمیون عتقاء الرحمن
من النار بسوی اهل میشود در بهشت بعد از آنکه اهل سایر
طبقات جهنم می بینند مسلمانان از عذاب جهنم مستخلص
شوند تمنی میکنند که کاش ما مسلمان میبودیم از عذاب جهنم
مستخلص میشدیم و الیه الاشاره بقوله تعالی ربما
یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین ۵ ۵ ۵ ۵

تمت

بحث نهم در بیان مطالبیکه مناسب بمباحث سابقه است و این بیان است اول
در بیان اینست که افضل نوافل رواتب کدام است بدانکه افضل نوافل مذکوره
نافلهٔ شب است بعد از آن نافلهٔ زوال یعنی نافلهٔ ظهر افضل از باقی است بعد
از آن نافلهٔ فجر افضل از بقیه است و نافلهٔ مغرب افضل از باقی است و نافلهٔ
عصر افضل از نافلهٔ عشا است مطلب ثانی در بعض اسباب مسقط تکلیف بصلوة
در دفع آنها است در این مقام است اول در بعض حوادث این اعذار است بدانکه
هرگاه حیض یا نفاس یا جنون یا اغما رسید بعد از دخول وقت نماز آنهم بعد از
دخول وقت تا بحدی این اعذار مقداری منقضی شده باشد که کفایت نماز
با شرایط مفقوده نماید در اینصورت قضای آن نماز لازم است و اما
در صورت عدم اتیان بنماز اگر مضی نموده باشد قضای آن نماز لازم نیست
تفصیل مسئله مقتضی اینست که گفته شود گاه هست همان انقضای مقدار
دیگر کفایت چهار رکعت یا سه رکعت یا دو رکعت نماید کفایت میکند در حکم
بوجوب قضای ظهر یا مغرب یا نماز صبح و گاه هست این مقدار مقدار کفایت
در حکم بوجوب قضاء قضای نماید اول در صورتی است که کسی در حین
دخول وقت فریضه جمیع شرایط صلوة در حق او متحقق بود مقدار چهار
رکعت از ظهر اول و مقدار سه رکعت از غروب و دو رکعت از طلوع فجر
که منقضی شد عذر مسقط تکلیف حادث شد مثلا اینکه ضعیفه حایض
شد در اینصورت بی اشکال اتیان نماز لازم است و اما هرگاه در حین دخول
وقت مضی نموده باشد انقضای این مقدار کفایت نمی کند در حکم بلزوم
قضای بلکه لابد است در حکم بلزوم قضا از انقضای آن مقدار دیگر کفایت
نماز و شرایط مفقوده نماید و همچنین است نفاس و جنون و اغما مقام ثانی در دفع
اسباب مانعه است بدانکه هرگاه این اسباب رفع شد و از آخر وقت در رکعت

نبود مقدار دیگر اگر کفایت شرایط مفقوده یک رکعت از نماز نماید در این صورت
اتیان باین نماز واجب است پس هرگاه ضعیفه از حیض پاک شد و آخر وقت درک
نمود مقداری که کفایت غسل و یک رکعت از نماز کند نماز واجب است و همچنین
هرگاه طفل بالغ شد و بعد از بلوغ درک نمود مقداری که کفایت وضو و یک رکعت
از نماز نماید ظاهر اینست که نماز ادا بوده باشد پس بر نیت ادا میتواند نمود بلکه
ظاهر اینست که اگر زمان کفایت غسل و یک رکعت را ننماید لکن کفایت تیمم
و یک رکعت نماید باز نماز واجب بوده باشد و ظاهر اینست که وسعت زمان
بجهت رفع خبث معتبر نبوده باشد پس اگر زمان کفایت در رفع خبث نماید
با آن خبث نماز لازم خواهد بود در جمیع صور مذکوره هرگاه اخلال بنماز
در همان وقت نماید اثم قضای آن نماز واجب بوده باشد و از آنچه مذکور شد
معلوم میشود که اگر قبل از غروب درک نماید مقداری را که کفایت پنج رکعت را
نماید نماز ظهر و عصر هر دو بر آن شخص لازم خواهد بود و همچنین هرگاه قبل
از نصف شب درک کند مقدار پنج رکعت را نماز مغرب و عشا هر دو لازم
خواهد بود اما هرگاه بقدر چهار رکعت درک کند در این وقت لازم است
خواهد بود اتیان بنماز عشا نماید بنماز مغرب جایز نیست نظر بآنکه این مقدار
مختص بنماز عشا است پس صادق نیست که یک رکعت از نماز مغرب را در وقت
خود درک نموده و قول بوجوب نماز مغرب و عشا در این صورت ضعیف است
و چون از آنچه مذکور شد ظاهر میشود بعلاوه آنکه وقت مختص بنماز عشا
مقدار چهار رکعت که دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد و دو رکعت بی
سوره در این صورت متمکن از اتیان سه رکعت نماز مغرب و یک رکعت نماز عشا
که با حمد و سوره بوده باشد نخواهد بود پس از مفروض خارج خواهد بود مگر آنکه
گفته شود که چونکه در ضیق وقت است سوره در ضیق وقت واجب نیست

لکن

لکن بنا بر این چهار رکعت و پنج رکعت بر چنین میگوییم یعنی هرگاه مقدار رکعت
ادا از وقت درک نموده هر دو نماز واجب است این بنا بر آن در ضیق وقت است
پس پنج رکعت پنج رکعتی خواهد بود که مشتمل بر سوره نبوده باشد و مقدار رکعتی
که متعین است نماز عشا چهار رکعتی است که مشتمل بر سوره نبوده باشد
پس انفرض که شده در چنین صورت نماز مغرب و نماز عشا هر دو واجب
خواهد بود صحیح خواهد بود تحقیق مسئله اینست در حق نمازی که وقت ده
چهار رکعتی که مختص بنماز عشا است چهار رکعتی است که دو رکعت با حمد
و سوره بوده باشد و دو رکعت بدون سوره باین معنی تا جز نماز مختص
و نماز عشا در حق نماز تا این حد جایز است اما تا جزء زیاده بر این ظاهر
اینست که جایز نبوده باشد اگر چه اکتفا بر چهار رکعت بدون سوره
بکند و اما از باب معاذیر پس هرگاه بمقدار پنج رکعت بدون سوره از وقت
درک نماید ظاهر اینست هر دو نماز واجب بوده باشد نظر بضیق وقت
و اطباق فقها بعدم وجوب سوره در این حالت ظاهر اینست مطلب سیم لازم است
قبل از شروع نمودن بنماز تحصیل علم بدخول وقت نماز با امکان علم و اما در صورت
عدم امکان علم اکتفا بظن در دخول وقت جایز است پس هرگاه در صورت
تمکن از علم اکتفا بظن نمود و شروع بنماز نمود نماز باطل خواهد بود خواه
مشخص شود که کل نماز در خارج واقع شده یا بعضی در خارج وقت شده
و بعضی در وقت باشد بلکه نماز باطل است اگر چه مشخص شود که کل نماز واقع
در وقت شده باشد و اما هرگاه متمکن از تحصیل علم نبوده باشد در اینصورت
اعتماد بظن میتوان نمود و این منقسم بدو قسم میشود اول آنست که متمکن
از تحصیل علم در حال نیست و چنین است در ما حصول علم در استقبال
در اینصورت اعتماد بظن در دخول وقت بی اشکال است دوم انست

که متمکن از تحصیل علم در حال نیست لکن راجی حصول علم در استقبال هست
مثل یوم غیم در اینصورت یعنی اعتماد بمظنه بدخول وقت نماز میتوان نمود پس اگر بنی
اعتماد بمظنه در اینصورت نمود خالی از این نیست یا معلوم شد که ظن او مطابق
واقع بوده باشد یا معلوم شد که مطابق واقع نبوده است و عدم مطابق هیچیک
نشد صحت صلوة در قسم اول مسلم است و همچنین است حال در قسم ثالث
واما در قسم ثانی پس آن بر دو قسم میشود قسم اول است اگرچه فساد اعتقاد
او مشخص شد لکن بعضی از اجزاء صلوة در خارج وقت شده و بعضی در وقت
واقع شده لکن بعضی این قسم یعنی نماز صحیح است اگرچه اجزای واقعه در وقت
اقل بوده باشد نسبت باجزای واقعه در خارج وقت لکن این در صورتی
است که فساد اعتقاد او بعد از فارغ شدن از نماز مشخص شده باشد یا در اثنای
نماز لکن بعد از دخول وقت واما هرگاه فساد اعتقاد او در بین نماز مشخص
شود لکن قبل از دخول وقت اما بجهت بلکه اگر نماز را تمام نماید در بین
نماز وقت داخل میشود بعضی اجزاء نماز بعد از دخول وقت میشود پس
در اینصورت ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد پس قطع نماز در این وقت
که مشخص شد هنوز وقت داخل نشده متعین است اگرچه عالم بوده باشد
که قبل از اتمام صلوة وقت داخل میشود و قسم دیگر این است که کل اجزای
صلوة واقع شود در خارج وقت در این قسم نماز باطل و اعاده آن در وقت
لازم است مطلب چهاردهم راجح و افضل در هر دو نمازی است که بعد از دخول
وقت آن تعجیل شود در اتیان بآن نماز مگر در مواضع چندی که استثنا شده
از این حکم که چنین نیست بلکه تاخیر اولی از تعجیل است اول نماز ظهر و عصر است
آنکه در حق نافله گذار است که بقدر ادای نافله ظهر ادای نافله نماید
نماید دوم بین نماز صبح افضل است که بقدر ادای اینان در رکعت نافله تاخیر

نماید

مطلب چهادم

نماید هرگاه نافله مقدم بر غیر را اتیان ننموده باشد دوم نماز عشا است اولی تأخیر دو
آنست تا زوال حمره مغربیه شود سیم نماز مغرب و عشا است در حق کسیکه وقوف سیم
بعرفات نموده بعد از غروب کوچ نماید از عرفات بسوی مشعر الحرام افضل در حق
این شخص آنست که تأخیر ادای مغرب و عشا نماید تا برسد بمشعر چهارم چها
تأخیر نماز است بجهة حصول علم بدخول وقت آن در مقامیکه اکتفا
بظن در دخول وقت جایز بوده باشد پنجم تأخیر مستحاضه با استحاضه کثیره
نماز ظهر و مغرب را مطابق مطلقا بنابر مقتضای مستند است با تأخیر
نماید که اتیان نماید هر یک از صلوتین را در آخر وقت فضیلت آنها
با انتظار بقاء جمع میان ظهر و عصر با غسل واحد و همچنین جمع نماید
ما بین مغرب و عشا با غسل واحد با اتیان هر دو در وقت فضیلت
تأخیر نماید نماز ظهر را تا بعد یکدیگر با اتیان صلوات را در وقت
فضیلت آنها پس تأخیر نماید نماز ظهر را تا بعد یکدیگر بعد از اتیان بغسل
و ظهر ظل شاخص شود در اتیان نماز مغرب تا زوال حمره مغربیه شود و
و بعد از آن بلا فصل اتیان نماز عشا نماید ششم ارباب معاذیر مثل عدم ششم
تیمم یعنی کسانیکه تکلیف آنها تیمم است بجهة عذر دیگر موجب تیمم ملتفت شود
در صورتیکه این عذر مرجو الزوال بوده باشد تأخیر نماز از اول وقت
راجح است بلکه احتیاط در تأخیر است تا ضیق وقت آن وقت اگر رفع شد
بمقتضای آن معمول میدارد و اگر نه آن وقت تیمم میکند و نماز میکند
هفتم در حق صایم در صورتیکه جمعی منتظر او بوده باشند یا نفس او منازعه هفتم
با او کند پس در این صورت افطار را مقدم میدارد بر صلوة هشتم تأخیر هشتم
نماز است بجهة دفع بول و غایط نهم تأخیر صلوة مغرب است تا آخر وقت نهم
مسلوس و مبطون تا جمع بکند ما بین مغرب و عشا در وقت فضیلت

هر دو بعد از ازالهٔ نجاست در صورتیکه در تعقیر ازالهٔ مشقتی بوده باشد
یا احتمال خفت مرض قایم بوده باشد دهم تاخیر ظهر و عصر است از مربیهٔ طفل که
در صورتیکه ثوب متعدد نداشته باشد در این صورت تاخیر ظهرین مینماید تا آخر
وقت بعد از غسل همان ثوب و جمع ملبس مینماید مابین ظهرین و عشا یازدهم
تاخیر نماز است از اول وقت بجهت اشتغال بقضای حاجت مومن دوازدهم
تاخیر نماز ظهر و عصر است در صورتیکه اتیان بیک رکعت از نافله افاده در وقت
نافله درک نموده باشد در اینصورت اولی تاخیر در نماز است بقدر یکه
فارغ از نافله سیزدهم تاخیر نماز صبح است در صورتیکه فجر طالع شده باشد بعد
از اتیان بچهار رکعت از نماز شب در اینصورت اولی تاخیر نماز صبح است بقدر یکه
اتمام بنماز شب و اتیان بنافله فجر نماید چهاردهم تاخیر فریضه است از برای کسیکه
که اراده احرام دارد از نافله احرام پانزدهم تاخیر صلوة است در حق کسیکه ذمه
او مشغول بقضای فوائت بوده باشد شانزدهم تاخیر صلوات در صورتیکه انتفای
بعض شرایط بجهت عدم تمکن از آن در صورت رجای تمکن بتاخیر صلوة
با کشف عورت در اول وقت در صورت عدم تمکن از ساتر با رجای
تمکن از آن بتاخیر همچنین نماز در اول وقت با نجاست ثوب یا بدن در صورت
عدم تمکن از ازاله با احتمال تمکن از ازالهٔ آن تا تضیق وقت و همچنین نماز
در سعهٔ وقت نشسته با احتمال تمکن از نماز ایستاده یا تا سجود بر چیزیکه
سجده بر آن جایز نیست در حال اختیار باعتبار عدم تمکن از چیزیکه سجده
بر آن جایز است در اول وقت با رجای تمکن از سجده با تاخیر و موارد
دیگر نیز هست که تاخیر نماز در آن راجح است مطلب پنجم آنست که نافله منقسم
است بر سه قسم راتبه و این نافله یومیه است و ذوات الاسباب طاریه
مثل نماز طواف و الاحرام و نماز تحیه مسجد و نماز زیارت و نماز حاجت

ومثل

و مثل اظهار نافلهٔ مبتدأه و آن نمازیست که مکلف اتیان بآن مینماید بخود خود
یعنی بخصوصه در شریعت وارد نشده است اگرچه بعنوان عموم رخصت رسیده
قسم اول که موقت است چنانچه بیان شد پس در غیر وقت آن اتیان بمنسوب آن
نمود مگر بعنوان قضا و قسم ثانی و ثالث در هر وقت از اوقات که کسی خواهد
اتیان بمنسوبند نمود مگر اینکه قسم ثالث مکروه است اتیان بآن در پنج
محل سه موضع کراهت متعلق بزمان است و دو موضع متعلق بفعل اما سه
موضع که متعلق بزمان است اول وقت طلوع شمس است تا آنکه آفتاب
پهن شود بهمه جاها دویم وقت قیام آفتاب است که عبارت از نزدیک
رسیدن آفتاب باشد بدایره نصف النهار تا تحقق زوال که عبارت
از تجاوز نمودن آفتاب بوده باشد از دایره نصف النهار سیم نزدیک
بغروب شمس است یعنی وقتیکه آفتاب میل بزردی میکند تا وقت غروب
و اما آن دو موضع که متعلق بفعل است اول بعد از نماز صبح است تا طلوع
آفتاب کراهت فعلی در اینجا متصل است بکراهت زمانی دویم بعد از نماز عصر است
تا غروب در اینجا کراهت زیاده هر دو کراهت میشود این در صورتی
است که اتیان بنماز عصر در وقت میل آفتاب بوده باشد بزردی و کراهت
زمان کراهت فعلی بیشتر است از زمان کراهت زمانی و این در صورتی
است که اتیان بنماز عصر قبل از آن وقت نموده باشد و کراهت بعکس این
است که زمان کراهت فعلی اقل از زمان کراهت زمانی است و این در مط
وقتی است که اتیان بنماز عصر بعد از آن وقت نموده باشد مطلب ششم صبی مطلقا
هرگاه بالغ شود در اثنای وقت خالی از این نیست قبل از اشتغال بنماز خود
بود یا حین اشتغال یا بعد فراغ از نماز و بر جمیع تقادیر بعد از بلوغ یا وقت
وسعت یک رکعت نماز یا زیاده را دارد یا نه و بر کل تقادیر با بلوغ بجهت

که مبطل طهارت نیست و این در صورتی است که زمان بعد از بلوغ وسعت
یک رکعت نماز نداشته باشد خواه قبل از اشتغال بنماز بوده باشد یا بعد از
اشتغال بان یا بعد از فراغ از آن تفاوتی نیست که بلوغ بجزئی بوده باشد
که مبطل طهارت بوده باشد یا نه دوم بجزئی در صورتیکه زمان وسعت یک
رکعت نماز و طهارت را نداشته باشد لکن بلوغ بجزئی بوده باشد که مبطل
طهارت بوده باشد و درین صورت نماز واجبست و این در صورتی است که بلوغ
بجزئی بوده باشد که مبطل نبوده باشد و زمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت
را داشته باشد خواه قبل از شروع بنماز بوده باشد یا در اثنای نماز و
یا بعد از فراغ دوم بجزئی در صورتیکه بلوغ بجزئی بوده باشد که مبطل طهارت
بوده باشد لکن زمان بعد از بلوغ وسعت طهارت و یک رکعت نماز را داشته
باشد در جمیع این صور نماز واجبست پس هرگاه اخلال نماید اثم و قضا
از لازم خواهد بود مطلب هفتم انست که هرگاه کسی مشغول بنماز عصر شده
باعتقاد آنکه اتیان بنماز مغرب نموده است بعد فساد اعتقاد او ظاهر
شده ظهور فساد اعتقاد یا در اثنای نماز عصر و عشا است یا بعد از فراغ
از هر دو نماز پس درین مطلب دو مقام است مقام اول انست که ظهور
فساد اعتقاد در اثنای نماز بوده باشد و این بر شش قسم میشود
اول انست که شروع بنماز متاخر در وقت مختص متقدم بوده باشد و ظهور
فساد اعتقاد نیز در وقت مختص همان نماز بوده باشد دوم انست که
شروع بنماز متاخر در وقت مختص بنماز سابق شده باشد لکن ظهور
فساد اعتقاد در وقت مشترک ما بین صلوة بوده باشد سیم انست
که شروع بنماز لاحق و هم چنین ظهور فساد اعتقاد هر دو در وقت مشترک
بوده باشد در هر سه قسم لازم است که بمحض اطلاع بر حقیقت حال عدول

نماید

نماید از نماز لاحق بسوی نماز سابق یعنی قلب نیت نماید از لاحق بسابق پس
نیز خود قرار دهد که این نماز ظهر است یا مغرب قسم چهارم آنست که زمان
قسم چها
که زمان شروع بنماز و زمان تذکر هر دو در وقت مختص بنماز متأخر بوده
مثل آنکه شروع بعصر یا بنماز عشا در اول وقت خود باعتقاد آنکه ذمه او از
ظهر یا مغرب بری شده در اثنای نماز در اواسط ادا امده که نماز ظهر یا نماز مغ
اتیان نموده در این صورت بی اشکال عدول جایز نیست پس لازم همان
نماز را بقصد آنکه عصر یا عشا است باتمام رساند بعد از آن نماز سابق
را قضا نماید قسم پنجم آنست که وقت شروع بنماز لاحق وقت مشترک بوده
قسم پنجم
باشد در وقت تذکر بحقیقت حال وقت مختص بنماز لاحق بوده و این قسم
اگر نحوی نیست که عدول بنماز سابق نماید و تمام کند متمکن از درک یک ره
یک رکعت از نماز لاحق در وقت خود نخواهد بود شد بعید از عدول جایز
نیست و اگر چنین بوده باشد یعنی عدول بنماز سابق و اتمام آن میتواند
یک رکعت از نماز لاحق در وقت اتیان نمود خالی از اشکال نیست لکن با
ظاهر این است که عدول نتواند نمود بخوی نماند از انچه مذکور شد و قسم
پنجم ظاهر میشود حکم قسم ششم باز مقام دوم آنست که ظهور فساد
اعتقاد بعد از فراغ از نماز بوده باشد احتمالات سابقه در اینجا نیز جاری
است توضیح حال مقتضی این است که گفته شود فراغ از نماز لاحق یا در
وقت مختص بنماز سابق است یا در وقت مشترک است یا در وقت
مختص بنماز لاحق خواهد بود و بر جمیع تقادیر زمان شروع در نماز لاحق
یا موافق است با زمان فراغ یا مخالف پس احتمالات متعدد خواهد
بود اول آنست که زمان فراغ از نماز لاحق مختص بوده باشد بنماز
سابق و هم چنین زمان شروع در این وقت ظاهر آنست که نماز باطل

بوده باشد اعاده آن بعد از اتیان بنماز سابق لازم بوده باشد پس
عدول در این مقام ثابت خواهد بود دوم آنست که زمان فراغ مخالف
با زمان شروع است باین نحو که زمان شروع بنماز لاحق مختص بزمان سابق
است لکن زمان فراغ وقت مشترک ما بین هر دو نماز است در این صورت
نیز ظاهر اینست که این نماز باطل بوده باشد پس اعاده این نماز بعد از اتیان
بنماز سابق لازم خواهد بود سیم آنست که زمان فراغ از نماز لاحق
موافق بوده باشد با زمان شروع در آن باین نحو که زمان فراغ از آن
در زمان شروع با آن هر دو در وقت مشترک ما بین هر دو نماز بوده
باشد و اعاده آن واجب نبوده باشد پس اتیان میباید بنماز سابق
تنها چهارم آنست که زمان شروع با زمان فراغ از نماز لاحق مختلف بوده
باشد باین نحو که زمان شروع مشترک ما بین هر دو نماز بوده باشد و زمان
فراغ مختص بنماز لاحق بوده باشد پنجم آنست که زمان فراغ موافق بوده
باشد با زمان شروع باین نحو که هر دو در وقت مختص بنماز لاحق بوده
باشد در این صورت نیز نماز لاحق صحیح است عدول ثابت نیست و لازم
است اتیان نماید بنماز سابق لکن در این صورت نماز سابق قضا
خواهد بود پس اتیان میباید آن را بنیت قضا پس از آنچه مذکور شد
مشخص شد که عدول از نماز لاحق بسابق بعد از فراغ از نماز ثابت نیست
خواه دو نماز باهم عدد رکعات مساوی بوده باشد یا مختلف و در صورت
مساوات هر دو چهار رکعتی فقط بوده باشد یا سه رکعتی یا دو رکعتی لکن
در این دو صورت امر لا محاله احدهما میباید قضا بوده باشد و در یکی
قضا ممکن هست در دو را این هست و هم مبنی در مختلفین پس مواد
عدول مختص خواهد بود بصورتیکه متذکر بحقیقت حال شود در اثنای

نماز

نماز را این اعم از آن است که هرچه در نماز ادائی بوده باشد چنانچه کلام در این
بود یا هرچه در قضا بوده باشد یا مختلف باین معنی که معدول منه ادا بوده
باشد و معدول الیه قضا و تصویر عکس اگرچه ممکن است لکن خالی از اشکال
نیست عدول در صورتیکه معدول منه و معدول الیه هرچه و مساوی در عدد
رکعات بوده باشد ثابت است ما دام محل آن فارغ نشده است اگرچه قبل
از صیغه سلام بوده باشد که بان از نماز خارج میشود و هم چنین است
در صورتیکه معدول منه و معدول الیه مختلف بوده باشد لکن رکعات
معدول الیه زیادتر بوده باشد از رکعات معدول منه مثل اینکه معدول منه
نماز مغرب بوده باشد و معدول الیه نماز عصر اما هرگاه رکعات معدول
منه بیشتر بوده باشد از رکعات معدول الیه مثل اینکه معدول منه نماز
عشا است و معدول الیه نماز مغرب شکی در این نیست که حکم بجواز عدول
قبل از فراغ بر وجه اطلاق صحیح نیست چه ظاهر میشود که بعد از رفع راس
سجود رکعت اخیره بر چهار رکعت خواهد بود مشخص است که نماز مغرب
سه رکعت است پس عدول در این صورت ممکن نخواهد بود بلکه شبهه
نیست که محل عدول فوت میشود به دخول در رکوع رکعت رابعه در صورت
مفروضه چنانکه در آنجا مقام است آنچه که آیا فوات محل عدول موقوف
بر زیادتی رکوع است نسبت بمعدول الیه یا مطلق زیادتی است محتاج نمود
مقام ثانی است بنا بر این هم چنین در صورت مفروضه استاد در رکعت
چهارم دیگر عدول نمیتوان نمود اگرچه شروع بقرائت یا تسبیح ننموده باشد
پس لازم است در فرض مفروض هرگاه منتذکر بحقیقت حال شد بعد
از آنکه ایستاد بجهت چهارم رکعت نماز عشا را تمام نماید بقصد نماز عشا
بعد از فراغ از این نماز اتیان بنماز مغرب نماید از آنچه مذکور شد معلوم

شد که عدد رکعات چنانچه بعد از فراغ از عمل ثابت نیست همچنین است در اثنای عمل
هرگاه تجاوز نمود از محل عدد رکعات همچنین مشخص شد که اختلاف در کیفیت
مابین معدودات اسند و معدودات البرد مقرات در جهر و اخفات مانع از عدول
نیست لهذا جایز نیست عدول از نماز مغرب بنماز عصر و از نماز ظهر بنماز صبح مهادم
در هکن فصل مهادم در بیان قبله است بدانکه قبله در اصطلاح شرع
عبارت است از موضعی که لازم است استقبال بجانب آن در حالت نماز
و لازم است که دارند انسان را بجانب آن در حالت احتضار و دفن
نمودن میت را بجانب آن در حالتی که باشد ذبیحه را در حال ذبح بجانب
آن و تولد نمودن توجه بجانب آن را در حالت بول و غایط فقهای اعلی الله
تعالی مقامهم اختلاف کرده اند در تعیین آن بسیاری از قدمای فقها
اعلی الله تعالی مقامهم فرموده اند آن کعبه است در حق کسیکه در مسجد الحرام
می باشند و مسجد الحرام است در حق اشخاصیکه در حرم میباشند
و حرم است در حق تتمه کسانیکه در خارج حرم میباشند و حق آنست
که قبله عبارت از فضائی است که کعبه معظمه حالی از است از فوق تا سمای
علا و از تحت الثری در حق اشخاصیکه متمکن هست از استقبال بآن
و جهت همین فضا است در حق کسیکه کسانیکه متمکن از استقباله
نیست و این قول مختار محققین از فقها است و مختار در تعریف جهت
آنست که گفته شود قبله فضای جانبی است که بتحقیق کعبه در آن معلوم
بوده باشد یا مظنون یا احتمال عدم خروج از فضا از هر جزوی از اجزای
آن احتمال در عرض مختلف میشود بزیاده و نقصان باعتبار معلومیت
طول و عرض بلد و مجهولیت آن گاه هست جهت یعنی مذکوره تمام نصف
جنوبی میشود و گاه هست تمام نصف شمالی چنانچه گاه هست تمام

نصف

نصف مشرقی دکاه هست تمام نصف غربی میشود دکاه هست نصف ربع غربی ه
جنوبی دکاه هست ربع شرقی جنوبی میشود دکاه هست ثمن و هکذا تفصیل مقام
انست که در صورت معلوم بودن طول و عرض بلد چند قسم منقسم میشود
اول انست که طول و عرض بلد هر دو زیاده از طول و عرض مکه بوده باشد
در این صورت مکه غربی جنوبی بلد خواهد بود دوم انست که عرض بلد زیاده
از عرض مکه بوده باشد لکن طول کمتر از طول و عرض مکه بوده باشد در این قسم مکه
شرقی شمالی بلد خواهد بود سیم انست که طول بلد از طول مکه زیادتر بوده
باشد و در این قسم مکه در ربع غربی شمالی بلد خواهد بود چهارم انست که طول بلد
مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض بلد زیاتر بوده باشد از عرض
مکه پنجم انست که طول بلد با ان مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض
بلد کمتر بوده باشد از عرض مکه در قسم پنجم نقطه سمت قبله نقطه جنوب خواهد
بود چنانچه در قسم ششم نقطه سمت قبله نقطه شمال بلد خواهد بود ششم
انست که عرض بلد مساوی بوده باشد با عرض مکه لکن طول بلد زیاتر
بوده باشد از طول مکه هفتم انست که عرض بلد مساوی بوده باشد
با عرض مکه و این در صورت بعضی توهم کرده اند که در قسم اول نقطه
سمت قبله نقطه سمت قبله نقطه مغرب میباشد و در قسم ثانی از ان
نقطه مشرق است و این صحیح نیست چنانچه مطلع خواهی شد بدانکه مقصد
در تشخیص سمت قبله قواعد هیئة است پس مناسب انست اشاره
نماید بکیفیت استخراج سمت قبله بنا بر قواعد هیئة است پس میگوییم
سمت قبله بلدی باصطلاح ارباب هیئة عبارت است از نقطه محل تقاطع
دایره افق ان بلد و دایره عظیمه که مرور نماید بسمت راس ان بلد
و سمت راس مکه از نقطه تقاطعیکه اقرب بسمت راس مکه است

وخطی که اخراج میشود از مرکز این بلد بان نقطه این خط خط سمت قبله
میباشد که بنای محراب را این میکذارند بعد از آنکه این نقطه واین خطه
مشخص شده قبله مشخص است مهم در این مقام در طریق تشخیص واستعلام
این واستعلام آن چند طریق میشود اسهل وانفع طریق در این هندیه
است بیان آن این است که موضع از زمین یا غیر از زمین را هموار نمایند
بحدیکه سطح آن مطلقا تقعیر وتحدیب یعنی بهیچ وجه نشیب وبلندی نداشته
باشد مثل سطح کاغذ که اگر آب بر آن بریزند بهمه جهات جاری شود بالمساوات
در آن سطح مذکور دایره رسم نمایند بنحوی که محیط تمام این سطح نشود بلکه
دایره داخل این سطح واقع شود پس بعضی از این سطح خارج دایره
خواهد بود هر قدر بیشتر خارج شود دایره باشد بهتر بعد از این شاخص
ثقیلی که بشکل مخروط بوده باشد در آن دایره نصب نمایند بنوعی که مرکز
قاعده این مخروط منطبق شود بر مرکز دایره واین دانسته میشود برسم دایره
بر مرکز آن دایره که نصف قطر آن مساوی با نصف قطر قاعده مخروط بوده
باشد بعد از آنکه محیط قاعده مخروط منطبق شده بمحیط این دایره مشخص
میشود که مرکز قاعده منطبق شده است بر مرکز دایره اولی ولازم است که
شاخص در بلندی قدری بوده باشد که ظل آن در حالت انتقاص
بحدی برسد که اقصر از نصف قطر دایره بوده باشد تا ظل در حالت
انتقاص داخل دایره شود ودر حالت ازدیاد خارج شود از طرف
دیگر آن بعد از این مقدمات باید استخراج خط نصف النهار نمود باین
نحو که از ارتفاع شمس ملاحظه در حال ظل نمود تا آنکه داخل در دایره
شود مدخل ظل را تعیین نماید وهمچنین ملاحظه حال ظل نموده از دایره
خارج شود آن وقت تعیین مخرج ظل نماید بعد از آن ما بین مدخل ومخرج

خط

بخط مستقیم وصل نمایی این خط قطر خواهد بود بجهت دو قطعه از دایره
و ظلی که امواج میشود از مرکز دایره هر یک منصف دو قوس مذکور بود در ظلم
مذکور از دایره میشود این خط خط نصف النهار خواهد بود و میل از این
خط از جانب مغرب بجانب مشرق دلیل تحقیق زوال است و لامحاله
اصل این دایره باین خط نصف النهار منقسم میشود بدو قسم متساوی
بعد از آنکه منصف این دو قسم ظل امواج میشود که تقاطع
نماید با خط نصف النهار در مرکز دایره و زوایای قائمه پس اصل دایره
باین دو خط منقسم میشود بچهار قسم متساوی هر یک مربع دور میشود
و این خط ثانی مسمی بخط مشرق و مغرب است بعد از آنکه این مطلب منقح
شده بود میکنند با اصل مقصدی که عبارت از استخراج سمت قبله بوده باشد
پس میگوییم در دو قسم از اقسام ثمانیه مذکوره همین استخراج خط نصف
النهار کفایت میکند در استخراج سمت قبله دیگر احتیاج بعمل دیگر نیست
از دو قسم آنست که بلد مساوی بوده باشد با مکه در طول پس در این
حال اگر عرض بلد بیشتر بوده باشد از عرض مکه مکه جنوبی بلد خواهد
بود و سمت قبله نقطه جنوب خواهد بود و اگر عرض بلد اقل از عرض مکه
بوده باشد مکه شمالی بلد خواهد بود و سمت قبله نقطه شمال خواهد
بود پس هرگاه کسی در اول متوجه نقطه جنوب شد متوجه قبله خواهد
بود چنانچه کسی در ثانی متوجه نقطه شمال شد متوجه قبله خواهد
بود لکن در شش قسم باقی دیگر همین استخراج خط نصف النهار
تنها کفایت نمیکند در استخراج سمت قبله بلکه محتاج است بعمل دیگر
بیان آنست که در صورتیکه طول و عرض بلد اکثر بوده باشد از طول
و عرض مکه مثل اصفهان مثلا که طول آن هشتاد و شش درجه و چهل

دقیقه است وعرض آن سی و دو درجه و بیست و پنج دقیقه است و طول مکه
هفتاد و دو درجه است وعرض آن بیست و یک درجه و چهل دقیقه بسیط هفتم
در استخراج سمت قبله در این بلاد انست که بعد استخراج خط نصف النهار
وتقسیم دایره مذکور بسیصد و شصت قسم متساوی از هر یک از نقطه
جنوبی و شمالی ان بشمارند بقدر زیادتی طول بلدان طول مکه که عبارت
از نه درجه وکسری بوده باشد در این فرض بجانب مغرب و وصل نمایند
ما بین این دو موضع بخط مستقیم و از هر یک از نقطه مشرق و مغرب
بشمارند بجانب خود بقدر زیادتی عرض بلد از عرض مکه که در فرض مذکور
عبارت از زیاده ده درجه بوده باشد تقریباً بعد از ان ما بین موضعین
وصل نمایند بخط مستقیم البته این خط تقاطع میکند با خط اول که حد
فصل ما بین الطولین بود بعد از ان از مرکز دایره خطی اخراج میشود بمحل
تقاطع این دو خط این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که
طول وعرض بلد اقل بوده باشد از طول وعرض مکه در این حالت مکه شمالی
شرقی بلد میشود بس طریق بقرار اصل استخراج سمت قبله مقتضی انست
که شمرده شود از نقطه جنوبی و شمال بجانب مشرق بقدر فصل طول مکه
در طول بلد و ما بین موضعین بخط مستقیم وصل نمایند و همچنین ه
از نقطه مغرب و مشرق بقدر زیادتی عرض مکه از عرض بلد بجانب شمال
و ما بین موضعین بخط مستقیم وصل نمایند مشخص است این دو خط
این خط خط سمت قبله خواهد بود اگر فرض شود که طول بلد اکثر بوده
باشد از طول مکه وعرض اقل از عرض مکه در این صورت شمرده میشود
از نقطه جنوب و شمال از محیط دایره بجانب مغرب بقدر زیادتی طول
بلد از طول مکه و وصل میشود ما بین موضعین بخط مستقیم و همچنین

از نقطه

از نقطه مغرب و مشرق بجانب شمال بقدر زیادتی عرض مکه از عرض بلد و ما بین
نقطتین وصل میشود بخط مستقیم و این دو خط باهم تقاطع خواهند نمود و
بعد از آنکه از مرکز دایره خطی اخراج میشود بمحل تقاطع خطین این خط
سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که طول بلد اقل بوده باشد از طول
مکه و عرض اکثر از عرض مکه در این صورت مکه سمت جنوبی بلد خواهد بود
طریقه استخراج قبله آنست که از نقطه جنوبی و شمالی بقدر زیادتی طول
مکه از طول بلد شمرده شود از محیط دایره بجانب مشرق و ما بین دو نقطه
بخط مستقیم وصل شود و از نقطه مغرب و مشرق شمرده شود از محیط
دایره بجانب جنوب بقدر زیادتی عرض بلد از عرض مکه و ما بین موضعین
وصل شود بخط مستقیم و دو خط باهم تقاطع مینمایند و از مرکز دایره
خطی اخراج میشود بموضع تقاطع خطین این خط خط سمت قبله خواهد
بود و اینجا مذکور شد کیفیت استخراج سمت قبله در شش قسم از اقسام
ثمانیه مذکوره مشخص شد در دو قسم دیگر باقی یکی آنست که بلد مساوی
بوده باشد با مکه در عرض لکن طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه
و ثانی مثل این است در عرض لکن بلد اقل بوده باشد از طول مکه در این
دو قسم اکثر توهم شده که قبله نقطه مغرب بوده باشد در اول و نقطه
مشرق در ثانی سیما استخراج خط مشرق و مغرب کفایت مینماید در تشخیص
قبله لکن مبین نیست مراد این در صورت صحیح بود که ممکن میبود که دایره اول
سموت بلد مساوی منطبق بوده باشد با دایره اول سموت مکه و این
محال است چه غایت تباعد ما بین دو دایره عظیمه متقاطعه در دو نقطه
است و اگر دایره اول سموت بلد منطبق میبود با دایره اول سموت
مکه لازم می آمد که غایت تباعد ما بین دو دایره عظیمه متقاطعه در چهار

نقطه بوده باشد و هذا خلف توضیح مطلب آنست که گفته شود که دایره
اول سموت بلد در نقطه مشرق تقاطع مینمایند با معدل النهار بعد
از آن شروع مینماید بتباعد تا آنکه برسد بسمت راس بلد در اینجا
غایت تباعد مابین این دو دایره متقاطعه است بعد از آن شروع مینماید
بتقارب تا آنکه در نقطه مغرب باهم تقاطع مینمایند و چون که فرض
اینست که بلد با مکه مساوی در عرض می باشد و مختلف در طول لکن
طول آکثر است از طول مکه در این وقت لامحاله دایره اول سموت بلد
در سمت راس بلد غایت تباعد مابین آن و دایره معدل النهار است
بعد از رسیدن از سمت راس بلد شروع مینماید بتقارب پس قطعا
نمیکند بسمت راس مکه بلکه سمت راس واقع میشود در جانب شمال
غربی بلد پس نقطه مغرب سمت قبله نخواهد بود بلکه نقطه سمت قبله
واقع شده خواهد بود در ربع غربی شمالی و بعبارت اخری نظر بانکه
مفروض این است که بلد با مکه مساوی در عرض میباشند بنابراین
پس بعد سمت راس بلد از معدل النهار مثل بعد سمت راس مکه
خواهد بود از معدل النهار پس اگر فرض شود دایره اول سموت
بلد مرور نماید بسمت راس مکه لازم آید در دایره عظیمه متقاطع
غایة تباعد انها از هم در چهار نقطه بوده باشد و این در صورتی بود که
طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه با مساوات در عرض و اگر فرض شود
در اینصورت که طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه معظمه نقطه
مشرق نمیتواند شد قطعا بلکه نقطه سمت قبله واقع میشود در ربع
شرقی شمالی بهمان وجهیکه مذکور شد توضیح مطلب این است که دایره
اول سمت بلد در اینصورت که توهم ارتسام او شد از نقطه مغرب

بلد

بلد در اینجا با معدل النهار تقاطع میکند بعد میل میکند بارتفاع تا بسمت
راس بلد در اینجا که ربع دایره است غایت تباعد ما بین این دایره است با دایره
معدل النهار و بعد شروع مینماید بتقارب نظر باینکه مفروض است
که بلد با مکه مساوی در عرض است پس لا محاله عین ان مرور خود
بسمت راس مکه در جانب شمال شرقی این دایره واقع خواهد شد
پس سمت قبله شرقی شمالی بلد خواهد بود نه نقطه مشرق بلد و هو
المطلوب طریقه دیگر از طریقه بان تشخیص سمت قبله میشود انست
که ملاحظه ظل شمس شود در حین مرور شمس بسمت راس مکه و ظل
شمس در آن وقت خط سمت قبله خواهد بود توضیح مطلب در اینمقام
مقتضی اینست که گفته شود سابق بیان شد که عرض مکه زادها الله
تعالی عزا و شرفا بیست و یک درجه و چهار دقیقه میباشد و غایة میل
منطقه البروج از معدل النهار که تعبیر از آن میل کلی مینماید بیست
و چهار درجه بیشتر نیست پس لا محاله شمس در وقتیکه بوده باشد
در جزئی از اجزا منطقه البروج که بعد او از معدل مساوی عرض مکه
بوده باشد خواه در وقت هبوط مرور خواهد نمود بسمت راس مکه
و این جزو از منطقه البروج که بعد او از معدل بیست و یک درجه و چهل
دقیقه است بنابر انچه تصحیح نموده بان محقق طوسی قدس
الله تعالی درجه هشتم در جوزا است و بیست و ستم درجه سرطان
در حال شمس صاعد خواهد بود در ثانی هابط و مرجع در اطلاع
باینکه شمس در احد جزئین است در حق اغلب ناس است تقاویم
است و اما تشخیص آنکه شمس در آن حین بسمت راس مکه مرور کرده
مینماید پس این طریق است که تفاوت ما بین طولین که عبارت از طول

مکه و طول بلد بوده باشد ملاحظه شود پس اگر طول مکه اکثر بوده باشد
از طول بلد آن را باید احتساب نموده بازای هر پانزده درجه یکساعت وضع
نموده و بازای هر درجه چهار دقیقه آنوقت ملاحظه ارتفاع شمس نموده
همان قدر که بازای زیادتی طول مکه از طول بلد مانده که شمس نصف
النهار بلد برسد آنوقت شمس در نصف النهار مکه بسمت
راس مکه خواهد بود و ظل شمس در این حالت بسمت قبله میباشد مثلا
هرگاه فرض شود در بلدی که نصف النهار آن بلد در حین وصول
شمس نه درجه تا منزل خواشتی ساعت و نیم بوده باشد و زیادتی
از طول مکه از طول مکه بقدر نه درجه بوده باشد در این وقت
تعیین ارتفاع شمس باصطرلاب مینماید تا نه درجه مانده نصف النهار
مکه برسید ظل شمس در آنوقت سمت قبله میباشد و هرگاه فرض شود
طول مکه اقل از طول بلد بوده باشد مثل آنکه فرض شود طول مکه
اقل است از طول بلد هفت درجه و نیم در این وقت بعد از آنکه شمس
بدایره نصف النهار بلد رسیده بقدر نیم ساعت تامل نموده آنوقت
شمس در دایره نصف النهار مکه خواهد بود فرض پیش از رسیدن
شمس بدایره نصف النهار باشد بقدر نیم ساعت وقت شمس در دایره
نصف النهار مکه خواهد بود و ظل شمس در آنوقت سمت قبله
میباشد هرگاه سمت قبله مشخص نبوده باشد لازم است اجتهاد
در تشخیص قبله آن از راهی که مذکور شد یا از غیر آن و لکن در بلاد
مسلمین اعتماد بمحاریب مسلمین و مقابر ایشان میتوان نمود مگر در صورتیکه
علم بغلطه داشته باشد بر خطای آن در هر یک از این در صورتیکه بوده
باشد اعتماد نمیتوان نمود بلکه در صورت شک نیز چنین است مجلد ده

سمت قبله

سمت قبله می باید یا معلوم یا مظنون نا توان اعتماد نمود در صورت
انتفای مظنه و عدم تمکن از آن در جهت معینه اگر جمیع جهات در نظر
مکلف مساوی بوده باشد لازم است اتیان چهار نماز در چهار
سمت و اگر مساوی نبوده باشد بلکه امر قبله منحصر در سه جهت بوده
باشد لازم است اتیان سه نماز در سه سمت قبله و اگر منحصر در دو جهت
بوده باشد اقتصار نماید به دو نماز در دو سمت و قول بجواز اقتصار
بنماز واحد بهر سمتی که خواهد با وجوع بقرعه ضعیف است و اشکالی در
این نیست لکن سخن در اینست که در این مقام تنبیه شود بر چند امر اول
آنست که اتیان چهار نماز مثلا در چهار سمت در صورتی که یک
نماز بوده باشد ظاهر است مثل نماز صبح و اما هر گاه دو نماز بوده باشد
مثل ظهر و عصر و مغرب و عشا در این صورت ایا لازم است اول چهار
نماز ظهر را در چهار سمت اتیان نماید بعد از آن اتیان چهار نماز
عصر در چهار سمت نماید یا اتیان بنماز عصر در هر جهتی میباید بعد از فراغ
از نماز ظهر در آن جهت بوده باشد یا مخیر است بهر نحو که خواهد اتیان
نماید ظاهر اول است پس اول اتیان چهار نماز ظهر در چهار سمت
نماید بعد از فراغ از چهار سمت اتیان چهار نماز عصر در چهار سمت
نماید لکن لازم نیست که ابتدا نماید بنماز عصر در آن سمتی که اول شروع
بنماز ظهر نموده بود بلکه جایز است اتیان بنماز عصر در اول دفعه در سمتی
که اتیان نموده است نماز ظهر چهارم را در قسم اخیر است در صورتیکه اتیان
چهار سمت نماید باین نحو بوده باشد که اول خط مستقیم امتزاج
نماید بنوعیکه زوایای ما بین هر دو خط مساوی بوده باشد با هم
و بعبارت اخری اقرب بفهم عوام انفراج ما بین هر دو خط با هم مساوی

بوده باشد این در خط بعد از تقاطع چهار قسم منقسم میشود هر قسمی را در حال
نماز ما بین دو قدم خط قرار دهد و نماز کند سیم آنست اخیر مذکور
شد لازم است چهار نماز نماید در حالت سعه وقت است اما در حال
ضیق وقت اقتصار نماید بانچه وقت کفایت نماید بیم هرگاه وقت کفایت
نکند مگر یک نماز اقتصار بهمان یک نماید و تعدد لازم نیست و در همین
جهت در این صورت مختار است مگر کفایت دو نماز لازم است و همچنین
چهارم واجب نیست در حق متحیر در قبله تاخیر نماز نماید تا آنکه باقی نماند
از وقت مگر مقدار نیکه کفایت هست نماز یا طاق یا چهار نماز نماید بلکه
ظاهر اینست که جایز بوده باشد در اول وقت اشتغال بنماز نماید خصوصا
در صورتیکه عالم بوده باشد یا ظن مستمر بخفی تا آخر وقت بلکه در حق ملتبس
کسی بگوید لازم بوده باشد تاخیر در نماز در صورت علم برفع مانع در آخر
وقت بعید نیست هرگاه مقدار چهار نماز از اول زوال مثلا منقضی شد
و متحیر در قبله بعد از آن مصحوب بعض معاذیر مسقط تکلیف شد مثل
آنکه ضعیفه حایض شد بعد از ارتفاع عذر قبل الی آن است یا باقی است
لازم است در مقام قضا در عبادت نماید حالت ادا را بس لازم است اتیان
بچهار نماز ظهر قضائی نماید عصر را هم لازم نیست بلکه ممکن است کسی اعاده
نماید در چنین صورت اولی بلکه لازم این بوده باشد که تاخیر در قضا
نماید تا رفع تحیر شود اگر چه بنابر قول بمضایقه بوده باشد نظر بانکه
شمول ادله این قول نسبت باین مرض ظاهر نیست و اگر نه بوده باشد
در همین قضا تشکیکی در این نیست که چهار نماز ظهر قضائی بچهار
سمت واجب نیست و همچنین ظاهر اینست که با اشکال اتیان بچهار
نماز ظهر قضائی در حق قبله نمی بوده باشد بلکه جایز نبوده باشد

بس

پس اجزا به یک نماز ظهر میتواند نمود لکن کلام در این است آیا در این صورت که مقدار شش نوده رکعت نماز اول زوال منقضی شد بعد از آن عذر مسقط تکلیف طاری شد آیا قضای نماز عصر بر آن شخص لازم خواهد بود یا نه حکم در مسئله خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این است که قضای نماز عصر در چنین صورت لازم نبوده باشد و از اینجا ظاهر میشود هرگاه مقدار هفت نماز چهار رکعتی مثلا منقضی شود بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض شود حکم بوجوب قضای نماز عصر بار ممکن نبوده باشد و همچنین حکم بوجوب قضای نماز ظهر ممکن نبوده باشد در صورتیکه منقضی شده باشد اول وقت مقدار سه نماز ظهر بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض شود و معلوم است آنچه مذکور شد در صورتی است که تحریم بامر مجمله در ساعت محقق بوده باشد و اما اگر چنین نبوده باشد مشخص است مقدار انقضای چهار رکعت یا هشت رکعت یا انقضای زمانیکه کفایت طهارت نماید کفایت میکند در حکم بوجوب قضا اگرچه ما بین تحقق تحریم و عروض عذر مسقط تکلیف مقدار دیگر کفایت چهار نماز نکنی بلکه یک نماز کند متخلل نشده باشد

ششم آنچه مذکور شد حکم لزوم قضا و عدم لزوم آن است بالاضافه باول وقت و اما آخر وقت پس هرگاه عذر مسقط تکلیف دفع شود و آن وقت باقی نمانده باشد مگر مقدار دیگر کفایت چهار نماز نماید یاد ظاهر این است که این مقدار وقت مختص بنماز عصر بوده باشد چنانچه در صورتیکه در قبل از اول وقت بمقدار چهار نماز مختص بنماز ظهر است همین مقدار از آخر وقت مختص بنماز عصر خواهد بود پس در فرض مذکور نماز ظهر واجب است نخواهد بود نه بعنوان ادا و نه بطریق قضا هرگاه

بعد از پنج نماز از اول وقت دیگر نماید واجب است یکنماز ظهر بهر سمتی که
و چهار نماز عصر بچهار سمت و همچنین هرگاه بعد از شش نماز یا هفت نماز
درک نماید و نماز ظهر را اول بدو سمت و سه ظهر را آخر بسه
سمت ایشان مینماید و در جمیع چهار نماز عصر بچهار سمت هفتم هرگاه
متحیر در قبله مشغول بنماز شد بقصد آنکه چهار نماز نماید بچهار سمت
مثلا بعد از ادای یک نماز رفع تحیر او شد خالی از این نیست یا نمازی
که قبل از زوال تحیر از او صادر شده یا بسمت قبله بوده یا خلاف آن
اگر بخلاف قبله بوده پس اشکال اکتفا بآن نماز نمیتوان نمود بلکه لازم
است ایشان بیک نماز بسمت قبله نماید و اگر آن نماز اتفاقا بسمت
بوده باشد در جواز اجتزای بآن اشکال است احوط اعاده آن نماز
است ثانیا بهمان سمت قبله بلکه دور نیست که واجب بوده باشد بجهة
آنکه بر مکلف لازم است که نماز بسوی قبله ایشان نموده باشد و امتثال
در صورتی متحقق است که قبل از آن بصلوة معتقد این بوده باشد
که این سمت قبله است از وقت شروع بنماز نماید و در متحیر چونکه
این معنی ممکن که نبوده شارع چهار نماز را واجب است نموده من
باب المقدمه در هیچیک از چهار ممکن نیست تا وی این بوده باشد
که این نماز بجانب قبله است بلی بعد از اتیان چهار نماز مشخص
میشود که یک نماز او بسمت قبله بوده پس امتثال در حق مکلف
بیکی از دو وجه متحقق میشود یا باینکه قبل از نماز عالم بوده باشد
که این سمت قبله است (سمت) و سی در نماز نماید بهمان سمت یا آنکه
نداند لکن چهار نماز مثلا بعمل آورد در ما نحن فیه هیچیک
متحقق نیست پس حکم بحصول امتثال ممکن نیست پس اعاده
نماز

نماز بهمان سمت لازم خواهد بود اما هرگاه رفع تحیر در اثنای نماز بشود پس
هرگاه مشخص شد که نماز بر خلاف سمت قبله است قطع آن لازم است اگر
بسمت قبله بوده باشد اگرچه استصحاب صحت مقتضی حکم باتمام است
لکن مقتضی لا صلوة الا الی القبلة نظر بانچه مذکور شد بان حکم بلزوم قطع
است جهت آنکه لفظ صلوة اسم است از برای افعال مفتتحه بالتکبیر و
مختتمه بالتسلیم و امتثال مضمون این حدیث موقوف بر اینست که وقت
شروع بنماز معتقد این بوده باشد که این صلوة بسوی قبله است و مفروض
نه چنین است هشتم این است این حکم که مذکور شد یعنی اتیان بچهار نماز — هشتم
بچهار سمت آیا مختص است بنماز یومیه یا عام است ممکن است تفصیل
در این مقام باین نحو اما نماز میت پس ظاهر اینست که اکتفا بیک نماز
بهر سمتی که بوده باشد بتوان نمود و اما غیر آن مثل نماز آیات غیر کسوفین
که موقت بوقت نبوده باشد بگوئیم تأخیر در آن نماید تا رفع تحیر شود
آنوقت اتیان بیک نماز نماید بسوی قبله و اما در کسوفین پس اگر
وقت وسعت چهار سمت داشته باشد لازم است که اتیان نماید
و اگر وسعت نداشته باشد اقتصار نماید بانچه وقت وسعت دارد
و دور نیست در امثال مقامات در مثل نماز میت و نماز کسوف و خسوف
در چنین وقتی عمل بمقتضای قرعه نمودن اولی بوده باشد خصوصا
در مثل نماز میت نظر بعموم و شمول ادله قرعه و عدم انصراف مقتضی — نهم
تکرار در اتیان صلوة بنماز میت نهم اینست که متحیر در قبله جایز است
اقتدا نماید بمتحیر و همچنین جایز است اقتدای متحیر اما اقتدای غیر متحیر به
متحیر در سمتیکه غیر متحیر معتقد این است که سمت قبله نیست بی اشکال
جایز نیست و اما در سمتیکه معتقد اینست که سمت قبله است حکم بجواز

اقتدا مشکل است بلکه در این مقام مبحث است اول آنست که واجب است
رعایت استقبال در جمیع احوال نماز پس هرگاه التفات از قبله غایب در اثنای
نماز این بر دو قسم میشود عمداً یا سهواً علی التقدیرین یا همه بدن است یا روی
تنها و بر جمیع تقادیر یا بخلف قبله است یا بسوی یمین و یسار است یا ما بین
یمین و یسار پس اقسام دوازده است شش قسم در عمد و شش
قسم در سهو اما اقسام عمد اول آنست که التفات نماید بهمه بدن بخلف
قبله دوم آنست که التفات نماید بوجه تنها بخلف قبله تشکیکی در بطلان
نماز در این دو قسم نیست پس استیناف نماز لازم است سیم آن آنست که
التفات نماید بکل بدن بجانب یمین یا بجانب یسار در این قسم نیز نماز
باطل میشود خواه مشغول بوده باشد در حین انحراف به بعض افعال
نماز یا نه در هر دو صورت نماز باطل است و استیناف آن لازم است ه
پنجم آنست که التفات نماید بوجه تنها بجانب یمین خود یا یسار خود این
قسم ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد ولکن اصل فعل مکروه بوده است
ششم آنست که التفات نماید بوجه تنها ما بین یمین یا یسار صحت در قسم
خامس مستلزم صحت در این قسم است بطریق اولی بلکه حکم بکراهت در
این دو صورت ممکن نیست و اما اقسام سهو اول آنست که التفات
نماید بوجه تنها ما بین یمین و یسار دوم آنست که التفات نماید بوجه
تنها بسوی یمین یا یسار شبهه در صحت صلوة در این دو قسم نیست
حکم بصحت نماز در این دو صورت سهو بطریق اولی سیم التفات بوجه
تنها است بخلف قبله در این صورت اگرچه ظاهر از بسیاری
از فقها رضی الله عنهم صحت نماز است در مثل صورت مذکوره لکن
خلاف مختار نزد حقیر آن است که نماز باطل و استیناف آن لازم باشد ه

چهارم

چهارم التفات بکل بدن است خلف قبله پنجم التفات بکل بدن است بجانب
یمین یا یسار مختار در این صورت نیز در فساد نماز است ششم التفات بکل
بدن است ما بین یمین و یسار در این وقت اگر مشغول به بعضی از واجبات
نماز بوده باشد نماز باطل میشود اگرچه از واجبات غیر رکنیه بوده باشد
و اگر مشغول نشود حکم ببطلان مشکل است احتیاط در اعاده است مخفی
نماناد آنچه مذکور شد حکم التفات و انحراف از قبله در اقسام تعمد و نسیان
مختص بنمازهای واجبه است و اما نماز نافله ظاهرا نیست هیچ قسم از اقسام
مذکوره موجب فساد نشود اگرچه التفات بکل بدن بوده باشد بمقابل
جهة قبله متعمداً بحث دوم در ظهور فساد اعتقاد است در امر قبله بعد
از فراغ از نماز یا در اثنای نماز هرگاه فساد اعتقاد بعد از فراغ از نماز
بوده باشد این سه قسم میشود اول آنست که نماز واقع شده است ما بین
یمین و یسار مصلی ثانی بسوی نفس یمین یا نفس یسار ثالث خلف
قبله و بعبارت اخری بعد ما بین سمت قبله و ما بین آنچه که متوجه
شده در حال نماز یا اقل از ربع دور است یا مساوی آن است یا بیش
از ربع است تعبیر اول میشود بمابین مشرق و مغرب و از ثانی بنفس
مشرق یا مغرب و از ثالث باستدبار اگر اول است نماز صحیح است محتاج
باعاده نیست و در ثانی اعاده لازم است هرگاه انکشاف فساد اعتقاد
در وقت شده باشد و اگر بعد از انقضای وقت بوده باشد قضا لازم
نیست و در ثالث خلاف عظیم است ما بین فقها مختار این است که مثل
صورت ثانیه است اعاده نماز در وقت لازم و بعد از انقضای وقت
قضا لازم نیست لکن احوط در این قسم اتیان بقضا است و اما هرگاه
ظهور فساد اعتقاد در اثنای نماز بوده باشد در این صورت اگر که

مابین یمین و یسار است لازم است میل نماید بسوی قبله نماز را تمام کند
در حال میل ظاهر اینست که لازم است مشغول واجبی از واجبات نمازه
در صورت دیگر لازم است نماز را قطع نموده متوجه قبله شده استیناف
نماز نماید اگرچه متمکن از اتیان کل نماز در وقت نبوده باشد هرگاه از وقت
درک نماید مقداری اگر کفایت یک رکعت فصاعداً نماید واما هرگاه فرض
شود بعد از قطع متمکن از درک یک رکعت نماز در وقت نخواهد شد
اظهر از جماعتی از متاخرین فقها ظاهر میشود آن است که در این صورت
لازم است اتمام نماز بعد از انحراف بسمت قبله در قطع نماز در این صورت
وچونکه مفروض اینست که مابقی از وقت کفایت یک رکعت از نماز نمیکند لازم است
نماز را بقصد قضا اتیان نمایند واما حکم در جاهل بسمت قبله یا ناسی
مثل کسی است که متطیه ضبط در سمت قبله نموده یا نه میگوئیم اما جاهل
پس ظاهر اینست که حکم او چنین نیست بلکه اعاده نماز اگرچه نماز او مابین
مشرق و مغرب یعنی که مذکور شد واقع نشده باشد بلکه جاهل حکم عامد
است پس هرگاه کسی عمداً نماز بغیر جهة قبله نموده باشد نماز باطل است و
عموماً اعاده نماز یا قضای آن متعین است جاهل نیز مثل اوست و اما
ناسی مناسب نیست اول بیان شود که مراد از ناسی چه چیز است از وقت
تنبه میشود بحکم آن میگوئیم مراد از ناسی در این مقام دو احتمال دارد اول
آنست هم مراد بناسی ناسی حکم بوده باشد دوم ناسی موضوع و مراد
از ناسی حکم آنست که اول مبالی نیست که در نماز واجب است استقبال قبله
لکن این مطلب را فراموش نموده و مراد از ناسی موضوع آنست که اولا سمت
قبله را تشخیص نمود لکن فراموش نمود در نماز را بسمت دیگر نمود باعتقاد
آنکه این سمت همان سمتی است که تشخیص نموده بوده است اما ناسی حکم

پس

پس این دو قسم میشود یکی آنست که در نسیان مقصر است یعنی منشأ او
نسیان ترک مبالات و مسامحه در دین بوده باشد دوم آنست که چنین نیست
اول ظاهر آنست که حکم جاهل است پس صلوة او محکوم ببطلان است اگرچه
واقع شده باشد ما بین مشرق و مغرب بلکه حکم بصحت صلوة او مشکل است اگرچه
واقع شده باشد بسمت قبله نظر باینکه امتثال بقوله تعالی وحیثما کنتم فولوا
وجوهکم شطره با جهل بلزوم استقبال ممکن نیست و دور نیست حکم در ثانی
نیز چنین بوده باشد و جبران از آنچه مذکور شد مشخص و تفاوتی که هست
آنست که در اول جهة نسیان اثم است بخلاف ثانی و اما ناسی موضوع
پس ظاهر آنست حکم آن حکم کسیست که خطا در سمت قبله نموده باشد پس
اگر نماز او ما بین یمین و یسار بوده باشد صحیح خواهد بود و اگر بنفس
یمین یا یسار بوده باشد یا بخلاف قبله بوده باشد نماز باطل خواهد بوده
بلکه دور نیست که گفته شود تلافی لازم بوده باشد اگرچه متذکر شود بحقیقت
حال در خارج وقت پس اعاده صلوة در وقت و قضای آن در خارج
وقت لازم خواهد بود و این در صورتیست که متذکر شود بحقیقت
حال بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه متذکر در اثنای نماز بوده باشد
پس اگر ما بین یمین و یسار بوده باشد نماز او صحیح صحیح لازم است
میل نماید بسمت قبله و اگر بنفس یمین و یسار یا بخلاف جهة قبله بوده
باشد نماز باطل و قطع نماز و استیناف آن لازم است **بحث سیم** آنست که
علم بجهت قبله با امکان لازم است و با عدم امکان علم چنانچه اغلب چنین
است اعتماد بظن میتوان نمود و طرق مظنه مختلف است مثل مشاهده
محاریب مسلمین یا مقابر ایشان لکن در شهرهای بزرگ یا مشهور وسط
و اما قریه که در آن چند نفر بوده باشد استفاده ظن از محراب مسجد که

در چنین شهر بوده باشد مشکل است و اما مذابح مسلمین پس اگر مذابح
شیعیان بوده باشد مفید مظنه هست و اعتماد میتوان نمود و اما اگر
از اهل سنت بوده باشد مشکل است نظر باینکه شرط نزد ایشان استقبال
قبله در ذبیح و ذبح بغیر قبله را نیز تجویز مینمایند بجهة مرجع در تشخیص
سمت قبله قواعد هیئت است چنانچه مذکور شد و بنای محاریب و مقابر
در بلاد ری باید مستند بان قواعد بوده باشد و همچنین ظاهر اینست
که آنچه فقها قدس الله تعالی ارواحهم ذکر نموده اند از علامات
مختلفه هم مستند بوده باشد بقواعد هیئت چه علامات مذکوره
در کلمات فقها مذکوره در اخبار وارده از ائمه اطهار نیست بجهة
آنکه نصوص وارده از اهل عصمت در بیان قبله چند حدیث است
مدلول جمله از آن احادیث آن است که امتداد دیگر متوسط است مابین
مشرق و مغرب قبله است و علامات مذکوره در کتب فقها فقهیه
مطلقا راجع باین نمیتوانند شد بلکه عمل باین اخبار بر وجه اطلاق
ممکن نیست بلکه اجماع بر خلاف این معتقد است پس این اخبار لا محاله
محمول است در صورت اشتباه در سمت قبله چنانچه سابقا اشاره
بان نمودیم باین معنی کسی اعتقاد اینکه سمتی قبله میباشد در حال نماز
متوجه بان سمت شد بعد فساد اعتقاد او منکشف شد در این وقت
مقتضای این اخبار آنست اگر نماز ما بین مشرق و مغرب بوده باشد نماز
صحیح خواهد بود الا فلا پس مراد از این اخبار این خواهد بود که ما بین
مشرق قبله است در حق کسیکه اشتباه و خبط در سمت قبله نموده
باشد و حدیث دیگری در باب تشخیص قبله حدیث موثقی که محمد ابن
مسلم از مفخر الاماثل و الاقران جناب امام محمد باقر از کاشف الاسرار الدقایق

جناب

جناب امام جعفر صادق ع روایت نموده که گفته که من سوال کردم از احد
امامین ع از امر قبله در جواب فرموده که جدی را بر پشت سر خود قرار دهید و اما
بکن روایتی که محمد ابن مسلم بوده باشد از اهل کوفه میباشد لهذا علما میشود
بر اینکه مراد معصوم بیان قبله عراق است و مراد از فقها اگر پشت سر حقیقی
است که بعبارت اخری ما بین کتفین بوده باشد مخالف است با آنچه فقها ذکر
فرموده اند در بیان علامت قبله عراق که جدی را خلف منکب ایمن قرار
بدهند و اگر مراد اعم از این معنی است شامل صورت منکره خواهد بود لیک
صورت انست که فقها ذکر فرموده اند بان مخالف خواهد بود با آنچه
در بیان قبله عراق ذکر فرموده اند و حدیث دیگر حدیثی است که شیخ
صدوق در فقیه ذکر فرموده اند از حضرت امام جعفر صادق ع با این
مردی خدمت باسعادت عرض کرد که من مردم سفر و قبله را نمیدانم در شب
حضرت فرمودند آیا میشناسی ستاره را که او را جدی میگویند گفت گفتم
بلی فرمودند آن ستاره را بر یمین خود قرار بده و هرگاه در راه مکه بوده باشی
بگردان آن ستاره را میان دو کتف خود یعنی علامت قبله در راه مکه اینست
که جدی را ما بین کتفین خود قرار بدهی و در سفر دیگر اینست که جدی را بر یمین
خود قرار بدهی و این شخص روای معلوم نیست که که بوده باشد و از اهل
کدام بلد بوده باشد با وجود این منطبق نمیشود با آنچه فقها ذکر فرموده
اند در بیان علامات قبله بلی از مجموع قواعد هیئت ظاهر میشود که
سفر این شخص یا با بلاد و یا هر دو بلدی بوده باشد عرض آن بلد زیاد
بوده باشد تا آنکه استقبال بقبله متحقق شود در صورت قرار دادن
جدی را جانب یمین و حدیث دیگر حدیثی است در تفسیر امر کریمه و بالنجم
هم یهتدون که سوره نحل است وارد شده چنانچه عیاشی روایت نموده

از قائلان بان معرفت و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین ع که اخص از جناب ر
سول خلاصه روایت نموده که فرموده مراد از نجم در آیه شریفه جدی است
جهة آنکه آن ستاره که از مکان خود زایل نمیشود و بر این است بنای قبله
و بان ستاره راه می یابند اهل بر و بحر در عدم انطباق مضمون این حدیث
با خبر فقها ذکر فرموده اند اظهر است و حدیثی دیگری که وارد شده باشد
در بیان قبله اظهر از آنچه مذکور شد ندیده ام پس مرجع در آنچه ذکر کرده
فرموده اند در بیان قبله و علامات آن بقواعد هیئت نهایت اشکال
دارد از جمله فرموده اند هر اقلیمی میباید متوجه شوند بسوی رکنی از ارکان
کعبه که از برای اهل آن اقلیم است پس اهل عراق لازم است متوجه شوند
بسوی رکن عراقی و آن رکنی است که در آن حجر الاسود منصوب است و بعضی
بر این ایراد نموده اند که لازم میاید بنا بر این قبله عراقی نقطه مغرب
بوده باشد نه ما بین جنوب و مغرب بیان ملازمه مقتضی این است
که گفته شود چون بنای کعبه بنحوی که هست مربع مستطیل است بنا بر این
هرگاه فرض شود خطوط مستقیم اضلاع شود آن رکنی که در آن منصوب است
حجر الاسود رکن مغربی لامحاله این ربع مستطیل منقسم مثلث منسوب و
است و بنا بر این هرگاه کسی مواجه مرکز طرفین این ضلع شد از جانب حجر
الاسود لامحاله مواجه طرف دیگر این ضلع خواهد بود پس کسیکه مواجه رکن
حجر الاسود بوده باشد که مسمی برکن عراقی است کما هو المفروض مواجه
رکن مغربی خواهد بود پس مواجه نقطه مغرب خواهد بود بنا بر این نقطه
سمت قبله متوسط ما بین نقطه جنوب و نقطه مغرب نخواهد بود بلکه
یا عین نقطه مغرب میباشد یا متوسط ما بین نقطه مغرب و نقطه شمال
هفت پس حکم باینکه عراقی میباید متوجه رکنی بشوند که در آن نصب
شده

شده حجر الاسود صحیح نخواهد بود اینست نهایت آنچه ممکن است که گفته شود در بیان
ملازمه واین مطلب اگرچه چنین است لکن جمع ما بین اقوال این سا ن آنچه فرموده
اند که از جمله علامت قبله اهل عراق آنست که مشرق را جانب یسار و مغرب را جانب
یمین قرار دهند ممکن است بلکه در این صورت ادعای عکس اولی خواهد بود
نظر باینکه مشخص است کسیکه محاذی نقطه مغرب حجرا باشد لازم اینست
که نقطه مشرق در خلف او واقع شود پس قطعا این قسم از توجه رکن عراقی
مراد فقها نخواهد بود بلکه لازم است تصور این نوع شود که جمع ما بین
هر دو شده باشد هم توجه برکن حجر هم قرار دادن مشرق را جانب یسار
و مغرب را جانب یمین و اگر رکن مغربی محاذی نقطه مغرب بوده باشد
لازم است رکن حجر محاذی با نقطه مشرق بوده باشد پس بنابراین در صورت
تیکه کسی مغرب را جانب یمین قرار داد حقیقه و مشرق را در جانب یسار
لازم است که محاذی رکن شامی و رکن حجر یمانی بلکه محاذی جزئیکه
ما بین رکن شامی و مقام حضرت ابراهیم است و محاذی مستجار یا قریب
مستجار بوده باشد لکن ظاهر چنین بلکه مشاهد شده رکن حجر محاذی با مشرق
اعتدال نیست بلکه محاذی با مشرق اعتدال نیست ~~بلکه محاذی با مشرق~~
ما بین رکن حجر و باب بیت است که تعبیر از آن حطیم میشود پس رکن
محاذی با مغرب اعتدال نخواهد بود بلکه محاذی با مغرب اعتدال نقطه
قبل از وصول برکن مغربی خواهد بود پس با قرار دادن مغرب را جانب یمین
و مشرق را جانب یسار حقیقه محاذات محقق است ما بین این شخص
و جزئی از خانه که مبسوط بوده باشد ما بین رکن شامی و مقام حضرت
ابراهیم ع لکن جزئی از خانه که اقرب بوده باشد برکن شامی از جزئیکه
سابق مذکور شد بلکه گاهست محاذات نفس رکن شامی میشود و اگر

قائل باید از این شویم چنانچه ظاهر اینست که این مراد بوده باشد یعنی مراد این
باشد که مغرب در جانب یمین باشد و مشرق در جانب یسار باشد کذلک
در مواضع شود چنانچه عرض من بلاد بیشتر است از عرض مکه و طول آن نیز زیاده
بوده باشد چنانچه مراد این است در این صورت بسبب اختلاف در زیادتی
طول کاهست محاذات ما بین این و حطیم میشود که ما بین باب و رکن عراقیست و
رکن شامی محاذات با رکن عراقی شود لکن نه بآن نحو که مذکور شد و لکن بنا
بر این حکم بوجوب تیاسر مشکل است بلکه ظاهر آن است که حکم بوجوب و
تیامن شود و علی جمیع التقادیر حکم بر آنکه اهل عراق باید متوجه رکن عراقی
عراقی شوند و آن رکنی است که حجر در آن منصوبست تا حکم بآنکه اهل عراق
مشرق را در جانب یسار و مغرب را در جانب یمین قرار دهند بعنوان
الاطلاق صحیح نیست بحث چهارم در اینست در جائیکه سمت قبله مشخص نشود
و بحث در حیثیت خود مظنه هم سازند بسمتیکه از مظنه قبله است اعتماد
بآن مظنه میتوان نمود مادامیکه باقی بر وصف مظنه بوده باشد محتاج بتکرار
اجتهاد موافق عدد نماز نیست پس اعتماد باجتهاد اول میتوان کرد اگرچه
صد نماز بعمل آورده و ظاهر این است که همینکه مظنه هم رسید و اعتماد میتواند
نمود در نماز کردن انتظار آنکه ظن اقوی تحصیل نماید لازم نیست مگر در صورتیکه
علم داشته باشد که بتامل ظن اقوی میشود در اینصورت احوط بلکه در ... نیست
که حکم بوجوب تامل شود و اغیر مذکور شد که حاجت بتکرار اجتهاد نیست
این در صورتیست که باقی بر وصف مظنه بوده باشد و اما هرگاه باعتبار
بعضی امور از امور ظن او متزلزل شود لازم است اعاده اجتهاد
پس اگر مظنه بخلاف سمت اول بهم رسید نمازهای سابق را که بعمل آمده
صحیح است و حاجت باعاده نیست نمازهای دیگر را بسمت دیگری که مقتضای

اجتهاد است

چهارم

اجتهاد است عمل بآن کرده و فرق مابین این مسئله و مسئله که سابق بیان
شد که اعاده نماز با بقای وقت لازم بوده و در اینجا لازم نیست است که
موضوع مسئله در سابق این بود که سمت قبله مشخص بود و این شخص اشتباه
نموده بود بسمت دیگر بعد از فراغ از نماز مثلا مشخص معلوم شد که
رو بموضعی نبوده همان سمت که مشخص بود بخلاف ما نحن فیه که در اینجا تعیین
سمت قبله نمود باجتهاد و بهمان سمت اتیان بنماز نمود و بعد ظن مبدل
بشک شد و بعضی بمقتضای اجتهاد سمت دیگر مظنون شد و فرق
دیگر در اینجا تعیین غلط بود بخلاف ما نحن فیه که در اینجا ظن خطای باشد
عشر پنجم است هرگاه بجهت اشتباه نمود بسمت قبله و مظنه حاصل شده
از قول این شخص عمل بآن مظنه نمود و اگر فرض شود شخص دیگر اخبار بر خلاف
آن نمود خالی از این نیست باهم مساوی‌اند در عدالت یا احدهما اوثق
میباشد بوهم در نفوذ و یا جهاتی قبل از شروع در نماز است یا در اثنای نماز است
یا بعد از فراغ از نماز پس مسئله منقسم میشود بشش قسم **اول** است که
در فرض قبل از شروع بنماز میباشد و در مخبر هردو مساوی‌اند در عدالت و
در این صورت ظاهر میشود اینست که حکم این شخص حکم متحیر است در
لازم است هر دو سمت نماز نماید **دوم** است که هر دو مخبر قبل از شروع
بنماز بوده باشد لکن احدهما اوثق از دیگری بوده باشد در این قسم
عمل بقول اوثق لازم و ترک دیگری متعین است **سیم و چهارم** مثل این در صورت
است لکن اخبار از مخبر ثانی در اثنای نماز بآن سمت که مقتضای قول اوثق
است و اگر بسوی عین نیست یا است با مقابل آن جهت که شروع بنماز نموده
نماز نموده قطع نماز لازم و استیناف آن نماید بمقتضای قول اوثق در صورت
مساوات مخبرین در وثوق نماز را بهمان سمت که شروع نموده تمام مینماید یا

عمده

لازم واستیناف آن نماز بمقتضای قول نجم ثانی ممکن است تفصیل داده شود ه
در این مقام باین نحو که اگر اختلاف مابین دو نجم بمادون یمین و یسار است
اعاده نماز ضرور نباشد واختلاف بنفس یمین و یسار بوده باشد یا عقاب
قول اول حکم خالی از اشکال نیست لیکن دور نیست که بگوییم که اکتفا بهمان
نماز نتوانند نمود و اتیان نماز ثانیا بمقتضای قول نجم ثانی واجب بوده باشد
نجم ششم مثل سیم و چهارم است لیکن اعتبار نجم ثانی بعد از فراغ از نماز بوده
در اینصورت اگر اختلاف مابین دو نجم مابین یمین و یسار است اعاده نماز
ضرور نیست اگر چه نجم ثانی اوثق بوده باشد و اگر چنین بوده باشد خواه
اختلاف مابین دو نجم بنفس یمین یا یسار بوده باشد یا عقاب قول اول که
در صورت مساوات دو نجم در وثوق اشکالی در عدم احتیاج باعاده
نماز نیست بلی کلامیکه هست در نماز دیگر است که بعد می باید بعمل آورد در
حکم این در قول ظاهر شد در صورت اوثقیت احدهما بان اشکالی
نیست اگر اوثق اول بوده باشد و اشکالی که هست در صورت اوثقیت
ثانیست باز دور نیست که اکتفا بهمان نماز نتوانند نمود لازم بوده باشد
که ثانیا اتیان نماز نماید بمقتضای قول نجم ثانی لیکن دور نیست که بگوییم احوط
اعاده است لیکن با بقای وقت بحث ششم در حکم نماز در جوف کعبه و سطح ه
بر هوای دو مقام است اول در جواز نماز در جوف کعبه است پس میگوییم
نماز در جوف کعبه یا نافله است یا فریضه اگر نافله بوده باشد اشکالی در جواز
آن نیست در آنجا است هر سمتی و رکنی که خواهد متوجه میتواند شد بلکه در کعبه
نماز مستحب است در حدیث صحیح وارد شده که حضرت اسرار الله جل شانه جناب
رسولخدا را در هر یک از چهار کنج یعنی مقابل هر رکنی دو رکعت نماز اتیان
فرموده اند و اما نماز واجبی در جوف کعبه پس در حال ضرورت مثل کسیکه

متمکن

متمکن از بیرون آمدن نبوده باشد بلی اشکال جاری است و ظاهر اینست که علاوه
خلاف نبوده باشد و اما در حدیث حال اختیار پس محل خلاف است و ظاهر
اینست که جایز بوده باشد لکن با کراهت ثانی نماز در سطح کعبه است و این
نیز محل خلاف است ~~و ظاهر اینست که~~ ما بین فقها است بعضی گفته‌اند نماز
میکند مستلقیا یعنی پشت میخوابند در نزد بیت معمور نماز میکند و بعضی
گفته‌اند مضطجعا یعنی میخوابند نماز میکنند و این هر دو قول ضعیف است مشهور
ما بین فقها مختار ما بین اقوال اینست که نماز ایستاده میکند با رکوع و سجود
مثل سایر مواضع هر سمتیکه خواهد متوجه میتواند شد لکن لازم است
که باید در جمیع احوال حتی در حال سجود چیزی از فضای بیت پیش روی
او باقی بوده باشد تا در جمیع احوال چیزی از فضای خانه پیش روی او بوده
باشد و اما در اینجا ظاهر مشهور با خبر مشهور است که فضای کعبه از سبع
بوده از این مقدار که هست و از جوانب او بعضی چیزی از آن فضا را بیرون
انداخته‌اند مسلم نبوده باشد بحث هفتم در بیان چیزهایی است که استقبال
قبله در آنها لازم است و این چند امر است اول نمازهای واجبی است
دویم نماز میت است سیم ذبیحه است یعنی لازم است در حال ذبح یا نحر رو
را بسمت قبله نگاه داشته ذبح یا نحر کنند و اما استقبال ذابح پس لازم
نیست چهارم محتضر است یعنی لازم است در حالت احتضار یعنی حالت
نزع در وقتی که عبارت از حال موت بوده باشد شخص را متوجه قبله نماید
پنجم میت است در حالت دفن کردن کیفیت استقبال در احوال نماز
آنست که در سایر مقامات بدن را بسمت قبله نگاه دارد
و احتیاط در انگشتان پاها در حال قیام است و در حال جلوس قریب
بان است و اما در حال سجود مشخص است که باین طریق نیست بلکه میباید

سجود بر سطح دایره مانده بسمت راس بلند و مکه محاذی بوده که دایره مفروضه
متصف ساجد بوده بدو قسم متساوی از شرقی و جنوبی در قسم و صدف
و غیرها و تقیید نماز بنوافل بجهة احتراز از فرایض است که استقبال قبله در نافله
واجب نیست بلکه جایز است اتیان بنافله بغیر سمت قبله در سفر و حضر
در حال اختیار فرموده در حال مشی و بر روی جاده و اجمالا ظاهر اینست
که اتیان بنماز نافله در جمیع احوال مذکوره بغیر سمت قبله میتوان نمود
و در حالت رکوع ایستاده بسر نماید و ایماء بجهة سجود را اخفض از ایماء
جهة رکوع باشد یعنی جهة رکوع و سجود سر را بپائین حرکت داده
میل سر بجهة سجود زیاده تر بوده باشد و اولی انم است تکبیرة الاحرام
بجانب قبله بگوید در جمیع احوال مذکوره ظاهر اینست که متعین بوده باشد
اگرچه رعایت مهما امکن احوط و اظهر بود و مخفی نماند آنچه مذکور شد اتیان
بنافله بود در حین مشی و حرکت نمودن و اما در حال ایستاده در حال
اختیار پس دور نیست که بدون استقبال قبله مشروط بوده باشد پس اتیان
بنافله در حال حرکت معتمدا بغیر سمت قبله میتوان نمود لکن احوط رعایت
استقبال است فصل در لباس مصلی او و در این چند مطلب است اول
آنست که جایز نیست نماز در اجزای حیوان غیر ماکول اللحم خواه آن حیوان
نجس العین بوده باشد مثل کلب و کافر و خوک یا طاهر العین بوده باشد
مثل گربه و روباه و غیرهما و خواه از چیزی که آن حیوان طاهر العین میباشد
نجس بوده مثل بول گربه مثلا یا نجس العین بوده باشد مثل پشم گربه و پوست
دهن و موی آن و سایر اجزای آن و فرقیکه هست مابین بول گربه و پوست
دهن او آنست که بول گربه در لباس مصلی مادامیکه رطوبت آن باقی
است از دو راه مانع صحت نماز است یکی از راه نجاست و دیگری

از راه

از آن راه که جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و در صورت زوال رطوبت و خشک شده
معاف منحصر شود و مانعیت از راه نجاست و امثال آب دهن راه مانعیت
از منحصر است در جزء غیر ماکول اللحم بودن معلوم است این در صورتیست که
رطوبت باقی بوده باشد پس در صورت خشک شدن مانعی نخواهد بود
تحقیق حال در این مقام مقتضی این است که گفته شود نماز با جزء غیر ماکول
اللحم یا با علم بموضوع و حکمست یا با جهل بهر دو یا با علم بموضوع و جهل بحکم
یا بعکس از این چهار قسمت مراد از علم بموضوع اینست که عالم بوده باشد که این
جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و مراد از علم بحکم آن است که عالم بوده باشد
که با جزء غیر ماکول اللحم نماز جایز نیست بلکه فاسد است هرگاه این را مستحضر
شد میگوئیم شبهه در فساد نماز در قسم اول نیست و ظاهر اینست
که در قسم ثانی نیز نماز باطل بوده باشد و هم چنین در قسم سیم که عبارت
از علم بموضوع و جهل بحکم بوده باشد و اما در قسم چهارم یعنی در صورت
جهل بموضوع و علم بحکم مثل اینکه میداند که نماز در جزء غیر ماکول اللحم باطل است
در اینصورت ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد و معنی جهل به
موضوع اینست که میداند با او هست لکن نمیداند که این جزء حیوان غیر ماکول
اللحم است و این متصور بدو صورت میشود یک صورت اینست که مشتبه
الحال است الحکم این مذکور خواهد شد دویم اینست که نمیداند که از جزء
غیر ماکول اللحم است بلکه معتقد اینست که از حیوان ماکول اللحم است و در اینصورت نیز
ظاهر اینست که صلوة فاسد بوده باشد ما دام [illegible] باشد و اما در صورت
نسیان نیز آن دو قسم است نظر باینکه ناسی یا ناسی موضوع است
یا ناسی حکم اول مثل اینکه میدانست که جزء حیوان غیر ماکول اللحم با او هست
لکن در حال نماز فراموش کرده و نماز کرده بعد از فراغ از نماز متذکر شد
دویم ناسی حکم است در این دو صورت نیز باطل است و نحو نماز [illegible]

مذکور شده ام است از این که جزء لباس مصلی بوده باشد یا محمول بوده باشد
بلکه شعر انکه چسبیده باشد بدن مصلی یا ثوب مصلی نیز چنین است بلی ممکن است
که تفصیل داده شود و محمول باین نحو که اگر ملاصق بدن مصلی یا ثوب مصلی بوده
باشد نماز باطل باشد و اگر چنین نبوده باشد مثل انکه در جوف حقه و قلمدانی
بوده باشد که در جیب در این صورت حکم بفساد نماز ممکن نیست اخر
مذکور شد در صورتی نیست که حیوان غیر ماکول اللحم غیر انسان بوده باشد
واما انسان پس بحث در اجزاء ان از دو راه است اول اجزاء همین شخصی است که
که بالاضافه بخود این شخص اظاهر اینست در غیر اجزائی که نجس بوده باشد مثل
خون و بول و منی و غایط و غیر نجس بوده باشد مثل موی خود ادم و ناخن و عرق
و ثفل و اب دهن و مذی و ودی و غیر اینها پس بودن اینها با خود شخص موجب
بطلان نماز نمیشود اگر چه دندان بوده باشد بنا بر این هر گاه دندان کسی افتاده
باشد و این دندان را در بغل خود بگذارد و نماز کند نماز صحیح خواهد بود و این در صورت
نیست که ان جزء گوشت نداشته باشد و اگر گوشت داشته باشد مثل انکه
انگشت کسی ابریده باشد و ان انگشت را با خود داشته نماز نماید در این صورت
نیز حکم ببطلان نماز مشکل است احوط اجتناب است دویم انست اجزای
شخص نیست بدیگری و این ظاهر اینست که در مثل موی و ناخن
و عرق و ثفل و اب دهن فدماغ موجب بطلان نماز شود و اما مثل شیر اگر چه
شیر نجس بوده باشد پس حکم خالی از اشکال نیست خواه اجتناب است لکن
با بقای رطوبت و اما در صورت جفاف پس حرجی نیست اگر چه شی رطبی
بوده باشد و نجس نبوده باشد اخر مذکور شده در اجزای حیوان غیر ماکول
اللحم است در صورتی نیست که صاحب خون جهنده بوده باشد و اما هر گاه
نفس سائله نداشته باشد پس هر گاه گوشت نداشته باشد مثل شبش و کک
و پشه و مگس اشکالی نیست در عدم لزوم اجتناب و هم چنین است زنبور

خصوصا

مضغاً مثل موم و عسل بنا براین شمع در جیب بوده نماز کند موجب بطلان نماز
نخواهد بود و از این باب است ابریشم پس اجتناب از آن نیز لازم نیست و اما ماهی
در مثل حیوانی است که نفس سائله ندارد لکن صاحب گوشت باشد مثل
بعض اقسام ماهی که ماکول نیست پس دور نیست که اجتناب از اجزاء آن
در حال نماز لازم نبوده باشد و از جمله حیوانیکه صاحب نفس سائله
نیست صدف است اما حیوان نیست صدف پس مستفاد میشود از
حدیث صحیح و اما اینکه صاحب صاحب نفس سائله نیست ظاهر است
از مشاهده لکن ظاهر آنست که اجتناب از اجزای آن در حد صلوة لازم
میباشد سیمای از احادیث بلکه در جوف آن می باشد بلکه ممکن است ادعای
استقرار از سیره مسلمین شود در عدم اجتناب از آن و اقسام ماهی بلکه
مشتبه بوده باشد بعضی بر در باشد ما بین اینکه از حیوان ماکول
اللحم است یا غیر ماکول اللحم پس اگر جلد بوده باشد یا غیر جلد بوده باشد
لکن جز لباس بوده باشد که در این صورت ظاهر آنست که اجتناب به
لازم بوده باشد و اما مثل شعر اینکه بر بدن یا جامه مصلی چسبیده
باشد و مشتبه بوده باشد که از ماکول بوده است یا از غیر ماکول ظاهر
آنست که اجتناب از آن لازم نبوده باشد و هم چنین است استخوانی که در
بوده باشد ما بین اینکه از ماکول اللحم باشد یا غیر ماکول اللحم بلکه اگر چه
احتمال این بوده باشد از نجس العین بوده باشد باز اجتناب از آن در
احوال نماز لازم نیست و ظاهر آنست وجوب اجتناب از اجزای حیوان
غیر ماکول اللحم مختص بوده باشد با اینکه حرمت اکل لحم او بالاصالة
بوده باشد بلکه ثابت است اگر چه حرمت اکل لحم او بالعرض بوده باشد
مثل حیوانیکه نعوذ بالله سبحانه موطوء انسان بوده باشد ثابت است

در جمیع صور آنکه اکل اللحم آنها نجس باشد مگر بعضی اول خز است که اجتناب از
آن نیز بهتر معمول آنکه پوست آن بوده باشد لانه میته باتفاق فقها و همچنین
است جلد آن لکن بنابر مشهور در این عملا اجتناب از کرک و موی و
پوست خز در نماز لانه میته و اما سایر اجزای آن مثل عظم و غیره
محل اشکال است ظاهر لزوم اجتناب است دریم سنجاب و سمور
حواصل است ابن بیطار در جامع خود که در طب جمع نموده گفته است
حواصل مرغی است که در بلاد مصر معروف است بکاف مضموم و
رای ساکنه تصریح نموده که این برد و قسم است یک قسم سفید است
از نیکو و خوش بو است طبیعت آن قلیل الحرارة و کثیر الرطوبه است و
لباسی که از آن بعمل آید در بدن نافع از جهت ماده است و همچنین نافع است
غیر ماکول اللحم است لکن استعمال ثوب معمول از جلد و پر آنها در نماز جایز
است احوط است و اما اجزای دیگر این حیوانات مثل عظم و غیره چنانچه در ضمن
مذکور شد پس استعمال آنها در نماز جایز نیست **فصل** در استعمال
اجزای میته است بدانکه میته یا از حیوان ماکول اللحم است یا از غیر ماکول
اللحم است یا نجس العین است یا طاهر العین پس در این سه مقام است
مقام اول در میته از ماکول اللحم است بدانکه اجزای میته ماکول اللحم یا جزو
نیست که حیات در آن حلول نموده مثل شعر و عظم و نحوهما یا جزویست
که حیات در آن حلول نموده اگر اول بوده باشد طاهر است که استعمال
آنها در صلوة و غیر صلوة جایز بوده باشد خواه موئی بوده باشد که قطع
نموده باشند از میته یا کنده شده باشد لکن در صورت ثانی موضعی که
امتزاج شده از جلد باید شسته شود پس اجزای ما لا تحله الحیاة از میته که
از ماکول اللحم بوده باشد استعمال آن در نماز موجب بطلان نمی شود

مگر در صورتی که

مگر در صورتی که مانع بوده باشد مثل بول و خون و بیشی و نحو اینها مثل رطوبت خارجه
از میته در این صورت می‌گوییم هر گاه یکی از اینها برسد به بدن مصلی یا به لباس مصلی آنقدر
دارد مانع نیست اگر چه بگوییم بعضی از میته ماکول اللحم طاهر است لکن در این صورت
تفرقه باید بشود میان بعضی و غیر بعضی ما نعت بعضی بنابر این با بقاء رطوبت است پس
در صورت جفاف مانع نخواهد بود بنابر این محتاج به غسل هم اصلاً نخواهد بود بخلاف
بول و خون اگر چه بول حیوان ماکول اللحم در حال حیوة طاهر است لکن بعد از ممات
نظر به ملاقات میته نجس می‌شود پس بعد از تحقق جفاف هم اثر نجاست باقی
خواهد بود از برای ازاله آن محتاج به غسل است و اما اگر اجزائی بوده که حیوة در اینها
حلول کرده باشد مثل جلد و لحم و نحو اینها پس نماز در این بلکه نماز با آن مانع
نیست اگر ما لا یتم به الصلوة بوده باشد بلکه استعمال اینها در مقام انتفاع در خارج
نماز نیز نیست اما مقام ثانی در اجزاء میته غیر ماکول اللحم است که طاهر العین بوده
باشد حکم این از آنچه در سابق مذکور شد مشخص می‌شود بلکه حکم در صورت
موت اشد می‌شود و جز این نیز از آنچه در این مقام مذکور شد ظاهر می‌شود
نظر به اینکه اشیای ما بعد منفصله از حیوانات غیر ماکول اللحم در حال حیوة
بنی بول و خون طاهر است پس مانعیت اجزای مانعه ظاهر مشی و ظاهر خواهد
به سبب بقای رطوبت بنابر این در صورت تحقق جفاف مانع نخواهد بود به
خلاف رطوبت منفصله از آن حیوان بعد از ممات نظر به ملاقات اینها با غیر
مقام ثالث در اجزای میته نجس العین است حکم این نیز از آنچه مذکور شد
در مباحث سابقه معلوم می‌شود بلکه حکم در اینها اشد است نظر به اینکه
تفرقه ما بین رطوبت و اجزای منفصله از نجس العین در حال حیوة و بعد
از ممات از حیث نجاست نمی‌باشد بلکه ما لا تحله الحیوة از نجس العین
مثل مو و عظم و نحو اینها نیز نجس است بلا تفرقه فی بین در جمیع آنچه مذکور

شد در مباحث متعلقه بنیه میان آنکه اجزاء میته ملبوس بوده باشد ملبوس مانع الصلوة
بوده باشد یا نه مثلا اصلة الجبوة بوده باشد یا نه مثل تفصیلکه در اجزاء میته از ما لا یؤکل
مذکور شد در جمیع صور مذکوره اجتناب لازم و با عدم اجتناب نماز محکوم بفساد است
است که حکم بعدم جواز استعمال جزء حیوان جهة میته بودن در نماز و غیر نماز
ایا مختص است بصورتیکه علم حاصل شد بر آنکه این جزء از اجزاء میته است پس
در صورت عدم حصول علم بان حکم می شود بجواز استعمال الا باشد تحقق تذکیه
یا بناست یا جواز استعمال مشروط بثبوت تذکیه است با عدم ثبوت آن تذکیه حکم می
بعدم جواز استعمال ظاهرا بایست بنا بر این پس در صورت ملو نفس المحل
بعدم جواز استعمال یکی آنست که عالم بوده باشد بمیته بودن و یکی در صورتی
عدم ثبوت تذکیه است پس استعمال ملاعی در هر این آنکه از میته بوده باشد یا از
مذکی بودن نماز جائز نخواهد بود لکن ثبوت تذکیه صحیح است آنکه مشاهده
صدور تذکیه از مذکی کرده شد بتصرف در اخبار از عدلین بلکه از عدل واحد بتحقق
تذکیه شود بوجود ملو در بازار مسلمانان اگر چه مشاهده تذکیه حیوان نموده
در حیثیت عدلین یا عدل واحد اخبار بتذکیه نموده باشد اعم از آنکه دو البد
معلوم الاسلام بوده باشد یا مجهول الحال واما اگر معلوم الکفر بوده استعمال
آن جائز نیست مگر در صورتیکه مشاهده تذکیه حیوانی نمود از مسلم نموده باشد
یا عدلین یا عدل واحد اخبار نماید بر صدور تذکیه از مسلم واما ملو در مطرحه
در بلاد مسلمانان پس اگر آثار تصرف در آن بوده مثل آنکه قطعه از کفش
بوده یا جلد کتاب یا آثار ما فی بوده مثل اینها ظاهر است استعمال آن در نماز
و غیر نماز جائز بوده باشد واما هرگاه آثار استعمال در آن نبوده باشد
اگر چه مثل دباغی بوده باشد در اینصورت استعمال آن جائز نیست مگر
در صورتیکه یکی از وجوه مذکوره تذکیه آن ثابت شود یا مظنون التذکیه

بوده باشد

بوده باشد لکن از این راه که حاصل شود ظاهر اینست که کفایت میکند و اما ملبوس
موجوده در بلاد مسلمین بنا بر این پس اگر آنرا استعمال در آن هست مثل پوستین
مثلا در دست مسلمانی است در بنا بر این در این صورت نیز اشکالی در جواز آن
ما بعد و جواز استعمال آن در نماز و غیر نماز نیست و اما اگر آنرا استعمال مطلقا
در آن نشده باشد پس اگر مظنه بشود که تذکیه میشود که مظنه تذکیه هم سبب استعمال
آن جایز خواهد بود والا فلا الضابط قول در لباس مصلی مقتضی اینست که گفته
شود لباس مصلی یا ماخوذ از نباتات است مثل قطن و کتان و نحوهما یا از
یا از حیوانات است اگر از نباتات است شبهه در جواز آن مطلقا نیست و اگر از حیوان
است پس اگر از حیوان غیر ماکول اللحم است مطلقا جایز نیست خواه مذکی بوده باشد
یا غیر مذکی اگر مردد شود ما بین آنکه نماز عاریا بوده باشد یا با لباس معمول
از حیوان غیر ماکول اللحم البته نماز عاریا متعین است و اگر معمول از حیوان ماکول
اللحم بوده باشد یا ماخوذ از مذکی است یا از میته اگر اول است جایز است و اگر
از ثانی است جایز نیست و اما در صورت اضطرار پس اگر مردد شود ما بین لباس
ماخوذ از میته ماکول اللحم یا از میته غیر ماکول اللحم ظاهر اینست که ترجیح ثانیه
متعین بوده باشد و اگر مردد شود ما بین لباس ماخوذ از میته ماکول اللحم
و از مذکی غیر ماکول اللحم اشکالی بعد در ترجیح هست لکن دور نیست که ترجیح
میته ماکول اللحم اولی بوده باشد از عکس یا تخییر **مطلب چهارم** در احکام حریر است
مطلب ۴ و در این چند مبحث است **اول** اینست که جایز نیست در حق مرد پوشیدن لباس
اول حریر محض خواه در حال نماز بوده باشد یا غیر نماز حالت بلکه اگر بپوشد لباس حریر
و نماز در آن بجا آورد نماز باطل خواهد بود مگر در دو صورت که پوشیدن
آن و نماز در آن بجا آوردن جایز است **اول** در حال حرب که رایج بوده باشد شرعیه
اول مطهره **دوم** در حال ضرورت مثل برودت هوا که در قول لبس حریر مظنه

هلاکت نفس یا حدوث مرضی بوده باشد و اما اللبس آن بجهة دفع شبهتی بلی وجه
اطلاق مشکل بلکه جایز نیست مگر در صورتیکه بحد ضرورت برسد و احتیاط نکرد
شد در حق مردان بود و اما بنت بر زنان پس پوشیدن زنان بی اشکال جایز است
در حق ایشان و اما نماز زنان در حریر محض اگر چه شیخ صدوق قائل بعدم جواز گشته
مشهور و حق در مسئله آنست که جایز بوده باشد بلکه مسئله در نظر حقیر محل
اشکال نیست اگر چه مرحوم علامه در منتهی توقف فرموده سبحانه تعالی آنست که منع از پو
شیدن حریر و نماز در آن در حق مردان در صورتیست که مخلوط بغیره نبوده باشد
که نماز در آن جایز بوده باشد پس هرگاه لباس مرکب بوده باشد از ابریشم و ریسمان
پوشیدن در حق مردان و هم چنین نماز کردن در آنها در حق جایز خواهد بود خواه کل
تار ابریشم بوده باشد و کل پود ریسمان یا بعضی از هر یک از تار و پود هم ابریشم
بوده باشد و هم ریسمان یا کل تار ابریشم بوده باشد و پود مرکب از ریسمان و
ابریشم یا بعکس باین نحو که پود ابریشم بوده باشد و تار مرکب از ابریشم پس
در جمیع این صور پوشیدن مردان لباسی و هم چنین نماز کردن در آن جایز خواهد
بود در صورت امتزاج شرط نیست که باید ابریشم علاوه از ریسمان نبوده
باشد بلکه جواز پوشیدن مردان و نماز در آن ثابت است اگر چه ابریشم علاوه
از ریسمان در صورت مسطوره بوده باشد و محصلا منع از پوشیدن حریر محض و از
نماز در آن است پس هرگاه امتزاج بنحوی بوده باشد که صادق نباشد که حریر
محض است عیبی نخواهد داشت و اینها در صورتیست که ابریشم ممزوج بوده
باشد بغیر ابریشم از چیزها که نماز در آنها جایز بوده باشد مثل ریسمان
و پشم حیوان مأکول اللحم و کتان و غیر او امثال آنها و اما هرگاه ممزوج بوده
باشد بچیزیکه نماز در آن جایز نبوده باشد مثل اینکه مخلوط بوده باشد بموی
حیوان غیر مأکول اللحم یا بطلا آن در این صورت امتزاج ثمری نداده و منع از استعمال

در اولا

در احوال نماز باقی است **بحث ششم** در حکم لحس است بدانکه حکم کج در این مقام حکم ابریشم
است پس هرگاه لباس معمول بوده باشد از محض کج یا از کج و ابریشم یا از کج و غیر
که از جنس‌های پشم نماند را تنها مانع نیست نماز در آن مانع نخواهد بود و اما پوشند
در غیر حال نماز که امر است منع تا نیست در کاهست منتفی است تفصیل این
اجمال این است که اگر ثوب معمول از کج تنها بوده باشد یا از کج و ابریشم
بوده باشد پوشیدن آن در حق مردان جایز نیست و اما اگر معمول از کج
و موی حیوان غیر ماکول اللحم غیر نجس العین بوده باشد پس پوشیدن آن
در غیر حالت نماز جایز خواهد بلکه حکم بعدم جواز پوشیدن اگرچه ممزوج بود
باشد با موی نجس العین مشکل است و لکن اینها در صورتیست که آن موی
مخلوط ماخوذ بوده باشد از آن حیوان غیر ماکول در حال حیوة و اما هرگاه
ماخوذ بوده باشد از آن بعد از ممات حکم بجواز پوشیدن آن اگرچه در غیر حالت
نماز بوده باشد مشکل بلکه ممکن نیست مخفی نبوده باشد که منع از نماز در حریر
ثابت است اگرچه عورت مصلی مستور بغیر آن بوده باشد بلکه منع ثابت اگرچه در وی
جامه حریر بوده و استر غیر حریر یا بعکس آن **بحث چهارم** است که حریر از موانع
علم است پس هرگاه در حریر نماز کند با جهل بموضوع یعنی نداند که این ثوب حریر
است مثل اینکه در شب تار جامه پوشید و نماز کرد بعد از فراغ از نماز ه
متحقق شد که نماز در حریر شده ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد اعاده
آن نماز لازم نبوده باشد اگرچه عالم بحقیقت حال در وقت شود و اما
هرگاه برعکس آن بوده باشد یعنی که نماز در جامه ایشان نبود با اعتقاد
اینکه آن جامه حریر میباشد بعد از فراغ از نماز مشخص شد که حریر نبود
است ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد و اما ناسی پس آن یا ناسی موضوع است
یا ناسی حکم ناسی موضوع ظاهر اینست که مثل جاهل بوده باشد و اما ناسی حکم

بر در آن تفصیل است ان شاء الله تعالی در مبحث مغصوب ظاهر خواهد شد

بحث پنجم انست که حکم ببطلان نماز مختص باین نیست که حریر قدری بوده باشد
که نماز بتنهایی در آن توان نمود بلکه ثابت است اگر چه مما لا یتم به الصلوة بوده
باشد پس نماز در بند زیر جامه از حریر یا کمربند از حریر باطل خواهد بود و هم
چنین است نماز در کلاه ~~بند زیر جامه از~~ حریر لکن باین متصور چند صورت
می شود یک قسم آنست که در زیر کلاه هر دو حریر بوده باشد دوم آنست
که در زیر تنها حریر بوده باشد و آستر غیر حریر سیم عکس این است یعنی آستر حریر
بوده باشد و در زیر کلاه غیر حریر در هر یک از سه صورت که بوده باشد
نماز باطل خواهد بود چهارم آنست که بعضی از در زیر کلاه حریر بوده باشد
با بعضی از آستر آن حریر بوده باشد در این صورت اگر چه حریر قلیل بوده
باشد اشکال در جواز آن نیست و اگر بسیار بوده باشد محل اشکال است
حکم بجواز اظهر است اگر چه اجتناب اقرب بسبیل نجات و اوفق بطریق احتیاط است
خصوصا در صورتیکه کلاه دمردار بوده باشد و کلاه دمر حریر بوده
باشد و اما هر گاه سی کلاه که تعبیر از آن در عرف بعرقه کلاه می نمایند حریر
بوده باشد و دمر کلاه غیر حریر بوده باشد اشکال در آن کمتر است اگر چه
اینجا مذکور شد در حکم نماز در مما لا یتم به الصلوة از حریر است و اما استعمال
آنها یعنی بستن کمربند و تکمه یا قرار دادن بند زیر جامه در لیفه زیر جامه یا کلاه حریر
بر سر گذاردن در خارج نماز در آن بحثیست که تفصیل آن داده شود در اتمام
باین نحو که اگر کلاه حریر بوده باشد بر سر گذاردن آن جایز نبوده باشد
اگر چه در غیر حالت نماز بوده باشد و اما اگر مثل کمربند یا بند زیر جامه بوده
باشد ظاهر آنست که حکم بحرمت [illegible] آن نمود پس چنین کمربند حریر و حکم بحل
کردن بند زیر جامه حریر در لیفه زیر جامه و بر سر نهادن زیر جامه در تن

حال نماز جایز

حال نماز جایز نخواهد بود اگر چه اجتناب از آن بطریق سد داشت ششم در بیان
مسائل متعدده متعلقه باین مقام است اول آنست که حکم مشتبه مشکل
در این مقام حکم حلال است پس جایز نیست بر مردان پوشیدن حریر محض و نه
نماز کردن در آن ثانیه آنست هرگاه فرض شود که مکلف متمکن نبوده باشد مگر
از لباس حریر میان آنکه نماز در لباس حریر نماید یا عاریا متعین است احتیاط ثانی
پس نماز در حریر جایز نخواهد بود اگر چه در چنین صورت بوده باشد ثالثه
هرگاه امر دایر شود میان آنکه نماز در نجس نماید یا در جامه حریر لازم است
اولی را اختیار نماید رابعه واجب نیست بر ولی منع نماید مولی علیه را از پوشیدن
حریر بلکه دور نیست که تمکین ولی مولی علیه را بر پوشیدن حریر جایز بوده باشد
خامسه آنست لازم است بر مکلف که اجتناب نماید از مشتبه بحریر پس هرگاه
لباسی مردد باشد با آنکه حریر است یا غیر حریر و تشخیص آن ممکن نبوده باشد
اجتناب از آن لازم است و هم چنین هرگاه شک کند که ممزوج هست یا نه بهر حکم
نماز در آن مباح بوده باشد یا نه سادسه اظهر مذکور شد در پوشیدن
حریر و نماز کردن در آن است و اما در افتادن بر فرش حریر یا نشستن
بر آن یا خواب نمودن بر آن یا تکیه کردن بر حریر هیچیک حرمت آن ثابت
نیست و مرحوم ابن حمزه در این مقام قائل بحرمت شده فرموده است هر حریر که
پوشیدن آن حرام بوده باشد حرام است فرش نمودن آن و تکیه نمودن
بر آن و این قول ضعیف است و همچنین جایز است سوار شدن بر جاروایی که
پالان آن حریر بوده باشد و هم چنین است هرگاه حریر در زین
انداخته شود لکن اگر بسیار بوده باشد استعمال آن مکروه است و اما
حریر بخود پیچیدن اگر چه از این مثل سابق است و ظاهر این نیست که حکم بحرمت
نتوان نمود لکن احوط اجتناب است و اما در حال نماز پس جایز نیست

سابعه در حریر محمول است بآنکه حمل حریر در غیر حالت نماز شبهه در جواز
آن نیست و اما در حال نماز ظاهر اینست که موجب بطلان نماز نشود
اگرچه جامه دوخته باشد ثامنه لباس مکفوف بحریر است یعنی جامه که سجاف
حریر بوده باشد بآنکه پوشیدن چنین لباس بی اشکال جایز است و اما نماز
در آن ظاهر اینست که جایز بوده باشد و مراد بکف جامه سجاف است لکن
بنابر جایز است نماز در جامه که سجاف او حریر بوده باشد چنین است
جامه که قیطان از ابریشم در آن دوخته شده باشد خواه در اطراف جامه
بوده باشد یا در غیر محل نظام مثل اطراف بدن یا جیبها یا آنها یا امثال
نظام مثل بافتن از ابریشم که متعارفست در بخیه تیا میکنند و بند
و همچنین سر اسبی و مثل اینست تکمه از ابریشم که در بخیه اسبی اسبتی میدوزند
مجملا جمیع اینها بی عیب و نماز با همه اینها صحیح است و همچنین است بند حریر
که بقبا میدوزند بی عیب است مطلب پنجم در حکم نماز در مطلا از طلا
بآنکه بی اشکال حرام است از برای مرد پوشیدن جامه که از مفتول طلا
بافته شده باشد خواه کل ثوب از آن بافته شده باشد یا آنکه مخلوط
بوده باشد حتی بکه پوشیدن لباس از آن جایز بوده باشد مثل اینکه
لباس بافته شده باشد از مفتول طلا و مفتول نقره یا از مفتول طلا
و ریسمان و ابریشم و غیرها چنین نماز در چنین لباس باطل است و
تفصیل مسئله آنست منصور بچند صورت می شود اول آنست که کل
لباس بافته شده باشد از مفتول مفتول طلا دویم آنست که لباس
مرکب بوده باشد از مفتول طلا و ابریشم سیم آنست که بافته
شده باشد از مفتول مفتول طلا و مفتول نقره چهارم آنست که بافته
شده باشد از مفتول طلا و ریسمان ظاهر اینست که نماز در چنین

لباس

لباس در جمیع صور مذکوره باطل بوده باشد بلکه پوشیدن چنین لباسی
جایز نبوده باشد اگرچه در خارج نماز باشد و اما هرگاه لباسی بافته شده
باشد مجموع آن از مفتول نقره یا آنکه لباسی مرکب بوده باشد از مفتول نقره
و ابریشم و هکذا پوشیدن آن و همچنین نماز در آن جایز است پس نماز در حاصل
طلا باطل است خواه طلای محض بوده باشد یا ممزوج بوده باشد بچیزیکه
نماز در آن جایز نبوده باشد مثل ابریشم یا ممزوج بوده باشد بچیزیکه نماز در آن
جایز بوده باشد مثل مفتول نقره و ریسمان و نحو اینها و این امر است
از آنچیکه عورت مستور بلباس خیمه طلا بوده باشد یا نه پس اگر فرض شود
عورت مستور بلباس و ریسمان بوده باشد لکن لباس طلا یا لباس ممزوج
بطلا ما بین الصلوة پیدا شود جامه در کمر پیچیده در عرف متعین بوده باشد و اما
انگشتر طلا پس اشکال نیست در اینکه در قوم آن جایز نیست که در در
نماز و اما حکم بطلان نماز در صورتیکه انگشتر طلا در دست بوده
باشد اگرچه محل کلام است لکن ظاهر آنست که باطل بوده باشد و اما
مثل تکمه طلا در قبا یعنی قبا و غیره و هم حبیب یا دکمه منسوج از مفتول
طلا در اسجاف لباس بوده پس مثل این استعمال نیز جایز نیست و در بلکه
موجب بطلان نماز نیز نشود و اما اثاث طلا و جلوس بر فرش طلا
در عدم نیست اینها نیز حرام بوده باشد و جمیع آنچه مذکور شد در صورتیکه
طلا خالص بوده باشد ظاهر است و اما هرگاه خالص نبوده باشد یا
باین نحو که طلا را در کشیده بوده باشند اگرچه حکم صریح بحرمت و بطلان
نماز خالی از اشکال نیست لکن احتیاط شدید در اجتناب از آن
خواه در نماز بوده باشد یا خارج از نماز و اما حمل طلا یعنی طلا با خود
داشتن ظاهر این است که موجب بطلان نماز نبوده باشد خواه مسکوک

بوده باشد یا غیر مشکوک بلکه پارچه که منسوج از مفتول طلا بوده باشد هم کا
با مصلی بوده باشد موجب بطلان نماز نمیشود بنا بر منع در صورتی است که
ملبوس مصلی آن بوده باشد یا جزء ملبوس پس طلای محمول مثل جیب محمول است موجب
بطلان نماز نیست مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق مردان است و اما در حق
زنان مطلقا نقصی ندارد هرچند پوشیده شود لباس از طلا و نماز نمودن در آن
و نیز ملبوس بودن و نخواهید دانی بر روی آن و نیز بوده اند افتخار بند نکلمنا آن
در این مقام آنست که گفته شود میتوانیم که معهود است جهت پا پوش سه قسم
است اول آنست که ساق پوش با نیست مثل نعلین این قسم بی اشکال جایز
نماز در آن جایز است دوم آنست که ساق پوش باشد تا مفصل و بعضی از ساق
انسان را بپوشاند مثل چکمه و موزه اینکه ساق او بلند بوده باشد این
قسم نیز بی اشکال هفتاد در آن صحیح است بنا بر این کسی که چکمه در پای او
بوده باشد با همان چکمه نماز در وقت میتواند نمود پس کندن چکمه جهت نماز لازم
نیست قسم سیم آنست که ساق پوش قدم هست لکن ساق قدمی را
انسان نیست مثل جوراب که ساق او کوتاه بوده باشد و مثل آنچه متعارف
است در میان زنان که تعبیر از آن نیم ساق میکنند این قسم محل اختلاف
ما بین فقها است بسیاری از فقها حکم فرموده اند بر اینکه نماز در آن
جایز نیست پس اگر کسی نماز کند در آن نماز باطل خواهد بود مختار نزد
حقیر خلاف آنست لکن احتیاط شدید در اجتناب است و در صورت
عدم اجتناب احتیاط در اعاده نماز است مگر در صورتیکه فراموش نموده
بعد از نماز متذکر شود در این صورت ظاهر آنست که واجب اعاده
نداشته باشد مطلب ششم آنست که مانع از نماز در لباس یا ذاتی است یا عرضی
اول مثل حریر و طلا و نحو آنها دوم مثل پوست حیوان ماکول اللحم در صورتیکه

ماخوذ

ماخوذ از مذکی نبوده باشد جهة آنکه عدم جواز نماز در آن بجهة نجاست
است که باعث آن عدم تذکیه است و از این قبیل است چیزی که ساتر پشت
قدم پا بوده باشد لکن ساتر چیزی از ساق نبوده باشد بنا بر قول بعدم
جواز نماز در آن که هست در صورتیکه با هم جمع میشوند مثل پوست حیوان
غیر ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ از غیر مذکی بوده باشد و مانع است
مطلق خواه در حق مرد بوده باشد یا زن مثل اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم
پس نماز در آن جایز نیست خواه مصلی مرد بوده باشد یا زن قسم
ثانی آنست که مانعیت آن مختص است بمرد آن و در حق زنان نماز در آن
جایز است مثل حریر و طلا چنانچه دانسته شد و مانع عرضی نیز بر دو قسمت
لکن بعکس مانع ذاتی یک قسم آنست که مانعیت آن مختص است بحق
زنان مثل لباسیکه صاحب ماورای خود نبوده باشد در صورتیکه
اقصار باز و قبل و دبر مستور بچیزی دیگر نبوده باشد دویم
مانعیت آن مشترک است میان مرد و زن و آن چند چیز است یکی
مغصوب بودن لباس است کلام در این مقام در بیان این مطلب
است بدانکه لازم است در لباسیکه مکلف در آن نماز میکند منفعت
آن لباس مملوک او بوده باشد بمتابعت عین یا بالانفراد مثل آنکه
منفعت لباس او مدت معینه مال او از بابت مصالحه بوده باشد
یا مالک نبوده باشد لکن ماذون بوده باشد از قبل مالک پس هر
لباسی که این شخص مالک منفعت او نبوده باشد یا ماذون در تصرف
در آن از جانب مالک نبوده باشد مغصوب خواهد بود نماز در آن
باطلست و اذن بر سه قسمست اول اذن صریح است دویم اذن فحوی
سیم اذن شاهد حال اذن صریح یا در خصوص نماز است مثل آنکه

میگوید مأذون هستیکه نماز در این لباس ایشان بوده باشی یا مطلق
است بنحویکه شامل نماز نیز هست مثل اینکه میگوید هر تصرف که خواسته
باشی در این جامه بوده باشی مأذون هستی کلا میکرد در این مقام ه
هست اینست که مفید علم برضای مالک بوده باشد یا جنس تحقیق حال الحاج
به تفصیل است در مسئله است بیان مطلب مقتضی اینست که گفته شود
قول مالک لباس در حق غیر که مأذون هستی این جامه من نماز کرده اند
باشی یا مفید علم برضای او ست در این تصرف یا نه در صورت اول تشکیلی
در جواز نماز در آن نیست و در صورت ثانی خالی از این نیست یا ظن میت
بعدم رضای مالک در تصرف در آن مثلا اینکه از قرائن احوال مستخص
میشود که اینکلام از راه خوف از او صادر شده یا بود در مانع در اینصورت
شبهه در عدم جواز تصرف نیست پس اگر نماز در آن بعمل آورد با این ه
حالت نماز محکوم به بطلان نخواهد بود یا مفید علم برضای و عدم رضا
هیچیک نیست این منصور بسه صورت میشود اول اینست که مظنه
بعدم رضای مالک دارد دوم اینست که ظن برضا و عدم رضا هیچیک
حاصل نیست در این دو قسم بنی ظاهر اینست که تصرف جایز نبوده باشد
پس در این دو صورت بنی اگر ایشان بنماز در آن نماید نماز باطل خواهد
بود سیم اینست اینکلام از مالک اگرچه مفید علم برضای او نیست لکن
مفید مظنه برضای او هست این قسم ظاهر اینست که تصرف جایز بوده
باشد پس نماز صحیح خواهد بود از جمله مطالبیکه در این مقام مناسب است
که تنبیه بر آن شود اینستکه داعی و باعث بر اذن مالک یا معلوم است
یا نه در قسم ثانی اشکالی نیست اما در قسم اول مالک در اعتقاد
تحقق داعی یا مصیب است یا مخطی در اول تشکیلی در جواز تصرفه

و اشکالی

واشکالی در صحت نماز نیست و اشکالیکه هست در قسم ثانیست مثلا
اینکه مشخص است که باعث بر اذن مالک در نماز در خانه‌اش اینست که معتقد
این بود که این شخص صالح و عادل میباشد یا معتقد این بود که این شخص
صدیق او بوده باشد و بخصوص اگر این اعتقاد مطابق واقع بوده باشد
یعنی چنانچه این شخص معتقد صلاح و عدالت و تدین او بوده باشد
سبب او را اذن در نماز در جامه و خانه داده و مأذون له نیز بالفعل
باعتقاد خود متصف باین صفات میباشد مشخص است اشکالی
در جواز تصرف نماز در آن در این حالت نیست و اشکالیکه هست
در آنست که مأذون له معتقد عدم اتصاف خود است بصفاتیکه
داعی بر اذن مالک شده مثلا اینکه میداند داعی بر اذن اعتقاد مالکست
بصلاح و عدالت و صدیق بودن او لیکن در واقع این شخص میداند
که فاسق و دشمن اوست پس علت صدور اذن از مالک اعتقاد صدیق
بوده از اینست یا او در خود عالمست باینکه از اعادی اوست پس انتفای
علت مقتضی انتفای معلولست پس میاید تصرف جایز نبوده باشد
این بیان وجه اشکالست جواب از این اینست که انتفای علت اگر چه مستلزم
انتفای معلول هست لکن مسلم نداریم که در اینمقام علت منتفی بوده
باشد بجهت آنکه علت اذن اعتقاد مالکست بعدالت متصرف مثلا نه
عدالت نفس الامری و این اعتقاد متحققست مجملا تصرف در مال
مالک تابع علم متصرفست برضای مالک و علم برضای او حاصلست
نظر بعلم متصرف که باعث اذن او حاصلست بلی هرگاه فرض شود که قبل از
این اعتقاد شد باینحو که مالک مطلع شد بر فسق این شخص در اینصورت
علت اذن که اعتقاد مالک بود بعدالت او منتفی میشود انتفای علت

مستلزم انتفاء معلول است پس عالم بعدم رضا در تصرف در اینحال است
جایز نخواهد بود بخلاف مال در امثال مقام مقتضی اینست که گفته شود
اعتبار صفت در مالکی از امور یا از عالم بعواقب امور است یا غیر آن اگر
اول است در اینصورت در حق کسیکه عالم است بعدم اتصاف خود بآن
صفت تصرف او در آن چیزیکه مشروط بتحقق آن صفت است جایز نخوا
بود نظر بآنکه مناط در ثبوت واقع و نفس الامر خواهد بود از این قبیل
است امر شرعیه انما الصدقات للفقراء والمساکین الایه پس صدقات
بمقتضای امر شرعیه مختص بفقرا است در واقع اینهم گاه کسیکه عالم
بعدم فقر خود بوده باشد تصرف در آن نمی تواند نمود اگر چه دیگری آن
معتقد فقر او بوده باشد و همچنین است خمس که خلاف عالم باشد
خمس را جهت فقری از سادات مقرر نموده تصرف در آن نمیتواند نمود
اگر چه دیگری آن معتقد سیادت او بوده باشد و اگر دویمست یعنی اعتبار
صفت بخصوصه در مالکی از حیثی عالم بعواقب امور است در اینصورت
خالی از نوعی نیست یا کلام بنحوی ادا نموده که مدلول آن اعتبار واقع
و نفس الامر است پس رعایت آن لازم است در صورت انتفاء آن بحسب
او در آنحال جایز نخواهد بود اگر چه عالم بوده باشد که مالک معتقد
این هست که او از اصناف او است مگر در صورتیکه مشخص بوده
باشد مراد مالک اعتقاد واقع بحسب واقع نیست بلکه مراد او کسی است
که چنین بوده بحسب واقع اعم از آنکه مالک او را چنین بداند که بحسب
واقع چنین است یا نداند لکن در واقع چنین بوده باشد در اینصورت
اگر کسی چنین داند که مالک او را از اصناف خود میداند باز
دور نیست که تصرف تواند نمود مگر بنا بر تقدیریکه مذکور شده

واما

و اما هرگاه الفاظ خطاب بشخص معینی نماید باین نحو راضیم که تو تصرف کنی در این لباس
من نمائی بعلة آنکه تو از اصدقای منی تصرف او در آن لباس جایز خواهد بود
اگر چه این شخص خود را از اعادی مالک داند مسئله اگر چه چنین است لکن
فهمیدنش محتاج است بتامل تام بعد از استمداد توفیق موفق علام جل
الاؤه علی قاطبة الانام و از جهة مذکور شد ظاهر میشود حکم در صورت
منع مثل آنکه مالک میگوید بکسیکه من راضی نیستم بآنکه تصرف در لباس
من نمائی بعلة آنکه تو دشمن منی و فرض شود که این شخص از اصدق
اصدقای او ست در این صورت میگوئیم تصرف این شخص در لباس
او جایز نیست نظر بآنکه منع او مستند باعتقاد او ست که او را دشمن
میداند پس علم بعدم رضای او حاصل است اگر چه عدم رضای او مستند
بچیزیست که واقعیت ندارد و اما هرگاه بگوید راضی نیستم هر کسیکه
دشمن من است تصرف در لباس من نماید آیا میتواند این شخص که دوست
او ست در واقع تصرف در لباس نماید یا نه نظر بآنکه مفروض اینست
مالک این شخص بخصوصه را دشمن خود میداند پس منصرف باو هم
میشود نظر باعتقاد او ظاهر ثانیست پس تصرف در چنین صورت
در حق او جایز نخواهد بود اگر چه فی الواقع دوست او میباشد و این
در صورتیست که مشخص بوده باشد که اعتقاد مالک در حق این شخص
اینست که از اعادی او ست و اما هرگاه اعتقاد مالک در حق این شخص
مشخص نبوده باشد در اشکال منع منصرف باین نمیشود بلکه از اینها
اختصاص عدم رضا بدشمن خود ظاهر میشود رضای بالاضافه
بدوست او و مفروض اینست که این شخص چنین است پس تصرف
در حق او جایز خواهد بود و اما هرگاه القای کلام بنوعی نماید که مطلق

ومعلوم از واقع ونفس الامر بوده باشد مثل آنکه بگوید هر کس که دشمن من
بوده باشد در واقع راضی نیستم که تصرف از لباس من نماید در حق چنین شخص
که مالک معتقد این هست که دشمن او نیست ولکن در واقع ونفس الامر
از اصدقای او نیست تصرف در لباس او جایز خواهد بود مگر بنا بر احتمالی
که سابق اشاره بان شد فهمیدن موضع طلب محتاج بتامل بسیار است و آخر
مذکور شد تا انتقام در بیان اذن صریح بود واما اذن فحوی پس از
استفاده رضای مالک است در تصرف اعلی باعتبار صدور اذن از مالک
در تصرف ادنی آنکه هست نسبت بمتصرف واحد است بالاضافه بانواع
تصرف یا نسبت بمتصرف متعدد است بخلاف بشر اینست و در ثانیه اول مثل آنکه
میگوید نسبت بشخصی که من راضیم تو این لباس مرا استعمال نمائی در وقت
بنائی نمودن مثلا از این اذن استفاده میشود رضای او در استعمال
آن لباس در حین نماز کردن وهکذا دویم مثل آنکه بدشمن خود میگوید
که راضیم که استعمال این لباس من نمائی در حین نماز پس از این استفاده
میشود رضای او بپوشیدن این لباس در حق دوست او یا آنکه نسبت به
بفاسقی گوید راضیم که این جامه را بپوشی در حال نماز واز این مستفاد میشود
برضای او در این استعمال در حق شخص صالح مقدس واما اذن شاهد
حال پس آن اذنیست که استفاده میشود بملاحظه رابطه که بین
مالک ومتصرف میباشد وبعبارت اخری اذن شاهد حال اذنی است
که حاصل میشود بجهة متصرف بملاحظه حال مالک با خود و گاهست کفایت
میکند در حصول اذن معرفت اسلام مالک اگرچه بخصوصه مالک معلوم
نبوده باشد مثل نماز در صحاری متسعه همین قدر که مشخص شد که مالک
این صحرا مسلمانان است حال از ناطق است برضای آن مالک در نماز کردن

دران

در آن صریح احتمال اینکه شاید مالک آن صغیر بوده باشد چه اذن در این در امثال
مقامات که قطع بعدم تغیر مالک هست کفایت میکند و اما این قدر کفایت
نمیکند در تصرف نمودن در خانه کسی یا در باغ کسی بلکه لابد است از تحقق اذن یا شاهد
اثم ازان مقدار دیگر مذکور شد مثل اصلاح مال یا صنعت او یا فایده او
منع قطعی یقینی یا قرینه موصل بان هست بعلاوه و ظاهر اینست معنی در اذن
شاهد حال علم برضای مالک است ظن کفایت نمیکند مگر در صحاری متسعه که
ظاهر فقها اینست که ظن برضای مالک کافی میدانند **تتمه** گاه هست تعارض
میشود ما بین اقسام مذکوره در اذن مثل اینکه قال ظن برضا است
و حال برخلاف آن پس اذن صریح مقتضی رضای مالک است بر نص و مثل
اینکه میگوید داخل نشو که در این لباس من نماز بعمل آورده باشی و حال
او شهادت میدهد برخلاف آن مثل اینکه این قول از راه خوف یا از این
راه هست که ... مانده است مشخص است که در اینصورت عمل بمقتضای
حال است و اعتمادی بقول در اینوقت که معروض شده نیست و هم چنین است
هرگاه قول مقتضی عدم برضای بوده و حال مقتضی رضای باشد در هر
در صورت عمل بمقتضای حال لازم است و بسیاری از اوقات است
که این تعارض واقع میشود مثل اینکه کسی بکسی اظهار میکند بیا
بخانه ما و حال او شهادت میدهد که این اظهار قلبا نیست بلکه من باب
تعارفات است و ظاهر میشود که قلبا راضی باین مطلب نیست بمقتضای قول
در اینصورت نمیتوان نمود **مطلب هفتم** هرگاه کسی نماز کند در جامه که مالک
منفعت او بوده باشد و ماذون نبوده باشد نه باذن صریح و نه
باذن نحوی و نه باذن شاهد حال در اینصورت اگر عمدا بوده باشد نماز
و نماز باطل و اعاده آن لازم است و اگر نسیانا بوده باشد خالی از اشکال

نیست یا ناسی موضوع بوده یا ناسی حکم اما ناسی موضوع مثل اینکه میدانست
این ثوب مملوک او نیست و هم چنین ماذون از جانب مالک آن نیست در آن غافل
بعمل آورد لکن در وقت پوشیدن آن و نماز کردن در آن فراموش کرد و بعد
از نماز متذکر شد درین صورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد و تدارک
آن لازم نبوده باشد اگرچه متذکر حقیقت حال شود در وقت نماز و اما
ناسی حکم مثل اینکه فراموش کرد که نماز در لباس مغصوب جایز نیست پس اگر
نسیان از تقصیر او بوده باشد اینکه بی مبالاتی و مسامحه در ضبط آن
نموده تا فراموش نموده درین صورت ظاهر اینست که نماز او باطل و اعاده
آن لازم بوده باشد و اگر نسیان مستند بر تقصیر او نبوده باشد مثل
اینکه او را علم بالمره شده بود بعد از آنکه قصدا و مسامحه در این نبوده باشد
یا آنکه ملکه متذکر این حکم بود بنحوی که مطمئن شد که از خاطر او محو نخواهد
شد لکن خلاف آن بظهور رسید و محو شد با عدم تقصیر درین صورت ظاهر
اینست که نماز او صحیح بوده اعاده آن لازم نبوده باشد اگرچه اعاده اقرب
باحتیاط و اوفق بسبیل نجات است و اما اگر جاهل بموضوع بوده باشد مثل
اینکه نماز در لباسی بعمل آورد باعتقاد آنکه لباس از خود او نیست یا ماذون
بوده است در تصرف در آن یا آنکه در وکیل او را اکتفا بهمان ذو الید بودن
او نموده نماز را در آن لباس بعمل آورد ظاهر اینست در جمیع این صور نماز
صحیح بوده تلافی آن لازم نبوده باشد اگرچه عالم بحقیقت حال در اثنای وقت
مطلب هشتم هرگاه مالک ثوب مغصوب ماذون نماید در نماز کردن در آن
ثوب پس این اذن یا نسبت بغیر غاصب میباشد یا بالاضافه بخود غاصب
یا مطلق خواهد بود اول آنست ظالمی لباس کسی را غصب نمود بشخص داد
و مالک آن لباس همان شخص معین را ماذون نمود که نماز در آن لباس

نماید

نماید در این صورت بی اشکال نماز آن شخص در آن جامه و بی عیب خواهد بود
خواه این اذن صریح بوده باشد چنانچه مذکور شد یا اذن نحوی یا شاهده
مالکی یا کربوده باشد که اذن میکند و حکم بصحت نماز شخص است این حکم
مختص با ذنست پس در حق غیر ماذون متحقق نیست دویم انست که این اذن
نسبت بغاصب است و فی الحقیقه اذن هم بوده باشد در این صورت نماز
غاصب در آن لباس مغصوب صحیح خواهد بود اگرچه اثم بوده باشد در استعمال
خارج نماز اگر اذن مختص بحالت نماز بوده باشد و کاهست در این صورت
اذن بخصوص در حق غیر غاصب متحقق میشود بنابراین هرگاه مالک راضی
بوده باشد نماز غاصب را در آن لباس رضای او در نماز دیگران در آن
لباس بطریق اولی خواهد بود سیم انست که اذن مالک در نماز آن در بطریق
اطلاق یا عموم بوده در این صورت نماز کردن غیر غاصب در آن بی اشکال
خواهد بود و اما نماز خود غاصب محل اشکالست نظر بعدم معلومیت انتفای
اطلاق یا عموم در حق غاصب مجملا منالحد در نماز در لباس غیر محتاج اذن
انما لکیت در حق هر کسیکه متحقق شد بی اشکالست اگرچه غاصب بوده
باشد بنابراین فرقی مابین غاصب و غیر غاصب در این باب نخواهد بود حکم
اینکه غالب اینست که غاصب مغصوب مالکست رضای او در نماز معلوم
نیست بلکه معلوم العدمست مطلب واجبست بر مردان ستر عورت در حال
نماز و هم چنین در غیر حالت نماز لکن بشرط حضور ناظر محترم چنانچه بیان
او از قبل در بر است و مراد بقبل نفس ذکر و خصیتین است و مراد
از دبر نفس مخرج یعنی محل خروج غایط است پس ناظر کرسایر اجزا
و وسط فاصله نیست نوق ذکر از عورت نیست و هم چنین استخوان که عبارت
از مابین ذکر و مخرج و هم چنین در اطراف مقعد و فوله در بکرات در عدد

عورت مرد انست که عورت عبارتست از ناف تا زانو و قول سیم مثل اینست در بدایه
ولکن بخلاف اینست در نهایه یعنی عورت عبارتست از ناف تا ساق و این قول
ضعیف است و مخفی نماند چنانچه واجبست بر مرد ستر عورتین در نماز همچنین شرط
صحت نماز نیز هست پس هرگاه کسی نماز کند با کشف عورتین با آنکه به نماز خالی ه
از این نیست یا عمداً خواهد بود یا نسیاناً یا با جهل پس اگر عمداً بوده باشد البته نماز
باطل خواهد بود و اگر نسیاناً بوده باشد خواه ناسی موضوع بوده باشد یعنی
میدانست عورت او منکشف است لکن در حال نماز فراموش کرده که ستر عورتین
در حال نماز واجبست در هر دو صورت نماز باطل خواهد بود و اما اگر جاهل
بموضوع بوده باشد یعنی نمیدانست که عورت او مستور نیست بلکه معتقد این
بود که عورت او مستور است بعد از فراغ از نماز مطلع شد که عورت او مستور
نبوده ظاهر اینست که نماز او در این صورت صحیح بوده باشد اگرچه عالم
شود حقیقت حال در وقت و اخبار مذکور در هر دو دال است و اما عورت
که ستر ان در نماز لازم است پس زن یا حره است یا امه یعنی ازاد نیست ه
یا کنیز پس اگر حره بوده باشد واجبست در عورت جمیع بدن خود را در حال
نماز بپوشاند مگر روی و دو کف و دو قدم بنا بر مشهور مابین اصحاب
و مختار مابین اقوال و مراد از روی که ستر آن بر زن در حال نماز
لازم نیست و کشف آن مضر بصحت نماز او نیست آن مقدار نیست که شستن
آن در وضو واجبست یعنی علاوه بر این مقدار لازمست که مستور بوده
باشد بلکه بعضی از مقدار یکه غسل آن در وضو لازمست میبایدکه
المقدمه بپوشاند تا ستر انچه لازمست متحقق شود و انچه مذکور
شد که پوشیدن لازم نیست که گوش و موی سر را در حال نماز بپوشاند و اما
کف پس ظاهر اینست که مراد از ان از زند بوده تا محل اجتماع استخوان

ساعد و کف است

قوله ثانی انست که ستر راس بوده در حال نماز لازم نیست بنابر این هر گاه مجموع سر مستور نبوده باشد نماز بعمل او در نماز او صحیح خواهد بود و این قول شاذ و ضعیف است قوله ثالث در مقابل این است که ستر جمیع اجزای بدن زن در حال نماز لازمست اگرچه کفین و قدمین بوده باشد سوای وجه و بعضی این را استثنا نموده اند پس ظاهر کلام این بعض انست که لازمست بودن ستر جمیع اجزای بدن اگرچه کفین و قدمین در دو بوده باشد مگر مقدار پیشانی که بان سجده متحقق میشود ستر انها از واجب نیست و این قول نیز اگرچه ضعیف است لکن در اشتباه این مهما امکن بی عیب است و اما هر گاه کنیز بوده باشد پس در حال نماز ستر سر و گردن از بعلاوه در دو کفین و قدمین لازم نیست پس نماز کنیز صحیحست اگرچه مجموع سر و گردن آن منکشف بوده باشد و هم چنین است دختر نابالغ مقصود اینست که صحت نماز کنیز موقوف بستر راس و در جیدلیت و باعدم ان نماز صحیحست لکن مستحب در حق او رعایت ستر سر و گردن است و قول بوجوب جیدا این ضعیف است مثل احتمال هو مث در کلام شیخ صدوق و مستندان ضعیف است

~~این ضعیف است مثل احتمال~~ صاحب در محل خود بیان خواهد نماید محل اولویت در حق او زنان در حال نماز ستر عورت نمایند پس هر گاه اخلال بان نمایند پس نماز باطل خواهد بود خواه عمد بوده باشد یا نسیان این تفصیلیکه بیان شد و اما با جهل بموضوع نشان اینکه ضعیف مثلا نمیدانست که گوش او مکشوف بوده بعد از نماز مطلع شد ظاهر اینست که نماز در این صورت صحیح بوده باشد مجر در حق مراد ان بیان شد فرق در این ما بین [illegible] نمیباشد پس در صورت نسیان نماز هر دو باطل در صورت جهل بموضوع نماز هر دو صحیح میباشد و آنها در صورتیست که منکشف شده در صورت

نسیان یا عالم شد در صورت مهلت بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه در اثنای نماز
بوده باشد پس این یا در صورت مهلت یا در صورت نسیان پس در این هم
دو مقام است اول آنست که عورت او منکشف بوده و این شخص جاهل بوده و در
اثنای نماز عالم شد بحقیقت حال این منقسم بچند قسم میشود بجهة آنکه
بعد از علم بحقیقت حال این شخص یا متمکن از تحصیل ساتر هست بنحوی که
مستلزم فعل منافی نبوده باشد یا نیست در صورت ثانیه بعد از قطع
نماز یا متمکن خواهد بود از تحصیل ساتر یا نه و در صورت تمکن این در سعه
وقت یا در ضیق وقت دویم آنست بعد از علم بر حقیقت حال متمکن نه
بوده باشد از ستر عورت بنحویکه مستلزم فعل منافی نبوده باشد در اینصورت
بعد از علم بحقیقت حال در قبل از ستر عورت یا مباشر فعلی از افعال واجبه
صلوة شد یا نه و در صورت عدم مباشرة یا فصلی متخلل شد ما بین
علم بحقیقت حال و ستر عورت یا نه در صورتیکه عالم بحقیقت حال شد
و مباشر فعلی از افعال صلوة و فصلی هم متخلل نشد یعنی بعد از اطلاع
بلا فصل ستر عورت نمود و نماز را تمام نمود من غیر اشکال نماز هم صحیح
خواهد بود و در دو دیگر در صورتیکه فصلی متخلل شده باشد یا از
نماز صحیح بوده باشد و اما هرگاه قبل از ستر مباشر فعلی از افعال واجبه
شده باشد در اینصورت نماز او باطل است سیم آنست که بعد از علم به
حقیقت حال متمکن از تحصیل ساتر یا عدم فعل منافی نبوده باشد
در اینصورت یا وقت مضیق است بنحویکه اگر نماز را قطع نماید و تحصیل
ساتر نماید متمکن از درک رکعت از نماز در وقت یا ستر عورت نخواهد
بود یا موسع است در صورت اول لازمست که نماز را تمام نماید یا عدم ستر
عورت لکن اکتفا نماید در رکوع و سجود با ایما بدل هر یک از آنها و در صورت

ثانیه

ثانیه لازمست قطع نماز نموده بعد از ستر عورت استیناف نماز نماید **مقام اول**
آنست که متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد اگرچه با قطع کردن نماز بوده
باشد در این صورت قطع نماز جایز نیست بلکه لازمست بهمان حالت نماز را
تمام نماید لکن در رکوع و سجود چنانچه معروف شد اکتفا نماید بسر بدل هر یک
وفرقی در این حال ما بین ضیق وقت وسعه آن نمیباشد در صورت امن
از ناظر محترم ایستاده نماز نماید جالساً در این صورت و در صورت امن
سابق بقدر که نماز ایستاده ایستاده نماید در صورت امن از ناظر احتیاط
در دین مقتضی اینست که ستر این عورت بگذارد **چهارم** در صورت نسیا
نست عالم بوده بکشف عورت قبل از نماز و در حال امن بنماز فراموش
کرد در اثنای نماز متذکر شد در این صورت اگر متمکن از تحصیل ساتر
بوده باشد وقت موسع بوده باشد نماز لازمست پس قطع نماز نموده باید
بعد از ستر عورت استیناف نماز نماید وظاهر اینست که قطع نماز لازم باشد
اگر متمکن از ستر در اثنای نماز بوده باشد با عدم فعل منافی و اما اگر
متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد در این صورت قطع نماز جایز نیست
لکن نماز را اتمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر بجهة رکوع و سجود
اکتفا مینماید با ایما بسر در صورت عدم امن از ناظر اتمام نماید نشسته
و اما در صورت عدم ضیق وقت پس اگر در اثنای نماز متمکن از ستر
عورت بوده بنحوی که مستلزم فعل منافی نبوده باشد لازمست ستر عورت
نموده نماز را تمام نماید و اگر متمکن از ستر عورت نماید باین نحو نبوده باشد
بهمان حالت نماز را اتمام مینماید ایستاده در صورت امن از ناظر و نشسته
در صورت عدم امن بالموضع بدین عورت را ایما بسر بجهة رکوع و سجود
پنجم آنست که ستر طیر ستر عورت مختص بفرایض نیست بلکه عامست خواه

صلوة بوده باشد یا مانند معنی شرطیه ستر بوده مانند اینست که با عدم ان نماز
باطل است ودود نیست با علم و شعور ان نیز بوده باشد هم چنین ظاهر اینست
شرطیه ستر عورت مختص نیست بفرایض یومیه بلکه ثابت است در جمیع صلوة
مفروضه مثل جمعه و عیدین و نماز ایات کلامی که هست در اینست که نماز
میت هم مثل سایر صلوة است در این باب سهو گاه کسی خواهد که نماز میت
نماید عورت او مستور نبوده باشد لازمست اول ستر عورت نموده بعد از ان
شروع بنماز میت مرحوم شهید و محقق ثانی رفع الله درجاتهما مبین فرموده
اند و مختار در نظر حقیر خلاف اینست پس ستر عورت در نماز میت لازم
نیست بنا بر این در صورت امن از ناظر یا تمکن از ستر عورت هرگاه ترک
ستر عورت نموده نماز میت نماز صحیح خواهد بود لکن این در صورت امن
از وجود ناظر نبوده باشد بلکه ناظر موجود باشد در انوقت ممکن است
که تفصیل داده شود ما بین اینکه متمکن از ساتر بوده باشد پس اگر متمکن
از ساتر بوده باشد و مع ذلک ترک ستر عورت نموده باشد با وجود
ناظر یا غافل از ان بنماز میت نموده باشد ظاهر اینست که نماز باطل
بوده باشد نظر باینکه نماز ایستاده در اینصورت مامور به نیست نظر باستحاله
انفکاک قیام از قبح پس در اینصورت متعین است که نماز میت را نشسته
بعمل اورد پس صلوة قائما مامور به در اینحال نخواهد بود مخفی نماند این
در صورتیست که متمکن از ستر عورت مطلقا نبوده باشد اگر چه بوضع
دستها بر قبل بوده باشد مثل کسیکه فرض شود مقطوع الید بوده
باشد و اما هرگاه متمکن از وضع ید بر قبل بوده باشد در اینصورت محل
کلام خارجست بلکه در چنین صورت لازمست وضع ید بر قبل نماید و دبر
مستور است بجهت اینکه محیط بالیست از دو طرف و این نماز مشتمل بر رکوع

و سجود نیست

وسجود نیست تا اخفا باعث کشف عورت شود پس در چنین صورت لازمست
نماز ایستاده ایشان باید با وضع بدن فقط مشخص شد که این در صورت وجود
ناظر است و اما در صورت انتفای ناظر با تمکن از ستر عورت میتواند ترک
ستر عورت نموده ایشان نماز با مکشوفیت عورت نموده باشد چنانچه بیان
شد بدانکه آنچه مذکور شد یعنی با وجود ناظر و عدم تمکن از ساتر لازمست
ترک نماز ایستاده نموده و ایشان باید نماز نشسته این در صورتیست که کسی
در آنجا نبوده باشد که بتواند ایشان نماز ایستاده نماید ظاهر است و
هرگاه کسی که متمکن از نماز ایستاده بوده باشد یا اجتزاء بهمان نماز میتوا
نموده یا لازمست آنکسیکه متمکن از ایشان ایستاده بوده باشد ایشان
نماز ایستاده نماید محل اشکالست نظر باینکه واجب عینی نیست که
مطلوب بوده باشد در حق هر مکلف منشأ تا اینکه نتواند هر کس بقدر
مقدور در وجود ایشان مکلف نموده باشد بلکه واجب کفائیست مفروض
اینست نماز میتیکه واجب باشد ایستاده است در صورت عجز مکلفین
با سرهم از نماز ایستاده تامل نیست در جواز اتیان بآن نماز نشسته در حق
هر مکلف که بوده باشد و دیگران نیز امتثال بآن میتوانند نمود و اما هرگاه
فرض شود بعضی متمکن از اتیان بآن نماز قائماً بوده باشد و هر یک نیز عالم
بحال دیگری بوده باشد در اینصورت اکتفا نمودن کسیکه متمکن از نماز
ایستاده بوده باشد بفعل کسیکه اتیان نماز نشسته نموده بسیار
مشکل است نظر باینکه اخلال بواجب کفائی در صورتی جایز است که
دیگری اقدام بآن نماید و مفروض اینست که اتیان نماز ایستاده شرعاً
با تمکن از آن پس لازمست در حق متمکن از قیام اتیان نماز قائماً نموده باشد
بنابراین نحو نکردن ایشان نماز جالساً در حق کسیکه متمکن از نماز

ایستاده نبوده باشد در چنین صورت که مفروض اینست دیگری متمکن
از نماز ایستاده نمیباشد خالی از اشکال نیست نظر بآنکه واجب کفائی
با تمکن از قیام نماز ایستاده است ومفروض اینست که اتیان بآن ممکن
است پس اگر با امکان اتیان بآن ایستاده عدول از قیام بجلوس
بی صورتست اگر چه شخص بخصوصه متمکن از آن نیست ایستاده نبوده
ولکن چونکه مطلوب نیست عینی منتفی است بلکه کفائیست ومطلوب شارع
بنحو یکه مطلوب بوده اتیان بآن در حق دیگری ممکن هست پس تعلق
امر شارع در چنین صورت بغیر نماز ایستاده معلوم نیست و همین
قدر کفایت میکند در حکم بعدم جواز آن وهو المطلوب فصل نهم
در مسائل متفرقه مناسب این مقام هست مقام اول ستر عورت چنانچه
واجبست در نماز واجب است در اجزای منسیه از نماز واما لزوم آن
در سجده سهو معلوم نیست بلکه ظاهر اینست که در سجده سهو لازم
نبوده باشد پس سجده سهو با عدم مستوریت عورت صحیح خواهد
بود و همچنین است سجده شکر و سجود تلاوت مقام دوم سابقه
بیان شد که ستر عورت واجبست در نماز خواه ناظری در آنجا بوده
باشد یا نه بلکه هرگاه در شب تار در مکانی بوده باشد که قاطع
باشد تا فراغ از نماز ناظری در آنجا نخواهد رسید باز ستر عورت
لازمست کلامیکه هست در اینست که ستر عورت بچه نحو محقق میشود
پس میگوئیم ستر عورت محقق میشود که اگر فرض شود ناظری در آن مکان
بوده باشد وموانع دیگر منتفی بوده باشد و نظر نماید بطریق متعارف
در عورت محقق نشود و این محقق میشود بستن عورت از پیش
و عقب اما جانب راست و جانب چپ مستور بودن آنست بستر عورت از تحت

لازم نیست

لازم نیست بنا بر این هرگاه این معنی محقق شد ستر یکی از شرط صحت نماز است
محقق شده اگرچه لازم نیست در بعضی حالات نماز رویت نسبت بخود مصلی
ممکن نبوده باشد مثل آنکه نماز در شب تاریکی تنها بعمل آورد در این صورت
در حال میل برکوع که هست رویت عورت نسبت بخود متحقق میشود
ظاهر اینست مثل این مضر بصحت نماز نبوده باشد بجهة آنکه ستر عورت از تحت
لازم نیست مگر در صورتیکه فرض شود کسی ایستاده نماز نماید در بالای سقف
و آن سقف سوراخی داشته باشد و این شخص با هوا نبود و طرف سوراخ
بگذارد و در تحت شخصی بوده باشد هرگاه نظر بالا نماید عورت او را به
بیند در این صورت دور نیست که ستر از تحت نیز واجب بوده باشد مقام
سیم لازم نیست رعایت ترتیب ما بین ثوب و گیاه و گل پس در صورت امکان
لباس جائز نیست عدول ستر عورت بمثل گیاه و برگ درخت و در صورت
عدم تمکن از لباس جایز است ستر عورت نماید به گیاه بلکه امکان ستر
بگیاه رعایت آن لازم نیست و عدول از آن و نماز با جایز نیست و لازم نیست
تقدیم گیاه بر گل در صورتیکه متمکن از گیاه و برگ درخت نبوده باشد
در آنوقت معتبر است که با امکان ستر عورت نماید بگل و احتیاط اینست
این قدر بمالد که حجم عورت مستور شود و در صورت مستور نشود
و در صورت عدم تمکن از آن آنوقت نماز را بهمه مشروط آن بعمل آورد بهمین
ترتیب که مذکور شد بلکه نماز را در صورت مقدور متعین
است یعنی جایز نیست تا ممکن باشد نماز نماید تا متمکن از ساتر شود بلکه در
لازم نیست رعایت وقت نماز در کیفیت نماز در آنوقت اگرچه خلاف بسیاری
هست میان فقها لکن ظاهر اینست نماز ایستاده بعمل آورد در صورت
امن از ناظر و نشسته بعمل آورد در صورت عدم امن از ناظر علی الشقف بحیث

جایز نیست رکوع و سجود بطریق متعارف بلکه متعین است ایمای بسر بدل ایماء کند
از رکوع و سجود چنانچه سابق اشاره بآن شد ایمای بجهت سجود بسر داده
بیشتر باید از آن نماید ظاهر اینست در صورت ایمای بجهت سجود لازم نیست
بوده باشد که بلند نماید چیزی را اگر سجده بر آن صحیح بوده باشد تا پیشانی
بر ما یصح السجود علیه گذارده باشد خواه بدست خود بلند نماید بنحوی که
منحنی نماند بر آن نشاط نکند در این مقام موجب عدول است از قیام بجلوس
ناظر نیست که ستر عورت از آن واجب بوده باشد پس هرگاه کسی در اینجا
بوده باشد که ستر عورت از آن لازم نبوده باشد مثل زن یا کنیز یا طفل
و هکذا در اینصورت عدول از قیام بجلوس جایز نیست بلکه لازم
است که نماز ایستاده بعمل آورده باشد ظاهر اینست که چنین بوده
باشد اگرچه شخص کوری در آن مکان بوده باشد پس در اینصورت بآن
ایستاده خواهد بود مقام چهارم ظاهر اینست که لازم نبوده باشد بر عاری
در حال نماز خواه ایستاده باشد یا نشسته دست خود را بر عورت خود
بگذارد و نماز کند اگرچه رعایت آن از جهت احتیاط و اوفق بطریق نجات است
مخفی نماند که آنچه مذکور شد که وضع یدین بر عورت لازم نیست نسبت بصحت
نماز است یعنی صحت نماز در چنین صورت توقف ندارد بر وضع یدین بر عورت
واما هرگاه ناظری بوده باشد که گذاشتن دست بر عورت بجهت ستر
از ناظر ظاهر اینست که لازم بوده باشد پس هر قدر از عورت که ظاهر
بوده باشد در صورت نشستن اگرچه باعتبار صحت صلوة وضع دست
لازم نبوده باشد لکن بجهت ستر از ناظر لازمست مقام پنجم آیا واجبست
بر عاری ساتر تاخیر نماید تا آخر وقت یا نه این مسئله منصوص نیست صورت
میشود اول آنست که مکلف عالم است که متمکن از ساتر خواهد شد اگرچه

نماز را تا آخر

نماز را تأخیر نماید تا آخر وقت در این صورت بی اشکال تأخیر لازم نیست
بلکه حکم برجحان تأخیر ممکن نیست بلکه از ادله داله بر رعایه فضیلة اول
وقت مقتضی رجحان مسارعت است صورت ثالثه مقابل اینست یعنی عالم
هست که با تأخیر متمکن از ساتر خواهد شد در آخر وقت ظاهر اینست
که تأخیر لازم نبوده باشد مراد تمکن از ساتر مظنون بوده باشد
با منی لکن احوط در صورت ظن به تمکن تأخیر است دوم لازم نیست
بر جماعتی که فاقد ساتر میباشند نماز را فرادی ایشان نمایند بلکه چنانچه
جایز است فرادی جایز است جماعتی نیز قول بانکار جماعت در اینمقام
ضعیف است اشکالی در جواز جماعت نیست کلامیکه هست اینست بعد
از اطلاق فقها بر اینکه امام و ماموم لازمست نماز آنها نشسته بوده
باشد بر امام لازمست ایستاده نماید بدل رکوع و سجود را مثلا ذکر کرده
اند در حق ماموم یعنی که اما ماموم مثل امامست در اینکه بدل رکوع و سجود
باید ایمای نماید یا آنکه خیر بلکه لازمست رکوع و سجود نماید ظاهر اول است
پس فرقی در این باب ما بین امام و ماموم نخواهد بود لکن امام می‌نشیند
در وسط مامومین بنحویکه زانوی ماموم مابین بوده باشد اشکال لیکن
در اینمقام میتوان نمود در اصل شرعیت جماعت در ما نحن فیه اینست
که با تمکن از نماز ایستاده نماز نشسته باید جایز نباشد و بحویز جماعت در این
مسئله منافی اینست توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود کسیکه
متمکن از ساتر نبوده باشد در صورت امن وجود ناظر لازمست نماز
نماید در در صورت عدم امن از ناظر لازمست ایشان نماز نشسته نموده
باشد و در ما نحن فیه اشخاصیکه متمکن از ساتر نشسته اند هرگاه
هر یک مه دور شوند از دیگری چه بکه امن شوند از وجود ناظره

نماز را ایستاده میتوانند نمود و هرگاه نماز جماعت نمایند در اینصورت هر یک

نسبت بدیگری ناظر است ولهذا لازمست که نماز را نشسته بجا آورده باشند

پس فی الحقیقه تجویز جماعت در اینمقام راجع باین میشود که حکم شود بجواز

نماز نشسته با تمکن از نماز ایستاده و جواب از اظهار این اشکال در این مقام

اینست که این استبعادیست در مقابل نص اعتنائی باین نیست مگر شود گفت که

بر نماز نشسته جماعت مترتب شود اقوی بوده باشد از تمکن مترتب میشود

بنماز ایستاده منفرداً بعلاوه آنکه میتوان گفت در دیده شدن هر یک

از دیگری مستلزم این بوده باشد که ایمن بوده باشد آن شخص از وجود

ناظر محل منع است **دوم** در صورت جماعت در ما نحن فیه ظاهر

اینست که لازم بوده باشد که قاطبه مأمومین در یک صف تعدد صفوف

جایز نبوده باشد و این ادریس در این مطلب نقل خلاف نموده **سیم** ی

ایا جایز است کسیکه عورت او مستور بوده باشد اقتدا نماید بچنین امامی

اکثر تجویز این مطلب از عبارت خلاف ظاهر میشود لکن این مستلزم اینست

که تجویز شود اقتدای قائم بقاعد هرگاه فرض شود این شخص مستور العوره

متمکن از قیام و رکوع و سجود بنحو متعارف بوده باشد اشکالی در جواز آن

نخواهد بود اما هرگاه فرض شود که متمکن از قیام بوده باشد لکن متمکن

از رکوع و سجود بوده باشد در اینصورت دور نیست که بگوئیم که جواز اقتدا

جایز بوده باشد رکوع و سجود امام بطریق ایما باشد در رکوع و سجود این بطریق

متعارف اشکال دیگر یکه در اینمقام میتوان نمود اینست که بیان شد نماز

کسیکه متمکن از ستر نبود حتمی نیست در صورت امن از ناظر لازمست که

ایستاده بوده باشد و در صورت عدم امن از ناظر نشسته و اما رکوع و

سجود در هر دو حال لازمست که بایماء بوده باشد مشخص است و چیر

عدول

عدول از رکوع و سجود متعارف با ایما مع عدم ظهور عورتست که عبارت
از بوده باشد تمامیت این در قول موقوف بر اینست که انحنا بجهت
هر یک از رکوع و سجود مستلزم ظهور و حرج بوده باشد و این مسلم نیست چه
ممکن است انحنا بجهت رکوع و سجود مستلزم با انضمام امری دیگر بنحوی که
بنحو ظاهر نشود و بر فرض عدم امکان در سجود تشکیکی در امکان آن
در رکوع نیز باشد پس میباید تفرقه شود ما بین رکوع و سجود با اینکه
که حکم شود بر رکوع بطریق متعارف بوده باشد سجود بطریق ایماء و جواب از این
بنحو ظاهر نیست که استبعادیست در مقابل نص صحیح پس از نص صحیح
ظاهر میشود که احتمال بروز حرج را شارع مجوز عدول از رکوع با ایماء قرار
فرموده است **چهارم** ظاهر اینست که بجز مذکور شد غیر متمکن از ستر عورت
در صورت عدم امن از ناظر از جمله کسی بوده باشد که ستر عورت نیست با او
لازم بوده باشد و اما هرگاه ناظر موجود است ولکن ناظر از جمله کسیست
که ستر عورت نیست با او لازم نیست مثل اینکه زوجه این شخص است یا کنیز
اوست ظاهر اینست در چنین صورت متعین است که نماز ایستاده بوده
باشد عدول از قیام بجلوس در این صورت جایز نبوده باشد و هم چنین
هرگاه فرض شود که این شخص ایمن از ناظر نیست بلکه ناظر نیست موجود است
لکن در جانب خلف این شخص میباشد و مطمئن هست تا فراغ این شخص
از نماز از مکان خود دور نخواهد شد با اینکه آمده باشد بجائیکه مقابل
او بوده شود در چنین صورت باز ظاهر اینست که نماز ایستاده متعین بوده
باشد و عدول از قیام بجلوس در حق این شخص در چنین حالت ظاهر
اینست که جایز نبوده باشد **پنجم** اینست که هرگاه کسی متمکن شد
از چیزی که باو کفایت ستر کلی از عورتین نماید آیا لازمست ستر باو

بآن نماید باشد و اما بر بلخیها است ظاهر اینست که در بودن مستوی نماید بعد
از آن ایشان نیمان نماید با رکوع و سجود نظر باینکه ایما بدل رکوع و سجود در حق
عاری در حدیث صحیح معلل است بید و در ظهور و بر لیس هر گاه رکوع با نشستن
میسر باشد علت عدول از رکوع و سجود بایما منتفی میشود انتفای علت
مستلزم انتفای معلول است پس در چنین صورت رکوع و سجود متعین
خواهد بود و آنچه مذکور شد از آنست از اینکه امن بوده باشد از وجود
ناظر هاید در صورت اول نماز ایستاده میتماید با رکوع و سجود در صورت
ثانیه نماز نشسته میتماید بآن با رکوع و سجود لکن در صورت امن از ناظر
که نماز ایستاده است آنچه مذکور شد متعین است و اما در صورت
عدم امن از ناظر چون نماز نشسته میباشد در چنین صورت هر گاه قادر
نیستی نماید بآن میتی نماز ایستاده خواهد بود پس ستر قبل در چنین
صورت اولی خواهد بود مگر اینکه کسی بگوید اگر چه باستر عورت در بر
با ایجی نماز نشسته خواهد بود لکن نماز با رکوع و سجود میباشد در صورت
مستوی بر دن نماز در حالت امن از ناظر ایستاده باشد با رکوع و سجود
مطلقا فایلی در کمال نماز نیست مگر مکشوف شود قبل و آن مضر نیست بعدم
تمکن از ستر و اما در صورت عدم امن از ناظر پس امر مردد است ما بین
اینکه نماز ایستاده باشد با ایماء بدل رکوع و سجود یا نشسته بوده باشد
با رکوع و سجود نماز با رکوع و سجود اگر چه نشسته بوده باشد اولی است
از نماز ایستاده با عدم رکوع و سجود ممکن است جواب از این بنحو که ادله
موجبه قیام در نماز مقتضی اینست که مکلف هم در نماز قیام در زمان لازمست
ممکن در صورت عدم امکان در اینصورت هر گاه مکلف پس ستر قبل باز
میکند ممکن از قیام خواهد بود پس ستر قبل بآن لازمست بعد از وضو

عند رکوع

بعد از رکوع چونکه در رکوع و سجود مستلزم بدو حرج است ایما نماید بعد از آنکه اگر فرض
شود که مکلف متمکن بوده باشد از نشستن قبل باید در حالت قیام و نشسته
بوبان در حالت رکوع و سجود اشکال مرتفع میشود بالمره فصل ه
انشم هرگاه کسی متمکن نبوده باشد مگر از لباس نجس و امر او مردد بود
باشد با رکوع و سجود بعضی ترجیح نماز در جامه نجس داده اند و بعضی
ترجیح نماز عاری با ذکر بعض قایل به تخییر شده مختار در نظر حقیر قول ثانی است
پس نماز در لباس نجس در چنین صورت جایز نخواهد بود ولی هرگاه مرد
رای در صلوة در لباس نجس بوده باشد مثل بوده خواه در انصورت
این است دیگر کلام در صورت اختیار است پس هرگاه ضرورت رای بر لبس
ثوب نجس شود حتی در حالت نماز در اینوقت نماز در همان لباس نجس جایز
است فصل دهم هرگاه ساتری نداشته باشد و ممکن از خریدن
آن بوده باشد آن لازمست اگر چه زاید از ثمن المثل آن بوده باشد بجهة
تحصیل ساتر بهر اسم ممکن لازمست خواه بمبایعه بوده باشد یا باستجاره
یا باستعاره و اگر فرض شود کسی لباسی در چنین صورت باو هبه نماید
در قبول آن لازم بوده باشد فرقی مابین با مقام و مکان وجه
ظاهر است با آنکه حج واجب مشروط است تحصیل مقدمات او واجب نیست
و لهذا اگر کسی مال بر کسی هبه نماید که کفایت در استطاعت بکند قبول
او واجب نیست بخلاف نماز نظر با آنکه او واجب مطلق است تحصیل
مقدمات بامکان لازمست پس طلب در تحصیل مقدمات نماز بهر اسم
ممکن لازمست ظاهر اینست وجوب طلب باشد مگر در صورت آنکه
مایوس بوده باشد از تحصیل پس با احتمال تمکن نیز لازم خواهد بود
یازدهم سنت است در حق مصلی عاری با در صورت آنکه عورتین او مستو

بوده باشد مثل زیر جامه و لنگ و غیرها آنکه چیزی را بدور سر خود ببندد از مثل
دستمال یا بند زیر جامه یا طناب یا ریسمان یا امثال آنها و نماز کند و اگرچه
بسر خودش نبندد اولی و افضل خواهد بود **مطلب پنجم** سابق بیان شده
نماز کنیز با کشف راس و گردن صحیح است پس هر گاه کنیز آزاد شد این
بر سه قسم منقسم میشود اینست مطلع بر آزاد شدن خود شد
قبل شروع در نماز در اینصورت بلا اشکال ستر راس و گردن در جمیع احوال
نماز بر او لازمست مثل سایر زنان **اوّل** اینست مطلع بر آزاد شدن
خود نشده مگر بعد از فراغ از نماز در اینصورت نمازیکه با مکشوفه
بودن راس و گردن نموده صحیح است اگرچه ده سال بوده باشد
اینست که مطلع بر آزاد شدن خود نشده مگر بعد از فراغ از نماز در اینصورت
نمازیکه با مکشوف بوده راس و گردن نموده صحیح است اگرچه ده
سال بوده باشد **دوم** اینست که مطلع بر آزاد شدن خود شد در اثنای
نماز در اینصورت اگر در اثنای نماز تمکن از ستر راس و گردن خود بوده
باشد بنحویکه مستلزم منافی از منافیات نماز نشود ستر نماید و بعد
از اطلاع و قبل از ستر نمودن مباشر فعلی از افعال نماز نشود و اگر متمکن نبوده
باشد در اثنای نماز مگر بارتکاب فعل منافی باشد در اینصورت خالی
از اشکال نیست لکن احتیاط اعاده نماز است بعد از اتمام و اتمام گاه
بعد از دخول وقت و قبل از نماز معالم شود که آقای او او را در اثنای وقت
آزاد خواهد نمود یا میتواند با عدم ستر راس و گردن اتیان بنماز نماید
بانتظار اول وقت و اتمام گاه بماند در اثنای نماز او را آزاد خواهد
نمود در اینصورت باز حکم بلزوم ستر راس و گردن قبل از شروع در نماز ممکن
نیست لکن احتیاط در چنین صورت مقتضی اینست با مین شروع نمودن

در نماز

در نماز ستر راس و رو بقبله خود نماید یا ساتری نزد خود موجود نماید که بعد از تحقق
ادای ستر نماید تا محتاج بارتکاب فعل منافی نشود این در صورتیست که وقت
انزال شدن مشخص او بوده باشد و اما اگر مشخص او نباشد اگر بداند در اثنای
نماز انزال خواهد شد حکم بعدم وجوب ظاهر است و اگر بداند در اثنای نماز
انزال خواهد شد لکن نداند چه وقت انزال خواهد شد در این صورت
اگرچه حکم بلزوم ستر سر و گردن مشکلست لکن احتیاط در این صورت مقتضی
اینست که قبل از شروع در نماز ستر نماید و اما صبیه که علم بهم رساند ببلوغ
خود در اثنای وقت حکم در آن از ظاهر دیگر اصعب از آنست که مذکور شد
نظر بانکه نماز بر او صبیه قبل از بلوغ لازم نیست و بعد از بلوغ واجب
میشود بنا بر این اگر علم ببلوغ خود در اثنای وقت نداشته باشد امکان
اشکال در جواز ایتان او بنماز نیست خواه با مستور بودن راس و رو بقبله بوده
باشد یا با مکشوفیت آنها و اشکال در صورت حصول علم ببلوغ قبل
انقضای وقت در این صورت اگر عالم باشد باینکه بعد از بلوغ وقت
وسعت یک رکعت از نماز را نخواهد داشت بلا شبهه در جواز ایتان
نماز نخواهد بود اگرچه بعضی از اجزای نماز بعد از بلوغ از انقضای وقت
واقع شود در این صورت بنا بر عدم ستر راس و رو بقبله ایتان بنماز نهی از
نبوده و اما هرگاه چنین نبوده باشد خواه عالم بوده باشد باینکه بعد از بلوغ
وقت وسعت کل نماز را خواهد داشت یا بلکه از این اوجه اشکال در این صورت
اینست که نماز ظهر در عرف هر مشخص مطلوب نیست مگر یک نماز از آن یا مستحب است
یا واجب مفروض اینست دختر علم دارد ببلوغ خود در اثنای وقت بلی مشخص
است که نماز مطلوب در عرف ادای نماز ظهر واحد است پس نماز ظهر مستحب در عرف
او مطلوب نیست ثمره اینست در صورتی که با علم بانچه مذکور شد ایتان بنماز
ظهر نماید ثمره بر آن مترتب نمیشود باینکه او صبیه بوده باشد نظر بانکه

شرایط تکلیف در حوادث در اغلات ثابت نیست پس حکم بثبوت مؤاخذه و عصیان
نمیتوان نمود و چونکه ترتب ثمره بر عمل موقوف بدلیل شرعیت چنین دلیلی معلوم
نیست پس حکم بان نمیتوان نمود و فرض استصحاب از طرفین ممکن است مثل
فرض علم حقیقیه حال قبل از دخول وقت و بعد از دخول آن در اول ه
استصحاب مقتضی عدمست چنانچه در ثانی مقتضی ثبوت بعد از تعارض
تساقط خواهد نمود پس تمسک باستصحاب در اثبات ثمره نمی خواهد
بود بنابراین در چنین حالتی صبی خواهد نمود تا تحقق بلوغ آن وقت ه
سابق از زمان ستر راس و دیگر قید نموده نماز خواهد نمود و اما هرگاه در اند
در اثنای نماز ببلوغ خواهد رسید پس اگر مانند بعد از بلوغ درک نخواهد
نمود مقدار یکرکعت را که کفایه یکرکعت نماید اشکالی در ترتیب ثمره بر آن عمل نخواهد
بود اگرچه ستر راس و دیگر قید ننموده باشد و اگر چنین ننموده باشد ظاهر
اینست که ثمره بر آن عمل مترتب نشود پس صبی نماید بعد از بلوغ استیناف هرگاه
نماز بقصد وجوب نماید با ستر راس و دیگر شرایط لزوم و اما هر
اتفاق افتاد بلوغ در اثنای نمازی با عدم علم قبل از شروع در نماز پس
اگر بلوغ بجنسی بوده باشد که مبطل طهارت نبوده باشد لکن سقط
تکلیف بنماز نبوده باشد مثل انزال بی اگر وقت کفایت طهارت
اگرچه تیمم بوده باشد نماید با یکرکعت نماز لازمست بعد از اتیان بطهارت
استیناف نماز نماید با ستر راس و دیگر قید و اگر وقت کفایت اخذ مذکور
نشد نماید تکلیف بر آن نیست و اگر بلوغ بجنسی بوده باشد که مبطل
طهارت نبوده باشد در اینصورت اگر وقت باقی بعد از بلوغ کفایت
یکرکعت نماز قضا عدا را نماید بی اشکال نماز را اتمام میتواند نمود و اگر هم
با عدم میتواند نمود اگرچه با عدم ستر راس و دیگر قید بوده باشد و قضا
بر آن نخواهد بود و اگر باقی از وقت وسعت اتیان دارا نشد باشد حالی از نی

نیست

نیست با امام همان نماز مقتدی را از وقت باقی خواهد ماند که کفایت کل نماز نماید
باید در صورت ثانیه قطع نماز لازم و بعد از قطع استیناف نماز خواهد نموده
و در صورت اولی حکم بجواز اتمام خالی از اشکال نیست ظاهر اینست باز قطع
استیناف صلوة بعد از سنتی راس و وقت لازم بوده باشد **فصل**
در بیان امور مستحبه و مکروهه متعلقه باین مقامست بر وجه ایجاز و
است **بحث اول** در امور مستحبه متعلقه بلباس و آن چند امر است **اول** نماز
کردنست در عمامه سفیدی که از کتان بوده باشد **دوم** نماز کردنست در
در عمامه که تحت الحنک داشته باشد یعنی طرفی از اول عمامه را از زیر زنخ
داخل نماید و بگرداند از طرف و عمامه را از زیر زنخ تا بطرف دیگر که مقابل
طرفیست که ابتدا نموده مراه بیند از طرف عمامه را بعد از دادن زیر حنک
بکتف خود یا داخل نماید از طرف عمامه را از طرف دیگر بین عمامه و زیر
کلاه ظاهر اینست که امتثال بهمه اینها حاصل شود در نیست که اینان
نیست اختصاص نداشته باشد ما بین که طرف عمامه را از جانب یسار
داخل زیر زنخ نموده ختم بجانب یمین نماید بلکه بعکس این نیز اتیان نیست
نموده خواهد بود پس بنظر باخته مذکور شد امتثال به چند نحو حاصل
میشود اینکه طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر زنخ نموده
و بگرداند تا جانب یمین از طرف عمامه را بدوش راست باند و اوس بیند
زد **سیم** آنست از طرف را در جانب راست زیر عمامه یا زیر کلاه داخل
نموده **چهارم** آنست که طرف عمامه را بگرداند از پیش و پشت تا آنکه بدوش
اندازد یا در جانب چپ زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نماید **پنجم**
آنست که ابتدا از جانب یمین نماید زیر زنخ داخل نموده ختم نشان
نماید خواه بدوش چپ بیندازد یا در جانب چپ زیر عمامه یا زیر

کلاه داخل نماید یا آنکه همان طرف عمامه را در گره اندازد همچو گردن تا از پیش
و پس دور دارد در ضمن بجانب نماید بنحوی که در جانب یسار مذکور شد اضعف
صور آنست که طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر ذقن نموده در گردن
بندد تا بر دوش راست ببندد از بنحوی که از طرف دایره به پشت ببندد
تا با موی کتف یا پائین تر برسد بحث ۱۹ از جمله مستحبات نماز کردنست در عمامه
که تحت الحنک نداشته باشد حرام میدانند و قول بحرمت اگرچه ضعیف لکن
رعایت آن بسیار خوبست بلکه از این جمله که ظاهر آن مثل جنین بوده گوارا
قول بحرمت رعایت آن در در نیست که احوط بوده باشد نماز کردن
با ردا است یعنی جامه بر دوش در دوش اندازند خواه باقی کذا در ده
شود بهمان الله تا جمع نماید و طرف جامه را بر دوش راست خود یعنی طرفیکه
بر جانب یسار هست او را نیز بر دوش راست اندازند با هر دو طرف جمیع
شود در دوش راست ششم پوشیدن ما بین ناف تا زانو بلکه پوشیدن
کل بدن است در حین نماز هفتم نماز کردن در پنج جامه است شیخ شهید ره
در ذکری فرموده روایت شده بلکه نماز با پنج جامه مقاومت میکند
با چهار رکعت نمی پنج جامه فصل در بیان امور مکروهه متعلقه
بلباس است و آن بسیار است اول نماز کردن در جامه سیاه هست
در حق مردان نماز کردن در لباس سرخ و لباسی که به زعفران رنگ
نموده باشند یا بگل کاشغر رنگ شده باشد و در جمیع اینها کردن مکروه هست
استثنائی در این الوان ثلثه با لا پوش یا عمامه نشده است پس کراهت
در جمیع ثابتست و جمعی از اعاظم علماء حکم فرموده اند بکراهت نماز در هر جامه
که رنگ نموده باشد برنگ سبز دوم نماز کردن مردانست در جامه واحد که
رقیق بوده باشد بحدیکه ساتر پوست بدن نبوده باشد و لکن ساتر

حجم

جمع عورت شوده باشد دهم صنیف است نماز کردن زنان در جامه واحد
خواه در رقیق و نازک بوده باشد نحوی که مذکور شد یا نه بلکه کراهت
نماز کردن در یکجامه در حق زنان ثابتست اگرچه کلفت بوده باشد سیم
نماز کردن در نشست در صورتیکه لنگ را بالای پیرهن بسته باشد چهارم
نماز کردن است در صورتیکه لنگ را بطریق توشح بالای پیراهن بسته
باشد و مراد از بستن بطریق توشح فوق پیرهن اینست که کسی ره
در حالتیکه پیرهن بوده باشد لنگی اماتیق قطیفه بدوش بیندازد و
دیگر طرفانرا از زیر بغل در آورد بدوش دیگر اندازد و در طرف توبو را
لنت سی باکره هم زنند در در حدیث صحیح وجه کراهت چنین بیان
شده این از عادت زنان جاهلیت بوده پنجم اشتمال صماست و آن ره
چنانچه در حدیث صحیح نهی شده اینست که ثوب را در زیر بغل داخل کرده
نموده و دو طرفانرا بیکدوش بیندازد در مصداق این چند صورت ره
متحقق میشود ششم اینستکه مثلا عبا را اول در دوش کرده انوقت دو طرف
عبا را در زیر بغل راست داخل نموده هر دو طرفرا بدوش چپ اندازد
عکسش اینستکه دو طرف عبا را در زیر بغل چپ داخل نموده هر دو
طرفرا بدوش چپ راست اندازد هفتم اینستکه هر دو طرف جامه را در زیر
بغل راست داخل نموده بدوش راست بیندازد هشتم اینست هر دو طرفرا
در زیر بغل چپ داخل نموده هر دو طرفرا بدوش چپ اندازد نهم
اینست یکطرف را در زیر بغل راست داخل نموده و طرف دیگر در زیر بغل
چپ هر دو طرف بدوش راست اندازد دهم مثل اینست مگر آنکه هر دو
طرفرا بدوش چپ اندازد آنچه مستفاد از حدیث صحیح میشود اینستکه
جمیع اینها مکروهست یازدهم از مکروهات نماز کردن در عمامه است که تحت

الحنك نداشته در سابق اشاره شد که ظاهر میشود از شیخ صدوق
که نماز کردن با مثل این عمامه جایز نیست و این قول ضعیف است دوازدهم
نماز کردن در قبائیکه بسیار تنگ بوده باشد مگر در حال حرب که
ثوب در آن وقت مطلوبست نماز کردن در این حالت کراهت ندارد
امامت کردن با عدم ردا در صورت تمکن از آن سیزدهم نماز کردن
در جامه که در این صورت حیوان نقش کرده باشند یا صورتی در ضمن
بافته شده مثل اینها و اما هرگاه مثل برگ گل و غیر حیوان نقش نموده باشند
ظاهر اینست که حکم بکراهت نتوان نمود و همچنین مثل نقشیکه در قلمکار
و چیت و نحو اینها موجود است مثلا از بینه حکم بکراهت نمیتوان نمود ظاهر
اینست که فرق در ثبوت کراهت و عدم آن مابین زن و مرد نبوده باشد
نماز کردن است در حالتیکه در دست انگشتر صورت حیوانی نقش
شده باشد و اما غیر حیوان ظاهر اینست که مکروه نبوده باشد و مخفی
نماند اینچه مذکور شد از کراهت نماز در جامه که صورت حیوان در آن
نقش شده باشد در صورتیست که صورت تمام بوده باشد و اما
هرگاه ناقص بوده باشد بسبب نقص کردن جزو از اجزای آن در اینصورت
ظاهر اینست که کراهت نبوده باشد و همچنین است در انگشتر بوده
باشد با تمام صورت و عدم تغییر آن مکروه هست و با تغییر کراهت منتفی
میشود چهاردهم نماز کردن با پولیکه در آن صورت باشد یا صورت دیگری
در آن نقش شده باشد در صورتیکه آن پول ظاهر بوده باشد و اما
هرگاه مستور بوده باشد مثل اینکه در جوف کیسه بوده باشد ظاهر
اینست که کراهت نداشته باشد در اینصورت هرگاه در جیب یا مثل آن
بوده باشد بهتر آنست که در جیب بغل بوده باشد و همچنین ما بین

لبای

لباس و پشت مصلی بوده باشد دهم آنکه پشت در ما بین لباس و پیش مصلی که
مواجه قبله است بوده باشد **یازدهم** آنکه پشت مع مضاف و مضاف الیه پشت در ما بین
ما بین آنکه مرد بوده باشد یا زن مضاف در پیش بوده باشد یا در پس
بلکه هم بوده باشد منهی است مشخص است مرد را با بنای عین حنا و رنگ
قابل نیست **شانزدهم** و امثل کردانیدن دستهای است در زیر لباس به تفصیل
این اجمال مقتضی آنست که گفته شود لباس مصلی یا مختص است در پیرهن
یا نه در صورت عدم اختصاص یا مختص است در پیرهن و زیر جامه یا نه
پس مسئله بر چند قسم **اول** آنست که لباس مصلی مختص بوده باشد
در پیرهن تنها در این صورت داخل نمودن در دست در زیر پیرهن بی
اشکال مکروه هست خواه در حالت قرائت بوده باشد یا در حال رکوع یا
در غیر این دو حالت **دوم** آنست یا پیرهن امثالی و قبا پوشیده است
لکن زیر جامه نپوشیده است در این صورت هرگاه دو دست
داخل در زیر پیرهن نماید بی اشکال مکروه هست **سیم** مثل آنست
امثال در دست را داخل نماید زیر ازار امثال و در پیرهن در پشت
این هم مکروه باشد و مثل آنست هرگاه در دست را زیر قبا و روی ار
خالق بگذارد **چهارم** آنست که پیراهن و زیر جامه هر دو پوشیده
باشد در این صورت هرگاه دو دست را زیر پیراهن داخل نماید لکن
روی زیر جامه مگر الیه در حالت قرائت بوده باشد ظاهر آنست که حکم
بکراهت نمیتوان نمود نظر به تفصیلی که از حدیث موثق ظاهر میشود
اینست که حکم بکراهت نمیتوان نمود نظر به تفصیلی که از حدیث موثق
ظاهر میشود و اگر در حال رکوع بوده باشد اگرچه مقتضای حدیث
مذکور با انتفای کراهت است لکن مقتضای کلام اصحاب ثبوت کراهت
تفاوتی نیست در این ما بین آنکه ارخالق و قبا هم پوشیده باشد یا نه

بر جمیع نماز بر طاهر ابیست این حکم در مثل عبا و پوستین و نحو هما ثابت نبوده باشد
پس حکم بکراهت گذاشتن دستهای در زیر عبا و پوستین در تنگی جمیع احوال نماز
ممکن نیست پنجم نماز کردنست در حمام کسیکه متهم بوده باشد للا اجتناب از
نجاست نمیکند ششم نماز کردنست در انصورتیکه با مصلی آهنی بوده باشد ه
و اقسام که ظاهر بوده باشد مثا چاقو در جوف قلمدان بوده باشد یا تنگ و قلمدان
در جیب بوده باشد یا خود چاقو در جیب بوده باشد یا کلیت در جیب بوده
باشد انشاء الله کراهت نخواهد داشت و بعضی از قدماء فقها حکم فرموده
بعدم صحت صلوة در صورتیکه شمشیر بکمر داد یا مصلی باشد لکن ظاهر بوده
باشد و هم چنین هرگاه کلیدی از آهن در دست مصلی بوده باشد مگر
آنکه این کلید را در پیچید و اینقول اگر چه ضعیف است لکن اجتناب نمودن از آن
بی عیب است هفتم نماز کردنست با خلخال یکه صدا داشته باشد خلخال چیزیست
که در پا میکنند در عرف بستان شبوری دارد هشتم نماز کردنست در صورتیکه
در پیش روی او یا بالا او زینتی بیا باشد فصل هفتم در مکان مصلی است و در آن چند
مبحث است اول در تعریف مکانست در اینمقام بدانکه فقها نجاست بحث
در مکان مصلی او را دو یکی باعتبار اباحه و غصبیت و ثانی باعتبار طهارت
و نجاست مکان باعتبار اول عبارتست از جسمیکه استقرار و وقوف
مکلف و مصلی بوده باشد خواه بلا واسطه مثل قطعه زمینیکه بر روی
آن ایستید یا بواسطه واحده یا بوسایط متعدده مثل اینکه در روی فرش
بر روی آنها ایستید در اینوقت بر اصل زمینیکه بر روی هم است صادقست
که مکان مصلی است جهة آنکه محل استقرار و وقوف مصلی است بچند
واسطه و بر هر یک از آن فرشها صادقست که مکان مصلی است جهة آنکه
بر هر یک صادقست که محل وقوف او نیست بعیدا نیک بواسطه و یکیکه
وقوف هم میباشد از محل وقوف مصلی آنست بلا واسطه محل پس مکان ه

مصلی

مصلی باعتبار اباحه و غصب عبادت نیست از محل و فوق مصلی اگر چه بواسطه
بوده باشد اگر چه با فضائیکه پر میکند اعضا بدن مصلی را و هم حالت از
احوال نماز که بوده باشد اگر چه میگوئیم از جا مراد بوده سبب ارتکاب فعلی
از افعال نماز بنابر این هرگاه کسی صد فرش بر روی زمین واقع شده هم مملوک
مصلی بوده باشد عبادت منحصر یا منفعتش تنها در اینوقت میگوئیم که مکان
مصلی مباح است یعنی اباحه مکانیکه معتبر است در صحت نماز متحقق است
و هم چنین است هرگاه مملوک مصلی نبوده باشد بلکه ماذون بوده
باشد در نماز و در ان پس اباحه مکان بر فوق بر اباحه همین این فرش
زمان قطعه زمین است که این فرش بر روی آن واقع شده مغصوب
بوده باشد در اینوقت اباحه مکان که شرط صحت نماز است متحقق نخواهد
بود بلکه میگوئیم در اینوقت مکان مصلی مغصوب است و هم چنین هرگاه
که این فرش و قطعه زمین مملوک این شخص بوده باشد لکن فضائیکه
بدن این شخص انرا پر میکند در حال قیام و قعود اگر مملوک این شخص
نبوده باشد مثل اینکه این فضا را از ان منتقل بوده بدیگری بر بعض
از اسباب ناقله شرعیه باز میگوئیم اباحه مکان مصلی که شرط صحت نماز
است منتفی است بلکه مکان مصلی باعتبار این فضا مغصوب است
و هم چنین هرگاه فرض کنیم که کل فضا و فرش و قطعه زمین مفروض
مباح است لکن فضائیکه در حالت سجود بدن مصلی انرا پر میکند
مغصوب بوده باشد خواه محل ساختن سجده و موضع دستها هم
مغصوب بوده باشد یا نه بلکه محل انها مباح بوده باشد مثل اینکه
وقوف مملوک او بوده باشد و هم چنین فضائیکه بدن این مصلی است
در حال قیام او مملوک او بوده باشد و محل سجده و دو دست و محل

دو زانو یعنی ملوک او بوده باشد لکن این فضاییکه واقع شده ما بینه
سجده و محل دو زانو یعنی مباح بوده باشد در این صورت نیز اما مکان
که صحت نماز مشروط بر تحقق آنست منتفی خواهد بود بلکه هرگاه کل اینها
مباح بوده باشد لکن فرض کنیم در صورتیکه دستها را در زمین سجده در
موضعی مغصوب میگذارد و استیثاق مصلی در این وقت واقع شود در مکان
غصبی بازاء اما مکان که شرط صحت نماز است منتفی خواهد بود بنا بر این
بر انتفا اما مکان مصلی در هیچ یک صورت محقق است بلکه آنست
که هرگاه هر دو فرش را در زمین انداخته و فرض کنیم که این فرش مباح
مکان بلکه در روی این واقع شده آن مغصوب باشد در این صورت
میگوییم نماز این شخص باطل است نظر باینکه اما مکان مصلی شرط صحت
صلوة است و آن در این حالت محقق نیست ثانی در صورتیست که فرض
کنیم که کل این فرش و قطعه زمینی که این فرش بر آن واقع شده مباح است
لکن فضاییکه بدن این شخص ابر او میکند در حال قیام و قعود یا در
قیام یا در حال قعود فقط این عین مباحست یا تمام باطل خواهد بود
نظر بغصبیت آن فضا کلا یا بعضا ثالث آنست که کل این فرش و
و قطعه زمین فضا بلکه بدن آن شخص در حال قیام و قعود ابر او میکند ضمنا
مباح بوده باشد لکن محل سجود موضع دستها هر یا بعض مغصوب است
در این صورت نیز اما مکان که شرط صحت است منتفی است نماز باطل
خواهد بود رابع آنست که جمیع اینها مباحست لکن فضاییکه بعضی
از بدن مصلی ابر او میکند در حال سجود آن مغصوب بوده باشد
در این صورت نیز اما مکان مصلی متحقق نیست خامس آن که هر
اینها مباحست لکن استیثاق مصلی مثلا در این زمین که سجود است

واقع

واقع میشود در محل مغصوب در اینحالت نیز حکم میکنیم باباحه کرسی را صحت نماز است ه
موجود نیست پس در جمیع این صور نماز محکوم به بطلان است نظر بانتفای
اباحه مکان مصلی که معتبر است در صحت نماز در صورتیکه جمیع اجزاء
مذکوره شک مباح بوده باشد بنابر این اباحه مکان مصلی در صورتی
متحقق خواهد بود که محل وقوف و محل اعضای او بلاواسطه یا بواسطه
در حال افعال نماز مباح بوده باشد و هم چنین فضائیکه بدن او کلا
او بعضا او را پر کند در حال مباشرت افعال نماز مباح بوده باشد
بلکه مواضعیکه لباس مصلی بر آنها واقع میشود بسبب اشتغال بافعال
نماز هم اینها مباح بوده باشد پس از این راهست که گفتیم مکان مصلی
باعتبار اباحه و غصبیت عبارتست از محل وقوف و قعود او یا محل وقوع
اعضای سبعه در حال سجده و محل وقوع لباس او بسبب اشتغال بافعال
نماز یا فضائیکه بدن و لباس مصلی او را پر میکند در حال قیام و قعود و
و رکوع و سجود اگر همه اینها مباح است آنوقت اباحه مکان متحقق خواهد بود
والا فلا خواه اینها غصب بوده باشد یا بعضی کفایت میکند در حکم بانتفای
اباحه مکان انتفای اباحه در محل که استقرار مصلی در آن واقع میشود در حین
سجود مثلا چنانچه بیان شد بلکه ممکن است که گفته شود این قدر نیز
کفایت نمیکند در تحقق اباحه مکان بعلت آنکه هر گاه فرض شود که همه
اینها متحقق هست لکن در حال قیام مثلا بدن او ملاقی و ملاصق دیوار
غصبی بشود باز میتوان گفت که منتفی است اباحه مکان اینکه اکتفا کنیم که
نهی از تصرف در مال غیر انصراف از مثل این معلوم نیست و امکان مصلی
باعتبار طهارت و نجاست پس میگوئیم صحت نماز مشروط بخلو مکان
از نجاست مطلقا نیست بلکه آنقدر که مسلم است آنستکه محل جبهه خالی

بوده باشد از مطلق نجاست اگرچه متعدی بمصلی نبوده باشد لکن خلو موضع
دیگر که ملاقی با اعضای مصلی یا لباس مصلی از مطلق نجاست معتبر نیست
بلکه معتبر اینست که خالی از نجاست مسریه بوده باشد یعنی نجاستی بوده باشد
که سرایت بمصلی نماید بنابراین هرگاه موضع وقوف مصلی نجس بوده باشد
لکن نجاست از متعدی بمصلی نشود مضر نخواهد بود اگرچه مسکوتیم که مکان
مصلی نجس است در اینحالت پس چندان ثمری در تعریف مکان مصلی باعتبار
طهارت و نجاست مترتب نمیشود پس هرگاه یکطرف جای نماز مثلا
نجس بوده باشد با رطوبت لکن طرف دیگر خشک بوده باشد در اینصورت
طرف نجس اینجای نماز را متصل بزمین نماید و بطرف دیگر بایستد نماز بعمل
آورد بی تأمل است بحث دوم لابد است که مکان مصلی بعینه همچنانکه تحقیق
شد در اول مملوک مصلی بوده باشد منفعة یا اگر عین مملوک مصلی نباشد
لکن منفعت این مملوک مصلی بوده باشد اینکه مالک زمین یا کسیکه قائم
مقام مالکست منفعت آنرا منتقل بمصلی نموده باشد پس معتبر در صحت
نماز مالکیت مصلی است منفعت اینکه اگر ایشان نماز در اینجا مینماید
اما مالکیت عین بدون منفعت کفایت نمیکند در صحت نماز مثل اینکه
کسی خانه خود را بدیگری اجاره داده در اینصورت اگرچه عین خانه مال
مالکست لکن منفعت آن مال مستاجر است پس مالک در چنین صورت
نماز در آنخانه با عدم اذن از مستاجر نمیتواند نمود بجهت آنکه مکانیکه در آن
نماز بعمل آورند لازمست که منفعت آن مملوک مصلی بوده باشد
یا مأذون از جانب مالک بوده باشد باذن صریح یا فحوی یا باذن
شاهد حال و تحقیق این اقسام اذن در مبحث لباس مبسوطا تمام
مذکور شد هرگاه کسی خواهد مطلع شده باشد رجوع بآن مبحث

نماید

نماید پس هرگاه کسی در مکانی نماز بعمل آورد که مالک منفعت آن نبوده باشد
و مأذون از قبل مالک نیز نبوده باشد متصور چند صورت میشود
اینست که عالم بوده که این مکان مغصوب میباشد در اینصورت بی اشکال
مصلی آثم و نماز او باطل است اعاده آن در وقت و قضای آن در خارج
وقت لازم است خواه عالم بآن بوده باشد که نماز در مکان مغصوب صحیح
نیست یا نه اول اینست که جاهل بغصبیت آن مکان بوده مثل اینکه کسی
از اجانب خود بود و مأذون نبود که نماز در آنجا بعمل آورده باشد بعد
از اتمام نماز مطلع شد که این خانه مغصوب بوده باشد در اینصورت
ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد اعاده آن لازم نباشد اگرچه بعد
از علم بحقیقه حال وقت آن صلوة باقی بوده باشد دوم آنست که ناسی بوده
این بوده قسمت بجهة اینکه ناسی یا ناسی موضوع بوده باشد در حکم اگر ناسی
موضوع بوده باشد که این مکان غصب است لکن فراموش کرد بعد از نماز
متذکر شد در آنوقت ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد اعاده این
اگرچه وقت نماز باقی بوده باشد ضرور نباشد و ظاهر اینست هم فرقی نباشد
مابین اینکه عالم بحکم بوده باشد یا نه و اگر ناسی بحکم بوده باشد یعنی
میدانست که در مکان غصبی نماز جایز نیست بعد فراموش نموده و نماز
را در آن مکان غصبی نماز جایز نیست بعد فراموش نمود و نماز را در
آن مکان با علم بغصبیت بعمل آورد در اینصورت اگر نسیان مستند بر تقصیر
این شخص بوده باشد آثم و نماز باطل خواهد بود و اگر مستند بر تقصیر
او نبوده باشد نحویکه در مبحث لباس مذکور شد ظاهر اینست که نماز
صحیح بوده باشد سیم فرقی در این باب مابین نماز واجبی و سنتی
نیست پس اینکه در اینصورت گفته شد که نماز واجب در مکان مغصوب باطل بود
نماز نافله نیز صحیح خواهد بود بلی فرقیکه هست اینست چونکه نماز نافله

در سعت وقت در مال مشتی جایز میباشد بنابراین هرگاه کسی اتفاق افتاد
داخل در مکان مغصوب شد لازمست فوراً بیرون رود و هرگاه تنگ باشد در حین
خروج هرگاه ایتان بنماز نماید با ایماء جهت رکوع و سجود ممکن است که حکم شود
بصحت آن با اشکال با اینکه ایماء نیز جهت رکوع و سجود خارجست از حقیقت خود
مأمور به پس این تصرفی زاید خواهد بود در مکان مغصوب مگر اینکه بگوئیم
که نهی از تصرف در مال شامل این تصرفات نخواهد بود با آنکه در ضمن
صورت ایماء جهت قربی کرده شود لکن ثانی ثابت نیست و ظاهر از کلمات
بسیاری از اصحاب ثبوت منع است در امثال این تصرفات ایضاً پس حکم
بجواز نماز در مکان مغصوب چه در مثل این صورت بوده باشد
خالی از اشکال نیست خصوصاً امر مردد است ما بین ایتان بمستحب
و فعل حرام شبهه در رجحان ترک در مثل این صورت نخواهد بود پس
ترک ایتان بنماز اولی خواهد بود **مطلب هشتم** در بیان ایتان بقرائت مندوبه
و صوم و ادای زکوة است در مکان غصبی بدانکه از اکابر علما مثل مرحوم
شیخ شهید در دروس تفرقه فرموده اند ما بین ایتان بصوم واجب
در مکان مغصوب و غیر آن پس حکم فرموده اند به بطلان قرائت مندوبه
و ادای زکوة بخلاف صوم که فرموده اند صحیح است بنابراین هرگاه کسی نذر
کرده بوده از صوم قرائتی را مثل سوره یس تلاوت نماید پس هرگاه این
قرائت را در مکان غصبی بعمل آورد از عهده نذر خارج نشده خواه
بوده و چه فرق است چون صوم عبارت از امساک مخصوص است
با نیت و مشخص است که نیت امری قلبی است پس مطلقا در صوم هیچ
تصرفی در مغصوب نشده است مگر کون در آن و آن خارجست
از حقیقت صوم بخلاف قرائت نظر باینکه قرائت موقوفست بتحریکه
شفتین و این تصرفیست در غصب منهی عنه است و نهی او لازم

مستلزم

مسلم نیست نهی از ملزوم صحت این قرائت منهی عنه خواهد بود لکن در وی نیست بلکه
که قرائت صحیح بوده باشد نظر باینکه معلوم نیست که نهی شامل امثال این
بوده باشد بلکه میتوان گفت که نهی شامل امثال این تصرفات نیست پس
اثبات مطلوب به کرده خواهد بود و اخیر متعلق نهی است کون در آنمکانست و
و اخارج از حقیقت قرائت است و از ادای زکوة در مکان مغصوب پس ادا
کماهست نباید تامل در صحت آن بوده باشد مثل اینکه مال زکوة در مکان
مغصوب است و تولی خطاب مینماید بمالک که این زکوة مال من است بآدم
و آنشخص نیز قبول مینماید در این صورت نباید تامل کنیم در صحت آن و همچنین
هرگاه مال زکوة در مکان غصبی بوده باشد و مستحق در آنمکان باذن
مالک داخل شود و این شخص نیز گوید که این زکوة مال فلان است بشود آدم
و آنشخص مستحق آنمال را تو داشته باشد و همچنین هرگاه پول زکوة در جیب
این شخص بوده باشد و تولیها از جیب خود در آورده بدست مستحق دهد
بعد از آن در آنمکان بزکوة محسوب دارد و این نیز بی اشکالست و همچنین
هرگاه مستحق باذن مالک داخل در مکان شده باشد و بشود شخص مزکی
خطاب بمستحق نماید که پول زکوة در جیب منست خود بیرون آورده و تصرف
کن این نیز بی اشکالست و اما صوم واجب در مکان مغصوب پس امر آن
اظهر از زکوة و قرائت مذکوره است و لهذا کسیکه حکم بفساد در اینها
نموده در صوم حکم بصحت نموده از آن راه که مذکور شد مگر شهید ثانی
در شرح ارشاد که اشکال در صحت صوم در مکان مغصوب نموده نظر به
اینکه صحت صوم مشروط به نیت است و نیت اگر چه امری قلبی است لکن موقوف
بمکان و این ضعیف است **فصل** هرگاه کسی داخل در مکان مغصوب شد
اتفاقا یا با عدم علم به غصبیت مکان بعد از آن عالم شد حقیقة مال بر این شخص

لازمست فوراً بیرون رفتن باشد از آن مکان پس اگر وقت نماز موسع است اشتغال
بنماز در آن مکان جایز نیست چنانچه دانسته شد پس اگر ایشان نماز نماید در آن مکان
در این حالت نماز او فاسد خواهد بود خواه نماز در حال خروج و مشی بوده باشد و در حال
وقوف و اما اگر وقت مضیق بوده باشد پس اگر متمکن بوده باشد از ادراک یک
رکعت از نماز در مکان مباح بعد از خروج ظاهر اینست که تاخیر نماز لازم بوده
پس لازمست که تعجیل در خروج نموده بعد از دخول در مکان مباح یک رکعت
از نماز را در وقت ادا نماید و بقیه را بعد از انقضای وقت در آن وقت
نیز ایشان نماز در مکان مغصوب جایز نیست خواه ایشان نماز نماید در حال
خروج یا ترک خروج نموده باشد و مشغول بنماز شود و در هر دو صورت
ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد و اما اگر ضیق وقت بحدی بوده باشد
که بعد از خروج از مکان مغصوب متمکن از ایشان یک رکعت از نماز در وقت
بعد از دخول در مکان مباح نبوده باشد در این صورت ظاهر اینست که ایشان
نماز در حال خروج لازم بوده باشد لکن لازمست که اجتناب از رکوع و سجود
بنحو معهود نماید بلکه رکوع و سجود حرکت دادن سر بجهة سجود پایین تر
بوده باشد مشکلست لکن ظاهر اینست حرکت دادن سر فی الجمله جهة رکوع
و اندکی زیاده بر آن بجهة سجود محض بوده باشد و اگر امتداد ضیق داشته باشد
باشد که در نماز بعمل آورد یکی با ایماء سر بجهة رکوع و سجود و نماز دیگر با ایما
چشم بجهة آنها احوط خواهد بود و مخفی نماند فرقی نمی باشد در این باب ما بین
آنکه غصب ابتدائی بوده باشد مثل آنکه اول دفعه داخل شد در ملک کسی
با عدم اذن مالک یا ثانوی مثل آنکه ساکن شد در خانه کسی بخواهش و رغبت
مالک بعد از چندی مالک نادم شود اظهار نماید که تخلیه خانه من نموده که
بعد از این راضی نیستم که در خانه من توقف نموده باشی در این صورت نیز

مثل صورت سابقه اگر نماز در آن مکان بعمل آورد نماز باطل خواهد بود پس اگر وقت
موسع است لازم نیست بیرون رود در نماز را در مکان مباح بعمل آورند و اگر
مضیق است بعینه مذکور شد لازم است اتیان نماز نماید در حال خروج
بنحوی که بیان شد و اگر ابتدای خروج از مکان مادون فیه در اثنای نماز بوده
باشد در اینصورت اگر مشخص شد که مراد مالک اینست که بعد
انفراغ از بیرون رفتن باشد اشکالی در جواز اتمام نماز بلکه لزوم آن و عدم
جواز ابطال نیست بلکه متعین است حال در صورتیکه مشخص نشود
که مراد او امر بخروج از آن مکان بعد از فراغ نماز است یا در اثنای نماز که
نماز باطل ظاهر اینست در این قسم نیز اتمام نماز نماید بلکه قطع جایز بوده
باشد و اما هرگاه مشخص شود که مراد مالک اینست نماز را قطع نموده
بیرون رفته باشد در اینوقت حکم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست باز
قطع نماز جایز بوده باشد بلکه نماز را اتمام نماید مستقلا بعد از فراغ
بیرون رود لکن احتیاط مقتضی اینست که در اینوقت اقتصار نماید
بواجبات نماز و ترک مستحب نموده نماز را اتمام نماید اینها همه در صورتی است
که کون در مکان مغصوب باختیار خود این شخص بوده باشد پس هرگاه
چنین نبوده باشد بلکه مضطر بوده باشد در بودن در آن مکان مغصوب
پس هرگاه مجبور در اتیان نماز در آن مکان بوده باشد بنحوی که قدرت
بر تخلف نداشته باشد در اینصورت نماز او صحیح خواهد بود و اما هرگاه
مجبور در کون در آن مکان بوده باشد مجبور در نماز در آن مکان مثل
کسیکه محبوس در مکان مغصوب بوده باشد در اینصورت شبهه
در لزوم اتیان نماز در آن مکان نیست کلام مسلم هست در اینکه نماز را رکوع
و سجود بعمل آورد یا با ایما در اینصورت غالبا نیست که اذن شاهد حال

برضای مالك بر در اثنای نماز بطلانی معهود و اگر فرض شود که چنین
نبوده باشد ظاهر آن است که لازم باشد در این صورت اقتصار نماید
در تصرف بآنچه کمتر در آنکه امکان منفک از آن نشود پس رکوع و سجود
بطریق متعارف نمی‌تواند نمود بلکه بجهت رکوع و سجود ایما نماید فصل
در بیان احتیاط آن بآنکه تعدد مصلی یا با اتحاد ضعیف است مثل آنکه
همه مرد بوده باشد یا همه زن بوده باشد در هر یک از دو صورت که بوده
باشد تشکیکی نیست در اینکه با تقدم تام متضرر نیست مگر در صورتی که بعضی
امام بوده باشد و دیگری ماموم و این محل کلام در این مقام نیست و اما در صورت
اختلاف در صنف مثل آنکه بعضی مرد بوده باشد و دیگری زن در این صورت
اختلاف مابین فقها در اینکه هرگاه مردی در مکانی مشغول نماز بوده
آیا مانع در صحت زن در محاذی او نزدیک یا پیش روی او و مشغول نماز شد یا نه
ظاهر این است در هر دو صورت مانع بوده باشد لکن با کراهت شدید
اما احتیاط این است که اجتناب نماید تفاوتی نیست مابین آنکه زن محرم
بوده یا نه و مابین آنکه زن مادر در سن راشد باشد یا عبائی نجوده
سجده یا نه در جمیع صور کراهت یا حرمت ثابت است لکن این کراهت یا حرمت
مختص است بآنکسی که متاخر است در نماز در حق سابق ثابت نیست پس هرگاه
مردی مشغول نماز بوده باشد زنی در آن حالت در برابر او یا پیش روی
او مشغول نماز شد کراهت یا حرمت مخصوص بزن خواهد بود در حق
مرد ثابت نیست و هم چنین هرگاه زن سابق در نماز بوده باشد مرد مشغول
نماز شود در برابر زن یا در پیش روی آن در این صورت کراهت مختص
بمرد خواهد بود نزن بلی هرگاه فرض شود هر دو در یک وقت شروع بنماز نمایند
کراهت یا حرمت در حق هر دو ثابت خواهد بود و اما در صورت تقدم

و تاخر کراهت

در نماز کراهت محقق بنا بر آن است و این در صورتی هست که فساد نماز سابق
مشخص نبوده باشد پس هرگاه متأخر عالم بوده باشد که نماز او بنوعی نیست
با آنکه این شخص سابق باخلال به بعض امور واجبه منمایند مثل اینکه وضوی آنها
او صحیح نبوده باشد حال نماز سابق مستجمع شرایط معتبره در صحت نبوده باشد
در این صورت کراهتی نمی‌باشد اگرچه باهم شروع در نماز نمایند پس اگر احدهما
عالم بوده باشد که نماز دیگری صحیح نیست کراهتی در حق آن کسی که نماز او صحیح
است منتفی خواهد بود و هم چنین است هرگاه حایلی مابین زن و مرد
بوده باشد یا بعد مابین آنها بقدر ده ذرع فصاعدا بوده باشد
فصاعدا بوده باشد یا زن متأخر بایستد در هر یک از این صورتها کراهت
بوده باشد کراهت ثابت نیست تفصیل مقام مقتضی اینست که گفته
شود در صورت تعدد مصلی اختلاف در دو حکم و انو نیست نماز کردن
آنها باهم بر دو جهت در دفع بر دو جهت میشود بچند چیز اول آنست که
حایلی مابین آنها بوده باشد اگرچه حایل بوده زن پیش بایستد و مرد
عقب یا محاذی هم دیگر لکن احدهما یکطرف حایل و دیگری در طرف
دیگر حایل بر دو جهت منتفی است را یا معتبر در حالت اینست که حایل
متحقق بوده باشد در جمیع احوال نماز یا حایل در حال جلوس کفایت میکند
ظاهر اول است بنا بر این هرگاه فرض دیواری کوتاهی بوده باشد زن
در یکطرف آن دیوار بایستد پیش و مرد در طرف دیگر بایستد لکن
عقب در حال جلوس مرد و زن آن دیوار را مانع در حال قیام زن و مرد
متحقق نشود ظاهر اینست که کراهت ثابت باشد و مانعیت ظلمت
و نابینائی ظاهر اینست که کفایت نکند در دفع نحو در ظاهر اینست که حایل
یا عبادت سیکی کفایت نکند در این مقام و هم چنین ظاهر اینست که

نیز دوم اعتبار این امتداد است از محل سجود مرد تا محل قدم زن سیم اعتبار
اینست از محل قدم مرد تا محل سجود زن ظاهر احتمال اولست بنابر این هر گاه
امتداد ما بین موضع قدم مرد و موضع قدم زن ده ذرع بوده باشد با هم
با منعی نباشد لکن احوط اعتبار این امتداد است از موضع سجود مرد تا موضع
قدم زن که سیم از احتمالات مذکوره است بدانکه انچه مذکور شد در صورت
مساوات محل وقوف مرد است با محل وقوف زن یعنی عدم اختلاف محل وقوف
احدهما بدیگری در ارتفاع و انخفاض بقدر معتد به و اما هرگاه مختلف بوده
در بلندی و پستی بقدر معتد به مثل اینکه یکی بر بلندی هست یا قطعه
زمینی است مرتفع و منخفض شود مرد در پستی نماز میکند زن در موضع بلند
که بیشتر دوری مرد است یا در جانب یمین مرد یا در جانب یسار او و در این
صورت حد بدایت مبتدا از نقطه که محاذی راس مرد بوده باشد تا محاذات ما بین
محاذای قدم زن بوده انجانب دیگر تا محل قدم زن اعتبار میشود یا از محل
قدم تا نقطه محاذات مذکوره و از نقطه محاذات مذکوره و از نقطه
محاذات تا محل قدم زن یا منی بلکه از محل قدم مرد میشود تا محل قدم زن
از قصی طرق یعنی در این سه احتمال است توضیح این اجمال مقتضی اینست که
گفته شود در چنین صورت مثلثی تصویر میشود که یک ضلع از مثلث
توهم میشود از محل قدم مرد باستقامت قامت او و منتهی میشود بنقطه که
محاذی با محل قدم زن بوده باشد و ضلع دیگر از همین نقطه است تا محل قدم
زن و ضلع ثالث از محل قدم زنست تا محل قدم مرد و ممکن است تصویر
مثلث بنحو دیگر باین نحو که یک موضع مثلث از محل قدم مرد است ست
در سطح ارض باستقامت تا نقطه محاذای قدم زن در زیر مکان مرتفع
و ضلع دیگر از همین نقطه است تا محل قدم زن و ضلع ثالث از محل قدم زنست

تا محل قدم برد مقصود اینست در این صورت اما معتبر در تحدید همان ضلع
است که از محل قدم برداشت تا نقطه محاذات بناء بر مثلث ثانی یا از نقطه
محاذات است تا محل قدم زدن بناء بر مثلث متقدم و اول یا دو ضلع از مثلث
است که عبارت از موضع قدم برداشته تا نقطه محاذات و از نقطه محاذات
تا موضع قدم زدن بناء بر هر دو مثلث یا آنکه معتبر در تحدید ضلع از دو مثلث
است که محصور است ما بین موضع قدم برداشته و موضع قدم زدن نظر باینکه بعد
مینحی از مینی ظاهر است در اقصر خطوط واصله ما بین انها وان عبارت است
از همین ضلع که در اول مذکور شد وان در صورتی است که موضع مرتفع زدن جانب
پیش برد بوده باشد واما هرگاه در جانب یمین یا یسار برد بوده باشد
تصویر مثلث از انچه مذکور شد ظاهر میشود باین نحو که یک ضلع مثلث
از موضع قدم برداشت تا نقطه که محاذی موضع قدم زدن بوده باشد و یک
ضلع دیگر از همان نقطه محاذیست تا موضع قدم زدن و ضلع ثالث از موضع
قدم زدنست تا موضع قدم برد ظاهر اینست که معتبر در تحدید همین ضلع
است که محصور است ما بین قدمین نسبی هرگاه این امتداد بقدر یک ذراع
بوده باشد کراهت منتفی است والا فلا بلکه ممکن است که گفته شود که کراهت
در مثل این صورت ثابت نیست اگر چه این امتداد اقل از ذراع بوده باشد و چه
ایراد در مطالع الانوار بیان نموده ایم مخفی نماند مراد از ذراع در امثال این
عبارتست از امتداد از مرفق تا سر انگشتان **فصل** در بیان امور مناسبه
در این مبحث است چند امر **اول** آنست هرگاه زن و مرد باهم جمع شوند در محلی
و ممکن نبوده باشد تبعید مسافت بقدری که مذکور شد در هنجا همچنین
ممکن نباشد تاخیر زن از مرد و وضع حایل میان انها در این صورت
مستحب اینست که اول مرد نماز کند بعد از آن زن در صورتی که وقت تمام

مضیق

مضیق نبوده باشد واگر وقت تنگ بوده باشد بحدیکه با تأخیر نماز زن فوت
شود اگرچه بعضی از اجزاء آن بعد از انقضای وقت واقع شود در این صورت
تأخیر نکنند ایشان با هم نماز بجا آورند واما هرگاه تأخیر نماز زن موجب خروج وقت
فضیلت بوده باشد تأخیر اولی واحوط بوده باشد و در این صورت حکم به جواز
تأخیر نماز در حق زن ثابت بوده باشد اگرچه مکان مملوک او بوده باشد
با این معنی اولی در حق زن در چنین صورت نیست که مأذون نماید که او را که
مرد ایشان نماز بعد زن **دوم** آنست که منع در حق زن ثابت نیست خواه ذکور
بالغ بوده باشد یا غیر بالغ بنا بر این هرگاه پسر غیر بالغی مشغول نماز بوده
باشد مکروه است در حق زن نماز بایستد در برابر او یا پیش روی او مشغول
نماز شود مگر در صورت تحقق یکی از امور ثلثه که مذکور شد و نماز
آن ذکور غیر بالغ واما در حق مرد پس ظاهر آنست که چنین نبوده باشد
یعنی حکم بکراهت نماز مرد در پیش اناث یا در برابر او در صورتیکه
که اناث حد بلوغ نرسیده باشد پس حکم بکراهت نماز در حق مرد در صورتیکه
پیش روی او دختری که بحد بلوغ نرسیده باشد مشغول نماز باشد ممکن
نیست و همچنین است نماز مرد در برابر دختر غیر بالغ در چنین صورت
سیم آنست که حکم منع بعنوان حرمت یا کراهت در صورتیست که هر دو
هیچیک از مرد و زن معتقد بطلان نماز دیگری نبوده باشد چنانچه
در اوایل اشاره بآن نمودیم پس هرگاه فرض شود که مرد را اعتقاد آنست
نماز این زن باطل است بنا بر این مرجح در حق مرد در ایستادن نماز در عقب
آن زن یا در برابر او نخواهد بود و همچنین هرگاه زن را اعتقاد این بوده باشد
که این مرد نماز او صحیح نیست مرجح در حق آن زن در اشتغال نماز در پیش
روی آن مرد یا در جانب او نیست **مطلب ششم** در بیان اعتبار طهارت

مصلی عدم اعتبار است بلکه آنچه لازم هست است مکانیکه مصلی در آن
ایستاده نماز میناید خالی بوده باشد از نجاست متعدیه غیر معفو عنها
پس این شروط در سه صورت متحقق هست اول که مکان مطلقا نجس نبوده
باشد دوم است که نجس بوده باشد سرایت نکند ببدن مصلی یا جامه
آن سیم است که مکان نجس است و سرایت هم میکند نجاست ببدن
یا لباس مصلی لکن آن نجاست معفو عنها است مثل اینکه مکان نجس
است بخون و از خود تعدی مینماید ببدن یا لباس مصلی لکن مقدار
از خون که بدن یا جامه میرسد نماز با آن میتوان نمود در جمیع این سه
صورت شرط صحت نماز بالاضافه بمکان ثابت است لکن اینها هم نیست
با عدای محل جبهه بلکه محل قدر معتبر از جبهه است و اما معتبر نیست
محل قدر مطلق معتبر از جبهه است که خالی از مطلق نجاست بوده
باشد یا غیر متعدی و تقیید بمحل قدر معتبر جبهه است که معتبر طهارت
کل موضعی که جبهه بر آن واقع میشود نیست بلکه معتبر طهارت محل مقداری
از جبهه است که وضع آن کفایه مینماید در تحقق سجده شرعا پس هرگاه
فرض شود مجموع محلیکه جبهه بر آن واقع میشود طاهر نیست لکن مقدار
درهم از آن محل مثلا طاهر است علاوه بر آنکه نجس است لکن نجاست غیر متعدیه
طاهر است پس آنکه شرط صحت نماز متحقق بوده باشد پس از آنچه مذکور شده
دانسته میشود که هرگاه اعضای سته که عبارت از کفین و رکبتین و ابهامین
بوده باشد واقع شود بر محل نجسی که غیر متعدی بوده باشد صحت نماز
نیست و این بنا بر مشهور ما بین فقهاست و مختار ما بین محققین
از علما است در مقابل این قول است که از سید مرتضی نقل شده که قایل
شده اند باعتبار طهارت محل اعضای سبعه که عبارت از محل شش

عضو

مغصوبه مذکور با آنجه جبهه بوده باشد واین در قول ضعیف است لکن در
رعایت این با امکان مقرون باحتیاط است **فصل** در بیان مواضعی که نماز
در آنها مکروه است خواه باعتبار نفس مکان بوده باشد یا باعتبار امور
خارجه واین بسیار است **اول** حمام است مشهور ما بین فقها آنست که
نماز در حمام مکروه است و ابو الصلاح که از قدمای فقها است قایل شده
بحرمت آن واین قول اگرچه ضعیف است لکن رعایت آن با امکان خالی از
از احتیاط نیست و آنچه مذکور شد در داخل حمام است و اما مسلخ حمام
یعنی جایی که رخت میکنند ظاهر آنست که کراهت نداشته باشد وهمچنین
سطح یعنی پشت بام حمام و مرحوم علامه در نهایة الاحکام قایل بثبوت
کراهت در مسلخ نیز شده ظاهر آنست که فرقی در این باب ما بین نمازها
نماز فرض و نفل مبتدی و غیرها نباشد وهمچنین فرقی میان نمازهای
واجبی و سنتی نبوده باشد بلی ظاهر آنست که کراهت نسبت بنماز میت
ثابت نبوده باشد **دوم** مزابل است یعنی مواضعی که مهیا باشد بجهت غایط
و بول حکم بکراهت مثل سابق مشهور است و قول بحرمت ظاهر میشود
از ابو الصلاح و مخفی نماند که خلا نیز مکروه است نماز در بیوت غایط
مکروه است نماز کردن در خانه‌ای که پیشتر در آن شخص غایط بوده
باشد و کلامی که شیخ شهید در ذکری نقل نموده از ابی الصلاح
دلالت میکند بر حرمت پس اجتناب در صورت امکان اقرب بسداد
خواهد بود **سیم** مبارک ابل است یعنی مواضعی که شتران آرام و قرار داده
میشود از برای آب در دفعه دوم بخورد بعد از آنکه آب در دفعه
اول خورده باشد و کلام ابی الصلاح در اینجا نیز مقتضی حرمت است
چهارم **پنجم** مسکن مورچه است **پنجم** **چهارم** مواضعی که مهیا شده است بجهت جو با

آب اگر میزاب بالفعل بر آن جاری نباشد ششم زمین شوره زار است
ولکن در زمین شوره زار اگر زمین هموار نبوده باشد که پیشانی بر آن
قرار بگیرد می‌توان گفت که کراهت نداشته باشد هفتم زمین است که در آن
برف بوده باشد یعنی نماز کردن بر روی برف اما هرگاه برف از شدت برودت
هوا یخ کرده باشد بحدیکه مطلقا منافی با استقرار نداشته باشد چون
روی برف بیندازند نماز در روی آن بی شک نباید کراهت داشته
باشد هشتم میان قبور است بدانکه احتمالات در این مقام متعدد است
اول انست که مصلی اینان نماز نماید در موضعیکه قبر در جوانب اربعه
او بوده باشد دوم انست قبر در سر جانب او بوده باشد سیم انست
دو قبر یا زیادتر در جانب یمین او و یک قبر یا زیاده در جانب یسار
او بوده باشد یا بعکس چهارم مثل اینست در پیش و عقب در جمیع این
صورت صادق است که نماز مابین قبور است پس مکروه خواهد
بود پنجم انست که یک قبر در جانب یمین او بوده و قبر دیگر در جانب
یسار یا یک قبر در جانب پیش و قبر دیگر در عقب او یا در یسار
او یا در یمین او درهیچیک از این صور صادق نیست که نماز مابین قبور
شده پس بنابراین حکم بکراهت مشکل است لکن ممکن است که تفصیل
داده شود باین نحو این یا در موضعی است که مقبره شده بجهة قبرستان
نیست بلکه صادق است که نماز در مقبره یا در قبرستان شده پس اگر اول
است باز حکم بکراهت است بخلاف ثانی و همچنین است هرگاه نماز بر روی
قبر واحد یا متعدد شود مثل اینکه در تحت قبر باشد و محل سجده
او قبر بوده باشد باز در این صورت یا همان تفصیل ممکن است که
تنقیح مقام محتاج است بنقل کلام در دو مطلب اول انست که حکم بکراهت

نماز مابین

نماز ما بین المقابر در صورتی نیست که بعد میان مصلی و میان مقابر بقدر
ده ذرع بوده باشد پس هرگاه فرض شود که بعد میان مصلی و مقابر بقدر ده
ذرع بوده باشد در جمیع جوانب یعنی ده ذرع در جانب یمین و ده ذرع در جانب
یسار و همچنین در پیش و عقب در این صورت کراهت منتفی است و همچنین
و همچنین است هرگاه بعد میان مصلی و مقابر بوده باشد لکن حائلی میان
مصلی و مقابر بوده باشد در اینصورت باز کراهتی نخواهد بود لکن شرط
آنکه ارتفاع حائل در جمیع جوانب بقدر قامت مصلی بوده باشد و اما هرگاه
ارتفاع آن کمتر از این مقدار بوده باشد از بسیاری از فقها ظاهر میشود
انتفای کراهت در اینصورت باز در این حائل از اشکال نیست و اما مثل ه
آنکه متی فرش بودی قبر با آنکه اختیار مثل عبارت و نماز بعد از آن ظاهر
است انیقدر کفایت نکند در رفع کراهت بنابر این پس حکم بعدم کراهت
نماز در روافق در اماکن متبرکه بجهت آنکه فرش بودی قبر فقها اختیار شده
مشکل است بلکه ممکن نیست **دوم** آنست که جماعتی از فقها مثل شیخ مفید
و شیخ طوسی اعلی الله مقامهما تصریح نموده اند بکراهت ایستادن نماز
بسوی قبر امام ع یعنی قبر معصوم را پیش روی خود قرار دهد نماز بعمل
آورد مکروه است و این اعتقاد مفتی ضعیف است بلکه نماز در عقب
قبور ائمه علیهم السلام مستحب است بلکه میتوان حکم کرد نماز در عقب قبور
ائمه علیهم السلام افضل از نماز در مساجد است چنانچه وجه این تفصیل
تمام در مطالع الانوار بیان نموده ایم **نهم** از مواضع مذکوره موضعی است
که مهیا شده باشد جهت آتش افروختن اعم از آنکه از معابد اهل ضلال
بوده باشد یا نه و مقتضای کلام ابی الصلاح حرمت است و مشهور در
ما بین فقها کراهت است بلکه چنانچه مکروه است نماز در بیوت نیران
مکروه است ایستادن بنماز در مکانی که پیش روی مصلی آتشی بوده باشد

خواه مشتعل بوده باشد یا نه بلکه حکم بکراهت ثابتست اگرچه مواجه
او بوده باشد یا آتشی بوی منتقل بوده باشد که مقابل این شخص بوده باشد
یا اگرچه شعله نداشته باشد و همچنین حکم بکراهت ثابتست اگرچه در مقابل
این شخص قندیل آویخته باشد که در آن فتیله روشن کرده باشند و مقتضای
اطلاق کلمات اصحاب ثبوت کراهتست خواه مصلی از اولاد عبده اوثان بوده
باشد یا نه بلی بعد از تتبع و تفحص مرحوم در کمال الدین و احتجاج از امام
زمان جناب صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه تفصیل فرموده اند ما بین آنکه
از اولاد عبده اصنام و نیران بوده باشد یا نه و حکم بعدم جواز اگر محمول
بر کراهتست تخصیص فرموده اند در حق اول بنابراین ممکن است که حکم کرده
شود بانتفای کراهت در حق بنی هاشم   خانه ایست که در آن شراب
یا مسکر دیگر بوده باشد اعم از آنکه آن خانه مهیا شده باشد بجهة
این یا نه معلوم است حکم بکراهت در صورتیست که شراب تعدی بلباس
مصلی یا بدن او ننماید و اما در صورت تعدی ظاهر اینست که جایز
نیست مگر بعد از ازاله و تطهیر دهم جواد طرق است یعنی راههای وسیع
بلکه مطلق راهها خواه در میان مردم ماده بوده باشد یا نه مخفی نماند
نباشد حکم بکراهت در صورتیست که مزاحم مارة نبوده باشد و اما
در صورت مزاحمت بسوی جایز نیست بلکه نماز باطل است یازدهم خانه های
مجوس است که کیان بوده باشد و دور نیست که خانه یهود و نصاری
نیز چنین بوده باشد اگرچه احادیث در باب یهود و نصاری مختلف
است ظاهر اینست و میران تنبیه بر اختلاف مراتب مرجوحیت بوده
باشد باین معنی که کراهت نماز در خانها مجوس شدیدتر بوده باشد
در خانهای یهود و نصاری کمتر دوازدهم بیع و کنایس است بیع بنا
موحده مکسوره و یاء مثناة تحتانیه مفتوحه جمع بیعه است بکسر باء

و سکون

وسکون یاء وکنایس جمع کنیسه است اختلاف کرده اند علما در معنی این دو
لفظ از بعضی ظاهر میشود که بیعه معبد نصاری است وکنیسه معبد
یهود است وظاهر از صاحب قاموس انست که بیعه معبد نصاری
است وکنیسه مشترکست مابین یهود ونصاری وظاهر از صاحب
صحاح انست که هر دو مشترکست مابین هر دو فرقه وبعضی بعد از قول
باشتراک هر دو تفصیل داده اند که بیعه معبد صغیر یهود ونصاری
است بمنزله مسجد محله نسبت بمسلمین وکنیسه معبد کبیر ان دو فرقه است
بمنزله مسجد جامع در حق مسلمین بعد از معرفت معنی لفظین علما اختلاف
کرده اند در کراهت نماز در بیع وکنایس وعدم کراهت جماعتی از فقها
قایل شده اند بعدم کراهت وجمع کثیری از قدماء اصحاب قایل شده
اند بکراهت ظاهر قول ثانی است پس نماز در انها مکروه است وکلام
کرهست در این مقام اینست که ایا دخول در انها ونماز در انها موقوفست
براستیذان از اهل انها یا نه ظاهر اینست که توقف نداشته باشد
سیزدهم مذابح حیوانات است یعنی مواضعی که مهیا شده است جهة ذبح
نمودن حیوانات ظاهر میشود از ابی الصلاح که نماز را در مذابح حیوانات
حرام میداند پس اجتناب احوط خواهد بود چهاردهم مکانی که در انجا
تصویری بوده باشد بدانکه کلمات علما در این مقام مختلف است ظاهر
از کلام ابی الصلاح انست که اتیان کردن نماز در اوطاقی که در ان
صورت نقش شده باشد حرام است وظاهر از کلام ابن حمزه حرمت
است خواه پیش روی مصلی بوده باشد یا نه وظاهر میشود از بسیاری
از فقها کراهت است در صورتیکه پیش روی مصلی بوده باشد
خواه نقش در دیوار اوطاق بوده باشد یا نه مثل انکه پیش روی

مصلی پشتی بوده باشد که صورت در روی آن نقش شده باشد و اما ه
هرگاه صورت در جانب یمین مصلی یا یسار او باشد پس اد واقع شود
ظاهر آنست نماز در چنین صورت مکروه نبوده باشد و همچنین هرگاه
پیش روی بوده باشد لکن در حین نماز بوده یا چیزی دیگری بر روی آن
صورت بیندازد که مستور شود باز ظاهر آنست که کراهت نداشته
باشد و در صورتیکه هرگاه ستر آن ممکن نبوده باشد و تبدیل آن
بمکان دیگر نیز ممکن نبوده باشد در این صورت هرگاه راس آن صورت
را قطع نماید ظاهر آنست همین قدر کفایت بکند در دفع کراهت مخفی
نماند چنانچه مکروه است نماز در صورتیکه پیش روی مصلی صورت
بوده باشد همچنین مکروه است نماز بر فراشی که بر آن صورت نقش
شده باشد و در صورتیکه در حالی اتیان نماز چشم مصلی بر آن صورت
واقع شود و اما هرگاه جای نماز بر روی آن فرش بیندازند بنحوی که آن
صور مستور شود کراهتی در این صورت نخواهد بود و همچنین هرگاه
چشم آن صورت را محو نماید یا سر او را قطع نماید در این صورت لا
نیز کراهت منتفی میشود اگرچه متمکن از تبدیل مکان بمکان دیگر
یا متمکن از ستر آن صورت بوده باشد یازدهم اندرون خانه کعبه
و پشت بام آنست که ایشان نماز فریضه در هر دو مکروه است در
چنانچه در مبحث قبله بیان شد شانزدهم مرابط خیل و بغال است یعنی جائیکه
اسب و الاغ و قاطر را می بندند از برای علف خوردن و ادام کردن آنها
و ظاهر از کلام اهل الصلاح عدم جواز اتیان نماز است در آنها و همچنین
در مرابض غنم و مرابط بقر یعنی جائیکه جایگاه گوسفند است و جائیکه
گاو را می بندند پس اجتناب از همه اینها بهتر خواهد بود اگرچه از حدیث

صحیح

صحیح ظاهر میشود عدم کراهت نماز در مرابض غنم **هفدهم** مکانیکه در آنجا مصحفی
مفتوح بوده باشد یعنی مکروه است نماز کردن در پیش مکانی که پیش روی
مصلی مصحفی مفتوح بوده باشد تا آنکه آن مصحف را هم بگذارد در آن وقت
کراهت هم منتفی میشود بدانکه ما اگرچه متبادر از لفظ مصحف قرآن است
لکن در اعم از قرآن است چنانچه بخدا ایمائی دارد بر این مطلب آیه شریفه ان
هذا لفی الصحف الاولی صحف ابرهیم وموسی در حدیثی از جناب امام
جعفر صادق ع روایت شده که فرموده مصحف فاطمه علیها السلام در آنست
مثل قرآن سه مرتبه الحدیث بجمله اگرچه ظاهر از لفظ مصحف قرآن است
لکن ظاهر اینست که مراد در این مقام اعم از آن بوده باشد پس کراهت نماز
ثابتست خواه پیش روی این شخص قرآنی مفتوح بوده باشد یا کتابی
مفتوح بوده باشد بلکه دور نیست که حکم بکراهت ثابت بوده باشد
اگرچه کاغذ مکتوبی در پیش روی مصلی بوده باشد و این کراهت منتفی
میشود بهم گذاشتن آن یا گذاشتن آن در موضع دیگر که پیش روی
مصلی نبوده باشد مخفی نماند حکم بکراهت ظاهر اینست که ثابت بوده باشد
خواه این شخص قاری بوده باشد یا نه بعضی از فقها تخصیص داده اند
بقاری لکن این مدفوع است باطلاق نص بلکه حکم ثابتست اگرچه بی
نا بوده باشد بلکه چنین است اگرچه مصلی کور بوده باشد **هیجدهم**
مکانی است که هرگاه مصلی در آن باشد پیش روی او دیواری بوده
باشد در آن دیوار رطوبتی ظاهر باشد از بالوعه دور نیست که اختصاص
رطوبت بیت الخلا نداشته نماز کردن مکروه بوده باشد در مکانی که
پیش روی مصلی دیواری بوده باشد که در آن دیوار رطوبتی ظاهر
شده باشد از بالوعه خواه از بیت الخلا بوده باشد یا غیر آن **اول**

باشد بلکه

مکانی است که اگر مصلی در آن باشد پیش روی او آهنی بوده خواه از جمله
اسلحه بوده مثل شمشیر و کارد و تفنگ یا غیر صلاح بوده باشد مثل خود
آهن دوم خانه که در آن سگ بوده باشد مگر آنکه کلب صید بوده
بوده باشد که این قسم از سگ مستثنی شده است در حدیث سیم
مکانیست که سمت قبله او انسانی بوده باشد باین معنی که اگر کسی در آن
مکان باشد مواجه او انسانی باشد خواه زن بوده باشد یا مرد
چهارم مکانی است که سمت قبله آن دری مفتوح شده باشد بعبارة
اخری مکروه است نماز بجانب بابی که مفتوح بوده باشد تا مال مستند این
از انفرادات شمرده اند محقق مرحوم این نسبت بابی الصلاح داده است
و مرقوم نموده است چونکه او از اعیان فقها است متابعت او در این
باب بودن نص بنا بر واجب نموده اند اگر چه صحیح است لکن این
مطلب را در کتاب ابی الصلاح که مسمی بکافی است ندیده ایم بدانکه
مناسب اینست که ختم این بحث شود به بیان دو مطلب اول آنست که
ثقة الاسلام حدیث صحیح در کتاب کافی ذکر نموده که آن حدیث مشتمل
است بر کراهت نماز در سه موضع که بیداء است و ذات الصلاصل
و ضجنان اسم موضع مابین مدینه مشرفه و مکه معظمه است اما
بیداء پس آن موضعی است که اگر کسی از مدینه بمکه معظمه میرود بعد
از آنکه از مسجد شجره که محل احرام است گذشت اندکی با نجا میرسد اول
مثال از جانب مدینه که بمکه میرود بعد از معرس نبی صلی الله علیه
وآله است یعنی بعد از آنکه از معرس نبی صلعم که در دست چپ واقع است
گذشت داخل در بیداء میشود و این موضعی است که جناب رسول الله
صلعم در آن موضع رفع صوت بتلبیه میفرمودند و ابتدای بیداء نسبت

بکسیکه

بکسیکه از مدینه بمکه میرود ذات الجیش است که ان شاء الله لشکر سفیانی
در آنجا هلاک شده بزمین فرو میروند و اما بیداء است ای و اما ضجنان
پس آن کوهی است نزدیک مکه معظمه و اما ذات الصلاصل پس آن میان
این دو موضع واقع است **موضع اول** در بیان ستره است بدانکه مستحب است
در حق هر مصلی خواه مرد بوده باشد یا زن خواه نماز بجماعت بوده باشد
یا فرادی مفروض بوده باشد یا نفل ستره پیش روی خود قرار بدهد
در صورتیکه احتمال مرور مرور کننده در آنجا قایم بوده باشد خواه مرور
کننده انسان بوده باشد یا حیوان صغیر بوده باشد یا کبیر پس هرگاه
قاطع بوده باشد که هیچ کس پیش روی او مرور نخواهد نمود ظاهر اینست
در این صورت استحباب ثابت نبوده باشد توضیح مرام مقتضی نقل
کلام است در سه بحث **اول** در بیان چیزی است که بآن ستره متحقق
میشود **دوم** در کیفیت آنست **سیم** در فایده آن و اما اول پس میگوییم
ظاهر اینست که متحقق میشود ستره بهر چیز که گذارده شود پیش روی
مصلی خواه آن شی بوده باشد یا عمامه یا کتاب یا سنگ یا عصا یا تسبیح
یا غیر آن بلکه متحقق میشود بنزدیک ساختن محل سجده را بدیوار
یا ستونی و نحو آنها بلکه بخط کشیدن پیش روی نیز متحقق میشود
و اما کیفیت آن پس در غیر عصا و خط ظاهر است و اما مثل عصا و نیزه
ظاهر اینست که مختص نبوده باشد بفرو کردن نیزه و عصا در زمین
بلکه چنانچه بنصب بودن حاصل میشود همچنین حاصل میشود از افتادن
در روی زمین لکن بطریق عرض نه بطریق طول و همچنین است حال
در خط یعنی خط را عرضا بکشد نه باستقامت قبله و از بعضی
از عامه نقل شده خط مدور بکشد باین نحو که محیط بمحل سجده بوده باشد

باطل الّا باستقامت قبله یا امر صلاة بشکل هلال بکشند و امّا فایده ستره پس
مسکونست فایده آن دفع مرور موجب اذ نماز است در صورت تحقق مرور و بعلق
نهی است بمرور ذوی العقول از مرور و توضیح این اجمال اینست که هرگاه کسی در
اثنای نماز نماید سگی مثلا از پیش روی او عبور نماید اگر چه این
شخص بجهة آنکه مکلف نیستند ستره قرار داده باشد این عبور سبب مرجوحیت
موجب نماز و منقص نمیشود والا نماز او مرجوح خواهد بود و اگر عبور کنند
از ذوی العقول و مکلّف بوده باشد وضع ستره موجب آنست که مشق
کرده هم از عبور باو تعلق میگیرد پس اجتناب از عبور خواهد نمود و اگر
فرضًا اجتناب ننماید این شخص عاصی خواهد بود
در صورت تحقق ستره نموده باشد در این صورت نهی از مرور در حق
این شخص صادر نخواهد بود پس آن مرجوح نخواهد بود و نماز متصف
بوصف مرجوحیت خواهد بود بآنکه مستحب است که مصلّی نزدیک
ستره باشد و بعضی از فقها تحدید فرموده‌اند بمقدار [illegible]
گوسفند و مرحوم شهید در ذکری فرموده‌اند که ستره امام معنی
میکند از ستره مامومین استدلال فرموده‌اند برای مدعا دو دلیل
اول آنکه جناب رسول خدا صلی الله نفرموده‌اند مامومین را بستره
دوم آنست که ظاهر هر یک از مامومین ستره است در حق ماموم دیگر
اول شهادت بر نفی است و من ذا الذی احاط علما بذلک و ثانی
تسلیم در صف اتصال جاری نیست و بعلاوه نصوص وارده
در مسئله مطلق است شامل امام و ماموم هر دو هست موضع دوم در بیان
مواضعی است که سجده بر آن صحیح است و در این چند بحث است
اول جای پیشانی سجده کننده باید بلندتر از قدمین نشده باشد

بیشتر

بشرط آنکه مأکول یا ملبوس نبوده باشد پس سجده بر پشم و استخوان و گوشت
و جلود و قرن و مو و پوست و صدف و مروارید و طلا و نقره و عقیق و فیروزه
و آهن و فولاد و مس و مثل اینها جایز نخواهد بود و تفاوتی نیست
در عدم جواز سجود در غیر ارض مابین اینکه هیچ ارض نبوده باشد
یا آنکه در اصل ارض بوده باشد لکن باستحاله خارج از ارضیه شده
باشد مثل جمله از چیزهای که مذکور شد پس سجده بچیزی لازم است
که ارض بوده باشد یا نبات از ارض بتفصیلیکه مذکور خواهد
شد لکن اجزای ارض گاهست بجهت اقتران ببعض خصوصیات
مختلف میشود در رجحان و مرجوحیت مثل تربت جناب سید الشهدا
صلوات الله و سلامه علیه که سجده بر آن ترجیح دارد بر جمیع قطعات
ارض عالم با آنکه اجزای زمین مختلف است در خروج از وصف
ارضیه و عدم خروج آن بعضی مقطوع بر است که خارج از ارضیه
شده مثل طلا و نقره و امثال اینها بی تشکیکی در عدم جواز
سجود بر امثال این نیست و بعضی تشکیکی نیست در عدم خروج مثل
غالب اجزای ارض تشکیکی در جواز سجود در این نیست بجهت آنکه
مشخص است که مقصود سجده بر قطعه و جزئی از ارض است خواه
متصل بکره ارض بوده باشد یا منفصل و بعضی محل تشکیکی است
مثل آجر و کوزه و سنگ و اجزای آنها ظاهر عدم خروج از ارضیت است
پس سجده بر اینها جایز خواهد بود بلکه ظاهر از کلمات جماعتی از فقها
است که جواز سجود بر خزف محل خلاف مابین فقها نبوده باشد و محقق
است سجده بر آجر نیز محل خلاف نیست بعلاوه جواز سجود در حصی که
عبارت از سنگ ریزه بوده باشد مدلول علیه است بجمله از احادیث
معتبره و اما سجود بر گچ پس این محل خلاف است ظاهر اینست که جایز بوده

باشد و چون این در مطالع الانوار مفصلاً مذکور است لکن اجتناب در صورت
تمکن از غیر این بسیار اوفق بطریق احتیاط است بحث دوم در سجود
بر نباتات است بدانکه ظاهر اینست که سجده بر هر نباتی جایز بوده باشد مگر
نباتی که ماکول یا ملبوس بوده باشد که سجده بر این جایز نیست و این
در صورتیکه در جمیع بلاد ماکول بوده باشد ظاهر است و اما هرگاه
فرض شود چیزی در بعضی بلدی ماکول هست و در بلدی دیگر ماکول
نیست یا حکم در هر بلدی تابع حال آن بلد خواهد بود پس حکم میشود
در بلدی که ماکول هست بعدم جواز سجود بر آن در حق اهل آن بلد
و جواز سجود بر آن در حق اهل آن بلد یا بجواز سجود بر آن در حق اهل
بلد دیگر یا چیزی دیگر همین که ماکول در بلدی شد حکم میشود بعدم
جواز سجود بر آن اگرچه بالاضافه باهل بلدی بوده باشد که در آن بلد
ماکول نبوده باشد ظاهر ثانیست و اما هرگاه فرض شود نباتی دو حالت
داشته باشد در یکی از دو حالت ماکول بوده باشد بخلاف حالت
دیگر پس تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود نباتات بر چهار قسم
است اول اینست که ماکول است بدایةً و نهایةً مثل بسیاری از اقسام
بقولات مقابل اینست که ماکول نیست لا بدایةً و لا نهایةً مثل اقسام
غالب گیاه و برگ بسیاری از اشجار حکم در این دو قسم ظاهر است باین
معنی که سجده بر قسم اول جایز نیست در جمیع احوال و در قسم ثانی
جایز است کذلک دوم اینست که ماکول است بدایةً لا نهایةً مثل
برگ مو و پوست بادام و پوست خربزه در این قسم ظاهر اینست که حکم
در هر حالتی تابع آن حالت است پس سجده بر برگ مو در اوایل احوال جایز نخواهد
بود بخلاف در آخر که جایز است و اما مثل خربزه و بادام و پسته و فندق
که پوست اینها در اول ماکول است در اول نه در آخر پس سجده بر اینها در اول

احوال

احوال جایز نیست و همچنین است در مغز لکن مادامی که متصل با اصل است
پس بادام مادامی که شکسته نشده میگوئیم سجده بر پوست آن جایز نیست و
و همچنین است پسته و فندق و گردو و بعد از آنکه شکسته شد و مغز آن
اخراج شد در این وقت سجده بر مغز آنها اگرچه جایز نیست لکن سجده بر
پوست آنها در آنحالت که منفصل از مغز شد جایز خواهد بود و همچنین
پوست خربوزه و هندوانه مادامی که متصل است با اصل خواه پاره کرده
باشند یا نه سجده بر آن جایز نیست و اما بعد از پاره کردن و جدا کردن
ماکول از او از پوست در این وقت ظاهر اینست که سجده بر آن پوست
جدا شده از اصل جایز بوده باشد سیم عکس اینست یعنی آنکه ماکول
نیست باین معنی که ماکول نیست بذاته لکن ماکول است بمنزله و بعباره اخری
کمالات ماکول بودن مسبوق است بحالتی که ماکول بودن مثل خرماه
نارس بودن و بعد و نحو آنها و این قسم ظاهر است که سجده بر آن جایز نیست
در جمیع احوال نظر باینکه صادق است در حق هر در جمیع احوال که ماکو
نخواهند از بجز مذکور شد حکم گندم و جو و شلتوک ظاهر شد باین نحو که
سجود در آنها جایز نیست خواه قبل از درکردن بوده باشد یا بعد بلکه
سجده بر آنها جایز نیست اگرچه از پوست در بیاورده باشند و اما پوست
پس آنها ظاهر اینست که سجده بر آنها جایز نیست در حال اتصالی با اصل
و جایز است بعد از انفصال از اصل و قول بجواز سجده بر حنطه و شعیر
قبل از طحن بودن ضعیف است و اخیر مذکور شد در حکم ماکول بودن اما
ملبوس بدانکه بنابر آنکه بالفعل ملبوس بوده باشد چنین چیزی وجود
ندارد پس مراد از ملبوس که در امثال استثنا شده آن است که در آن نوع
استعداد ملبوس بودن متحقق بوده باشد توضیح مقال مقتضی اینست
که گفته شود نباتات بعد از اشتراک کل بر اینکه در اقسام نباتات

نباتی نباشد که بالفعل ملبوس بوده باشد منقسم میشود بدو قسم
یک قسم آنست که قوة ملبوسی شبیه دران متحقق است مثل پنبه
و کتان و قسم دیگر آنست که چنین نیست مثل غالب اقسام گیاه تشکیکی
در جواز سجود در قسم ثانی نیست و کلامی که هست در قسم اول است
باین معنی همین است که ملبوس بودن کفایت میکند در حکم بعدم
جواز سجود یا مبنی بخلاف آن است پس سجده بر قطن و کتان جایز
نخواهد بود خواه قبل از غزل بوده باشد یا بعد قبل از بافتن بوده
باشد یا بعد و قول بجواز سجود بر قطن و کتان قبل از غزل ضعیف
واضعف از این قول بجواز سجود است اگرچه بعد از غزل بلکه بعد
از بافتن بوده باشد و اینقول شاذ است و هرگاه مریض شود چیزی
بافته شده باشد از معتاد اللبس و غیر معتاد اللبس مثل لیف خرما در این
صورت اگر جبهه در حال سجود واقع شود بر غیر معتاد اللبس سجده
صحیح خواهد بود بخلاف آنکه جبهه واقع شود بر معتاد اللبس پس
در این صورت صحیح نخواهد و از این قبیل است حصیر پس هرگاه قدر
مجزی از جبهه واقع شود بر آن گیاه که حصیر از آن بافته شده صحیح است
و اگر واقع شود بر ریسمان تنها یا بر ریسمان و آن گیاه باهم صحیح
نخواهد بود **فصل دوم** در بیان جواز سجود است بر کاغذ بدانکه اگرچه
مقتضای بعضی از کلمات سابقه عدم جواز سجده است بر چیزی که خارج
از ارض و نبات بوده باشد لکن جواز سجود بر کاغذ بدلیل خاص
ثابت شده است خواه ماخوذ شده باشد از چیزی که سجده بر آن جایز
باشد مانند مثل کاغذ معمول از قطن و کتان بوده باشد بلکه ظاهر آنست
که سجده بر کاغذ جایز بوده باشد اگرچه ماخوذ از حریر بوده باشد لکن
اجتناب از این با تمکن از غیر مقرون باحتیاط است و قول باختصاص جواز

بکاغذ

بکاغذی که مأخوذ بوده از چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بسیار ضعیفست
بلی هرگاه کاغذ در آن چیزی نوشته باشد خالی از این نیست مابدا الکتابه یا جامعی
سجده بر آن جایز است مثل ترتیب مستند علی مشتبهها الالف لسلام والتحیه
یا از کل دیگری یا از چیزی نیست که سجده بر آن جایز نیست مثل مرکب و علی التقدیر
الاخیر یا کتابت محیط بر سطح کاغذ عدیکر موضع خالی از کتابت باقی نمانده
که کفایت نماید در صحت سجود یا مانده است پس مسئله منصور بچند صورتست
اول آنست که مابدا الکتابه از چیزی نیست که سجده بر آن جایز است در این
صورت شبهه در جواز آن نیست یعنی چیزی نیست که سجود بر آن جایز نیست
لکن موضعی از کاغذ خالی از کتابت است که وضع جبهه بر آن کفایت میکند
در سجده در این صورت باز جایز است در صورتیکه جبهه واقع شود بر
موضع خالی از کتابت سیم مثل آنست لکن کتابت مستوعب سطح کاغذ است
باین معنی موضع خالی از کتابت بمقدار مذکور نیست در این صورت ظاهر
آنست که سجده صحیح نبوده باشد پس عدم جواز مختص است باین صورت چهارم
در ثمره دیگر جایز است با کراهت بلکه ممکن است که قول بانتفای کلی
در صورتیکه مابدا الکتابه مما یصح السجود علیه بوده باشد و ظاهر آنست
این کراهت مختص بوده باشد در حق قاری مبصر نیس در حق غیر جایز است
من غیر کراهت بنابر این کراهت در حق غیر قاری ثابت نیست و همچنین
در حق قاری در وقت ظلمت چنانچه در حق اعمی ثابت نیست اگرچه قاری
و سجده در در دو نبوده باشد **فصل سیم** در بیان حکم سجده است با طهر
مخالف بدانکه هرگاه کسی وضع جبهه نمود بچیزی باعتقاد آنکه از چیزیست
که سجده بر آن صحیح است بعد از آن فساد اعتقاد او ظاهر شد مشخص
شد که سجده بر آن جایز نبوده باشکی مثله باعتبار ذات آن بوده باشد

مثلا اینکه معلوم شد که از استخوان بوده یا نجس مثلا یا باعتبار وصف از مثل
آنکه مشخص شد که چوب نجس بوده است یا باعتبار هر دو همچو غصب ذات و هم غصب
صفت در این صورت خالی از این نیست این ظهور فساد اعتقاد یا در
اثنای سجده بوده باشد یا قبل از اتیان بذکر واجب است یا بعد از آن
و علی التقدیرین یا ممکن است با عدم رفع راس از تدارک یا بنحوی که پیشانی را
بکشد تا برساند بجائی که سجده بر آن صحیح بوده باشد پس در این مقام چند
احتمال است اول آنست که عالم باشد بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب
و متمکن نیست از رسانیدن جبهه بجائی که سجده بر آن صحیح است در این
صورت ظاهر اینست که لازم بوده باشد که پیشانی خود را بکشد تا برساند
بجائی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بعد از رسانیدن بآن اتیان
بذکر واجب نماید و هرگاه فرض شود در این صورت این شخص متمکن بوده
از رسانیدن بمحلی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بجبهه اما این مابین خواهد
بود بنا بر این این شخص مخیر خواهد بود ما بین رسانیدن جبهه را بآن محل
یا رسانیدن از آن جبهه ممکن است تفصیل داده شود در این مقام
باین نحو که اگر آن موضعیکه سجده بر آن صحیح است یا مساویست با آن موضعیکه
جبهه بر آن واقع شده یا پائین تر است یا بلند تر اگر مساوی بوده باشد
در این صورت اولی اینست که پیشانی را بآن موضع مساوی که سجده بر آن
جایز است مثل اینکه سر را گذارده در اول بموضع نجس بوده باشد در این
وقت پیشانی را میکشد تا برساند بموضع طاهر در رسانیدن بمحلی که سجده
بر آن جایز است بجبهه نظر باینکه خالی نیست از رفع فی الجمله اجتناب از آن اگر
لازم نبوده باشد یقینا اولی خواهد بود و همچنین است اگر موضعیکه
پیشانی را بسوی آن میکشد اخفض از آن موضع اول بوده باشد اگر حکم بتعین

کشانیدن

کشاندن پیشانی نکنیم یقیناً اولی خواهد بود از رسانیدن مهری که سجده
بر آن صحیح بوده باشد به پیشانی بهمین جهت که مذکور شد و اما هرگاه
بلند تر از آن موضع اول بوده باشد در این صورت خالی از این نیست که علو یا
قائم است یا بطریق سراشیب اگر اول است ظاهر اینست که رسانیدن
مهری که سجده بر آن صحیح است بجبهه اولی است از کشانیدن جبهه را
بسوی آن موضع مرتفع و این تفصیل نیز در صورت اقتضای تحمل آن
و الا چنانچه مذکور شد مشخص میشود که اگر پیشانی را در اول دفعه بر چیزی مثل
تریاک دار بو بجنبی مثلا گذارده باشد و بعد از آنکه مشخص شد مهر را
حرکت دادن تا موضع تریاک دار فرا رسیدن اولی است از اینکه سر را حرکت
داده بمهر رسانند در هم است از آنجا که عالم شد حقیقت حال بعد از اتیان
بذکر واجب در این صورت ظاهر اینست که سجده این شخص صحیح بوده باشد
چنانچه هرگاه عالم بحقیقت حال نشده بود ممکن بعد از رفع راس از سجود میگفتیم
سجده آن صحیح است یعنی اتیان بسجده و ذکر واجب در سجده را نموده است
پس از این ظاهر میشود طهارت محل سجده مثلا شرط صحت ذکر است در وقتی
که عالم بوده باشد قبل از اتیان بذکر واجب بر اینکه آن محل نجس است
در این صورت اتیان بذکر واجب در آن محل جائز نیست و اما شرطیت
مطلقه طهارت محل سجده مثلا بالاضافه بذکر ثابت نیست تا مثل
صورت مفروضه حکم توانیم نمود بفساد ذکر پس واجب شد بالتدارک
آن بعد از رسانیدن جبهه را بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بلی
در صورت مفروضه ممکن است که قائل شویم بوجوب جر جبهه تا برسانند
بچیزی که سجده بر آن جائز بوده باشد جبهه در آن ذکر مستحب هرگاه اتیان

نموده باشد واما جهة تدارك ذكر واجب ظاهر انيست كه جايز نبوده باشد
واذا چيز مذكور شد مشخص شد كه عالم شود بحقيقة حال بعد از رفع راس
از سجده ثاني اشكال سجده صحيح خواهد بود سيم انست كه عالم شود بحقيقة
حال قبل از اتيان بذكر واجب لكن متمكن نيست از رسانيدن جبهه بچيزي كه
سجده بران صحيح بوده باشد ومراد از رسانيدن چيزي كه سجده بران صحيح
بوده باشد بجبهه با عدم فعل منافي حكم در اين مسئله خالي از اشكال نيست
دور نيست كه تفصيل داده شود در اين مقام ما بين انكه اين در سجده
اولي است يا در ثاني على التقديرين يا با رفع راس متمكن خواهد بود از تحصيل
چيزي كه سجده بران صحيح بوده باشد مطلقا با عدم فعل منافي يا نه پس مسئله
متصور بچند صورت ميشود اول انست در سجده اولي است و با رفع راس
متمكن از تحصيل ما يصح السجود عليه نيست در اين صورت دور نيست
كه بگوئيم سجده از صحيح بوده باشد پس لازم است اتيان بذكر سجود غايتش
در همان حالت نظر باستصحاب صحت عدم ظهور شمول مستند بيك دلا
ميكند بر اعتبار ارض يا نبات تا ثابت بر چيزي كه جبهه بران واقع ميشود نيست
با چيز مفروض است كلام در ثاني مثل همين است كه مفروض شد يعني اينكه
در سجده اولي است و عالم بحقيقة حال شد قبل از ذكر و در انحالت
متمكن نيست از چيزي كه سجده بران صحيح بوده باشد لكن با رفع راسه
متمكن از ان خواهد بود در اين صورت نيز ظاهر انست اتيان
بذكر همان حالت در حق او متعين بوده باشد قبل از ذكر وجوب
سجود بعد از تحصيل چيزي كه سجده بران جايز بوده باشد در حق اين
واجب بلكه جايز نبوده باشد نظر بلزوم زيادتي سجده با عدم ظهور

دليل

دلیلی که دلالت کند بر جواز آن سیم نیست که در معنی سجده ایماء است لکن اگر چه
در آن حالت متمکن از تحصیل چیزی که سجده بر آن جائز بوده باشد نیست اما بعد
از رفع راس متمکن از آن خواهد بود در این صورت نیز مثل دو صورت مذکوره
اتیان بذکر واجب در همان حالت نماید بعد از آن رفع راس نموده بعد
از تحصیل ما یصح السجود علیه اتیان ما بقی از سجود نماید در این سه صورت
اگر چه بحسب ظاهر نماز صحیح است لکن اهتمام در امور دین مقتضی رعایت احتیاط
است باعاده نماز چهارم مثل صورت سیم است لکن میداند که با رفع راس نیز
متمکن از تحصیل چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد نیست با عدم فعل منافی در این
صورت نماز باطل خواهد بود در همان حالت سجود قطع عمل نموده بعد از رفع
راس استیناف نماز نماید نحوی که مذکور شد در جمیع این اقسام من اوّلها
الی آخرها در سجده بر نجس نحو کردنی جایز است چنانچه اشاره بآن نمودیم پس هرگاه
سجده بر نجس نمود پس اطلاع بر آن یا بعد از رفع راس از سجود است یا قبل اگر اوّل
است سجود صحیح خواهد بود بعد خواه بعد از اتیان اتمام بوده باشد یا در اثنای
نماز متمکن بوده باشد از اعاده نماز در وقت یا نه در جمیع صورت ظاهر اینست
که نماز صحیح بوده باشد و قول بلزوم اعاده با بقای وقت ضعیف است لکن رعایت
این خالی از احتیاط نیست و اگر ثانی است یعنی علم بنجس حال قبل از رفع راس
از سجود است در این صورت یا قبل از اتیان بذکر واجب است یا بعد از اتیان
بآن اگر بعد از اتیان بذکر واجب بوده باشد ظاهر اینست که سجده صحیح بوده
باشد انتهاء بهمان نماید رفع راس نموده نماز را تمام نماید و اگر قبل از اتیان
بذکر واجب بوده باشد اگر در آن حالت متمکن بوده باشد از رسانیدن جبهه
بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا رسانیدن آن بجبهه چنان نموده
بعد از اتیان بذکر اتمام نماید و اگر در آن حالت متمکن از این نبوده باشد با رفع

دافع راس متمکن از این خواهد بود با عدم فعل منافی باید علی التفصیل بدین یا در سجود امر آت

باد دعی آن تفصیل حکم بنحوی که بیان شد باین نحو اگر در سجده امر است در همه

حالات اتیان بذکر لازم بوده نماز را اتمام نماید خواه بعد از دفع دانس متمکن از تحصیل

طاهر ما یصح السجود علیه بوده باشد یا نه و اگر در غیر سجده امر بوده باشد یاد جبین

نماید در صورتیکه متمکن بوده باشد بعد از دفع دسی از تحصیل آن و اگر متمکن

نبوده باشد بعد از دفع دانس از تحصیل آن با عدم فعل منافی در همه حالات

نماز را قطع نموده استیناف نماید لکن احتیاط در دو صورت مقتضی اعاده

نماز است در صورت اتمام که منظور شد **فصل** هرگاه مصلی شروع بنماز نموده

در حالتیکه متمکن بوده باشد از وضع جبهه بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد

و در اثنای نماز بنحوی همیشه که دفع تمکن از او شد مثل آنکه بر روی فرش

وسیعی ایستاده و مهری در وسط آن گذارده و مشغول نماز شد و در اثنای

نماز طفلی آمد و آن مهر را برداشت و در وقت امر این شخص در آن وقت مردد است

ما بین آنکه نماز را قطع نماید تا تحصیل چیزی نماید که سجده بر آن صحیح بوده باشد

یا نماز را در همه حالات تمام نماید ظاهر تفصیل است در این مقام باین نحو که این

امر یا در ضیق وقت است یا سعه وقت اگر در ضیق وقت است دیگر اگر نماز

را قطع نماید تا تحصیل نماید چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد درک نماز

در وقت نخواهد نمود در این صورت ظاهر اینست که قطع نماز جایز نبوده باشد

بلکه متعین است که اتمام نماز نماید و در حین سجود سجده بر کف یا ثوب بتفصیلی

که بیان خواهد شد نماید و اگر وقت نماز موسع است متعین است که نماز

قطع نماید بعد از تحصیل چیزی که سجده بر آن صحیح است **فصل** سابق بیان شد

که سجده بر او ممکن بر ارض یا نباتات موصوف بنحوی نماید از این قاعده استثنا شده

مسئله بعضی بعنوان اطلاق و عموم و بعضی در وقتی دون وقتی بعبارة اخری

بعضی جواز بر آن ثابت است در حال اختیار و اضطرار و بعضی مختص است بحالت

ضرورت

ضرورت اوّل مخصوص به یک صورت است و آن کاغذ است چنانچه سابق بیان شد پس جواز
سجود بر آن مخصوص در جمیع احوال ثابت است اگرچه متمکّن از ارض و نبات بوده باشد دوم
ثوب دستی که مصلّی است لکن این در صورتی نیست که متمکّن از سجود بر ارض و نبات
و کاغذ نبوده باشد در این صورت که متمکّن از سجود بر آنها نبوده باشد
جایز است سجده بر لباس خود نماید لکن لباسی که معمول از قطن و کتان بوده
باشد و همچنین جایز است در این صورت سجده بر خود قطن و کتان نماید
یا بر قطعه کرباسی اگرچه جزء ثوب نبوده باشد و امّا ثوب معمول از غیر ظاهر
اینست که جایز نبوده باشد اگرچه در حق زنان بوده باشد و امّا ثوب مصنوع
از پشم و غیر آن دو دور نیست که سجده بر آن جایز بوده باشد اگرچه در فصل
بودن هوا بوده باشد لکن با تمکّن از سجده بر ثوب معمول از قطن و کتان چه
چنانچه بیان خواهد شد و ظاهر اینست که لازم نبوده باشد که ثوب از خود مصلّی
بوده باشد اگرچه توهّم میشود از بسیاری از عبارات فقها اختصاص لکن
ظاهر اینست که اختصاص مراد نبوده باشد مجملاً ظاهر این است که سجده
بر ثوب مخصوص جایز بوده باشد اگرچه ثوب از آن خود نبوده باشد بلکه ملبوس
او نیز نبوده بنابراین چند احتمال در این مقام محتمل است اوّل اینست که
ثوب از خود مصلّی بوده باشد و ملبوس او نیز بوده باشد دوم اینست که ثوب
مملوک او بوده لکن ملبوس دیگری بوده باشد سیم اینست که ملبوس او
بوده باشد لکن مملوک غیر بوده باشد و نزد او بطریق عاریه یا اجاره بوده
چهارم اینست که مملوک غیر و ملبوس غیر بوده باشد ظاهر اینست که در جمیع
این صور مذکوره سجده بر ثوب جایز بوده باشد مشخّصاً است در صورت
اذن صورت مملوکیت غیر و از سجود مخصوص بصورت اذن او ست و در جمیع
صور سجده بر ثوب مقدّم است بر سجده بر کف دست با عدم تمکّن از سجده بر ثوب

بتفصیلی که مذکور شد و همچنین عدم تمکن از سجود بر قطن و کتان جایز است که
سجده بر کف خود نموده باشد ظاهر اینست که سجده بر ظهر کف متعین است
پس سجده بر بطن کف جایز نخواهد بود بلکه لازم است که بطن کف را بر زمین
بگذارد و بر ظهر آن سجده نماید و مخیر است ما بین سجده بر کف دست راست
یا دست چپ هر یک را که خواهش شد با احتیاط نماید و در صورت مستور نیز
کف اگر مستور بوده باشد بقطن و کتان سجده بر آن ساتر نماید نیز بر کف و اما
هرگاه آن ساتر از غیر قطن و کتان بوده باشد مثل دست کش از پوست
یا از پشم در این صورت مکلف بجواز سجده بر روی آن ساتر مشکل است
با تمکن از سجود بر قطن یا کتان یا ثوب منسوج از آنها بلکه جایز نیست و ظاهر
اینست همچنین که متمکن از سجود بر قطن بر ارض مثلا نیست سجده بر ثوب
و با عدم تمکن از ثوب سجده بر کف میتواند نمود خواه بالفرض سجود بر ارض
مراده هوا بوده باشد بلکه زمستان و ما مخصوص حالت مراده نیست
مثل آخر توهم میشود از بسیاری از عبارات مخفی نماند مناط در جواز سجود
نماز نماز بلکه همینکه در اول زوال متمکن از وضع جبهه بر ارض نیست
نیست همان وقت میتواند سجده بر ثوب نمود اگر چه معتقد آن بوده باشد
که در آخر وقت متمکن از وضع جبهه بر ارض خواهد شد ظاهر اینست
اگر چه احتیاط در اول است و همچنین است در تبدیل مکان یا آن معنی
فرض میکنیم در سجده متمکن از سجود بر ارض نیست جهة مراده هوا
لکن در سرایت متمکن خواهد بود تا خود این میتواند سجده بر ثوب
نماید یا نه بلکه لازم است تبدیل مکان نموده سجده بر ارض نماید اگر چه
ظاهر از ظواهر نصوص اولیست لکن البته احتیاط در ثانی است حاصل
انچه در این مقام باید دانسته شود اینست که اگر متمکن از سجود بر ارض

بالمره و رمش

بر ثوب یا بر کف علی ما عرفت سجده از سجود بر ارض

مثلاً در تمام وقت

باشد

یا نبات غیر مأکول و ملبوس بوده باشد یا کاغذ غیر اینها جایز نیست و در صورت
تمکن از هر سه نوع مخیر است ما بین هر یک که خواسته باشد اگر چه بعضی افضل
از دیگری بوده باشد و هر گاه متمکن از هیچ یک از انواع ثلثه نبوده باشد
در این صورت جایز است سجده بر قطن و کتان یا ثوب منسوج از اینها
بوده باشد و در صورت عدم تمکن از اینها جایز است سجده بر معدنیات
مانند مثل آهن و مس و برنج و امثال اینها و در صورت عدم تمکن از اینها نیز
جایز است سجده نماید بر چیزی که نه ارض بوده باشد و نه نبات و نه
متحصل از اینها مثل ابریشم و ثوب معمول از آن و پشم و امثال اینها و در صورت
نیز که متمکن از هیچ یک نبوده باشد آن وقت جایز است سجده بر ظهر کف نماید
پس هرگاه از سجود پشت کف بعد از عجز از جمیع مواضع بود **اول** و اما باید
محل سجده شریف بوده باشد که جبهه بر آن قرار گیرد پس سجده بر پشته
ریگ و برف و بیند و گل یعنی گل رقیق و امثال اینها که جبهه بر آن
مستقر نشود جایز نیست و اما هرگاه مضطر بوده باشد در چنین
محل ایستادن نماز نماید لازم است که ترک سجده نماید و اکتفا نماید
با اشاره پس بدل سجده ظاهر اینست که ایشان با این ایماء در حالت
ایستاده جایز بوده باشد پس لازم نیست که بنشیند بجهت ایماء و از
آنچه مذکور شد مشخص میشود که عدول از سجود با ایماء در صورتیست
که وقت گل بحدی بوده باشد که جبهه قرار نگیرد و اما هرگاه باین حد نبوده
باشد مثل زمینی که از بارش تر شده باشد لکن نه باین حد در این
صورت نماز در اینجا جایز خواهد بود و سجده را بطریق معهود میباید بعمل
آورد **طریق دوم** تحقیق نماز استادن ارض با نبات از ارض که مأکول و ملبوس
نبوده باشد یا در محل جبهه است نه محال سایر اعضای دیگر توضیح

است ثانی آنست که محل کل جبهه نجس بوده باشد شبهه در بطلان نماز
در این حالت نیست خواه نجاست متعدیه بوده باشد یا نه در صورت متعدیه
معفو عنها بوده باشد یا نه سیم آنست که محل قدر معتبر از جبهه طاهر بوده
باشد لکن علاوه بر آن قدر نجس باشد در این صورت اگر آن نجاست تعدی
بمصلی نکند نماز صحیح است و همچنین نماز صحیح است اگر تعدی بنجاستی بوده
باشد که معفو عنها بوده باشد در نماز و اما هرگاه متحقق بوده باشد بنجاستی
که تعدی نماید و معفو عنها نبوده باشد بی تشکیک نماز باطل است و
و اما غیر جبهه از اعضای سبعه مذکوره پس طهارت محال آنها معتبر نیست
بلکه معتبر خلو محال آنها است از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس هرگاه
محال آنها کلاً او بعضاً نجس بوده باشد لکن تعدی بمصلی نکند نه به بدن
او و نه بلباس او نماز صحیح خواهد بود و همچنین است حال در صورتیکه
تعدی بکند لکن بعد از تعدیه معفو عنها در این صورت نماز باطل خواهد
بود بجهت رسانیدن نجاست غیر معفو عنها بمصلی بحث دهم در بیان
ترجیح انواع چیزهائی است که در حال اختیار سجده بر آنها جایز نیست
بلکه در صورتیکه ضرورت داعی شود بر سجده بر یکی از آنها بکند هرگاه
کسی متمکن از سجده بر آن صحیح بوده باشد نباشد و متمکن بوده باشد
از سجده بر ثوب نجس اختیار کدام یک نماید و تنقیح این مقصود بچند
صورت میشود اول آنست که امر مردد بوده باشد ما بین سجده بر ثوب
طاهر و ثوب نجس در این صورت سجود بر ثوب طاهر متعین است بی
اشکال هم هرگاه هر دو از یک صنف بوده باشد مثل اینکه هر دو از قطن
بوده باشد مثل اینکه یا هر دو از پشم بوده باشد و هرگاه مختلف در صنف
بوده باشد مثل اینکه احدهما از قطن بوده باشد و دیگری از پشم لکن

بجنس تابع

نجس لباس ابریشمی بوده باشد پس لازم است که سجده بر لباس در این صورت
یعنی سجده بر لباس قطنی متعین است واما هرگاه نجس لباس قطنی بوده باشد
وطاهر لباس ابریشم در این صورت یعنی ظاهر این است که سجده بر طاهر متعین
بوده باشد پس لازم است که سجده بر لباس ابریشم نماید دوم آنست که
امر مردد باشد ما بین سجود بر نجس ما یصح السجود علیه وطاهر ما لا یصح السجود
علیه مثل سجود بر ارض نجس وثوب طاهر در این صورت یعنی ظاهر این است
که سجده بر طاهر متعین بوده باشد پس سجده بر ارض نجس در این صورت
مانع خواهد بود وهمچنین است سجده بر نبات نجس یا کاغذ نجس وثوب
طاهر اگرچه از ابریشم بوده باشد سیم آنست که امر مردد بوده باشد
ما بین سجود بر نجس ما یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض ونجس ما لا یصح
السجود علیه مثل سجود بر ثوب نجس در این صورت ظاهر این است که سجود
بر نجس ما یصح السجود علیه متعین بوده باشد وسجود بر نجس ما لا یصح
السجود علیه مانع بوده باشد نظر باینکه مانعیت در اینجا از دو جهت
است یکی باعتبار ذات انجس ودیگری باعتبار وصف که عبارت است از نجاست
بوده باشد ومانعیت در اول منحصر است باعتبار وصف چهارم
آنست که امر مردد بوده باشد ما بین سجود بر نجس ما لا یصح السجود
علیه مثل ثوب نجس وسجود بر عین نجاست در این صورت اگرچه ما
نعیت در هر دو طرف باعتبار ذات ووصف است لکن ظاهر این است
که سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه متعین بوده باشد وسجود بر عین
نجاست مانع بوده باشد وازاینجا مشخص میشود در صورتیکه امر مردد
شود ما بین سجود بر متنجس ما یصح السجود علیه وسجود بر عین نجس
البته سجود بر متنجس ما یصح السجود علیه متعین است مجملا در صورتیکه

اگر مقید بوده باشد مابین سجود بر متنجس و عین نجاست سجود بر متنجس متعین است
خواه متنجس مما یصح السجود علیه بوده باشد یا مما لا یصح السجود علیه و در هر دو صورت
سجود بر عین نجاست جایز نیست و از جمیع اخبار مذکور شد مستنبط میشود که با
وجود تمکن از سجود بر متنجس عدول از سجود با ایماء جایز نیست پس قول بعدول از سجود
با ایماء در مثل این صورت ضعیف خواهد بود بلی هرگاه فرض شود که متمکن
از سجود نبوده باشد مگر بر نجس العین در این صورت ظاهر این است
که ایماء بدل سجود متعین بوده باشد پس سجود بر نجس العین جایز
نخواهد بخلاف متنجس که سجود بر آن جایز هست در صورت عدم تمکن از
سجود بر طاهر بتفصیلی که دانسته شد کلامی دیگر در این مقام هست و آن این است
آیا سجده کردن بر شیء متنجس جایز است در صورتیکه نجاست تعدی بمصلی
نکند پس هرگاه نجاست از متنجس تعدی کند بمصلی سجود بر آن جایز نخواهد بود
پس لازم است عدول از سجود با ایماء در چنین صورت یا آنکه سجود بر متنجس
جایز است اگرچه نجاست تعدی نماید بمصلی ممکن است در این مقام
تفصیل داده شود مابین نجسیکه معفو عنها بوده باشد بعد تعدی بجبهه
و غیر آن اگر اول بوده باشد اشکال در حکم نشود بلزوم سجود و عدم جواز
عدول با ایماء و اگر ثانی بوده باشد باز تفصیل داده شود مابین کسیکه
جبهه او نجس بوده باشد قبل از شروع بنماز و متمکن از تطهیر نبوده باشد
و کسیکه جبهه او طاهر بوده باشد اگر اول بوده باشد باز حکم شود بتعین سجود
در آن متنجس اگر بودن مباشرت موجب تعدی نجاست میشود بجبهه نظر بانکه
مفروض اینست که جبهه نجس است و در لیکن که منع کند از تزاید نجاست در نظر
نیست و اگر ثانی بوده باشد محل اشکال است اگرچه ممکن است باز حکم
شود بتعین سجود نظر بانکه حرجی نیست مگر تنجس جبهه در اثنای صلوة

در لیکه

در لباسیکه ایجاد مسوغ عدول بوده باشد با ایماء در نظر بنده مشخص است که تکلیف
نماز ثابت نیست در لباسی بر جواز عدول از سجود با ایماء در اینحالت ظاهر نیست پس متعین
است نماز با سجود اگرچه موجب نجاست جبهه شود در اینصورت اگر ایتان
بدو نماز نماید یکی با سجود و دیگری با ایماء بدل سجود شاید اوسط بوده باشد
و صلوة با ایماء را مقدم بدارد بر صلوة با سجود در صورتیکه ممکن از تطهیر
جبهه نبوده باشد و اگر ممکن از تطهیر بوده باشد نماز با سجده را مقدم دارد
بر نماز با ایماء عجل الله تعالی فرجه و لیه لرفع الشبهات و حل المشکلات بمحمد و آله
سادات السادات **بحث یازدهم** در حکم اشتباه محل سجده بر آن صحیح است
بمحل سجده بر آن صحیح نیست بدانکه هرگاه ما یصح السجود مشتبه شود بما لا یصح
السجود علیه بجس وصف مثل آنکه موضعی از زمین نجس شد و موضع
نجس مشتبه شد بغیر آن یا غیر مغصوب مشتبه شد بغیر مغصوب مشتبه در این
صورت یا مضطر است در نماز در آن مکان یا نه اگر مضطر است باین معنی که ممکن
از سجود بر موضع دیگر نیست پس اشکال سجده بر آن موضع نجس جایز است بلکه
لازم است نظر با نچه در سابق بیان شد که هرگاه ممکن نبوده باشد مگر
از سجده بر این ارض نجس لازم است پس مشتبه بنجس بطریق اولی
و این در صورتی که ممکن از سجود بر ثوب طاهر نبوده باشد ظاهر است
و اما هرگاه ممکن بوده باشد از سجود بر ثوب طاهر نبوده پس حکم خالی از
از اشکال نیست نظر با نچه در سابق بیان شد در صورتیکه امر مردد بوده
باشد ما بین سجود بر ثوب طاهر و ارض نجس متعین است سجود بر ثوب طاهر
با وجود آنکه سجده بر ارض نجس جایز نبوده باشد و مشتبه بنجس نیز در موضع
محصور حکم نجس دارد و اما در مشتبه بمغصوب در اینصورت که محل کلام است
پس حکم بجواز بر آن مشکل است بلکه دور نیست در چنین صورت ایماء

متعین بوده باشد و هرگاه متمکن از سجود بر موضع دیگر بوده باشد خالی از این

نیست یا از اشتباه در موضع محصور است یا غیر محصور اما در موضع محصور

مثل اینکه یک موضع از اطاق نجس شده باشد و متمکن از نماز در اطاق دیگر بوده

باشد یا یک اطاق در میان نه اطاق نجس بوده باشد و اطاق نجس مشتبه

شده باشد نظیر آن و امثال اینها و صورت سجده در آن موضع ما بین نه پس

لازم است که اتیان نماز در موضع دیگر نموده باشد و اما هرگاه موضع غیر محصور

بوده باشد ظاهر اینست که اجتناب واجب نبوده باشد و مراد بمحصور در این

مقام آن است که در اجتناب از سجود بر آن مشقتی نبوده باشد پس مراد بغیر

محصور در این مقام مقتضی مقتضای مقابله آنست که در اجتناب از آن

صعوبتی بوده باشد و معیار در تحقق مشقت و عدم آن حال اغلب ناس است

فصل در اذان و اقامه است و در این چند بحث است بحث اول در فضیلت

آنها است بدانکه اخبار از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار در فضیلت

اذان و اقامه بسیار است در این مقام اقتصار میشود بذکر قلیلی از آن نظر

باینکه اطلاع بر آن موجب رغبت انسان و باعث تنبه امثال ما غافلان

پس میگوئیم در حدیث صحیح از کاشف اسرار و دقائق جناب حضرت امام

جعفر صادق منقول است که آن بزرگوار فرموده که جناب فخر انبیاء و رسل

صلوات الله علیه و آله فرموده که هر کس در شهری از شهرهای مسلمانان

یکسال اذان بگوید بهشت در حق او واجب میشود و در حدیث صحیح

دیگر فرموده هرگاه اذان و اقامه بگوئی این باعث این میشود که دو صف

از ملائکه در عقب تو نماز میکنند یعنی دو صف از ملائکه اقتدا میکنند

بتو در آن نماز و اگر اقتصار باقامه تنها نمائی یک صف از ملائکه در عقب

تو نماز میکنند و در حدیث وارد شده که امتداد آن صف ملائکه از مشرق

است تا مغرب

است تا مغرب و از حضرت امام ربانی جناب رسالت پناه صلعم روایت شده که
اهل خیر بوده اند کسیکه اذان و اقامه بگوید و مقصود او از گفتن اذان رضا
بوده باشد مگر رضای الهی جل شانه خداوند عالم جل جلاله عطا میفرماید
باو ثواب چهل هزار شهید و داخل میشود بسبب استغفار آن چهل
هزار گناه کار در بهشت و همچنین مؤذنی با معرفت بگوید اشهد ان لا اله
الا الله دعا و استغفار میکنند در حق او هفتاد هزار ملایک و مینویسند
چهل هزار ملک دیگر در نامه عمل او و ثوابیکه مرتب میشود بر گفتن اشهد ان
محمدا رسول الله صلعم و اخبار در فضیلت اذان و اقامه بسیار است همین
قدر که مذکور شد در این مقام کافی است و ظاهر است اینها در صورتی است
که با معرفت بوده باشد و معنی ان لا اله الا الله اینست که من شهادت
میدهم کسیکه سزاوار معبودیت و پرستش بوده باشد منحصر است در ذات
اقدس و جناب مقدس خلاق حضرت عالم عز شانه و ملتفت این بشود
که آن معبود من چنین معبودی است که از جمله آثار قدرت آن معبود
متعال است خلقت آسمان و زمین با عدم ماده و مدت و انتفای
معاون و اضداد و او است عالم بما فی الضمیر قاطبه عباد و خطورات قلبیه
محض خطور اینها درست عالم بما عیان و اذعان بحقیقت این اعتراف در غالب
احوال منفک نمیشود از دهشت و اضطراب بسبب تذکر سطوت
و عظمت حضرت ذو الجلال و مناسب در این مقام شهادت برسالت آن
نخبه کافه موجودات است که ملتفت بر جلالت آن نفس مطهر و ذات مقدس
از سید انبیا و رسل شده که چه جلالتی داشته که بشرافت رسالت
از جناب حضرت رب العزة تعالی شانه مشرف شده و امین خداوند
عالم جل جلاله شده در تبلیغ مرضیات و محبوبات و منهیات و مبغوضات

بمقابله موجودات مشخص است امین بوده باشند از جناب خلاق عالم تعالی شانه
در کفاره موذن سعادات و شرافتی است اینکه اشرافات مشخص است که هرگاه حال
موذن در وقت اذان و اقامه چنین بوده باشد نظر باحادیث مذکوره
دنیا تنها اقتدا خواهد نمود باو ملائکه مقربین و قائم خواهد بود سعادات
و عطایای مذکوره از جانب حضرت واهب مهادات افیض جل شانه بی‌نهایت و ازل
قطعا نمی‌توان است که خود را از شرافت این سعادت محروم نماید و مغبون
سعادات اینچنین کسی است که خود را از نظر بهواجس وساوس شیطانیه
از امثال اینگونه امامت عظیمه محروم گرداند اعاذنا الله تعالی شانه من الحرمان
المقرون بالخذلان و اعاننا بفضله و کرمه للفوز باشرف ما یفوز به اولیاؤه
فی غرفات الجنان بحق اکمل انبیائه و اولیائه المتجلی المجلاء العاطفة الخلیفة من
الانس و الجان **مبحث دوم** در ذکر اختلافات است بین علمای شیعه در حکم اذان
و اقامه بوجوب و استحباب عند قول اول است که اذان و اقامه واجبست در نماز
جماعت خواه نماز جهری بوده باشد مثل نماز مغرب و عشا و صبح یا اخفاتی
بوده باشد مثل نماز ظهر و عصر و مستحب است در حال انفراد و این قول
نقل شده از شیخ مفید و شیخ طوسی و ابن براج و ابن حمزه و ابن زهره دویم
است که اقامه واجب است در جمیع نمازها و اذان واجب در نماز جمعه
و در نماز صبح و نماز مغرب اگرچه اینکه و نماز فرادی بوده باشد و مستحب
است در ظهر و عصر و عشا و این قول مکاتبت شیخ صدوق از ابن جنید
و ابن ابی عقیل قول سیم است که اذان و اقامه در نماز جماعت مطلقا
و همچنین واجبست در نماز صبح و مغرب اگرچه فرادی بوده باشد
و اذان مستحب است در نماز ظهر و عصر و عشا و این قول ظاهر میشود
از شیخ مفید در مقنعه مهادتم است که هر دو مستحب است مطلقا خواه

سعادتست فوق همه

در نماز

در نماز جماعت بوده باشد یا فرادی بوده باشد یا منافی جماعت واجب بوده
باشد مثل جمعه یا نماز قضائی بوده باشد یا ادائی و این مشهور ما بین
فقها است و مختار ما بین اواخر است مخفی نماند محل اذان و اقامه قبل نماز
یومیه و نماز جمعه است در سایر نمازها خواه واجب بوده باشد یا مستحب
خواه جماعت در آن واجب بوده باشد مثل عیدین در صورت حضور امام
مستحب مثل صلوات آیات **بحث سیم** در فصول و ماهیت اذان و اقامه
اما اذان پس بنا بر فصول آن هجده است چهار تکبیر در اول بعد از شهادت
بتوحید و الوهیت بعد از آن شهادت برسالت هر یک دو مرتبه و اما
شهادت در نبوت و ولایت در حق مشکاة معارف حق و یقین منبا
حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة من رب العالمین پس این از اجزای
اذان نیست نه اجزای لازمه و نه اجزای مستحبه و ظاهر میشود اطباق
فقها بر این لکن علامه مجلسی نور الله تعالی مرقده در بحار حکم نموده که
از اجزای مستحبه اذان است لکن انصاف اینست که حکم بجزئیت آن ضعیف است
اگر جزو مستحب بوده باشد لکن چون در کتاب احتجاج حدیثی مذکور است
اگر جزو مستحب بوده باشد لکن که حاصل آن مضمون آن اینست که هرگاه
احدی از شما بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله پس باید بگوید علی
امیر المؤمنین بنا بر این هرگاه کسی بعد از فراغ از شهادت برسالت بگوید
اشهد ان علیا امیر المؤمنین بقصد امتثال این حدیث نه بقصد اینکه
مطلق جزو اذان است اثبات مستحب مطلق کرده خواهد بود و چون که جماعتی از اعاظم
فقها قدس سرهم امثالهم مثل شیخ طوسی و علامه و غیر اینها منع نموده
اند که در اخبار شاذه در مقام بیان اجزای اذان وارد شده

اشهد ان علیاً ولی الله بنا بر این هر گاه موذن بعد از فراغ از شهادت
برسالت شهادت بامامت و ولایت هر دو را جمع نماید باین نحو
اشهد ان علیاً امیر المؤمنین و ولی الله موافقت بهر دو حدیث نموده
خواهد بود لکن نه بقصد جزئیت اذان چه سرّ حیعلاتست یعنی حی علی الصلوة
بلکه بقصد امتثال این دو حدیث و حدیث حیعلات بعد از فراغ از شهادتین
برسالت از اجزای اذان سرّ حیعلاتست یعنی حی علی الصلوة و حی علی
الفلاح و حی علی خیر العمل باین ترتیب که مذکور شد هر یک را دو بار
بگوید بعد از ان دو تکبیر بعد از ان دو تهلیل باین دو تهلیل جمیع
اجزاء اذان تمام میشود اجزای اقامه مثل اجزای اذان است تفاوتی که
میان اینها هست بسه چیز در انتقاص و یکی در ازدیاد اول
انست که تکبیر در اول اقامه دو بار است و در اذان چهار بار دویم
انست که تهلیل در آخر اقامه یکبار است و در آخر اذان دو بار
دویم انست که تهلیل در آخر اقامه یکبار است و در آخر اذان [illegible]
بیان شد سیم انست که بعد از حی علی خیر العمل در اقامه زیاد میشود
قد قامت الصلوة را دو بار **بحث چهارم** اذان و اقامه اگر چه بنا بر مشهور
و حتی مستحب است لکن مبالغه و اهتمام در رعایت اینها میباید نمود خصوصا
در صلوات جهریه سیما در نماز مغرب و صبح خصوصا در نماز جماعت
نظر بانکه جماعتی از اعاظم فقهاء قدس الله تعالی ارواحهم قائل بوجوب
اینها در جماعت شده اند بلکه صاحب غنیه در این دعوی اجماع نموده نیز
مقتضای احتیاط عدم اخلال باینها است در جماعت و فرادی در نماز
های جهریه و عدم اخلال باقامه است مطلقا اگر چه منفرد بوده باشد

چهارم

و در نماز

و در نماز اخفاتی بوده باشد لکن مواردی چند است که اذان در آنها
ساقط است چنانچه مواردی چند است که اذان و اقامه هر دو ساقط است
و اما مواردی که اذان تنها در آن ساقط است اول سفر است یعنی که تخفیف
در سفر نسبت باذان و اقامه بر وطن یعنی مشروع دارد اول آنکه اتیان
نماید باذان و اقامه لکن نه بطریق معهود بلکه اقتصار نماید در جمیع فصول
اذان و اقامه بیکی دوم آنکه ترک اذان نماید بالمره و اقتصار نماید
باقامه بطریق معهود ظاهر اینست که هر دو قسم جایز بوده باشد لکن اتیان
باقامه تمام و ترک اذان بالمره اولی است از آنکه اتیان بهر دو نماید منقوصا
بنا بر این افضل آنست که ترک اذان نموده بالمره و اتیان باقامه نماید بطریق معهود
پس اذان در سفر ساقط خواهد بود لکن سقوط در انضمام بطریق رخصت
است پس اتیان بهر یک از اذان و اقامه بطریق معهود افضل خواهد بود تفاوتی که هست
اینست مبالغه و اهتمامیکه در اذان حضر هست در سفر نیست دوم از مواضعیکه
اذان ساقط است حج و ذلفه است توضیح مقال آنست که بعد از وقوف حاج در
عرفات از زوال روز عرفه تا غروب لازمست که بعد از غروب کوچ نمایند
از عرفات بسمت مشعر و اولی اینست که تاخیر نماز مغرب و عشا نموده باشد
بمشعر در مشعر اذان نماز مغرب را گفته اتیان بنماز مغرب اتیان بنماز عشا
نماید بدون اذان خواه فصلی متحقق شود ما بین دو نماز یا نه سیم از مواضع
مذکوره صورتیست که مکلف جمع نماید میان نماز ظهر و عصر و میان مغرب و
عشا در اینوقت اذان نماز عشا ساقط است یعنی در صورتیکه مکلف مخیر
باشد اتیان بنافله عصر و نافله مغرب ننماید بلکه اتیان بنماز عصر یا بنماز عشا
نماید بعد از فراغ از ظهر یا مغرب بدون فاصله در اینصورت اذان عصر

و اذان عشا ساقط است بنابر این هرگاه اتیان بنافله عصر یا بنافله مغرب نماید اذان
ساقط نیست بلکه هرگاه اتیان به بعد رکعت از نافله عصر یا نافله مغرب نماید باز
ظاهر اینست که اذان ساقط بوده باشد و اما اتیان به بعضی از تعقیبات
قصیره مثل تسبیح سیده نسا صلوات الله علیها و نحو آن ظاهر اینست که منافی با
صدق جمعیت که مناط در سقوط اذانست بوده باشد چهار صورت در استماع
اذان غیر است بنا بر آنکه مسئله مقصود بچند صورت مشتمل است اول انست که کسی
اراده داشت که اتیان بنماز بجماعت نماید شنید اذان کسی را که آن موذن اذان
بجهت نماز جماعت میگفت مثل اینکه فرض کنیم مسجد وسیعی هست در اثناء
داخل مسجد شد در حالیکه موذن بجهت جماعت دیگر اذان میگفت خواه موذن
امام الجماعة بوده باشد یا غیر امام و این امام استماع آن اذان نمود در اینصورت
ظاهر اینست که این امام مستمع اجتزا بآن میتواند نمود دوم آنستکه کسی اراده
جماعت داشت استماع اذان از منفرد نمود در اینصورت نیز ظاهر اینست امام
جماعت اجتزا باستماع آن اذان منفرد میتواند نمود پس شروع بنماز جماعت
نماید با عدم اذان سیم آنستکه منفرد استماع اذان نمود از موذن جماعت چهارم
آنستکه منفرد استماع اذان منفرد نمود در این دو صورت نیز مصلی
در اذان اکتفا باستماع آن اذان میتواند نمود پس در جمیع این چهار
صورت که استماع مرید جماعت اذان جماعت و استماع منفرد و استماع
مرید جماعت اذان منفرد و استماع منفرد اذان جماعت را بوده باشد ظاهر
اینست که در جمیع اینها اکتفا در اذان باستماع آن اذان میتوان نمود
اشهاد در صورتیکه اتیان بنماز نماید همان وصفیکه استماع اذان نا وی
آن وصف بود ظاهر است و اما هرگاه عدول از آن قصد نماید و خواهد اتیان

بنماز

بنماز نماید بخلاف آن وصفی که حین استماع ندای آن بود مثل آنکه
حین استماع اذان عازم این بود که ایشان نماز بجماعت نموده باشد
بعد رای او منحرف شد خواهد نماز منفردا بعمل آورده باشد یا
بعکس آن مثل اینکه حین استماع اذان عازم این بود که نماز را منفردا ایشان
نموده باشد بعد خواهد ایشان نماز بجماعت نموده باشد یا حکم در صورت
انحراف رای مثل صورت عدم انحراف است پس اکتفا بهمان استماع اذان میتواند نمود
یا حکم چنین نیست بلکه ایشان باذان در این صورت لابدّ منه است دو وجه
نیست که در این مقام تفصیل داده شود ما بین عدول از اقوی باضعف مثل
اینکه حین استماع اذان ناوی جماعت بود بعد رای او منحرف شد خواهد ایشان
نماز منفردا نموده باشد و بین عدول از اضعف باقوی مثل اینکه حین استماع
اذان عازم انفراد بود بعد خواهد نماز را بجماعت بعمل آورده باشد در
قسم اول حکم کنیم بجواز اکتفا بهمان اذان مسموع بخلاف ثانی در قسم ثانی پس هرگاه
حین استماع اذان عازم این بود که ایشان نماز بجماعت نموده باشد بعد خواهد
نماز را منفردا ایشان نماید در این صورت اکتفا بهمان اذان مسموع میتوان نمود
خواه اختیار انفراد باختیار بوده باشد یا باضطرار یعنی با تمکن از جماعت
بوده باشد یا نه مثل اینکه استماع اذان معتقد این بود بعضی خواهند آمد
که اقتدا نماید بعد خلاف اعتقاد او منکشف شد ظاهر اینست که در هر دو
صورت اکتفا بهمان اذان مسموع میتوان نمود خصوصا در صورتی که
اختیار انفراد باعتبار عدم تمکن از جماعت بوده باشد این در صورتی که عدول
از اقوی باضعف بود و اما هرگاه عدول از اضعف باقوی بوده باشد مثل اینکه حین
استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد در این صورت میگوییم
اجتزا بان اذان مسموع میتوان نمود خصوصا در صورتی که نیت انفراد با

علم نیمکن از جماعت بوده باشد و محتملست در این مقام تفصیل داده شود مانند
انکه اذان مسموع اذان جماعت بوده باشد یا اذان منفرد در اول حکم شود بجواز
اجتزا و در ثانی بعدم جواز اجتزا و تنقیح مقام مقتضی اینست که بگوئیم مسمع
اذان یا عازم جماعت است یعنی امامت یا انفراد علی التقدیرین اذان مسموع یا
اذان جماعت است یا اذان منفرد و علی التقادیر یا ایتان بنماز مینماید بهمان و صفت که
حین استماع اذان ناوی آن بوده یا بر خلاف آن پس اقسام در مسئله هشت است اول
انستکه استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان عازم جماعت بود و ایتان بنماز بست
بهمان قصد یعنی بجماعت میخواهد نموده باشد در اینصورت بی اشکال اذان ساقط
یعنی حاجت باذان دیگر نیست دوم انستکه استماع اذان منفرد نمود و در حین استماع
عازم جماعت بود و بهمان قصد نیز میخواهد ایتان بنماز نموده باشد در این قسم
نیز حاجت باذان دیگر نیست بهمان اذان مسموع اکتفا میتواند نمود سیم انستکه استماع
اذان جماعت نمود و حین استماع اذان عازم انفراد بود و بهمان قصد نیز
میخواهد ایتان بنماز نموده باشد چهارم انستکه استماع اذان منفرد نمود
و حین استماع عازم انفراد بود و بهمان قصد نیز میخواهد ایتان بنماز
نموده باشد در این دو صورت نیز ظاهر اینست که حاجت باذان نبوده باشد
پنجم انستکه استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان ناوی جماعت بود بعد
از ان از جماعت منحرف شد میخواهد ایتان بنماز منفردا نموده باشد ششم
انستکه استماع اذان منفرد نمود و حین استماع اذان عازم جماعت بود بعد
خواهد نماز را منفردا ایتان نموده باشد در این دو صورت نیز دور نیست
که حاجت باذان دیگر نبوده باشد پس اکتفا بهمان اذان مسموع میتوان
نمود هفتم انستکه استماع اذان منفرد نمود و حین استماع اذان عازم انفراد
بود بعد عازم جماعت شد هشتم انستکه استماع اذان جماعت نمود و حین

استماع

استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد در این دو صورت
عدول از اضعف باقوی نموده در قسم اول ظاهر اینست که اکتفا باذان مسموع
نتوانند نمود پس هرگاه خواسته باشد که درک فضیلت اذان نموده باشد باید
اذان بگوید و اما قسم ثانی پس اگرچه در صورت اجتزا اجتزا باذان جماعت
شده است در نماز جماعت لکن در فرد نیست که اکتفا تواند نمود بلکه میباید اذان
بگوید تا نماز او بی فضیلت اذان نبوده باشد اگر کسی گوید که تفصیل مسلم
بود هرگاه اکتفا باستماع اذان منفرد در جماعت نمیشد و مفروض اینست که
شما اکتفا بان مینمایید چنانچه بیان شد در قسم ثانی که هرگاه استماع اذان منفرد
نمود و حین استماع عازم این بود که نماز بجماعت بعمل آورده باشد در این صورت
اکتفا بهمان اذان مسموع از منفرد میتواند نمود در جماعت و در این صورت نیز
چنین خواهد بود بعد از قصد جماعت پس باید اجتزا توان نمود خصوصا در
صورت تخیره که اجتزا باستماع اذان جماعت در ادای نماز جماعت خواهد بود
جواب اینست که اگرچه چنین است لکن چونکه اجتزا در واجبات و مستحبات
عبادتیه بفعل غیر مخالف اصلست پس لازمست که اقتصار شود در مخالفه
اصل بقدر یقینی که ظاهر از نص است و ظاهر از مستند مسئله بعد از
نظر در صورت نیست که اختلافی در بین قصد حین استماع اذان و
قصد حین شروع در نماز نبوده باشد پس تمسک بان در صورت
تغایر ما بین قصدین ممکن نیست بنا بر این باید در صورت تغایر قصدین
اتیان باذان نماید تا مؤدی سنت بوده باشد و بعبارت اخری چونکه مقتضای
حدیث موثق لا صلوة الا باذان و اقامة اینست که هر نماز باید با اذان و
اقامة بوده باشد تخصیص این عموم در صورت اتحاد در قصد و نیت

استماع اذان در وقت شروع در نماز ثابت شد و اما در صورت مغایرت پس
مخفی معلوم نیست بلی هرگاه عدول از اذانی با ضعف بوده باشد چنانچه مذکور
شد در اینجا ممکن است که متمسک شویم بطریق اولی در عکس آن لکن فهمیدن آن
موقوفست بتامل تام بعد از استمداد و توفیق از فیاض علام ببرکت ارواح مطهره
ائمه انام علیهم الاف التحیة والسلام بعد از تتمیم مطالب مرقومه بقدری که بمقام
مقتضی آن بود میگوئیم در این مقام دقایقی چند هست مناسب نیست که تنبیه بر آن نشده
باشد اول اینست که استماع اذانیکه مغنی میگردانند از اذان یا استماع جمیع فصول
اذانست یا استماع بعضی نیز کفایت مینماید در این ظاهر اولست پس سماع بعضی
فصول کفایت نمیکند در حکم بسقوط اذان دویم اینست که حکم باینکه استماع اذان موجب
سقوط اذانست در صورتی نیست که حین استماع اذان عازم نماز بوده باشد پس
هرگاه حین استماع اذان عازم نماز نبوده باشد بعد از استماع اذان عازم شده اتیان
بنماز نموده باشد ظاهر اینست که اذان ساقط نبوده باشد اگرچه عازم بنماز شود بعد
از استماع اذان بدون فاصله سیم اینست استماع اذانیکه موجب سقوط اذان میشود
در صورتی نیست که استماع اذان نمازی بوده باشد که این شخص عازم اتیان بآن
نماز بوده باشد پس هرگاه این شخص عازم نماز ظهر بوده باشد و استماع اذان نماز
عصر نموده باشد یا بعکس آن ظاهر اینست که اذان ساقط نبوده باشد چهارم استماع
اذان کفایت میکند در اذان مستمع در صورتی که مؤذن ناوی بوده باشد که
اذان بجهة نماز است پس هرگاه اذان مؤذن بانی قصد نبوده باشد مثل اینکه اذان به
قصد تعلیم یا تعلم گوید یا استماع اذان نموده باشد که خلف مسافر گفته شده باشد
این موجب سقوط اذان نماز نمیشود و همچنین استماع اذان در گوش راست
مولود نموده باشد یا استماع اذان در گوش کسی که ترک اکل لحم نموده تا چهل
روز یا در گوش کسی که سوء خلق هم رسانیده باشد و هکذا اجمالا استماع اذان

موجب

موجب سقوط اذان میشود استماع اذانیست که مؤذن ایشان نماید بر
نقصان ایشان بنماز نه مطلق استماع اذان اگرچه این از انچه در سیم مذکور
شد مستفاد میشود پنجم استماع اذان در صورتی مسقط اذانست که
اذان مؤذن صحیح بوده باشد پس هرگاه اذان او صحیح نبوده باشد
خواه باخلال بعض فصول اذان یا باخلال بعض کلمات آن بلکه بعد
اخراج بعض حروف اذان از مخرج آن ظاهر اینست که در هیچیک ازین
صور مسطوره استماع چنین اذانی مسقط اذان نبوده باشد و همچنین است
هرگاه در فقرات اذان کلا یا بعضا تغنی نماید ششم ظاهر اینست سقوط
بسبب استماع اذان در صورتیست که مؤذن مرد بوده باشد پس هرگاه سماع
اذان زن نماید این کفایت در سقوط اذان او نخواهد نمود اگرچه آن
زن از محارم او بلکه زوجه او بوده باشد در حق مردانست و اما در حق
زنان پس این معنی ضعیف است استماع اذان از ضعیفه دیگری نمود یا استماع
اذان مرد نمود لکن از محارم خود ظاهر اینست که این کفایه نکند در حکم بسقوط
اذان زن بلکه دور نیست در غیر محارم نیز چنین بوده باشد هفتم ظاهر
این است چنانچه استماع اذان مؤذن جماعت و اذان منفرد کفایت مینماید در حکم
بسقوط اذان مستمع همچنین است استماع اذان مؤذن بلد خواه معلوم شود
که بعد از اذان بلا فصل ایشان بهمان نماز نماید یا نه بلکه اذان مجهول بجهت محض
اعلام بدخول وقت نماز بوده باشد پس اذان مؤذن بلد مستثنی خواهد
بود از انکه در سابق بیان شد که هرگاه اذان مؤذن بجهت نماز نبوده
باشد استماع آن اذان موجب سقوط اذان نمیشود هشتم آیا حکم مذکور
مختص بنماز ادائی است یا در اذان نماز قضائی نیز ثابتست و مختص نیست
که مختص بنماز ادائی بوده باشد بلکه در نماز قضائی نیز ثابت بوده باشد

لکن به تفصیلیکه محتاج به بیانست پس میگوئیم در این مقام چند احتمالست اول
استماع اذان نماز ادا در حق کسیکه عازم ایشان بنماز اداست دویم استماع
اذان نماز قضا در حق کسیکه عازم نماز قضاست سیم استماع اذان
نماز ادا در حق کسیکه عازم ایشان بنماز قضاست چهارم عکس اینست یعنی
استماع اذان نماز قضا در حق کسیکه عازم ایشان بنماز اداست اول حکمش
مفصلا بیان شد دویم منقسم میشود بچند صورت متوافق در نوع
صلوة و مخالف در آن اما صورت مخالف مثل اینکه کسی اذان گفت
بجهت اینکه ایشان بنماز ظهر قضائی کند و دیگری استماع آن اذان نمود لکن
عازم این هست که ایشان بنماز صبح قضائی نموده باشد این صورت حکم
بسقوط اذان در حق مستمع ممکن نیست و اما صورت توافق پس این
منقسم بدو صورت میشود یک صورت اینست کسی مثلا ده سال
قبل از این نماز ظهر ادای او فوت شده و دیگری نیز نماز ظهر ادای او فوت شده
لکن یکروز قبل هر دو در یک وقت عازم این شدند که ایشان بنماز ظهر قضا
نموده باشند یکی بهمین قصد اذان نمود گفت و دیگری استماع آن اذان نمود
ظاهر اینست در این صورت نیز استماع اذان کفایه در حکم سقوط اذان نه
نماید صورت دیگر اینست یک نماز از هر دو در یک وقت فوت شده
مثل اینکه نماز ظهر روز یکشنبه اول فلان ماه از دو نفر فوت شد
هر دو در یک وقت اراده نمودند که قضا نموده باشند یکی اذان بجهت همان
نماز گفت و دیگری شنید در این صورت ظاهر اینست که اذان مسموع
قائم مقام اذان سامع بشود پس اذان او ساقط خواهد بود سیم این
منقسم بدو صورت میشود توافق در صنف و مخالف در آن
اول مثل اینکه کسی اذان گفت بقصد اینکه ایشان بنماز ظهر ادائی نموده باشد

و دیگری

در یکی استماع اذان اذان نموده باشد بآن نماز ظهر قضائی چهارم مثل آنکه مستمع ره
اذان در این فرض نماز این هست که اینان بنماز عشاء قضائی نموده باشد ره
ظاهر اینست در هیچیک از این دو صورت حکم بسقوط اذان نماز قضا مستمع ان
نموده و هم چنین است حال در قسم پنجم یعنی استماع اذان نماز قضائی ره
موجب سقوط اذان نماز ادائی مستمع نه شد خواه در صورت توافق
در صنف بوده باشد یا در صورت تخالف هم اینست این حکم بسقوط ره
اذان در محل کلام مخصوص است بصورت استماع اذان موذن یا امام
از صورت استماع در سماع اگر چه متیقن اولیست لکن ظاهر اینست که اختصاصی اختصاصی
بصورت استماع نداشته باشد پس در صورت سماع از اذان اذان سامع
اقامه نیز چنین است یعنی ساقط است ششم اینست که این حکم چنانچه در سماع
اذان ثابت است در سماع اقامه نیز چنین است یعنی هر گاه کسی اذان و اقامه
را هر دو را از موذن و مقیم شنید سماع اذان فقط اگر چه مغنی از اذان هم
هست لکن مغنی از اقامه نیست و اما سماع اذان فقط اگر هم مغنی از اذان
از اقامه فقط پس هر گاه بعد از نصف و یا اذان از این شخص سامع بوده
باشد ظاهر اینست که موجب سقوط اقامه نیست و اقامه کما از این ره اذان
شخص صادر نشده باشد و استماع اذان منتج نموده باشد چنانچه ره
مفروض است مثل آنکه فرض کنیم وقت گفتن اذان موذن ره
حاضر نبوده یا موذن ترک اذان نموده و اقتصار باقامه تنها ره
نموده پس این شخص سامع اقامه فقط حکم بسقوط اذان در حق ره
او ممکن نیست پس اگر اتیان بان نماید ظاهر اینست که حکم بسقوط
او ممکن نبوده باشد پس اقامه نیز باید بگوید و اگر ترک اذان نماید
با استماع اقامه فقط مغنی از اقامه او خواهد بود یا نه حکم خالی
از اشکال نیست لکن دور نیست که استماع اقامه فقط مغنی از اقامه

نبوده باشد خواه اذان و اقامه را ترک نماید یا نه سیم ظاهر اینست که حکم مذکور در
در صورتی نیست که بعد از استماع اذان و اقامه بلا فصل مصلی مشغول نماز
شود و اما هرگاه مصلی تخلل شود در این صورت اذان و اقامه هیچ یک
ساقط نیست چهارم ظاهر اینست که سقوط اذان و اقامه در صورت
مسطوره من باب العزیمه نبوده باشد که ممنوع بوده باشد این شخص
از اذان و اقامه بلکه من باب الرخصه خواهد بود پس با استماع اذان و اقامه
ایشان ... مستوفی نمودن اولی و احوط بوده باشد خصوصا
نسبت به اقامه پنجم از جمله مواضعی که اذان ساقط است در روز عرفه
بوده باشد یا در سایر اماکن کلا ... و این است که
حکم مخصوص است به صورتی که مشغول دعا شود یا عام است ظاهر اینست
پس اذان نماز عصر در روز عرفه ساقط است اگر چه قصد
دعای موظف در آن روز ... نداشته باشد ظاهر اینست که
سقوط اذان در اینجا مطلق می نیست بوده باشد پس اذان عصر
در آن روز ها می نیست ششم از جمله مواضعی که اذان ساقط است
عصر روز جمعه است خواه مکلف اتیان به نماز جمعه نماید یا به نماز ظهر
بنابر اظهر جماعتی از فقهاء ذکر فرموده اند و بعضی از فقها حکم
فرموده که اگر اتیان به نماز جمعه بوده باشد اذان عصر ساقط
است و اگر اتیان به نماز ظهر بوده باشد ساقط نیست مختار نبوده
حقیر عدم سقوط است پس اذان عصر روز جمعه مثل اذان
عصر سایر روزها خواهد بود اگر چه اتیان به نماز جمعه بوده
باشد هفتم از مواضعی که اذان ساقط است در صورتی است که کسی داخل

هفتم

مسجد

مسجد شده بقصد نماز در حالتیکه اهل مسجد مشغول بنماز جماعت بوده اند خواه در اثنای
نماز بوده باشد یا بعد از فراغ از نماز لکن در صورتیکه اهل صفوف متفرق نشده باشند
اعم از اینکه این شخص عازم نماز جماعت بوده باشد یا بنحوی که عازم این بود که اقتدا نماید
بامام همان جماعت یا بامام جماعت دیگری بلکه هرگاه امام جماعت دیگری خواهد نموده باشد
باز ساقط خواهد بود و هم چنین است هرگاه خواهد نماز شخصی بوده باشد یا مجهول
الحال بلی هرگاه فرض شود که امام معلوم بالفسق بوده باشد بنا بر اعتقاد این شخص
در اینصورت ظاهر اینست که اذان ساقط نباشد پس اقسام مسئله متعدد است
اول اینست که داخل مسجد شد بقصد اینکه اقتدا بامام جماعت نموده باشد دوم اینست که
داخل مسجد شد بقصد آنکه امامت نموده باشد بجهة جماعت دیگری سیم اینست که
داخل شد بقصد اینکه نماز جماعت است در اثنای نماز آن امام داخل مسجد شد
یا بعد از فراغ آن امام از نماز لکن با بقای صفوف در جمیع این سه صورت اذان
بلکه اقامه نیز ساقط است این در صورتی نیست که این شخص عازم اتیان همان
نمازی بوده باشد که امام مشغول بآن بوده فارغ شده باشد از آن اما هرگاه
چنین نبوده باشد مثل اینکه امام مشغول بنماز ظهر یا مغرب بوده و این شخص
عازم اتیان بنماز عصر یا نماز عشا بوده باشد در اینصورت اذان و اقامه
ساقط نیست پس میاید اتیان باذان و اقامه نموده باشد و اما هرگاه امام
مشغول بنماز عصر یا نماز عشا بوده باشد و این شخص عازم اتیان بنماز ظهر
یا مغرب بوده باشد در این دو نیست که هیچیک از اذان و اقامه ساقط بوده
باشد در این مقام مباحث چندی هست که تنبیه بر آن مناسب است اول اینست
آنچه مذکور شد که اذان و اقامه هر دو ساقط هست این در صورتی نیست که
که نماز جماعت در مسجد بوده باشد اما هرگاه در مسجد نبوده باشد مثل آنکه
نماز جماعت در خانه هست یا در صحرا است چنانچه در سفر غالبا چنین است

در انصورت اگر کسی در انمکان خواهد ایشان بنماز نموده باشد اذان واقامه
میباید بگوید اگر چه ایشان بنماز در صف جماعت نماید مگر در صورتیکه اقتدا
نماید باما جماعت مثلا هرگاه کسی در صحن ایشان بنماز جماعت مینماید ویکی امد
بقصد اینکه اقتدا بهمان امام نموده باشد در همان نماز ووقتیکه ملحق بصف جما
شد امام از نماز فارغ شده بود در انصورت واین شخص ایشان با اذان
واقامه هم در مینماید اگر چه ایشان بهمان نماز در بین صفوف جماعت نماید
پس حکم بسقوط اذان واقامه در محلیکه ایشان بجماعت شود در صورتیست
که جماعت در مساجد بوده باشد در غیر مساجد نیست دوم انست حکم بسقوط
اذان واقامه در صورتی است که صلوتین متحد بوده باشد در نوع وصنف پس
هرگاه نوع نماز مختلف بوده باشد مثل اینکه ایشان بنماز ظهر مینموده باشد
واین شخص میخواهد ایشان عصر بوده باشد در انصورت اذان واقامه
ساقط نیست وهم چنین است حال در نماز مغرب وعشا یا بعکس این باین
نحو که امام مشغول بنماز عصر یا عشا است واین شخص میخواهد منفردا ایشان
بنماز ظهر یا مغرب نماید در انصورت نیز اذان واقامه ظاهر اینست که
ساقط نبوده باشد وهم چنین است هرگاه نوع نماز متحد بوده باشد لکن
مختلف بصنف بوده باشد مثل اینکه هر دو نماز ظهر بوده باشد لکن نماز
امام ادا بوده باشد ونماز این شخص قضا پس هرگاه امام از نماز ظهر ادائی
فارغ شد واین شخص میخواهد در صف جماعت ایشان بنماز ظهر قضائی
نموده باشد ظاهر اینست که اذان واقامه ساقط نبوده باشد سیم انست
مکان این شخص با مکان جماعت عین هم بوده باشد قریب باو پس هرگاه

جماعت

جماعت در مسجد عظمی بوده باشد و جماعت در سمتی بوده باشد و این شخص
در سمت دیگر بعد از سمت جماعت بوده باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه
در حق این شخص ثابت بوده باشد عم اینست که سقوط اذان و اقامه در
اینجا در صورتیست که امام باعتقاد این شخص فاسق بوده باشد سوم گاه
معتقد فسق او بوده باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه ثابت بوده باشد
اگر چه نماز این شخص با نماز امام متحد در نوع و صنف بوده باشد و این شخص
فاسق ایشان نماز در صف جماعت نماید بنا بر این پس سقوط اذان و اقامه
در صورت اعتقاد بعدالت امام است یا آنکه امام جماعت مجهول الحال بود
این شخص بوده باشد ٥ اینست سقوط اذان و اقامه در صورتیکه داخل
در مسجد شد در حال اشتغال امام بنماز ظاهر است و اما هرگاه داخل
شد بعد از فراغ امام پس این مقصود بخصوص صورت مشهود بلکه اینکه
احدی از اهل جماعت متفرق نشده باشد شهیر در سقوط اذان و اقامه
در این مقام نیست ع مقابل اینست باین معنی که احدی از اهل جماعت باقی نمانده
باشد تشکیکی در ثبوت اذان و اقامه در این صورت نیست هفتم اینست که
بعضی متفرق شده اند و بعضی دیگر باقی میباشند این مقصود بسه
صورت مشهود اول اینست اکثر از اهل جماعت که رفته اند اکثر اند از باقی
عکس اینست یعنی اکثر باقی مانده از اهل جماعت بیشتر است از اکثر متفرق
شده اند دوم اینست که باقی از اهل جماعت مساوی اند با متفرق شده
ظاهر اینست حکم بسقوط در جمیع ثابتست بنا بر این پس بقای بعضی
از صفوف کفایت میکند در حکم بسقوط کلا میکنم هست اینست اما مطلوب
کفایت میکند یا معنی بجهت اینان بر تعقیب است ظاهر اولست در صورتیکه
باقی از اهل جماعت نساء بوده باشد بجهت تکرر ثانی نتوان گفت که اهل جماعت
متفرق شده اند و ثانیست در صورتیکه باقی قلیل بوده باشد با بقای

اتصاف باشد بتفرق اهل جماعت واین تفصیل دانسته میشود از رجوع بمطالع
الانوار لکن ظاهر اینست که مطلق بقا کافی نباشد بلکه مراد بقا بقدر معتاد
ومتعارفست که بعد از نماز باقی میمانند وامام کاه وبعضی از جماعت بالکلیه
از آن باقی مانند نه زیاده از قدر متعارف مثلا اینکه در روز جمعه قرار شده
از ادای عصر فارغ شدند بدعای تا غروب یا حوالی غروب باقی بودند
وجماعت بعد از فراغ از صلوه مغرب مشغول شدند بعمل استفتاح که
تا غروب یا شبهای قدر داشت بعد از فراغ از نماز عشاء مشغول شدند
بعبادت در این چند صورت هر کاه داخل در مسجد شود کسی بقصد
ادای نماز عصر حوالی غروب یا بقصد نماز عشاء نزدیک بنصف شب
ظاهر اینست که حکم بسقوط اذان واقامه نتوان نمود اکرچه صفوف متفرق
نشده باشد بلکه ظاهر اینست اذان واقامه در مثل این صورت باثبات
ششم اینکه مذکور شد که اذان واقامه ساقطاست در صورتیکه امام
جماعت مستجمع شرایط اقتدا بوده باشد در نظر این شخص ظاهر است
وامام کاه ضیق نبوده باشد خالی از این نیست اکر آن امام از عامه است
قطعا اذان واقامه ساقط نیست واکر امامی از شیعه است در وقتیکه در
اینصورت تفصیل داده شود ما بین مجهول الحال ومعلوم الفسق در
اول حکم شود بسقوط ودر ثانی بر ثبوت والشکر الله المجد الودود
هفتم اینکه آیا این حکم مختص است برجال یا در حق نساء هم نیز ثابت است
تحقیق مقام مقتضی تفصیلست با این نحو امام یا مرد است یا زن وهم چنین
است کلام در آنکس که داخل در مسجد میشود پس مسئله متصور بچند
صورت میشود اول اینست که امام جماعت مرد است وآنکس که داخل در مسجد
میشود آن نیز مرد است این قسم همانست که مذکور شد دوم اینست که امام
جماعت مرد است لکن آنکس که داخل میشود در مسجد بقصد نماز زن است

در اینصورت

در این صورت اگر چه اشکال در سقوط اذان و اقامه متوجه نبود لکن ظاهر اینست
که ساقط بوده باشد نظر باینکه مطلوبیت اذان و اقامه در حق رجال اکد است
و مبالغه در حق انها بیشتر است پس دلیل دال بر سقوط در حق رجال در اینصورت
سیم دال بر سقوط خواهد بود در حق زنان بطریق اولی سیم است که امام جماعت هم
زنست و داخل در مسجد هم بود در اینصورت اگر چه اشکال متوجه نبود در حکم
چهارم بر ثبوت اذان و اقامه لکن ظاهر اینست که ثابت بوده باشد چهارم است که امام
الیسکه جماعت زن بوده باشد و داخل مسجد بقصد نماز هم زن با اذان
و اقامه در حق چنین زن ساقط است یا ثابت است شاید حکم بسقوط
اقرب بصواب بوده باشد پنجم است که سقوط اذان و اقامه در استماع
آیا بعنوان حتم و لزوم است پس ایشان با نها مأمور نخواهد بود یا بعنوان
رخصت است پس ایشان با اذان و اقامه نمودن در اینصورت اگر چه مأمور نیستند
ششم لکن ماذونیت هست ظاهر ثانیست اگر چه احتیاط در ترک است ششم از امور دیگه
بان اذان و اقامه هر دو ساقط است در حق کسی است که وارد شد بر یک
جماعتی منعقد شده اما بی مشغول نماز است جماعتی با و اقتدا نموده اند در اینصورت
متوجه اند این شخص ترک اذان و اقامه نموده ملحق شود همان بجماعت اقتدا نمودن
بهمان امام خواه در مسجد بوده باشد یا غیره هم چنین است حال هر گاه دید
کسیکه مستجمع شرایط امامت بوده مشغول نماز است منفرداً در اینصورت
نهم این شخص متوجه اند ترک اذان و اقامه نموده اقتدا بان شخص نماید نهم از ده
موضعیکه اذان ساقط است در بعض نماز اول از نمازهای قضائیست که
با نها نماید در عقب یکدیگر توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود
تشکیکی نیست در اینکه چنانچه اذان و اقامه ثابت و راجح است در نمازهای
ادائی ثابت و راجح است در نمازهای قضائی نیز و اینکه هر گاه ایشان نماز
های قضائی نماید راجح است نسبت بهر نمازی اذان و اقامه بگوید
و اما هر گاه ایشان با نها متصلاً هم نماید در اینوقت ایشان با اذان و اقامه

مستحب در نماز اول و در تتمه نمازهای اگر چه در وقت بوده باشد اقتصار کند باقامه
تنها باین معنی که بجای آوردن اذان در غیر نماز دوم در صورت مذکوره معلوم نیست
و معنی در این اتیان باین نمازهای قضائی است بعضی از هم دیگر بدون فصل خواه در موضع
داخل بوده باشد یا در مواضع متعدده کلامیکه هست در این مقام اینست اما
این حکم مخصوص بصورتی است که نماز قضاء از خود این شخص بوده باشد یا در صورتی
که از غیر بوده باشد تامل است مثل نمازیکه بر این شخص لازم شده باشد باجاره
مثلا ممکن است در این مقام تفصیل داده شود در نمازیکه بر این شخص لازم شده
باجاره ما بین آنکه این نماز نیست که از معصیت منوب عنه فوت شده پس
فعل نایب تدارک از نماز نیست که فوت شده از منوب عنه یا چنین نیست
اگر اول است در این صورت بگوئیم حکم این است که مذکور شد در صورت اتیان
صلوة متعدد مع التوالی اذان و اقامه در غیر نماز اول ساقط است و اگر چنین نیست
ثابت است در همه نمازها خواه اتیان نماید متوالیه یا بفاصله و اینچه مذکور شد معلوم
میشود که ساقط است بخلاف شش موضع دیگر که اقامه ثابت است پس شش موضع
اذان تنها ساقط است و سه موضع اذان و اقامه هر دو ساقط است پنجم هرگاه کسی
اتیان باذان و اقامه نمود بنیت اینکه اتیان بنماز فرادی نموده باشد یا بجهت آنکه کسی
شود که جماعت باو منعقد شود یا ادای او بجماعت شود بعد ادای او منصرف شد خواست
نماز جماعت اتیان نموده باشد در هر دو صورت ظاهر اینست که اکتفا باین اذان
و اقامه که از او صادر شده توان نمود بلکه تادیه سنت موقوفست باذان و اقامه
دیگر خواه همین شخص اعاده اذان و اقامه نماید بنیت جماعت یا دیگری اتیان
بانها نماید فرقی نیست در این مقام ما بین آنکه خود این شخص خواهد امامت کند
یا اقتدا کند بدیگری لکن تا نه در صورتیست که اذان و اقامه از امام یا از غیر امام
بقصد جماعت صادر نشده باشد و الا احتیاج باذان و اقامه دیگر نخواهد بود
در سابق بیان توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود کسیکه اتیان باذان
و اقامه نمود بقصد اینکه منفرد اتیان بنماز نموده باشد بعد از ادای فرادی

کی قر

کرفت که ایشان نماز جماعت نموده باشند یا این نحو که امامت نماید یا اقتدا نماید
بدیگری در هر دو صورت اذان و اقامه ضرور است در قسم امام
اکتفا باذان و اقامه که از وی صادر شده بقصد انفراد نتوان نموده
و در قسم ثانی که آنکس که امامت میکند اکتفا باین اذان که از مأموم
صادر شده بنیت انفرادی تواند نمود لکن این در صورتیست که امام
استماع نموده باشد لکن حین استماع عازم جماعت نموده باشد و اگر استماع
نموده باشد و وقت استماع نای وجماعت نموده در این صورت ظاهر
اینست که اکتفا میتواند نمود چنانچه سابق مفصلا بیان شد بحث
ششم دخول در نماز یا با ایشان با اذان و اقامه است یا با اخلال هر دو
یا با ایشان باذان و اخلال با اقامه یا بعکس آن و در صورت اخلال بهر دو
یا به بعضی اخلال متعمدا خواهد بود یا ناسیا یا ساهیا پس اقسام مسئله
هفت است اول اینست که ایشان باذان و اقامه هر دو نمود بعد از آن شروع
بنماز نمود معلومست این اکمل اقسام و افضل آنهاست محل کلام در این مقام
نیست دوم اینست که اخلال بهر دو نمود عامدا و شروع بنماز نمود ظاهر اینست
در این صورت قطع نماز در حق این شخص بجهة ایشان باذان و اقامه
جایز نباشد خواه قبل از دخول در رکوع بوده باشد یا بعد بلکه جایز نیست
قطع نماز اگر چه قبل از شروع در قرائت بوده باشد سوم اینست که اخلال
باذان و اقامه نمود ساهیا بعد از دخول در نماز متذکر شد در این صورت
اگر متذکر شد بعد از دخول در رکوع پس ظاهر اینست قطع نماز بجهة درک
اذان و اقامه جایز نبوده باشد و اما هرگاه متذکر شد قبل از دخول در رکوع
رکعت اول ظاهر اینست قطع نماز در حق این شخص در چنین صورت جایز بوده
باشد بجهة ایشان باذان و اقامه بعد از این بهر دو لا فرصت استیناف نماز

نماید پس قطع نماز در این صورت بجهت درک صلوة با اذان و اقامه مستحب خواهد بود
اگرچه احتیاط در عدم قطع است ع آنست که ترک اذان نمود جهلا یا عمدا بعد
اتیان باقامه شروع بنماز نمود ه عکس اینست یعنی اتیان باذان نمود و ترک اقامه
نمود عمداً و شروع کرد بنماز در این صورت نیز قطع نماز جایز نیست پس اتمام آن
لازم خواهد بود و آنست که اتیان باذان نمود لکن اخلال باقامه نمود سهواً
و شروع بنماز نمود ز عکس اینست یعنی اخلال باذان نمود سهواً و اتیان باقامه
نموده شروع در نماز نموده در این صورت نیز ظاهر اینست که قطع نماز جایز
نبوده باشد پس جواز قطع نماز در جمیع صور مذکوره منحصر خواهد بوده
در یک صورت که مذکور شد کلام دیگر در این مقام است اینست که
آیا جواز قطع در صورت مسطوره مختص است بمنفرد یا در حق امام
نیز ثابت است مختار در حقیر اول است اگرچه جماعتی قائل به ثبوت
در هر دو شده اند بحث هفتم در بیان وقت اذان است بدانکه اذان
هر فریضه میباید بعد از دخول وقت آن فریضه اتیان شود بنابراین پس
اتیان باذان باید قبل از دخول وقت فریضه جایز نبوده باشد چنانچه
در واقع چنین است بلی استثنا شده از این قاعده در دو جا یکی اذان
صبح است که مشهور ما بین فقها اینست که تقدیم آن بر فجر جایز است
لکن فرموده اند مستحب اعاده آنست بعد از فجر دوم اذان صلوة جمعه است
که لازم جماعتی از فقها اینست که تجویز فرموده باشند اتیان بآن قبل از زوال
مثل جمعی از فقها ابن حمزه و قاضی ابن البراج و قطب راوندی و غیر
اینها نظر بانکه لازم دانسته اند تقدیم در خطبه نماز جمعه را بر زوال
و اذان نماز جماعت جمعه لا بد است قبل از خطبتین بوده باشد بنابراین پس
لازم از قول این جماعت اینست که اتیان باذان صلوة جمعه شده باشد قبل
از زوال و جواز تقدیم اذان صبح بر فجر اگرچه مسلم است قبل استحباب اعاده

بعد

بعد از فجر لکن تقدیم در خطبه جمعه بود و الحق بر نماز مسلم اینست مقصود تنبیه
بر وقوع خلاف در مسئله بود بنا بر این معنی که از کلمات بسیاری از اعاظم
ظاهر میشود که تقدیم اذان بر دخول وقت جایز نیست مگر اذان صبح صبح که
بود ممکن بنا بر قول بعضی از اعاظم مذکوره **بحث ششم** در امور معتبره در موذن بحث ششم
و امور مستحبه در او نیست و اما امور معتبره در صحت اذان و اقامه از موذن
و هم بعضی در اعتداد بعضی در اذان او بس ممیز صبی است **اول** عقلست پس اول
اذان از مجنون و مست صحیح صحیح نیست و دیگری اکتفا باذان او نمیتوان نمود دویم
اسلام است پس اذان از کافر صحیح نیست خواه حربی بوده باشد یا کتابی یا مرتد
یا منکر ضروری از ضروریات دین **سیم** ایمان است پس اعتنا باذان صادر از مخالف سیم
جایز نیست بلکه اذان مثل سایر عبادات صادره از ایشان صحیح نیست احادیث
معتبره در این باب از ائمه اطهار علیهم الاف صلوات الله الملک الجبار بسیار
است مناسب اینست که انتقام مشرف شود بیان جمله از آداب اذان تا اطلاع بر آن
باعث قلوب شیعیان از مضرات در گاه خالق جهان شود الا از جمله احادیث
مدنیه است که شیخ صدوق روایت نموده از ابی حمزه الثمالی از جناب
فخر العابدین و سید الساجدین علی ابن الحسین علیهما السلام که آنحضرت
در دو شنبه جماعتی از شیعیان ایشان بشرف سعادت آن بزرگوار
مشرف بودند فرمودند که کدام بقعه از بقعات زمین افضل است عرض
کردیم خداوند عالم جل شانه و رسول خدا و پسر رسول خدا صلی الله علیه
و آله داناتر است حضرت فرمودند بدانید افضل قطعات زمین مقدار
از زمین است از مسجد الحرام که واقع است ما بین حجر الاسود و مقام
حضرت ابراهیم علیهم السلام هرگاه کسی عمر آن قدر که عمر حضرت نوح علیه السلام
بوده باشد که عبادت از هزار سال بوده باشد کل روزهای آن
مدت را صایم شود و شبها را بر اشتغال عبادت شود در آن مکان شریف

بعد از آن بمیرد و معترف ولایت و امامت ما نبوده باشد این همه طاعات مطلقا
مفید نفعی در باره او نخواهد بود و از جمله احادیث مذکوره حدیثی است
که ثقة الاسلام روایت فرموده از محمد بن مسلم از کاشف اسرار و دقایق علوم
الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرموده
که هر کس طاعت خداوند عالم جل جلاله نموده در آخر جناب باری عز شانه از امامان
فرموده و در این طاعات غایت مشقت و امتحان بشود و امام و پیشوای
از جانب خداوند عالم جل شانه از جهت او نبوده باشد پس سعی و عبادات او مقبول
درگاه حضرت احدیت نخواهد بود و چنین کسی گمراه و متحیر خواهد بود و اعمال
صادره او مبغوض خداوند عالم عز شانه خواهد بود مثال و حال چنین شخص
مثال و حالت گوسفندی است که گم شده باشد از شبان خود و گله گرد آن
بود پس طلب کند گله را که در میان آنها بود پس رفتن و آمدن پس چون شب
داخل شد دید گله را چنین فهمید این همان گله است که در میان آنها بود پس
میل نموده بسوی آنها و مغرور شد با آنها شب را در میان آنها مانده
و در خوابگاه آنها بعد از آنکه صبح شد شبان گله خود را بخوابگاه رواند
نمود فهمید این شبان شبان او و گله او نیست پس باز طلب کرد با تحیر و حیران
گله خود را پس دید گوسفندان دیگر را مع شبان آنها میل کرد بسوی
آنها و میل و مغرور شد با آنها پس فریاد زد ما را شبان برو و ملحق شو
بشبان و گله خود بدرستیکه تو گمراه و حیرانی گم شده از شبان و گله خود
پس طلب کند با خوف و حیرت و گمراهی شبانی جهت او نیست که دلالت کند او را
بچراگاه و برگرداند او را از چراگاه بسوی خوابگاه او با این تحیر و حیران
خواهد بود تا آنکه گرگی هم رسید و ببیند چنین گوسفندی را بی حافظی
چون غنیمت دانست بی حافظی او را پس صید بدو و خواهد درید او را پس حضرت
خطاب فرموده به محمد بن مسلم قسم بخدا ای محمد کسی که صبح کند از این امت امامی

ظاهر

ظاهر و باطل بجهة او نبوده باشد از جانب خداوند عالم جل شانه ملائکه صبح
کرده خواهد بوده گمراه و حیران واگر بمیرد با همان حال مرده خواهد بوده
با کفر و نفاق بدان ای محمد بدرستیکه ائمه جور و متابعین ایشان معزو
لند از دین خداوند عالم جل شانه و خودشان گمراهند و دیگران را گمراه
نموده اند پس اعمال ایشان که از ایشان صادر میشود مانند خاکستریست که باد
شدیدی بآن وزد در هر روز پراکنده کند پس بجهة عامل هیچی از آن عمل باقی
نخواهد ماند و احادیث در این باب بسیار است و اوّل این دو حدیث در این
مقام کافیست اول اذان مرد معتبر در صورت ذکوریة موذن نیست پس اجتزا کردن
رجال بسماع اذان از زن ثابت نیست اگر چه از محارم مرد بوده باشد لکن
این در صورت عدم است که زن اذان بجهة نماز خود بگوید کلامیکه در انعقاد
هست اینست اما اگر هست زنیکه بجهة جماعتی از رجال بوده باشد چنین
زنیکه محارم او قرار دهند که اذان بگوید بجهة بعضی از محارم چنانچه از
برادری بنسا این جایز است سکوتم مسئله منصوص و چند صورت میشود
یکی اینست که جماعتی از نسوان مثل بیست نفر زن مثلا هستند هر یکی
امامت بجهة ایشان مینماید یکی از ایشان فرضا از محارم او امام است ظاهر اینست دویم
در این صورت در چنین جماعتی اکتفا باذان چنین زنی میتوان نمود دویم
اینست که بیست نفر مرد مثلا میباشند و ضعیفه که از محارم همه ایشانست
مثل اینکه مادر یا خواهر یا عمه ایشانست یکی از بیست نفر امامت میکند سایرین
اقتدا میکنند باو و آن زن از محارم ایشانست بخواهد تا بان امام بنماید
در همان نماز مطلب اینست ایا در چنین صورتی میتوان قرار داد کرده
اذان زن ایشان باذان چنین جماعت نماید مانند حکم جواز خالی از اشکال نیست
ظاهر از محقق در شرایع و نافع و معنی عدم جواز است و مصرح بر در مبسوط
و کلام علامه و شیخ شهید و بعضی از ایشان جواز است و این دو بیست لکن احوط

اولست صورت ثالثه آنست که زن امامت زنان میکند درین صورت اگر چه زن
امامت میکند همان زن اتیان باذان و اقامه نماید از برای سایر زنان که اهل
جماعت میباشند اکتفا نمودن باذان و اقامه بی اشکالست و این مقطوعه
نبات امام میکند دلالت میکند بر جواز امامت زن جهة سایر زنان و اذان
و این مطلب است علاوه منصوص است در حدیثی بروی مطابق عامله
حاصل مضمون این حدیث آنست که جناب فخر انبیا و رسل صلوات الله علیه
و آله مرخص نموده اند در اینکه اگر اذان گفته امامت زنان سلسله خود
نموده باشد و اجتزاء از الحج نمی کند که امامت میکند و سایر زنان باذان زن
دیگر بس ظاهر آنست که جایز بوده باشد مگر در دو جایی که مسئله محل خلاف بوده
پنجم از امور معتبره در مؤذن آنست که ممیز بوده باشد بس جواز اکتفا باعتداد — پنجم
باذان مؤذن مشروط است ببلوغ مؤذن یا غیر بالغ بوده باشد بشرط آنکه ممیز بوده
و اقامه امور مستحبه در مؤذن بس ان نیز چند امر است اول آنست که مؤذن عادل — اول
بوده باشد یعنی مستحب آنست که کسیکه متعین منصب شد جهة اتیان باذان خواه
جهة اعلام بشعائر الاسلام بوده باشد یا جهة اذان جماعت مستحب آنست که
این شخص عادل بوده باشد اخبار مذکوره شد مقتضی آنست که این استحباب در حق
حاکم یا امام جماعت یا غیر اینها آنست که هر کسی اگر نصب میکنند اذان عادل
بوده باشد و عکس است استحباب نسبت بخود مؤذن بوده باشد یعنی مستحب است
در حق شخص عادل که این منصب را اختیار نماید یا آنکه این مؤذن شخص عادل
بوده باشد مستحب است و آنست که خود را عادل نماید در تحصیل حال که مانع اقدام
معاصی است و داعی با اقدام بطاعات است جهة اذان گفتن نظر باینکه شارع
امر نموده است که باید اقدام باذان چنین کسی نموده باشد اگر چه این طلب
از شارع از باب ندب و رجحان بوده باشد نه حتم و الزام بس استحباب چنانچه
نسبت بناصب مؤذن است هر یک از دو معنی که مذکور شد دوم از مستحبات — دوم

و مستحبات

چهارم پنجم — پنجم

و مستحبات است که مؤذن حسن صوت و رفیع الصوت بوده باشد این مستحب هم
ممکن است که نسبت با صاحب مؤذن بوده باشد چنانچه نسبت بخود مؤذن یعنی
مستحب است چنین کسی آن منصب را اختیار نماید چنانچه مستحب در حق دیگران
~~چنین کسی این منصب را اختیار نماید چنانچه مستحب~~ چنین کسی را نصب نماید
جهت اذان گفتن سیم است که مؤذن بینا بوده باشد یعنی کور نبوده باشد
اینجا استحباب نیز ممکن است نسبت بخود مؤذن بوده باشد چنانچه در حق صاحب
است چهارم است که بصیر و عارف باوقات بوده باشد پنجم است که
مؤذن در حال اذان بایستد بر موضع مرتفع ششم است که مؤذن در حال
اذان با طهارت بوده باشد چنانچه در اول اذان مذکور گردید چنانچه در حق
مؤذنیست که منصوب بوده باشد جهت اعلام ممکن است در حق مؤذن بوده
باشد جهت مبسوط ذکرها لقدرها بعض حی علی الصلوة مستحب است بجای رسول
خدا صلی الله علیه و آله داده هفتم از امور مستحبه تانی در اذان است در بعض
تلفظ بر فصول و هم چنین فیما بین فصول با این معنی در بعضی تلفظ بر فصول
ثانی و اقام تلفظ نماید و چنین تاملی فیما بین فصلین نماید خلاف اقامه
بر مستحب در آن سرعت بوده است در تلفظ و در قلت تامل فیما بین فصلین
اول مستحب است رفع صوت در اذان مطلقا اگر چه اذان منفرد بوده باشد
در احادیث ترغیبهای بسیار شده است و مذکور در احادیث آنست که
رفع صوت در اذان باعث رفع مرض و کثرت اولاد است محمد بن [illegible] شد روایت
کرده از هشام بن ابراهیم که او گفت من شکایت کردم خدمت امام رضا
علیه السلام از مرض و از نبودن اولاد حضرت فرمودند امر بلند نمودن صدا
در اذان در منزل خود و من نیز همچنین نمودم حضرت چنین نمودم پس خدای تعالی
از من مرض را دفع فرموده و اولاد من بسیار شد محمد [illegible] راشد گفت
من دائم العلیل بودم و هم چنین جماعت از عیال من [illegible] بودند بعد از آنکه
شنیدم از هشام رفع صوت نمودم در اذان پس خدای دفع مرض از من و عیال

من فرموده جماعتی از فقها حکم باستحباب رفع صوت در فصول اقامه نکرده باشند فرموده
اند مثل تکبیر و شهادتین و تهلیل اگرچه عمل بان انسب است دوم مستحب است فصل ما بین
اذان و اقامه بدو رکعت نماز یا سجده یا جلسه یا بتسبیح و تحمید یا بامری همچنین یا بکلامی یا بسکوت
فلذا بنابراین در نماز ظهر اول شش رکعت نافله را اتیان مینماید بعد اذان میگوید بعد
اذان دو رکعت باقی نافله ظهر را بعمل میآورد و در وقت مشغول اتیان نماز ظهر با اقامه مینماید
و همچنین در اذان عصر و در اذان نماز عشاء اول اتیان بدو رکعت نافله مغرب
مینماید بعد اذان عشاء میگوید بعد از آن اتیان بدو رکعت باقی از نماز نافله مغرب
مینماید در وقت اتیان با اقامه نماز عشاء مینماید و در نماز صبح اول اذان میگوید بعد
از آن اتیان بدو رکعت نافله صبح مینماید بعد از فراغ از نافله اقامه میگوید بنابراین
در نماز مغرب چون نافله آن موخر است فصل ما بین اذان و اقامه بنافله نیست
بلکه فصل ما بین اذان و اقامه در مغرب بغیر نماز است بلکه بعد بیان خواهد
میباید بشود انتها در صورتیست که اتیان با نافله نماید و اگر نافله کذارده نباشد
یا وقت نافله منقضی شده باشد فصل ما بین اذان و اقامه بغیر نماز زائد بجا
مستحب است فصل ما بین اذان و اقامه در غیر اذان و اقامه نماز مغرب بدو رکعت نماز
یا جلوس یا بسجده یا بتحمید مثل اینکه بگوید الحمد لله رب العالمین و اگر اقتصار
با تحمید ننماید خوبست که یا بتسبیح مثل سبحان الله یا بکلام یا باشتغال بهر یک ده
اتیان نماید بجهت سنت خواهد بود لکن ظاهر اینست که فصل بدو رکعت نماز
اولی و بهتر بوده باشد بعد از آن سجده و هرگاه جلوس باختیار نمود سنت است
در این وقت این دعا بخواند اللهم اجعل قلبی بارا و رزقی دارا و اجعل لی عند
قبر نبیک محمد صلی الله علیه و آله قرارا و مستقرا و در بعضی نسخ دعا بنا بوده
مدتیکه در کافی مذکور است در حال اختیار جلوس است بنابراین در غیر حال
جلوس بقصد توظیف خواندن مشکل است هرچند شیخ طوسی در کتاب مصباح فرموده
مستحب است این دعا در سجده ما بین اذان و اقامه بخواند بنابراین در حال سجود
تنها عیب است پس خواندن این دعا در غیر حال جلوس سجده سجود مثل اینکه

در حال

در حال قیام مطلقا یا بعد از اختتام چنانچه متعارف شده بقصد توظیف مشکل
بلکه صورت ندارد و اما تفسیر دعاء مذکور که باء اسم فاعل است معنی ظاهرش آن
است خداوندا بگردان قلب مرا محزون و راغب به سوی معیشت مرا مستقر فرما
که قطع نشود یا مقر و قرار ما کرد و چه معیشت بمن برسد در حالتیکه من مستقر
باشم در مکان یعنی محتاج نشوم در تحصیل معیشت بمسافرت از بلد خود و
دیگر و اجعل در تحت مراد گاه یعنی بگردان در دنیا برای من جایی مادر تو ایمن و اجعل لی
عند قبر نبیک قرارا و مستقرا یعنی بگردان از برای من مقری در جوار آن نبی
تو ممکن است مراد از قرار اخرت بوده باشد و مراد از مستقر در دنیا کما
یؤید قوله تعالی و لکم فی الارض مستقر و الاخرة دار القرار یعنی بگردان مقری
مرا در دنیا و اخرت در جوار نبی تو ملتفت نکرد و این معنی چند فایده است
تنبیه باید دانست آنچه اقرب است استحباب فصل ما بین اذان و اقامه با امور مذکوره
ظاهر آنست در حق خود موذن بوده باشد یعنی در حق غیر موذن از اشخاص
دیگر استماع اذان مینماید حکم با استحباب این نمیتوان نمود اگرچه مستمع غیر
از اهل جماعت بوده باشد چنانچه مفصلا در مطالع الانوار بیان شده است
سیم آنست معلوم شد از جمله امور مذکوره سجده است در صورتیکه
مکلف اختیار آن نموده و در این سجده هرگاه قصد سجده شکر مستحب است بعد
صلوة یا جهت سببی دیگر نماید ظاهر آنست امتثال از هر دو حاصل شود
چهارم بیان شد که فصل ما بین اذان و اقامه نماز مغرب مثل فصل بوده
بخطوه یا جلوس یا به تسبیح یا به سکوت در جمله از کلمات فقها مصرح شده
در اخیر مذکور شد بلکه از جمله عبارات نهی شده از سجده مثل عبارت شیخ
مفید در مقنعه و غیر ایشان و مقتضای بسیاری از کلمات فقها آنست
که جلوس در اینجا مستحب نباشد لکن در حدیث مبالغه در استحباب جلوس
در اینمقام شده مضمون حدیث آنست ثواب کسیکه بنشیند در ما بین
اذان و اقامه مغرب آن مثل ثواب کسی است که بغلطد در خون خود در راه

دوم

خداوند عالم جل جلاله یازدهم مکروه هست حرف زدن مابین فصول اقامه و اما تکلم
بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه پس ظاهر اینست که کراهت نداشته باشد
بلکه در بعضی احادیث معتبره امر به تکلم شده مابین اذان و اقامه و این حدیث نیز مقتضی
است که مروی در فقیه و تهذیب است مضمون آن اینست هرگاه اراده نماز فریضه
نمائی پس اذان و اقامه بگو و فصل کن مابین اذان و اقامه و واقع ساز به جلوس یا تسبیح
یا بکلام یا تحمید خوف ندارد اگرچه مکروه هست مابین اذان و اقامه و واقع ساز
لکن مابین اذان و اقامه باین معنی بعد از فراغ از اذان و قبل شروع در اقامه پس
ظاهر اینست که مکروه نبوده باشد در نماز صبح در اینجا تکلم بعد از فراغ از اذان
قبل از شروع در اقامه مکروه هست تفصیل مطلب مقتضی اینست که گفته شود
در اینجا سه مقام است اول تکلم در اثنای فصول اذان است تأملی در کراهت این نیست
اگرچه ظاهر میشود از ابن براج قول بانتفای کراهت در آن دوم تکلم در اثناء
در مابین اذان و اقامه است کراهتی در این نیست مگر مابین اذان صبح و اقامه
آن سیم تکلم در اثنای فصول اقامه است تشکیکی در کراهت آن نیست بلکه کراهت
در این مقام اشد است از کراهت در مابین فصول اذان بلکه ظاهر اجماعی از
اعاظم قدماء اصحاب حرمت است مثل شیخ مفید در مقنعه و سید مرتضی در جمل
و شیخ طوسی در تهذیب و نهایه و ابن زهره در غنیه و این قول اگرچه ضعیف است
لکن اجتناب اقرب باحتیاط بوده باشد ظاهر اینست مقتضی اعاده اذان نمیشود
یعنی حکم باستحباب اعاده اذان ثابت نیست مگر در صورتیکه تکلم بسیار نماید
یعنی بکثرتی که مخل بموالات بوده باشد در این صورت اعاده آن مستحب است لکن نه
بجهت تکلم بلکه اخلال بموالات و هم چنین است هرگاه سکوت طویلی در اثنای
فصول اذان بعمل آورد که منافی باصدق مؤذن بودن بوده باشد این مقتضی
اعاده اقامه هست باین معنی مستحب است که اعاده نماید این کراهت تکلم در اثنای
اذان و اقامه در حق مؤذن و مقیم است و اما غیر مؤذن و مقیم از اهل جماعت ده
ظاهر اینست که کراهتی در حق ایشان ثابت نبوده مگر بعد از گفتن قد قامت الصلوة ده

در اقامه

در اقامه در اینوقت تکلم کردن موجب تکلم نیست خواه در حق کسیکه اقامه میگوید
یا دیگری بلکه جماعتی از معتمدین قدمای فقها مثل سید مرتضی و شیخ طوسی در نهایه
و مبسوط و ابن حمزه و غیرهم تصریح نموده اند بحرمت تکلم در حق کل اهل جماعت که
مطلع شده باشند بر صدور قد قامت الصلوة از مقیم مگر کلامی که متعلق
بر تقدیم امام بوده باشد یا تسویه صفوف و فصول معتبره صریحاست در این
مطلب بنابراین طریقه احتیاط مقتضی اجتناب از اینست و از جمله مکروهات
در اثنای اذان التفات نمودن موذن است بتمام بدن بجانب یمین و یسار
اگرچه در عین حالت تکبیر و شهادتین بوده باشد و اما التفات بوجه تنها پس کراهت
آن معلوم نیست و از جمله مکروهات در حال اذان ترجیع و تثویب است پس
در اینمقام است اول در بیان ترجیع است بدانکه علما اختلاف کرده اند در حقیقت
ترجیع بر پنج قول اول آنست که ترجیع عبارتست از تکبیر و تکبیر و شهادتین است
در اذان یعنی علاوه بر چهار تکبیر وارد بوده در شهادتین این قول
شیخ است در مبسوط و ابن براج در مهذب دویم آنست که ترجیع تکرار از تکبیر
و شهادتین در دو مرتبه یکی این قول خلاف و جامع و تحریر و تذکره و منتهی است
سیم آنست که ترجیع عبارتست از تکرار بر فصل از فصول اذان و این ظاهر میشود
از شیخ شهید در ذکری چهارم آنست که ترجیع عبارتست از تکرار شهادتین است
جهرا بعد از عبارت اتیان بان اخفاتا و این ظاهر میشود از صاحب مغرب و
صاحب قاموس پنجم آنست که ترجیع در اذان عبارتست از نمودن صوت
در حلق در حین تلفظ بفصول اذان و این ظاهر میشود از صاحب صحاح
و صاحب قاموس نیز تفسیر باین معنی نموده بعد از تحقیق که مذکور شد این
اقوال نیست در حقیقت ترجیع و اما حکم آن پس کلمات فقها در آن نیز مختلف است
جماعتی از فقها حکم بحرمت فرموده و بسیاری حکم بکراهت نموده اند تحقیق در این مقام
آنست که اگر مقصود از ترجیع در اذان تکرار علاوه از فصول در شرع بعنوان
مظهر شرعیت است یعنی باعتقاد شرعیت از اتیان بنماید بنا و کسی یا مراده

و حرمت آن نماید نظر بانکه اذان در شریعت بمقتضای نصوص معتبره و اجماع شیعه
عبادت از فصول است که سابق بیان شد و اتیان علاوه بر آن تشریع و بدعت است
اگر به نیت جزئیت آن فصول بوده باشد پس حرمت اینها حرام خواهد بود و اگر به این قصد نبوده
باشد پس اگر تکبیر و شهادتین است حکم کراهت نمیتوان نمود نظر بانکه اینها از
اعاظم اذکار است بلکه تأملی در جواز اتیان باینها در اثنای نماز نیست با عدم کراهت
پس عدم کراهت در اذان بطریق اولی خواهد بود و اگر غیر تکبیر و شهادتین و تهلیل
است نظیر تفسیر ذکر بعد از نصوص دور نیست که حکم بکراهت شود نظر بانکه
این تکلم است در اثنای اذان این در غیر تفسیر خامس بود و اما تفسیر خامس پس
بدان نمی احتیاج بتفصیل است با این نحو اگر بر نیت بد صوت بحد سلس که موجب
اندراج در تحت غنا شود شبهه در حرمت آن نیست و اگر باین حد نرسد حکم به حرمت ام ثانی
بلکه حکم بکراهت نیز نمیتوان نمود مقام ثانی در تثویب است کلام در این نیز در حقیقت
و حکم است اما اول پس اختلاف معنی با اللغه ظاهر میشود تثویب بر قسمت تثویب قدیم
و تثویب حدیث تثویب قدیم عبارتست از قول موذن در اذان صبح الصلوة خیر من
النوم دو مرتبه و تثویب جدید عبارتست از الصلوة الصلوة او قامت قامت
اینست مضمون عبارت او مستخرج از کلام او نمیشود که اخبر و اعلم کرده که تثویب جدید
است علمای دیگر اینست ممکن است که مراد آن باشد که در بعض بلاد عامه متداول
است چنانچه در غیر سفر بعضی استماع نمودیم و آن بیشتر در اواخر شبها قریب بصبح
موذن در کوچهها و در خانهها راه میرود و هی میگوید الصلوة الصلوة و ممکن است
که در غیر صلوة صبح مرد بوده باشد که در حین دعوت بنماز ها الصلوة الصلوة
نامیدند صاحب قاموس تفسیر باین نحو نموده التثویب التعویض والدعاء الی الصلوة
او تثنیة الدعاء او ان تقول فی اذان الفجر الصلوة خیر من النوم مرتین یعنی تثویب
عوض دادنست با کلفتن دو مرتبه است در اذان صبح الصلوة من النوم مراد فقها
در این مقام همین معنی اخر است لکن بعد از حی علی الفلاح چنانچه صاحب صحاح گفته
تثویب در اذان فجر اینست که بگوید موذن بعد از حی الفلاح الصلوة خیر من النوم
دو مرتبه و کتاب مصابیح که از کتب معتبره ما است و اینز بوده از ابی محذوره

بجای

ابی محذوره و قال مترجم که او گفت عرض کردم بجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلیم ده
مرا طریقه اذان را پس حضرت اذان را ذکر فرمودند و فرمودند بعد از حی علی الفلاح ه
هرگاه نماز صبح بوده باشد بگوید الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر من النوم و در همان
کتاب روایت نموده از بلال که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند
تثویب نباید بگوئی در هیچ نمازی مگر در نماز صبح و مرحوم شیخ در مبسوط
ذکر تثویب فرموده در اذان صبح و اذان عشاء و حکم بکراهت این فرموده و در
در خلاف فرموده جمیع فقهای عامه گفته اند که در اذان نماز عشا
تثویب مستحب نیست مگر حسن بن صالح بن حی که او گفته این مستحب است در اذان
نماز عشاء و نماز صبح و ابن ادریس در سرائر نقل فرموده از جماعتی از علما که
فرموده اند که تثویب عبارتست از تکرار شهادتین دو مرتبه و فرموده
هذا هو الاظهر و اختیار او جماعت از اصحاب ما نقل فرموده مشخص حقیقی در تثویب
نیست که کیانند بلکه ظاهر از کلام سید در انتصار و شیخ در خلاف اطباق
علمای شیعه بر اینکه تثویب عبارت از الصلوة خیر من النوم است بلکه کلام
ابن حمزه در وسیله ظاهر اینست که تثویب مغایر با اذان بوده باشد قال ره
والمحظور ثلثة التثویب وهو قول الصلوة خیر من النوم نظر باینکه عطف این
قول بر تثویب ظاهر در مغایرت است بلکه کلام ایشان صریح در مغایرت است
است نظر باینکه هرگاه این قول در نظر باشد هرگاه این قول در نظر ایشان
مغایر است با تثویب تفسیر نمود نمیشود پس عدد محظور در مبسوط مرا کرده
از ثلاثه در کلام ایشان بجز تثویب است در قوم گفتن الصلوة خیر من النوم
در اذان صبح ستم تکلم است در اقامه بعد از قد قامت الصلوة و اما حکم آن
پس از کلمات علمای ما ظاهر میشود اختلاف در این مسئله قول اول ابن ره
الجنید است که حکایت شده از او که فرموده باکی باین نیست در اذان
صبح نیست اول قول بکراهت است و این ظاهر میشود از سید مرتضی در انتصار

و شیخ در مبسوط و محقق در شرایع و نافع و معتبر دوم حرمتست و این قول مرحوم شیخ
است در نهایه و ابن حمزه و ابن ادریس و صاحب جامع و علامه و غیر ایشان و حقیقت
حال منحصر میشود از آنچه در توجیه مذکور شد باین معنی که اگر کسی بقصد مشروعیت و تعبد
اتیان نماید تشکیکی در بدعت و حرمت آن نیست و ابن ادریس دعوی اجماع نموده اند
نظر با آنکه شرعیت ثابت نیست مؤید این مطلب حدیثی است که در کتاب تیسیر
الوصول الی جامع الاصول که از کتب معتبره عامه مذکور است حاصل آن اینست که
در آن کتاب نقل شده از مالک که او نقل نمود که موذنی در زمان عمر خلیفه ثانی آمد
نزد او که او را اعلام نماید بجهة حضور در نماز صبح پس یافت او را در خواب پس
آن موذن بجهة تنبیه خلیفه ثانی و به بیدار نمودن آن گفت الصلوة خیر من النوم
خلیفه ثانی این را شنید و او را خوش آمد پس امر کرد که آنکلام را داخل در اذان
صبح نماید و در همین کتاب مذکور است که نقل از ابی داود و ترمذی نموده
که ایشان از مجاهد نقل نموده اند که او گفت من با عبد الله ابن عمر داخل مسجد شدیم
و عبد الله ابن عمر اذان گفت در آن مسجد خواستیم نماز کنیم پس تثویب یعنی قول الصلوة
خیر من النوم از موذن صادر شد پس بیرون رفت عبد الله ابن عمر از مسجد گفت
ما را از نزد این مبتدع بیرون ببر پس نماز در آن مسجد بعمل نیاورد بخلاف اگر
کسی اتیان بآنکلام بقصد شرعیت نماید شبهه در حرمت آن نیست و
ظاهر اینست که کلام قائلین بجهة راجع است باین جهت بوده باشد
مکروه خواهد بود نظر بآنکه آن تکلمی است در اثنای اذان ظاهر اینست که
کلام قائلین بکراهت راجع باین بوده باشد و این مسلمست پس نزاع لفظی
خواهد بود و بعضی احادیث بکراهت بقدر ما وارد است مشتمل بر آنکه کراهت
منحصر است که محمول این بقیه است بحث دهم در بیان مسائل متفرقه
که متعلق است باذان و اقامه اول آنکه لازمست رعایت ترتیب نمودن ه
مابین فصول اذان و فصول اقامه باین نحو که تکبیر را مقدم دارد بر تشهد بعد

از آن

اذان حی علی الصلوة و بعد از ان حی علی الفلاح و بعد از ان حی علی خیر العمل و بعد از ان تکبیر
و بعد از ان تهلیل و ترتیب در فصول اقامه نیز بر همین طریق است که مذکور شد مگر
انکه بعد از حی علی خیر العمل زیاد میشود قد قامت الصلوة و در اخر مذکور شده
ترتیب مابین فصول اینها بود و هم چنین است ترتیب مابین هر کدام از اذان و اقامه
اذان را بعمل اورد بعد از فراغ اذان اقامه را پس هر گاه کسی اخلال بهر یک از دو ترتیب
که مذکور شد نماید اگر عمدا اخلال نموده باشد اثم و معاقب خواهد بود و اکتفا باینچه
بعمل امده نمیتوان نمود یعنی اتی سنت نخواهد بود پس هر گاه خواهد که موتی بسنت بوده
باشد لازمست که اعاده نماید پس هر گاه بعضی فصول متاخر را عمدا مقدم داشته
باشد و مقدم را متاخر در اینصورت تادیه سنت موقوف باعاده هر دو است بطریق
معهود و اقتصار باعاده متاخر موجب حصول امتثال نمیشود نظر باینکه اخر را اگر اتیان
نموده بغیر نحو ثابت در شرع بعث منهی عنه بوده پس اخر سابق بعمل امده نظر بتعلق
نهی باطل بوده پس اکتفا باتیان متاخر کفایت در صحت نمیکند و هم چنین است
حال در اخلال بترتیب مابین نفس اذان و اقامه و اما هر گاه سهوا اخلال نموده
باشد در اینصورت اگر چه اثم نیست لکن اعاده هر یک از فصول یا اذان یا اقامه
که در ان اخلال بترتیب شده باشد باید نمود در اینصورت هر گاه تقدیم
و تاخیر هر دو بعمل امده باشد ایا اکتفا باعاده متاخر تنها میتوان نمود یا بعد
اکتفا نمیباید نمود متقدم همان اتیان سابق ظاهر از حدیث صحیحی که وارد در این
مطلب است خلاف انست اعاده هر یک از متقدم و متاخر نماید تا درک
ترتیب نماید پس هر گاه در اثنای اذان یا بعد از فراغ از اذان مشخص شد که
اخلال بترتیب بعضی از فصول ان نموده تدارک میباید بنحوی که مذکور شد
مگر در صورتیکه بعد از فراغ از اذان مشخص شود و فصل طویل متخلل
شده باشد در اینصورت در بیشتر که استیناف اصل اذان نماید و اقامه

هرگاه در اثنای اقامه مشخص شد که اخلال به ترتیب بعضی از فصول اذان نموده
سهواً در این صورت چنانچه از حدث موثق استیناف میشود حاجت به تدارک
نیست اقامه را تمام نموده شروع به نماز نماید بنا بر این در صورتیکه این مطلب بعد از فراغ
از اقامه شود عدم احتیاج به تدارک اولی خواهد بود و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود
هرگاه کسی اخلال به ترتیب بعض فصول اقامه نموده باشد و مشخص شود بر این شخص
بعد از فراغ از اقامه قبل از شروع به نماز باید عود نماید تا تلافی ورود که ترتیب نماید
و اما هرگاه مشخص شود این اخلال بعد از دخول در نماز حاجت به تدارک نیست
بلکه ظاهر این است که جایز نبوده باشد اگرچه مشخص شود قبل از دخول در نماز حاجت
در رکوع بلکه قبل از شروع به قرائت و فرق مابین این مسئله و مسئله ناسی اذان و اقامه
ظاهر است از چند راه پس جواز رجوع در انتقام مستلزم جواز رجوع در اینجا
نیست چنانچه وجدان بتامل ظاهر میشود دوم از مسائل مذکوره این است هرگاه نزاع
واقع شود مابین اهل جماعت با غیر اینها در باب اذان گفتن هر یک خواهد که اذان
گفته باشد در این صورت اگر عادل و غیر عادل نزاع نمایند تفویض به غیر عادل
نمایند و اگر هر دو عادل باشند مفوض شود به اعدل و در صورت مساوات
رجوع نمایند به قرعه عمل شود به مقتضای آن لکن کلامیکه در انتقام هست این است
که آنچه مذکور شد در صورتیکه تعدد اذان مضر باشد خوب است و اما هرگاه
تعدد اذان مضر نبوده باشد بلکه مطلوب بوده باشد چنانچه در جماعت هرگاه
نفر از اهل جماعت خواسته باشند اذان بگویند بلکه همه اینها مؤذن بطریق اجتماع
بوده باشند یا بطریق تعاقب لکن در صورت سعه وقت منع اذان نمیباشد خواه
بعضی عادل بوده باشد و بعضی غیر عادل و بعضی عالم به احکام اذان و بعضی عالم و بعض
بی چشم و بعضی چشم دار پس فرض مسئله تشاح و نزاع مابین مؤذنین در
در صورتی مناسب است که هرگاه مشتغل در اقدام به اذان یافت نشود و اما
مشخص شود در اینکه باید امام نصب مؤذنی نماید و مسلمین بجهة معیشته

او از بیت

او از بیت المال قرار دهند در اینصورت هرگاه نزاع واقع شود بنحوی که مذکور شد
میباید معمول داشت سیم بدانکه معتبر در هر یک از اذان و اقامه موالاتست
و مراد بموالات در اینمقام آنستکه فصلی ما بین فصول هر یک از اذان و اقامه
متخلل نشود بحدی که در عرف و عادت ماحی صورت موذن بودن و مقیم بودن
بوده باشد و وجه اعتبار این آنست که هر امر کلی از امور کلیات اعتباریه بعبارة اخری
هر ماهیتی ملتئم از اجزای متعدده متغیره نه بحسب الوجود هرگاه امر شارع بآن
متعلق شود بایجاد آن و شارع در ایجاد آن کیفیت خاصه از تعاقب اجزای آن
و تراخی آنها بیان نفرموده باشد که این شخص مکلف باشد باتیان آن در
هست پس با تخلل فصل طویل که ماحی صورت آن بوده باشد این صدق
متحقق نیست پس امتثال حاصل نمیشود پس جمع اعاده و وجوب آن بر فقیه آن
مشترک میباشند در اینکه محصل امتثال هستند و عدم امتثال در صورتی
است که صدق این معنی متحقق نبوده باشد و بعبارة اخری آنچه اعتبار موالات
پس اخلال بموالات امتثالی حاصل نخواهد بود چهارم در حکم اذان و اقامه
است با تخلل حدث بدانکه حدث گاهست که متخلل میشود یا در اثنای اذانست
یا بعد از فراغ از اذانست و قبل از شروع در اقامه یا در اثنای اقامه است
یا بعد از فراغ از اذانست لکن قبل از شروع در نماز یا بعد از شروع در نماز
است لکن قبل از فراغ از آن پس در اینجا چند مقامست پنجم در حکم اذانست
با تخلل حدث در اثنای آن بدانکه هرگاه حدثیکه در اثنای اذان عارض شد
در اینمقام چهار احتمال است اول اتمام اذانست با حدث دوم اتمام آنست
بعد از طهارت سیم استیناف اذانست بعد از طهارت چهارم استیناف
اذانست با عدم طهارت ظاهر آنستکه جمیع اقسام مذکوره جایز بوده
باشد تشکیکی در جواز جمیع اقسام مذکوره نیست کلام در رجحان و مرجوحیت
است پس ترا از همه احتمالات چهارمست نظر باینکه استیناف اذان با عدم

طهارت مستلزم اینست که کل اذان با عدم طهارت بوده باشد متنخص است در موجبه
این بالاضافه باینکه بعضی با طهارت بوده باشد و تتمه با عدم طهارت یا کل آن
با طهارت بوده باشد و قطع نظر از قسم چهارم کرده قسم اول در موجب نوبت
نیست بد و قسم دیگر بلی کلام میکند در قسم ثانی هست اینست که در اذان
تفصیل داده باشد ما بین آنکه تحقق طهارت در تحصیل مقدمات آن با مستلزم
فصل طویل و فعل کثیری است که مخل بموالات معتبره در اذان بوده باشد مانند
آنکه قسم اول ظاهر اینست که ان کفایه در نادبر سنت نکند بل در تشکیکی
در جواز اقدام بآن میتوان نمود نظر باحتمال عدم معلومیت مشی و بنا بر اتیان
باذان بابن نحو بنا بر این سنت نواخ جمیع اقسام مذکوره است بلکه صحیح نیست
و اگر قسم ثانیست مطلقا نقصی در آن نیست نظر باینکه صادق نیست جمیع
فصول اذان با طهارت شده است بر عمل با استحباب اتیان باذان با طهارت
باذان با طهارت متحقق خواهد بود بلی نظر بقیام احتمال مدخلیت هیئت صوری
و ارتباط اجزاء اذان باهم در اتیان بفرد کامل و احتمال منافات حدث متخلل
بان قسم ثالث اکمل اقسام خواهد بود و مجملا جمیع اقسام بالاشتراک در ماده
سنت مختلف میباشد بر بحق آن در موجب نیخ بکبر مذکور شد مگر تفصیلکه
در قسم ثالث مذکور شد مقام پنجم در حدث متخلل فیما بین اذان و اقامه است
یعنی هر گاه حادث شد بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه آیا مطلقا
موجب اعاده اذان نیست بلکه در موجب اعاده آن نیز نیست بلکه حکم بمشی و بنا بر اعاده
در صورت مفروضه میتوان نمود بلی وضو مستلزم در جهت اتیان بافضل و انتم
با اقامه میباید بعد از وضو مقام ششم در حکم اقامه در صورت تخلل حدث در اثنای
بدانکه چهار احتمالیکه در اذان مذکور شد در اینجا نیز جاری است اتمام آن
بعد از طهارت و استیناف اقامه بعد از طهارت و استیناف آن با عدم طهارت
بنا بر قول بعدم لزوم طهارت در اقامه چنانچه نسبت بمشهور داده شده و جمیع

اقسام

اقسام مذکوره جایز خواهد بود واما بنابر مختار در مسئله که عبارت از عدم جواز
اتیان باقامه با عدم طهارت بوده باشد دو قسم از صحیح نخواهد بود یعنی اتمام در
اقامه با حدث و همچنین استیناف آن با حدث پس قسم جایز در اینجا منحصر خواهد
بود در دو قسم یا دیگر عبارت از استیناف بعد از طهارت یا اتمام اقامه بعد در
بعد از طهارت بوده باشد بلی در قسم ثانی تفصیلیکه در اذان مذکور شد
در اینجا نیز معتبر است بلکه در اینجا اولویت باین معنی که اگر اتیان بطهارت در
منافی با موالات معتبره فیما بین فصول اقامه بوده باشد اکتفا با تمام اقامه بعد
از طهارت در این صورت کفایت در ادای سنت نخواهد نمود خلاف آنکه اتیان
بطهارت منافی با موالات مطلوبه نبوده باشد پس احسن اقسام متصوره در اینجا
بنابر استیناف بعد از طهارت خواهد بود بنابر غیر مختار و احسن قسمین از خواهد
بود بنابر مختار والحمد لله الموفق الحمید الرؤف الغفار مقام چهارم در حکم حدث واقع بعد
مقام
از فراغ از اقامه و قبل شروع در نماز است بدانکه حدثی متخلل شد بعد از فراغ از اقامه
وقبل شروع در نماز خالی از این نیست این شخص مکلف یا متطهر بوده باشد بطهارت
ترابیه یا بطهارت مائیه و علی التقدیرین یا صدور حدث مبطل طهارت عمدا بوده
باشد یا سهوا در صورتیکه متطهر بطهارت ترابیه بوده و وقوع حدث بوده
باشد و در این وقت متمکن از طهارت مائیه بوده باشد و اتیان بطهارت مائیه
مستلزم فصل طویلی نبوده باشد که منافی باشد با صدق صلوة با اقامه بودن
ظاهر اینست که در این وقت حاجت باعاده اقامه نبوده باشد نظر باینکه در چنین
صورت هرگاه حدث سهوا در اثنای نماز واقع شود بعد از آن اتیان بطهارت
مائیه حاجت باستیناف نماز باعاده اجزاء از اجزای صلوة که اتیان شده نیست پس عدم
حاجت باعاده اقامه اقامه در چنین صورت بطریق اولی خواهد بود مثل آنکه هرگاه
کسی با تمام اذان و اقامه گفت بعد از فراغ از اقامه قبل از شروع در نماز متمکن از طهارت
مائیه شد لا رفت وضو ساخت ظاهر اینست که حاجت باقامه نباشد مثل در صورتیکه
اشاره باو شد و بعد از این مذکور خواهد شد و اما در غیر این صورت پس اشکالی

در حکم با استحباب اعاده میتوان نمود نظر با جمعی کثیر از فقها تصریح نموده اند هرگاه حدثی در اثنای
صلوة واقع شود بعد از تجدید طهارت استیناف نماز مینماید و حاجت با اعاده اقامه
نیست چنانچه در مقام خامس مفصلا باعانة الله جل شانه بیان خواهد شد پس
عدم اعاده اقامه در صورت مفروضه بطریق اولی خواهد بود لکن ممکن است استدلال
کرده شود بر رجحان اعاده بحدیثی که در کافی از ابی هرون مکفوف روایت نموده
از کاشف اسرار دقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده الاقامة من الصلوة
نظر بآنکه ظاهر اینست که کلمه من در این حدیث من تبعیضیه است پس معنی حدیث اینست که اقامه
از ابعاض و اجزای نماز است چونکه حمل بر حقیقت متعذر است پس حمل میشود بر اقرب
مجازات بنا بر این قول مقتضای حدیث این خواهد بود که مشارک با اجزای صلوة است
مشخص است از جمله احکام جزو نماز است هرگاه حدثی بعد از آن واقع شود لازمست در احکام
اعاده آن جزو پس اقامه نیز چنین باید باشد پس وقوع حدث بعد از فراغ از اقامه نیست
و قبل از شروع در نماز مقتضی اعاده اقامه است مخفی نماند اظهر که گفته شد در صورت
که وقوع طهارت بعد از آن حدث مستلزم فصل طویل و فعل کثیر نبوده باشد و اما
هرگاه مستلزم فعل کثیر و فصل طویل بوده باشد که منافی با صدق صلوة با اقامه بودن
بوده باشد یعنی اقامه سابقه بر نماز و عاده کفایت نکند در آنکه صادق باشد این
نماز با اقامه است بلکه گفته شود با عدم اتیان با اقامه ترک اقامه نموده
در نماز و اتیان نماز با عدم اقامه نموده در اینصورت اعاده اقامه مینماید
تا نماز او با اقامه بوده باشد و هم چنین است در اذان اگر چه موجب صدق
معتبر مختلف است فیما بین اذان و اقامه یعنی گاه است فصل بمقدار معینی
ما بین اقامه و نماز منافی با صدق نماز با اقامه بودن هست و بمقدار همان
فصل منافی با صدق نماز با اذان بودن نیست چنانچه وجه آن ظاهر میشود بعد از
تامل

مجرب نجم

مبحث پنجم در بیان این است که آیا امور مذکوره که عبارت از انحناء بمقدار
مذکور و ذکر و بقاء در حد رکوع بمقدار ذکر واجب و طمأنینه بمقدار آن و در رفع
راس از رکوع و طمأنینه بعد از آن آیا مختص است بصلوات مفروضه یا نه
بلکه ثابت است در صلوات مندوبه باز تحقیق در این مطلب محتاج بتفصیل
است بیان این آنست که سابق بیان شد که جایز است اتیان بنوافل
راکبا و ماشیا در حال اختیار و اضطرار در سفر و حضر و در صورتی
که اتیان بنوافل نماید سواره و پیاده شکی نیست هیچ یک از امور مذ
کوره لازم نیست مگر ذکر پس یعنی ذکر از امور مذکوره در نوافل در صورت
مذکوره لازم نیست بلکه در رکوع و سجود اقتصار مینماید بایماء پس نه
انحناء حد رکوع لازم هست و نه در غیر آن از امور دیگر منوط بانحناء
نیست و اما هرگاه اتیان بنوافل شود ایستاده در این صورت
ظاهر این است که لازم باشد رعایت کل امور مزبوره یعنی اخلال بهیچ
یک جایز نشود باشد ملحق تفاوتی که هست ما بین فرایض و نوافل
این است که رعایت امور مذکوره واجبست در نوافل بوجوب شرطی نه شرعی
بخلاف این در فرایض ظاهرا نیست این است که واجب بوجوب شرعی بوده
باشد مقام ثانی در بیان امور مستحبه متعلق برکوع است بدانکه مستحبه
در این مقام چند چیز است اول تکبیر جهت رکوع است و مراد تکبیر
در این مقام تکبیری است که بعد از فراغ از قرائت یا بعد از قنوت یا بعد از فراغ
از تسبیحات بدل قرائت گفته میشود و این تکبیر از مستحبات و آداب
رکوع است و قول بوجوب این تکبیر چنانچه ظاهر میشود از صاحب مراسم
و مکاتب سید و ابن ابی عقیل ضعیف و شاذ است ظاهر این است که
این تکبیر در حال قیام و انتصاب پس باید اتیان بآن در حاله

هوی بوکوششی حیث ان ظاهر نیست و شهید ثانی در شرح ارشاد و شرح
نفلیه دعوی شهرت بر این مطلب است فرموده اگر جماعتی از فقها حکم
باستحباب آن فرموده اند اگرچه حال هوی بسوی رکوع بوده باشد
و لکن تمام نیست بلکه بعد از فراغ از تکبیر منحنی میشود بقصد رکوع
و مستحب است در حال تکبیر رفع یدین نماید بنحوی که در مباحث تکبیرة
الاحرام بیان شد دوم موضع یدین است بر کبتین بعد آنکه کذا شستی
دست بونا نود در حال رکوع واجب نیست پس ترک آن موجب بطلان نماز
نمیشود و لکن مستحب موکد است اظلاد بان مکان با امکان مناسب
نیست پس ترک آن موجب بطلان نماز نمیشود و لکن مستحب موکد است
اظلاد بان با امکان مناسب نیست و ظاهر این است بوضع کفین بر
کبتین بهر نحو که بوده باشد تادیه سنت میشود لکن افضل این است
که در رکوع در کنار دن دست بونا نو چند امر رعایت شود اول آنست
که سینه دست را که تعبیر از آن براحه مینمایند و انگشتان دستها را
از هم جدا نموده محیط سازد بر اطراف زانو دوم آنست که اول دست
راست را بر زانوی راست بگذارد بعد از آن دست چپ را بر زانوی چپ
بگذارد سیم آنست که دستها را بقوت بگذارد بر زانو بنحوی که زانوها را
در عقب بجانب خلف پس اندازد مستحبات میباشند در مستحب سیم
از جمله مستحبات آنست که در حال رکوع اعضای را در عدی که اگر قطره
آبی بر پشت واقع شود میل هیچ سمت ننماید چهارم آنست که گردن خود
در حال رکوع بکشد محاذات ظهر نگه دارد پنجم تصفیه مابین قدمین
است یعنی رعایت صف مابین قدمین نماید یعنی مابین عقبین
یعنی دو پاشنه پا را مثل بعد مابین ابهامین یعنی دو انگشت بزرگ

باتراد دهد یعنی انفراج ما بین ابهامین را دباد تو ان انفراج ما بین
عقبین دیکر انان قرار دهد دند هد دهم مابین عقبین را محاذی هم
دیکر قرار دهد بعبارة اخری انکشتان هر قدمی را محاذی انکشتان
قدم دیکر قرار دهد محاذات ابهامین با هم مستلزم محاذات سائر انکشتان
هریک را با هم نمی خواهد بود هرکاه مستوی الخلقه بوده باشد بعباره
دیکر یعنی ما بین هر انکشت احد قدمین از قبله مساوی قرار دهد
با بعد از ما بین ان احد انکشتان از قدم دیکر از قبله ششم است
که انفراج ما بین قدمین در حال رکوع بقدر یک وجب بوده باشد اکرچه
در حال قیام نکیرد جب بوده باشد از این قدر سفت موری میشود
مجملا مستحب است که بعد ما بین قدمین در حال رکوع بقدر یک وجب
بوده باشد اکرچه در حال قیام انقدر نبوده باشد هفتم است که
نظر او در حال رکوع بمیان دو قدم او بوده باشد هشتم تجنیح عضدین
است یعنی دو بازو را بدن را اصلا از پهلو نچسباند بلکه بازها به
مثل جناح در حال طیران را این مستلزم این است که عضد از زیر
بغل در شود در راعین از محاذات جنبین بیرون رود در این مدت
تمام دارد لیتویه ظاهر مطلوب نهم انست که قبل از شروع بذکر رکوع
اینرا بخواند اللهم لک رکعت و لک اسلمت و بک امنت و علیک
توکلت انت ربی خشع لک قلبی و سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی
و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف و لا
مستحسر ظاهر این است که بود رکا را دبرای تو رکوع میکنم و تبوده
ایمان اورده ام و تو کل کرده ام و تو کل ابر در کار منی و خوف من و مغز
استخوان من و پیهای بدن من و استخوانهای من و هم منیت خشوع میکند

تغلب که فرموده داخل شدم بخدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام در حالتی که آنحضرت مشغول نماز بود پس شمردم ذکر رکوع و سجود
آنحضرت شصت مرتبه فرمودند کلمات کثیری از فقها محمول بر غالب است نظر
بآنکه غالبا نظر بمشاغل تعدی از هفت مرتبه نمیشود شاید وجه
اقتصار بهفت در بعضی اخبار همین بوده باشد یعنی کثرت مشاغل
دنیوی داعی بر اقتصار باین عدد شده است دوم آنست که ختم
بعدد
بعد وتر مستحب است بجمله از جمله مستحبات در رکوع و سجود آنست که در ذکر
آنها ختم شود بعدد وتر و این مطلب تا عدد هفت مسلم است و ظاهر میشود
از بسیاری از فقها و اما ما فوق هفت محل کلام است مقتضای کلمات
اصحاب در این مطلب مختلف است از مرحوم شیخ شهید قدس تعالی روحه
السعید ظاهر میشود در کتاب ذکری و در دروس و لمعه استحباب ختم بوتر
مطلقا اگرچه بعد از تجاوز از هفت بوده باشد و موافقت فرموده است
با ایشان شهید ثانی و غیره و مقتضای کلام ابن ادریس در سرائر و کلام
محقق در شرایع خلاف آنست قال فی السرائر ثم یقول سبحان ربی العظیم
وبحمده ان شئت ثلثا او ان شئت خمسا او ان شئت تسعا او الزاید افضل
نظر باین کلام ایشان ما الزاید افضل دلالت خواهد میکند بر اینکه زیاده
بر هفت مرتبه افضل از هفت مرتبه و ما دون آنست خواه ختم بشفع
شود یا بوتر و همچنین کلام محقق در شرایع فرموده است در مقام
بیان امور مستحب در رکوع و ان یسبح ثلثا او خمسا او سبعا فما زاد و مقتضی
کلام ایشان فما زاد همان است که مذکور شد در کلام ابن ادریس و مثل
این دو عبارتست بعض عبارات دیگر و در بعضی اخبار قول بر افضلیت
ختم بوتر مطلقا اگرچه ختم بوتر مطلقا اگرچه ختم بشفع در ما فوق سبع

جایز و مشروع بوده باشد کلامی که میکرد در این مقام هست این است که آیا
ما دون سبع مثلا این است یعنی ضم بوتر افضل و ضم بشفع نیز مشروع است
بلکه بالاضافه بما دون افضل است اگر چه نسبت بما فوق مرجوح بوده باشد
یا چنین نیست ظاهر اول است اگر چه توهم از بسیاری از عبارات اصحاب
ثانی است نظر بآنکه تصریح فرموده اند بیک مرتبه و سه مرتبه و پنج مرتبه و
و هفت مرتبه احدی ندیده ایم قایل بتصریح بجواز ضم بشفع نموده باشد
ثمره این دو احتمال ظاهر است در ذکر رکوع و سجود بدو ذکر و چهار
ذکر و بشش ذکر و عدم انست پس بنابر مختار هرگاه اقتصار بدو ذکر
نماید جایز بلکه افضل خواهد بود نسبت بضم بیک مرتبه اگر چه مرجوح است
بالاضافه بضم بسه ذکر و همچنین ضم چهار ذکر نسبت بضم بسه ذکر
و پنج ذکر و ضم بشش ذکر نسبت بضم به پنج ذکر بهفت ذکر پس هر یک
از انها راجح است نسبت بما تحت و مرجوح است بالاضافه بما فوق و دلیل
بر این مطلب حدیث ابی بکر حضرمی است که قاطبه اصحاب تلقی بقبول فرموده
اند و این حدیث این است که ابی بکر گفته که عرض کردم خدمت ابی جعفر علیه السلام
ای شیء حد الرکوع و السجود قال تقول سبحان ربی العظیم و بحمده ثلثا فی الرکوع
و سبحان ربی الاعلی و بحمده ثلثا فی السجود فمن نقص واحدة نقص ثلث
صلوته و من نقص اثنتین نقص ثلثی صلوته و من لم یسبح فلا صلوة له
مشخص است که حدیث محمول است بر مبالغه نسبت بنقص واحدة و اثنتین
و این ظاهر است و چه استفاده مدعی از این حدیث صحیح است که ضم بدو
افضل است از ضم بواحد اگر چه مرجوح است نسبت بضم بسه مرتبه و این
عین مدعی است و لله الحمد ثم صاحب الوسیلة جعل الحسن تعیینه واجبا ثم
بما نبهنا علیه قال و المندوب صنفان فعل و کیفیة فالفعل اربعة و ثلثون

الابال

الاقبال على الصلوة الى ان قال وقول ما زاد على تسبيحة واحدة في الركوع من التسبيح
الى آخر ما ذكره لظهور مشمول قول ما زاد على تسبيحة مطلق ما زاد ولو دفعة
واحدة ومثل في حسن البصري صاحب الجامع جزاهما الله تعم عني جزاء المحسنين
بادهم اما مستحب خواندن سمع الله لمن حمده است وهم مستحب دعاى آن
بعد از رفع راس از ركوع تحقيق اين مطلب محتاج است بنقل كلام در چند امر
اول انست كه محل سمع الله لمن حمده ودعاى بعد آن آيا بعد از آنست كه
منتصب شد يا چنين بلكه سمع الله در حالت رفع راس است ودعاى بعد
از رفع راس ظاهر اول اين الصلاح ومباحث عنيه ثاني است ومشهور اول
است ومختار است نيز مستحب قول سمع الله لمن حمده ودعاء است بعد از رفع
راس وانتصاب ودر حالت رفع راس مشروعيت آن معلوم نيست دوم در بيان
دعائى است كه بعد از سمع الله لمن حمده است بدانكه كلمات علما در اين مختلف
است مذكوره در كتاب در مقنعه وعنيه ومنهاج الصالحين است الحمد لله رب
العالمين اهل الكبرياء والعظمة والجبروت لكن مختار در بيان اين نحو
نيست كه صحيح تر داده مرديه در كافي مشتمل بر آنست وآن چنين است
كه بگويد بعد از سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمين اهل الجبروت
والكبرياء والعظمة لله رب العالمين در كتب اين چند وجه محتمل است
اول آن است كه واو در الكبرياء واو عاطفه بوده باشد مدخول آن
معطوف بوده باشد بجبروت والعظمة مرفوع بوده باشد بابتدائيت وخبر
مبتدا لله رب العالمين ثالث آنست كه واو والكبرياء واو استينافيه بوده
باشد مدخول آن مرفوع بوده باشد بابتدائيت والعظمة معطوف بوده
باشد بر آن وخبر مبتدا لله رب العالمين بوده باشد احسن وجوه ثلثه
وجه اول است ووجه اول نيز ظاهر ميشود بتامل در مرحوم شيخ شهيد در كتاب

ذکری لفظ الله را ذکر نفرموده اند عادا همین ذکر فرموده اند الحمد لله رب
العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة رب العالمین بنابر این اهل
الجبروت مبتدا خواهد بود والکبریاء والعظمة معطوف بر جبروت و رب
العالمین خبر مبتدا خواهد بود لکن مذکور در نسخ موجوده کافی نحوی است
که ذکر نموده ایم و به همین نحو ذکر شده در اکثر نسخ تهذیب مرحوم شیخ بهائی
نموده اند به همین نحو مذکور است در نسخه تهذیب که بخط مرحوم والده
ایشان بوده که استنساخ نموده بودند از نسخه اصل تهذیب بلکه شهید
ثانی نور الله قبره در صر السعید فرموده اند که باین نحو دیده اند در نسخه
اصل تهذیب که بخط مرحوم شیخ بوده و مرحوم شیخ صدوق در فقیه بنحو دیگر
ذکر فرموده اند باین نحو سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین الرحمن
الرحیم اهل الکبریاء والجبروت والعظمة و بالجمله بیکی بنحو نقل کرده اند چنانچه
در مطالع الانوار مذکور است احسن از همه نحویست که مشتمل است بر انچه
صحیحه زراره چنانچه مذکور شد اگرچه عمل بهمه بی عیب است بلکه اقتصار
بالحمد لله رب العالمین نیز چنین است بر این معنی بعد از آنکه سمع الله لمن
حمده گفت بگوید الحمد لله رب العالمین سیم آنست که استحباب سمع الله
حمده دعای بعد از آن ثابتست در حق امام و ماموم و منفرد بنابر مشهور
مابین اصحاب و مختار ما این قول و ظاهر از مرحوم محقق در کتاب معتبر
و مرحوم علامه در کتاب منتهی و محقق ثانی در جامع المقاصد دعوی
اطباق علمای شیعه است و از مرحوم در کتاب خلاف و غنیه صریحا
دعوی اجماع است بر این بجهة او اختلاف و در موطن بعد از رفع راس از رکوع
راجع میشود بجهت قول اول انست که استحباب سمع الله لمن حمده در این مقام
ثابتست خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد و این مشهور مابین

فقهاست

اول و ثانی و ثالث و رابع ثابت مجملا استحباب سمعله مختص بصلوة یومیه
نیست بلکه ثابت است در جمیع صلوة مفروضه بلکه اختصاص بصلوة مفروضه
ندارد پس ثابت است در صلوة مندوبه نیز و ظاهر است این مطلب محل اشکال
و تامل نبوده باشد بلی کلامیکه در این مقام هست این است که آیا استحباب سمعله
مختص است بصورتی که ایتان بنماز شود قائما نه بلکه ثابت است خواه قائما بوده
باشد یا جالسا واجب بوده باشد یا مستحب چیزیکه موهم اختصاص است
بصلوة قائم صحیحه زراره است که فرموده اند ثم قل سمع الله لمن حمده و انت
منتصب قائم لکن این توهم باطل است بلکه وجه این است نظر بآنکه صدر حدیث
مفروض است در صلوة قائم قال اذا قمت فی الصلوة فلا تلصق قدمک با
لاخری پس تقیید و انت منتصب قائم وجه آن این است نه بجهة اختصاص حکم به
صلوة قائم پس ظاهر بثبوت استحبابست که هرگاه نماز جالسا بوده باشد نظر بآنکه
صلوة جالسا همان صلوة بطریق قامست ماهیت صلوة در هر دو یکی است و
تفاوتی نیست مگر بتحقق قیام و عدم آن پس مدلول صل جالسا این است مگر آنکه
آنچه را بعنوان قیام ایتان میکردی همانرا بعنوان جلوس ایتان کن پس جواز و
مستحبه هم بر حال خود باقی خواهد بود مگر آنچه را که دلیل شرع دلالت کند
بر عدم آن ملخص مقال آنکه نماز نافله جالسا همان نماز نافله است قائما
چنانچه نماز مفروضه جالسا نماز مفروضه است قائما مفروض اینست که
هر یک از نماز نافله و نماز مفروضه در صورت قیام سمعله ثابت است پس
در هر یک از آنها جالسا چنین خواهد بود بعلاوه ممکن است استدلال کرده
شود در اثبات مدعی بعموم حدیث مفضل جعفی در اصول کافی قال
قلت لابی عبدالله علیه السلام جعلت فداک علمنی دعاء جامعا فقال لی احمد الله
فانه لا یبقی احد یصلی الا دعا لک یقول سمع الله لمن حمده وجه استدلال

ظاهر

ظاهر است نظر بانکه حاصل معنی کلام اینست هرگاه کسی حمد خداوند
عالم جل شانه نماید نماز کننده در عالم نیست مگر آنکه دعا میکند در حق
او بانی نحو که بگوید یا بگفتن سمع الله لمن حمده یعنی اجابت فرماید جناب
اقدس باری عز شانه دعای هر کسی را که حمد او نموده پس مقتضای این کلام
ثبوت سمعله است در حق قاطبه مصلین خواه نشسته بوده باشد یا
ایستاده پس حکم باستحباب سمعله در حق مصلی جالس خواه نافله بوده
باشد یا مفروضه محل تأمل نیست بلی اشکالیکه هست در حق مصلی
که رکوع او با یماء بوده باشد خواه ایماء براس باشد یا بعین خواه نماز جعفر
مضطجعا بوده باشد یا مستلقیا یا ماشیا مثل نماز نافله مقتضای عموم
حدیث مذکور ثبوت سمعله است در حق چنین مصلی است چنانچه وجه
این ظاهر است از معنی حدیثیکه مذکور شد لکن ظاهر کلمات اصحاب
خلاف است نظر بانکه فرموده اند استحباب وظیفه را بعد از رفع راس
از رکوع یا بعد از انتصاب و نحو اینها معلوم است مصداق این در غیر حالة
ایماست لکن ممکن است که گفته شود کلام اصحاب محمول است بر نماز بطریق معتاد
نه آنکه مقصود نفی ما عدا بوده باشد پس مقتضای عموم حدیث مذکور
سالم از معارض است شاید همین قدر نظر بمسامحه در ادله سنن
کفایة کند در حکم باستحباب بحث در بیان معنی سمع الله لمن حمده است
بدانکه سمع اگرچه متعدی بنفسه است کما فی قوله تعالی یوم یسمعون الصیحة
و قولک سمعت کلاما حسنا و نحوهما لکن در این مقام این معنی مراد نیست
بلکه در این مقام از باب تضمین عبارت است از آنکه اعتبار شود در
لفظی معنی لفظ دیگر پس معامله شود با اول معامله لفظ ثانی
لهذا در این مقام میگوئیم تضمین شده است سمع معنی قبل و استجاب
هر یک از قبل و استجاب باستعمال میشود بلام و لهذا گفته شده سمع الله لمن

حمد قبول فرماید خداوند عالم طاعت حامدین را یا اجابت فرماید خداوند
عالم جل شانه در دعا حمل کنند که آن ظاهر نیست این محمول بر دعاست یعنی دور
که اجابت کند دعای حامدین را چنانچه مناسب در این مقام همین است و احتمال
مدح و ثنای حامدین که چه فائده نیست یعنی خداوند عالم جل شانه اجابت میفرماید
دعای حامدین را که بطریق اخبار بوده باشد من باب المدح لکن اراده این معنی
بعد از رفع راس از رکوع مناسب نیست چنانچه وجه آن ظاهر است بعلاوه وجه
مذکور ظاهر الکلام است بر اینکه این دعاست بجهة اجابت مطالب حامدین از
جمله خود مصلی است نظر باستعمال ذکر رکوع بر حمد لقوله و بحمده ششم در بیان
جهر و اخفات در موظف در رکوع و بعد از رفع راس از آن پس میگوییم
مصلی یا امام است یا ماموم یا منفرد پس اگر امام بوده باشد مستحب در حق او
اینست دعائی که جهر نماید در آنچه در رکوع میخوانند از دعای قبل از ذکر و در
ذکر و در آنچه بعد از رفع راس میخوانند از سمع الله و تحمید بعد از آن پس جهر در
حق امام در جمیع اینها راجح است چنانچه اخفات در حق ماموم چنین است خواه
نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی و اما در حق منفرد پس اگر نماز جهری بوده اجهار در
همه اینها راجح است و اما هرگاه نماز اخفاتی بوده باشد ظاهر اینست که باز جهر راجح
بوده باشد در خصوص سمع الله لمن حمده و دعای بعد از آن و اما در ذکر رکوع
و دعای قبل از آن ظاهر اینست که اخفات راجح بوده باشد دوم از جمله امور مستحبه
در رکوع صلوات بر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر آل اطهار
او فرستادن است و هم چنین در حال سجود بلکه شبهه در جواز صلوات بر آن
جناب و بر آل اطهار ایشان در جمیع احوال نماز نیست خواه با وجود سبب بوده
باشد مثل اسم شریف ایشان از لسان این شخص جاری شد یا استماع اسم شریف
ایشان نمود بلکه دور نیست در حالت سماع نیز چنین بوده باشد و هم
چنین است هرگاه عطسه نموده یا عطسه از غیر شنید یا با وجود سبب

نبوده باشد مجملا صلوات بر آنجناب در جمیع احوال صلوة جایز است و نفی
در این باب در اثنای نماز باید در خارج نماز نیست پس رجحان ذاتی بر حکم
خود باقی است اشتغال بصلوة موجب دفع آن نمیشود و این محل کلام در
این مقام نیست بلکه کلام باعتبار توظیف است یعنی از آداب در رکوع و
مستحبات آن اینست که در رکوع صلوات بر آنجناب و بر آل اطهار ایشان
فرستاده شود و کیفیت آن بر طریقی ماثور است اول اللهم صل علی محمد
دوم صلی الله علی محمد و آل محمد هر دو خوبست لکن در رجحان ثانی ترجیحی
باشد که میباید بعبادت فراغ از ذکر رکوع و سجود بوده باشد چنین
نیست بلکه منصوص مدح صلوات بر آنجنابست در در رکوع و سجود مقتضای
اطلاق آن زیاده سنت است خواه قبل از اشتغال بذکر بوده باشد یا بعد
از آن مگر آنکه گفته شود اشاره است بمعهود و معهود در آن زمان بعد
بوده باشد و علی ای حال بعد از فراغ از ذکر قطعی الاراده است اگر
چه بر وجه خصوصیت معلوم نبوده باشد پس جزم در آن قصد
اتیان در رکوع و سجود است نه رجحان بعد از ذکر هما بلکه مستند
چنانچه مشتمل بر صلوات بر آنجنابست در در رکوع و سجود مشتمل بر
صلوات در حال قیام هم هست پس حکم باستحباب صلوات در
حال قیام نیز بی عیب است بدانکه مشهور ما بین اصحاب نیست که
از برای رفع راس از رکوع تکبیر ثابت نیست و هم چنین رفع یدین
در آنوقت راجح نیست بلکه عدم ثبوت تکبیر ظاهر آنست که محل اتفاق
نبوده باشد اما رفع یدین در این حالت پس عدم رجحان مشهور
ما بین فقهاست و دعوی شهرت در این مطلب مستفیض است بلکه ظاهر
محقق در کتاب معتبر دعوی اتفاق علمای شیعه است لکن چنین نیست

بلکه شیخ صدوق در فقیه قائل شده است بوضع یدین بر سوءتین
و شیخ شهید موافقت با ایشان فرموده در جمله از کتب خود مثل ذکری
و دروس و بیان نقل فرموده اند این قول را از شیخ پدر بزرگوار والد
صدوق و صاحب فاخر لکن مختار عدم رجحانست مستند این بعمل
بی نقیر است و جواز را مفصلا در مطالع الانوار بیان نموده ایم مقام ثالث در
امور مکروهه است در حال رکوع این چند چیز است اول داخل کردن
دستها است در زیر ثیاب در حال رکوع مخفی نماند در این کلام
اجمالی هست تفصیل آن مذکور است در مبحث لباس هر کس خواهد رجوع
بآن مقام نماید دوم از مکروهات تطبیق است و مراد از تطبیق گذاردن
احد کفین است بر کف دیگر و داخل کردن هر دو است در میان دو
زانو در حال رکوع بعضی از روسای عامه قائل بوجوب این شده اند و
مرحوم شیخ در کتاب خلاف دعوی اجماع نموده بر حرمت آن و شیخ
شهید در لمعه قائل بحرمت شده و در کتاب ذکری و در دروس و
بیان قائل بکراهت شده حتی در مسئله تفصیل است باین نحو اگر
این کیفیت را بعمل بیاورد بقصد مشروعیت حرام خواهد بود والا
مکروه بود سیم تبازخ است بزاء و خاء معجمتین مراد باین تصریح ظهر است
یعنی در حال رکوع سر و سینه را بلند نماید تا پشت او شبیه بزین
شود را دایست رکوع باین نحو نمودن مکروه است چهارم تدبیح است
بدال و حاء مهملتین و این مقابل تصریح است در تصریح سر کردن را
بلند میکرد و تدبیح آنست که سر فرو کردن را پائین تر میاندازد و تدبیح است
بخاء معجمه و این مثل تدبیح است بحاء مهمله فرقیکه هست در مهمله پشت
مساوی پشت و سر کردن را پائین میاندازد در معجمه اگرچه سر کرد نیز

را پائین

مقام ثالث

پاها نگه میدارد لکن پشت را بلند میکند ششم انخناس است با نون
و خاء معجمه و انخناس بر دو قسم میشود یکقسم مشهور در عدم جواز
آن نیست و موجب بطلان میشود و آن اینست که عقب پا را از زمین
بلند میکند و سینه پا را بزمین میگذارد و زانو را پیش میآورد
استخوان زانو و استخوان ساق شبیه بقوس میشود و در این قسم نظر
باخلال بانحناء واجب نماز باطل میشود این محل کلام در این مقام
نیست قسم ثانی اینستکه زانو را پیش میآورد لکن نه باین نحو بلکه
انحناء واجب را بعمل آورد در این قسم محل کلام و محکوم بکراهت است
هفتم تقنع رأس است یعنی مکروه است تقنع رأس در رکوع نظر بورود
نهی از تقنع رأس در آن در جمله اخبار از آنجمله حدیثی است که در معانی
الاخبار باین مضمون که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده
نهی کرده ام از تقنع رأس در رکوع و سجود اما رکوع پس تعظیم
خداوند عالم نمائید در آن و باید این باشد موظف در رکوع
کلامی است که دال بر ثنا و عظمت الله جل شانه بوده باشد و اما سجود
پس بسیار دعا کنید در آن نظر باینکه سزاوار اینست که دعا در سجود
مستجاب شود بدانکه مناسب در این مقام ختم مبحث است بدو مطلب
اول اینستکه ذکر واجب در رکوع و سجود معین است در واقع یا
موکول باختیار و معین مکلف است توضیح مطلب اینست که سابق بیان
شد که مقدار واجب از ذکر یکمرتبه است تثلیث ذکر یا تحمید یا تسبیح
آن مستحب است کلامیکه در این مقام هست اینست که آیا ذکر واجب هر آن
در نفس الامر واقعی است خواه قصد وجوب در آن کند یا نه خیر چنین نیست بلکه
تعیین واجب موکول به تعیین مکلف است پس هرگاه قصد وجوب

در سیم نمود در ثانی اوّل مستحب خواهد بود و واجب همان سیم است و هکذا
پس اگر قصد وجوب در چهارم نمود در این صورت ثالث واجب مخوف خواهد
بود بلکه مستحب متساوی الکل عدد یا مختلف بنابراین ممکن است که واجب اوّل
بوده باشد یا آخر یا متوسط بالمساوات و بلا اختلاف ظاهر از کلام شیخ
شهید در کتاب دروس و ذکری ثانیست پس تعیین وجوب موکول
باختیار مکلف است هر یک که تعیین نمود همان واجب خواهد بود قال
فی الدروس لا یوصف الطمانینة الزائدة فیه او فی الانتصاب منه بالوجوب
الا فی صورة تقدیم ذکر المستحب علی الاولی والاشبه ظاهر اینست که مراد از
این عبارت این بوده باشد طمانینه در رکوع واجبست بقدر ذکر واجب علاوه
بر این قدر واجب نیست مگر در صورتیکه ذکر یا که در اول اتیان میکند
نیت نماید همان ذکر مستحب بوده باشد در این صورت اگر چه طمانینه به
مقدار ذکر واجب بعمل آمده است لکن چون ذکر واجب را تاخیر انداخته است و
مشخص است طمانینه در ذکر واجب واجبست پس طمانینه علاوه بر آنچه که به
بعمل آورده است واجب خواهد بود بخلاف آنکه هرگاه اول که را واجب قرار داده
بود طمانینه دیگر واجب نبود پس این کلام مقتضی اینست که اتصاف اجزای ذکر
تکثیر در رکوع مثلا بوصف وجوب یا استحباب موکول به تعیین مکلف
بوده باشد کسی را میرسد که بگوید بعد از تسلیم ما ذکر حصر ممنوعست نظر
بر آنکه ممکن است کسی بعد از وصول بحد رکوع بمقدار ذکر واجب تامل کند
یا آنکه اتیان بدعای مقدم بر ذکر نموده باشد و حمل عبارت را بر این معنی
صحیح نیست نظر بلفظ تقدیم و لفظ ذکر نظر بآنکه متعارف از ذکر در
رکوع و سجود دعا معهود نیست و در کلام شهید در خود دروس
شاهد بر این مطلب هست و قال فی الذکری الاولی بان الواجب هی الاولی

لانه

لانه مخاطب بذلک حال الرکوع ولا یفتقر الی قصد ذلک نعم لو نوی وجوب
غیرها فالاقوی البطلان مع عدم تعیین التضییق والطمانینة المستحبات لا ینافی
استحبابها لان جواز ترکها یمنع وجوبها الا اذا قدم المستحب فان الظاهر وجوب
الطمانینة تخییرا لانه لم یات بالواجب بعده ولکن الکلام فی طمانینة السجود
انتهی کلامه رفع مقامه انصاف اینست بنحویکه در عنوان تقریب شد کلام
این بزرگوار در ذکر دال بر آن نیست بلکه صریح در خلاف آنست نظر بآنچه
تصریح فرموده که واجب همانست که اول گفته میشود اگرچه قصد وجوب آن
ننموده باشد و کلام در دروس اگرچه احتمال دارد ولکن اگر در عنوان
مذکور شد لکن دور نیست که مقصود همانست که در ذکری فرموده
محصل فرموده ایشان آنست که واجب در ذکر رکوع و سجود همان
مرتبه اولیست پس بنابر آن در مرتبه اولی مثال آن ذکر واجب حاصل
میشود اگرچه قصد وجوب در آن ننموده باشد بلی هرگاه قصد
وجوب غیر اول نماید بانی نحو قبل از شروع در ذکر قصد آن نماید
که در دفعه اولی آنرا بنمایم ذکر مستحب بوده باشد و ذکر واجب آن
باشد که در مرتبه سیم آنرا بنمایم در این صورت واجب همان میشود
که قصد وجوب در آن نموده است پس ذکر مستحب مقدم میشود بر ذکر
واجب مؤخر اشکال در این ظاهر است بیان اینست بعد از آنکه فرض
که واجب مرتبه اولی است بجهت آنکه اگر کسی بگوید قصد وجوب و استحباب
هیچ یک نکرده باشد واجب محسوب شود چگونه میتواند مکلف این
مؤخر داشته باشد با آنکه بر تعیین شارع این معنی مستحکم
آنکه واجب مرتبه اولیست آنست که شارع واجب ساخته است
ذکر واجب در رکوع و سجود را اول مرتبه بنابر آن نماید و مع ذلک

تأخیر آن منافی با ایجاب شارع است پس باید جایز نباشد پس فرض وجوب
مرتبه اولی با تجویز تأخیر غیر معقولست بلی هرگاه قائل بوجوب مرتبه اولی نه
نشویم یعنی نگوییم که بر ما واجبست واجب را در مرتبه اول اتیان نماییم بلکه
چنین گوییم که بر ما واجبست ذکر رکوع را یکمرتبه اتیان نماییم و علاوه بر واجب
در مرتبه اتیان آن مستحب است در این صورت معقولست که کسی بگوید مخیریم
مابین تقدیم واجب و تأخیر و توسط آن و اما با اعتراف باینکه واجب مرتبه
اولیست پس این غیر معقول است نظر بانچه بیان شد معنی آنکه واجب مرتبه اولیست
اینست که بر مکلف واجبست اتیان بواجب در مرتبه اولی نموده باشد پس تأخیر
جایز نخواهد بود پس عمده در این مقام اینست که بیان این مطلب شده باشد که
آیا مکلف مخیر است در صورت تعدد ذکر هر یک را که خواهد واجب قرار
دهد و بعبارت اخری مخیر است مابین تقدیم مستحب و تأخیر واجب و عکس آن یا
آنکه چنین نیست بلکه واجبست که اول اتیان بواجب نموده باشد بعد از آن
اگر خواهد اتیان بمستحب نماید و اگر خواهد ترک نماید و غایت آنچه ممکن است که
استشهاد کرده شود بان در اتیان اول حدیث معتبر هشام بن سالم است قال
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن التسبیح فی الرکوع و السجود فقال فی الرکوع سبحان
ربی العظیم و فی السجود سبحان ربی الاعلی الفریضة من ذلک تسبیحة و السنة
ثلاث و الفضل فی سبع و صحیحة علی بن یقطین عن ابی الحسن الاول علیه السلام
قال سألته عن الرکوع و السجود کم یجزی فیه من التسبیح فقال ثلثة و یجزیک
واحدة اذا امکنت جبهتک من الارض لکن انصاف اینست دلالت این دو
حدیث بر این مطلب تمام نیست اما اولی پس ظاهر است نظر باینکه ظاهر
اینست که مراد از ثلثه که در اول فرموده اند سه تسبیحه صغری است که عبارت
از سبحان الله سبحان الله بوده باشد دلیل بر این کلام در روایتی که سؤال از

اخیر مجزیست

از آنچه مجزی نیست از تسبیح نموده پس مراد از جواب اینست اول تسبیحیکه مجزی در
رکوع و سجود هست سه تسبیحه صغری است و مراد از واحده که بعد فرموده
مجزی نیست تسبیحه واحده کبری نیست چه اگر مراد واحده صغری میبود مناسب
اول جواب فرموده باشند بسه عدد بعد بفهمانند یکی از این سه چنانچه
وجه آن ظاهر است بعلاوه صحیحه زراره شاهد نیکوئی بر این مطلب
و این صحیحه اینست که زراره اخبار نموده که من عرض کردم خدمت
سید الاوائل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چه قدر
از ذکر مجزی نیست در رکوع و سجود در جواب فرمودند سه تسبیح و تسبیحه
واحده تامه مجزی نیست پس تقیید بتامه قرینه است که مراد از سه در اول
سه تسبیح غیر تامه است و هم چنین قرینه است بر آنکه مراد از واحده صحیحه
علی بن یقطین واحده تامه است پس حدیث منساق شد از برای افاده
این مطلب که مکلف مخیر است در ذکر رکوع و سجود مابین سه تسبیحه صغری
و تسبیحه واحده کبری هر یک را که اتیان نماید امتثال حاصل است پس حدیث نزد
من خللی در این نیست که در صورتیکه اختیار سه تسبیحه کبری نمود این شخص
مخیر است مابین آنکه تقدیم مستحب بر واجب نماید یا تقدیم واجب بر مستحب
و این مطلب ظاهر است و آنچه مذکور شد در این مقام جواب از
استناد بحدیث اول نیز ظاهر شد نظر به آنکه حدیث منساق شده
در مقام تنبیه بر آنکه یکمرتبه واجبست و سه مرتبه سنت است و فضیلت
در هفت مرتبه است و اما آنکه مکلف مخیر است در تقدیم و تاخیر و
توسیط واجبست مطلقا استفاده از حدیث نمیشود بلکه مستفاد
از این حدیث اینست آنچه را که اول ذکر میکند واجب میشود بعلاوه
چنین قائلی در مسئله ندیدم که بگوید مکلف مخیر است در این باب هرگاه

که قصد وجوب مینماید آن متصف میشود بوصف وجوب والحمد اما چون شیخ
شهید قایل شده مشخص شد که دخل باین معنی ندارد بعلاوه اگر در نیتی
مقتضای فرموده ایشان انست که قصد وجوب شود در اول دعا و مؤید اینست
هرگاه مکلف بقصد اتیان سه ذکر شروع بذکر نمود یکمرتبه را باین قصد
اتیان نمود لکن قصد وجوب و استحباب هیچ یک ننمود ظاهر اینست اکتفا
بهمین دفعه میتواند نمود بعلاوه نیست اتیان بدو دفعه دیگر نماید و اگر واجب
معین نمیبود لازم بود اکتفا نتواند نمود مثل اینکه کسی منظورش بود که اتیان
به تکبیرات افتتاحیه نموده باشد قصد اتیان یک تکبیر نمود لکن قصد اینکه
این تکبیرة الاحرامست ننمود بعد از آن منحرف شد از اتیان به تکبیرات افتتاحیه
مشخص است که اکتفا باین تکبیری که گفته است نمیتواند نمود مکان تکبیرة الاحرام
نظر به اینکه تعیین او به نیت مکلف بود اگر ما نحن فیه چنین بود مساییست
مثل این بوده باشد و حال اینکه چنین نیست پس از همه آنچه مذکور شد که واجب
در رکوع و سجود همان ذکر اول است خواه قصد وجوب در آن به کند یا نه
مطلب ثانی که اهم از جمیع مطالب و مارب در این مقام است که در
رکوع و سجود که عبارت از ذل حالات مکلف است در غایت ملتفت این شود
که این ذلت از برای کیست و چیست در دو نیست که حکمت در وضع تکبیر در
حین اراده رکوع و سجود این بوده باشد که موجب تذکر عظمت حضرت
معبود عظیم متعال گردد در قلب عابد نظر بانچه در سابق بیان
شد که معنی تکبیر انست که عظمت ذات اقدس و جلالت معبود مطلق
مقدس اجل از اینست که وصف واصفی حاضر بساحت تحدید آن تواند
نمود پس از گفتن الله اکبر متذکر عظمت چنین معبودی شود و از ذکر
ظاهر یا که انحنا اعضا و جوارح است موجب شدت خوف و رعب الهی

جلت عظمته

جلالت عظمته بر قلب خود کی دارند خشوع قلب را بدن کی عظمت معبود
که زینت قلب خاضعین و راحت نفس محبین و لذت مناجات مشتاقین
است سرمایهٔ افتخار خود کی دارند مثل کسانی شود که حکمت در اینجا اظهار
مذلت عبد خسیس ذلیل در حضرت مولای جلیل مقتدر دیگر از خشیت
انبیای مرسلین و اوصیای کاملین و ملائکه مقربین در ارتعاش بوده اند و وقت است
عالم بجمیع خطورات قلبیه هر نیت یحیونی هو الذی یعلم ضمیر الصامتین در باطنه موجود
هر چیزی بخاطر هر کس خطور کند خواه صحیح باشد یا باطل حسن بود یا قبیح
از امور متعلقه به دنیا بود باشد یا آخرت مکشوف معبود جلیل است که
مخفی شده جهت اظهار تذلل خضوع و خشوع در حضرت معبودی که غایب
نمیشود از ساحت سعه علم او مثقال ذره در آسمان و زمین و حال آنکه
قلب تو مطلقا توجه و التفات نداشته باشد چنین خصلتی نعوذ بالله تعالی
منه موجب طرد از ساحت حضور مقدس و بعد از کبریای جمال اقدس است
واغفلتاه و واحسرتاه عباد بکرامت اساس قرب و سعادت و اعظم وسایل
وصل و کرامت است موجب طرد از درگاه واهب کریم غفار کی در ادای
غرایز منتن کی احوال محبین و مشتاقین عبادت معبود مطلق را من خلیته
در تاثیر قلوب ما غافلان و مستولی بانواع خباثت غفلت و عصیان در
اخبار ماثوره است صنفی از اصناف ملائکه مقربین مخلوق و ساکنین در آسمان
هفتم از وقتیکه خلق شده اند در سجود میباشند از خوف و خشیت الهی و در
سجود خواهند بود تا روز قیامت اعضا و جوارح اینها پیوسته از دهشت
و عظمت الهی جل شانه در اضطراب و ارتعاش است از هر قطره از اشکهای
که از خوف و خشیت خلاق عالم عز شانه از اینها منفصل میشود به تقدیر
جناب قادر مطلق جل جلاله ملکی خلق میشود و این صنف از ملائکه مقربین

او و لحتها از کی از آنکه داخل در رکوع
یا سجود شوی جهت اظهار مذلت و خشوع
در حضرت

مضمون باین حالت سعادت قرین میباشند تا در قیامت در انوقت بوحشت
سرافکندی در طاعت را از سجود که اشرف انحاء عبادتست بر میدارند و در مقام
اظهار تقصیر و اعتذار بلسان ندامت و انکسار بعرض عرض ساحت عظمت ذو الجلال
جلت قدرته میرسانند باین کلام حقیقت نظام که ما عبدناک حق عبادتک و از
جناب سعادت مآب فخر موجودات و باعث خلقت ارضین و سموات علیه و علی
اله الاف التحیة والصلوات حدیثی روایت که حاصل مضمون ان اینست هر بنده در اوان
اشتغال بنماز هرگاه قلب والتفات بغیر معبود متعال نماید خطابی از جانب
سعادتمآب خداوند متعال برو میرسد که ای بنده من بجانب که ملتفت شده و کی
طلب میکنی ایا پروردگار غیر مرا اراده نمود و محافظت کننده سوای مرا طلب مینمائی
وجود کننده و بخشنده غیر مرا میخواهی منم اکرم الاکرمین واجود الاجودین و افضل
المعطین اگر خواهی اعمال میخواهی جزای بتو خواهم داد که احدی قدر مقدار او را نتواند
احصا نمود اقبال بسوی من کن و قلب خود را متوجه بجانب من ساز من اقبال را
بجانب تو کرده ام و ملئکه من بجانب تو متوجه شده اند پس هرگاه این بنده ذلیل
متنبه و بیدار از غفلت تسبیح خود شد و قلب خود را از ما عدای خداوند عالم
جل شانه صرف نمود و بتعجب و اقبال بعظمت حضرت ذو الجلال نمود
وهاب علی الاطلاق عفو میفرماید از تقصیر بی مبالاتی و بی اعتنائی سابق
او پس هرگاه ثانیا باز قلب و التفات بغیر نمود باز همین مقال رحمت قرین
از جانب حضرت ذو الجلال بجانب او القاء میشود و هم چنین تا مرتبه چهارم
اگر قلب و ملتفت غیر خداوند عالم شد ان وقت حق جل و علا اعراض می
فرماید از ان بنده و قاطبه ملئکه مقربین از او اعراض مینمایند و خطابی
میرسد از جانب خلاق عالم جل شانه باین مضمون که ما واگذاردیم ترا
با بخیر که قلب خود را متوجه او نموده نعوذ بالله تعالی من مذلة الطرد عن ساحة

حضوره

مقام نظمی بخاطر رسید مناسب دانست که ایراد نماید: لذت اگر بایدت طاعت
معبود کن: عزت اگر بایدت ذلت معبود کن: گر تو طلب میکنی عزت هر دو سرا
در در سجده گاه ذلت معبود کن: اعاننا الله تعالی بفضله للوصول الیه وعافانا
بکرمه عن الحرمان عنه بحق محمد وآله الطاهرین علیه وعلیهم آلاف التحیة من رب
العالمین انه الرؤف الرحیم بعباده الطائعین ششم از افعال واجبه نماز — والحمد لله رب العالمین
سجود است بدانکه سجود در لغت عرب استعمال شده در معانی متعدده ذکر
آنها در این مقام چندان نفعی ندارد لکن در شرع عبارت است از وضع جبهه
در حالت اختیار یا وضع چیزیست که قائم مقام جبهه بوده باشد در
حالتیکه متمکن از وضع جبهه نبوده باشد بر زمین یا بر چیزیکه قائم مقام
زمین بوده باشد بدانکه سجودات متداوله ما بین فقها چهار قسمست سجده
تلاوت و سجده شکر و سجده سهو و سجود در ضمن نماز تحقیق هر یک
از این اقسام باعانة الله الملک العلام خواهد شد قبل از خوض در بیان
اقسام میگوئیم اگر چه ظاهر آنچه مذکور در کتب فقیه است حصر اقسام سجود
است در اقسام مذکوره لکن ممکن است که گفته شود بعدم حصر نظر باینکه
سجود من حیث انه سجود مطلوب و محبوبست مناسب نیست اول اشاره
شود بجمله از اخبار داله بر رجحان سجود بعنوان اطلاق اگر چه خارج از
اقسام مذکوره بوده باشد بعد از آن شروع شود بمقصود پس میگوئیم از
جمله حدیثیست که از کتاب اعلام الدین نقل شده مضمون آن اینست شخصی
عرض کرد خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که مرا تعلیم فرما علمی
که محبوب خداوند عالم شوم ایشان بآن عمل و محشور گردانند مرا با شما در
جواب فرمودند هر گاه میخواهی که محشور کنند ترا خداوند عالم با من طول
بده سجود را بجهة خلاق عالم جل شانه و از جمله حدیثیست در کتاب علل

حدیث

حدیث حاصل مضمون آن اینست که جناب کاشف الاسرار والدقایق
جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند بابی بصیر بو باد تطویل در
سجود بیاد ستیکه تطویل در سجود از عادات اوابین است و از جمله
حدیثیست با زحرف در کتاب علل حاصل مضمون آن اینست واوی عرض
کرد خدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام وجه تسمیه حضرت
ابراهیم ع بخلیل چه چیز است حضرت در جواب فرمودند وجه آن کثرت
سجود آنحضرت بود بر زمین و باین سبب مسمی شد بخلیل و از جمله
حدیثیست که در کتاب مجالس صدوق علیه الرحمة است محصل مضمون
آن اینست کسی خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد
گناهان من بسیار است و اعمال حسنه من ضعیف و کمست حضرت در
جواب فرمودند بسیار سجود بکن که کثرت سجود میریزد گناهان را چنانچه
باد میریزد برگ درختان را و از جمله حدیثیست حرف در کافی از سعد و
انقیاجناب حضرت امام رضا علیه الاف التحیة والثنا که فرموده اقرب
احوال بنده بدرگاه جناب احدیت حالتیست که بنده در سجده باشد و
الظهر از این احادیث در افاده مرام حدیث معتبر کالصحیح است حرف
در ثواب الاعمال از جناب کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق
علیه السلام از پدران خود علیهم السلام از جناب رسول خدا صلی
الله علیه و آله که فرموده من سجد سجدة حط عنه بها خطیئة و
رفع بها درجة یعنی کسیکه سجده از و صادر شود این موجب
حط خطایا و رفع درجات او میشود میگویم مستفاد از این اخبار
و غیرهما اینستکه سجده من حیث انه سجود مطلوب و مستحسن است الی
چه مندرج در تحت هیچیک از اقسام مذکوره نباشد مثل

اینکه سجده میکنند محض خضوع در درگاه احدیت با آنکه حاجتی دارند
سجده میبرند تا در سجود مسئلت آن حاجت نماید که بشرف اجابت مشرف
شود مجملا مشروعیت سجده اگر چه در ضمن نماز نبوده باشد بلکه از
انواع اقسام ثلثه باقیه نبوده باشد در نظر حقیر محل شک نیست اگر
چه مرحوم شهید در کتاب بیان تأمل در آن فرموده اند کلام مشکل هست
در رکوع است یا مشروعیت رکوع در غیر حالت نماز ثابت هست یا نه مرحوم
علامه در نهایة الاحکام حکم بمشروعیت آن فرموده با اشکال قال و یجوز
التقرب بسجدة ابتداء من غیر سبب و کذا بالرکوع علی اشکال و حکم فرموده اند
شیخ شهید در کتاب بیان بعدم مشروعیت آن قال اما الرکوع المجرد فلم
یرد شرعیته و همچنین صاحب الالتباس قال اما الرکوع المجرد فلم یرد به الشرع
بخلاف نذر السجود المجرد لزم و لو نذر الرکوع المجرد لم یلزم لکن روی فی روضة
الکافی عن حفص بن غیاث قال رأیت ابا عبد الله علیه السلام یتخلل بساتین
الکوفة فانتهی الی نخلة فتوضی عندها ثم رکع و سجد فاحصیت فی سجوده خمسمائة
تسبیحة ثم استند الی النخلة فدعا بدعوات ثم قال یا حفص انها والله
النخلة التی قال الله لمریم علیها السلام و هزی الیک بجذع النخلة تساقط
علیک رطبا جنیا بنا بر این میگوییم اگر مراد مرحوم شهید این است که رکوع
مجرد از نماز دلیلی بر مشروعیت آن نداریم پس حدیث مذکور حجت است بر
ایشان و اگر مراد این است رکوع مجرد اگر چه مجرد از سجود بوده باشد
آنچنان است که فرموده اند بعد از آنکه این مطلب منقح شد میگوییم
تنقیح مقام مرام مقتضی ایراد کلام است در چهار مقام مقام
اول در تحقیق سجودیست که در ضمن نماز است تحقیق حال در این
مطلب محتاج است بایراد کلام در چند مبحث مبحث اول در وجوب

سجده است در نماز بدانکه واجبست در هر رکعتی از نماز ها واجب دو
سجده بوجوب شرعی اگرچه شرطیت آن ثابت نیست در جمیع صلوة
مندوبه بوده باشد یا مفروضه لکن واجب بوجوب شرعی بودن
مختص بصلوة مفروضه است بلکه بعلاوه وجوب دو سجده در هر رکعه
از رکعات صلوة مفروضه از اجزاء رکنیه نیز هست که اخلال بهر دو
موجب بطلان نماز است اگرچه سهوا بوده باشد وهم چنین زیادتی
هر دو رکنی در این باب نیست ما بین آنکه نماز دو رکعتی بوده
یا سه رکعتی یا چهار رکعتی ما بین آنکه در رکعتین اولیین بوده یا
یا اخیرتین و این مشهور ما بین اصحاب و مختار ما بین اقوال است قول
ثانی تفصیل است میان نسیان سجدتین در رکعتین اخیرتین از صلوة
رباعیه و غیر آن در اول موجب بطلان نماز میشود بخلاف ثانی
حاصل این قول راجع باینست که نسیان سجدتین در صلوة ثنائیه
و نماز سه رکعتی و در دو رکعت اولیین از نماز چهار رکعتی
اگرچه موجب بطلان هست لکن در اخیرتین از نماز چهار رکعتی
چنین نیست بلکه هرگاه در رکعت ثالثه از نماز چهار رکعتی دو
سجده را فراموش کرد متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکعه رابعه
در این وقت اسقاط رکوع مینماید میرود بسجود و اتیان بدو سجده
مینماید رکوع این رکعت را رکعه ثالثه قرار میدهد بعد از آن
اتیان برکعت رابعه مینماید نماز صحیح حاجت باعاده نیست این قول را
مرحوم شیخ در جمل و مبسوط اختیار فرموده و مرحوم ابن حمزه
با ایشان در این قول موافقت فرموده سیم مثل قول ثانیست بدون
تفصیل بین صلوة یعنی نسیان سجدتین موجب بطلان نماز نیست

شود مطلقا خواه نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی
خواه در رکعتین اولیین از چهار رکعتی بوده باشد یا اخیرتین مرحوم
شیخ طوسی این قول را در کتاب مبسوط نقل فرموده است از بعض اصحاب
مختار ما بین اقوال مذکوره قول اولست قول ثانی و ثالث ضعیف است
خصوصا ثالث که قطعی البطلان است پس نسیان سجدتین در رکعت واحده
در هر جا که بوده باشد موجب بطلان نمازست در صورتیکه متذکر نه
نشود مگر بعد از دخول در رکوع رکعه دیگر از این محل اشکال نیست و اما
نسیان سجده واحده باین نحو که سجده واحده را فراموش نموده متذکر نشد
مگر بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر پس در این بین اختلاف کرده اند
بچهار قول اول اینست که این موجب بطلان نمیشود مطلقا خواه در رکعتین
اولیین بوده باشد یا غیرهما دوم مقابل اینست یعنی موجب بطلان نماز است
مطلقا در نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی در
رکعتین اولیین بوده باشد یا اخیرتین فرقی ما بین سجده واحده و سجدتین
نمیباشد و این قول ظاهر میشود از مرحوم ثقة الاسلام در کافی سیم
تفصیل است ما بین اخلال بان در رکعتین اولیین و غیر در اول محکوم
به بطلانست دون ثانی و این قول را مرحوم شیخ طوسی قدس الله تعالی روحه
در کتاب خلاف نسبت داده به بعض اصحاب و اختیار فرموده اند در کتاب
تهذیب رابع اقوال قولیست که مرحوم علامه در مختلف فرموده از شیخ
بزرگوار علی بن بابویه حاصل آن اینست اگر سجده را در رکعه اولی فراموش
کرد و متذکر بان نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعه ثانیه پس قضا
میکند سجده منسیه را در رکعه ثالثه و هر گاه سجده را در رکعت ثانیه
فراموش کرد و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت ثالثه

قضا میکند

قضا میکند انرا در رکعت رابعه و هرگاه سجده را در رکعت ثالثه
فراموش کرده و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع رابعه قضا میکند
انرا بعد از تسلیم مختار ما بین اقوال مذکوره قول اولست و این قول مشهور
ما بین فقهائست در کتاب غنیه و ذکری دعوی اجماع بر این شده پس نماز
صحیح است لکن قضا سجده منسیه بعد از تسلیم لازمست و اشکالی که در این مقام هست
اینست که دو سجده در هر رکعت با هم رکنست و رکن نماز
که اخلال بان موجب بطلان نماز است اگرچه سهوا بوده باشد و اخلال
بجزء موجب اخلال بکل است پس اخلال بسجده موجب اخلال برکن است پس
میبایست حکم شود به بطلان نماز ممکن است جواب از این اشکال باین نحو که
نصوص معتبره دال بر صحت نماز در صورت اخلال بسجده واحده
واحده سهوا دلیلست بر اینکه اخلالی که موجب بطلان نماز است
در سجده اینستکه اخلال بان در ضمن هر دو سجده شده باشد توضیح مطلب
مقتضی اینست که گفته شود اخلال بکل بر دو طریق متصور میشود
یکقسم اخلالی است در ضمن اخلال بجزء محقق شود قسم دیگر اخلالی است که در
ضمن اخلال بکل محقق شود جمع ما بین کلمات فقها که رکن انست اخلال بان
موجب بطلان نماز است اگرچه سهوا بوده باشد با حکم مشهور معروف
باینکه نسیان سجده واحده بطلان نمیشود قرینه است بر تقیید این حکم را
در ما نحن فیه باخلالیکه در ضمن اخلال بکل بوده باشد پس اشکال مندفع است
مبحث دوم در بیان امور واجبه در حال سجود است و ان شش چیز است اول
گذاردن هفت عضو است بر زمین مثلا و این هفت عضو عبارتست از
جبهه و کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین یعنی پیشانی و دو کف دستها
و دو زانو و دو انگشت بزرگ دو پا بدانکه در این مقام اینست که نقل کلام

شود در دو مطلب اول در بیان اعضای سبعه مذکوره است پس میگوییم
اما جبهه عبارت از مقداریست که احاطه کرده است بر آن از فوق از رستنگاه
موی سر و از دو طرف یمین و یسار دو جبین و از تحت ابتدای دیگر آنجا جبین
و موضع خالی از موی بین حاجبین پس جبهه یعنی پیشانی عبارت از این مقدار است
که محدود است بحدود اربعه مذکوره و اما کف دست پس مراد در عرف کف
دست عبارت از منتهی الیه انگشتان تا قریب بزند و این معنی در این مقام ظاهر
میشود از بسیاری از فقها مثل مرحوم علامه و شیخ شهید و ابن فهد و محقق
ثانی و غیرهم چنانچه در مطالع الانوار بیان شده و با این جمع معنی میشود
کلام جماعتی که تفسیر راحت را بکف نموده اند مثل صاحب قاموس و ابن
حکایت از وسایر دیوان نیز شده است نظر بآنکه راحت عبارت از تحت اصا
بعست تا قریب بزند مجملا مراد از کف در عرف همین معنی است که مذکور شد
اگرچه کلمات فقها در مباحث تیمم دلالت میکند بر آنکه کف در تیمم عبارتست
از زند تا سر انگشتان و اما رکبه پس عبارتست از محل اجتماع او آخر استخوان
ران و استخوان ساق پا و اما ابهامین پس مراد از آن دو انگشت بزرگ پاست
مطلب ثانی
بدانکه بعد از اطباق فقهای شیعه قدس الله تعالی ارواحهم بر لزوم وضع هفت
عضو در حال سجود بر زمین و تطابق کلمات ایشان در اول یعنی جبهه و
چهارم و پنجم یعنی رکبتین کلمات ایشان مختلف میباشد در تعبیر از ثانی
و ثالث و سادس و سابع اما در ثانی و ثالث پس عبارات اصحاب در این باب
بنحو جاری شده بسیاری از فقها تعبیر فرموده اند بکفین چنانچه مذکور شد و بر
جمله از عبارات تعبیر شده بیدین و سید مرتضی و ابن ادریس تعبیر فرموده اند
بمفصل کفین نزد زندین و توفیق بین ظواهر کلمات مذکوره ظاهر است نظر
بآنکه مقتضای اعتبار وضع کفین آنست که امتثال حاصل نشود مگر بوضع راحه

کف بر زمین

بوده باشد وضع جمیع اصابع پس هرگاه اخلال به بعض از انها بشود باید اکتفا
نتوان نمود و مقتضای اعتبار اطراف اصابع رجلین انکه معتبر وضع اطراف از
اصابع است نه وضع اصابع بهر نحو که بوده باشد ظاهر اینست که این اختلاف
مسامحه در تعبیر بوده باشد حاد از هر یک چیز بوده باشد علی ای حال لازم
وضع ابهامین است یعنی دو انگشت بزرگ دو پا لازم و متعین است ظاهر
اینست که بگذارد این دو انگشت امتثال حاصل شود خواه سر این دو انگشت
بوده باشد یا ظهر ان یا بطن ان بهر یک از سه نحو که بوده باشد جمعی امتوان نمود
مخالفی در این مقام ظاهر نیست مگر صاحب موجز که حکم نموده است به تعیین
ظهر ابهامین و وضع راس ابهامین و بطن انها را تجویز نکرده است و این ضعیف است
بلکه مصرح به در کلام شهید ثانی حکم به احوطیت وضع راس ابهامین است
مخفی نماند از انچه مذکور شد ظاهر شد که استیعاب ابهامین و وضع
لازم نبوده باشد بلکه استیعاب ممکن نیست مگر انکه مراد استیعاب
ظهر ابهامین یا بطن ان بوده باشد بلکه ظاهر اینست که افضلیت استیعاب
در وضع در این مقام از غیر استیعاب ثابت نیست بلکه ظاهر از صحیحه
حماد افضلیت غیر استیعاب نظر به انکه مصرح به در ان اینست که جناب حضرت
را
امام محمد باقر علیه جعفر صادق علیه السلام در مقام تعلیم انامل ابهامین
گذارده بودند بر زمین در حال سجود انامل جمع انمله است انمله سر
انگشت است و کلام حماد در اتیان بصیغه جمع مسامحه است مجملا مصرح به در
کلمات اصحاب کفایه مسمی است در این مقام بلکه ظاهر از جماعتی از فقها

در این مقام

در اینمقام دعوی اتفاق است در این باب محصل کلام در این مقام آنست که ابهامین
در اینمقام متعین است اجتزاء بوضع راس ابهامین و بطن بطن آن وظهر آن هم
میتوان نمود و عدول از ابهامین با تمکن بوضع غیر ابهامین که سایر اصابع رجلین بوده باشد
جایز نیست کلام مکرر هست در صورت تعذر از وضع ابهامین است کلام درهما با امدها
آیا وضع سایر انگشتان در بالاذم هست در صورت تعذر از وضع هر دو یا باعتبار
انتفاء ابهامین یا باعتبار عروض مرضی که مانع از وضع انها بوده باشد بر زمین
یا نه و هم چنین در صورت تعذر از وضع احد ابهامین و تمکن از وضع دیگری
آیا بدل غیر مقدور وضع سایر انگشتان از همان بالاذم هست یا نه مصرح به
در کلمات جماعتی از اصحاب وجوب و این خالی از قوت نیست بجهة اصالة الاکتفاء
بمسمی در ابهامین محل تامل است نیست ظاهر این است که چنین بوده باشد حال
در کفین نیز جواز اکتفا بمسمی در کفین محل تامل نیست صحیحه زراره که فرموده
وابسطهما علی الارض بسطا محمول بر استحباب و هم چنین است حال در کفاء
بمسمی در کفین اگر چه این مطلب در کتب فقها معروف نه ولیکن نظر بانکه
فرض مسمی و غیره در آن خالی از تکلف نیست بجهة اکتفا بمسمی در اعضای
ستة مذکوره محل تامل نیست بلکه از جمله عبارات ظاهر میشود انتفای خلاف
در مسئله بلی کلام مکرر هست در جبهه است نظر بانکه اختلاف کرده‌اند در این
بجهة قول او که مثل اعضای ستة مذکوره است پس اکتفا میشود در جبهه نیز
بمسمی و این قول مشهور ما بین اصحاب است دوم عدم جواز اجتزاء است بلکه از درهم
نیز لازم است نقد درهم از جبهه را فصاعدا بلکه در محل سجده اجزا باید
الا بمقدار هما نیست و این قول مختار شیخ صدوق است در فقیه و شیخ شهید
است در کتاب ذکری و دروس سیم مثل ثانی است الکن در صورت عدم تمکن
علو در جبهه او بوده باشد در این صورت هرگاه بمقدار اندرهم از جبهه را بجا

بدنهی که ثابت میکند نهی در صورت انتفای عدم اعتنا باین عضو اند بود و این قول

ابن ادریس است در کتاب سرایر چهارم تجافی است ما بین مقدار درهم و راس چهارم

انامل یعنی سر انگشتان نگذشت و این ظاهر میشود از بعض شیخ شهید در بیان و شاید

این قول ظاهر شود از بعض ثقة الاسلام در کافی نظر باینکه ذکر نموده اند

از اخبار مسئله مگر حدیثی را که مشتمل است بر تجافی ما بین قدر درهم و راس انمله

مختار در مسئله قول اول است و سایر اقوال ضعیف است مستند آنها محمول بر

فضیلت است بدانکه واجب وضع اعضای سبع مذکوره مجزی بوده باشد که اعتماد

مکلف بهمه اینها بوده باشد و بعبارة اخری واجب در حال سجود ثقل کردن بعضی

بدن خود را مطلق سازد بهمه مساجد مساجد مقتضای طبیعت این است چونکه

ثقلی کرده شود بر محل همانا ثقل آن بجمیع اجزائه آن محل میشود پس هرگاه بسبب

معاونت نفس ثقل را بیکطرف بیندازند مجزی نخواهد بود لکن تسویه ما بین

مساجد لازم نیست پس هرگاه اعتماد نسبت بر بعضی اعضا زیادتر شود نسبت

بدیگری باکی نیست بلکه نسبت بمحل جبهه راجح است چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله

تعالی دوم از شش چیزی که واجب است در حال سجود نماز مراعات آن شود آنست دوم

که وضع جبهه نماید بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد و تحقیق ما یصح السجود

علیه بتفصیل تمام در فصل ششم از فصول کتاب در بیان مقدمات نماز بوده

مذکور شد کسی که خواهد مطلع شود بحقیقت حال شود باید رجوع نماید بآن

مبحث مراد در اینمقام اینست که واجب در حال سجود پیشانی را بگذارد بر چیزی

که سجده بر آن صحیح بوده باشد مخفی نماند از آنچه در سابق مذکور شد معلوم شد

که وضع همه پیشانی لازم نیست بلکه بنا بر مختار مشهور ما بین اقوال آنچه لازم

هست وضع جزئی از اجزاء پیشانی است بمحلی مشخص شد چهارم قول در مسئله

قدر لازم نزد صاحب هر قول همانست که قائل بآن شده است مخفی نماند تخصیص

وجوب

وجوب جبهه جهت انتفای آنست نسبت باعضای سته باقی پس رعایت ما یصح
السجود علیه در محل کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین لازم نیست و این خلاف
است کلامیکه هست در استحباب آنست بکفین و استحباب آن مسلم مسلم است
مستحب این است که وضع یدین نماید بما یصح علیه السجود اما نسبت برکبتین و ابهامی
الرجلین پس مقتضای کلام مرحوم شیخ در مبسوط و ابن ادریس در سرایر و شیخ
شهید در دروس استحباب آنست حاصل کلام ابن ادریس آنست باکی نیست در
در مستور بودن اعضای سجود غیر از جبهه در وقوع ابهام بر چیزی که سجود بر آن قائم
نبوده باشد و اگر چه مکشوف بودن رکبتین بعلاوه عدم ملاحظه محاسن اداب در
عمل است که گفته شود منافی با احتیاط است نظر به اختلاف مابین فقهاء
در تحدید عورت ابن براج قایل شده بر آنکه عورت مرد یکه واجب است ستر آن
در نماز عبارتست از ناف تا زانو و نقل کرده اند از ابی الصلاح که تحدید عورت
فرموده اند از ناف تا نصف ساق و کلام مرحوم در کافی اگر چه مطابق با این
حکایت نیست لکن کفایت مینماید در حکم برجحان ستر رکبتین در مورد کشف
انه قال فی کافی عورة الرجل من سرته الی رکبته ولا یکون ستر ذلک فی الصلوة
الا بسابغ من السرة الی نصف الساق لیصح ستره حال الرکوع و اینکلام
صریح است در اینکه تحدید عورت در نزد این بزرگوار همان تحدید است که
که منسوب بابن براج است لکن حکم بلزوم ستر فرموده تا نصف ساق من باب
المقدمه علی ای حال کلام این دو بزرگوار کفایت میکند در حکم بمرجوحیت در
کشف رکبتین مطلقا یا در خصوص حال سجود ملا جعفر ثقة الاسلام در
در کتاب دعای اصول کافی حدیث فرموده حاصل مضمونش آن این است که هرگاه
نازل شود بلیه شدیده بود باید برهنه نماید زانوهای خود را و فراغ نمود راه
و بچسباند انها را بر زمین و هم چنین سینه خود را بچسباند بر زمین آنوقت

حاجت نبود را از درگاه قاضی الحاجات مسئلت نماید در حال سجود و این موهم است اگرچه
دلالت بود در بر رجحان کشف رکبتین در حال سجود لکن سیاق آن در غیر سجود نماز است
و آن محل کلام در این مقام نیست و اما انگشتان پا اگرچه مقتضای کلام محقق در معتبر
و علامه در نهایة الاحکام و منتهی و تذکره و تحریر عدم رجحان تعلیلا فی قوله علیه السلام
ضعو الیدین حیث تضعو الوجه فانهما یسجدان کما یسجد الوجه و عموم فتوی مبسوط
و سرایر در دعوی باین معنی مکشوف نمودن ابهامین را و وضع انها را بر زمین اولی بوده
باشد از غیر این بیانکه مناسب در مقام بیان حال سجود بر محمول است میگوئیم محمول
در صورتیکه ما لا یصح السجود علیه بوده باشد حکم آن بر بیان نیست که سجده
بر آن در حالت اختیار جایز نیست کلام میکنیم هست در محمولیکه ما یصح السجود
علیه بوده باشد میگوئیم این بر سه طریق متصور میشود یک قسم آنست که محمول منفصل
و جدا هست از جبهه بنحویکه در حال سجود جبهه را بر آن میگذارد و این قسم صحیح و
بی عیب است و در وی نیست که محل خلاف نبوده باشد اگرچه جماعتی از عبارت خلاف
استفاده خلاف نموده اند لکن چنین نیست چنانچه وجه آنرا در مطالع الانوار بیان
نموده ایم و قسم ثانی محمولیست که ملاصق بجبهه بوده نه بنحویکه بجبهه چسبیده
است مثل آنکه مهری را داخل نماید ما بین جبهه و کلاه بنحویکه در حال قیام
نیز ملاصق بوده باشد بر پیشانی بنحویکه مانع سجود از حیثیت موضوع بودن
بر جبهه مثل حالت قیام بوده این قسم ظاهر آنست که در حال اختیار جایز نبوده
باشد سیم از امور معتبره واجبه سجود آنست که مساوی بوده باشد محل جبهه
با محل موقف یا بلندتر بوده باشد بقدر لبنه و پس و این محقق میشود بمنحنی
شدن مصلی تا باین حد در انحناء واجبست من باب المقدمه و مشی بر در تعیین
در این مقام بجو نیست که ما حصل آنچه آنست سیم از جمله واجبات منحنی شدن است
از برای سجود تا آنکه مساوی شود موضع جبهه او با موقف او و تحقق مقام

سیم

مقتضی

مقتضی اینست که گفته شود که انحناء بعد از رکوع مقصود میشود چند نحو اول آنست
که منحنی میشود بقصد سجود پس دوم آنست که منحنی میشود از برای غیر سجود کذلک
مثل اینکه منحنی شد بقصد کشتن عقرب یا جهت برداشتن چیزی از زمین سیم
آنست که منحنی میشود بقصد هر دو هم بقصد سجود هم بقصد اخذ چیزی چهارم
آنست که خارج از اقسام ثلثه مذکوره باشد مثل اینکه افتاد بود بر زمین و
تشکیکی در صحت در قسم اول نیست و اما قسم ثانی پس مقتضای کلام مرحوم محقق
در شرایع و علامه در نهایة الاحکام و تذکره و تحریر و کلام شیخ شهید در ذکری
و دروس و صاحب موجز و غیر اینها عدم اجزا است بلکه مصرح بر در جمله از آنها
بطلان نماز است بسبب اینکه انحنا در نیت دخیل فلا فائده نیست تنقیح مقام مقتضی
اینست که گفته شود سابق بیان شد که سجود عبارت از انحناء مطلوب نیست من
باب المقدمه عبارت از وضع جبهه است بر زمین پس مقصود بالذات
از امر سجود همان وضع جبهه است بر ارض و انحنا مطلوب نیست من باب المقدمه یعنی
بجهت توصل بوضع جبهه بر ارض پس هرگاه کسی از حال قیام منحنی شد بقصد سجود
و سجده را بعمل آورد در اینوقت این شخص بعمل آورده است هم مطلوب بالتبع
و هم مطلوب بالذات را و اما هرگاه این شخص منحنی شد لکن نه بقصد سجود بلکه بجهت
اخذ چیزی از زمین در اینصورت اگرچه مطلوب بالتبع را بعمل آورده است
لکن مع ذلک ممکن است که گفته شود بر این شخص لازم است که برخیزد ثانیاً
منحنی شود بقصد سجود نظر باینکه بعد از آنکه نشست بقصد دیگر انحنا باقی
نماند بر وصف مطلوبیت پس فرق ما بین مقامین است در صورتیکه منحنی
شد بقصد سجود هم مطلوب بالتبع و هم مطلوب بالذات هر دو بعمل آورده
و اما هرگاه منحنی شود لکن نه بقصد سجود هم مطلوب بالتبع در اینصورت
اگرچه مطلوب بالتبع را بعمل آورده است لکن بعمل آورده است چیزی را که
مسقط مطلوب بالتبع است پس لازم نیست برخیزد و ثانیاً منحنی شود بقصد
سجود نظر باینکه انحناء مطلوب بود بجهت توصل بسجود نه بالذات نیست تف

از انحنا را که بعمل آورده نه بقصد سجود همان قدر از وصف مطلوبیت در انحال
خارج شد پس بود بآن جهت تلافی لازم نیست و فرقی نیست در این باب مابین
آنکه منحنی شود بقصد هوی یا نه مثل اینکه افتاده در اینوقت نمیگوئیم لازم
نیست باشند بعد از آن منحنی شود بقصد سجود از آن راه که مذکور شد بلی
هرگاه فرض کنیم افتاده بحد یکه جبهه او بمحل سجود واقع شد و مطلقا قصد سجود
نداشت در این صورت باین وضع جبهه بر ارض بنحو مسطور اکتفا نمیتوان
نمود بلکه لازم است راس نموده بحد یکه بعد از آن صادق باشد که وضع جبهه بجبهه
سجود نموده فرق اینست نظر باینکه سجودی که مطلوب بالذات است عبارتست از وضع
جبهه بر ارض و امتثال حاصل نمیشود از این توضیح مگر آنکه وضع جبهه نماید بقصد
سجود بخلاف انحناء از قیام که مطلوبیتش بجهت توصل بسجود است و این خلاف رکوع
در شرع عبارتست از انحناء مخصوص پس هرگاه منحنی شود شد نه بقصد رکوع
اکتفا بآن نمیتوان نمود نظر باینکه مطلوبیت انحنا نیست مگر توصلی پس هرگاه منحنی
شد تا بحد رکوع رسید لکن نه بجهت رکوع بلکه بجهت اخذ چیزی از زمین در این صورت
اکتفاء بآن نمیتوان نمود بلکه لازم است راست شود بعد از آن بقصد رکوع
منحنی شود و توهم نشود که این موجب زیادتی رکن میشود پس مبطل نماز خواهد
بود نظر باینکه اخیر را که بعمل آورده بقصد رکوع نبوده زیادتی که خلل
مطلق موجب بطلان نمیشود منحنی نماند بنابر این اخیر در سجود مذکور شد در صورتیکه
انحنا بقصد سجود نبوده باشد خواه بجهت غیر سجود بوده باشد یا نه بجهت سجود
و نه بجهت غیر سجود بوده باشد مثل اینکه افتاده باشد در هر دو صورت مابین
است همان حالت که هست سجود رفتن اتمام عمل نماید کلامیکه در انفقام هست این
است که آیا ما بین راست باشد بعد از آن بقصد سجود منحنی شود ظاهر این است
که ما بین نبوده باشد پس امتثال در حق چنین شخص بهر طریق ممکن خواهد

بجد وانی

بود واین ثمره خلاف در مسئله است که بنا بر انحنا اکتفاء بهمان حالت میتواند
نمود وعود بقیام واجب نخواهد بود بخلاف بنا بر قول اول بلکه مصرح به در جمله
از عبارت مثل تذکره ونهایة الاحکام بطلان نماز است مطلقا اگر چه عود
بقیام نماید اگر چه دور نیست که مراد در صورت اجتزاء بوده باشد وعکس آنست
که حکم شود بعدم جواز اجتزاء مطلقا باعتبار مدخلیت انحنا در ماهیت سجود
بلکه باعتبار انصراف امر بسجود بطریق متعارف وآن سجودیست که بعد از قیام
منحنی شده باشد بقصد آن پس سجود بغیر این طریق کفایت نمیکند در حصول
امتثال بجهة دلیلی که دلالت کند بر اینکه وضع جبهه بر نحوی که بوده باشد محصل
امتثال است نداریم بلکه اطلاق فائت واطلاق منصرف میشود بنحو معهود
ومتعارف وآن سجودیست که مذکور شد واین خیالی است متین وکلمات
فقها قدس الله ارواحهم که واجبست منحنی شود بقصد سجود در نیت کرده
که اشاره بوده باشد بهمین مطلب ظاهر میشود انیست مراد مرحوم علامه در تذکره
ونهایة الاحکام در حکم ببطلان باعتبار لزوم تعیین در هیئت مطلوبه همین معنی
بوده باشد قال فی التذکرة یجب ان لا یقصد بهویه غیر السجود فلو سقط الی
السجود لم یجزیه لا ترتب الصلوة وفی نهایة الاحکام ولا یجوز ان یقصد بهویه غیر
السجود فلو سقط لاله لم یجزیه والاقرب البطلان لانه تغییر لهیئة الصلوة
واین قول قویست لکن بطلان در صورت اجتزاء بآن عدم بقیام جهة انحناء
بجهة سجود است واما هرگاه عود نماید بقیام وبعد از آن منحنی شود بجهت سجود
نماز صحیح وبی عیب خواهد بود لکن این در صورتی است که شخص منحنی شد بقصد
غیر سجود یا بقصدی در انحنا نداشته باشد واما هرگاه منحنی شده باشد بقصد
سجود دور نیست که اجتزاء بآن تواند نمود بلکه عود بقیام در این صورت
مشکل است واحتیاط در آن در اعاده بعد از اتمام بهمان حالت است

معلوم آنکه این مطلب منقح شد میگوییم لازم است منحنی شود بقصد سجود بحدیکه
محل سجود او مساوی با محل وقوف بوده باشد یا محل سجود ارفع بوده باشد از محل
وقوف بمقدار لبنه اما مساوات پس محل کلام نیست و اما ارفعیت محل جبهه از موقف
بمقدار لبنه پس این مطلب محل بحث و جواست یکی صحت نماز در صورت ارفعیت محل
جبهه از موقف بمقدار لبنه یا کمتر دوم عدم صحت نماز است در صورت ارفعیت محل
جبهه از محل وقوف مصلی زیاده بر آن قدر مطلب دوم محل وفاق ما بین فقها
است و اما اول یعنی صحت نماز در صورت ارفعیت محل جبهه بمقدار لبنه پس آن
مشهور و معروف ما بین فقها است بلکه خلافی در این ظاهر نیست مگر اینکه ظاهر
میشود از کلام محکی از ابن الجنید که اعتبار نموده مساوات را در حالت اختیار
و تجویز نموده ارتفاع مهار انگشت مضموم را در حالت اضطرار ولکن شهره
در ضعف و شذوذ این نیست علاوه آنکه ضد ید در حالت ضرورت بانخفاض
بی معنی است چه لابد معتبر در صحت نماز شد اگر در حالت اختیار این است که محل جبهه بلند
تر از محل قدم نبوده باشد یا کمتر از مقدار لبنه و این متحقق میشود در ضمن چهار
صورت اول آنست که ارفع بوده باشد از محل قدم بمقدار لبنه دویم آنست که ارفع
بوده باشد از آن یکمتر از مقدار لبنه سیم آنست که محل قدم مساوی بوده باشد
چهارم آنست که محل جبهه اخفض بوده باشد از محل قدم ظاهر این است که جواز
در هر یک از اقسام اربعه ثابت بلکه بی اشکال است کلام میکند در این مقام هم
این است که آیا امر در انخفاض مثل امر در ارتفاع است پس اخفضیت محل سجود
از محل قدم جایز است بقدر مقدار لبنه و کمتر دون زیادتی یا منع تحدید در انخفاض
نیست ظاهر ثانی است اگرچه احتیاط اول است نظر به آنکه مرحوم شیخ
شهید تفرقه ما بین ارتفاع و انخفاض نکرده است و منع مفهوم در کلام
از مقدار لبنه در هر دو مقام و جماعتی از اجله بعد از آن مرحوم با ایشان

موافقت

موافقت فرموده اند بدانکه مناسب اینست که تنبیه شود در انیقام بر آنکه چنانچه
مساوات افضل از ارتفاع هست افضل از انخفاض نیز هست یا ضی بلکه مساوات
مساوی با انخفاض است در فضیلت و کمال مسئله محل خلاف ما بین فقها است
ظاهر اول است پس مساوات افضل است مطلقا اگرچه بالاضافه بانخفاض
بوده باشد لکن ظاهر اینست که انخفاض افضل از ارتفاع بوده باشد اگرچه مرجوح
بوده باشد بالاضافه بمساوات قال شیخنا الشهید فی البیان فی بیان المستحبات
ما هذا لفظه ومساوات مسجده لموقفه او نقصه عالا من لبنة انتهی
وهو یحتمل مساوات الانخفاض للمساوات ومرجوحیته عنه لکن مع رجحانه عن الارتفاع
فتامل حتی یتضح لک الحال بدانکه مناسب بی است که در انیقام تنبیه شود بر چند
مطلب اول اینست که بیان شود مقدار لبنه که مناط در جواز است وجودا وعدما
پس میگوئیم مذکور شد از تعیین محل جبهه از محل قدمین بمقدار لبنه جایز است
وعلاوه بر آن جایز نیست پس لا محاله لازم میباید مقدار لبنه شیء معین بوده باشد با ارتفاع
ارتفاع از آن مقدار که تجاوز نمود حکم میشود بعدم جواز در وصف و وقت عدم تجاوز
حکم شود بجواز چه اگر قدر معین در واقع نبوده باشد بلکه هر لبنه که بوده
باشد مناط تواند شد لازم میباید مطلق مقدار ارتفاع در سجودی نسبت
بهمان شخص جایز بوده باشد و هکذا و این بین البطلان است و چون که تحدید
در اخبار وارد از ائمه اطهار علیهم السلام ندیده ایم و ظاهر اینست که بوده
باشد پس میگوئیم مناط در این لبنه معهوده در زمان صدور اخبار
خواهد بود اطلاق لبنه در نص منصرف بان میشود و این کلام جماعتی از اعاظم
تحدید شده بمقدار ارتفاع چهار انگشت مضمومه بنا بر این هرگاه محل جبهه
ارفع بوده باشد از محل قدم بمقدار ارتفاع چهار انگشت مضمومه جایز
خواهد بود و اگر زیاده بوده باشد جایز نخواهد بود و از این راه است که

مطلب دوم

مرحوم شهید ثانی در شرح لمعه متعرض ذکر لبنه نشده است بلکه مناط در دوازده
وعدم مقدار اربع مضمومه را قرار فرموده است مطلب دوم آنست که آیا حکم مذکور که
عبارت از عدم جواز ارتفاع مسجد از موقف باکثر از لبنه بوده باشد مختص است
بمحل جبهه لبنی رفعیت مواضع اعضای باقی از موقف علاوه بر این مقدار جایز
خواهد بود یا اختصاص جهت ثابت نیست بلکه نسبت تا بسایر اعضا نیز
منفی است در این خلافست بعضی قول او عدم اختصاص جبهه است پس چنانچه
این حکم معتبر در محال سایر اعضا نیز هست پس محل سایر اعضای نیز هست پس
محل کفین نیز مثلا جایز نیست ارفع از محل باکثر لبنه و این قول را شیخ شهید در دروس
در دروس اختیار فرموده و شهید ثانی در شرح الفیه با ایشان موافقت
فرموده و قول ثانی مثل این است در غیر صورت انخفاض اعالی و این قول مرحوم
علامه است در نهایة الاحکام توضیح مطلب مقتضی این است که ذکر عبارت مرحوم
شود بعد از آن توضیح آن تا مطلب مفهوم شود پس میگوییم قال فی نهایة
الاحکام یجب تساوی الاعالی والاسافل او انخفاض الاعالی مراد از این عبارت این
است که اعضای سبعه که واجبست در حال سجود مکلف آنها را بگذارد بر زمین
مثلا جبهه و یدین و بعضی اسافل مثل رکبتین و ابهامین مقصود از این
عبارت این است که مواضع اعضای اعالی مساوی بوده باشد پس اختلاف
در مواضع اعالی و اسافل خواه بین با آنکه مواضع اعالی اخفض بوده باشد از مواضع
اسافل یا مواضع اعضای سافل بوده در صورت انخفاض اعالی مضر نیست
و اما در غیر حالت انخفاض مضر است پس معتبر مساوات حال هم است در غیر حالت
انخفاض اعالی و عدم اعتبار مساوات است مطلقا در حالت انخفاض و مراد
از مساوات چنانچه از کلام مرحوم ظاهر میشود اعم است از مساوات و اختلاف
بقدر لبنه پس مراد آنست جایز نیست محال اعضای عالیه اگر چه محل کفین بوده

باشد

باشد رفع بوده باشد از محل قدمین یا اکثر از مقدار لبنه و همچنین محل رکبتین دو
ثالث اقوال اعتبار این معنی است در محل جبهه نسبت بموقف و عدم اعتبار این
است در محل اعضای دیگر و این ظاهر میشود از اکثر فقها نظر باینکه تصریح باعتبار
این فرموده اند در جبهه نسبت بموقف و متعرض غیر جبهه نشده اند و این دلیل
بر عدم اعتبار آن است نسبت بسایر اعضا والا میبایست بتنبیه بر این باشند
چنانچه تنبیه فرموده اند در جبهه و مختار قول ثالث است ولکن احتیاط در رعایت آن

مطلب ثالث

است مطلب سیم در بیان این است که این حکم مذکور عبارت از عدم مساوات
ارتفاع محل جبهه بوده باشد از موقف یا اکثر از مقدار لبنه آیا مختص است بعلو
قائم مثل بلندی که در دیوار یا وضع خشب و نحو آنها بوده باشد یا ثابت است
در انحدار منحدره باز مثل اینکه در زمین پست و بلندی میباشد محل وقوف
پست است و جبهه واقع میباشد در موضع مرتفع فی الواقع محل جبهه ارفع از محل
وقوف میباشد یا اکثر مقدار از لبنه مستفاد از کلمات بسیاری تعمیم است و این
و این مصرح به است در کلام ابی الجنید و ذکره و موجود در روض الجنان و مقاصد
العلیه و مسالک و مدارک و این مختار است لکن با این تفصیل اگر موضع قدم اخفض
بوده باشد و مسجد ارفعیت محل سجود یا اکثر از مقدار لبنه مانعیت خواه در ارض
منحدره مضر بوده اگر چه علاوه از قدر لبنه بوده باشد لکن حسن احتیاط در امور دینیه

مطلب چهارم

ظاهر است مطلب چهارم اینست هرگاه جبهه واقع شود بر موضع مرتفعی که ارتفاع آن علاوه
از قدر لبنه بوده باشد در اینصورت اگر چنانچه ممکن از کشیدن جبهه بموضع مساوات
یا مرتفعی که بقدر لبنه فلازم بوده باشد نباشد رفع جبهه متعین است و اما
هرگاه متمکن از کشیدن جبهه بوده باشد بمحل جواز اختلاف کرده اند فقها بسه
قول اول تعیین جر جبهه است بموضع جواز و عدم جواز رفع آنست و این قول شیخ
طائفه است در استبصار و محقق است در معتبر و صاحب مدارک است در

مطابق له رو تعیین رفع و عدم جواز جوازست و این قول مرحوم علامه است در تذکره و شیخ دوم

شهید است در کتاب ذکری در بیان و در دروس سیم تخییر میان جواز رفع است پس

مکلف در این حالت مخیر است ما بین آنکه رفع جبهه نماید و وضع نماید بمحل معتدل

یا بکشد جبهه را بمحل معتدل و این مختار علامه است در منتهی و نهایة الاحکام

و تحریر و محقق ثانی است در جامع المقاصد و شهید ثانی است در روض الجنان

مختار قول ثالث است لکن بالاولویة جواز رفع بدانکه مناسب در این مقام این است

که بیان شود که آیا مساوات محل جبهه با موقف یا ارتفاع آن بقدر لبنه واحد

در تحقق ماهیة سجده هست بنابراین هرگاه جبهه را گذارد بر محلی که ارتفاع آن

علاوه بر مقدار لبنه بوده باشد سجده متحقق نشده خواهد بود یا نه چنین نیست

بلکه بوضع جبهه اگر چه بر موضعی که ارتفاع او اکثر از یک لبنه بوده باشد سجده

متحقق خواهد بود لکن اجتزاء بآن در نماز نمیتوان نمود کلمات فقها در این

مختلف است صریح تذکره و نهایة الاحکام و ذکری و جامع المقاصد و روض الجنان

اول است و صریح شیخ الطائفه در استبصار ثانی است و این قول اقوی است

پس ظاهر این است بوضع جبهه اگر چه بر موضعی که ارتفاع او اکثر از یک لبنه بوده

باشد سجده متحقق هست و مساوات محل جبهه با موقف مثلا از واجبات

سجود صلوات است و لهذا ظاهر میشود این است در سجده تلاوت اجتزاء بآن

سجده میتوان نمود و شبهه زیادتی سجده در نماز در صورت رفع راس پس باید

نماز باطل باشد مدفوع است بآنکه زیادتی سجده آنکه موجب بطلان نماز میشود

آن سجده ایست که مستجمع شرایط صحت بوده باشد و در اینجا اگر چه سجده متحقق

شده است لکن سجده آنکه سجده مستجمع شرایط صحت بوده باشد نیست و سجده

آنکه مستجمع شرایط صحت هست آن است که محل جبهه مساوی با موقف بوده باشد

یا ارتفاع آن بوده باشد بمقدار لبنه اشکالی که در این مقام هست این است هرگاه

مساوات

مساوات محل جبهه یا ارتفاع آن بقدر لبنه را مدخلیتی در ماهیت سجده یا ارتفاع ه
اکثر از این قدر متحقق شود و زیادتی سجده آنکه موجب بطلان نماز شود سجده با ارتفاع
باشد که محل جبهه مساوی با موقف باشد یا ارفع از آن بقدر لبنه پس میبایست
حکم شود بجواز سجده تلاوت در نماز بشرط آنکه محل جبهه ارفع باشد از موقف
باکثر از مقدار لبنه و حال آنکه احدی از علما تکلم بر این کلام ننموده بلکه حکم ه
بعنوان اطلاق فرموده اند بعدم جواز سجده تلاوت در اثناء نماز و هم چنین
حکم ببطلان نماز بآن سجود پس از این ظاهر میشود که مساوات محل جبهه یا ارتفاع
بقدر مذکور را مدخلیتی در تحقق ماهیت سجده هست بر فرض عدم تسلیم این ه
دخل با اینکه ماهیت سجده متحقق میشود اگرچه ارتفاع محل جبهه علاوه از مقدار لبنه
بوده باشد باید بگوئیم تخلل سجده در اثناء نماز موجب بطلان نماز هست است
که محل جبهه مساوی با موقف یا ارفع از آن بوده باشد بقدر لبنه و سجود ده
بلکه چنین نیست موجب بطلان نیست مگر در صورتیکه دلیلی قائم باشد بر بطلان
در سجود تلاوت چنین است نظر باجماع و ظاهر نصوص بر اینکه سجده
تلاوت موجب بطلان نماز هست مطلقا و در غیر آن دلیلی بر بطلان علی
وجه الاطلاق معلوم نیست فتامل مطلب پنجم آنست که بیان شود هرگاه جبهه
واقع شود بر محلی که ارتفاع آن از موقف علاوه از مقدار لبنه بوده باشد لازم
است رفع جبهه یا کشیدن آن بمحلیکه معتدل بوده باشد و اما هرگاه
واقع شود بر موضعیکه ارتفاع آن بقدر لبنه یا کمتر بوده باشد شکی نیست که اصوب
بآن میتوان نمود چنانچه دانسته شد در رفع راس در انصورت بقصد وضع ه
جبهه بر موضع مساوی با موقف جایز نیست بلکه موقف جایز نیست بلکه موجب
بطلان نماز میشود لکن مخفی نیست که جبهه را بکشد تا برساند بمحلیکه
مساوی با موقف بوده باشد و این حکم مقطوع به در کلمات بسیاری از اصحاب

منصوص است در اخبار ائمه انام علیه الاف التحیة والسلام مخفی نماند که جر جبهه بجهة
تحصیل مساوات منصوره میشود بدو طریق اول آنست که جر جبهه مستلزم انفصال
جبهه از ارض نمیشود بلکه جبهه پیوسته مماس با ارض هست تا منتهی شود بمحلیکه
مساوی با موقف بوده باشد این در صورتیست که جبهه واقع شده باشد برده
در مرتفع در ارض منحدره دوم آنست که جر جبهه بجهة تحصیل مساوات مستلزم
انفصال جبهه هست از زمین مثل اینکه جبهه واقع شود بر سنگ بلندی که
بلندی او بقدر لبنه نمادون بوده باشد در اینصورت جر جبهه مستلزم این
هست که جبهه منفصل از ارض شود مثل تاملی در رجحان جر در قسم اول نیست
کلامیکه هست در قسم ثانی است نظر باستلزام جر در آن انفصال جبهه را
از ارض باین سبب موهم تعدد سجود است نظر باینکه در سابق بیان شد
که سجده عبارت از وضع جبهه است بر ارض لکن ظاهر اینست که حکم که عبارت
است از استحباب جر در هر دو ثابت بوده باشد بنا بر این انفصالی که محذور
هست انفصالی است که در ضمن رفع جبهه از محل جبهه بوده باشد نه انفصالی
است که در ضمن خفض بوده باشد بجهة تحصیل مساوات ولفظ جر
اگرچه ظهوری دارد در قسم اول لکن فرض وقوع جبهه بر حجر در نص دلیل اراده
تعمیم است کما لا یخفی علی المتامل مطلب ششم در بیان این است هرگاه جبهه واقع
شود بر مکانی که مساوی بوده باشد با موقف بوده باشد یا ارتفاع از آن بوده
باشد بمقدار لبنه نمادون لکن در هر دو حالت جبهه واقع شده باشد بر چیزی که
سجده بر آن جایز نبوده باشد عالم بحقیقت حال شده باشد قبل از فراغ از ذکر واجب
بدانکه در اینصورت عدم جواز اکتفا بهمان حالة محل تشکیک نیست کلامیکه
هست در این است آیا لازم است بر آن شخص در آن حالت جبهه را بکشد تا
برساند بما یصح السجود علیه یا لازم است رفع جبهه نماید بعد از آن بگذارد بما

یصح

اول

دوم

مطلب ششم

یصح السجود علیه یا آنکه مخیر است ما بین هر یک از این دو امری که مذکور شد این محل خلاف
ما بین فقها است پس قول ثالث ظاهر میشود از مرحوم علامه در نهایة الاحکام و تخییر
ظاهر از مرحوم است در تذکره و اول مختار شیخ شهید است در کتاب بیان و دروس
و ذکری و محقق ثانی و شهید ثانی است در جامع المقاصد و روض الجنان و صاحب
مدارک است و این مختار است لکن بر این نحو که مخیر است ما بین دو جبهه تا برسانند
بما یصح السجود علیه یا برسانند ما یصح السجود علیه را بجبهه یکدرد و ثبت که برسانند
ما یصح السجود علیه را بجبهه بر بعضی جهات اعتباریه اولی و ابعد بوده باشد و بعض
مناقشات وارده مخفی نماند و آنچه مذکور شد در صورتی بود که عالم بوده باشد
شده بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب و اما هرگاه عالم شود بآن بعد از اتیان
بذکر واجب خواه بعد از رفع راس از سجده بوده باشد یا قبل از آن در هر دو صورت
سجده صحیح و چیزی بر او نیست خصوصا هرگاه عالم بوده بحقیقت حال بعد از رفع راس
بوده باشد بلی هرگاه عالم شود بآن در سجده بعد از فراغ از ذکر واجب و قبل از اتیان به
بذکر مستحب پس احوط اولی است که جبهه را بکشانند تا برسانند بما یصح السجود علیه
یا ما یصح السجود علیه را برسانند بجبهه تحقیق این مباحث در بحث ما یصح السجود علیه ذکر
شده است و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم آنکه هرگاه عالم شود بحقیقت حال
بعد از اخذ بذکر واجب و قبل از فراغ از آن در این صورت ظاهر اینست که اگر بالاتیان
نموده محکوم بصحت است لازم است اتمام آن نماید بعد از رسانیدن بما یصح السجود علیه
بالجبهه یا بعکس که موجب اختلال بنظم کلام شود و اما هرگاه طولی داشته باشد که
موجب اختلال بنظم ذکر شود استیناف آن بعد از ایصال ما یصح السجود علیه را
بجبهه یا بعکس لکن این در صورتی است که طولی نداشته باشد رسانیدن ما یصح
السجود علیه را بجبهه یا بعکس که موجب اختلال بنظم کلام شود و اما هرگاه طولی
داشته باشد که موجب اختلال بنظم ذکر شود استیناف آن بعد از ایصال ما یصح السجود علیه را
بجبهه یا اتصال جبهه را بآن لازم است و این در صورتی است که متمکن از اصلاح بین نحو بوده

بوده باشد و اما هرگاه متمکن از هیچ یک نبوده باشد مگر بارتکاب فعل منافی در این صورت
اگر این در سعه وقت بوده باشد قطع نماز لازم است بعد از تحصیل ما یصح السجود
علیه استیناف نماز نماید و اگر در صورت ضیق وقت بوده باشد باین نحو که قطع نماز
و تحصیل ما یصح السجود علیه موجب انقضای وقت نماز شود در این صورت ظاهر
این است که اعتبار ما یصح السجود علیه ساقط است لکن بتفصیلی که در مباحث ما یصح
السجود علیه بیان شد مخفی نماند اینکه مذکور شد در ضمن کسی بود که عالم بحقیقت حال
بود لکن باعتقاد آنکه محل ما بین یصح السجود علیه است وضع جبهه بر آن نمود بعبارة
اخری عالم بحکم بود لکن جاهل بموضع در آن حال فساد اعتقاد او منکشف شد و اما
هرگاه عالم بموضوع بود لکن جاهل بحکم چنین که میدانست الجنی فرش است مثلا و لکن
نمیدانست سجده بر فرش جایز نیست در اثناء سجده عالم بحکم شد پس اگر این در عین
سجده اولی بوده باشد نماز باطل و استیناف آن لازم است و اما هرگاه در سجده
اولی بوده باشد نماز ~~باطل و استیناف آن لازم~~ پس هرگاه بعد از فراغ از ذکر واجب
بوده باشد ظاهر اینست بن است که نماز او باطل بوده باشد در دو بیت که چنین بوده
باشد اگر چه قبل از فراغ از ذکر واجب بوده باشد و اما هرگاه در سجده اولی بوده باشد
لکن قبل از شروع بذکر واجب در این وقت عالم بحکم شد در این صورت هرگاه ایصال
ما یصح السجود علیه نمود بجبهه یا ایصال جبهه نمود باین بعد از آن اتیان بذکر نمود
در دو بیت که حکم شود بر السجود علیه نمود بجبهه یا ایصال جبهه نمود بان بعد از آن
اتیان بذکر نمود در بیت که حکم شود بصحت نماز خصوصا در صورتیکه وقت
مضیق بوده باشد و این شخص تقصیر در تعلم نکرده باشد والله العالم بحقایق
احکام مطلب هفتم در بیان حکم عاجز از انحناء بدانکه هرگاه کسی متمکن از انحنا نبوده
باشد بحدیکه محل جبهه مساوی با موقف یا ارفع از آن بوده باشد بمقدار
لبنه یا متمکن از انحنا هست فی الجمله یا متمکن از آن نیست مطلقا و در صورت
تمکن از انحناء یا متمکن هست از وضع جبهه بما یصح السجود علیه یا نه در صورتیکه

مطلب هفتم

متمکن

متمکن از انحنا مطلقا نیست یا متمکن هست از ایما بسر یا نه و در صورت عدم
تمکن از ایما بسر یا متمکن هست از ایماء بچشم یا نه پس درین مقام چند احتمال
اول است اول آنست که مکلف متمکن از انحناء بقدر معهود نیست لکن
متمکن از انحناء فی الجمله هست و هم چنین متمکن از وضع جبهه هست بر چیزی که سجده
بر آن صحیح است بعد از انحناء مقدور یا بگذاردن جبهه را بر موضع بلندی
از انحناء مقدور و وضع جبهه نماید پس درین صورت انحناء بقدر
ثانی مقدور لازم و هم چنین وضع جبهه بعد از انحناء مقدور و در این صورت
عدول از انحناء مقدور بایماء قبیح یا بعین جایز نیست قسم دوم مثل
اول است مگر اینکه متمکن از وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه نیست نزد وضع
جبهه بر موضع مرتفع و نه برفع نمودن ما یصح السجود علیه ظاهر این است در این صورت متحقق
شدن بقدر مقدور لازم نباشد بلکه جایز است که اکتفاء نماید بایماء براس منحنی نماید در قسم
اول که متمکن از وضع جبهه هست بر ما یصح السجود علیه بطریقی که مذکور شد ظاهر این است که
لازم بوده باشد وضع اعضای باقیه مثل یدین و ابهامین مثلا بر ارض اشکالی که در این
مقام هست این است که هر گاه وضع جبهه بما یصح السجود علیه موقوف بوده باشد بر اینکه مرد
این شخص مسافتی را بلند نماید تا جبهه را بر آن بگذارد و این مستلزم این هست که وضع ید
بر ارض نتواند نمود در این صورت ترجیح با کدام است رفع ید یا از وضع ید نماید تا وضع جبهه بما
یصح السجود علیه میسر متحقق شود یا رفع ید از وضع جبهه نماید تا وضع ید متحقق شود ظاهر اول است
و در قسم ثانی که متمکن نیست از وضع جبهه بنحوی که سجده بر آن صحیح بوده باشد آیا لازم است وضع اعضای
باقیه بر ارض و در نیست که واجب بوده باشد پس لازم است که بعد از رکوع بر نشیند بجهت
ثالث وضع یدین و رکبتین بر ارض و بعد از جلوس ایماء براس نماید بجای سجود و در حال ایماء وضع ید
و ابهامین و رکبتین نماید بر ارض قسم سیم آنست که متمکن از انحنا مطلق نیست لکن متمکن از ایماء براس هست
چهارم قسم ۴ مثل سیم است مگر اینکه متمکن از ایماء براس نیست بلکه متمکن از ایماء براس نیست بلکه متمکن
از ایماء بعین هست حکم در این دو قسم آنست که در وقت ایماء براس بجهت سجود منحنی است مبالغه

بذکر واجب تا فراغ از آن مستقر و ساکن باشد یعنی در عرف بگویند که آن شخص در این
مدت ساکن و مستقر است مشخص است صدق آن معنی موقوف بسکون کل اعضا مثل
اصابع بلکه کل بدن نیست مثلا پس حرکه اصابع و بدن منافی با تحقق طمأنینه باین معنی
نیست اول از تفاسیر مذکوره اخص ثلثه است مباینه ثانی اعم از همه است نظر باینکه
با اضطراب بدن مکلف باسره این معنی صادق است کما لا یخفی و تفسیر ثالث اعم
از اول است واخص از ثانی ظاهر این است مراد از طمأنینه واجبه در احوال الصلوة
خواه حالت تکبیر الاحرام یا حالت قرائت یا حالت رکوع و بعد از رفع رأس از رکوع و حالت
سجود و بعد از فراغ و رفع رأس از سجده همین معنی است یعنی تفسیر ثالث پس استقرار و
سکون جمیع اعضا و جوارح معتبر در تحقق طمأنینه نیست و واجب نخواهد بود همین
قدر که صادق است مکلف ساکن است عرفا در انحالت کفایت میکند ظاهر این است
مراد فقها اعلی الله تعالی مقامهم از طمأنینه در احوال صلوة همین معنی است و مسامحه
در تعبیر واقع شده است نحو حال در این مقال مسطور در مطالع الانوار است
بحث سیم در بیان وجوب طمأنینه بمعنی که مذکور شد محل تأمل نیست از حین شروع بذکر
واجب تا فراغ از آن و این محل وفاق است کلام میکرد در این مقام هست این است که آیا
آیا طمأنینه از واجبات رکنیه است در این مقام دعوی صنیف در مباحث رکوع یا از واجبات
غیر رکنیه است این محل خلاف ما بین فقها است ثمره خلاف ظاهر است نظر باینکه هرگاه
از واجبات رکنیه بوده باشد اخلال بان اگرچه سهوا هم بوده باشد موجب بطلان نماز
است و اگر از واجبات غیر رکنیه بوده باشد اخلال بان سهوا موجب بطلان نماز نیست و حکم
مشهور ما بین فقها ثانی است و شیخ طوسی قدس الله تعالی روحه در کتاب خلاف تصحیح
فرموده برکنیت آن بلکه بر آن دعوای اجماع فرموده و این قول ظاهر میشود از کلام مرحوم
شیخ شهید در کتاب ذکری از ابن جنید نقل فرموده مختار قول مشهور است و دور نیست
مراد مرحوم از رکن در این مقام رکن بمعنی مشهور نبوده باشد مؤید این است کردن

کتاب اطلاق رکن ننموده بر صلوات در تشهد ومع ذلک تصریح ننموده باینکه اخلال
ان ساهیاً موجب بطلان نماز نیست قال في الخلاف الصلوة علی النبي صم فرض في التشهد
ورکن من ارکان الصلوة ثم قال من ترک التشهد والصلوة علی النبي صم ناسیاً قضی
ذلک بعد التسلیم وسجد سجدتي السهو وقال الشافعي یجب علیه قضاء الصلوة ه
دلیلنا اجماع الفرقة ظاهر این است اطلاق رکنیکه بطمانینه نموده ان بنیاد این ه
قبیل بوده باشد ومبنای این مطلب چند چیز است اول ادعای اجماع در مسئله ننموده
باآنکه این قول ساد وضعیف است دوم آنست در مقابل این قول ابی حنیفه را
ذکر ننموده که حکم کرده است بعدم وجوب آن وعبارت او هم این است الطمانینة
في الرکوع رکن من ارکان الصلوة وبه قال الشافعي وقال ابو حنیفة انها غیر واجبة لا یجب
عنده الا ان ینحني قدر ما یضع یدیه علی رکبتیه دلیلنا اجماع الفرقة سیم آنست او هم
در همان کتاب اطلاق رکن ننموده بر صلوات در تشهد بر دو رفع راس از سجده
دوم چنین بر رفع راس از رکوع وطمانینه در آن قال الطمانینة في السجود رکن ه
ورفع الراس من السجود رکن الراس من الرکوع والطمانینة فیه واجب رکن معلوم
است اراده معنی معروف از رکن در جمیع اینها بسیار بعید است دیگر فرض نه
تسلیم اینکه مراد معنی معروف بوده باشد میگوییم صحیح نیست دلیل بر این
مطلب صحیح نداده است که فرموده لا تعاد الصلوة الا من خمسة الطهور والوقت
والقبلة والرکوع والسجود نظر باینکه از حدیث مقتضی اعاده است بسبب اخلال
عمداً وسهواً در امور خمسه مذکوره پس ما عدای اینها مندرج خواهد بود
در تحت مستثنی منه از جمله محل کلام است پس مدلول حدیث این
است که طمانینه از جمله چیزی نیست که اخلال بان اگرچه سهواً
بوده باشد موجب اعاده شود وهو المطلوب

بحث سیم

عسم

بحث سیم آنست که سابق بیان شد طمأنینه که واجبست طمأنینه در ذکر واجبست یعنی از حین
شروع بذکر واجبست تا فراغ از آن و در این محل اشکال نیست کلامی که در این مقام هست
آنست که با طمأنینه بقدر ذکر مستحب هم لازم هست یا نه معلوم است که وجوب شرعی تحقق
در ضمن ذکر مستحب شرط نمانده است پس هرگاه اخلال بطمأنینه در ذکر مستحب شود لازم
مبادا نماز محکوم ببطلان شود نظر بانتفای شرط صحت این احتمال صحیح نیست
نظر بآنکه تقیید فرموده اند وجوب طمأنینه را بقدر ذکر واجب پس هرگاه اشتراط
صحت نماز بطمأنینه در ذکر مستحب در سجود و در رکوع ثابت نبود میبایست که طمأنینه
بر آن بفرمایند مثل سایر شروطی که موقوف علیه صحت است از قبیل طهارت و ستر
عورت و غیر اینها ظاهرا نیست که این محل تامل نبوده باشد کلامیکه هست این است
که طمأنینه در ذکر مستحب در رکوع و سجود با شرط صحت خود ذکر مستحب هست یا نه
محل مراد این است ترک طمأنینه در وقت اشتغال بذکر مستحب در رکوع و سجود اگر
چه مضر بصحت صلوة نیست لکن کلام در این است که آیا مضر بصحت آن ذکر هست
پس گویا این شخص تارک ذکر مستحب در آن بوده یا مضر بصحت ذکر مستحب نیست
مقتضای اطلاقات امر بذکر ثانی است و این معتقد معتضد بکلمات اصحابست
نظر بآنکه فرموده اند در هر یک از رکوع و سجود طمأنینه واجبست بقدر ذکر
واجب و ظاهر این کلام اینست که هرگاه اخلال بطمأنینه نشود در ذکر مستحب
این باعث خلل در ذکر مستحب نشود علاوه در بعضی از عبارات تصریح شده
باستحباب طمأنینه در ذکر مستحب بعد از تصریح بوجوب آن در ذکر واجب قال فی
السرایر والطمأنینه واجبة فی القیام وکذلک فی الرکوع بقدر ما ینطق بالذکر
الواجب وما زاد على ذلك مستحب بلی غایة الامر ممکن است کسی متمسک شود
در این مقام بحدیثی است که ثقة الاسلام در کتاب کافی روایت فرموده از سلیمان
بن صالح از کاشف اسرار در تابعی جناب امام جعفر صادق علیه السلام که

قال لا يصلي احدكم الصلوة وهو ماش ولا راكب ولا مضطجع الا ان يكون مريضا وليتمكن
في اثنائه كما يتمكن في الصلوة فانه اذا اخذ في الاقامة فهو في صلوة بناء على ان الظاهر
ولو كان في اجزاء المستحبة كما لا يخفى وذكر الماشي والراكب في صدوره وان كان يوجب
الوهن في افادة الظاهر من التمكن لاحتمال ان يكون المراد منه خلاف المشي والركوب
لكنه ليس على حد يوجب حمل اللفظ على خلاف ظاهره ممكن است جواب از اين استدلال
باين نحو كه غايت اعتبار اين حديث ظاهر ميشود تشخيص موضوع است يعني تمكن در
حال اقامه مي‌بايست مثل تمكن در حال صلوة بوده باشد واما حكم آن كه
نميتوان وجوب يا استحباب پس مطلق مستفاد نيست بعلاوه آنكه حكم تمكن
در احوال صلوة مختلف است در افعال واقوال واجبه بطريق وجوب شرعي است
واين معنى در اقامه ممكن الاراده نيست بعد از آنكه مشخص شد تمكن در اقامه
متصف وجوب شرعي نميتواند شد امر مراد است ما بين آنكه متصف بوصف
وجوب شرطي بوده باشد يا استحباب اين نيز حقيقة ميان مجاز ترجيح حمل بر اول است
الكن نيز استعمال ترجيح حمل بر ثاني است ومع فرض اراده اول متمم نيست در محل كلام
نقل بر آنكه شرطيه تمكن در حال اقامه مستلزم شرطيه تمكن در جميع احوال الصلوة
حتى در اجزاء مستحبه نيست قدر متيقن در ما نحن فيه وامثال در جان تمكن است
در آن واين مسلم است وانسجام تمكن لازم نمي‌آيد شرطيه آن لعدم استلزام
العام للخاص فلا يستقيم الاستدلال الا استنادي مقابله بالاتيان بالذكر على اي
نحو كان ولو مع عدم التمكن والاطمينان پس حكم بشرطيه طمانينه در احوال اذكار مستحبه
از اين راه كه مذكور شد ممكن نيست بلي قدر متيقن آنست كه با طمانينه بوده
باشد ليكن اين با وجود اطلاق موجب حكم بر تعيين نميتواند شد بنابر اين هرگاه
فعلا اتيان بذكر واجب در حال اطمينان وسكون بدن شروع نمود بذكر مستحب
با عدم سكون بدن صحيح خواهد بود يعني امتثال امر متوجه بذكر مستحب كرده خواهد

بود

بخواهد در یک حالت نماید یا شروع بذکر نماید بذکر مستحب در حالت کون در یک محل از افراد
و فارغ شود از قبل از تجاوز از ادنی مراتب در هر دو صورت اتیان بذکر مستحب
کرده خواهد بود با اخلال بطمانینه و صحیح لکن منحصر است اخیر منکور شد نظر
بتحقیق مسئله است بالاضافه بعد از آنکه گرده معلوم است جزم در امور دینی
مقتضی عدم اخلال بطمانینه است خواه در تسبیح مستحبه بوده باشد یا در صلوة
بلکه در دعائی که قبل شروع بذکر ماثور است در اینجا نیز اخلال نماید لکن اینها
همه در صورتی است که اتیان بدعا و ذکر مستحب نماید در احوال رکوع و اما هرگاه
شروع بدعا نماید قبل از بلوغ یا فارغ از ذکر مستحب شود بعد از تجاوز از حد رکوع
شبهه از خلل کلام خارج خواهد بود چنانچه در مبحث رکوع بیان شد نهم ۹ از امور واجبه نهم
در سجود ذکر است بدانکه ظاهر میشود از جماعت از اصحاب حکم ذکر در سجود حکم ذکر در
در رکوع است از حیثیت خلاف در ما بین فقها و کیفا ظاهر این است که چنین
نیست نظر بر آنکه از بعض از اعاظم فقها ظاهر میشود قول بتعیین تسبیح کبری
یعنی سبحان ربی الاعلی وبحمده در اینمقام و حال آنکه در رکوع قائل شده اند بتخییر ما بین
تسبیح کبری و سه تسبیح صغری و لا اله الا الله مثل مرحوم شیخ الطائفه در کتاب نهایه
بلکه در مبسوط نیز که گفته شود همین مطلب ظاهر میشود از آن نیز که او در کتاب مبسوط
و هم چنین مرحوم محقق در کتاب شرایع در مبحث رکوع ذکر فرموده اند بتعیین تسبیحه
و قول بجواز اجتزاء بمطلق ذکر را نسبت بقیل داده و در سجود عکس فرموده یعنی
اولاً حکم فرموده بوجوب ذکر که مستلزم اکتفا است بمطلق ذکر و قول تعیین تسبیح
را نسبت بقیل داده قال فی الشرایع فی مباحث رکوع فی مقام بیان امور الواجبه ه
فیه ما هذا لفظه الخامسة التسبیح فیه و قیل یکفی الذکر و لو کان تکبیراً او تهلیلاً
و فیه تردد و قال فی مباحث السجود بعد الحکم بان الواجبات فی السجود سته ما هذا
کلامه والرابع الذکر فیه و قیل یختص بالتسبیح کما قلناه فی الرکوع و الفرق بین البقیه

کالاختلاف فیه مقتضاهما ظاهر للتامل پس حکم بانکه اختلاف در این مقام مثل اختلاف
در مباحث رکوع است کما وکیفا باین معنی که هر کس قایل بتعیین تسبیح در انجا شده
در اینجا نیز قایل شده و هر کس که منکر تعیین تسبیح است در انجا در این نیز هست
و همچنین در کیفیت تسبیح در ذکر صحیح نخواهد بود بجهة خلاف در این مقام مثل
مبحث رکوع در اینست که ایا تسبیح در ذکر سجود متعین است یا نه جمعی از اعاظم
اصحاب قایل شده اند بتعیین تسبیح چنانچه جماعتی قایل شده اند بعدم تعیین
ان منکرین تعیین تسبیح مفترق شده اند بدو قول طایفه قایل شده اند بجواز
اکتفا بهر ذکری که بوده باشد و این قول اکثر از متاخرین اصحابست و بعضی اکثر
قایل شده اند بعدم تعیین تسبیح لکن اکتفا بمطلق ذکر نفرموده اند بلکه حکم فرموده
بتسبیح و فرموده هرگاه تهلیل بگوید یا تکبیر بگوید یا صلوات بفرستد بعدد
تسبیح کفایت میکند و این قول ظاهر منسوب با شیخ صدوق ره در کتاب مجالس
بلکه این را ذکر فرموده در ضمن امور بلکه حکم فرموده بثبوت انها در دین امامیه
و همچنین قایل شدگان بتعیین تسبیح متفرق شده اند بشش قول چنانچه در مباحث
رکوع مفصلا بیان شد مختار در نزد این حقیر انام در هر دو مقام تعیین تسبیح
است و مکلف مخیر است ما بین تسبیح کبری یعنی سبحان ربی الاعلی وبحمده و سه
تسبیح صغری یعنی سبحان الله با افضلیت واحد کبری از سه صغری چنانچه در رکوع
بیان شد **ششم** از امور واجبه متعلقه بسجود رفع راس از انست یعنی سر بر
داشتن از سجده است خواه در سجده اولی بوده باشد یا ثانیه فرقی که هست
بعد از رفع راس از سجده اولی لازم است جلوس با طمانینه اگرچه قلیل بوده باشد
بخلاف سجده ثانیه که بعد از رفع راس از ان جلوس لازم نیست چنانچه بیانش
خواهد شد و چونکه ظاهر این است که غایت سجده برفع راس از انست خواه سجده
اولی بوده باشد یا سجده ثانیه لهذا رفع راس را از جمله امور واجبه در سجود گفتیم

بی عیب

در عیب است **بحث ششم** در آداب سجود و مستحبات آن چند چیز است اول تکبیر
گفتن است در حال اراده سجده سجود بعد از آنکه در هر سجده از سجود آن صلوة دو تکبیر
مستحب است اول در حال اراده سجود دوم بعد از رفع راس از آن پس در هر دو سجده
چهار تکبیر مستحب است مجموع و تکبیر اول این است بعد از آنکه اراده سجود نموده
در حال قیام اتیان بآن نماید بعد از فراغ از تکبیر منحنی شود از برای سجود و مستحب
دوم تکبیر ثانی است که اتیان بآن نماید بعد از آنکه رفع راس از سجود اول نموده و متمکن
بجلوس شد و اما تکبیر ثالث پس مستحب است اتیان بآن نماید در حال جلوس بعد
از اراده سجود ثانی بعد از فراغ از تکبیر منحنی شود بجهة سجود و مستحب چهارم تکبیر
رابع است که اتیان نماید بآن مثل تکبیر ثانی یعنی بعد از تمکن از جلوس بعد از رفع راس از سجود
ثانی قول باستحباب تکبیر مذکوره مشهور مابین فقها است و ظاهر این است از جمعی
سید مرتضی و صاحب مراسم وجوب است و این قول محکی است از ابن ابی عقیل و ضعف
آن ظاهر است و ظاهر این است هرگاه شروع تکبیر اول در حال قیام نماید و فارغ از آن
شود در حال انحنائی نسبت خواهد بود لکن بوصف مرجوحیت نسبت بفراغ
در حال قیام و اما حکم در تکبیر ثانی و ثالث و رابع نیز چنین است باین معنی
که هرگاه شروع در تکبیر نمود در حین رفع راس از سجود و فارغ از تکبیر شد در حال
انتهاء بجلوس در ثانی و رابع و بسجود در تکبیر ثالث آتی بسنت خواهد بود
لکن با وصف مرجوحیت بالاضافه باتیان آنها در حال جلوس یا چنین نیست
بلکه موظف اتیان باین دو تکبیر است بعد از آنکه رفع راس از سجود نمود و متمکن
از جلوس شد تعمیم در توظف مشخص اصل است قدر متیقن اتیان بر این دو تکبیر است
بعد از تمکن از جلوس و فی صحیحة حماد المشهورة ثم رفع راسه من السجود فلما استوی جالسا قال الله اکبر
و نظیر این اگرچه مذکور است در این صحیحه در تکبیر اول که اتیان بآن فرموده در حال قیام لکن
چون در آن معارضی موجود است که دلالت میکند بر مشروعیت اتیان بآن در حال هوی بسجود لهذا

مذکور صحیحه حماد است محمول است در رجحان ولکن در تکبیر ثانی معارضی ظاهر نیست تنقیح مقام
این است که گفته شود کلمات فقهاء در افاده مرام در این مسئله مختلف است ما حصل آنچه از کلام
را مع میشود بسه قول اول تعیین اتیان به دو تکبیر است یعنی تکبیر ثانی و تکبیر رابع
در حالت تمکن از جلوس و منع از اتیان بانها است قبل از آن و این ظاهر میشود از کلام
شیخ صدوق قال فی الفقیه ثم ارفع راسک من السجود واقبض الیک
یدیک قبضا فاذا تمکنت من الجلوس فارفع یدیک بالتکبیر الی ان قال ثم ارفع
راسک من السجدة الثانیة وعلوت من الارض وارفع یدیک وکبر ثم قم الی الثالثة
قوله واقبض الیک یدیک قبضا یعنی بعد از رفع راس از سجود دو دست خود را بسوی
خود کشیده بکش بعد از آنکه دو دست نشی او وقت دو دستها بلند کن تکبیر مراد انچه
این است که در حین رفع راس از سجود دستها بلند مکن اول دستها را بسوی خود
بکش بعد از تمکن از جلوس آن وقت دستها را بلند کن و تکبیر بگو مدلول این کلام
الی ... یعنی اتیان به تکبیر ثانی و تکبیر رابع است بعد از تمکن از جلوس و منع از اتیان
بانها است قبل از آن و این مطلب یعنی تعین اتیان به تکبیر ثانی و تکبیر رابع بعد از تمکن
از جلوس ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح قال فی الکافی اذا فرغ من تسبیح السجدة
جلس مطمئنا علی الیتیه جمیعا متورکا علی فخذه الیسری ثم تکبیر و یقول بعد التکبیر
ما ذکرناه ثم تکبیر و یسجد ثانیة کالاولی فاذا رفع راسه منها جلس مطمئنا ثم
کبر ثم نهض و هم چنین این مطلب ظاهر میشود از ابن براج در مهذب ولکن در
تکبیر ثانی قال فیقول سبحان ربی الاعلی وبحمده مرة واحدة او ثلثا و ما زاد علی ذلک
کان افضل فاذا اکمل التسبیح رفع راسه ثم استوی جالسا و قال الله اکبر گفتنیم
در تکبیر ثانی نظر بانکه کلام او معلوم در تکبیر رابع ظاهر است در انکه تکبیر در حال
رفع راس است قال ثم تکبیر للسجدة الثانیة و یرفع یدیه جمیعا و یسجد فیفعل فی سجوده
کما فعل فی السجدة الاولی و یرفع راسه بالتکبیر و یجلس کما جلس اولا فاذا استقر

کل

کما عضو منه قام الی الرکعة الثانیة و قول ثانی در مقابل این است اتیان باین ه
مینماید در حال رفع راس از سجود و این ظاهر میشود از شیخ مفید در مقنعه
و ابن ادریس در موضع از سرائر قال فی المقنعة ثم یرفع راسه من السجود و یرفع مع
یدیه بالتکبیر مع رفع راسه و فی موضع من السرائر ثم یرفع راسه من السجود ه
رافعا یدیه بالتکبیر مع رفع راسه قول سیم حکم باستحباب و افضلیت اتیان
باین دو تکبیر است در حال تمکن از جلوس و این مظهر این است در غیر این حالت
مرجوح بوده باشد نه ممنوع عنه و این ظاهر میشود من الجلوس و فی المعتبر یستحب
التکبیر اذا استوی جالسا عقیب الاولی ثم یکبر للسجدة الثانیة قاعدا ثم یسجد
ثم یکبر بعد جلوسه و مثله فی المنتهی و التذکرة و نهایة الاحکام و القواعد
و التحریر و البیان و الدروس و غیرها اگر چه ممکن است این ظاهر کلمات ارجاع
شود بقول اول که باین نحو مراد این بوده باشد که استحباب تکبیر در حالت استوای
در جلوس بوده باشد پس مقتضای این مدلول انتفای استحباب است در غیر
این حالت پس مشروع نخواهد بود نه اینکه مراد این بوده باشد که اصل تکبیر راجح
بوده باشد در این مقام و اتیان آن در این حالت افضل بوده باشد اراده
این معنی که مبنای رجوع عبارات مذکوره است بقول اول اگر چه دور نیست
لکن در بعضی از کتب مذکوره قرینه موجود است که مراد معنی ثانی است قال
فی الدروس و سنن التکبیر له قائما اذا انتهی به الی ان قال و التکبیر للرفع
من الاولی معتدلا ثم الهوی الی الثانیة ثم للرفع منها معتدلا و لو فعله فی الهوی
و الارتفاع کان ادون افضل انتهی کلامه رفع مقامه نظر باینکه عبارات
توقیفی است جزم در دین اتیان باین دو تکبیر است در حال جلوس و استقرار
نظر باینکه در این حالت مرجو النفع و مأمون الضرر است و اما در غیر این حالت ه

امر از فور متحقق نیست بلکه مبنی است حال در تکبیر ثالث یعنی تکبیر بجهت ره
دخول در سجده ثانیه که قدری اشکال در این حال جلوس و اطمینان است باین
نحو که بعد از فراغ از آن میل بسجود نماید در تکبیر اول اگر حدیث حماد که نقل فعل جناب
علی بن الحسین علیهما السلام نمود که آن بزرگوار ایشان تکبیر در حال هوی
و میل بسجود میفرمودند در اینجا نیز اشکال بود در حکم بجا آوردن در غیر حالت
قیام و اطمینان بجهة آنچه مذکور شد متحقق شد که از آداب و مستحبات هر سجده
از سجود نماز دو تکبیر است اول در حال اراده سجود تمام آورده باشد یا در حال
میل بسجود لکن اول افضل است دوم بعد از رفع راس از سجود تمکن تا استقرار
بجلوس پس در هر دو سجده چهار تکبیر مستحب خواهد بود و در هر یک از تکبیرات
مذکوره رفع یدین مستحب است و اولی رفع یدین همان کیفیتی است که در تکبیرة
الاحرام مذکور شد و مرحوم شیخ صدوق فرموده در تکبیر ثانی و رابع اولاً
دستها را بسوی خود بکشد بعد از تمکن از جلوس در حال تکبیر گفتن رفع یدین
تکبیر نماید ظاهر مراد این است که دو دستها را در حال رفع راس از سجده بسوی
خود بکشد و بر رانها بگذارد بعد از آن رفع نماید تکبیر را اما حدیث رفع راس
یدین در محل آن ظاهر اینست بی است هر چند که بوده باشد مورد سنت اولی
بوده باشد لکن اولی این است رعایت محاذات نرمی گوش نماید دوم از جمله
آداب و مستحبات در این مقام این است که در حینیکه بسجود میرود اول دو دست سنت
را بر زمین بگذارد بعد زانوها را مثل هیئت خوابیدن نشتر مستحب است دو دست
با هم بگذارد بر زمین اما هر دو مقدم بر وضع دیگری موضوع نباشد سیم آنست که کفها
محاذی منکبین بگذارد متصل بگوشت نسی بصورت بگذارد که انگشتان
دستها با هم چسبانند و انگشتها را انبساط نموده بر زمین بگذارد محاذی روی چهارم آنست

ذراع

تناع چسبانند بلکه از زمین بلند بوده ممرّ قضیبین را از جبین دور نماید **پنجم** آن است در حال

سجود طرف بینی دماغ را بخاک یا غیر خاک از چیزهای که سجود بر آن صحیح است بگذارد

در غل و فاق است ما بین فقها خلافی که هست در تعیین موضع انف است

مرحوم سید مرتضی و ابن ادریس فرموده اند سنت وضع طرف اعلای از انف

است یعنی طرفی که متصل بر ما بین است شیخ شهید و غیره حکایت فرموده

اند از ابن الجنید که ایشان فرموده اند مراد وضع طرف اسفل انف است و ظاهر از

اکثر فقها آنست که سنت مودی میشود بوضع انف یعنی بجزئی از انف که صادق

باشد بر آن که انف را بر زمین گذارده خواه طرف اعلی بوده باشد یا طرف اسفل

یا ما بین و احتمال بنا و طرف اسفل قائم است پس این متیقن الاراده آید

ششم از مستحبات خواندن دعای ماثور است قبل از شروع بذکر و آن دعا این

است اللهم لک سجدت و بک امنت و لک اسلمت و علیک توکلت و انت

ربی سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره الحمد لله رب العالمین تبارک

الله احسن الخالقین بعد از آن شروع بذکر نماید سبحان ربی الاعلی و بحمده یکبار

یا سه مرتبه سبحان الله و امیست صاحب سابق بیان شد اتیان بسه مرتبه

تسبیحکبری یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه افضل است و معلوم است سه مرتبه

نمیتوان با اشتراک در فضیلت متعارف میباشند در فضیلت و رجحان

محکم ختم بعدد وتر یا شفیع و علاوه بر هفت نجویست که مذکور شد در ذکر

رکوع بدانکه مناسب در این مقام ذکر ترجمه معنی دعای مذکور است پس میگوئیم

اللهم لک سجدت یعنی پروردگارا معبودا بجهة امتثال امر تو یا بجهت

رضای تو سجده میکنم و بک امنت یعنی تصدیق بوجود تو و باتصاف تو بجمیع

صفات کمال و تنزیه تو از جمیع نقایص میکنم و لک اسلمت و مطیع و منقاد

تو ام اراده انقیاد در این مقام مناسب نظر بمسبوقیه با یمان چنانچه

در دعای رکوع اراده اسلام مناسبست نظر بسیاق فقرات بر ایمان وعلیک
توکلت بر تو است توکل واعتماد من وانت ربی وتویی پروردگار من سجود و
خضوع میکند چهره من از برای کسی که ایجاد کرده است او را وبیرون آورده
است وشکافته است گوش وچشم او را ونسبت دادن گوش وچشم را بوجه جهت
آنست که انها دران ظاهر شده است ومراد از شکافتن بصر محل شکافتن بصر است
ومراد از شکافتن گوش قرار دادن سوراخ است جهت گوش وبعد از آنکه
ذکر خضوع وسجود چهره شد سجده باید منت که چنین نعمتی شود که اصحاب شعار
عزت وعظمت چنین در آن بکار برده که قاطبه عقلا از درک آن عاجزند وحیران
چه جای آنکه از آن کسی تواند نمود ووضع قرار چشم در چهره که متصل
بسر است از برای آنست که مشاهده جمیع اجزاء جوارح بدن را تواند نمود چهره
اگر در اسفل میبود اعضای فوق مرئی نمیشد وهم چنین تا بقدر یک گردانیدن ادراکی
در تحت میبود چنین نمیشد بعد از آنکه سجده ذلیل منت که این نعمت عظمی وعطیه
کبری شد مناسب وشایسته اوانی است اظهار حمد وثنای چنین منعم متعال
نموده باشد لهذا مقرر فرموده که بگوید الحمد لله رب العالمین حمد وثنای
بیحد وعد مر ذات مخصوص بالذات خداوند است که مستجمع جمیع محاسن ومحامد
ومعری از جمیع نقایص ومعایب است ومفیض وجود وکمال وترتیب کننده
قاطبه موجودات است هر فردی از افراد از بحسب مرتبه ادراک تبارک الله دادا
لله فیه وبرکته بسیار زیاد وافزاست عطا ومرکت خداوند عالم جل
شانه بقاطبه موجودات یا مراد چیز بسیار وجلیل است عظمت آن در جل شانه
احسن الخالقین بهترین خلقت کنندگانست از این لحاظ ظاهر میشود که اطلاق
خالق یعنی ذات اقدس جناب احدیت جل عظمت جایز بوده باشد لکن
بطریق مجاز خواهد بود نظر باینکه مراد از خلق نسبت بخلاف عالم جل

شانه

شاید اخراج از عدم بساط وجود است و این عین جناب احدیت عز شانه تعالی است
و متبادر از خلاف همین معنی است و مراد بالاضافه تغییر معنی صغیر است مثل
بنا و نجار و نحو آنها و مخفی نماند دعای مستحب در سجود منحصر نیست در این دعای
مذکور بلکه مستحب است دعا در جمیع سجودات بجهت طلب منافع امور دینیه و دنیویه
و دفع مفاسد آنها و اخبار در ترغیب دعای در سجود مستفیض است خواه
در سجده امر بوده باشد یا در غیر آن و از جناب حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام و امام موسی بن جعفر علیه السلام ماثور است که آن دو بزرگوار در سجود
میخواندند اللهم انی اسئلك الراحة عند الموت والعفو عند الحساب و در حدیث
وارد است که جناب امام موسی علیه السلام باین لفظ بود ظاهر این است مراد از
تردید تکرار این بوده باشد و در حدیث صحیح از مفضل از ابی الاوامر از جناب حضرت
امام محمد باقر علیه السلام ماثور است که فرمودند بزید شحام الحوائج بجهت طلب
رزق در نماز فریضه در حالت سجود این دعا را یا خیر المسئولین و یا خیر المعطین
ارزقنی و ارزق عیالی من فضلك الواسع فانك ذو الفضل العظیم بدانکه عیال
بعین مکسوره است قال فی القاموس عیال الکتاب من یتکفل بهم مخفی نماند
از حدیث ظاهر میشود که این دعا هم مثل دعای سابق باید در سجده
امر بعد از فراغ از ذکر خوانده شود بلکه مقتضای اطلاق حدیث در دعای امر
است در هر یك از سجدات که بخواند خوب است و دعای اول چنانکه نقل ائمه است
مشخص نیست در کدام یك از سجود بوده بعد از فراغ از ذکر بوده یا قبل پس
احتیاط در دین مقتضی این نیست که هر گاه خوانده شود در سجده امر بعد از فراغ
از ذکر بقصد خصوصیت دعا بجا نیاورد بلکه بقصد آنکه دعا در سجود راجح
است اتیان نماید سیم از مستحبات صلوات فرستادن بر محمد و انبیا و رسل و آل
اطهار ایشان وارد است خواه بلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد بوده باشد یا بلفظ

و صلی الله علی محمد و آل محمد باین طریق ماثور است و مکاتیب صلوات در سجود مثل
صلوات در رکوع است باین معنی که تدارک ثابت و منصوص صلوات در سجده
سجود است اما بودن آن بعد از فراغ از ذکر رکوع منصوص نیست مگر ادعای معهودیت
شود در زمان نزول اشیاء که بعد از فراغ منصوص نیست از ذکر بوده لهذا احتمال
شود بلکه ظن داد در این مقتضی این است که اتیان شود بان بعد از ذکر بقصد
رجحان اتیان بان در سجود نه بقصد رجحان اتیان بان بعد از فراغ از ذکر چهارم
از جمله مستحبات است که جلوس فیما بین جلوس السجدتین بطریق تورک بوده باشد
و کیفیت تورک آنست که بنشیند بر ورک چپ و در پا را از جانب راست بیرون
بیاورد و ظهر قدم چپ را بگذارد بر زمین و ظهر قدم راست را بگذارد بر بطن
قدم چپ مستفاد از صحیح حماد این است جلوس تورکی بعد از آن نیست که اتیان
بتکبیر مستحب نماید در حالت جلوس استوائی یعنی بعد از رفع راس از سجده اولی بنشیند
بنحوی که ظهر قدمین موضع تلجه بر ارض باشد بعد از آن اتیان بتکبیر نماید بعد از آن
بنشیند بطریق تورک یعنی بکیفیتی که مذکور شد پنجم از جمله مستحبات ما بین دو
سجده در حال تورک استغفار است باین نحو استغفر الله ربی و اتوب
الیه در کافی لفظ جلاله مذکور نیست باین نحو است استغفر ربی و اتوب الیه
لکن در فقیه و تهذیب مذکور است اول ذکر است و هم چنین مستحب است ما بین
سجدتین دعا باین نحو اللهم اغفر لی و ارحمنی و ادفع عنی انی لما انزلت الی من خیر
فقیر قوله و اجرنی مکتوب است بر اء مهمله بوده باشد چنانچه مذکور در کافی است
ضعیفا در آنجا مجیری یعنی پناه بده مرا و متوسل بتو شده ام پناه بده مرا از عذاب
آخرت یا از معصیت که جهت در دنیا یا از فقر و بند داده هر احتمال لا انست ما فی
است و احتمال دارد در اء با نقطه بوده باشد از جنو جزی یعنی جزای چیزی عطا
نما ما حاصل معنی آنکه نظر به اعمال ناقصه ما نفرما بلکه بفضل و کرم خود جزاء

خیر با

ضمیر عاطف مامنه گر کرده در تهذیب با آنکه نقل از کافی شده است و اصبعین از ضمیر
لجبهة وضع صبعی کردن در نسخ شکسته شده است حاصل معنی آنکه قصور و نقایض
و معایب مادام باصلاح بیاورد همه خوبیست و اگر جمع ما بین هر دو نماید یکی بعینه
صادر از معصوم علیه السلام خواهد بود مخفی نماند حدیث صحیح حماد مشتمل بر استغفار
تنها است چنانچه حدیث صحیح حلبی مشتمل بر دعای تنها است پس جمع ما بین
هر دو بقصد توظیف مشکل است و اما بقصد دعا در مطلق اقوال صلوة
بی عیب است توضیح مرام مقتضی این است که گفته شود تا حال حدیثی که مشتمل
بوده باشد بر امر بدعا ما بین سجدتین بعنوان اطلاق ندیده ایم تا آنکه صورت
جمع ما بین هر دو را مستند با و توانیم نمود بلکه حدیث مشتمل بر استغفار حکایت
فعل جناب کاشف الاسرار والدقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
است حماد اخبار نموده باین نحو فلما استوی جالسا قال الله اکبر فقعد علی فخذه
الایسر و قد وضع ظاهر قدمه الایمن علی بطن قدمه الایسر و قال استغفر الله ربی
و اتوب الیه ثم کبر و هو جالس و سجد السجدة الثانیة و حدیث مشتمل بر دعای
مذکور حدیث حلبیست حضرت فرموده اذا رفعت راسک فقل بین السجد
تین اللهم اغفر لی تا آخر دعای مذکور پس این حدیث نظر باشتمال بامر
بخواندن دعا ما بین سجدتین دلالت میکند بر توظیفیت این دعا فقط
چنانچه حدیث حماد دلالت میکند بر توظیفیت استغفار فقط پس جمع ما بین
هر دو بقصد توظیفیت مقتضی آن ظاهر نیست بعلاوه در صورت جمع
اگر تقدیم استغفار نماید بر دعا ظاهر حدیث مذکور منافی است نظر باعتبار
آنکه حرف فائی که داخل است بر فعل امر افاده تعقیب بلا مهلت نموده بر استغفار
منافی است نظر بانکه این فاء جزائیه است و فائی که مفید تعقیب بلا مهلة
است فاء عاطفه است بلکه باعتبار آنکه حرف تعقیب را افاده در کلام معصوم انما

رفعت از آن فوت شده است حاصل معنی کلام چنین است میگوییم این دعا را در وقت
رفع کردن سر را از سجود پس با گفتن استغفار قبل از آن چنین نخواهد بود اگر
ایشان با استغفار را متعرض از دعا نماید دلیل کرد دلالت کند بر توظیف بر این
نخواهد نظر نیست بر جزم در دین ترک جمع ما بین هر دو است ممکن در صورت قصد
دعا نیز توظیف در این صورت اگر چه بی عیب است لکن اقتصار با احدهما با قصد
توظیف اولی خواهد بود بلی غایتش حرجی نکرد در این مقام میتوان گفت این است که کلام
اصحاب در حکم باستحباب دعای بین السجدتین مطلق است و از جمله عبادات
ظاهر مشهور دعوی اجماع بر این مطلب قال المحقق فی المعتبر یستحب الدعا بین
السجدتین وهو فتوى الاصحاب وقال العلامة فی التذکرة یستحب الدعاء بین السجدتین
عند علمائنا اجمع پس در صورت جمع را مستند با این اطلاقات میتوان نمود لکن
اشکالی که در این هست این است که اطلاقات مرهون نیست در این مقام نظر باینکه
ظاهر نیست که این کلمات اشاره بوده باشد بمانحن فیه پس اطمینانی در استناد بر اینها دهم
نخواهد بود دهم از جمله مستحبات جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه است در رکعت
اولی در جمیع صلوات و در رکعت ثالثه در صلوات رباعیه و اما جلوس بعد
از رفع راس سجده ثانیه در رکعت ثانیه در جمیع صلوات خواه در رکعتی بوده
باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی پس وجوب از محل تشکیک نیست مثل وجوب
جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثالثه در نماز مغرب نظر بلزوم
اتیان تشهد در حال جلوس پس جلوسی که کلام هست جلوس بعد از رفع راس در
از سجده ثانیه است در رکعت اولی در جمیع صلوات و جلوس بعد از رفع راس از سجده
ثانیه است در رکعت سیم در نماز چهار رکعتی مشهور ما بین فقها استحباب
است و تعبیر میکنند از این جلوس باستراحت و مرحوم سید مرتضی رضی الله عنه
قایل شده بوجوب آن و کلام ایشان در کتاب انتصار اگر چه دلالت بر وجوب آن

بو

بعد از فراغ از سجده ثانیه است در رکعت اولی لکن کلام ایشان در باره

شامل رکعت ثالثه هم نیز هست مختار استحباب است و قول بوجوب ضعیف است

ظاهر این است استحباب موردی میشود بجلوس هر نحو که بوده باشد بنحوی که مذکور

شد که بعضی از آن جلوس ترک میشود پس این کیفیت مستحب در مستحب خواهد بود

یازدهم نظر کردنست در حالت سجود بجانب طرف دماغ و در حالت جلوس بدامن یازدهم

خود چنانچه در سابق بیان شد دوازدهم وضع علاوه از قدر مستحب است در اعضای دوازدهم

سبعه در حال سجود اگر چه استیعاب در هر مقدور نیست سیزدهم اعتماد نمودنست سیزدهم

در وقت قیام بر دو کف دست یعنی در وقت قیام دو کف دستها بر زمین بگذارد

در اول دو زانو را از زمین بردارد و بعد از آن دستها را چهاردهم از جمله مستحبات چهاردهم

در این مقام دعا خواندنست در وقت ایستادن خواه ایستادن بجهت رکعت

ثانیه بوده باشد یا رکعت ثالثه یا رابعه و روایت عابد و طریق ماثور است اول

بحول الله وقوته اقوم واقعد دوم اللهم ربی بحولك وقوتك اقوم واقعد هر یک از

دو طریق که بوده باشد خوبست بدانکه مناسب در این مقام این است که تنبیه

شود بر چند چیز اول آنست که استحباب این دعا در حال ایستادن ثابت است اول

خواه نماز یومیه بوده باشد یا غیر یومیه خواه نماز واجبی بوده باشد یا سنتی پس

استحباب دعای مذکور ثابت است در حال ایستادن بجهت رکعت ثانیه در جمیع

نوافل دوم آنست که استحباب دعای مذکور ثابت است در صورتی که نماز ایشان شود

بطریق معهود که مشتمل بر قیام و رکوع و سجود بوده باشد پس هر گاه چنین نباشد استحباب

این ثابت نیست مثل آنکه ایشان نماز ایستاده میخواند با ایماء پس یا بعض جهت رکوع

و سجود هم چنین است هر گاه نماز در حال جلوس بوده باشد بخلاف آنکه دعای

مذکور ثابت است در حالتی که منتقل شود در اثنای صلوة بعد از سجده از جلوس بقیام

پس هر گاه نماز جالس او بطریق قیام بوده باشد پس یا بطریق جلوس کذلك یا بطریق اضطجاع

یا استلقا بوده باشد استحباب چنانچه مذکور شد ثابت نیست نظر بر انتفای انتقال از جلوس بقیام

بعد از سجود سیم آنست که بعض احادیث صحیحه که مشتمل است بر دعای بحول نیز ثانی ذیل ده سیم

حدیث ضعیف است و ان شئت قلت و ارکع و اسجد این در اعمال راوی داخل است

که بدل نماید اقوم و اقعد را با ارکع و اسجد پس میگوید اللهم ربی بحولک و قوتک

ارکع و اسجد یعنی خفی است ما بین آنکه بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد یا بگوید

اللهم ربی بحولک و قوتک ارکع و اسجد دوم آنست که ارکع و اسجد را علاوه نماید بر این

پس ضعیف بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد و ارکع و اسجد مؤید ثانیست

این که حدیث مفروض مذکور است در آخر سرایر و ان شئت قلت [illegible] این مذکوره

نیست پس مراد این خواهد اقتصار نماید اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و ا[illegible] علاوه

نماید بر آن و ارکع و اسجد را علی ای حال استحباب این زیادتی که عبارت از ارکع

و اسجد بوده باشد ثابت نیست در صورتیکه بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد

بلکه در صورتی ثابت است که بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد

چهارم آنست که لفظ تعالی در حدیثی که مشتمل بر دعای بحول نیز اول هست مذکور چهارم

نیست پس اتیان باین لفظ بقصد توظیف جایز نیست که باین نحو بگوید بحول الله

تعالی و قوته و اما هرگاه اتیان نماید بقصد تعظیم نه بقصد توظیف پس ظاهر

این است که عیبی نداشته باشد نظر باینکه در این وقت مندرج در تحت

~~استحباب این زیادتی که عبارت از ارکع و اسجد بوده باشد ثابت نیست~~

~~بوده باشد الحمد این دعاهای در تحت توقیف واقع بوده~~ و اتیان در این

ذکر خواهد بود و اتیان بذکر در جمیع احوال نماز جایز است بلی نکته

سزاوار در این مقام ضمن بحث است بذکر چند مطلب ه

مطلب اول

مطلب او

مطلب اول در بیان اقسام جلوس است بدانکه اقسام شعار فرد در جلوس هفت
است اول جلوس بورک این نحو که سابق بیان شد یعنی بگذارد قدم را از جانب
یمین قرار دهد و پشت قدم چپ را بر زمین بگذارد و پشت قدم راست را بر بطن
قدم چپ بگذارد دوم جلوس بورک این است بعکس اخیر در اول مذکور شد
پس دو قدم را به جانب چپ قرار دهد و پشت پای راست را بر زمین میگذا
رد و پشت پای چپ را بر بطن قدم راست میگذارد سیم انست که در حالت نشیمن
موضوع بوده باشد بر روی زمین ما بین دو قدم چهارم انست که پشت دو
پاها را فرش نماید بر زمین و نشیمن را دفع سازد یعنی بر پاشنه پنجم انست
که پشت پای چپ را بر زمین بگذارد و پشت پای راست را بر بطن پای چپ
بگذارد یا بعکس و بنشیند بر پاشنه پای ششم انست که انگشتان پا را روی
زمین بگذارد و دو قدم را نصب نماید و نشیمن را بر پاشنه پا قرار دهد خواه
نشیمن را بر زمین بگذارد یا نه هفتم انست که نشیمن را بر زمین قرار داده
هم ضیف و قدم را بر زمین بگذارد و ساق و ران دو پا را نصب نماید
دانند و قسم اخیر را فقها اصحابنا میگویند ظاهر انیست جلوس واجب فیما بین سجدتین
و جلوس مستحب بعد از سجده ثانیه بهر یک از اقسام سبعه مذکوره که اتیان
شود امتثال حاصل شود لکن این اقسام متفاوت المراتب است قسم اول
اکمل اقسام و افضل انها است و قسم سادس و سابع احسن اقسام و ردی
انها است و تتمه اقسام که قسم ثانی و ثالث و رابع و خامس بوده باشد متوسط
ما بین امرین است نه در فضیلت مثل اول است و نه در رخصت مثل سادس و سابع
عبارة اخری مکلف مخیر است در مقام اتیان جلوس واجب فیما بین سجدتین
بهر نحو از انحاء سبعه که بوده باشد لکن اتیان کردن این واجب را در ضمن قسم
اول افضل است و در ضمن قسم سادس مکروه است و در ضمن بقیه

اقسام اگرچه مرجوح است نسبت بقسم اول لکن راجح است نسبت بقسم سادس
وسابع لکن مرجوحیت بحدی نیست که موجب حکم بکراهت شود چنانچه رجحان بالاضافه
بسادس و سابع بحدی نیست که حکم باستحباب بشود وهم چنین است حال در اتیان
لجلوس مستحب یعنی جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت اولی و رکعت
ثالثه یعنی مکلف مخیر است در اتیان این امر مستحب را در ضمن هر یک از اقسام
سبعه مذکوره که بوده باشد لکن اتیان جلوس مستحب در این مقام را در ضمن
قسم اول مستحب است پس رعایت آن کیفیت در این جلوس مستحب مستحب در مستحب
خواهد بود چنانچه اتیان کردن الجلوس مستحب را در قسم سادس و سابع مرجوح
ومکروه خواهد بود و لکن اتیان او در ضمن بقیه اقسام اگرچه مرجوح
خواهد بود نسبت بقسم اول لکن راجح است نسبت بقسم سادس و سابع
اما مرجوحیت در این اقسام بحدی نیست که کفایت کند در حکم بکراهت چنانچه
رجحان نیز بحدی نیست که کفایت کند در حکم باستحباب مخفی نماند دو قسم مذکور
در هر دو مقام حکم بکراهت اشتراک داشته تفاوتی در میان آنها هست باینکه
مرجوحیت در قسم سابع اکثر است از مرجوحیت در قسم سادس اگرچه هر دو
قسم از اقسام جلوس اقعائی است لکن قسم سابع مثل اقعاء کلب است و قسم
سادس قسم اقعاء مستحب نزد علماء است یعنی جلوس بعد از رفع راس از سجدتین
واتیان بنحو مستحب صدق نشد بدانکه اقسام اقعاء متعدد است از آنجمله
اقعاء کلب است این لفظ اطلاق میشود اول آنست که مرکوب شد یعنی
نشیمن واقع میسازد بر زمین با نصب ساق و ران دو پا را دوم مثل این
است با وضع یدین بر زمین سیم مثل ثانی است مگر آنکه نشیمن را مرفوع
از ارض نکرده باشد این سه قسم را اقعاء کلب میتوان گفت لکن قسم دوم به
اشبه است بجلوس کلب و در قسم دیگر چنانچه بر متامل در جلوس کلب

ظاهر

ظاهر است ظاهر این است اکتفای باین نحو یعنی بطریق سیم در میان سجده جائز نبوده
باشد و هم چنین این نحو بعد از رفع راس از سجده ثانیه متوری سنت نبوده باشد
و قسم ثانی یعنی قسم چهارم اقعا و جلوس اقعاء اقعاء کلاب ست و کیفیت آن
نحو نیست که مذکور شد یعنی انگشتان پاها را بر زمین گذارد و دو قدم را نصب
نماید و نشیمن را بر عقب دو پا واقع سازد **مطلب دوم** در بیان سجود بر جبین و ذقن
است بدانکه آنچه در سابق بیان شد که واجبست وضع جبهه آن در صورتی است
که سجده بر جبهه ممکن بوده باشد اگر چه بر وضع بعض اجزای جبهه بوده باشد پس
هر گاه مانعی در جبهه نبوده باشد مطلقا مکلف مخیر است بوضع هر جزوی از اجزای
جبهه که بوده باشد امتثال بآن حاصل است اگر چه استیعاب بهما امکن افضل
است و هر گاه در بعض از اجزاء جبهه مانعی بوده باشد وضع جزء دیگر متعین است
بهر نحو که بوده باشد اگر چه بحفر گودالی بوده باشد مثل اینکه در وسط جبهه دمل یا جرا
حتی بوده باشد بحدیکه وضع جبهه ممکن نبوده باشد مگر بحفر گودالی یا بوضع جبهه
بر چیزی مختلف السطح بتقعیر و تحدیب در اینصورت سجده بر جبهه متعین است
باین نحو که جبهه را میگذارد بنحویکه موضع دمل یا جراحت واقع شود بر آن گودال
و اطراف گودال بحدیکه جزء سالم از جبهه واقع شود بر ما یصح السجود علیه در این
صورت این متعین است و با عدم امکان این مثل اینکه عارض مستوعب جمیع اجزاء
جبهه بوده باشد یا متمکن از وضع نحو مسطور نبوده باشد در اینصورت لازم
است که سجده بر جبین نماید و با عدم امکان این سجده بر ذقن نماید و این اصح اقوال
در مسئله بلکه مشهور ما بین اصحاب است قول ثانی که نسبت که نقل نموده اند ابن
حمزه حاصل آن لزوم تقدیم سجود بر جبین است بر صدغین و بعد از عدم تمکن از هر
دو سجده نماید بر ذقن قول سیم تخییر ما بین صدغ صدغه است مثلا و سجود بر جبین
مخیر است ما بین صدغ و سجود بر ذقن و از این قول ظاهر میشود ازهم شیخ طوسی

در کتاب مبسوط و نهایه جمع اقوال ثلثه مذکوره مشترک میباشد در عدم جواز سجود
بر ذقن با تمکن سجود از جبین و ابن اقوال جمع ما بین سجود بر جبین و سجود بر ذقن است در صورت
عدم تمکن سجود بر جبهه و اقوی بقول ظاهر میشود از مرحوم شیخ در کتاب خلاف مختار
ما بین اقوال اول است و ممکن است ارجاع نفی مختار بمختار بنا براین مسئله محل خلاف
نخواهد بود و تحقیق این مطلب ظاهر میشود از مطالع الانوار بلکه مناسب در این مقام
انست که تنبیه شود بر دو مسئله مسئله اولی آن است که لازم است در صورت
سجود بر جبین تقدیم جانب ایمن بر ایسر با امکان پس انتقال بسجود بجانب جبین
ایسر با عدم تمکن از سجود بجانب ایمن خواهد بود مسئله ثانیه است در صورت
سجود بر ذقن اگر ذقن مستور بوده باشد بغیر شعر لحیه ظاهر انست که کشف آن لازم
بوده باشد و لکن ~~کشف~~ کشف آن از شعر لحیه یعنی موی ریش ظاهرا نیست که
لازم بوده باشد یعنی مانند اخیر مذکور شد یاد در انضمام در تحقق سجودی بود که
در ضمن نماز واقع خواهد بود تتمه در سجده تلاوت و غیر است تحقیق حال در بیان
این مطلب محتاج است بنقل کلام در ضمن چند فصل فصل اول در بیان سجود تلاوت است
که واجب بوده باشد و هم چنین در سجودات مستحب بدانکه اجماع علماء امامیه منعقد
است بر آنکه سجود واجب در تلاوت منحصر است در چهار موضع اول در سوره
اقرأ باسم دوم در سوره و النجم سیم در سوره حم فصلت چهارم در سوره
الم تنزیل و نقیسه جماعت از اکابر فقها بسجود لقمن مثل شیخ صدوق در فقیه و سید
مرتضی در انتصار و شیخ الطائفه در خلاف و ابن ادریس در سرائر و مرحوم محقق
در معتبر و مرحوم شیخ شهید در بیان و شیخ ابو العباس در موجز شاید که
از باب تسمیه شیء بوده باشد باسم مجاور و بجهت تشکیکی در وجوب سجده
در سور اربع مذکوره نیست و اجماع علمای شیعه بر این منعقد است و اخبار
از ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بر این مطلب مستفیض است

بلی

بلی در کتاب خلاف نقل خلاف از اهل خلاف شده باین معنی که شافعی منکر وجوب جمیع
سجدات قرآن و قایل باستحباب شده حتی در سور اربع مذکوره تشکیکی در ضعف
آن نیست بلا شبهه در وجوب سجود در سور اربع و در عدم سجود واجب در این
چهار موضع نیست و اما سجدات مستحبه پس معروف مابین اصحاب در یازده موضع
است اول سوره اعراف دوم در سوره رعد سیم سوره نحل چهارم در سوره
بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم در سوره حج هفتم باز در سوره حج هشتم در
در سوره فرقان نهم در سوره نمل دهم در سوره ص یازدهم در سوره اذا السماء انشقت
تشکیکی در مراتب مرقومه نیست لکن مناسب در این مقام تنبیه بر چند مطلب است اول
اول در بیان سبب سجده و محل آنست در سجدات واجبه پس میگوییم موجب
سجده در سوره اقرأ باسم ربك و سوره والنجم قرائت آیه آخر است در هر دو سوره
الم تنزیل قرائت این آیه است انما یؤمن بآیاتنا الذین اذا ذکروا بها خروا سجدا
وسبحوا بحمد ربهم وهم لا یستکبرون و محل سجده بعد از فراغ از قرائت آیه است در هر
از سه سوره مذکوره و اشکالی در آن نیست کلام در آنکه هست در موجب سجده
است در حم تنزیل و هم ضیق در محل آن در این مقام دو خلاف نسبت بخلاف مابین
علمای شیعه و جماعتی از علماء عامه است که آیا موجب قرائت یك آیه است یا دو آیه
نقل کرده اند از شافعی و ثوری و اهل کوفه و غیرهم که سبب سجده قرائت دو آیه
است و حکم کرده اند محل سجده بعد از فراغ آیه دویم فان استکبروا فالذین عند ربك
یسبحون له باللیل والنهار وهم لا یسأمون است و ظاهر میشود از علمای شیعه اطباق
ایشان بر خلاف آن و اینکه موجب سجده قرائت آیه مقدم بر این آیه است و خلاف ثانی
مابین علمای شیعه است که آیا محل سجده بعد از فراغ از قرائت آیه مقدم بر آیه مذکوره
است که عبارتست از این آیه شریفه و من آیاته اللیل والنهار والشمس والقمر
لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون

باشد بلکه محل سجده بعد از فراغ از نسجد لله است مرحوم محقق در معتبر قائل باین
شده که محل سجده از فراغ از قرائت اسجدوا لله است واین قول مختار صاحب موجز
وصاحب کشف الالتباس است وهمین قول را مرحوم محقق در معتبر نسبت داده
بمرحوم شیخ در خلاف واین نسبت مطابق واقع نیست بلکه کلام ان بزرگوار صریح
در خلاف انست بلی اول عبارت ایشان اگرچه موهم این هست لکن ذیلش صریح
بر خلاف انست چنانچه مبین شده در مطالع الانوار پس بنا بر فرموده محقق
مثلا موجب سجده یا نفس قرائت واسجدوا لله است یا قرائت اول ایه است
تا فراغ از قرائت مرحوم این کلمه و بنا بر فرموده دیگران قرائت کل ایه است پس محل
سجده بعد از فراغ از ایاه تعبدون خواهد بود واین مختار و مشهور مابین
اصحاب است بلکه مرحوم شیخ شهید ره در کتاب ذکری اجماع بر این فرموده
در بیان سبب سجود است در سجودات مستحبه در موارد مذکوره پس میگوئیم
سبب سجده در سوره اعراف قرائت اخر این سوره یا استماع انست واین
ایه انست ان الذین عند ربک لا یستکبرون عن عبادته ویسبحونه وله یسجدون
ودر سوره رعد ایه شریفه ولله یسجد من فی السموات والارض طوعا وکرها
وظلالهم بالغدو والاصال ودر سوره نحل اگرچه در کتب فقهیه تعیین اسباب
سجدات مندوبه در نظر نیست که فرموده باشند لکن بنا بر انچه علامه مجلسی
از دعائم الاسلام نقل فرموده ایه شریفه یخافون ربهم من فوقهم ویفعلون ما
یؤمرون است عبارت منقوله در انجا این است وفی النحل ویفعلون ما یؤ
مرون است ~~عبارت منقوله در انجا این است~~ اگرچه همین ایه است که مذکور
شد در اینجا سبب ظاهر بجهة سجود استفاده نمیشود مجملا در سوره مبارکه
ایه مذکوره است که مناسب با مدعا هست ایه اولم یروا الی ما خلق الله
من شیء یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله وهم داخرون وایه ثانیه

ولله

ولله یسجد ما فی السموات وما فی الارض من دابة والملائکة وهم لا یستکبرون بنابر این
مناسب این بود که حکم شود باستحباب سجود در دو موضع از این سوره مثل سوره
حج لکن شاید وجه وحدت اتصال آیتین بوده باشد یعنی سبب سجده قرائت هر دو آیه
یا استماع آن بوده باشد و علی ای حال شاید وجه کلام دعائم همین بوده باشد یعنی چونکه
آیه یخافون ربهم الی آخره متصل به این دو آیه است که مذکور شد و مرتبط است بآنها
بحسب معنی لهذا محل سجود را در اینجا قرار داده و در سوره بنی اسرائیل اذا
یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا ویقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا
لمفعولا ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم خشوعا و در سوره مریم اذا تتلی
علیهم آیات الرحمن خروا سجدا وبکیا و در سوره حج الم تر ان الله یسجد له من
فی السموات ومن فی الارض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب وکثیر
من الناس وکثیر حق علیه العذاب ومن یهن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء
و در همین سوره بازاء یرشد هیئة یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم
وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون و در سوره فرقان واذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما
الرحمن انسجد لما تامرنا وزادهم نفورا و در سوره نمل الا یسجدوا لله الذی یخرج
الخبء فی السموات والارض ویعلم ما تخفون وما تعلنون و در اینجا نقل فرموده از دعائم
که محل سجده رب العرش العظیم است وان ذیل آیه است تمام آیه الله لا اله الا هو رب
العرش العظیم واین آیه متصل است بآیه پیش مذکوره مشخص نیست که مراد صاحب
دعائم آنست که این دو آیه سبب سجده است یا آیه اخیره است و در سوره
ص فاستغفر ربه وخر راکعا واناب و در سوره اذا السماء انشقت واذا قری
علیهم القرآن لا یسجدون **مطلب** در بیان صحت حصر سجدات مستحبه
در موارد مذکوره و عدم صحت آنست ظاهر از کلمات اکثر اصحاب حصر است و مستفاد
از کلام بزرگوار شیخ صدوق عدم حصر است قال فی الفقیه یستحب ان یسجد الانسان

مطلب

فی کل سورة فیها سجدة الا ان الواجب فی هذه العزائم الاربع مشخص است چنانچه عبارت
شامل موارد مذکوره هست شامل موارد آتیه نیز هست بلکه شمول این عبارت
نسبت ببعض موارد آتیه اظهر است از بعض موارد سابقه مثل آنکه در سوره
آل عمران است لیسوا سواء من اهل الکتاب امة قائمة یتلون آیات الله آناء اللیل
وهم یسجدون و ایضا در سوره مذکور یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی
و در سوره زمر است امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة و در سوره
مبارکه فتح است تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی
وجوههم من اثر السجود و در سوره مبارکه دهر است و من اللیل فاسجد له
وسبحه لیلا طویلا بلا در حدیث صحیح مروی از مسرائر محمد بن مسلم که
گفته من سوال کرده و یا مسئول جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام بوده
باشد که فرموده بود که جناب علی بن الحسین علیهما السلام خوش داشت
آنکه سجده کند در هر سوره که مشتمل بر سجده بوده باشد و محدث کاشانی
در صافی روایت نموده باین لفظ فی الحدیث اذا قرأ ابن آدم السجدة یعنی آیات
و محدث کاشانی در صافی روایت نموده باین لفظ فی الحدیث فسجد اعتزل
الشیطان یبکی فیقول یا ویله امر هذا بالسجود فسجد فله الجنة وامرت بالسجود
فعصیت فلی النار حاصل مضمون آن اینست وقتی که ابن آدم تلاوت کند
آیه سجده را پس سجده نمود شیطان از او دور میشود با گریه پس میگوید
ای وای این شخص مامور شد بسجده پس سجده نمود مستوجب این شد که
بهشت دفتر باشد و من مامور شدم بسجده پس مخالف کردم خود را
مستوجب جهنم کردم بنابر این سزاوار اذهر یک از آیات مذکوره
کرده باشد سجده نماید بی عیب خواهد بود لکن نقل باینکه امر مردد است
ما بین استحباب و حرمت بنابر این شاید احتیاط در ترک سجده باشد

نقل

نقل بانعقاد اجماع بعدم وجوب سیما بعد از دعوی اجماع در عصر در پانزده موضع
از مرحوم شهید در کتاب ذکری مخفی نماند آنچه مذکور شد در احوطیت قول در صورتی
است که سجود بقصد خصوصیت سجدهٔ تلاوت نموده باشد و اگر قطع نظر از خصوصیت
کرده شود تشکیکی در رجحان نیست بلکه از اعظم طاعاتست **مطلب** در بیان آنکه
سجدهٔ تلاوت چنانچه واجبست در حق قاری واجبست در حق
یعنی کسی که باختیار خود گوش دارد و شنید واما در حق سامع پس محل خلاف مابین
فقها است مرحوم ابن ادریس قایل شده بوجوب آن محقق ثانی و همچنین شهید
ثانی در مسالک و مباحث نهایه و روضه موافقت با ایشان فرموده اند و اکثر
فقها قایل بعدم وجوب سجده و استحباب آن شده اند و این قول مختار در کتاب
خلاف و مبسوط و جامع و شرایع و منتهی و تحریر و قواعد و تذکره و بیان و موجز
و مهذب البارع و در رسایل و لوامع و در منیه و کفایه و کشف اللثام و در کشف
الالتباس و در روضة المتقین این قول را نسبت بمشهور داده اند بنابر این اختلاف
در مسئله میان علما امامیه قدس الله تعالی ارواحهم بر دو قولست وجوب و
استحباب لکن خلاف مابین علماء عامه سه قول است قول بوجوب و این قول را نسبت
داده اند بابی حنیفه و جماعتی و قول باستحباب و این قول منسوب بشافعی است
و قول بعدم وجوب و عدم استحباب و این قول را نسبت داده اند بعثمان و جماعتی
از ایشان و مختار در مسئله قول باستحباب است اگرچه احتیاط در عدم اخلال
بر آنست در صورتی که سامع مشغول نماز نبوده باشد کلامی که در این مقام هست
این است که در سابق بیان شد موجب سجده در حق قاری قرائت کل آیه است
بنابر این تلاوت بعض اگرچه لفظ سجده یا اسم سجده بوده باشد موجب سجده
نمیشود اگرچه استماع آنست در حق مستمع نیز چنین بوده باشد بلکه حکم سجود در
مستمع در آنچه مذکور شد حکم سجود آن واجب است یعنی چنانچه مستحب است

اتیان بسجود در حق قاری مستحب خواهد بود در حق مستمع بلکه استحباب منفی و برای
مستحب است در حق او اتیان بسجده نماید و هم چنین است حال در حق سامع ه فصل ثالث
فصل ششم در بیان امور متعلقه باین سجود است نفیا و اثباتا و این
چند چیز است **اول** تکبیر است بدانکه ظاهر میشود از تتبع در کلمات اصحاب قدس اول
الله نفوسهم و ارواحهم اطباق علمای شیعه است بر انتفای تکبیر یعنی تکبیر گفتن قبل از این
سجود و اخبار ائمه طاهرین علیهم السلام بر این مطلب مستفیض است بلی اکثر
علمای عامه قائل باستحباب شده اند بلکه منقول از شافعی این است که قائل
شده بدو تکبیر اول افتتاح دویم تکبیر یعنی تکبیر بجهت دخول در سجده سجود
و این بدعت است و آنی از اثم است و لکن استحباب تکبیر بعد از رفع راس
از سجود مسلم است بلکه مستفاد از ظاهر کلام بعضی شیخ شهید وجوب است
قال فی الذکری لا یجب فیها ذکر و تکبیر الا فی الرفع نظر باینکه ظاهر عبارت است
که تکبیر معطوف است بذکر پس تقدیر کلام این است لا یجب التکبیر فی هذا السجود
مگر در حالت رفع راس در اینصورت تکبیر واجب است لکن کلام اعم است در رفع
صریح در استحباب است بنابر این نظر باینکه تضعیف در دروس منافات از ضعیف ذکری
است پس کلام در دروس با دلیل است بر عدول از آنچه در ذکری فرموده
با دلیل است و حمل کلام ذکری بر خلاف ظاهر باینکه گفته قول و لا تکبیر عطف
بوده باشد بر لا یجب و مراد این بوده باشد که تکبیری ثابت در این سجود نیست
مگر در حالت رفع راس از آن بنابر این مقتضای کلام ثبوت تکبیر است در این
حال و این مسلم است نه وجوب آن **دویم** استقبال است یعنی آیا لازم هست دویم
که مکلف در حالتیکه اتیان باین سجده مینماید متوجه قبله باشد یا نه ظاهر
این است اشکالی نبوده باشد در عدم وجوب استقبال نه وجوب شرعی
و نه وجوب شرطی بلکه ظاهر آنست که محل خلاف نبوده باشد اگرچه از جمله

عبارات

عبارات توهم خلاف میشود مثل عبارت محقق در شرایع و شهید شیخ شهید در دروس و غیر اینها بلکه تصریح محقق خلاف فرموده در این در کلام خلاف اشیان مرحوم مغفور مولا ملا محمد تقی مجلسی در شرح فقیه و عبارات اخوند این است اما شرط است که رو بقبله بوده باشد و سجده بر چیزی کند که صحیح باشد سجده کردن بر آن هفت موضع بر زمین رسد و ذکر گفته شود و در همه خلافست واظهر عدم اشتراط وجوبست واحوط آنست که رعایت کند هر چه در رعایت مینماید در سجده نماز تا اینجا کلام اخوند است ظاهرا نیست مخالفی در مسئله از علما شیعه بوده باشد و در بعضی کلمات اعاظم مذکور که دال بر تحقق خلافست بجهة مذهب عامه بوده باشد نظر بر اینکه قول باشتراط استقبال در این سجود حکایت از عامه شده و مرحوم علامه در کتاب منتهی و تذکره ذکر استدلال از قبل ایشان نموده باینکه چون نگر این سجود غاز است پس شرط است در آن آنچه شرط است در نماز و ظاهر فساد این استدلال لان معلوم نیست در طهارت است **سیم** طهارت از حدث و خبث است اما طهارت از خبث پس این محل خلافست و مرحوم شیخ جلیل القدر شیخ مفید در مقنعه حکم فرموده است بعدم جواز اتیان باین سجود با نجاست ثوب یا بدن و مشهور ما بین اصحاب کتاب مذکور خلاف آنست پس بنا بر این سجود مشروط بطهارت ثوب یا بدن مکلف نیست بلکه با نجاست هر دو و تمکن از آن هر گاه نگردد تطهیر اتیان باین سجود میتواند نمود و این قول مختار است و مستند این تعلق اصل و عدم ظهور دلیل که مخرج از حکم اصل بوده باشد اخبار معتبره است که دلالت میکنند جایز است در حق حایض که اتیان باین سجود نموده باشد اخبار معتبره است که دلالت میکنند بر اینکه جایز است در حق حایض

که اتیان بآن سجده سجود نموده باشد از جمله این احادیث حدیث صحیحی است

که مروی در کتاب کافی است عن ابی عبیدة الحذاء قال سالت ابا جعفر علیه

السلام عن الطامث تسمع السجدة قال ان کانت من العزایم فلتسجد اذا استمعتها

و چرا اسند لال ظاهر است نظر بآنکه غالب این است که حائض منفک از نجا

ست نیست و اما طهارت از حدث نیز بواسطه نیز محل خلاف نیست خواه حدث اصغر

بوده باشد یا حدث اکبر و ظاهر از مرحوم شیخ جلیل سید مرتضی در کتاب

انتصار اشتراط است فرموده است بعد از حکم بآنکه جایز است قرائت

سوره از عزایم که حاصل مضمون آن این است نظر بآنکه سوره عزایم مشتمل

بر سجده جایز نیست مکرر و ضو و نیکه مکلف بطهارت بوده باشد نباید

این هرگاه محدث بحدث اکبر بوده باشد خواه جنابت بوده باشد یا حیض

یا غیر اینها پس اتیان باین سجده در حق او مجوز نخواهد بود و مقتضای این

کلام عدم جواز است اگرچه محدث بحدث اصغر بوده باشد و این قول را محقق

ثانی در جامع المقاصد نقل فرموده از ابن الجنید و شیخ الطائفه در نهایه لکن

کلام مرحوم شیخ در کتاب نهایه دلالت بر اینمطلب نیست غایة الخبر مدلول علیه با ن

کلام هست عدم جواز سجود است در حق حائض و معلوم است این مستلزم این نه

نیست که این سجده مشروط بطلق طهارت بوده باشد بعلاوه انکه این مرحوم

عدول فرموده اند از این قول در تهذیب و استبصار پس حکم فرموده اند

باستحباب سجده در حق حائض و مختار در مسئله در نزد فقیر مقام عدم اشتراط

است پس جایز است سجده با نجاست ثوب و بدن و در حق محدث بحدث

اصغر و اکبر بلکه واجب است بعنوان اطلاق آن در حق جنب و غیره و بسبب نجاست

بدن و ثوب مانع نیست و این قول مشهور مابین فقها است و از انچه مذکور

شد ظاهر میشود سه قول در حق حائض عدم جواز سجود و این مقتضای کلام

مرحوم سید است

مرحوم سید است در انتصار و مدلول علیه بکلام شیخ است در نهایه و استحباب
سجود و این مدلول علیه بکلام شیخ است در تهذیب و مقتضای کلام ایشان است
در مبسوط و قول ثالث وجوب سجود است ظاهرا در حال استماع بوده باشد
یا قرائت این سجده اگرچه قرائتش بر او حرام بوده باشد لکن هرگاه این فعل حرام را
بعمل آورد که سجده کردن بر او واجب میشود و این مختار در مسئله بلکه ظاهر
این است که مشهور ما بین فقهاء بوده باشد چهارم سجود فرض نیست بنا بر آنکه
آنچه ظاهر میشود از کلام مرحوم علامه در تذکره آنست که قائل بوجوب شهود
در این سجده میان علمای امامیه نیز و نسبت خلاف داده بجماعتی از عامه
لکن ظاهر میشود از عبارت بحار در وجوب مخالف میان علمای شیعه ظاهر این است
که چنین نبوده باشد و بر فرض تسلیم ضعیف است پنجم وضع جبهه است در
بعضی از مواضع سجده بر آن صحیح بوده باشد اگرچه ظاهر میشود از جماعتی از اعاظم فقها
عدم اعتبار این لکن ظاهر لزوم آنست مرجحا و از این جبهه ما بین سجود نماز و این
سجود نیست ششم وضع اعضای سبعه باقیه است بعلاوه وضع جبهه مصرح
به در نهج و بیان و کنز العرفان وجوب آنست و حکم بوجوب در مثل این مقام
بعید است نظر بر آنکه با وضع جبهه بی وضع بدین در کتابین و ظاهر هم
تشکیکی در تحقق سجود نیست و انصراف دو اثر از نیز بر این ظاهر نیست هفتم
در بیان ذکر در این سجود است ~~کلا~~ کلام در این مقام از دو راه است
اول در بیان اذکار وارده در این سجود است بدانکه ذکر در این مقام
به پنج نحو وارد شده است اول آنست که حدیث صحیح مشتمل بر آنست و آن
این است که ابو عبیده از کاشف اسرار دقایق مناب حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایت نموده که فرموده هرگاه کسی بخواند این سجده الا
انعوا مرا باید بگوید در سجده سجود سجدت لک تعبدا و رقا لا مستکبرا و

عن عبادتك ولا مستنكفا ولا متعظما بل انا عبد ذليل خائف مستجير دوم آنکه
روایت فرموده در فقیه حاصل مضمون آن این است که گفته میشود در سجود
عزائم لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا وتصدیقا لا اله الا الله
عبودیة ورقا سجدت لك یارب تعبدا ورقا لا مستنکفا ولا مستکبرا بل
انا عبد ذلیل خائف مستجیر سیم آنست که ذکر فرموده در فقیه هرگاه کسی بر
خواند آیه عزیمه را باید سجده کند و باید بگوید در سجده الهی امنا بما کفروا و
عرفنا منك ما انکروا واجبناك الى ما دعوا الهی فالعفو العفو ثم یرفع راسه
چهارم دعائی است که شیخ شهید در کتاب ذکری و بیان این امر فرموده
فرموده است روایت کرده شده است که گفته میشود در سجده سجود
عزائم لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا وتصدیقا لا اله الا الله
عبودیة ورقا سجدت لك یارب تعبدا ورقا پنجم آنست که ذکر فرموده
در امور سرایر او جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده تکبیری
در سجود عزائم نیست ولکن در سجود میگوئی آنچه را که میگوئی در سجده صلوة
دوم در بیان وجوب واستحباب این ذکر است بدانکه آنچه از تتبع کتب اصحاب
ظاهر میشود آنست که احدی از علمای شیعه قائل بوجوب ذکر در این سجود
نشده نظر بر آنکه اصحاب ما که متعرض سجده تلاوت شده اند بر سه فرقه اند
بسیاری با آنکه حکم فرموده اند بوجوب سجده متعرض ذکر در آن نشده اند
اصلا مثل مقنعه ونهایه وتهذیب واستبصار وخلاف ونزهه ومعتبر
وشرایع وقواعد وغیر اینها از فرقه ثانیه اگرچه متعرض ذکر شده اند لکن تصریح
بعدم وجوب ذکر فرموده اند بلکه تصریح باستحباب آن مثل تذکره وتحریر ونهایه
الاحکام ودروس وذکری وبیان وروض وکشف الالتباس وکنز العرفان
وحبل المتین ولوامع وروضة المتقین وکفایه ووضیحه وقسم ثالث تصریح باو جوب فرموده

در اینان

از بعض اهل خلاف نموده که قایل بثبوت هر یک از تشهد و تسلیم بعد از این سجده

شده و شبهه در ضعف آن نیست **فصل** در بیان امور مهمه متعلقه باین مبحث

است و آن چند مطلب است **اول مطلب** در بیان سبب این سجده است بدانکه در سابق

بیان شد که سبب وجوب این بنابر مختار در چند است اول تلاوت آیه از آیات

سابقه است دوم استماع آن معتبر در هر یک از این دو صورت در آن است

از کسیکه مستجمع شرایط تکلیف بوده باشد و فرق در مکلف در انعقام و مکلف را

در صلوة موقوف و مشروط بشرایط وجوبیه بود چنانچه موقوف و مشروط

بشرایط وجودیه هم هست لکن نسبت مابین شرایط وجوبیه در صلوة

و شرایط وجوبیه در این مقام عموم و خصوص من وجه است بعضی شرایط

وجوبیه در صلوة شرطیت از برای او در این مقام نمی‌باشد مثل زوال نسبت

بظهرین و غروب نسبت بعشائین و فجر نسبت بصلوة صبح و خلو از حیض

و نفاس نسبت بقاطبه صلوات چنانچه بعض شرایط وجوبیه در انعقام را

شرطیتی بجهت او نسبت صلوات مطلقا ثابت نیست مثل اینکه از جمله شرایط

وجوبیه در انعقام تلاوت آیه سجده یا استماع آنست و بعضی شرایط وجوبیه

در صلوات شرایط وجوبیه است در این مقام نیز مثل بلوغ و عقل و اما

شرایط وجودیه پس نسبت مابین آنها عموم و خصوص مطلق است باین معنی

که هر شرایط وجودیه در انعقام شرایط وجودیه در صلوة هست و لکن

عکس نیست نظر باینکه بسیاری از شرط وجودیه در صلوة شرطیت نسبت

مادر انعقام نمی‌باشد چنانچه در سابق بیان شد مثل استقبال و خلو بدن

و ثوب از نجاسات و رفع حدث اکبر بوده باشد مثل جنابت یا اصغر و هم چنین

ستر عورت و اما شرط وجودی در انعقام که شرطیت آن در صلوة مسلم

است مثل وضع جبهه علی ما یصح السجود که این موقوف علیه است در هر دو

مقام

مقام بعد از انکه این مطلب مشخص شد میگوییم که این چند نحو است اول انست
که ممکن است کسیکه مکلف بصلوة نبوده باشد مثل بانتفای شرطهای وجوبی ان مکلف
باین سجده بوده باشد مثل حایض و ذات نفاس که مکلف بصلوة نمیباشند لکن
هرگاه استماع ایه سجده نمود بی تشکیک سجود از انها مطلوبست پس لازم است
در همان حالت اتیان بسجده نمایند و تاخیر در حق انها جایز نیست مثل دیگران ثانی
انست چونکه مذکور شد که بسیاری از شرایط وجود نیز صلوة شرط نیست نسبت
باورد ما نحن فیه ثابت نیست بنا بر اینکه هرگاه کسی با انتفای ان امور اتیان
بسجود نماید تحصیل امتثال خواهد بود پس هرگاه کسی تلاوت ایه سجده نمود
یا استماع ان نمود در صورتیکه بدن او یا ثوب او نجس بوده باشد اتیان بسجده
در همان حالت صحیح بلکه تاخیر ان تا ازاله ان گاه است جایز نیست بلکه غالب ضیق
است و همچنین هرگاه استماع ایه سجده نمود در حالت جنابت یا در حالتیکه
محلات نجاست اضع بوده باشد یا منکشف العوره بوده باشد اتیان بسجده در
جمیع این احوال لازم است و وجه ان این است که مذکور شد یعنی چونکه طهارت
از حدث و خبث از شرایط وجودیه سجود نمیباشد لهذا تحقق سجود
مطلب ثانی توقف بعدم وجود اینها ندارد پس با وجود اینها مطلوبیه سجده تلاوت
و تکلیف بان ثابتست مطلب دوم در بیان انکه معتبر در سبب استماع تحقق
انست خلافی در این باب میان علمای شیعه نبوده باشد بنا بر این هرگاه
استماع ایه سجده متحقق شد در حق مکلف لازم است اتیان بسجده نماید
اگرچه تلاوت ایه از غیر مکلف بوده باشد مثل صبی یا مجنون یا اشکالی در این
نیست بلی علمای عامه در این خلاف کرده اند نظر بر انکه جماعتی از رؤسای
ایشان مثل مالک و شافعی و غیرهما معتبر دانسته اند در استماع که میباید
قاری کسی بوده باشد که امامت مستمع تواند نمود بنا بر این هرگاه قاری

زن بوده باشد یا مجنون و بخواند انها سجود بر مستمع لازم نخواهد بود تشکیکی در بطلان
این است کلامی که در این مقام هست این است که هرگاه کسی استماع آیهٔ سجده
از نائم یا از بعضی بعضی از طیور نمود مثل طوطی آیا این استماع نیز موجب سجده
میشود یا نه حکم خالی از اشکالی نیست ممکن است که گفته شود مقتضای
عموم در حدیث صحیح علیه ان یسجد کلما سمعها حکم بوجوب است و هم چنین ا
مال در حدیث اذا سمعت آیة السجده فاسجد لکن انصاف این است انصراف
امثال این عموم در مثل مفروض بسیار مشکل است پس خروج از مقتضای
عدم اطلاق است مخفی نماند معتبر در تحقق این سبب یعنی استماع است خواه
قاری معروف مستمع بوده باشد یا نه محرم او بوده باشد یا قریب بوده باشد یا
بعید بنابر این هرگاه مستمع در خانه بوده باشد و قاری در خانهٔ دیگر ایشان
بسجده بر مستمع لازم است مخفی نماند از جملهٔ مطالبی که مذکور شد این بود هرگاه
مرد استماع آیهٔ سجده از زن نموده باید ایشان بسجده نماید با اشکالی در آن نیست
در صورتی که زن از محارم بوده باشد یا انکه ما صدق آیهٔ شریفه و القواعد
من النساء اللاتی لا یرجون نکاحا بوده باشد و قایل باشیم باینکه صوت
زن عورت نیست چنانچه تصریح فرموده اند باین مرحوم علامه در منتهی و
تذکره و نهایة الاحکام بلکه فاضل معتمد معروف بفاضل هندی طاب ثراه
این قول را نسبت باکثر داده در شرح قواعد در مبحث جهر و اخفات یا انکه
استماع صوت نمود در حالی که بدون التذاذ ظاهر این است در این صورت
نیز سجده واجب بوده باشد غایة ما فی الباب نسبت که استماع بر آن حرام
بوده باشد لکن این باعث این نمیشود ثمره مترتب بر استماع منهی عنه نشود
نظر به عدم استحاله حیث حرمت سبب و وجوب مسبب چنانچه در
در حق قاری جنب که قرائت سوره عزیمه بر آن حرام است لکن هرگاه این

حرام

مطلب سیم

مرام را معتکف شد میگوئیم سجده بر او واجبست و ما نحن فیه نیز از این باب است
و مناط در وجوب عموم مستند است و این ثابت است اگرچه استماع حرام بوده باشد
[ط]الب مباحث کفارات در مباحث صوم و حج و غیرهما مطلب ۳ در بیان تکرر سبب است
بنکه در سبب بآنکه سبب متکرر یا قرائت آیه سجده است یا استماع آن و علی التقدیرین
یا با تخلل سجده است یا با عدم آن و در صورت اخیره یا فصلیکه محل بفوریت بوده
متخلل شده است یا نه و در صورت اخیره یا سبب متکرر مماثل با اول است یا
مغایر در صورت مغایره سجده محل با اول است در نوع مثل اینکه اول قرائت
آیه اقرء بود و ثانی قرائت آیه والنجم مثلا و یا مختلفست مثل اینکه اول استماع
آیه سجده بود و ثانی تلاوت آیه سجده خواه آیه مقروء بها عین آیه اولی بوده باشد
یا نه و بعبارة اخری آیه مقروء بها عین آیه مستمع بها بوده باشد یا غیر آن و این اقسام
در صورت تخلل فصل منافی جاریست پس اقسام مسئله متعدد است اینست
که سجده متخلل شده مابین سببین در این صورت من غیر اشکال اتیان بسجده
در ثانی لازم است خواه سبب ثانی مماثل با اول بوده مثل آنکه اول قرائت آیه
سجده نمود و اتیان بسجده نمود و ثانی باز قرائت همان آیه نمود یا غیر آن یا اول لا
استماع آیه سجده نمود و ثانیا استماع همان آیه نمود بعد از اتیان بسجده چنانچه
در مقام تعلیم غالبا اتفاق میافتد یا استماع غیر آن نمود یا مغایر بوده باشد مثل اینکه
اول استماع آیه سجده نمود بعد از قرائت آیه نمود بعد از اتیان بسجود خواه آیه
مقروء بها عین آیه مستمع بها بوده باشد در جمیع سه صورت مذکوره بالصورت
ثمانیه بانه اتیان بسجده ثانیا لازم است اجتزاء بسجده اولی نمیتوان نمود
قطعا چهارم اینستکه سجده متخلل نشده باشد و لکن فصلی که منافی فوریت
بوده باشد از آن نیز متخلل نشده باشد و متعلق قرائت در ثانی عین متعلق
آن در اول بوده باشد یا متعلق استماع در ثانی عین [متعلق] استماع در اول بوده با[شد]

در این صورت اگرچه ظاهر از مرحوم علامه در نهایة الاحکام و مرحوم شیخ شهید
در کتاب بیان و شیخ ابی العباس در موجز وجوب تکرار در سجود است ولکن
حکم بلزوم تکرار سجود در این مقام در نظر حقیر خالی از اشکال نیست بلکه بعید نیست
که اجزاء یک سجده توان نمود نه باعتبار تداخل فیما بین سجدتین بلکه باعتبار عدم
معلومیت دلیل بر تعدد سبب در صورت واحد مفروضه خصوصا در صورتیکه
در بدن دوام منظور داشته بوده که در دو دفعه متصل هم قرائت سوره یا استماع
ان نموده باشند بعد از ان سجده نماید بر فرض تسلیم ظاهر این است که اجزاء
یک سجده واحد از راه تداخل توان نمود سیم مثل ثانیست لکن با تخلل فصلیکه سیم
منافی با فوریت بوده باشد یعنی قرائت ایه سجده نمود و اتیان بسجده ننمود
بجهت مانعی یا عمدا فصلیکه مخل بفوریت است متخلل شد بعد از ان اعاده قرائت
همان ایه را نمود و هم چنین است حال در استماع ایه سجده حکم بتحقق تعدد سبب
در این مقام بی اشکال است و تعدد سبب مقتضی تعدد مسبب است لکن
احتمالات در این مقام اراده امتثال متعدد داشت اول انستکه اتیان بسجده
بجهة سبب ثانی نماید یعنی حین شروع به نزول در سجده نیت نماید که این
سجده بجهة قرائت ثانیه است یا استماع ثانی است و سجده بجهة قرائت اولی
یا استماع اول بعد از ان بعمل اورد دوم عکس اینست یعنی سجده اول را نیت دوم
نماید بجهة قرائت اولی است یا استماع اول و سجده ثانیه را بجهة قرائت ثانی
سیم ان است که قصد تداخل نماید یعنی یک سجده بعمل اورده و قصد نماید سیم
که بجهة هر دو بوده باشد و حق اول است چونکه مطلوبیت فوریت در این
سجده ثابت است مفروض این است اخلال بفوریت نسبت باول متحقق
شد بخلاف ثانی پس لازم است اتیان بسجده ثانیه نماید تا اتیان ان
بواجب فوری نموده باشد و اتیان سجده بجهة قرائة اول مثلا مستلزم

اخلال

اخلال بفوریت سجده بجهت قرائت ثانیه است پس جایز نخواهد بود و وجه ثالث
آنست اگرچه سبب تأخیر در سجده با وجود تحقق سبب اخلال بواجب فوری
بوده لکن ضرر نیست که فوریت بعد از آن منتفی شود یعنی تأخیر با عدم عذر
جایز بوده باشد خصوصا در صورتی که تأخیر در اول مستند بعذر مثل
نسیان بوده باشد پس عدم جواز تأخیر بی مانع بودن باقی در وقت قرائت خواهد
بود پس دعا که فوریت در هر دو مطلوب است تقدم سبب اول رجح اتیان بسبب
او خواهد بود و وجه دویم در ثالث جمع ما بین قضیتین و قول دایر مدار بحث و رجح است
و این مختار است بنظر حقیر او در امثال مقامات چنانچه در جلد رابع
مطالع الانوار تحقیق آن نموده ایم بلی اشکالی که در این مقام متوجه است
آنست که اخلال بفوریت سجود در اول موجب این است که سجده بعد از آن
متصف بوصف قضا شود و مفروض در سجده ثانیه آنست که قضا
اداست نظر بعدم اخلال بفوریت پس قصد تداخل موجب اتصاف این
اشکال در صورتی متوجه است که قایل باشیم که سجده ثانی در زمان
ثانی قضا بوده باشد و این مسلم نیست چنانچه بیان خواهد شد انشاء
الله تعالی و بر فرض تسلیم لزوم محذور در صورتی نیست که قصد ادا و قضا
در هر دو غایب و این لازم نیست بلکه در ما نحن فیه اتیان بیک سجده مثل اتیان
قصد آن مینماید که این مجزی از هر دو باشد و قد لازم در این صورت
آنست که شئ واحد مجزی و مسقط تکلیف از ادا و قضا بوده باشد بعد
متصف بوصفین مثل بین نظیر این در تداخل اغسال است در صورتی که
غسل واجب و مستحب هر دو ثابت بوده باشد خواه امتثال هر دو بیک
غسل نموده باشد اتیان بیک غسل مینماید قصد آن معنی و مجزی از هر دو
بوده باشد سادس آنست که متعلق قرائت در ثانی مغایر بوده باشد با متعلق

نمایند در اول وهم منافی متعلق خواه فصلی متخلل شده باشد ما بین سببین
در هر دو مقام باشند در این قسم نیز تشکیکی در تعدد سبب نیست
در جمیع اقسام مذکوره اگرچه در صورت عدم تخلل فصل بوده باشد ثانیا تکرار
سجود در سابق ثالثا تکرار آن در این اقسام بلکه بنظر بعضی اولی کمالا
لنفی منافی نیز ملکم بعدم تکرار در ما نحن فیه مستلزم عدم تکرار است در سابق
بطریق اولی لکن حکم بتکرار در این قسم مستلزم حکم بتکرار در سابق نه
نیست منافی نیز حکم بعدم در سابق مستلزم حکم بعدم در اینمقام نیست نظر به
نفی قدر ظاهر بین المقامین پس میگوئیم تعدد سبب در این قسم محل
تامل نیست و تعدد سبب مقتضی تعدد مسبب است لکن در اینمقام بنحوی ست
که در سابق مفصلا بیان شد جایز باماده آن نیست بلی فرقی که هست اینست
چونکه مفروض صورت مفروضه در این قسم اینست که فصل ما بین سببین
متخلل نشده باشد لهذا پس ممکن است با اتیان تعدد سجده نحوی شود که
امتثال بقول نیز نسبت بهیچ یک متحقق نشود و چونکه فرض در اینمقام این
است که مفروض در ثانی مغایر با مفروض در اول است بنابراین اشکال نه
در عدم تعدد سبب در این مقام موجه است لکن اگرچه فصلی متخلل نه
نشده باشد بخلاف در سابق نظر باینکه مفروض در این مقام این بود که
مفروض در ثانی عین مفروض در اول بوده باشد اشکال در تعدد سبب
در صورت عدم تخلل فصل بجا بود خصوص در صورتیکه مقصود قاری
در سبب واحد این بود که بعد از فراغ از قرائت آیه سجده بلا فصل باید بکرار قرائت
نماید همان آیه را تا بتمام نسبت به بعد از فراغ از هر دو نماید چنانچه در سابق اشاره
بان شد پنجم اینست که اتیان بدو سبب نماید و سبب ثانی مغایر بوده باشد
با اول در نوع مثل اینکه اولا استماع آیه سجده نمود و بعد از آن تلاوت

آیه سجده

آیه سجده نمود یا عکس آن خواه با عکس آن خواه مقرون بهم باشند سمع هم بوده
باشد یا منفرد از یکدیگر یعنی با تخلل فصل بعض بین سببین مغایرین است و
یا با عدم تخلل فصل است حکم آن نیز از آنچه در سابق بیان شد ظاهر میشود ظاهر این
است تفاضل در همه این اقسام جاری نبوده باشد بلکه در بعضی از صور و
مفروض ضرر از انفراد بودن باشد و وجه آن ظاهر میشود و لله
الحمد والمنه **ششم** در بیان این است که کفایه اولی نمیکند در اتیان
بسجده ابقای جبهه بر حال سجود توضیح مطلب مستدعی این است که گفته
شود هرگاه کسی در سجده بوده باشد سجده آیه را کسی تلاوت نمود و این شنید
یا استماع نمود تلاوت آیه سجده را در اثنای سجده تشکیکی در مطلوبیت سجده
در حق او نیست وجوبا با شخص در حالت قرائت و استماع در صورتی که مقرو
از سور عزایم بوده باشد و استحبابا در صورت سماع یکی از این آیات
سجدات مندوبه بوده باشد کلام یکی در این مقام هست این است که آیا
بعد از استماع آیه سجده مثلا میتواند قصد این نماید که اکتفا نمایم در مقام
امتثال سجده مطلوبه با بقای خود را بهمان حالت یا آنچه جبهه بموضع دیگر را
خصوصا در صورتی که موضع دیگر افضل اولی بوده باشد خواه منفصل را
شود جبهه از ارض یا نه چنانچه قول بعضی از علمای عامه است که تجویز نموده
در سجده تلاوت صلوة نقل کردن جبهه بموضع افضل از موضع مقتضای اول
باشی اینقدر کفایت میکند بلکه لابد است از رفع جبهه از ارض و سجود
بعد از آن ظاهر بلکه مقطوع به این است که رفع متعین است و اکتفا با بقای
جبهه بلکه بجر آن اگرچه بموضع افضل بوده باشد نمیتوان نمود و اشکالی
در این نیست کلام یکی در این مقام است این است که آیا بمجرد رفع جبهه
آنامی کفایت میکند اگرچه بمقدار ظهل قلیل بوده باشد یا لابد است از انتصاب

پایه نیست و نیز آن که معنی رفع راس است نیز در معتمد بر اکثر به جهت انتصاب
نرسد و چه اقتضاء مطلق رفع آنست که سجده عبارت از وضع جبهه است بر ارض
و انحناء مطلوب نیست بالاصالة نباید بلکه مطلوب شرعا به جهت توصل به وضع جبهه است
پس مطلوب نیست آن در صورت حاجت بآن است در صورتیکه جبهه را قبل
از ارض مرتفع نمود انحناء معهود محتاج الیه نیست تا منقسم شود جهت تحصیل
آن پس اقتضاء مطلق رفع جبهه از ارض میتوان نمود و وجه دعائر انتصاب است
که اوامر متوجه به سجود منصرف میشود به حالت معهوده در غالب اشخاص و این حالت
انتصاب است در صورت عدم حصول انتصاب انتصاب لازم خواهد بود
دعوی غلبه در این باب ممنوع است بلکه حالت غالب نسبت به قرائت اگر حالت
انتصاب بوده باشد ادعای غلبه انتصاب نمیتوان نمود نظر باینکه معتاد
در حالت قرائت انحناء فی الجمله هست پس فرض غمض عین از ادعای غلبه دعوای غلبه
انتصاب نمیتوان نمود بنا بر این اختیار ثالث ظاهر بود مترتب بر این میشود
که هرگاه در حالت قرائت نظر به معهود منحنی باشد و در آن حالت قرائت امر به سجده
نمود لازم نیست در نظر او منتصب شود بعد از آن سجود برود بلکه همان حالت
که هست میتواند به سجود رفته تحصیل امتثال نماید چنانچه هرگاه قرائت در حالت
سجود اتفاق افتد اکتفا به رفع راس فی الجمله میتوان نمود اگرچه مزوم در دین
دعائر انتصاب نسبت در جمیع احوال والحمد لله الکریم الموفق المتعال مطلب پنجم
در بیان حکم این سجده است در صورت اخلال بآن در اول وقت امکان میگوئیم
مناسب در این مقام نقل کلام است در صورت در مبحث بحث اول در بیان
فوریت این سجده است بدانکه مستفاد از جمله از نصوص معتبره وارده در
مسئله آنست که این سجده مطلوبست فوراً یعنی لازم است بر مکلف بعد از تحقق
سبب مبادرت در اتیان سجده نماید و تاخیر در حق او جایز نیست در سجود

مطلب پنجم

بحث اول

واجبه

واضح وظاهر این است که این مطلب محل خلاف ما بین علمای شیعه قدس الله تعالی

ارواحهم نبوده باشد دعوی اصحاب اجماع از معتمدین علما در این باب مستفیض

است پس در صورت تحقق سبب هرگاه کسی با عدم عذر و تولی مبادرت

در اتیان بسجود نماید آثم خواهد بود و مستفاد از عبارات اکثر جمله فقها

آنست که امر در سجدات مستحبه نیز چنین است یعنی مطلوبیت آنها فوریست

لکن تصور این مطلب در واجب ظاهر است نظر بر اینکه در و تأخیر اثم

و معصیت است و هم چنین در مستحب در صورتیکه هرگاه اخلال بفوریت شود

استحباب بعد ثابت نبوده باشد و اما هرگاه استحباب در جمیع احوال ثابت بوده

باشد تصور فوریت در آن خالی از اشکال نیست مگر اینکه اخلال بعبادت

بود بعد قضا خواهد بود چنانچه ظاهر میشود از کلام مرحوم شیخ در مبسوط

و خلاف و همچنین شیخ شهید و غیرهما محصل کلام آنست که اگر اتیان شود

بنحو یکه صادق باشد که اخلال بفوریت نشده است ادا خواهد بود و الا

قضا خواهد بود و این فرق فوریست لکن ادا شدن و قضا شدن ممنوع است

چنانچه بیان خواهد شد اولی این است که چنین گفته شود که مقتضای

فوریت در واجب اثم در تأخیر است و در مستحب موجب تأخیر سوء هرگاه

سهو مستحبی چنین بوده باشد مبادرت در آن راجح بوده باشد و تأخیر آن

مرجوح بوده باشد اگر چه استحباب با تأخیر نیز ثابت بوده باشد این مستحب

مستحب فوری خواهد بود و آنچه ظاهر میشود از کلمات فقها قدس الله تعالی

ارواحهم این مطلب که عبارت از رجحان مسارعت و مرجوحیت تأخیر با بقای

استحباب بوده باشد از جمله امور مسلمه است نزد ایشان لکن باید تقیید

در رجحان با مرجوحیه قائل شد بعقل معنی و الا منتقض میشود بر بسیاری

از مستحبات که مسارعت در اتیان بآنها راجح است و تأخیر مرجوحیت و مع

مبحث دوم

ذلك الاطلاق نموده‌اند زيرا كه آنها ظاهر نيست **مبحث دوم** در بيان اين است
كه هرگاه كسی اخلال بسجود واجب يا مستحب نمود فورا تدارك تا بنيت بر عنوان
وجوب در واجب و بطريق ندب در مستحب واقع شده در كلمات اصحاب تأمل
نيست كلامی كه هست در اين است كه آيا اين تدارك بنيت قضا است يا ادا
يا بنيت قضا است و نه ادا اختلاف كرده‌اند در اين فقها بسه قول اول آنست كه
اين تدارك بنيت قضا است و اين ظاهر ميشود از مرحوم شيخ در كتاب
ذكری و بيان و دروس دوم آنست كه بنيت ادا است و اين ظاهر ميشود
از مرحوم محقق در كتاب معتبر و مرحوم علامه در منتهی و شهيد ثانی در مسالك
و غير ايشان مختار قول ثالث است و اين مختار محقق و صاحب مدارك نظر به
اينكه هر يك از اداء و قضا در اصطلاح در عبادت موقت است يعنی
هرگاه عبادتی موقت شد يعنی وقتی در شريعت از جهت او مقرر شد كه آن وقت
محدود باشد بدايت و نهايت مثل نماز ظهرين مثلا كه وقت محدود است
از زوال تا غروب و هم چنين عشائين و صلوة صبح پس هرگاه اتيان در وقت
شد گفته ميشود كه ادا است و هرگاه اتيان شد بعد از انقضاء
وقت ميشود كه قضا است اما ادا و قضا در اصطلاح عبارت از مثل اين
است كه مذكور شد و هم چنين چيزی در محل كلام مطلقا ثابت نيست
بخلاف فوريت ما بين مضيق و موقت نسبت بيان ميان آنها عموم و خصوص
مطلق است هر مضيق موقت مستلزم فوريت هست اما هر فوريتی مستلزم
مثل حج و اداء دين و نحو آنها و هر فوريت مستلزم مضيق بودن هست
لكن بمعنی عدم جواز تأخير بر معنی ما ساوی وقت اداء محصل كلام آنست
كه مضيق اطلاق ميشود بر دو معنی خاص و عام اول محدود است بحدی
كه مذكور شد اين را مضيق موقت ميباشد و مضيق مطلق اعم از اين است
است كه مشترك در عدم جواز تأخير است اگرچه موقت نبوده باشد

بتعيين از آن

یعنی از آن بمضیق موقت میباشد والا مضیق مطلق هر چه غیر مستلزم خلاف
مضیقت بانمعنی هست لکن مستلزم موقتیت بنیست چه ظاهر این است
که مراد قائلین بادا همین بوده باشد یا نه اینکه مراد این بوده باشد که
در وقت خود اتیان شده باشد مثل واجب موسع والا لازم میباید که
بوماضی بوده باشد واین خلاف اجماع است **بحث سیم** در اشتمال دال
فوریت این سجده است بعنوان تفصیل یعنی اما مد دلیل بر اینکه سجده تلاوت
از واجبات فوریه است یعنی واجبست بعد از تحقق سبب سجده مبادرت
کردن در اتیان بان و تاخیر و ترک در اتیان بان در صورت انتفای
عدرمانع بنیست نمیکوئیم مستند فوریت در این مقام جند چیز است
اول اجماعات منقوله در مسئله است ملکه ممکن است دعوی اجماع متحقق
در اینمطلب **دوم** حدیث معتبره در کافی از زراره عن احدهما علیهما
السلام است قال لا تقرء فی المکتوبة بشئ من العزائم فان السجود زیاده
فی المکتوبة و جه دلالت این حدیث بر مدعا اینست که حضرت منع فرموده اند
از قرائت سوره عزایم در صلوة مفروضه و این منع را مستند فرموده اند
بکلام میکه حاصل آن این است که قرائت سوره عزائم در صلوة مفروضه
مستلزم زیادتی سجده است در مفروضه و این استدلال صحیح در فوریت
سجده است اگر چه سجده فورا مطلوب نبوده باشد ممکن بود سوره
عزیمه در صلوة واجبه تلاوت کرده شود و اتیان بسجده انرا بعد از فراغ
از نماز نموده باشد واین ظاهر است **سیم** احادیث معتبره مشتمله بر امر بسجود
و فعل صدور قرائت آیه سجده یا استماع انست مثل حدیث موثق اذا
قرأت السجدة فاسجد و موثق دیگر عن قراء قرأ باسم ربک فاذا ختمها
فالسجود و حدیث صحیح وارد در حایض فلتسجد اذا اسمعتها و غیر

استدلال است که امر بسجده فرموده اند بعد از قرائت با کلمه یا بنابر آنکه مدلول آن
لزوم اتیان عقیب قول است بدون تامل و این معنی فوریت است و مناقشه
در این میتوان نمود در استفاده فاء جزائیه است زیرا که مقتضی من غیر مهلة
است فای عاطفه است مثل جاءنی زید وعمرو نه فاء جزائیه چنانچه ابن
هشام تصریح باین مطلب نموده پس اولی در مقام استدلال تمسک بشیء
بهذا است چهارم مطلب مقتضی این است که گفته شود مدلول کلام معصوم
که فرموده اذا قرأت السجدة فاسجد وجوب اتیان بسجده است در زمان
تحقق قرائت این سجده و این مستلزم فوریت است و هکذا ظاهر قوله علیه
السلام فلتسجد واذا سمعتها وغیره پنجم حدیث صحیح محمد بن مسلم است
عن احدهما علیه السلام قال سألته عن الرجل یقرء السجدة فینساها حتی
یرکع ویسجد قال یسجد اذا ذکر وجه استدلال این است که ظاهر میشود از سؤال
سائل بالملاحظة قدر او که معتقد این بوده که وقت سجده بعد از فراغ
از قرائت آیه سجده بوده ولهذا اطلاق نسیان نموده و مقصود از سؤال
این است نظر باینکه لازم بود که اتیان بسجده فورا نموده باشد و فراموش
نمود آیا بعد تدارک جهت سجده منسیه میباشد یا نه معصوم تقریر سائل فرموده
اند بهمان اعتقاد و این دلیل بر صحت آن اعتقاد است بعلاوه جوابیکه فرموده اند که
یسجد اذا ذکر دلالت میکند بر لزوم تدارک آن ظاهر فورا پس مقتضای این حدیث
چنانچه فوریت اصل سجده است لزوم مبادرت در تدارک آن نیز هست تتمیم
بدانکه محدثین در این مقام روایت شده از جناب فخر کائنات صلوات الله علیه وآله تتمیم
فرموده نهی عن اختصار السجدة و ظاهر این است که بطریق عام بوده باشد و انفک
واختصار سجده را به دو نحو تفسیر کرده اند اول آنست که قرائت سوره سجده نماید اول
مگر آیه سجده را که او را حذف نماید که سجده ننماید دوم آنست که اقتصار نماید دوم

بهمان

همان قرائت آیه سجده از برای آنکه سجده غایب و وجه کراهت در ثانی ظاهر نیست و دور نیست که
باین سبب بوده باشد که مرحوم علامه در کتاب تذکره تفسیر اول را اختیار نموده **مقام سیم** مقام ثالث
در بیان سجده شکر است بدانکه سجده شکر عبارتست از سجده که بنده ذلیل بعمل آورد
در مقام اظهار امتنان و ابراز شکر نعمت متعال و اعتراف معظم عطایای حضرت کریم ذو
الجلال عظمت آلاؤه بر خود و تذلیل و انکسار و مذلت خود و قبل از شروع در مطلب میگوئیم
باید دانست که قسم اول از انواع اربعه سجود که اشاره بانها شد منحصر است در واجب
خواه وجوب شرعی بوده باشد چنانچه در ضمن صلوات مفروضه یا وجوب شرطی
چنانچه در ضمن صلوات مندوبه و قسم ثانی از انواع اربعه دانسته شد چنانچه متصف
میشود بوجوب آنی در صورت قرائت آیات سجده در سور عزائم اربع معهوده است
یا استماع آن همچنین متصف میشود باستحباب چنانچه در حق سامع مطلقا
بنابر اصح مختار و در حق قاری و مستمع در غیر سور اربع معهوده و اما این قسم
از سجود که عبارت از سجده شکر بوده باشد پس متصف نیست بالاصالة مگر
بوصف استحباب لکن از مستحبات موکده است و لهذا در بعض بعضی از اصحاب
صحیحه حکم بوجوب آن شده در بعضی از موارد و مراد استحباب موکد است تنقیح مبحث اول
تنقیح مطلب محتاج است بایراد کلام در چند مبحث **مبحث اول** در بیان اسباب این
سجود است بدانکه اسباب این سجود بسیار است **اول** تجدد نعمتی است از نعمای ١
الهی جلت عظمته بر بنده پس هرگاه نعمتی از نعم الهیه **دوم** و عظمت الامتنویه شد بر ٢
بنده ذلیل مناسب در طریق بندگی و موافق با قاعده حق دانی و ملک نیم باظهار ٣
شرمندگی است که خود را بخاک مذلت انداخته اظهار امتنان و مذلت کرده ٤
سرها و انتجار و سعادت نموده باشد **سیم** تذکر نعمت است یعنی بنده ذلیل
خواه در حالت سعت و رخا یا در حالت ضیق و عنا بوده باشد هرگاه متذکر این شد
که وقتی از اوقات چنین نعمتی از جناب منعم متعال باو رسیده سجده در حق

درحق او این است در همان حین که منذر که چنین نعمتی شد خود را بجانب صلوت
انداخته اظهار شکر ربندگی نماید **چهارم** دفع بلیه است یعنی هرگاه شد مبتلا به بلیه
شد بعد فقر و مساعدت توفیق الهی جل شانه آن بلیه از او دفع شد مناسب در حق
او این است بجهت ادای شکر دفع آن بلیه خود را بجانب مذلت انداخته سجده سی که
شکر بعمل آورد **پنجم** متذکر شدن بدفع بلیه است یعنی هرگاه بنده در حالتی که ۳
از احوال متذکر شد که در وقتی از اوقات مبتلی بچنین بلیه بودم خداوند عالم جل
شانه از فضل و کرم خود آن بلیه را از من دفع نموده مناسب این است که در آن
وقت بشکرانه این نعمت خود را بجانب مذلت انداخته سجده شکر بعمل آورد که
ششم وصول امر است که موجب سرور رغبت شود مثلا آنکه مومنی بدست
ظالمی بر طریق تعدی گرفتار شده بود یا مبتلی ببلیه شدیده بود خبر باین شخص
رسید که آن شخص مومن از دست ظالم مستخلص شده یا از آن بلیه نجات یافته یا آنکه
مسافرتی داشت بسفر شد الحاجی رفته مثل سفر مکه معظمه در این اعصار خبر
در ورود او باو رسانیده نیست یا آنکه طالب این بود که حق جل شانه باو
فرزند ذکوری عطا فرماید اخبار این مژده را باو رسانیدند یا آنکه
خبر رسید دشمنی از دشمنان شریعت مطهره بلعنت الهی جل شانه واصل
شد یا ببلیه شدیده مبتلی شده و هکذا **هفتم** هر امری که موجب مسرت او شود هفتم
مطلع باو شد در حین اطلاع مستحب است بشکرانه این مسرت خود را بجانب
مذلت انداخته سجده شکر بعمل آورده باشد **هشتم** بعد از فراغ از ادای نماز است هشتم
فریضه بوده باشد یا نافله خصوصا فرایض یومیه مستحب در حق بنده این است
که بعد از فراغ از آن سجده شکر بعمل آورد مخفی نماند ادخال اسباب مذکوره
را باسرها تحت الجزء اول مذکور شد ممکن است نظر به اینکه فی الحقیقه
هر یک از اینها نعمتی است از نعمای الهی جل شانه لکن با فتیاک متتبعان که

مختلف

مختلف و متعدد است و لهذا از باب استقصای اسباب ذکر هر یک بتفصیل مناسب
است **بحث دوم** در بیان نصوصی که دلالت میکند بر رجحان و فضیلت این سجده نظر بر اینکه
اطلاع بر آن موجب رغبت مؤمنان است در عدم اخلال بآن بعلاوه موجب اطلاع
بر مستند حکم برجحان سجده است در موارد مذکوره بدانکه احادیث در این
باب بسیار است ولکن در این مقام اقتصار میکنیم بذکر چند حدیث **اول**
حدیث صحیح است که شیخ صدوق در فقیه روایت نموده از عبد الرحمن بن
الحجاج از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت
فرموده کلامی که حاصل مضمون آن این است هرگاه کسی سجده شکر بعمل آورد
در مقابل نعمتی که خلاق عالم جل شانه باو عطا فرموده و در حالتی که
این سجود با وضو بوده باشد بامر خلاق عالم جل شانه ملائکه در نامه عمل او ثبت
میشود ده رحمت از رحمتهای الهیه یا ده نماز و محو میشود از نامه معاصی او ده
معصیت از معاصی عظیمه مخفی نماند تردید ما بین ده رحمت و ده نماز بجهت
این است که حدیث مشتمل بر لفظ صلوات است لکن مؤید معنی اول حدیث
صحیحی است که باز شیخ صدوق روایت فرموده در ثواب الاعمال از مرازم
از آنسرور علیه السلام که فرموده ایما مؤمن سجد سجدة لشکر نعمة فی غیر
صلوة کتب الله بها عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات
فی الجنات **دوم** حدیثی است که حکایت شده از سعد بن عبد الله در کتاب
بصائر الدرجات بسند صحیح از معویة بن وهب که گفته من در خدمت
جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مدینه مشرف بودم در وقتیکه
حضرت بر حماری سوار بوده اند و من هم بسمت بازار تا نزدیک بازار
بودم پس حضرت پیاده شدند و بسجود رفتند و سجده را طول دادند و من
منتظر ایشان بودم بعد از آن سر را از سجده برداشتند من عرض کردم فداوند

عالم را نعتی بر بکرادند وجه بود فرمودند مثل که نعمتی از نعمای الهی جل شانه
بر خود شدم یعنی سجده را بجهت شکر آن کردم **سیم** حدیثی است که ثقة الاسلام سیم
در اصول کافی در باب شکر بسند موثق از عثمان بن عیسی که از اصحاب اجماع
است از یونس بن عمار روایت نموده از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که فرموده هرگاه احدی از شما متذکر شود نعمتی را که خداوند عالم با و عطا فرموده
باید روی خود را بخاک بگذارد بجهت ادای شکر الهی جلت عظمته و اگر سواره
باشد در همان وقت پیاده شود و روی خود را بر خاک بگذارد و اگر
نتواند پیاده شود بجهت تقیه یا بجهتی دیگر روی خود را بر شاخ زین بگذارد
در حالتی که این را هم قدرت نداشته باشد پس روی خود را بگذارد بر کف
دست خود بعد از آن حمد کند خداوند عالم جل شانه را بر این نعمت
چهارم باز حدیثی موثقی است که ثقة الاسلام در همان باب روایت فرموده چهارم
از عبدالله بن مسکان از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده
جناب پیغمبر کائنات صلوات الله علیه و آله در سفری بر شتری از خود سوار
بودند وقتی پیاده شدند پس پنج سجده ادا کردند بعد از آن که سوار
شدند عرض کردند یا رسول الله عملی از شما صادر شد قبل از این ندیده
بودیم که چنین عملی از شما صادر شود فرمودند بلی جبرئیل بر من نازل شد
چند بشارتی بمن داد از جانب خداوند جلیل بازای هر بشارتی سجده کردم
پنجم حدیثی است که شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع روایت نموده
از مفضل و ایل روایت از جناب امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده که
والد بزرگوار من جناب علی بن الحسین علیهما السلام نشد نعمتی از نعمای الهی
را متذکر شود مگر آنکه سجده می‌نمود و همچنین نشد کنند که دفع فرماید
خداوند عالم عز شانه بدی را که خائف از آن بود یا مکر مکر کننده را از ایشان

دفع

دفع نهایت مگر آنکه سجده مینموده هم چنین نشد که از ادای نماز فریضه فارغ
~~شود مگر آنکه سجده مینمود هم چنین نشد که از ادای نماز فریضه فارغ شود مگر آنکه~~
اصلاح میان دو نفر نماید مگر آنکه سجده مینمود و اثر سجود در جمیع اعضای
سجود آن حضرت ظاهر بود پس برین جهت مسمی شد بسجاد ششم حدیث صحیح
است که شیخین جلیلین در فقیه و تهذیب روایت فرموده اند از مرازم بن حکیم
مضمونش از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود سجده
شکر واجب است بر هر مسلمانی از جمله اغراض این است که باعث تمامیت و کمال نماز
و میشود و باعث این میشود که حضرت پروردگار بر ملک عظمت از نو راضی
شود و ملائکه از او خوشنود میشوند و هر بنده که نماز کند و بعد از فراغ
از نماز ایشان بسجده شکر نماید خلاق عالم جل شانه رفع حجاب ما بین آن
بنده و ملائکه ملائکه مقرب نماید و در آن وقت خطاب از جانب خداوند عالم جل جلاله
صادر میشود بسوی ملائکه که ای ملائکه من نظر نمائید بسوی بنده من که ادا نمود
نماز را که بر او واجب کرده بودم و بعد از آن سجده شکر بجای آورده تا شکر
نعمت من کرده باشد ای ملائکه من چه چیز از جانب من بجهة او مقرر میشود ملائکه
عرض میکنند ای پروردگار ما رحمت تو خطاب دیگر میرسد دیگر چه چیز عرض
میکنند بهشت تو خطاب ثالث میرسد دیگر چه عرض میکنند کفایت امور مهمه
او خطاب رابع میرسد دیگر چه تا آنکه باقی نمی ماند نیکی بعد از آن خطاب دیگر
میرسد که دیگر چه چیز باشد بجهت آن بنده ملائکه عرض نمایند ای پروردگار
ما دیگر ما عالم نیستیم آن وقت خداوند میفرماید نعم شما نمیفرماید من شکر او بنده
میکنیم چنانچه او شکر من کرد و اقبال میکنیم بجانب او بفضل و کرم خود دارجلم
احادیث در این باب حدیثی است که مرحوم شیخ صدوق در کتاب مجالس
روایت نموده از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرموده

وارجلد

انه هرگاه بنده برخیزد بعد از نصف شب و بایستد در مقابل پروردگار خود
پس چهار رکعت نماز بعمل آورد بمحض رضای الهی جل شانه جل جلاله در آنوقت شب
نماز بعد از فراغ از چهار رکعت نماز برود سجده بسجود بقصد سجده شکر و در
سجده شکر بگوید یکصد مرتبه ماشاء الله تا ندائی میرسد از جانب خداوند عالم
جل شانه با این بنده که ای بنده من تا کی میگوئی ماشاء الله منم پروردگار تو
مشیت امور همه با من است بتحقیق خواسته ام اجابت ترا هر مطلب که داری
سؤال کن حاصل این حدیث شریف آنست که هرگاه کسی را حاجتی بوده باشد
بعد از نصف شب برخیزد و ادا نماید چهار رکعت نماز بعد از آن برود
بسجده بقصد سجده شکر در آن سجده یکصد مرتبه بگوید ماشاء الله
بعد از آن استدعای حاجت خود نماید خداوند عالم جل شانه انجاح حاجت
او خواهد نمود مخفی نماند که ظاهر حدیث این است که این ثمره عظیمه مترتب میشود بسجده
شکر بنحو مذکور بعد از اتیان چهار رکعت نماز خواه آن چهار رکعت از نماز شب بوده
باشد یا غیر آن با آنکه احادیث در فضیلت سجده شکر بسیار است و اخبار مذکوره
شد هم کفایت میکند در این مقام بلکه بلکه عمده نصوص وارده در این باب است

بحث سیم در بیان کیفیت این عبادتست بدانکه اخبار وارده در این — بحث سیم
باب مختلف است حاصل اختلافات راجع است به پنج نحو اول آنست که
امتثال حاصل میشود بیکسجده و این ظاهر میشود از اکثر نصوص وارده در این — اول
باب مثل حدیث صحیح عبد الرحمن بن حجاج و حدیث دیلمی و حدیث صحیح معویة بن
وهب و حدیث موثق عبد الله ابن مسکان مذکور شد و غیر از اینها از اخبار که
مذکور نشده با اندک تامل در آنها وجه ظهور آنها بر مدعی ظاهر میشود دوم — دوم
آنست که امتثال حاصل میشود بوضع خد راست یعنی بگذاردن رو بر زمین اعم
از آنکه یکطرف رو بوده باشد یا هر دو طرف بلکه دور نیست که ظاهر در اول

بوده مانند

بوده باشد مثل حدیث معتبر یونس بن عمار که مذکور شد و مثل این است حدیثی که
در تهذیب روایت شده از اسحق بن عمار از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که فرموده هرگاه متذکر نعمتی از نعمای الهی شوی و بوده باشی در حالتیکه هیچ
کس نتواند بیند پس بچسبان روی خود را بزمین و هرگاه بوده باشی در میان
ناس پس بگذار دست خود را بر پائین شکم و خم کن پشت خود را و باید این بجهت
محض خضوع و تواضع و شکر مالک و رب عالم بوده باشد ظاهرا و این نحو محبوب تر است از اینکه
روی خود را در چنین صورتی بزمین بگذارد و مخفی نماند این بجهت تقیید است
که چنین تفصیل فرموده اند بجهت فرار اند یا محض خلوص است ظاهرا اول است
و لفظ ناس در حدیث موید این است **سیم** مثل ثانی است لکن با اعتبار خدین
یعنی هر دو طرف رو و این مدلول علیه است بحدیث صحیحی که مروی در فقیه است
از اسحق بن عمار از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده عادت
حضرت موسی بن عمران علیه السلام با این نحو مستمر شده بود هر وقت از نماز که فارغ
میشد روی راست خود را بر زمین میچسبانید و هم چنین روی چپ
را و اخبار با این مضمون بسیار است و در بعضی از اسانید سند منتهی شده
بجناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام و ظاهرا از روایت ائمه طاهرین علیهم السلام این
مطلب است ثبوت رجحان است در شریعت نبی و فرق مابین وجوه ثلثه این است
که مقتضای اول اعتبار وضع جبهه است بخلاف وجه ثانی که بنابر این فقط
وضع جبهه نیست بلکه امتثال حاصل است بوضع احد خدین و فرق میانه
ثانی و ثالث است که معتبر بنابر ثالث وضع هر دو طرف رو است بخلاف ثانی چهارم
چهارم آنست که معتبر وضع جبهه است با وضع خدین و این مدلول علیه است بحدیثی
که مروی در کافی است از محمد بن سلیمان از پدر خود که او گفته بود خدمت
جناب امام موسی کاظم علیه السلام مشرف بودم در خدمت بوده ایشان را

بیرون رفتم بسوی بعضی مزارع آنحضرت پس حضرت ایستادند بنماز ظهر بعد از آنکه فارغ
شدند از نماز رفتند بسجده تا آنکه ممکن بود که آنحضرت جانب راست صورت را
مبارک خود را چسبانیدند بر زمین بعد از آن جانب چپ را بر زمین چسبانیدند
پنجم مثل چهارم است بعلاوه عود بسجده در آخر یعنی اول بسجده می رود بعد
از آن جانب راست صورت خود را می چسباند بر زمین بعد از آن جانب چپ
بعد از آن عود مینماید بسجده و ظاهر این است که تادیه سنت میشود باول و چهارم
و پنجم لکن رابع افضل و اولی است و خامس افضل از هر دو و اما ثانی و ثالث
پس اگر چه ظاهر از هما کلمات اصحاب اعراض از آنها است ظاهر این است و چون این بوده باشد
که سجده ظاهر است در وضع جبهه و این در این دو قسم متحقق نیست و این
مطلب اگر چه صحیح است لکن ظاهر این است که سنت چنانچه موری میشود که
وضع جبهه موری میشود بوضع جبینین ایضا مجملا وضع جبینین در این مقام مطلوب است
خواه منفک بوده باشد از وضع جبهه یا منظم باشد با او چنانچه وضع جبهه
نیز مطلوب است خواه منفک از وضع جبینین بوده باشد یا منظم با او بوده باشد
بنا بر این هرگاه در صورت انفکاک هر یک از دیگر امتثال حاصل شود مشخص
است که مورد اجتماع اکمل خواهد بود و اکمل از همه عود بسجده است بعد از وضع
جبینین چنانچه بیان شد مخفی نماند که آنچه مذکور شد در بیان کیفیت وضع جبهه
و جبینین بود و اما ذراعین و صدر و شکم پس مستحب این است که ذراعین را
نچسباند خلاف آنچه که در سجده نماز مطلوب میباشد که در آنجا مستحب این است که
ذراعین مرتفع از زمین بوده باشد و هم چنین سینه و شکم فصل در بیان
ادعیه مأثوره در این سجود است بدانکه ادعیه وارده در این سجود بسیار
است لکن در این مقام اقتصار مینمائیم بذکر جمله از آنها بلکه بعضی از آنها پس میگوئیم
دعای در این سجود بچند طریق وارد شده است اول دعائی است مذکور در

در حدیث

در حدیث صحیح که مروی در کافی در قضیه است از عبدالله بن جندب بضم جیم
وسکون نون وفتح دال مهمله که او روایت نموده از ده بنجا در حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام که فرموده بگو در سجده شکر اللهم انی اشهدک واشهد ملائکتک
ملائکتک وانبیائک ورسلک وجمیع خلقک انک الله ربی والاسلام دینی
ومحمداً نبیی وعلیاً والحسن والحسین وعلی الحسین ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن
علی والحجة بن الحسن بن الحسن علی ائمتی اتولی ومن اعدائهم ابتری اللهم انی انشدک
دم المظلوم سه مرتبه ظاهر این است که مراد این باشد سه مرتبه اول دعا که عبارت
از اللهم انی اشهدک واشهد ملائکتک تا دم المظلوم را سه مرتبه بخواند اللهم انی
انشدک بایوائک علی نفسک لاعدائک لتهلکنهم بایدینا وایدی المؤمنین
اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم بعدوک وعدوهم
ان تصلی علی محمد وآل محمد وعلی المستحفظین من آل محمد اللهم انی اسئلک الیسر بعد
العسر این را سه مرتبه بگو ممکن است مراد گفتن اللهم انی اسالک الیسر بعد العسر
سه مرتبه باشد چنانچه ممکن است مراد سه مرتبه از ان تصلی علی محمد تا اینجا بوده
باشد واحتمال دارد از اللهم انی انشدک تا اینجا بوده باشد یعنی همه را سه مرتبه
بگوید لکن ظاهر اول است خصوصا بعد از ملاحظه حدیث دیگر که لفظ ثلثا را قبل از اللهم
اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر ذکر نموده ثم تضع خدک الایمن علی الارض وتقول
یا کهفی حین تعیینی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد ثم تضع خدک الایسر علی الارض
وتقول یا مذل کل جبار ویا معز کل ذلیل قد وعزتک بلغ مجهودی این را سه
مرتبه میگوئی ثم تقول یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام این را نیز
سه مرتبه میگوئی ثم تعود للسجود وتقول مائة مرة شکرا شکرا ثم تسئل حاجتک
انشاء الله تعالی معنی ظاهر این دعای شریف این است که خداوندا من گواه میگیرم ترا وجمیع
ملائکه ورسولان وجمیع خلق ترا بر اینکه تو پروردگار منی وبر اینکه

اسلام دین من است و جناب محمد ختم انبیا و پیغمبر و نبی من است و جناب امیر
المومنین و یازده فرزندان کرام ایشان را امام و پیشوایان خود میدانم
ایشانرا دوست دارم و از دشمنان ایشان بری و بیزارم خداوندا من قسم
میدهم ترا بحق خون مظلوم و بیاض رضیه جناب حضرت امام حسین مظلوم
علیه السلام و هم چنین قسم میدهم ترا بحق وعده که فرموده که بدست
ما و بدست مومنین دشمنان خود را هلاک نمائی و هم چنین قسم میدهم
ترا بحق وعده که فرموده بدوستان خود که جناب رسول خدا و دوازده
امام بوده باشند که ایشانرا نصرت دهی و غالب گردانی بر دشمنان خود
و دشمنان ایشان که صلوات و رحمت بفرستی بر خاتم انبیا محمد مصطفی
و بر کسانیکه ایشانرا حافظ اسرار در کتاب و سنت و احکام شرعیه فرموده
که عبارت از ائمه طاهرین علیه السلام بوده باشند بنابراین المستحفظین
اسم مفعول خواهد بود بفتح ظا والتقدیر ان تصلی علی محمد و علی الذین استحفظ
منهم الدین ای طلب منهم حفظ الدین بنابراین من الحمد بیان مستحفظین
خواهد بود خدایا من از تو سؤال میکنم سرور و آسانی را بعد از هر عسر و صعوبتی
که بجهت من عارض میشود بعد از آن جانب راست در او رو زمین بگذار و بگو ای
پناه من در وقتی که مرا عاجز کند مذاهب دور و بهشت که مرا از مذهب
دور بهشت که مرا از مذهب مواقف در روز قیامت بوده باشد نظر
بانکه وارد شده است در اخبار که در روز قیامت پنجاه موقف میباشد
امتداد در وقوف در هر موقفی یکهزار سال که امتداد در پنجاه موقف پنجاه
هزار سال میشود بنابراین مراد این خواهد بود ای پناه من در وقتیکه عاجز
میکند مرا وقوف در آن مواقف و تنگ میشود بر زمین با وجود وسعت
آن ای خلق کننده من از روی مرحمت بر من در حالی که مطلقا حاجت بخلق کردن

من نداشتی

من نداشتی یعنی خلق نکردی مرا بجهة حاجتی که از من طلب نفع نموده باشی بلکه خلق نمودی
مرا بجهة وصول منافع بمن صلوات و رحمت بفرست بر محمد و بر کسانیکه حافظه
اسرار دین و حافظ کتاب و سنت میباشند که عبارت از آل و عترت انحضرت
و راست نما از برای خود حجت را بر زمین بگذار و مگو ای ذلیل کننده هر جبار
و ظالمی و ای عزت دهنده هر ذلیل در این نشاء که مستحق عزت بوده باشد قسم
بعزت تو تحقیق که طاقتم باخر رسیده در تحمل مشقت که دیگر طاقت تحمل انرا ندارم
مخفی نماند که باید بنحوی باشد که مطابق واقع باشد تا کذب لازم نیاید مثل
انکه قصد نماید که طاقتم در مفارقت از خدمت جناب حجة الله الرحمن صاحب
الزمان عجل الله تعالی فرجه باخر رسیده تعجیل در اظهار انحضرت ما را طاقت در تحمل
تالم در مصیبت جناب سید الشهداء علیه السلام باخر رسیده که
دیگر طاقت تحمل انرا ندارم تعجیل در انتقام از قاتلین انحضرت فرما یا مشقت دیگر
که در انوقت عارض شده باشد و باین نحو بوده باشد قصد ان نماید بعد از ان
میگوئی ای غایت مهربان و رحم کننده و ای نعمتها بخشنده و ای دفع کننده غموم
و هموم عظیمه بعد از ان عود بسجده میکنی یکصد مرتبه شکرا شکرا بدانکه
لفظ ثلث در دعائیکه بعد از وضع خد ایمن است در کافی نیامده و لکن
در فقیه در اینجا نیز لفظ ثلث مذکور است و در فقیه لفظ ثلثا در دعای
اول در سه موضع مذکور است و در کافی در دو موضع بنحوی که مذکور
شد موضع سیم که در فقیه مذکور است بعد از و علی المستحفظین من آل محمد
و در فقیه در دعای اخر یا منان یا منان تا اخر مذکور نیست چنانچه در
در کافی فقره اللهم انی انشدک بآوائک علی نفسک لاعدائک
لتهلکهم بایدینا و ایدی المومنین مذکور نیست دوم در بیان ادعیه
وارده در این سجده دعائیست که ثقة الاسلام در کافی روایت نموده

از محمد بن سلیمان که از پدر خود روایت نموده که گفت بیرون رفتم در خدمت
بوده جناب امام عالی مقدار جناب موسی بن جعفر علیهما السلام بسوی بعضی
مزارع یا باغات آنسرور پس آنحضرت مشغول شدند بنماز ظهر بعد از فراغ
از نماز ظهر رفتند بسجده پس شنیدم که بصوت حزین اشکباری میخواندند که
در حالتیکه اشک از دیدهای مبارک آنحضرت جاری بود رب عصیتک
بلسانی ولو شئت وعزتک لاخرستنی وعصیتک ببصری ولو شئت وعزتک
لاکمهتنی وعصیتک بسمعی ولو شئت وعزتک لاصممتنی وعصیتک
بیدی ولو شئت وعزتک لکنعتنی وعصیتک برجلی ولو شئت وعزتک لجذمتنی
وعصیتک بفرجی ولو شئت وعزتک لعقمتنی وعصیتک بجمیع جوارحی
التی انعمت بها علی ولیس هذا جزاؤک منی ظاهر معنی این فقرات شریفه اینست
صادره از حرم اسرار رب العالمین اینست ای پروردگار من معصیت
تو کرده ام بزبان خود قسم بعزت تو اگر میخواستی گنگم میکردی وای پروردگار
من معصیت تو کرده ام بچشم خود قسم بعزت تو اگر میخواستی کورم میکردی
وای پروردگار من معصیت تو کرده ام بگوش خود قسم بعزت تو اگر میخواستی
کرم میکردی وای پروردگار من معصیت تو کرده ام بدست خود قسم بعزت
تو اگر میخواستی دستهای مرا شل میکردی وای پروردگار من معصیت
تو کردم بپای خود قسم بعزت تو اگر میخواستی پاهای مرا قطع میکردی وای پروردگار
من معصیت تو کرده ام بفرج خود قسم بعزت تو اگر میخواستی مرا عقیم و بی
ولد مینمودی و معصیت تو کرده ام بهمه جوارح من الجنان جوارحیکه
بمن احسان و انعام فرموده ای پروردگار من جزای احسان تو این
نبود که با تو چنین کرده باشم راوی میگوید آنسرور را دیدم بعد از آن
شروع فرمودند بالعفو گفتن شمردم هزار مرتبه گفتند العفو بعد از آنکه

جابر است

جایز است بوقع العفو چنانچه جایز است نصب ان بنابر رفع تقدیر چنین خواهد
بود العفو من صفاتك او العفو رجائی منك بنابر نصب تقدیر چنین میشود
ارجو منك العفو بعد از ان صورت راست مبارك خود را بچسبانید بر زمین
و بصوت حزین سه مرتبه بگوید عارا بجز انی تبت الیك رب انی عملت سوء و
ظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب غیرك یا مولای یعنی بازگشت
کردم از معاصی خود و پناه آوردم بسوی تو و بد کرده ام و ظلم بر نفس خود
کردم پس بیامرز گناهان مرا بدرستیکه نیست کسیکه بیامرزد گنا
هان مرا غیر از تو ای مولا و آقای من بعد از ان جانب از صورت مبارك خود را
بر زمین چسبانید و این عبارا سه مرتبه خوانند ارحم من اساء و اقترف
واستكان واعترف یعنی ای پروردگار من رحم کن کسیرا که بد کرده و اکتساب
دعای گناه کرده است و اظهار مذلت و اعتراف بتقصیر خود کرده باشد سیم سیم دعائی
است که شیخ سعید شیخ مفید قدس الله تعالی روحه السعید در مقنعه ذکر فرمو
ده است که بخوانند در حال سجود اللهم الیك توجهت و بك اعتصمت و علیك
توکلت اللهم انت ثقتی و رجائی فاکفنی ما اهمنی و ما لا یهمنی و ما انت اعلم به منی
عز جارك و جل ثناؤك و لا اله غیرك صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم بعد از ان
پیشانی را از سجده بر دارد و بگذارد جانب راست صورت خود را بر موضع
سجود خود و بگوید ارحم ذلی و تضرعی الیك و وحشتی من الناس وانسی بك یا کریم
یا کریم یا کریم بعد از ان جانب چپ را بجای ان بگذارد و بگوید لا اله الا انت ربی
حقا حقا سجدت لك یا رب تعبدا و رقا اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی یا کریم
یا کریم یا کریم بعد از ان صورت خود را بر دارد و عود کند بسجده پس بگوید در سجده
صد مرتبه شکرا و اگر سه مرتبه بگوید کافی است لکن اکثر افضل است
چهارم و یکصد مرتبه افضل از همه است و باین سنت قرار گرفته است چهارم نوبت

که ثقة الاسلام باد در کافی ذکر فرموده روایت نموده از سلیمان بن حفص که او گفته
من عریضه نوشتم بخدمت جناب امام موسی کاظم علیه السلام در آن استد
عا نموده بوده است که تعلیم فرموده باشند چیزی را که در سجده خوانده باشد
جناب حضرت در جواب او تعلیم فرموده که بگو صد مرتبه شکراً شکراً و اگر خواهی به
جای شکراً شکراً و اگر خواهی بجای شکراً شکراً بگو عفواً عفواً بدانکه ظاهر این است
که سنت مودی میشود بسجده واحده اگر چه منفک از ذکر بوده باشد لکن ما ذکر
اکمل و افضل خواهد بود پس ذکر و دعا مستحب در مستحب خواهد بود و اقل اذکار وارده
در این سجده سه مرتبه شکراً لله است یا بخود در سجده بگوید شکراً لله
شکراً لله شکراً لله **مجملا** مشخص شد از اخبار در سابق بیان شد که میتوان اقتصار
نمود بسجده واحده چنانچه میتوان اکتفا نمود بوضع خد واحد لکن افضل از همه آنست
که اول اتیان بسجده نمودن بعد از آن صورت یمین را بوضع سجود بگذارد بعد از آن
عود بسجده نموده با احد اذکار مذکوره یا با عدم آن لکن مداومت در دعای ثانی
که مقصد راست یا رب عصیتک الخ بسیار مناسب است و هرگاه امر مهمی
و ضرورت شدیدی عارض شود در آنوقت اتیان بدعای اول مناسب
و اگر خواهد اکتفا بچهار شکراً لله نماید یکی در سجده اولی و ثانی در حال
وضع خد یمین و ثالث در حال وضع خد یسار و رابع در سجده اخیره بجا
خواهد آورد بلکه دانسته شد که ترک ذکر بالمره نیز میتوان نمود پس در اینصورت
آنچه مستحب است و تارک مستحب دیگر بدانکه از کاشف اسرار روز فایق جناب
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ماثور است هرگاه بنده بسجود رود و در
آن سجده یا رب یا رب آنقدر بگوید تا نفس او قطع شود خطاب رافت قرین
از جانب کریم مهربان آفرین می‌رسد که ای بنده من هر حاجت که داری بخواه که
به سعادت شرافت اجابت مشرف خواهد شد **فصل** در بیان بعضی آداب

مسجد

مجملا

مستحب بعد از این سجود است بآنکه شیخ صدوق و شیخ طوسی نور الله تعالی مرقدهما
در فقیه و تهذیب روایت فرموده حدیثی را که حاصل مضمون آن این است که هرگاه همی
و غمی عارض شود بعد از رفع راس از سجود دست را بموضع سجود بمالد بعد از آن دست را
بالا از جانب چپ صورت بجبین پیشانی و بعد از آن بمالد بصورت راست بعد
از آن سه مرتبه این دعا بخواند بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهاده
هو الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم والحزن یعنی این عمل موجب رفع هم و غم او میشود
و مقتضای حدیث مذکور این است که این وظیفه در حال اصابه هم و غم بوده
باشد و اینکه مسح یک مرتبه و قرائت دعای مذکوره سه مرتبه است و مقتضای
حدیث مذکور در مقنعه و کلام ان بو ذکوار و هم چنین مقتضای کلام شیخ
در مصباح مطلق است یعنی این وظیفه است بعد از رفع راس از این سجود خواه
غمی بوده باشد یا نه و هم چنین هرگاه علتی در موضعی از مواضع بدن بوده باشد دست
بر آن موضع بمالد موجب رفع آن علت میشود و مصرح نیز در کلام مقنعه و غیرها است
که این وظیفه دست راست است چنانچه مصرح نیز در کلام مصباح است که دست
مالیدن بر موضع سجود و صورت چپ و راست سه مرتبه است در هر مرتبه باید
دعا را بخواند لکن دعای مذکور در این دو کتاب فی الجمله مغایر است با دعای
مذکور در حدیث مذکور در فقیه و تهذیب قال فی المقنعه ثم یرفع راسه
عن سجود الشکر و یجلس مطمئنا علی الارض و یضع باطن کفه الایمن علی
موضع سجوده ثم یرفعها فیمسح بها وجهه من قصاص شعر راسه علی صدغه
ثم یمرها علی باقی وجهه و یمرها علی صدره فان ذلک سنة و فیه شفاء ان شاء
الله تعالی و قد روی عن الصادقین علیهما السلام انهم قالوا ان العبد اذا
سجد امتد من اعنان السماء عمود من نور الی موضع سجوده فاذا رفع احدکم راسه
من السجود فلیمسح بیده موضع سجوده ثم یمسح بها وجهه و صدره فانه لا تمر بداء

الانفعة وقال في موضع سجودك وامسح بها وجهك من الجانب الايسر وتحوها

وتحوها على جبينك الى الجانب الايمن ثلث مرات تقول في كل واحدة اللهم لك

الحمد لا اله الا انت عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم اللهم اذهب عني

الهم والحزن والفتن ما ظهر منها وما بطن وان كانت بك علة فامسح

موضع سجودك وامسح على العلة وقل سبع مرات مكرره يا من كبس الارض على

الماء وسد الهواء بالسماء واختار لنفسه احسن الاسماء صل على محمد وال محمد

وافعل بي كذا وكذا وارزقني وعافني من كذا وكذا انتهى مخفي نماند كيفيت مسح

جانبين مستفاد از عبارت مقنعه است مخالف است با كيفيت مستفاده

ازحديث فقيه وتهذيب وعبارة مصباح چه مستفاد از عبارت مقنعه

انست كه دو ماليدن دست ابتدا بايد از دستگاه موي سر وعالم

نماد وصدغ وصدغ موضعي است مابين چشم وگوش تعبير بكيفيت مذكوره

شايد وجه ان اين بوده باشد كه اول از دستگاه طرف ديگر يا صدغ طرف

ديگر بعد از ان دست راست بر بقيه وجه عالم واگر مراد اين لحويه نمي

بود مناسب اين بود كه فرموده باشند كه فيمسح بها وجهه من قصاص شعر

راسه الى اخر لوجه كما لا يخفي نماند كه مقتضاى عبارت مصباح وامسح

على العلة وقل سبع مرات الى اخره اين است كه دست ماليدن بر موضع

سجود ديگر بار است وخواندن دعا هفت مرتبه اين مقتضاى عبارت

است كه در تعقيب نماز صبح ذكر فرموده اند ولكن مقتضاى كلام

ايشان در تعقيب نماز عصر عكس اين است قال وان كانت بك علة

فامسح موضع سجودك سبعا وامسح على العلة وقل يا من كبس الارض على

الماء الى اخر الدعاء بدانكه مرحوم مجلسي اعلى الله مقامه حكم نموده

ادعيه ماثوره ثني كه حاصل مضمون ان اين است وقتيكه برسد بتو همي

بتو

بالا اند ست و این صورت جب و بوصیغ خود تا بصورت راست سه مرتبه و در
هر مرتبه اینه عادت این بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو
الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن والسقم والعدم والصغار والفوا
حش ما ظهر منها وما بطن بدانکه فرق میان هم و حزن بعضی بر این نحو ذکر کرده اند
که هم بر مکروهی است که واقع نشده باشد و حزن بر مکروهی است که واقع شده
مثل اینکه طفل کسی ناخوش است متالم است بجهة موت او و قبل از وقوع موت
ان تالم را هم میگویند و بعد از وقوع ان را حزن مینامند و بهمین نحو تفرقه شده
ما بین هم و غم که هم بر غیر واقع است و غم بر واقع یا هم غمی است که از اثر انفعال
انسان بوده باشد کالفقر و غم غمی است که از اثر ان مفقود و این شخص
بوده باشد یا هم غمی است که سبب ان معلوم نیست و غم غمی است که
سبب ان معلوم است سقم بمعنی مرض است قال فی الصحاح السقام المرض کذا
لک السقم والسقم وهما لغتان مثل حزن و حزن و عدم بمعنی فقر است و الصغا
ر بفتح الصاد کما فی الصحاح الذل بدانکه ادعیه وارده در این سجده بسیار است
اخر مذکور شد در این مقام کفایة مینماید **بحث ششم** در تنبیه بر عدم اعتبار اکثر
امور دیگر که در عبادات انها در سجده صلوة لازم بود در این سجده و اعتبار بعضی
از انها در این مقام بدانکه خلافی نیست در اینکه شرط نیست در این سجده
طهارت از حدث و خبث بنا بر این هرگاه کسی محدث بوده باشد فی
اشکال اتیان باین سجده در حال و جایز خواهد بود اگر چه محدث اکبر بوده
باشد پس جنب و حایض اتیان باین سجده میتوانند نمود و هم چنین
شرط نیست در این سجده ستر عورت و استقبال قبله پس با کشف عورت
و خلاف جهت قبله اتیان بان میتوان نمود و هم چنین است حال در طمانینه
پس دعا نیز ان در این سجده لازم نیست مقصود تنبیه بر عدم اشتراط

بحث ششم

و اعتبار این امور است در این سجده و لا شبهه در رجحان رعایت این امور در این
مقام نیست بلکه از جمله صلوات مستحب وضوء لجهة اتیان باین سجده است بلی کلامیکه اول
در این مقام هست در دو جا است اول آنست که آیا وضع اعضای سبعه در این
سجده لابد منه است مثل سجده نماز یا نمی بلکه گفته در لازم همان وضع جبهه است
و وضع شیئی عضو دیگر لازم نیست عمده مدرکی در این مقام تمسک بان ده
میتوان نمود در حکم بلزوم وضع اعضای سبعه آنست که سجده باین نحو معهود
شده پس نصوص و اخبار وارده بر رجحان منصرف باین نحو میشود پس رعایت آن لازم
خواهد بود لکن متوجه میشود در این مقام نظیر آنچه در سجده تلاوت مذکور
شد حاصل آن این است که تشکیکی نیست در تحقق سجود با وضع جبهه
و وضع رکبتین و کفین و وضع ظهر قدمین اگرچه وضع ابهامین متحقق نشده
باشد لکن چون که وضع ابهامین بهر نحو که بوده باشد کفایت میکند اگرچه
ظهران بوده باشد و این متحقق است در صورت نحو تحقق ظهر قدمین که
بر زمین مگر در صورتی که منحنی ابهامین را از زمین بلند نماید و این معهود
نیست پس معهود وضع ابهامین نیز خواهد بود بلی فرض در جائی ظاهر میشود
که ظهر احد قدمین را بطن دیگری گذارده باشد بنا بر این اگرچه احد
ابهامین موضوع بر زمین است لکن ابهام دیگر موضوع بر بطن دیگری است
بنابر اعتبار وضع ابهامین بر زمین مثل این باید حکم بحصول امتثال نتوان نمود
پس کیفیت مذکوره باید مانع بوده باشد لکن حکم باعتبار وضع ابهامین
بنحو مسطور که با کیفیت مذکوره امتثال حاصل نشود بسیار مشکل است
نظر با اطلاق حدیث صحیح من سجد سجدة الشکر و هو متوضئ کتب الله له بها
عشر صلوات لجهة صدق سجود در صورت مذکوره و انتفای قصد در
موضوع محل کلام سیما بعد ملاحظه اخبار مشتمله بر وضع خد کقوله

علیه السلام

علیه السلام اذا ذکر احدکم نعمة الله عز وجل فلیضع خده علی التراب دوم انست که وضع

جبهه بوجهی بکه سجده بر آن صحیح بوده باشد لازم است در این سجده باید مفتی به رد

در عبارت ذکری و جامع المقاصد عدم لزوم است و این ظاهر میشود از جمع دیگر

از فقها لکن ظاهر در نقل مفتی دعایت انست پس وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه

در این سجده نیز لازم است و این ظاهر میشود از جمع دیگر از فقها لکن ظاهر در نقل

مفتی دعایت انست پس وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه در این سجده نیز لازم است

واما ذکر و دعای در این سجده پس سابق بیان شد که ظاهر این است لزومی

نداشته باشد یعنی تادیه سنت توقف بر آن نداشته باشد بلکه سنت موردی

میشود باصل سجود لکن با ذکر و دعا اکمل خواهد بود و هم چنین چسبانیدن

ذراعین بر زمین که این افضل ادای این سجده است نه اینکه اصل امتثال

توقف بر آن داشته باشد و هم چنین است حال در چسبانیدن سینه و شکم

بر زمین و هم چنین و سجده و تعفیر یعنی گذاردن صورت راست و اول بر زمین

و بعد از آن گذاردن جانب چپ بر آن در میان دو سجده پس اکتفا بسجده واحده

میتوان نمود لکن تعفیر بعد از سجده و بودن سجده بعد از تعفیر افضل و اکمل خواهد

بود و افضل از همه اتیان بذکر و دعا است در هر یک از احوال اربع مذکوره

با آنکه مطلق که در این مقام مناسب این است که تنبیه بر آن شود این است که

کیفیت مذکوره که عبارتست از سجده تین و تعفیر بینهما یعنی که مذکور شد ثابت

است در هر سجده شکری یا مختص است بعض موارد در جمله احادیث وارده

در این مقام اگرچه موهم انتفای عموم است کموثقه عثمن بن عیسی عن یونس بن عمار

عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابی عبد الله علیه السلام اذا ذکر احدکم نعمة

الله عز وجل فلیضع خده علی التراب شکرا لله نعم و صحیحه علی بن عطیه عن هشام

بن حکم قال کنت اسیر مع ابی الحسن علیه السلام فی بعض اطراف المدینة اذ ثنی

وملیعن رأسه فی سباط ناطالا ثم رفع رأسه ورکب فقلت جعلت فداك قد اطلت
السجود فقال انی ذکرت نعمة انعم الله تعالی بها علی فاحببت ان اشکر ربی و فی الصحیح
المروی عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال کان موسی بن عمران
علیه السلام اذا صلی لم ینفتل حتی یلصق خده الایمن بالارض وخده الایسر بالارض
لکن ظاهر این است که کیفیت مذکوره در سجده شکر نباشد خواه بعد از نماز
بوده باشد یا غیر آن قال فی الشرایع سجدتا الشکر مستحبتان عند تجدد النعم ودفع
النقم وعقیب الصلوة ویستحب فیها التعفیر وفی القواعد سجدتا الشکر مستحبتان عند
تجدد النعم ودفع النقم وعند عقیب الصلوات ویعفر بینهما والمستند فی التعمیم عموم
المستند وفی الصحیح المروی فی الکافی عن عبد الله بن جندب قال سالت ابا الحسن
الماضی علیه السلام عما اقول فی سجدة الشکر فقد اختلف اصحابنا فیه فقال قل
وانت ساجد اللهم انی اشهدك واشهد ملئکتك وانبیائك وجمیع خلقك
انك الله ربی والاسلام دینی ومحمد نبیی وفلانا وفلانا الی آخرهم ائمتی بهم
اتولی ومن اعدائهم اتبرء اللهم انی انشدك دم المظلوم
ثلثا اللهم انی انشدك بایوائك علی نفسك لا
ولیائك لتظفرنهم بعدوك وعدوهم ان تصلی علی محمد وعلی المستحفظین من
آل محمد اللهم انی اسئلك الیسر بعد العسر ثلثا ثم ضع خدك الایمن علی الارض و
تقول یا کهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علی الارض بما رحبت یا بارئ
خلقی رحمة بی وقد کان عن خلقی غنیا صلی علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد ثم ضع
خدك الایسر وتقول یا مذل کل جبار و یا معز کل ذلیل قد وعزتك بلغ مجهودی
ثلثا ثم تقول یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام ثلثا ثم تعود للسجود
فتقول مائة مرة شکرا شکرا ثم تسئل حاجتك ووجه دلالت این بر مدعی آن
راه است که سؤال نمود از ذکر و دعای در سجده شکر جناب حضرت

بود

ترک استغفار در تفرقه نموده صواب نموده بلکه کیفیت مذکوره را بی دلیل که

بر ثبوت این کیفیت است در جمیع افراد سجدهٔ شکر وهو المطلوب وحدیث بنحوی که مذ

کور شد در کافی است ودر فقیه باین نحو است در عبد الله بن جندب عن ا

موسی بن جعفر علیهما السلام انه قال تقول فی سجدة الشکر اللهم انی اشهدک

الی آخره پس دلالت حدیث بنا بر فقیه بر اثبات مدعا بعنوان اطلاق ظاهر بود

اگرچه در حدیث مذکور در فقیه نقل بر معنی بوده باشد واینکه این

حدیث اگرچه در سابق مذکور شد لکن در این مقام اعاده شد بجهت تنبیه

بر بعض مطالب بعضی از آن از آنچه مذکور شد ظاهر شد و دیگر اینکه لفظ

ثلثا در حدیث در چهار موضع مذکور است ودر دو موضع اخیر اشتباهی

در متعلق آن نیست کلامی که هست در دو موضع اول است اما در موضع

ثانی پس سه احتمال قائم است اول از آن احتمالات ثلثه آنست که مراد این بوده

باشد که اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر را سه مرتبه بگوید دوم آنست آن

تصلی علی محمد وآل محمد تا آخر را سه مرتبه بگوید سیم آنست از اللهم انی انشدک

بآوائک علی نفسه لنفسک الی آخر را سه مرتبه بگوید ظاهر از این احتمالات

ثلثه احتمال اول است واما در موضع اول پس در آن دو احتمال که

قائم است اول آنست که متعلق ثلث خصوص اللهم انی انشدک دم المظلو

بوده باشد دوم آنست که متعلق آن اللهم انی اشهدک بوده باشد تا دم

المظلوم وظاهر در این مقام نیز احتمال اول است ومرحوم شیخ بهائی در مفتاح

الفلاح در هر دو موضع عمل باین نموده بلکه احتمال دیگر نداده ولی ذکر بنا بر

آنچه مذکور شد در کافی لفظ ثلث در دعائی که بعد از وضع خد یمن هست

مذکور نیست پس مقصود خواندن آن دعا است یکمرتبه ولکن در فقیه

مذکور است ومرحوم شیخ شهید قدس الله تعالی روحه السعید در ذکری

همین حدیث را ذکر فرموده اند بنحوی که نه موافقت با کافی دارد و نه موافقت با فقیه
با این معنی که لفظ ثلث در دعای یکه بعد از وضع خد ایسر است اصلا مطلقا مذکور
نیست در موضع ثانی لفظ ثلث را مقدم بر اللهم انی اسئلك الیسر بعد العسر ذکر
فرموده اند و همچنین لفظ انشدك را تبدیل با سئلك فرموده اند یعنی
نحو اللهم انی اسئلك بآلائك علی نفسك لاعدائك لتهلکنهم بایدینا وایدی المؤمنین
اللهم انی انشدك بآلائك علی نفسك لاولیائك لتظفرهم علی عدوك و
وعدوهم اللهم انی اسئلك ان تصلی علی محمد وآل محمد وعلی المستحفظین من آل
محمد ثلثا اللهم انی اسئلك الیسر بعد العسر پس اختلاف ما بین مذکور در ذکری
ومذکور در کافی وفقیه در سه جاست اول آنست که لفظ ثلث در کافی
وفقیه در دعایی که بعد از وضع خد ایسر است مذکور است و در ذکری
مذکور نیست دوم آنست که لفظ ثلث در کتابین بعد از اللهم انی
اسئلك الیسر بعد العسر مذکور است و در ذکری قبل از آن و در فقیه انشدك
علی نفسك مذکور است و در ذکری اسئلك بدل آن که از آنچه مذکور شد در این
ورد سابق ظاهر شد که لفظ ثلث در هر یك از کافی وفقیه مذکور است در چهار
موضع در کافی در پنج موضع در فقیه دو موضع در دعای در سجده اول در کافی و
در سه موضع در آن دعا در فقیه و دو موضع در دعائی که بعد از وضع خد
ایسر است بنا بر کافی و یك موضع بعد از وضع خد این و یك موضع بعد از وضع خد
ایسر بنا بر فقیه پس در کافی لفظ ثلاث در چهار موضع مذکور است و در فقیه
در پنج موضع و در تهذیب ذکر فرموده بنحوی که مطابق با کافی است خصل باشکر حدیث
را نقل از کافی فرموده اند بنا بر این الجز را که در مصباح ذکر فرموده اند که این
لفظ را هفت مرتبه ذکر فرموده اند ماخذ پنج موضع اگر چه معلوم است که جمع
ما بین کافی وفقیه است و ماخذ موضع سادس کافی است نقل با جزء در سابق

بیان شد

بیان شد که در دعا اخر یعنی در دعاء در حال آنکه خدا بیس بر ارض باشد در بقیه
بابهان یا امثال تا اخر مذکور نیست بلکه مذکور در کافی است و لکن ما قدم موضع
سابع مشخص نیست و آن این است که در مصباح فرموده در حالتیکه جبهه
موضوع بر ارض بوده باشد قبل از دعای اللهم انی اسئلک سؤال الیسر بعد
العسر تقول اللهم انی انشدک بآبائک علی نفسک لاعدائک لتهلکنهم
ولتخزینهم بایدیهم وایدی المؤمنین ان تصلی علی محمد و آل محمد و علی المستحفظین
المستحفظین من آل محمد ثلثا **بحث** در بقیه امور متعلقه باین مقام است بحث هفتم
و آن چند چیز است **اول** آنست که تعفیر مستحب در این مقام یعنی ما بین دو سجده اول
شکر عبارت از وضع طرفین است بر محل سجود چنانچه سابق بیان شد و اخبار
مشتمل بر لفظ خد بسیار است و در حدیث مشهور که تعفیر از علامات مؤمن
دانسته شده لفظ جبین مذکور است هکذا تعفیر الجبین لهذا مناسب این است
که جمع ما بین وضع جبینین و خدین نماید اگرچه ممکن است که جبین حمل شود
بر خد و این اولی از عکس است نظر بکثرت اخبار مشتمله بر لفظ خد و این
اولی از عکس است نظر بکثرت اخبار مشتمله بر لفظ خد و عمل اصحاب بظاهر آن
آن است که تکبیری در آن سجده یعنی قبل از دخول در آن ثابت نیست
مثل سجده تلاوت و اما بعد از رفع راس پس ظاهر از کثرت اصحاب آن نفی
ضمنی است لکن مرحوم شیخ در مبسوط و علامه رفع الله تعالی قدرهما در نهایه
الاحکام حکم بثبوت آن فرموده اند اصحاب اقرب بسلامت است **سیم** سیم
از جمله امور متعلقه باین مقام این است که اتیان نماید سجده شکر
بکه عقیب صلوات مفروضه هست بعد از فراغ از تعقیب یعنی این سجده را
اخر تعقیب قرار دهد یعنی اول اتیان بتعقیب نماید بعد از فراغ از تعقیب
اتیان باین سجده نماید **چهارم** اختلاف کرده اند فقها در اینکه آیا اخراج چهارم

اینست که ایشان سجدهٔ شکر یکه بعد از نماز مغرب هست بعد از ایشان نافله مغرب
شود یا قبل از آن جماعتی از اعاظم فقها قائل شده اند به اول و بعضی قائل بتخییر
شده اند سیما اولویتی بجهة قبل و بعد نمیباشد مختار در نظر مفتی اولویت ایشان
سجود است قبل از نافله پس بتقدیم و توسیط و تاخیر اگر چه تادیه سنت میشود
لکن اولی تقدیم است بلکه بعد از فراغ از نافله ایشان سجدهٔ دیگری مستحب است
بجهة شکر توفیق در ایشان بنافله بنا بر این در صورتیکه تاخیر قصد نماید که
میتوان نمود یعنی هرگاه تاخیر سجده نماید تا بعد از فراغ از نافله بعد از فراغ ایشان
بسجده نماید و نیت نماید که این سجده بجهة شکر توفیق در ایشان بفریضه و نافله
هر دو باشد مثاب و ماجور نسبت بهر دو خواهد بود انشاء الله تعالی **پنجم**
اینست که از جمله موارد دیگر سجدهٔ شکر در آن مستحب است در صورتی است
که مطلع شود بر امری که موجب مسرت است در آن وقت مستحب این است که سجدهٔ
شکر نماید چنانچه در سابق بیان شد مثل اینکه مطلع شد جماعتی که معاند شریعه
فخر کائنات صلی الله علیه و آله بودند مثل طایفه صوفیه خذلهم الله تعالی و رد فی
عباده عن شرهم مستاصل شده اند یا اهانتی برئیس این طایفه بعد از مضله هم سید
و هکذا یا مطلع شد بر امری از امور دیگر موجب مسرت او شود مستحب است
در آن وقت سجدهٔ شکر بعمل آورده باشد چنانچه وارد شد که عادت
فخر انبیا و سید رسل صلی الله علیه و آله این بود که هرگاه خبری با شگفت ایشان
میرسید که موجب مسرت بود ایشان سجدهٔ شکر میفرمودند و در روایتست
در وقتیکه سر نحس ابی جهل لعین را آوردند نزد فخر عالم صلوات الله
و سلامه علیه سجدهٔ شکر نمودند و امثال این قسم اگر چه ممکن است در تحت
الخبر داخل مبحث مذکور شد که استحباب این سجده بوده باشد در صورت تجدد
نعم لکن نظر بخفاء اندراج تحت در نعم لکن نظر بخفاء بمثل ما نحن فیه بهذا عنوان

پنجم

دیگری

دیگری که موجب سهو است انتقال بموجب سجده شود انست و هم چنین مستحب است
این سجده در وقتیکه کسی را دید که مبتلی ببلیه شده است مثل مرض کوفت و تالم
دین خواندن یا آنکه کسی را دید که مشغول معصیت میباشد لکن اولی در صورت
اول این است که اتیان بسجده نماید بنوعیکه آنشخص مبتلی مطلع بر آن نشود بجهة خوف
تالم آن شخص میباشد در صورت ثانیه اولی انست که اتیان بسجده نماید بنحویکه شخص
فاسق مطلع شود بجهة اجتناب نمودن آن از ارتکاب بمعصیت یا آنکه سه نوع
از انواع اربعه سجودات مذکور شد که اول سجده در ضمن صلوة بوده باشد
دوم سجده تلاوت سیم سجده شکر نوع رابع سجده سهو است و تحقیق آن
هفتم انشاء الله تعالی بعد از این خواهد **هفتم** از افعال نماز تشهد است بتنقیح مقام
در بیان مرام محتاج است بایراد کلام در چند مبحث **اول** در عدد تشهد واجب
بحث اول است بدانکه تشهد واجبست در هر نماز دو رکعتی یکمرتبه مثل نماز صبح بوده باشد
یا نماز سفری یا نماز جمعه یا نماز آیات و عیدین و واجب است در نماز سه رکعتی
چهار رکعتی دو مرتبه یکی بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثانیه بعد
از جلوس مطمئنا دوم بعد از رفع راس سجده ثانیه در رکعت ثالثه در نماز
سه رکعتی در رکعت رابعه در نماز چهار رکعتی بعد از آنکه مطمئن در جلوس شد
تحقیق مانند الجزم مذکور شد در حالت اختیار است و اما در حالت اضطرار اگر بعد
رفع راس از ~~سجده ثانیه~~ بلیعد سجودی نیست لکن مقام آن (مقاما) هست پس
مناسب این است که گفته شود بعد از رفع راس از سجده ثانیه یا بعد
از قائم مقام آن مثل ایماء براس یا بعض در حال اطمینان در جلوس یا قائم
مقام آن این تعمیم در نماز نافله نیست اگرچه در حالت اختیار بوده باشد
نظر بجواز اتیان بنماز نافله در حال مشی در حالت اختیار با ایمای بجهت
رکوع و سجود و محل تشهد ثابت در صلوات مفروضه بعد از رکعت ثانیه

ثانیه در نمازهای دو رکعتی و بعد از ثانیه نیز و ثالثه در نماز مغرب و بعد از رکعت

ثانیه و رابعه در نمازهای چهار رکعتی و اما در صلوات مندوبه پس ثابت است

بعد از یکرکعت مثل نماز وتر و بعد از رکعت ثانیه مثل غالب نوافل و بعد از رکعت

ثانیه و رابعه و مثل صلوة اعرابی بحث دوم در بیان تشهد و کیفیت قدر واجب

است پس در اینجا چهار مقام است مقام اول در بیان تشهد است پس میگوییم

تشهد عبارت از شهادتین و صلوات است بدانکه اعتبار شهادتین و صلوات نیه

و شهادت بر رسالت در تشهد ثانی محل وفاق است و کلامیکه هست در

در تشهد اول است معروف مابین اصحاب اینست که هیأت شهادتین

معتبره در تشهد ثانی هست معتبر است در تشهد اول ظاهراً نقل شده در این

مقام از صاحب ناصریه که او مرحوم مخالفت نموده در تشهد اول و قائل شده بجواز

اکتفاء بشهادت و صلوات فقط در آن و این قول ضعیف بلکه قطعی البطلانست

است پس اعتبار شهادتین در تشهد محل تشکیک نیست مقام ثانی در بیان

کیفیت قدر واجب از شهادتین است و این محل خلافست و حاصل اختلاف راجع

میشود بسه قول اول اینست که قدر واجب از شهادتین عبارت از اشهد ان

لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و این مختار مرحوم

محقق است در نافع و معتبر و شیخ شهید است در دروس و لمعه و شیخ ابی الصلاح

است در موجز و شهید ثانیست در شرح ارشاد و شرح الفیه قول ثانی

اینست که قدر واجب اشهد ان لا اله الا الله و اشهد محمدا رسول الله است علاوه

بر این مستحب است مابین و این مختار مرحوم محقق است در شرایع و مرحوم علامه است

در منتهی و سیم قول بتخییر است مابین سه صیغه اول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد

ان محمدا رسول الله دوم مثل این با اسقاط واو عاطفه در شهادت برسالت

پس میگوید اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله سیم باز مثل اول است

مگر اینکه

بحث دوم

مقام اول

مقام ثانی

قول ثانی

سیم

مگر اینکه شهادت در آن استقاط میشود پس میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا
رسول الله و این مختار مرحوم علامه است در نهایة الاحکام و تذکره چهارم تخییرات
مابین شش صیغه سه صیغه مذکور شد و سه دیگر با اضافه رسول است بضمیر
راجع بجلاله اول اشهد ان محمدا رسوله دوم اشهد ان محمدا رسوله ثالث و ان
محمدا رسوله و این مختار مرحوم علامه است در قواعد و عبارت ایشان هم اگرچه ایهامی
داد لکن ظاهر این است که مراد همین معنی باشد که مذکور شد خامس اقوال
تخییر است مابین الخبر مذکور شد در قول اول و قول ثانی پس مخیر است مابین
اینکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
یا اینکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد محمدا رسول الله این مختار شیخ شهید
است در بیان و مرحوم محقق ثانی است در جعفریه قول سادس در مستلزم قولیست
که ظاهر میشود از مرحوم شیخ مفید در مقنعه فرموده است اولی مجزی بگو بجز است
در تشهد این است که بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا صلی الله علیه
و آله عبده و رسوله حاصل این قول اینست که در شهادت بر توحید مثل قول ثانی
است و در شهادت بر رسالت مثل قول اول است بعلاوه صلواة بر نبی و آل
اشهد و بعد از ذکر اسم شریف آنحضرت و مختار مابین اقوال مذکوره قول اول است
پس ادنی مجزی معتبر در تشهد نماز هست اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله است مقام ثالث در بیان اعتبار صلواتست
در تشهد بدانکه اختلاف کرده اند فقهاء در این مقام چهار قول اول اعتبار
صلواتست بر سرور انبیا و سید رسل و بر آل اطهار آنحضرت در تشهد
اول و تشهد ثانی و این مشهور و معروف مابین علماء شیعه است و اعاظم علمای
شیعه در این دعوی اجماع نموده اند مثل سید مرتضی در کتاب ناصریات و شیخ
الطائفه در کتاب مبسوط و خلاف و فاضل بن البراج در شرح جمل و سید بن

خامس اقوال

قول سادس

مقام ثالث

اول

ذهوده در عینه و مرحوم محقق در معتبر و مرحوم علامه در منتهی و تذکره و شیخ ره
شهید در ذکری و محقق ثانی در جامع المقاصد و فاضل مقداد در کنز العرفان
و قول ثانی عدم وجوب صلوات است در تشهد مطلقا و این ظاهر میشود از شیخ صدوق
در فقیه و مقنع و امالی قال فی المقنع ثم تشهد و قل بسم الله والحمد لله والاسماء
الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة ثم صل الرکعتین الاخراوین و اقرء
فی کل رکعة منهما الحمد وحدها وان شئت سبح فقل سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر ثلث مرات فاذا صلیت الرکعة الرابعة فقل بسم الله وبالله
والاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد
عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة الی ان قال ثم سلم
ولم یذکر الصلوات علی النبی و آل اصلا و عبارت مرحوم در فقیه مثل این است
پس مقتضای کلام مرحوم در کتب مذکوره مرحوم عدم اعتبار است در تشهد
اصلا بلکه کلام مرحوم موهم عدم رجحان و استحباب است نقل با آنکه بسیاری که
ذکر فرموده اند قطع بانتفای وجوب آنها حاصل است بلکه از امور مستحبه است مع
ذلک التفاتی بصلوات نفرموده اند و این بسیار بسیار غریب است قول ثالث
قولیست که مرحوم شیخ شهید در ذکری نقل فرموده اند از والد مرحوم صدوق
مقتضای آن عدم اعتبار صلوات است در تشهد اول و اعتبار است در تشهد
ثانی قول رابع اعتبار صلوات است در اول تشهدین و عدم اعتبار است در تشهد
دیگر و این نقل شده است از ابن الجنید و تشکیکی در ضعف این اقوال ثلثه نیست
مقام رابع در کیفیت واجبه در تشهدین است این نیز محل خلاف است ظاهر اکثر
اصحاب این است که معین است بلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد بوده باشد
بنابر این پس اکتفا بلفظ صلی الله علی محمد و آل محمد نمیتوان نمود بلکه عدول از ظاهر

باتمام بطلان

باتمام ما این نخواهد بود با آنکه اظهار انست بقواعد تکلم است پس اللهم صل علی محمد و آله
ما یلخواهد بود و الحزان کلام شیخ مفید در مقنعه ظاهر میشود خلاف انست نظر
بانکه در تشهد نافله زوال ضمیر ذکر فرموده اینست اشهد ان محمدا عبده و رسوله
ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة صلی الله و آله الطاهرین و یسلم تجاه
القبله الی آخر ما ذکره و در تشهد رکعت ثانیه نماز ظهر اشاره فرموده اند که
تشهد مذکور را بخوانند و در تشهد رکعت چهارم نماز ظهر و نماز عصر و نماز عشاء
و رکعت ثالثه نماز مغرب و تشهد نماز صبح ضمیر ذکر فرموده اند اللهم صل علی محمد
و آل محمد و تفرقه ما بین مقامین بسیار بعید است باین معنی که در رکعت ثانیه
نماز ظهر در مقام تشهد متعین بوده باشد صلی الله علیه و آله الطاهرین و جایز
نبوده باشد اللهم صل علی محمد و آل محمد و هم چنین مستبعد است که تشهد را
در رکعت ثانیه اجتزاء نتوان نمود در مقام تشهد در رکعت رابعه مثلا اگر چه
استبعاد در این مقام مثل استبعاد در اول نیست پس مقصود جواز اجتزاء
خواهد بود در هر یک از دو مقام بهر یک از دو صیغه که بوده باشد و مرحوم
شیخ طوسی در مصباح متهجد بعکس این معمول داشته در تشهد نافله زوال
اللهم صل علی محمد و آل محمد ذکر فرموده و تشهد اول در نماز ظهر را حواله بان
نموده و در تشهد ثانی نماز ظهر صلی الله علیه و آله ذکر فرموده بسیار مستبعد
است که مصنف منظور نظر انور مرحوم تعیین این در تشهد ثانی بوده باشد با تعیین
اللهم صلی علی محمد و آل محمد را در این مقام تجویز نفرمایند با آنکه منصوص در همچو
مقام این کیفیت است و همچنین عکس خالی از استبعاد نیست پس حکم بجواز
اجتزاء بهر یک از کیفیتین که بوده باشد اقرب بحکم متعین است و انچه ظاهر میشود
از مرحوم علامه در کتاب نهایة الاحکام انست که امر او سع از این است بعد الحکم بوجوب
اللهم صلی علی محمد و آل محمد و لو قال صلی الله علی محمد و آله او قال صلی الله علیه و آله

او صلی الله علی رسوله و آله فالاقرب الاجزاء مقتضای این عبارت این است که در مقام
صلوات در تشهد هرگاه اتیان به هریک از چهار لفظ نماید جایز است اول اللهم صل
علی محمد و آل محمد دوم صلی الله علی محمد و آله سیم صلی الله علیه و آله چهارم صلی الله علی
رسوله و آله پس هرگاه بگوید اللهم صل علی محمد و آله نظر به فرموده ایشان این بی عیب
باید بوده باشد بنابر این بمقتضای کلام مرحوم ایشان هر یک از پنج لفظ که
بوده باشد بی عیب خواهد بود و لکن مقتضای کلام مرحوم در کتاب تذکره
و قواعد جواز اجتزاء یکی از دو لفظ است اول اللهم صل علی محمد و آل محمد دوم
اللهم صل علی محمد و آله پس اقوال در این مقام چهار است اول اینست که معین است
اللهم صل علی محمد و آل محمد این مختار اکثر فقها است و شیخ شهید در کتاب ذکری
این قول را نسبت به مشهور داده و مختار آن مرحوم در ذکری و بیان و در دروس
و لمعه همین قول است دوم مثل این است لکن بعلاوه تخییر است میان اضافه آل و ضمیر
باین نحو اللهم صل علی محمد و آله این مختار مرحوم علامه است در قواعد و تذکره
سیم تخییر است مابین اللهم صل علی محمد و آل محمد و مابین صلی الله علیه و آله
الطاهرین و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ مفید و صاحب مراسم ظاهر این
است الخ از مصباح مرحوم شیخ مکاتب شک راجع باین میشود چهارم
جواز اجتزاء است بیکی از چهار صیغه که مذکور شد بلکه به پنج صیغه
و هو اوسع الاقوال کما ان الاول اضیقها و این ظاهر میشود از مرحوم علامه
در نهایة الاحکام مختار ما بین اقوال قول اول است بدانکه مناسب در این
مقام تنبیه بر چند مطلب است مطلب اول اینست که تنبیه شود که وجوب صلوات
بر فخر کاینات و آل اطهار ایشان در تشهد چنانچه ثابت است در حق امت ایشان
ثابت بود در حق خود ایشان و در کیفیت صلوات صادره از ایشان مختلف نقل
شده از مرحوم علامه و غیر آن ظاهر میشود اینست که صلوات صادره از ایشان

در مقام

در مقام تشهد مثل صلوات ثابته در حق ایشان بوده باشد پس صلوات صادره
از ایشان بلفظ اللهم صل یا صل علی محمد و آل محمد بوده چه مروی فی التذکرة
عن کعب بن عجرة انه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فی صلوته
اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید کما هو المدلول
علیه بالمروی فی باب العلل التی من اجلها صارت رکعتین و اربع سجدات من العلل لانه
هکذا قال ارفع و اسئلت نبیک الله و اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
و ان الساعة اتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور اللهم صل علی
محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم
و آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته پس
بنابراین فرقی در لفظ صلوات بین آنسرور و بین سایر مکلفین نباشد لکن ظاهر
مستفاد از حدیث صحیح مروی در باب نوادر از ابواب کتاب صلوة کافی آنست
قال علیه السلام ثم اوحی الله الیه یا محمد صل علی نفسک و علی اهل بیتک فقال
صلی الله علی و علی اهل بیتی و مثل این مروی است در باب علل الوضوء و الاذان و الصلوة
از کتاب علل الشرایع پس این دو روایت شاهد در کیفیت صلوات آنسرور و انبیاء
در مقام تشهد بر دو طریق است اول مثل سایر مکلفین اللهم صل علی محمد
مطلب دو[م] و آل محمد دوم مغایر آنست پس صلوات ایشان چنین بوده صلی الله علی
و علی اهل بیتی مطلب دوم در بیان اراده از لفظ آل که صلوات فرستاده میشود
بر ایشان بعد از صلوات بر فخر کاینات در مقام تشهد یا غیر تشهد پس
میگوئیم اجماعی تصریح فرموده است بر آن مرحوم علامه در کتاب تذکره آنست
که مراد از آل در مقام تشهد و نحوه جناب سیدة اوصیا و سیدة نساء و یازده
نفر از فرزندان آن بزرگوار آن که بطهارت عصمت متصف بوده اند میباشند
و ظاهر از کلام مرحوم شیخ طوسی رفع الله درجته در کتاب وقوف از کتاب

مشهور آنست که این مطلب اجماعی علمای شیعه است قال ان آل النبی صلی الله علیه
واله عند تمام اهل بیته وخاصته الذین هم ولده الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم
تطهیرا و قال فی کنز العرفان الذین تجب الصلوة علیهم فی الصلوة ویستحب فی غیرها هم
الائمة المعصومون لاطباق الاصحاب علی انهم هم اهل الال ولان الامر بذلک مشعر بغایة
التعظیم المطلق الذی لا یستوجبه الا المعصومون واما فاطمة علیها السلام فتدخل
ایضا لانها بضعة منه صلی الله علیه واله بنا بر این پس مراد از آل در اینمقام و نحو
آن دوازده امام و سیدة نساء صلوات الله وسلامه علیهم خواهد بود لکن شیخ صدوق
در کتاب معانی الاخبار حدیث موثق کالصحیح روایت نموده در بیان معنی آل و اهل
بیت و عترت حاصل مضمون الحدیث آنست که مراد از آل نبی ذریه آنجنابست
و مراد از اهل بیت نبی ائمه معصومین علیهم السلام میباشند و مراد از عترت نبی
اصحاب عبا است که عبارت از جناب امیر المؤمنین و سیدة نساء و حسنین علیهم
السلام میباشد و مقتضای حدیث مذکور اگرچه این معنی است که مذکور شد
لکن این تفسیر میباید از باب اشتراک در لفظ بوده باشد بجهة ظاهر این است
که مراد از آل در مقام صلوات همان معنی است که در اول مذکور شد مطلب سیم
در بیان رجحان صلوات بر سید کاینات و آل اطهار آن باعث خلقت ارضین
و سموات است در جمیع اوقات و اینکه این رجحان بطریق ندب در جانست بر نعوان
ضم و الزام اگرچه بعد از ذکر اسم شریف ایشان بوده باشد اعم از اینکه در وقت
ذکر بوده باشد یا مستمع پس در این مطلب دو مقام است اول در بیان رجحان
صلوات بر آنجنابست در جمیع احوال بدانکه اخبار در این مطلب مستفیض بلکه متواتر است
ما اقتصار مینمائیم در اینمقام بذکر چند حدیث اول حدیثی است که ثقة الاسلام
نور الله تعالی مرقده روایت فرموده در کتاب دعا از اصول کافی از کاشف اسرار
دقائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام از جناب رسول خدا صلی الله علیه

وارد که فرموده حدیثی که حاصل مضمونش این است که هرکس صلوات بر من فرستد خداوند عالم
جل شانه و ملائکه بر او صلوات میفرستند پس هرگاه کسی خواهد کم صلوات بفرستد و هرکس
خواهد بسیار صلوات بفرستد ح حدیث دوم حدیثی است که ثقة الاسلام روایت
نموده از امام بحق ناطق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده هرگاه مذکور شود
تعالی
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله پس بسیار صلوات بر ایشان بفرستید بر ایشان بجهت
آنکه هرکس یکمرتبه صلوات بر آنجناب بفرستد خداوند عالم عزشانه هزار مرتبه صلوات بر او
میفرستد در هزار صف از ملائکه این حدیث چند احتمال دارد اول آنست که خداوند
عالم خلق هزار مرتبه صلوات میفرماید در هزار صف از ملائکه پس صلوات از جناب
خلاق عالم جل شانه میباشد و هزار صف از ملائکه مظهر صلوات الهی خواهند بود
دوم آنست که کلمه فی بمعنی مع بوده باشد پس در اینصورت مظهر هزار مرتبه صلوات
الهی غیر از صفوف ملائکه خواهد بود بعد از آنکه هزار صف ملائکه مطلع بر صلوات الهی
میشوند هزار صف ملائکه نیز صلوات میفرستند **مقام ثانی** اینست که بعضی از
صلوات بر آن مفخر موجودات و شفیع عرصات صلوات الله و سلامه علیه و آله من
باب المندوب والرجحان است نه فرض و الزام اگرچه در حین ذکر اسم شریف آنجناب
بوده باشد و این مشهور معروف مابین فقها است بلکه اعاظم علمای امامیه ادعای
اجماع بر این مطلب نموده اند مثل سید جلیل القدر سید مرتضی در کتاب ناصریات
و شیخ الطائفه مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف و تاج الفقهاء مرحوم محقق
در کتاب معتبر و رئیس الفقهاء مرحوم علامه در کتاب منتهی و تذکره
و مخالفی در بین علمای شیعه ظاهر نبوده است تا زمان مرحوم فاضل مقداد و ایشان
در کنز العرفان قائل شده اند بوجوب صلوات هر وقتیکه اسم شریف ایشان
مذکور شود و جماعتی از متأخرین با ایشان موافقت نموده اند در این مطلب
مثل صاحب مدارک و مرحوم شیخ بهائی و مرحوم جنت مکان علامه مجلسی و شیخ حر

مقام ثانی

عاملی و این قول را صاحب کنز العرفان ذکر کرده که بعضی مکاتب نموده است از شیخ صدوق
و مراین نسبت با آنکه منافی است با قول بعدم وجوب صلوات در تشهد که
ظاهر میشود از آن بزرگوار ظاهر نیست مگر اینکه ذکر فرموده است در فقیه حدیثی
را که مشتمل است بر امر بصلوات در هر وقت که ذکر اسم شریف آنجناب مذکور
شود و این با آنچه در اول فقیه ذکر فرموده است که من ذکر میکنم در این کتاب آنچه
را که مفتی به من بوده باشد مقتضی این است که مضمون این حدیث مفتی به او بوده
منه
باشد لکن انصاف این است که محض همین قدر نسبت قول بوجوب بآن بزرگوار بسیار
مشکل است خصوصا کلام ایشان در جمله از کتب معتبره ایشان مثل فقیه و غیره
مقتضی عدم قول بوجوب صلوات است در تشهد با آنکه اسم شریف آنجناب مذکور است
مجملا قائل بقول مذکور در میان علمای شیعه ظاهر نبوده است تا زمان صاحب کنز العرفان
و آنجناب مرحوم ذکر فرموده از بعضی که این قول مکاتب نموده است از ابن بابویه و صحت این
معلوم است و نه حاکی آن بلکه ظاهر از مرحوم محقق در کتاب معتبر و مرحوم علامه در
در کتاب منتهی و تذکره این است که قایل بآن قول منحصر است در عامه و چنین قولی
میان علمای امامیه نبوده است نقل بانکه ادعای اجماع فرموده اند بر عدم وجوب
صلوات بر آنجناب در خارج نماز و بعد از دعوی اجماع و متعرض ایراد و رفع آن شده
اند حاصل ایراد این نیست که شما ادعای اجماع میکنید که صلوات بر آنجناب در خارج
نماز واجب نیست و حال آنکه کرخی قائل شده است بر اینکه صلوات در عمری
یکمرتبه واجب است و طحاوی قائل شده است بوجوب آن در هر وقت که اسم شریف
آنجناب مذکور شود پس دعوی اجماع صحیح نخواهد بود و حاصل جوابیکه فرموده اند
اینست قول این دو نفر مسبوق باجماع است پس اعتنائی بمخالفت این دو نفر نیست
مشخص است که ظاهر این کلام از این دو بزرگوار این است که ایشان معتقد این
میباشند که چنین قولی در میان علمای شیعه نمیباشد بعلاوه آنکه تنبیه شده که حاکی

این قول

این قول از ابن بابویه معلوم نیست پس اعتماد و وثوق باین نسبت نیست مجملا قول به
وجوب ضعیف است پس مختار استحباب است ملخص مقال در این مقام این است صلوات
بر آنجناب در حال تشهد نماز واجب است خواه تشهد اول بوده باشد یا ثانی و در غیر
این حالت مستحب است خواه بعد از ذکر ایشان بوده باشد یا نه خواه در حق ذاکر
بوده یا مستمع یا سامع لکن دور نیست که توان گفت احتیاط در حق ذاکر ایشان
این است که اخلال بدان ننماید و هم منبعث در حق سامع و مستمع و این احتیاط
در حق سامع و مستمع اقوی است نسبت بذاکر و بدان از تتبع اخبار وارده
در این مقام ظاهر میشود مخفی نماند استحباب صلوات در حق مستمع و سامع ثابت
اگرچه در اثنای نماز بوده باشد بلکه استحباب ابتدائی در حق مصلی نیز ثابت
است یا بمعنی که استحباب صلوات ثابت اگرچه در حالت نماز بوده باشد
و استماع و سماع ذکر آنجناب هیچ یک متحقق نشده باشد **بحث سیم** در بیان امور بحث سیم
مستحبه در مقام تشهد است و این بر دو قسم است استحباب قولی و استحباب فعلی
پس در ایجاد دو مقام است **اول** در بیان مستحب قولیست و این قبل از تشهد اول
واجب است و بعد از آن اما اول یعنی مستحب قولی که قبل از تشهد واجب مانوس شده
پس این بسه نحو است اقصر و اوسط و اطول اگرچه تفاوت میان ثانی و ثالث قلیل
است اول اقتصار بحمد است باین نحو که بگوید الحمد لله اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اوسط بسم الله و بالله و
الحمد لله و خیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الی آخره
و اطول بسم الله و بالله و لا اله الا الله و الاسماء الحسنی کلها لله و اما الحبرا
مرحوم ابی الصلاح قبل از تشهد اول ذکر نموده باین نحو بسم الله و بالله و الحمد
لله و الاسماء الحسنی کلها لله ما طاب و زکی و نمی و خلص لله و ما خبث فلغیر الله
تا بحال ما قلنا بر خصوصها ص مشخص مفتی نشده مخفی نماند ظاهر این است که

از انچه نقل شد و انچه ذکر نمودیم میتوان اختیار نمود در تشهد اول و تشهد ثانی و
و تشهد در نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و ظهر و عصر و عشا سفری و نحو اینها لکن
اسلم از این است در نمازیکه در ان دو تشهد هست مثل ظهرین و عشائین
اول را در تشهد اول ایشان نماید و ثانی را در تشهد ثانی ما هر و تشهد را
بر طریق ثانی ایشان نماید پس اجتناب نمودن از اول در تشهد ثانی اوفق را
بطریق سداد است چنانچه اجتناب نمودن از ثالث در هر یک از دو تشهد
در نمازیکه در ان دو تشهد است شاید اقرب بسداد بوده باشد لا
اگر چه جواز اجتزاء بشهادتین بنحوی که در سابق بیان شد در هر یک
از دو تشهد که بوده باشد محل تشکیک نیست لکن در صورت عدم
اجتزاء بان و اراده ایشان بوظیفه عبادت رعایت نمودن بمقتضای انچه
مذکور شد شاید اقرب بسلامت بوده باشد تعیین دعای اول تقبل
از تشهد و دو ثانی بعد از شهادتین در ان و جهیست و چیز بر متامل
ظاهر میشود اما مخفی نماند که بعد از شهادتین ماثور است پس بعض
از ان مختص است بتشهد اول یعنی در تشهد ثانی توظیف ان ثابت
نیست و بعضی مختص است بتشهد ثانی یعنی در تشهد اول موظف
نیست و بعضی مشترک بین تشهدین است اما اول پس ان دعای ه
و تقبل شفاعته و ارفع درجته است که موظف است در تشهد اول
و توظیف ان در تشهد ثانی ثابت نیست و همچنین موظف است د
در تشهد نمازیکه سوده باشد در ان مگر تشهد واحد مثل تشهد نماز
صبح و ظهرین و عشاء سفری بجهة توظیف ان در تشهد ثانی ثابت
نیست بدانکه این دعا چنانچه مذکور وارد شده است در حدیث ه
معتبر فی غایة الاعتبار از مسیر ظواهر و در قانی جناب امام جعفر صادق

علیه السلام

علیه السلام که فرموده اشهد فی الرکعتین الاولیین الحمد لله اشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وآل محمد وتقبل
شفاعته وارفع درجته ودر روایت دیگر موثق بصیغه امر را علاوه فرموده هکذا
وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته قال علیه السلام ثم تحمد الله مرتین او ثلاثا وبنا
بر این دعائی که بعد از شهادتین مخصوص تشهد اول است مستحب خواهد بود وتقبل
شفاعته وارفع درجته الحمد لله رب العالمین دو مرتبه یا سه مرتبه واما دعای که
بعد از شهادتین مخصوص تشهد ثانی است تحیات است چنانچه در حدیث موثق حلبی
مذکور است عبارت همین حدیث موثق که مقتضی اختصاص دعای وتقبل شفاعته
است بتشهد اول مقتضی اختصاص تحیات بتشهد ثانی است که فرموده اذا
جلست فی الرکعة الثانیة فقل بسم الله وبالله والحمد لله وخیر الاسماء لله اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا
بین یدی الساعة اشهد انک نعم الرب وان محمدا نعم الرسول اللهم صل علی محمد
وآل محمد وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته ثم تحمد الله مرتین او ثلاثا ثم تقوم فاذا
جلست فی الرابعة فقل بسم الله وبالله والحمد لله وخیر الاسماء لله اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین
یدی الساعة واشهد انک نعم الرب وان محمدا نعم الرسول التحیات لله والصلوات
الطاهرات الطیبات الزاکیات الغادیات الرائحات السابغات الناعمات لله
ما طاب وزکی وطهر وخلص وصفی فلله واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة اشهد انک
نعم الرب واشهد ان محمدا نعم الرسول واشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها وان
الله یبعث من فی القبور والحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
الحمد لله رب العالمین اللهم صل علی محمد وآل محمد وبارک علی محمد وعلی آل محمد وسلم

على محمد و على آل محمد و ترحم على محمد و على آل محمد كما صليت و باركت و ترحمت على ابراهيم و على
آل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم صلی صل على محمد و على آل و اغفر لنا و لاخواننا الذين سبقونا
بالايمان و لا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤف رحيم اللهم صل على
محمد و آل محمد و امنن علي بالجنة و عافني من النار اللهم صل على محمد و آل محمد و اغفر للمؤمنين
و المؤمنات و لمن دخل بيتي مؤمنا و لا تزد الظالمين الا تبارا ثم تقول السلام عليك
ايها النبي و رحمة الله و بركاته السلام على انبياء الله و رسله السلام على
جبرئيل و ميكائيل و الملائكة المقربين السلام على محمد بن عبد الله خاتم النبيين
لا نبي بعده و السلام علينا و على عباد الله الصالحين ثم تسليم و اما مستحبی که
بعد از شهادتين است و مشترک ما بين هر دو تشهد است پس اين حديث
شريف نبي معلوم شد و ان ارسله بالحق بشيرا و نذيرا بين يدي الساعة اشهد
انك نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول مي باشند که هر دو تشهد ذکر نموده اند
بعد از شهادتين و قبل از صلوات مخفي نماند که شهادتين در اين حديث الى نعم
الرسول مکرر مذکور شده يکبار قبل از تحيات و مرتبه ثانيه بعد از آن و
مرحوم شيخ مفيد و ابي الصلاح و سلار بن عبد العزيز و ابن ادريس شهادتين
قبل از تحيات اسقاط نموده و ابتدا به تحيات نموده و اکتفا به آنکه شهادتين بعد
از تحيات نموده لکن مرحوم شيخ صدوق و شيخ طوسي و محقق و علامه مثل حديث
شهادتين را قبل از تحيات و بعد از تحيات ذکر نموده اند و هر دو خوب است لکن
به ظاهر نص اولی است مناسب در اين مقام اين است که ترجمه اين تشهد که
در اين حديث شريف مذکور است بيان شود پس ميگوئيم مناسب اين است
که باء در بسم الله به معني مصاحبت بوده باشد و باء در بالله به معني استعانت
بوده باشد پس معني چنين ميشود که ابتدا ميکنم به مصاحبت اسم خداوند عالم جل
شأنه به جهت تيمن و تبرک و استعانت ميجويم در جميع امور خود از خداوند عالم

عز شأنه

عزشانه وقاطبه ثنا مختص ذات متعال جناب احدیت است و تعریف اسماء و اعظم
و اشرف اسماء از برای خداوند عالم است شهادت میدهم باینکه مستحق
عبادتی نیست مگر ذات مقدس باری عزشانه که جامع جمیع محاسن و کمالات است و حال
آنکه یگانه است یکتا و تعددی اصلا در آن نیست و شریکی در ذات و صفات
بجهت او نمیتواند بود و شهادت میدهم باینکه جناب سرور انبیا محمد مصطفی صلی
الله علیه وآله بنده و فرستاده است او را بسوی کافه ناس از برای اینکه بشارت
دهد مطیعان را بثواب و بترساند عاصیان را از عقاب فرستاده است او را پیش
در قیامت یعنی شریعت مطهره آن جناب متصل است بقیامت و این معنی کنایه است
باینکه ایشان خاتم الانبیاء میباشند که بعد از ایشان پیغمبری نخواهد بود و شهادت
میدهم باینکه این خالق من خوب بود دیگری جناب محمد مصطفی صلی الله علیه
وآله خوب پیغمبریست خداوندا رحمت و افزون را تفضل احوال انس و آل
اطهار ایشان کن و شفاعت ایشان را در حق ما قبول فرما و درجات
ایشان را رفیع و عالی گردان بعد از آن دعا مرتبه ما بسر مرتبه میگویی الحمد لله
رب العالمین یعنی کل ثنا مختص ذات کریمی است که جامع جمیع محاسن و کمالا
تست این توجیه کما هی نی است که در تشهد اول ذکر شده و در اول تشهد
ثانی الی قوله علیه السلام والتحیات هر که همان بود که در تشهد اول مذکور شد
بنا بر این حاجت بتجدید دیگر نیست پس شروع میکنیم بتوجیه باقی التحیات لله این
[illegible] ممکن است که تفسیر کرده شود اول تفسیر نیست که در حدیث
معتبر وارد شده حاصل آن این است که سلطنت و پادشاهی و عظمت مختص
ذات احدیت است دوم تحیه بمعنی بر حاصل آن اینست هیچ یکه متعارف شده
بان تعظیم کرده میشود یعنی در مقام ثنا و تعظیم ذکر نمایند مختص ذات احدیت
است یعنی سزاوار این است که نسبت بخلاق عالم جل شانه بعمل آورده شود

غیر مستقیم مثل دو قسم است لکن از جانب خداوند عالم نسبت بمخلوقات یعنی تحیه و ثنائی

که مطلوب نسبت تحیة است از جناب خداوند عالم بر بندگان که اش سعادات دارین

قائلم که اماتست لکن لفظ با این معنی مناسب این است که لازم بمعنی من توجه

باشد مؤید این معنی الفاظی است که بعد مذکور است یعنی والصلوات الطاهرات

نظر باینکه در حدیث که مراد این بوده باشد رحمتهای کامله و انوع طیبات طاهر

کل بخصوص خداوند عالم است که از جانب آن جهات افزون افاضه میشود بعباد

ملوحیت قرین یعنی صلوات داخل کرده اند یو صلوات خمس و میه و طیبات تزا

داخل کرده اند بو سایر اعمال حسنه حاصل معنی بنابرین است که طاعات و تذلل

و عبادت مختص ذات احدیت است که معبود مطلق است در حدیث که مراد

از زکیات رحمتهای است که مثل ریح ترقید شود بنابر اینکه زکی از عو بوده

باشد یعنی رحمتهای که با فافاد در نمو و تزاید است مثل این میعی از جانب خداوند

عالم است و بس ممکن است که مراد بغادیات در یات رحمتهای بوده باشد که نازل

میشود در غدو یعنی از صبح تا زوال و مراد از رایحات رحمتهای است که افاضه

میشود در رواح یعنی از زوال تا غروب و مراد از سابغات رحمتهای کامله است

و ممکن است که مراد از ناعمات نعمتهای تازه و مجدد بوده باشد و بر تو مجتزه

اقتصار میکنیم تا اینمقام بدانکه شیخ الطائفه در کتاب مصباح تشهد در رکعت

ثانیه را چنین ذکر فرموده بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان

لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد

و آل محمد و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته و تشهد در رکعت رابعه را

چنین ذکر فرموده بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله

الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صلی الله علیه و آله ارسله

بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون التحیات

لله والصلوات الطيبات الطاهرات الزاكيات الرائحات الغاديات الناعمات
لله ما طاب وطهر وزكى وخلص وما خبث فلغير الله اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له واشهد ان محمدا صعو عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا
بين يدي الساعة واشهد ان الجنة حق والنار حق وان الساعة اتية لا ريب
فيها وان الله يبعث من في القبور واشهد ان ربي نعم الرب وان محمدا نعم
الرسول واشهد ان ما على الرسول الا البلاغ المبين اللهم صل على
محمد وال محمد وبارك على محمد وال محمد وارحم محمدا وال محمد كافضل ما صليت
وباركت ورحمت وترحمت وتحننت على ابراهيم وال ابراهيم انك حميد مجيد
السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام على جميع
انبياء الله ورسله وملائكته السلام على الائمة الهادين المهد
يين السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين ثم يسلم مخفي نماند ذكر
كردن دعاى وتقبل شفاعته را در تشهد اول وعدم ذكر آنها در تشهد ثاني
ثاني جهت مظهر اختصاص توصيف است در اول وعدم ثبوت آنست در
واين ظاهر ميشود از اكثر اصحاب قال القاضي ابن البراج في المهذب بعد
الامر بالجلوس للتشهد ما هذا لفظه ويجعل نظره الى حجره ويتشهد فيقول
بسم الله وبالله والاسماء الحسنى كلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا
بين يدي الساعة اللهم صل على محمد وال محمد وتقبل شفاعته
في امته وارفع درجته ثم يسلم ان كان الصلوة ثنائية وان كانت ثلاثية
او رباعية لم يسلم وينهض بغير تكبير بل يقول بحول الله وقوته اقوم و
واقعد الى ان قال فاذا فعل ذلك جلس للتشهد الاخير وقال بسم الله و
وبالله والاسماء الحسنى كلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك

له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على
الدين كله ولو كره المشركون التحيات لله والصلوات الطيبات الطاهرات
الزاكيات الرائحات الناعمات الغاديات المباركات لله ما طاب وطهر
وزكى وخلص ونمى وما خبث فلغير الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك
له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدي
الساعة الى ان قال السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته وذكر تقبل
شفاعته في الاول دون الثاني مع ذكر كثير مما في الاول في الثاني دليل اعتقاده
عدم ثبوت شيء فيه وقال في البيان يستحب في التشهد الاول بسم الله وبالله
والحمد لله وخير الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدي الساعة واشهد
ان ربي نعم الرب وان محمدا نعم الرسول اللهم صل على محمد وال محمد وتقبل
شفاعته وارفع في امته درجته والحمد لله مثنى وثلاث وفي التشهد الثاني الى
نعم الرسول التحيات لله الصلوات الطيبات الطاهرات الزاكيات الغاديات
الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب وزكى وطهر وما خلص وصفى فلله
ثم يكرر التشهد الى الساعة واشهد ان الساعة اتية لا ريب فيها وان الله
يبعث من في القبور اللهم صل على محمد وال محمد وذكر الوسيلة التي لا تنبغي لغيره الى
فاضل من صلى عامل عمل ويستحب التورك الى ان يقول قبله بسم الله وبالله
والحمد لله وخير الاسماء لله ونعم عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا
بين يدي الساعة واشهد ان ربي نعم الرب وان محمدا نعم الرسول ونعم الصلوات له
على النبي واله وشفاعته في امته وارفع درجته ثم يقول الحمد لله رب العالمين
مرة والكلمة ثلاثا ويقول في التشهد الاخير اذا بلغ وان محمدا نعم الرسول التحيات لله
والصلوات الطاهرات الطيبات الزاكيات الرائحات الغاديات السابغات الناعمات

لله ما طاب

لله ما طاب وزکی وطهر وخلص وصفی فلله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له

واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة

واشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور

اللهم صل علی محمد وال محمد الی تمام ما ذکره رحمه الله و بعضی عبادات توقیفی است پس

حکم بتوظیف دعا و ذکری در آن محتاج بمقتضی است مقتضی دعای مذکور

مختص است بتشهد اول یعنی در تشهد ثانی مقتضی ظاهر نیست و عدم

ظهور کفایت میکند در عدم احکام بتوظیف مخصوص مطلب در این مقام آنست

که از اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار و از کلمات

علماء اخیار تدبیر ایم معنی که توان بان اعتماد نمود در حکم بتوظیف دعای

مذکور در تشهد ثانی بلی کلام مرحوم شیخ در نهایه ظاهر است در این باب

که فرموده یستحب ان یقول الانسان فی التشهد الاول بسم الله وبالله

والاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له

واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة

اللهم صل علی محمد وال محمد وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته وان قال

هذا فی التشهد الثانی وجمیع الصلوات لم یکن به باس غیر انه یستحب ان یقول

فی التشهد الاخیر بسم الله وبالله والاسماء الحسنی کلها لله الی اخر ما ذکره

لکن باین کلام بانفراده اعتماد نمیتوان نمود در حکم این توظیف خصوص

در مقابل حدیث مذکور پس اسلم اجتناب از آنست در تشهد ثانی مشخص است

که کلام من حیث التوظیف است بنا بر این اتیان بان بدون قصد بلکه

بقصد دعا محل تشکیک نیست لکن بنا بر این حال تشهد وغیره مساوی

خواهد بود در این باب مقام ثانی در مستحبی تعلق در این مقام است بانکه الحمد

مذکور شد از اول مبحث تا اینجا هر در اصحاب قولیه تشهد مستحبات

مقام ثانی

تولی آن بود کلام در این مقام در واجب فعلی و مستحبات فعلیه است پس میگوئیم
اما واجب فعلی پس جلوس است بقدر تشهد واجب و الا انکه اقسام جلوس متعارفه
در مباحث سجود تفصیل بیان شد ظاهر این است که تشکیکی نبوده باشد
در حصول امتثال در شش قسم از اقسام جلوس اول جلوس است بودرک
ایستی بنحوی که در سابق بیان شد بان کیفیت که هر دو قدم را در جانب یمین قرار
دهد و پشت قدم چپ را بر زمین بگذارد و پشت قدم راست را بر بطن قدم چپ
بگذارد دوم جلوس است بودرک ایسر بر عکس این معنی دو قدم
را در جانب چپ قرار دهد و پشت قدم راست را بر زمین بگذارد و پشت
قدم چپ را بر بطن قدم راست بگذارد سیم انست که پشت هر دو قدم را بر زمین
بگذارد و فصلی ما بین دو قدم قرار دهد و نشیمن را بر زمین بگذارد چهارم
ما بین دو قدم مثل سیم است لکن فصلی ما بین دو قدم قرار دهد
مثل قسم سیم بلکه نشیمن را قرار دهد بر پاشنه پنجم انست که پشت
پای چپ را بر زمین بگذارد و پشت پای راست را بر بطن پای چپ و نشیمن
را بر پاشنه پا قرار دهد ششم عکس این حالت است پس پشت پای را
ست بر زمین میگذارد و پشت پای چپ را بر بطن پای راست میگذارد
و نشیمن را بر پاشنه پا میگذارد ظاهر این است که حصول امتثال در هر یک
از اقسام شش مذکوره که بوده باشد محل تشکیک نبوده باشد بلکه
دور نیست که قسم هفتم از اقسام جلوس نیز چنین بوده باشد و آن این
است که نشیمن و بطن قدمین را بر زمین بگذارد و دو ساق و دو ران
را از زمین بلند نماید ظاهر این است هرگاه تشهد را بهر یک از اقسام
جلوس مذکوره اتیان نماید امتثال حاصل شود اگر چه قسم اول اکمل
اقسام است لکن در موثقه حماد چنانچه قسم اول اکمل اقسام است

اول

دوم

سیم

چهارم

پنجم

ششم

تمام کلام

نساء کلامی که هست در قعود اقعائی است و ابن سویعی که از اضباد وارد ده در
اینمقام ظاهر میشود اینست که اصابع قدمین را بر زمین بگذارد و پاشنه
پاها را از زمین بلند نماید یعنی دو قدم را نصب نماید و نشیمن را بر
پاشنه پاها بگذارد و این محل خلاف نیست ظاهر از مرحوم صدوق در فقیه و
مرحوم شیخ در نهایه عدم جواز است و اکثر قائل شده اند بجواز لکن
با کراهت و قائلین بکراهت مختلف شده اند در فقیه حکم فرموده
اند بکراهت مغلظه یعنی کراهت هم شدیده و جماعتی دیگر حکم کرده اند
مطلق کراهت اگرچه مشکل است لکن احتیاط شدید در اجتناب است
واما مستحبات فعلیه پس اول انها اینست که اضباد نماید در حال
تشهد قسم اول از جلوس را که تعبیر از آن بجلوس بعنوان تورک
میفرمایند مذکور شد این در حق رجال است نه نسوان دوم وضع یدین
است در حال تشهد بر رانها بانحوی که دست راست بر ران راست
بگذارد و دست چپ را بر ران چپ بگذارد هم چنین
در حال تشهد دو دست مضمومة الاصابع بوده باشد یعنی انگشتان
دو دست را باهم چسبانده حتی در انگشت بزرگ را چسبانده بانگشتی
که در جنب اوست سوم اینست که نظر را در حال تشهد بدامن خود انداز
مثل کسیکه اظهار عجز و حیا مینماید در حضور مولی در حال تکلم با مولی
هشتم خود هشتم از افعال واجب نماز تسلیم است تحقیق حال بیان مرام
مبحث اول در این مقام محتاج است تا باره کلام در چند مبحث مبحث اول در بیان
اختلاف فقها است در این مقام بدانکه فقها اختلاف کرده اند در این
مسئله لکن قول بوجوب تسلیم مختار محققین از فقها است مثل سید جلیل
القدر سید مرتضی در کتاب ناصریات و شیخ طوسی در اقتصاد

ایها النبی و رحمة الله و برکاته در اخصوص این تسلیم با آنکه مستحب است قائم

مقام السلام علیکم و رحمة الله و برکاته میشود در اینکه مخرج از صلوة میشود

محل حرف و قول ضعیف است پس صیغه سلام مستحب مخرج از نماز هست یکی از دو

صیغه مذکوره است پس صیغه سلام مستحب مخرج از نماز هست یکی از دو صیغه مذکوره

است لهذا اجماع فقهاء منعقد است بر اینکه هر دو صیغه مذکوره مخرج

از نماز اند باین معنی که واجب بوده باشد بر مکلف که اتیان هر دو صیغه نمود

باشد متعین نیست بلکه اکتفا بیکی از این دو صیغه میتوان نمود لکن تلافی است

خلاف در این دو صیغه میتوان نمود لکن خلاف در این است که آیا السلام علیکم

متعین است در این باب پس ترک ان و اختیار السلام علینا جایز نیست یا السلام

علینا متعین است پس عدول از آن جایز نیست اول ظاهر میشود از مرحوم سید مرتضی

در ناصریات و ابی الصلاح در کافی قال فی موضع من الکافی عند ذکر التشهد

و التسلیم ما هذا لفظه السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا

و علی عباد الله الصالحین السلام علی محمد و آله المصطفین ثم تسلیم التسلیم الواجب

و قال فیما قبله فی مقام بیان امور الواجبه فی الصلوة و المفروض الحادی عشر السلام

علیکم و رحمة الله و برکاته و این قول ظاهر میشود از ابن زهره در غنیه و هم ظاهر میشود

از یحیی بن سعید در جامع و هم متعین کلام شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و کلام

ابن ادریس در سرائر ظاهر این است که هیچ یک از قولین صحیح نبوده باشد بلکه

مکلف مخیر است در اختیار هر یک از دو صیغه که بوده باشد پس هرگاه اختیار

نمود صیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین را باید اتیان کرده خواهد بود

بر تسلیمی که معتبر است در خروج از نماز چنانچه هرگاه اختیار نماید صیغه السلام

علیکم را چنین خواهد بود و این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ مفید در مقنعه

و صاحب مراسم و محقق و غیرهم لکن در صورت اختیار السلام علینا خروج

از نماز منحقق میشود و بی اشکال اتیان بصیغه السلام علیکم بعد از ان مستحب است

و امام کما اختیار نماید السلام علیکم را در حکم باستحباب اتیان بصیغه السلام علینا

بعد از ان اشکالی نیست نظر بعدم معلوم مستند لکن نظر بصد

در فتوی بان از جماعت از اعیان اصحاب حکم باستحباب در دو میث فضل در بیان

کیفیت هر یک از دو صیغه تسلیم مذکوره است پس میگوئیم اما صیغه اولی

ظاهر اینست که واجب بوده باشد اتیان بمجموع السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

پس هرگاه اخلال کند بعضی از کلمات بلکه بعضی حروف ان منافی با حصول

امتثال است و هم مبنی است و هم حال هرگاه تبدیل نماید بعضی از کلمات انرا که

بلفظی بوده باشد که مفید معنی مبدل منه بوده باشد مثل انکه تبدیل لفظ

علینا نماید بضمیر راجع بان مثلا و یا انکه تبدیل لفظ علینا نماید بضمیر راجع بان مثلا

یا انکه تبدیل صالحین نماید بمتقین با اینکه السلام علینا و علی عباده المتقین و هم

چنین است هرگاه تبدیل متکلم مع الغیر نماید بمتکلم وحده مثل انکه بگوید

السلام علی عباد الله الصالحین اگر چه مصلی منفرد بوده باشد مجملا معتبر در این

صیغه خصوصا الفاظ مذکوره بهیئة مذکوره میباشد و اما صیغه السلام علیکم پس

مستفاد از کلمات فقها انست که اختلاف کرده اند در ان پس قول اول و اول انه

اجتزا است بلفظ السلام علیکم این قول مختار معتبر و منتهی و ذکری و موجز مختصرات

و شیخ شهید در کتاب بیان این قول را الی انسب با کثر فقها داده قول ثانی انست

که لازم است السلام علیکم و رحمة الله این قول را جماعتی از فقها نسبت داده اند بابی

الصلاح لکن کلام از مرحوم در کتاب کافی در نسخه که نزد حقیر هست مطابق

با این نیست بلکه مطابق با ثالث است پس با انضمام و برکاته است انچه که

ظاهر میشود از محقق در شرایع و نافع و مرحوم شیخ شهید در کتاب بیان این

را اختیار فرموده مختار قول اول است لکن احتیاط رعایت ثالث است مجملا

ظاهر این است

ظاهر این است که اکتفا بصیغه السلام علیکم توان نمود و انضمام ورحمة الله و بر
کاته اولی و احوط است لکن لازم نیست اراده معانی حقیقیه مفرده و ظاهر این است
که لازم بوده باشد پس هرگاه علیکم را مقدم دارد یا اسقاط الف و لام نماید
و بگوید سلام علیکم صحیح نخواهد بود و خلافی در این ظاهر نیست مگر در صورت
اسقاط الف و لام که بر [illegible] محقق علامه قائل بجواز آن شده اند **فصل** در بیان
آنکه آیا مکلف لازم است قبل از شروع بصیغه سلام نیت آن نماید بعد از آن در
شروع بآن نماید یا همین در نیت میکنیم این مسئله مبتنی بر این است که آیا صیغه تسلیم
جزء نماز است یا خارج از آنست اگر اول است حاجت بنیت جدید نیست چه نیت
نماز در اول متعلق بجمیع اجزاء نماز هست پس محتاج بنیت جدیدی نخواهد بود در
مقام تسلیم مثل سایر اجزاء نماز و اگر جزء نماز نبوده باشد باید اول نیت آن
نماید بعد از آن شروع بآن نماید لکن مختار این است که تسلیم جزء آخر نماز است
پس حاجت بنیت جدیدی نخواهد بود بلکه ممکن است قائل شویم بعدم احتیاج به
نیت مطلقا اگرچه قائل باشیم بعدم جزئیت نظر باینکه در حین اخذ
بصلوة تسلیم در اخر صلوة منوی مکلف هست اگرچه فرض کنیم که جزء صلوة
نبوده باشد مگر در صورتیکه فرض شود که جاهل بوده باشد بوجوب تسلیم و آن
از محل کلام خارج است بعلاوه آنکه ممکن است که گفته شود صدور فعل از فاعل
با عدم نیت ممکن نیست مگر در صورتیکه فرض شود که غافل بالمره بوده باشد
در آن صورت بنا بوجوب نیز همان نیت اول کفایت میکند در حکم بصحت
نظر باینکه معتبر در صحت صلوة همان استدامه حکمیه است و غفلت بالمره
در بعضی اجزاء صلوة منافی با تحقق آن نیست و اما بنا بر خروج تسلیم پس
در اکتفاء بنیت اول محل اشکال است چنانچه بعد از تأمل ظاهر میشود
لکن چون احتمال خروج بسیار ضعیف است پس اعتنائی بآن نیست بلی

نکم باین فرع بنابر قول بر استحباب تسلیم مناسبست بر این نحو نظر بانکه بنابر
بر قول باستحباب تسلیم اعراض و اضلال بر ان جایز است پس در حین نیت ممکن است
منوی مکلف نمازی بوده باشد مختوم بصلوات پس در این صورت در حین شروع
بنماز تسلیم منوی مکلف نبوده باشد بعد از اتیان بصلوات اگر خواهد اتیان
بتسلیم نماید میباید نیت نماید پس می باید تقریر مسئله باین نحو شود بنابر
قول بر استحباب تسلیم اگر منوی مکلف حین الاخذ بصلوة صلوة با تسلیم
بوده باشد پس در حین تسلیم صاحب نیت دیگر نخواهد بود و اگر با عدم
تسلیم بوده بعد از فراغ از صلوات رای او منحرف شد و خواهد اتیان بتسلیم
نماید میباید نیت تسلیم نموده اتیان بتسلیم نماید لکن چون قول بر
استحباب تسلیم ضعیف است پس محتاج باین نیستیم بلی شاید مختار نظر این
کلام جاری بشد در تسلیم ثانی نظر بر انکه یکی از دو صیغه واجبست و دیگری
مستحب خواهد بود پس هرگاه مقصود مکلف این بود که اقتصار بتسلیم واجب
نموده باشد بعد از اتیان رای او قرار گرفت که اتیان بتسلیم مستحب نیز نموده
باشد بعد از اتیان ان رای او قرار گرفت که اتیان بتسلیم مستحب نیز نموده
باشد در اینصورت محتاج هست که اول نیت ان نماید بعد از ان اتیان
بان نماید اما ممکن است که گفته شود اگر چه امر مبین است که مذکور شد لکن
تعلق اراده در اتیان مستحب در اینصورت عین نیت است پس انفکاک این
فرض از نیت نیست تا کسی محتاج باشد بانکه در اینصورت نیت باید بکند
باید **فصل** در بیان این است که در این مقام خروج از نماز ایا تعیین مخرج
ضرور هست یا نه توضیح مرام مقتضی این نیست که گفته شود بنابر مختار که قول
بوجوب تسلیم در جزو ان در نماز بوده باشد خروج از نماز متحقق نمیشود مگر
باتیان بتسلیم تشکیکی در این نیست کلام میکه در اینمقام هست این است
که تحقق

که تحقق خروج از نماز بصیغه تسلیم موقوف بر این است که مکلف تعیین نماید که باین دو
صیغه خارج از نماز خواهد شد خواه در صیغه السلام علینا این قصد را نماید یا در ثانی
یا در صیغه السلام علیکم خواه این قصد را در اجزاء اول اتیان بان نموده نماید یا در
ثانی پس در صورتیکه اتیان بالسلام علینا والسلام علیکم هر دو نموده باشد بهمین
ترتیب که اول اتیان بالسلام علینا نمود و ثانی بالسلام علیکم خروج از نماز بصیغه
السلام علینا در صورتی متحقق میشود که قصد خروج بان نماید پس در همین صورت
هرگاه قصد خروج بالسلام علیکم نمود خروج بالسلام علینا متحقق نمیشود بلکه بالسلام
علیکم متحقق میشود و هم چنین است حال در صورت عکس یعنی اول اتیان به السلام
علیکم نماید بعد از ان بالسلام علینا بالجمله بنابر فرض مذکور تحقق خروج از نماز
موقوفست بقصد خروج و تعیین مخرج یا امر چنین نیست بلکه مخرج از نماز است بر
شرع و ناطق بر انست محتاج مخرج است محتاج بتعیین از مکلفین مکلف نیست
مختار در نظر قاصر ثانی است پس در صورت اقتصار بهر یک از دو صیغه که بوده
باشد همان مخرجست خواه تعیین نماید یا نه واما در صورت اتیان هر دو صیغه
و تقدیم السلام علینا بر ثانی السلام علیکم همان صیغه اولی مخرج است اگر
چه تعیین ننماید که ان مخرج باشد و هم چنین صورت عکس پس مخرج از نماز هر یک
از دو صیغه مذکوره است که اول اتیان بان نموده اگر چه قصد ننماید که انمخرج باشد
مجملا تعیین نمودن انکه این صیغه مخرجست لازم نیست و این مشهور ما بین فقهاست
بلکه قائل بلزوم ان ظاهر نیست بلی عبارت مرحوم صاحب جامع در بادی امر اگرچه
موهم لزوم ان هست لکن بعد از ملاحظه سابق ان ظاهر میشود که قصد انمرحوم
استحبابست نه وجوب و چونکه عبارت انمرحوم بلکه مرحوم شهید در ذکری فرموده
موهم لزوم است مناسب این است که تنبیه شود بر حقیقت حال در این مطلب
پس میگوییم قال فی الجامع باب کیفیة الصلوة الصلوة تحتوی علی الفعل والترک

والكيفية ولكل منهما ضرب واجب ومندوب الى ان قال والكيفية الواجبة ان ينوي
ويكبر الى قوله والكيفيات المندوبة رفع اليدين الى شحمتي اذنيه مع كل تكبيرة ه
الى ان قال والايماء بالتسليم تجاه القبلة الى الجانب الايمن للامام والمنفرد والى اليمين
للمأموم والى اليسار ان كان على يساره احد او حائط وينوي به الخروج من الصلوة
انتهى كلامه مرفوع مقامه اين كلام صريح است در اينكه مراد از عموم اين است كه
نيت خروج در تسليم از جمله امور مستحبه است نه واجبه واين كلام نظير كلام مرحوم
ابن حمزه است در وسيله حيث قال في مقام تعداد الامور المستحبة والايماء بالتسليم
تجاه القبلة الى الجانب الايمن للامام والمنفرد ناويا به الخروج من الصلوة وهم چنين
نظير كلام مرحوم شيخ است در مبسوط كه مرقوم است ومن قال من اصحابنا
انه فرض فالتسليمة واحدة يخرج من الصلوة وينبغي ان ينوي بها ذلك محصل قول ه
بوجوب تعيين مخرج ظاهر نيست لكن استحباب انو امضائقه ندارد والخبر مذكور شد
در تعيين مخرج بود واما لزوم نيت خروج مطلقا باين معنى كه قصد نمايد كه من از نماز
خارج ميشوم قطع نظر از خصوص مخرج نموده پس اين هم ثابت نيست مثل اينكه حاج
محلل باتقصير قصد تحليل اشياء محرمه در حال احرام مينمايد تنقيح مقام مقتضى
اينست كه گفته شود نظر باينكه امور چند هست كه بمحض دخول در نماز حرام
ميشود بر مكلف ارتكاب امور مثل اكل وشرب وتكلم واستدبار ونحو انها مقصود
در اين مقام اين است كه لازم نيست بر مكلف كه در حين تسليم نيت اين نمايد
كه اشياء محرمه بر من حلال ميشود بسبب تسليم چنانچه نسبت بحاج نيز
مطلب مسلم است وهم چنين ظاهر اين است كه لازم نيست كه در حال تسليم نيت
اين نمايد كه من الحال از نماز خارج ميشوم اگر چه علم باينكه تسليم اخر نماز است مستلزم
اين مطلب هست لكن كلام در ثبوت تكليف است در ان وقت باين نحو كه لازم
بوده باشد نيت اين نمايد كه من از نماز خارج ميشوم در قسمت ما بين انكه مبنى كه لازم

فعلی

فعلی بوده باشد یا مکلف بد بوده باشد مقصود تعمیم ثانیست فصل دربیان آنکه در مقام تسلیم اتیان بیکی از چند طریق میتوان نمود که هریک از آنها امتثال حاصل است اول آنست که نمایند مابین هر دو صیغه لکن با تقدیم السلام علینا بر السلام علیکم دوم عکس اینست پس السلام علیکم را مقدم میدارد بر السلام علینا ظاهر این اینست پس السلام علیکم را مقدم میدارد بر السلام علینا ظاهر این است که هر دو قسم جایز بوده باشد و امتثال بهمچنان صیغه اولی حاصل میشود و اتیان بصیغه دیگر مستحب خواهد بود لکن تقدیم السلام علینا و تاخیر السلام علیکم اولی از عکس است چنانچه بیان شد سیم آنست که اقتصار نماید بصیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین چهارم آنست که اقتصار نماید بصیغه السلام علیکم و رحمة الله و برکاته هریک از دو صورت اخیره که بوده باشد جایز و بی عیب است لکن کلام در اولویت تراجیح هماهات است و دیگری با این معنی که بعضی از به احتیاط بوده باشد از دیگری و حکم بر آن خالی از اشکال نیست نقل متعارض مقتضی احتیاط در این مقام توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود اگرچه مقتضای کلام سید مرتضی در ناصریات و کلام ابی الصلاح در کافی و کلام ابن زهره در غنیه حکم بوجوب عینی بودن السلام علیکم است بنابراین احتیاط مقتضی بعاتر این صیغه است لکن مقتضای کلام شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و یحیی بن سعید در جامع عکس این است یعنی صیغه السلام علینا واجب عینی بوده باشد پس مقتضای انقول این است که اقدام بر السلام علینا جایز بوده باشد پس چنین نیست که در احتیاد احد این دو ترجیح از خلاف متحقق شود و در دیگری چنین بوده باشد بلکه احتیاد هریک که بوده باشد چنانچه مطابق با فرموده جماعت از اجله اصحاب هست مخالف با فرموده جماعت دیگر است لکن در دو نیست که حکم شود باولویت

اقتصار بر السلام علیکم از اقتصار بصیغه دیگر نظر باینکه کلام مرحوم سید مرتضی در
شرایط ان مرحوم در حکم بوجوب صیغه السلام علیکم و ندب صیغه دیگر بعنوان اطلاقه
اظهر است از حکم بوجوب السلام علینا و استحباب السلام علیکم که منقول علیه بکلام
مرحوم شیخ مفید وغیره است توضیح مرام مقتضی اینست که گفته شود در میست
که مراد جماعت از اعاظم مذکوره که فرموده اند انصراف از نماز بصیغه السلام علینا
محقق میشود و صیغه السلام علیکم مستحب است در صورت اتیان بصیغه السلام
علینا بوده باشد مقدم بر السلام علیکم بنابراین هرگاه اقتصار بالسلام علیکم نماید
خروج از نماز بان خواهد شد و ترک واجب خواهد بود پس اخلال بواجب ننموده
خواهد بود کلام بخلاف کلام سید مرتضی وغیره که کلام ایشان در تعیین صیغه
السلام علیکم و عدم جواز عدول از ان اگرچه در صورت اتیان بصیغه السلام
علینا بوده باشد اظهر است لکن انصاف این است این مطلب بالاضافه
بکلام مقنعه و مبسوط و خلاف خوبست اما نسبت بکلام جامع متین نیست
و عبارت ان مرحوم در اتمام این است و التسلیم الواجب الذی یخرج به من الصلوة
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین چه دلالت این کلام بر حصر واجب
و مخرج در این صیغه محل تامل نیست مگر اینکه گفته شود این مطلب در عبارت
جامع اگرچه مسلم است لکن در عبارت مقنعه و مبسوط و خلاف مسلمه
نیست بخلاف کلام ناصریات و کافی و غنیه بجهة کلام این اعاظم مذکور کالصریح
است در اینکه مخرج از نماز واجب منحصر است در صیغه السلام علیکم خواه
در صورت انضمام بالسلام علینا بوده باشد یا صورت انفکاک از ان و
و اما کلام مقنعه و مبسوط و خلاف در حکم باستحباب السلام علیکم ممکن است
که گفته شود مراد صورت انضمام بالسلام علینا است نه مطلقا پس در صورت
اقتصار بالسلام علینا مخالف نسبت بهمه عبارات ظاهر است بخلاف صورت اقتصار

بالسلام

بالسلام علینا است نه مطلقا پس در صورت اقتصار بالسلام علینا مخالفت
در اینصورت بخصوص کلام جامع ظاهر است نه غیر پس اقتصار بالسلام علیکم
از این جهت اولی است از اقتصار بالسلام علینا بجلالتاً علی در جواز اقتصار بهر یک
از دو صیغه کر بوده باشد بلیت کلام میکه هست در رجحان و مرجوحیت است
و آن نحویست که مذکور شد **فصل** در بیان رجحان رعایت بعض احوال است
در حق مصلی در حالت تسلیم پس میگوئیم مصلی یا منفرد است یا امام است
یا ماموم است در اینجا سه مقام است **اول** در صیغه منفرد است در
در حال تسلیم این محل خلاف است ما بین فقها مجتهد قول اول انست که منفرد
اتیان بصیغه سلام مینماید در حالت استقبال قبله با ایما بانف بجانب یمین
خود و این قول شیخ صدوق است در فقیه و دوم مثل اول است لکن با انحراف
انحراف قلیل بوجه بجانب یمین و این قول سید مرتضی است در محل انتصار و ابن د
ادریس است در سرائر بلکه مرحوم سید در کتاب انتصار بر این دعوی د
اجماع نموده مخفی نماند که ممکن است ارجاع قول اول بثانی نظر باینکه میل بینی بجانب
راست ممکن نیست مگر بتحریک وجه بجانب راست عبارت شیخ صدوق در این باب
این است و ان صلیت وحدک قلت السلام علیکم مرة واحدة و انت مستقبل القبلة
و تمیل بانفک الی یمینک قول سیم انست که سلام منفرد بجانب قبله است مذکور
شد لکن بگوشه چشم راست اشاره میکند بجانب راست خود رابع اقوال در
انتفاء ایما است مطلقا بلکه مطلوب رعایت استقبال است و این قول
ظاهر میشود از مرحوم شیخ در مبسوط و محل مختار ما بین اقوال مذکوره ثالث
احوال است پس مستحب در حق منفرد این است که در حال تسلیم بگوشه چشم
مقام ثانی راست اشاره نماید بجانب راست **مقام دوم** در وظیفه امام است در حالت
تسلیم و این نیز محل خلاف است بچند قول اول شیخ صدوق است که فرموده آست

که ایمائی در حق امام مطلوب نیست مطلقا بلکه مطلوب اتیان تسلیم است با رعایت
استقبال تفرقه مابین مصلی منفرد و امام در این باب نیست و این ظاهر میشود
از عموم شیخ در جمل و مبسوط ثالث اقوال اینست که امام بچهره روی خود اشاره
نماید بجانب یمین خود و این قول سید مرتضی است در جمل العلم و الانتصار
و قول ابن ادریس است در سرائر صفحه خد در حق منفرد ضمنی قائل شده اند
و این قول مختار محقق و علامه و غیر ایشان است رابع اقوال اینست که امام و
منفرد اشاره نمایند بطرف انف بجانب یمین و این مختار شیخ طوسی است
در اقتصاد و ارجاع این قول بقول ثالث ممکن است صفحه خد در مقام اول مذکور
شد قول خامس در این مقام اینست که امام مثل منفرد بگوشه چشم راست
اشاره نماید بجانب یمین و این قول شیخ طوسی است در مصباح و ابن براج
است در مهذب و این مطلب اگرچه در حق منفرد مسلم است لکن در حق امام
اینست که بچهره روی راست اشاره نماید بجانب یمین خود دور نیست حکمت
در این بوده باشد چونکه قصد امام در السلام علیکم تعلق میگیرد
بماموین و این سلام بر ایشان است صفحه خد مستفاد از بعض نصوص
معتبره است پس مناسب این است سلام بنوعی بوده باشد که مشخص
ماموین شود که امام قصد ایشان نموده است پس مناسب اینست که اشاره
بصفحه رو نماید و ترجیح یمین بجهة اشرفیت خواهد بود و امام منفرد پس نظر
بانکه منوی او ملائکه است صفحه خد بیان خواهد شد بنابراین حاجت بایماء
بوجه نیست همان ایماء مکرر بگوشه چشم کفایت میکند در این مقام **مقام سیم**
در بیان وظیفه ماموم است در مقام تسلیم بدانکه مشهور مابین
فقها اینست که ماموم در صورتی که جانب یسار او کسی بوده باشد
اکتفا مینماید بتسلیمه واحده در حالت توجه بقبله و بصفحه صورت خود اشاره

مینماید

منمایند بجانب یمین واما هرگاه در جانب یسار او کسی بوده باشد در این صورت
ایشان بر سلام ثانیا و بصیغه صورت اشاره مینمایند در سلام ثانی بجانب یسار
پس وظیفه ماموم اتیان بتسلیم بتسلیمه واحده است در صورتیکه در جانب
یسار او کسی نبوده باشد و بدو تسلیمه است بر نحویکه مذکور شد در صورتیکه
در جانب یسار او کسی بوده باشد و مخالف در این مقام مرحوم شیخ صدوق
است از دو راه یکی آنکه قایل شده اند بسه صیغه سلام در حق ماموم یکی
بجهت رد سلام امام و ثانی بجانب یمین و ثالث بجانب یسار ثانی آنکه حکم
فرموده اند بثبوت تسلیم بجانب یسار اگرچه احدی نبوده باشد لکن بشرط
وجود دیواری در جنب آن پس بنا بر فرموده ایشان کفایت میکند
در حکم شریعت تسلیم بجانب یسار تحقق احد امرین از انسان و حایط
در آن جانب موافقت فرموده اند با ایشان در مطلب ثانی صاحب جامع
و مستند در سه سلام و اگرچه روایت فرموده است در علل لکن
مستند کفایت حایط در جانب یسار در حکم شریعت تسلیم تسلیمه اخری
معلوم نیست پس حکم شریعت آن مشکل است سیما بعد از آنکه مقتضای ده
مفهوم در جمله از نصوص معتبره خلاف آن باشد تنقیح مقام محتاج است
بایراد چند مطلب اول آنست که آیا میل وجه بجانب یمین در صورتیکه نیست
که در جانب یمین کسی بوده باشد مطلق است میگوییم اگرچه بعض از اخبار
که فرموده و سلم علی من یمینک و شمالک موهم اختصاص است لکن ظاهر
مطلق است نظر باطلاق در جمله از نصوص معتبره و تصحیح در کلمات جماعت
از اجله پس تسلیم بجانب یمین ثابت است اگرچه مطلقا در جانب یمین
احدی نبوده باشد دوم آنست که آیا در حکم شریعت تسلیم تسلیمه ثانیه
بجانب یسار کفایت میکند وجود انسانی اگرچه از جمله مامومین نبوده

باشد یا مختص بر اینست که آن شخص از جمله مأمومین بوده باشد میگوئیم
اگر چه مقتضای حدیث صحیح فان لم یکن عن شماله احد سلم واحد اولی است
لکن ظاهر این است که حکم مختص بمأموم بوده باشد نظر بمقتضای تعلیلی که
در حدیث صحیح کرده بوده لان عن یسارک من تسلم علیک نظر بر اینکه
امر بتسلیم بجانب یسار معلل است بحصول سلام از کسی که در جانب
یسار بوده و معلوم است که آن مختص بر مأموم است لکن اشکالی که در این
مقام میتوان کرد اینست میگوئیم بنا بر آنچه که مذکور شد وجود مأموم
مطلقاً کفایت نمیکند در حکم بمشروعیت سلام بجانب یسار بلکه علت مشروعیت
صدور سلام است از دیگر بنا بر این هرگاه فرض شود در جانب یسار
این شخص مأموم باشد لکن سلام از او بجانب یمین صادر شود پس حکم
بمشروعیت سلام بجانب یسار در چنین صورت ممکن نخواهد بود جواب
از آن میتوان گفت که وجود مکلف از مأمومین در جانب یسار که سلام نماید
بجانب یسار که سلام نماید بجانب یمین خود کفایت میکند در حکم بمشروعیت سلام
بجانب یسار اگر چه شخص متصل باین شخص ترک سلام بجانب یمین نماید که
بلی اشکال متوجه است در صورتی که فرض شود موجود در جانب یسار
مکلف نباشد و آن ترک سلام نماید یا فرض شود که مشخص باشد که احدی
از اشخاص موجوده در جانب یسار سلام بجانب یمین نمی نماید پس باید حکم
بمشروعیت سلام بجانب یسار در چنین صورت نتوان نمود تحقیق که
در جواب از اشکال اینست که ایراد در صورتی متوجه است که حمل شود
کلام معصوم علیه السلام لان عن یسارک من یسلم علیک بر اخبار در
واین صحیح نیست نظر بلزوم کذب بعلاوه و لازم میاید که حکم بمشروعیت سلام
بر جانب یسار توقف داشته باشد بعلم بحصول سلام از کسیکه

در جانب

در جانب یسار بوده باشد پس در صورت علم علم لازم میاید که حکم بشرعیه
ان نتوانیم نمود اگر هر عالم بعدم بوده باشد پس شرعیت سلام بجانب یسار منحصر
خواهد بود در صورت علم بصدور سلام از کسیکه در جانب یسار بوده باشد
اطلاقات نصوص وارده در مسئله و کلمات اصحاب بلکه اجماعات منقوله در
مسئله اینست پس حدیث محمول بر استحباب است بنابراین مطلوبیت
سلام است از کسی که در جانب یسار بوده باشد خواه اتیان بسلام نماید
یا نه بنابراین معنی حدیث چنین خواهد بود که تو باید اتیان بسلام نمائی
بجانب یسار نظر بانکه در جانب یسار کسی هست که سلام بر تو از او
مطلوبست ب است پس مناط در شرعیت سلام بجانب یسار بنابراین
مطلوبیت سلام است از کسی که در جانب یسار بوده باشد خواه اتیان
بسلام نماید یا نه بنابراین مطلقا اشکالی وارد نیست و از این جواب مندفع
میشود اشکالی دیگر تقریر اشکال این است هرگاه سلام بر جانب یسار به
جهت رد سلام کسی بوده باشد که در جانب یسار میباشد لازم میاید
این شخص که در جانب یمین هست اتیان بسلام بر جانب یسار نتواند
نمود مگر بعد از صدور سلام از کسیکه در جانب یسار هست پس لازم
خواهد بود که این شخص تامل نماید تا سلام از هر کسی که در جانب یسار
هست صادر شود بعد از آن اتیان بسلام بجانب یسار نماید بنابراین
هرگاه فرض شود اشخاص که در صف میباشند صد نفر بوده باشند میباید
آن شخص که در اول صف ایستاده است تامل نماید در سلام بجانب
یسار تا سلام از نود و نه نفر صادر شود از آن اتیان سلام بجانب یسار
نماید و هم چنین است شخص ثانی باید تامل تا سلام از نود و هشت نفر
صادر شود و هکذا تا آخر و این قطعی الفساد است و هم چنین هرگاه

فرض کنیم جانب یسار ماموم مسبوق را بوده باشد امام که فارغ شد از نماز و این
شخص مسبوق سه رکعت دیگر از نماز او باقی باشد پس باید بگوئیم ان شخص
که در جانب یمین این ماموم مسبوق هست در انوقت که از نماز فارغ شده
اتیان بسلام بجانب یسار در حق او مشروع نباشد مگر بعد از فراغ آن شود
و این مدفوع است بنصوص وارده در مسئله و کلمات ظاهره اصحاب قدس الله
تعالی ارواحهم انتها هم در صورتی بود که حدیث مذکور حمل بر اخبار شود واما
هرگاه حمل بر انشا شود بمعنی که مذکور شد مطلقا اشکالی نیست چنانچه
تنبیه بان شد پس حمل بر انشا متعین است و اشکالات مذکوره مطلقا
وارد نیست سیم در بیان اینست که این ایماء مذکور خواه در حق امام بوده
باشد یا ماموم یا منفرد در کدام یک از صیغه سلام است بنا بر کلمات
فقها و این باب مختلف است مستفاد از کلام صاحب جامع این است که این
ایماء در صیغه السلام علینا است نظر بر آنکه از عموم در سه موضع از کتاب
مذکور کلام فی ذکر فرموده اند جمع ما بین کلمات از عموم در سه موضع مقتضی
اینست که مذکور شد مناسب این است کلام از عموم در مواضع مذکور
شد مناسب این است کلام از عموم در مواضع مذکوره ذکر شود تا حقیقه
حال مشخص شود اگرچه خارج از وضع رساله است پس میگوئیم قال فی
موضع من الجامع الصلوة تحتوی علی الفعل والترک والکیفیة ولکل منهما
ضربان واجب وندب والفعل الواجب ضربان رکن وغیر رکن الی ان قال
وغیر الرکن قراءة الحمد وسورة معها فی الفرض للمتمکن المختار وتسبیح الرکوع
والسجود ورفع الراس منهما وقراءة الحمد وسورة فی الثوالث والروابع وجلسة
الفصل والجلوس والتشهد والتشهدان والصلوة علی النبی والصلوة
علی آله والتسلیم وبم یخلل منها انتهی وقال فیما بعد ذلک فی بیان الکیفیات

المندوبة

المنه وغيرها من الفطر والكيفيات المنه وغير دفع اليدين الى شحمتي اذنيه مع كل
تكبيرة الى ان قال والايماء بالتسليم تجاه القبلة الى الجانب الايمن للامام والمنفرد
والى اليمين للماموم والى اليسار ان كان على يساره من امرء او حائط وينوي
به الخروج من الصلوة وفيما بعد ذلك التسليم الواجب الذي يخرج به من الصلوة
السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين والمستفاد من الكلام الاول ان
التسليم من الافعال الواجبة الغير الركنية للصلوة وانه مما يتحقق به الخروج
من الصلوة ومن الكلام الثاني ان التسليم الذي يومي به تجاه القبلة
الى الجانب الايمن للامام والمنفرد هو الذي ينوي به الخروج من الصلوة
ومن الكلام الثالث ان التسليم الواجب الذي يخرج به من الصلوة
هو السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين فاللازم من الجميع ان السلام
الذي يومي به الى الجانب الايمن هو السلام علينا كما لا يخفى وهذا هو الظاهر
من موضع من المقنعة والمراسم قال في المقنعة في بيان التسليم الامر في صلوة
الظهر والعصر والمغرب والعشاء وصلوة الغداة السلام عليك ايها النبي
ورحمة الله وبركاته يومي بوجهه الى القبلة ويقول السلام على الائمة الرا
شدين السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين وينحرف بعينه الى يمينه
فاذا فعل ذلك فقد فرغ من صلوته وخرج منها بهذا التسليم لتسليم وافقه
تلميذه الجليل سالار فقال في مقام بيان التسليم في الصلوات المذكورة السلام
عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته يومي به بوجهه الى القبلة ويقول السلام
على الائمة الراشدين السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين وينحرف
بنفسه الى يمينه وقد مضى صلوته وهذا الكلام من شيخنا المفيد وتلميذه
الشديد يدل على ان الايماء المذكور في السلام علينا كما لا يخفى مع انهما
ذكرا في مقام بيان تسليم نافلة الزوال ما هو صريح في انه في السلام عليكم

ورحمة الله وبركاته ويميل مع التسليم بعينه الى يمينه فاذا اسلم فقل فرغ من
الركعتين وحل لك الكلام في المراسم ويسلم تجاه القبلة تسليمة واحدة يقول
السلام عليكم ورحمة الله وبركاته وينحرف بوجهه يمينا ثم ثماني ركعات كل
ركعتين يسلم بتسليمة على كيفية ما رسم والجمع بين كلاميهما بعد امكان
دعوى القطع بعدم اختصاص احدى الصيغتين بالنافلة والاخرى بالفريضة
تشتد على ان يقال ان مرادهما ان الاذى المذكور انما هو في التسليم المخرج من
صلوة فان جعلته السلام علينا هو فيه وان جعلته السلام عليكم فهو
فيه ان المخرج منكر دو شق ظاهر شد دو قول در مسئله اول آنكه ايماء در صيغه
السلام علينا است نقل باشكه تسليم واجب مخرج از نماز منحصر است در آن
وابن قول صاحب جامع است دوم آنست كه مخرج از نماز مورد است ما بين
دو صيغه مذكوره هر يكي كه اختيار نمايد همان مخرج است پس هر گاه كه
السلام عليكم را اختيار نمود همان مخرج خواهد بود ومثال هر گاه السلام
علينا اختيار نمود همان مخرج خواهد بود هر يكي كه اختيار نمود ايماء بجانب
يمين مثلا در سلام مخرج از نماز است وما بعد الاختيار بلينها آنست كه مخرج
بنابر قول صاحب جامع السلام علينا است لا غير وبنابر قول شيخ مفيد
وغيره مخرج مردد ما بين دو صيغه است هر يكي كه اختيار نمود ايماء در آن
ثابت است ثالث اقوال آنست كه ايماء معين است كه در السلام عليكم
بوده باشد خواه مسبوق باشد بصيغه السلام علينا يا نه منفك
از او بوده باشد يا نه واين مشهور ما بين فقها است قال في المقنع
بعد ما عدد التشهد المشتمل على السلام علينا وغيره ما هذا لفظه
فان كنت اماما فسلم وقل السلام عليكم مرة واحدة وانت مستقبل القبلة
وتميل بعينك الى يمينك وان لم تكن اماما فقل السلام عليكم وتميل بانفك

بانفك

بانفك الى عينيك ويحتمل اورده فى الفقيه وهو الظاهر هنه فيما ذكره فى اواخر
المجالس فى جملة الامور التى ذكر انها ثابتة عند فى الامامية وقال شيخ الطائفة
فى المفتاح ثم يسلم تجاه القبلة يومى بموخر عينيه الى يمينه تقول السلام
عليكم ورحمة الله وبركاته وقال فى النهاية عند ذكر التشهد الاخير فى مقام
التسليم السلام عليك ايها النبى ورحمة الله وبركاته السلام على جميع
انبياء الله وملئكته ورسله السلام على الائمة الهادين المهديين السلام
علينا وعلى عباد الله الصالحين ثم يسلم حسب ما تقدم منه وباين اشاره
فرموده انك حضرت بكرد سابق ذكر فرموده انك وان ابنيست فاذا فرغت
من صلوتك سلمت فان كنت وحدك سلمت مرة واحدة تجاه القبلة الى شق
موخر عينيك الى يمينك وان كنت اماما فقلت ايضا مثل ذلك الا انك
تومى ايماء بوجهك الى يمينك وان كنت ماموما سلمت عن يمينك مرة وعن
يسارك مرة اخرى پس جمع ما بين دو كلام ايشان درين كتاب مقتضى
انست كه اشاره بكوشه چشم در حق منفرد در صيغه جمع در حق امام در
السلام عليكم است نه السلام علينا چنانچه تصريح باين فرموده انك در
مصباح مجلا ظاهر از اكثر فقها انست كه اين ايماء خواه ها بكوشه چشم بود
باشد يا بصفحه وجه در السلام عليكم است نه السلام علينا واين مستفاد
است از جمله نصوص معتبره وارده در مسئله ومختار در انمقام اين قول
است مستند آن در مطالع الانوار مذكور است بنابر اين كاه است
اين وظيفه منتفى است وكاه است مستحب است در واجب وكاه است مستحب است
در صيغه بيان اين اجمال اين است هر كاه مصلى اقتصار نمود بر السلام
علينا وآتيان بالسلام عليكم نمود مطلقا در انصورت ايماى نخواهد بود

وهرگاه اقتصار بالسلام علیکم نمود یا جمع ما بین دو صیغه نمود با تقدیم
السلام علیکم در این دو صورت ایماء مذکور مستحب و واجب نخواهد بود
بنابر مختار که وجوب تسلیم بوده باشد وهرگاه جمع ما بین هر دو صیغه نمود
با تقدیم السلام علینا در این صورت ایماء مستحب نه مستحب خواهد بود

مطلب چهارم در بیان آنچه را مصلی اراده مینماید از صیغه السلام علیکم مشکوک نیست مشخص
است که این لفظ مشتمل بر صیغه خطاب است پس محتاج بتعیین مخاطب وارده است
کلمات فقهاء در بیان این مطلب مختلف است مرحوم شیخ در مبسوط فرموده ومن
قال انه فرض فتسلیمة واحدة یخرج من الصلوة وینبغی ان ینوی بها ذلک والثانیة
ینوی بها السلام علی الملائکة او علی من یساره مرجع ضمیر فی قوله انه تسلیم
است ظاهر این است که مراد از این تسلیم السلام علیکم بوده باشد پس حاصل
مراد از این کلام این است کسیکه حکم کرده بوجوب السلام علیکم بگفتن السلام
علیکم بمرتبه اول از نماز بیرون میرود در مرتبه ثانیه قصد میکند بان سلام
بر ملائکه را یا قصد میکند بان سلام بر کسانی که در جانب یسار او هستند
مقتضای این کلام اینست که اتیان بالسلام علیکم در مرتبه اولی مینماید بقصد اولی
از نماز خارج میشود در مرتبه ثانیه قصد ملائکه میکند یا قصد مینماید کسانی
که در جانب یسار او هستند مقتضای این کلام اینست این قصد در سلام
اول نیست بلکه در سلام ثانی است و این شخص در سلام ثانی مخیر است
ما بین آنکه قصد ملائکه نماید یا قصد نماید کسانی که در جانب یسار او هستند
مخفی نماند که این مطلب از چند وجه محل تأمل است اول آنست که مقتضای این
کلام این است که این قصد در السلام علیکم که در مرتبه اول میگوید نیست ظاهر
این است که ضمیر بوده باشد چنانچه مقتضای کلام مرحوم در مصابیح و غنائم است

مطلب چهارم

ددم

دوم آنست که مقتضای کلام مذکور آنست مطلوب در حق هر کسی آنست که در هر مرتبه
ایشان غایب به السلام علیکم بکلمه ثانیه بطریق وجوب مرتبه ثانیه بطریق استحباب و این مطلب
اگر چه مسلم است در حق ماموم لکن در حق امام و منفرد مسلم نیست چنانچه کلام ابن زهره
در هر یک از کتب خود صریح است در این بلکه کلام ابن زهره در مبسوط بعد از آن که خلاف
انست بلکه در کتاب خلاف بر خلاف آن دعوی اجماع نموده که مطلوب در حق امام
و منفرد یک تسلیم بیش نیست سیم آنست که کلام مسطور مقتضی نیست که این شخص
محتاج است در این که قصد غایب ملائکه را با کسانی که در جانب یسار او هستند
و این محتاج تخصیص هیچ یک صحیح نیست و اگر کلام حمل شود در حق خصوص ماموم
اگر چه ایراد ثانی مندفع میشود لکن ایراد اول و ثالث بر قرار است و اگر کلام او
حمل شود بمعنی وارد مطالبه تخصیص بیسار باقی است مجملا عبارت مذکور محل بحث و
مناقشه است اگر چه مرحوم علامه در نهایة الاحکام در این تعبیر موافقت با ایشان
نموده قال و ینبغی ان ینوی بها الخروج من الصلوة و بالثانیة السلام علی
الملائکة او علی من بیساره ملخص کلام در این مقام این است که کلمات فقها در بیان
این مطلب مختلف است و حاصل اختلاف راجع بچند قول است **اول** قولی است
که ظاهر مبسوط و علامه در نهایة الاحکام حاصل از اینست که در تسلیمه ثانیه
قصد ملائکه یا کسانی که در جانب یسار او هستند **ثانی** ظاهر میشود
از کلام مرحوم ابی الصلاح در کافی فرموده است و الفرض الحادی عشر السلام
علیکم و رحمة الله و من کان بعینی محل واحد و الحفظة انه کان منفردا بالصلوة فتسلیمة
واحدة تجاه القبلة و یشیر بها ذات الیمین و ان کان اماما فواحدة تجاه القبلة عنه
الیمین و ان کان ماموما فواحدة ذات الیمین و اخری ذات الشمال و مقتضای این
کلام این است که منوی مکلف از ضمیر مخاطب جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
و آل اطهار ایشان و حفظه از ملائکه است و این قصد منهایه در همان

اول

تسلیم واجب و ظاهر کلام ایشان آنست که فرقی در این باب ما بین منفرد و امام و ماموم نه
نیست یعنی منوی در هر سه ما لازم مخطر است در انچه مذکور شد مطابقه از اصل مطلب
ناکردیم چنانچه وجدان اشاره خواهد شد لکن تشکیکی در انحصار مقصود در حق
امام و ماموم است در انچه مذکور شد چنانچه بیان خواهد شد و چه مقصود
بودن منفرد در این مقام ظاهر است نظر بحضور انها و اما وجه مقصود بودن
غیر کاتبان و آل اطهار انجناب در ضمن صیغه تسلیم شاید وجدان اشتمال
صلوات ثابته در تشهد بر انجناب و آل ایشان توجه باشد و همین قدر کفایت
میکند در مقصود بودن ایشان در این مقام در ضمن صیغه السلام علیکم **ثالث**
ظاهر میشود از مرحوم علامه در منتهی حاصل آن این است که منفرد قصد مینماید
ملکین را و امام بعلاوه ملکین قصد مینماید مامومین را و ماموم بعلاوه ملکین
قصد مینماید هر کسی را که با او هست اینست کلام مرحوم در کتاب مذکور و در نیست
مراد از هر کسی که با ماموم هست امام و کل مامومین توجه باشد خواه با او در یک صف
توجه باشد یا نه **رابع** قولیست که ظاهر میشود از مرحوم علامه در قواعد حاصل آن
بعد از غض از مسامحه کردن شده این است که امام و منفرد قصد میکنند
ماضین از ملائکه و مسلمین از انس و جن را در هر صنفین است ماموم لکن در یکی
از دو صیغه که اتیان مینماید و در صیغه دیگر قصد مینماید امام را چونکه مقتضای
فرموده ایشان این است ماموم هرگاه در جانب یسار او کسی نیست اکتفا میکند
بیک سلام هرگاه در جانب یسار او کسی هست اتیان مینماید بصیغه سلام
ثانیا عبارت مرحوم این است یسلم المنفرد الی القبلة مرة و یومی بموخر عینه الی یمینه والا
مام بصفحة وجهه عن یساره و یومی بالسلام علی من علی ذلک الجانب من الملائکة و مسلمی
الانس والجن والماموم ینوی باحدهما الامام مقتضای اطلاق ینوی باحدهما الامام
مقتضای اطلاق ینوی باحدهما الامام ثبوت تخییر است در اینکه هر یک را که خواهد قصد

امام

امام نمایند خالی از تشکیک نیست نظر بر احتمال وجه دیگر در وجهی که تعیین فواصل
صیغ در حق ماموم در صورتی است که در جانب یسار او کسی باشد پس در
در صورتیکه در جانب یسار او کسی نباشد اکتفا بیکسلام مینماید در این صورت
باید مراد از مرحوم این باشد که همان یکسلام قصد امام و غیر امام خواهد بود چرا که
قصد منحصر در امام بوده باشد لازم میاید قصد بی‌نکر آن منتفی باشد اولی
اینست که بگوییم مراد از مرحوم این است که ماموم ایشان بیکسلام مینماید با اشاره
بصفحه دیگر بجانب یمین در صورتیکه در جانب یسار او کسی نبوده باشد و بدو
سلام مینماید با اشاره بجانب یسار کسی بوده باشد در سلام اول مقصود او
کسانی است در جانب یمین بوده باشند و در سلام ثانی مقصود کسانیست که
در جانب یسار بوده باشند واما امام پس ماموم مخیر است در اینکه در سلام
اول قصد نماید او را پس در این صورت مقصود در سلام اول امام و حضار
در جانب یمین خواهند بود یا در سلام ثانی پس قصد در سلام اول منحصر
در غیر امام خواهد بود و حمل عبارت بر این معنی اولی ست و چرا و لو غیر ظاهر
میشود بعد از تامل خامس اقوال ظاهر میشود از مرحوم شیخ شهید در دروس
حاصل این است که مصلی خواه امام بوده باشد یا منفرد قصد میکند انبیا
وملئکه وحفظه وائمه اطهار علیه السلام را و ماموم قصد میکند در سلام
میکند در سلام اول در بر امام را در سلام ثانی قصد میکند مامومین را
مقتضای این کلام این است که ماموم مقصود امام نبوده باشد بنا بر این
پس قصد را ماموین در سلام اول بجا خواهد بود و ایضا اینکه
منفرد و امام قصد انبیاء و ملئکه و حفظه و ائمه علیهم السلام میکنند و ما
موم این قصد را نمیتواند نمود بلکه قصد او در امام است در اولی و خصوص
مامومین است در ثانی وجه این معلوم نیست پس کلام مرحوم در بیان

خامس اقوا

اولی از درس است قال فی البیان ثم الامام یقصد بالسلام علیها علی الانبیاء و
الائمة والحفظة والمأمومین وکذا المنفرد الا فی قصد المأمومین والمؤتم یقصد باحدیهما
الرد علی الامام وبالاخری مقصد الامام وچه اولویة ادا بچیز مذکور شد ظاهر میشود
سادس ظاهر میشود از کلام ابن فهد در بعد حاصل آن اینست مصلی خواه امام بوده
باشد یا منفرد قصد میکند انبیاء و ملئکه و ائمه علیهم السلام را و هم چنین
مسلمین از انس و جن را و هم چنین است ماموم بعلاوه قصد رد امام هم و
میکند آنچه را که مذکور شد خواه کسی در آنجا بوده باشد یا نه القای صیغه خطاب
محتاج بوجود مخاطب است و ایضا قصد مسلمین از جن در صورتی مناسبست
که این شخص عالم باشد بحضور ایشان و این ثابت نیست قال فی الذکری یستحب ان
الامام التسلیم علی الانبیاء والائمة والحفظة والمأمومین لذکر اولئک وحضور
هؤلاء والصیغة صیغة خطاب والمأموم یقصد باولی التسلیمتین الرد علی الامام الی
ان قال ویقصد المأموم بالثانیة الانبیاء والائمة والحفظة والمأمومین
واما المنفرد فیقصد بتسلیمه ذلک ولو اضاف الجمیع الی ذلک قصد
الملئکة اجمعین ومن علی الجانبین من مسلمی الجن والانس کان حسنا انتهی
کلامه رفع مقامه مراد بکلام ابن فهد لذکر اولئک وحضور هؤلاء استاد
همین مطلب است که مذکور شد توضیح مرام مقتضی اینست که گفته شود
چونکه مرقوم شد مستحب در حق امام اینست که قصد نماید انبیاء
وائمه را الی آخره مقصود از این کلام تنبیه بر صحت این قصد است یعنی
القای صیغه خطاب بلفظ السلام علیکم بجهت اینست که انبیاء و ائمه
ذکر شده است در تشهد نظر باینکه تشهد طویل که موثقه ابی بصیر
مشتمله بر اینست بر انبیاء و ائمه علیهم السلام پس اینقدر کفایت میکند
در حکم صحت القای صیغه خطاب بجانب ایشان و مشار الیه در کلام

المأموم

مرحوم که فرموده هؤلاء حفظه و مأمومین است اما مقصود مأمومین ظاهر است و اما
حفظه پس مؤید قول علیه است بآیه شریفه ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون
ما تفعلون لکن اشکال در این است این در صورتی متمم میتواند شد هرگاه
اثبات شود تشهدی که مشتمل بر انبیا و ائمه علیهم السلام بوده باشد و اما هرگاه
نشود پس باید این قصد را نتوان نمود کلام مرحوم شهید ثانی در این باب از این جهة
اقرب بسداد است که فرموده بعد از علم بآنکه مصلی قصد مینماید انبیا و ملئکه و ائمه
علیهم السلام و مسلمین از انس و جن را بآن نحو که انها را حاضر میسازد در قلب
خود در وقت القاء صیغه خطاب بجانب ایشان مثل این کلام مرحوم مثبت بود هرگاه
مستندی در این مبدا شیم یعنی دلیل بود که دلالت میکرد بر آنکه باید مصلی
قصد نماید انبیا و ائمه و ملئکه و مسلمین را بخصوص از انس و جن را بنحو مذکور تصحیح آن
مینمودیم لکن این نحو دلیلی تا حال نرسیده ایم حق در این مقام این است که بگوییم
امام در السلام علینا و علی عباد الله الصالحین چنین قصد نماید از عباد الله
الصالحین قاطبه انبیا و ائمه طاهرین و ملئکه و قاطبه صلحای از انس و جن را و هرگاه
مصلی منفرد باشد یا امام باشد یا ماموم و اما مراد از صیغه متکلم مع الغیر در علینا
پس مناسب این است که امام اراده نماید خود و مامومین و اما هرگاه یک از ما
مومین پس مناسب این است که اراده نماید خود را و امام و سایر مامومین را و اما
منفرد پس اگر در یکجای موجود باشد در حالتی که مشغول نماز هست مناسب این است
که اراده نماید خود و هر کسی که در آن مکان با او هست و اگر هیچ کس در آن مکان نباشد
میتواند همان قصد خود بانفراد نماید و میتواند هر کس را که خواهد با خود ضم
نموده اراده نماید و اما در صیغه السلام علیکم پس مناسب این است که عمل
شود در آن به مقتضای حدیثیکه مرحوم شیخ صدوق در علل الشرایع ایراد
فرموده بحدیث صحیح که اشاره بآن خواهد شد محصل آن این است که منفرد

در صیغهٔ السلام علیکم قصد مینماید قاطبهٔ مامومین را اگر با او اقتدا کرده و اما مامومین
پس هر یک از ایشان بصیغهٔ مذکوره قصد رد سلام مینماید چنانچه نیت افتتاح بسلام
مینماید اما قصد رد پس نسبت بامام نظر بانچه مذکور شد که امام در صیغهٔ مذکوره
نیت سلام بر قاطبهٔ مامومین مینماید پس رد سلام نسبت بقاطبهٔ ایشان مطلوبست
و این مطلب بعلاوه استفاده از حدیث مذکور را استفاده میشود از حدیث صحیح
که فرموده اذا کنت فی صف فسلم تسلیمة عن یمینک و تسلیمة عن یسارک لان
عن یسارک من یسلم علیک نظر باینکه خصوصیت جانب یسار بودن مسلم
مذکور نیست در مطلوبیت رد سلام ندارد بلکه علت مطلوبیت رد صدور
سلام مسلم است و این در ما نحن فیه یعنی از امام نسبت بقاطبهٔ مامومین
متحقق است پس رد از هر یک از مامومین مطلوب خواهد بود و هو المطلوب
و اما نیت افتتاح بسلام پس بالاضافه بملکین که مستحفظ هر یک از مامومین است
و هم منوی بالاضافه بدو ملکی که مستحفظ امام است بجهت آنکه هر یک از مامومین
قصد رد سلام نسبت بامام مینماید چنانچه قصد ابتداء سلام مینماید
نسبت بدو ملکی که مستحفظ خود و نسبت بدو ملکی که مستحفظ امام است و هم
منوی هر ماموم مگر آنکس که در اول صف میباشد نیت ابتدای سلام مینماید
نسبت بانکس که در جانب یمین او ایستاده است از مامومین چنانچه مستفاد
میشود این مطلب از تعلیل مذکور در حدیث صحیح و هم منوی قصد سلام مینما
ید نسبت بدو ملکی که مستحفظ آنکس هست که در جانب یمین او ایستاده است
چنانچه مستفاد میشود از حدیث علل پس وظیفهٔ ماموم قصد رد سلام است
نسبت بامام و قصد افتتاح در سلام است نسبت بدو ملک مستحفظ خود
و نسبت بدو ملک مستحفظ امام این نسبت بمامومی است که منفرد ایستاده
باشد و اما هرگاه در اول صف نباشد در این صورت علاوه مینماید قصد

ابتداء

ابتدای سلام را نسبت بانکس کرده در جانب یمین او ایستاده است چنانچه همین قصد را
مینماید نسبت بدو ملک او پس مسلم علیه در حق ماموم در او ابتداء غیر از ماموم حقی می
که منفرد ایستاده باشد یا اول صف ایستاده باشد پنج خواهد بود اول امام لیکن ه
در این دوم ملکین امام سیم ملکین خود انشخص چهارم ماموم دیگر که در جانب
یمین او ایستاده است پنجم دو ملک که مستحفظ من فی الیمین است من فی الیمین اگر
یکنفر بوده باشد قصد سلام مختص باو خواهد بود در دو ملک او و امام گاه
در یسر یا چهار فصاعدا بوده باشد این قصد را نسبت بهمه مینماید و امام گاه
ماموم منفرد ایستاده یا در اول صف ایستاده باشد مسلم علیه در این صورت
سه خواهد بود یکی در او در افتتاح ما انجه مذکور شد در سلام اول ماموم بود با انکه
گاه است در حق ماموم مطلوب سلام ثانی هم هست و این در صورتی است که در
جانب یسار او کسی از ماموین بوده باشد در این صورت مستحب است که باین ه
سلام ثانی نماید چنانچه در سابق بیان شد مقصود در این مقام این است که در
سلام ثانی قصد مینماید ان ماموم را که در جانب یسار است و دو ملک او را
خواه متعدد بوده باشد من قصه فی الیسار و بانچه مستفاد میشود از حدیث
علل با انکه جمیع انچه مذکور شد از قصد منفرد در تسلیم سلام ملکین و هم چنین
قصد امام ملکین و ماموین را و قصد ماموم بر تفصیلی که مذکور شد کل انها
محمول بر استحباب است حتی قصد رد و امام ظاهر این است مسئله محل خلاف
نبوده باشد و قول بوجوبیکه شهید ثانی نور الله ضریحه در شرح ارشاد حکایت نموده
ظاهر این است که ماخذ الکلام مرحوم شیخ شهید قدس الله تعالی روحه السعید در
ذکری بوده باشد ظاهر این است که ان محمول بر ظاهر خود نبوده باشد چنانچه در مطالع
الانوار بیان شد ظاهر این است که ان محمول بر خطا و ممکن است اخذ کلام شیخ شهید ه
کلام شیخ صدوق باشد در فقیه نظر باشتمال ان بر لفظ امر فرموده و ان لست خلف

نائم بر هيئت تجاه القبلة وأومئ بيدك على الإمام وتسلم على يمينك وأومئ وعلى يسارك لكن
نسبت وجوب بجهة اشكال با امثال اين الفاظ در كلمات قدماى اصحاب ستماد در مثل
اين مسئله كه امرى تصريح بوجوب نموده بسيار مشكل است وعلى اى حال حكم باستحباب
در اين مقام محل تامل نيست لكن اشكال ليكه در اين مقام هست اينست كه حكم باستحباب
انچه مذكور شد بنابر قول باستحباب تسليم محل اشكال نيست واما بنابر قول
بوجوب تسليم محل مواخذه است بيان آنكه حكم باستحباب قصد مذكور موجب
ضدين است توضيح مرام مقتضى اينست كه گفته شود بنابر مختار كه وجوب تسليم
بوده باشد واجب خواهد بود بنابر آنچه ميگوئيم مستحب است در حق ماموم در تسليم
اول قصد رد امام نمايد پس لازم ميايد اين صيغه سلام مشخص هم متصف
بوصف وجوب بوده باشد وهم متصف بوصف استحباب از اين حيثيت كه جزء نماز
مخرج از نماز است واجب واز اين حيثيت كه مامور قصد رد سلام امام نموده مستحب
وهم چنين است حال در حق امام نظر بانكه نيت سلام بر ماموين باين صيغه
مستحب وحال آنكه اصل التسليم واجب بوده از اين جهت كه توجه سلام است بر ما
مستحب مثل ابتداء بسلام در خارج نماز وحال آنكه جزء واجب نماز است وهم
چنين است حال در حق منفرد بعنوان نيت ملكين واجتماع ضدين محال مستلزم
محال محالست پس بايد قصد مذكور بنابر قول بوجوب تسليم مانون باشد چه
جائى كه حكم باستحباب آن شود جواب از اين اشكال آنستكه اين اشكال بر فرض
تسليم وتعيين السلام عليكم واما قول بوجوب تسليم وتعيين السلام عليكم
واما بوجوب تسليم وتعيين السلام عليكم واما بر قول بوجوب تسليم وتخيير
تخيير بين صيغه مذكوره وصيغه السلام علينا اشكال وارد نيست در صورتى كه
اتيان بالسلام عليكم بعد از اتيان بالسلام علينا نظر بانكه در اين صورت
واجب همان السلام علينا خواهد بود والسلام عليكم را در اين صورت مستحب است

محذوری در این وقت نیست بلی اشکالی در این صورت اقتصار با السلام علیکم است یا در صورت
تقدیم ان بر السلام علینا جواب از اشکال چنین میگوئیم صیغه السلام علیکم در شریعت
مطهره در مقام تسلیم وارد شده است و ان مشتمل بر صیغه خطابست مشخص است
صیغه خطاب محتاج بمخاطب است پس فی الواقع مخاطب باید متعین بوده باشد خواه
مصلی عالم باین بوده باشد یا نه و در صورت علم اراده ان نماید حین التلفظ باین
یا نه مشخص است عدم اراده مخاطب موجب این نمیشود که صیغه از صیغه خطاب
بودن خارج شود تا آنکه ان صیغه فی الواقع شامل مخاطب نشود باین معنی که شمول
صیغه خطاب موقوف باشد بر اراده کردن قاری ان مخاطب را قطعا چنین
نیست مثل اینکه حمد و سوره و سایر اذکار و ادعیه موظفه در نماز هر یک را
مدلول معنی میباشد دلالة الفاظ بر ان مدلول تابع نیست خواه کسی اراده
بکند ان مدلول را از ان الفاظ یا نه بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوئیم
بوضع شارع السلام علیکم را در اخر نماز قرار فرموده مشخص است منظور نظر
شارع چنین بوده که صیغه خطاب در انجا استعمال شود و واجب همان لفظ
است که در ان معنی مستعمل شده است امتثال حاصل میشود بر تلاوت کردن
ان لفظ خواه کسی عارف بمدلول ان لفظ باشد یا نه در صورت معرفت بمدلول
اراده نماید ان مدلول را یا نه مثل سایر الفاظ ثابته در صلوة پس میگوئیم که
مخاطب السلام علیکم در حق منفرد این ملکین او ست مع مامومین و هکذا
خواه این شخص عالم باین بوده باشد یا نه بهمان تلاوت لفظا امتثال حاصل
میشود لکن مستحب نیست که این معنی را اراده نماید بخلاف واجب لفظ السلام علیکم
است که در معنی مذکوره مستعمل شده باشد لکن معرفت این معنی و اراده مستحب
است پس نیت در این مقام مکرر معرفت معنی واجب و اراده ان لفظ در این
مقام پس جمع ما بین واجب و مستحب نیست بلکه متعلق استحباب معرفت معنی واجب

واراده است از لفظ فلا تخذو واصلا واز اخیر مذکور شد ظاهر میشود که اخیر مذکور
در جمله از عبارات است که ماموم قصد رد امام مینمایند در صیغه ولی منافی است
بلکه صحیح است و نیز قصد انبیاء در سلام بملکین بلکه اراده امام با اراده ملکین
مینمایند با آنکه نقل با خبر مذکور شد اگر چه اشکال مذکوره وارد نیست لکن ظاهر
با آنکه مخاطب بالسلام علیکم در حق منفرد ملکین او ست و در حق امام نیز علاوه
بملکین او ست با مامومین یعنی باین نحو شارع قرار داده و هکذا مخاطب در صیغه
مامومین نحویست که بیان شد مفصلا و محتاج است بدلیلی که اعتماد بان توان
نمود فرقیست ما بین این مقام و مقام او مورد مستحبه که مساجد در اداء ان میتوان
نمود این مقام مقام بیان معنی است که شارع لفظ را تعیین نموده که مکلف در
استعمال در ان نماید نسبت بمنفرد کذا و نسبت بامام کذا و نسبت بماموم کذا با
شد یکی از فقها در بیان ان معنی چنانچه در سابق ظاهر شد نیز مهم در این مقام
بیان مستند این مطلب است مستند اقوال مذکوره ظاهر نیست مگر معنی که اختیار
شد بنا بر خبر مذکور شد که مستند ان حدیث مرحوم صدوق در علل مناسب ذکر ان
حدیث است و نقل کلام در سند ان پس میگوییم روی شیخنا الصدوق فی علل
حدثنا علی بن احمد بن محمد رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن ابی عبد الله الاسدی
الکوفی قال حدثنا محمد بن اسمعیل البرمکی عن عباس بن ثابت قال حدثنا القسم
بن ربیع الصحاف عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر قال سالت ابا عبد الله
علیه السلام عن العلة التی من اجلها وجب فی الصلوة قال لانه تحلیل
الصلوة قال فلا علة تسلم علی الیمین ولا یسلم علی الیسار قال لان الملک الموکل
الذی یکتب الحسنات علی الیمین والذی یکتب السیئات علی الیسار والصلوة حسنات
لیس فیها سیئات فلهذا یسلم علی الیمین دون الیسار قلت فلم لا یقال السلام
علیک والملک علی الیمین واحد ولکن یقال السلام علیکم قال لیکون قد سلم علیه

علی من علی

وعلى من على اليمين اليسار وفضل صاحب اليمين عليه بالايماء اليه قلت فلم لا يكون
الايماء في التسليم بالوجه كله ولكن بالانف لمن يصلي وحده وبالعين لمن يصلي بقوم قال
لان مقعد الملكين من ابن آدم الشدقين فصاحب اليمين على الشدق الايمن
ويسلم المصلي عليه ليثبت له صلوته في صحيفته قلت فلم يسلم المأموم ثلثا قال
يكون واحدة ردا على الامام وتكون عليه وعلى ملكيه وتكون الثانية على يمينه والملكين
الموكلين به وتكون الثالثة على من على يساره وملكيه الموكلين به ومن لم يكن على
يساره احد لم يسلم على يساره الا ان يكون يمينه الى الحائط ويساره الى المصلي معه
خلف الامام فيسلم على يساره قلت فتسليم الامام على من يقع قال على ملكيه والما
مومين يقول لملكيه اكتبا سلامة صلوتي مما يفسدها ويقول لمن خلفه سلمتم
وامنتم من عذاب الله عز وجل قلت فلم صار تحليل الصلوة التسليم قال لانه
تحية الملكين وفي اقامة الصلوة بحدودها وركوعها وسجودها وتسليمها
سلامة للعبد من النار وفي قبول صلوة العبد في القيمة قبول سائر اعماله
وان لم تسلم صلوته وردت عليه رد ما سواها من الاعمال الصالحة
فيقول امام علي بن احمد بن محمد فالظاهر انه محمد كما في نسخة العلل التي عندنا اشتباه
والظاهر علي بن احمد بن موسى كما هو يظهر من مشيخة الفقيه في طريق خبر الحديث
سليمان بن داود وما كان فيه من حديث سليمان بن داود في معنى قول الله
فطفق مسحا بالسوق والاعناق فقد رويته عن علي بن احمد بن موسى عن محمد بن
ابي عبد الله الكوفي وذكر الفاضل الاسترابادي في رجاله علي بن احمد بن موسى الدقاق
الدقاق روى محمد بن علي بن بابويه عنه عن محمد بن ابي عبد الله وعنه مترضيا في نقد
الرجال علي بن احمد بن موسى من مشايخ الشيخ محمد بن علي بن بابويه فلما في العلل
الظاهر انه تصحيف فالظاهر انه علي بن احمد بن موسى وذكره شيخنا الصدوق
اباه مترضيا دليل جلالته سيما بعد ما عرفت من النقد انه من مشايخه واما

محمد بن ابی عبد الله فالظاهر انه محمد بن جعفر بن محمد بن عون الاسدی ابو الحسین الکوفی ذکر
النجاشی انه ساکن الری ثم قال له محمد بن ابی عبد الله کان ثقة صحیح الحدیث الا انه روی عن
الضعفاء وکان یقول بالجبر والتشبیه وفی رجال الشیخ انه من الابواب واما محمد بن اسمعیل
البرمکی فقد وثقه النجاشی وقال العلامة بعد ان حکی عن ابن الغضائری تضعیفه
قول النجاشی عندی ارجح واما علی بن عباس فهو مجهول الحال واما القسم بن ربیع الصحاف
فعن ابن الغضائری انه ضعیف فی حدیثه غالی فی مذهبه لا التفات الیه پس حدیث
ضعیف است نظر به اشتمال سندش بر جمعی که مذکور شد علاوه اشتمال سند
بر محمد بن سنان ومفضل بن عمر لکن امر در این دو نفر سهل است نسبت
بآن دو نفر که مذکور شد پس اعتماد بالحدیث که مراد از مخاطب بصیغه خطاب مدلول
علیه بالحدیث ممکن نیست اما اراده هر مصلی خواه منفرد بوده باشد یا امام وملکی
واگر مستحفظ است پس اشکالی در آن نیست نظر بآنکه همین حدیث دال بر آن
مطلب است وقدر مشترک ما بین جمیع اقوال سابقه هست پس حدیث نسبت بآن
مطلب حجت بعمل اصحاب است لکن منفرد اقتصار مینماید بر همین قدر نظر بآنکه در علاوه
بآن مستندی ظاهر نیست واما امام پس علاوه ملکین خود قصد مینماید مخاطبه
ماموین را والقای صیغه خطاب میکند بایشان مستند این نسبت بر اراده
در ملك مذکور شد واما نسبت بماموین پس نصوص معتبره است ۱۰ ولی حدیث
صحیح مالکی عما نحن بکاتبان در وقت معراج در امر الحجب مذکور است ثم ٥
التفت فاذا بصفوف من الملائکة والمرسلین والنبیین فقیل یا محمد سلم علیهم
فقال السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وموثقه یونس بن یعقوب قال قلت لابی
الحسن علیه السلام صلیت بقوم صلوة فقعدت للتشهد ثم قمت ونسیت ان اسلم
علیهم فقالوا ما سلمت علینا فقال الا باس علیك ولو نسیت حین قالوا لك
ذلك استقبلتهم بوجهك فقلت السلام علیکم واما ماموم پس بصیغه خطاب

در سلام

در بیان امور دیگر که پیش از
شروع در نماز مستحب است

در سلام اول قصد میکند بعلاوه در ملک خود امام هرگاه در جانب یمین او کسی نبوده
باشد و هرگاه در جانب یمین او کسی بوده باشد اولا علاوه مینماید بر قصد در ملک امام
در سلام ثانی قصد میکند کسی را که در جانب یسار او نبوده باشد و هرگاه در جانب
یسار او کسی نبوده باشد اقتصار میکند بهمان سلام اول مستند این سابق ظاهر
میشود در سابق بیان شد که شیخ صدوق اکتفا نموده اند در حکم بنفی غیر سلام ثانی
در حق ماموم در جانب یسار بوجود دیواری در آن جانب اگرچه ماموم کسی نبوده
باشد موافقت آن نموده اند در این مطلب نموده صاحب جامع و شیخ شهید در ذکری
و بیان و صاحب موجز در موجز در سابق اشاره شد باینکه مطلع بر مستند این
مطلب نشده ایم واما الخبر در حدیث مفضل بن عمر که ذکر شد مضمونش اینست و ان
انست ومن لم یکن علی یساره احد لم یسلم علی یساره پس مقتضای آن اعتبار ما
است در جانب یمین بعلاوه مخالف با فرض است نظر باینکه مفروض در اول ه
ومن لم یکن علی یساره احد ومع ذلک بعد از آن ذکر شده و بیساره الی المصلی.
معه خلف الامام و این نمیشود مگر اینکه در جانب یسار او کسی بوده باشد پس منافی
بامدعی ما است و این موکد عدم امکان اعتماد باین حدیث منهج دوم در بیان
افعال مستحبه متعلقه بنماز است و این منقسم میشود بسه قسم مقدم بر نماز و موخر
از نماز و در اثنای نماز پس در این مقام سه فصل است فصل اول در امور مستحبه
که مقدم بر نماز است خواه قبل از دخول وقت صلوة بوده باشد یا بعد از آن و این ه
چند امر است اول مهیا شدن قبل از دخول وقت نماز بر تحصیل اموری که موقوف
علیه نماز است بجهت آنکه نماز در اول وقت اتیان نماید و فی الذکری روی ما وقع
الصلوة من اهل الصلوة من اهل الطهارة لها حتی یدخل وقتها مستفاد از این ه
حدیث آنست که اتیان بطهارت بجهت صلوة قبل از دخول وقت راجح است اگرچه
مقصود اتیان بصلوة در اول وقت نبوده باشد دوم رفتن پیاده است بمسجد

بجهة اتیان نماز در آن از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام بروایت
حدیثی که حاصل مضمون او اینست که هر کس پیاده بمسجد برود و نگذارد قدم خود را بر تر و خشکی
یعنی بهیچ چیزی مگر اینکه تسبیح خداوند عالم جل شأنه میکند از جانب او تا هفت طبقه زمین
و آداب دخول در مسجد و خروج از آن در محل خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی
سیم اذان و اقامه بنحوی که بوجه کمال در ضمن مقدمات نماز بیان شد چهارم ه
مستحب است در وقتیکه ایستاده بنماز این دعا را که در حدیث صحیح وارد شده است
بخواند اللهم انی اقدم الیک محمداً بین یدی حاجتی واتوجه به الیک فاجعلنی به وجیهاً
عندک فی الدنیا والآخرة ومن المقربین واجعل صلوتی به مقبولة وذنبی به مغفوراً
ودعائی به مستجاباً انک انت الغفور الرحیم وظاهر اینست که قبل از شروع در اذان یا فیما
بین اذان و اقامه یا بعد از اقامه هر یک از این سه وقت که بخواند مؤدی سنت خواهد
مؤدی سنت خواهد بود چنانچه در مبحث قیام اشاره باین مطلب شد پنجم تکبیرات
افتتاحیه و ادعیه متعلق بآنهاست و این در مبحث تکبیرة الاحرام بنحو بسط تمام مذکور
شد مخفی نماند که تکبیرات افتتاحیه از قسم اول در وقتی خواهد بود که تکبیر سابعه را
تکبیرة الاحرام قرار دهد و اما هرگاه تکبیر اولی را تکبیرة الاحرام قرار دهد بنابر این
تکبیرات بعد از تکبیرة الاحرام و ادعیه معهوده از قبیل قسم ثانی خواهد بود و هرگاه تکبیر
الاحرام قرار دهد بعضی از قسم اول خواهد بود و بعضی از قسم ثانی فصل دوم
در امور مستحب است که در اثنای نماز میباشد و این بسیار است اکثر از آنها بیان
شد در ضمن نیت و قیام و تکبیرة الاحرام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم
چنانچه بعد از ملاحظه مباحث مذکوره مشخص میشود بیان این امور مقتضی
ایراد کلام است در چند مبحث مبحث اول در بیان معنی قنوت است بدانکه جوهری
در صحاح چنین گفته است القنوت الطاعة هذا هو الاصل ومنه قوله تعالی و
القانتین والقانتات ثم سمی القیام فی الصلوة قنوتاً مقتضای این کلام اینست
که قنوت

در بیان معنی قنوت

که قنوت مقتصر است در طاعت فقط و صاحب قاموس در تفسیر لفظ پنج معنی ذکر نموده اول
طاعت فقط دوم سکوت سیم دعا چهارم قیام در صلوة پنجم امساک از کلام و صاحب
مغرب اقتصار کرده است بر سه معنی از این معانی خمسه که عبادت از طاعت و دعا و قیام
در صلوة بوده باشد و حکم کرده بر اینکه اشهر این معانی دعا است و صاحب نهایه یعنی
ابن اثیر و صاحب غریبین که احمد بن محمد ادیب هروی بوده باشد از جمله معانی قنوت
خشوع را ذکر نموده بنا بر این ممکن است حدیث مشهور را افضل الصلوة طول القنوت
حمل شود بیکی از سه معنی اول دعا یعنی بهترین نمازها نمازیست که خشوع در آن بیشتر بوده
باشد دوم قیام یعنی بهترین نمازها نمازیست قیام در آن بیشتر بوده باشد زیادتی ده
قیام خواه در ضمن قرائت بوده باشد یا در ضمن دعا یا در ضمن غیر دو سیم خشوع یعنی بهترین
نمازها نمازیست که خشوع در آن بیشتر بوده باشد و معنی ثالث انسب لفظ اول نیست
الحر مذکور شد معنی لفظ قنوت بود در لغت و اما در شرع پس کلام در تفسیر آن
مختلف است صاحب مدارک چنین تفسیر نموده آن ذکر مخصوص است در موضع معین
از نماز و شیخ بهائی چند بالعلم نموده اند انه عبارتست دعا در اثنای نماز در محل معین خواه
با رفع یدین بوده باشد یا نه تنقیح مقام در این باب آنچه مقتضی ادله است که گفته شود
بنوعی میان ذکر و دعا تا مشخص شود تفرقه ما بین تفسیرین پس میگوئیم الحر ظاهر
مشهور از کلمات جماعت از اعاظم فقها آنست که ذکر کلامیست که دلالت کند بر مدح
و ثنای جناب احدیت جل شانه و اما دعا پس استعمال میشود در دو معنی معنی
خاص است و آن کلامیست که مشتمل بوده باشد برای طلب از ذات رب تعالی
مثل قولنا اغفر لنا و لآبائنا و امهاتنا و اخواننا و اعمامنا و اخوالنا و ثانی
اعم از این است از آنی قبل است کلام بسیاری از فقها که فرموده اند مستحب است دعا
قبل از ذکر رکوع و سجود اول اشاره است باین اللهم لک رکعت و لک اسلمت و بک
امنت الی آخره و دوم اشاره است باین اللهم لک سجدت و بک امنت الی آخره

دوم چنین فرموده اند دعا میخوانند در وقت قیام از سجود این اشاره است باین قول الله
وقوموا لله قانتین واقعی دعوی مجلا الخ ظاهر میشود از انکه میان دعا و ذکر عموم و خصوص
من وجه است اشتراق دعائی از ذکر در مثل اغفر لنا و لآبائنا و امهاتنا و اهل دیننا جمیعا
و اشتراق ذکر از دعا مثل الله و لا اله الا الله و ماده اجتماع بسیار است مثل کلمات
فرج لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم الی اخره بعد از انکه
این مطلب منقح شد میگوئیم مقتضا تعریف اول آن است در قنوت بمثل الله
اکبر در ثانی ممکن است انکه گفته شود مراد بخصوص غیر انست و مقتضای تعریف ثانی
عدم اجزاء بمثل اغفر لنا و لآبائنا و لامهاتنا و اهل دیننا جمیعا منافیست در هر یک
از تعریفین وارد است اختلال بعد از این ظاهر خواهد شد بحث دویم
حکم در محل قنوت بدانکه مشهور ما بین فقها انست که محل قنوت در نماز در رکعت
ثانیه صلوة جمعه بعد از فراغ از قرائت حمد و سوره و قبل از رکوع است خواه در رکعت اولی
بوده باشد مثل صلوة جمعه یا رکعت ثانیه مثل باقیه صلوة و مفهوم محقق در معتبر
قائل شده اند به تخییر ما بین اینها ان قنوت قبل از رکوع و بعد از رکوع او فضلیت
تقدیم و شیخ شهید ثانی اختیار این قول نمود مختار قول اول او است پس تاخیر ان
از رکوع جائز نیست مگر در صورت قضا چنانچه مفصلا بیان خواهد شد در رکعت
ثانیه نماز جمعه که قنوت در انجا بعد از رفع راس از رکوع است و قنوت ثانی در وتر
بانکه دعای بعد از رفع راس از رکوع در وتر قنوت باشد چنانچه تصریح فرموده
باین محقق در معتبر و علامه در تذکره و منتهی و تحریر و نهایة الاحکام و شهید
در دروس و شرح لمعه لکن محقق اردبیلی در این باب تامل فرموده است قنوت
بودن انچه اثبات نشده است بحث سیم در حکم قنوت بدانکه اختلاف
کرده اند فقها در حکم قنوت در فرایض و مشهور بستر قول اول قول بوجوب قنوت
در صلوة جهریه بوده باشد یا اخفاتیه این قول صدوق است و مفهوم شیخ بهائی

در بیان محل قنوت

بحث سیم

این قولرا

این قول را اختیار فرموده قول ثانی قول باستحباب قنوتست و این مشهور ما بین فقها

است سیم تفصیل است ما بین صلوة جهریه پس قنوت در آن واجبست و صلوة

اخفاتیه پس مستحبست این قول را نسبت داده اند با بن ابی عقیل الحق استحباب

قنوتست در جمیع صلوة مفروضه خواه بوده باشد یا مندوبه و خواه فرایض یومیه بوده

باشد یا غیر یومیه پس قنوت در همه نمازها مستحب خواهد بود مگر در صلوة

عیدین که ظاهر اینست که قنوت در رکعتین از نماز عیدین واجب بوده باشد

چنانچه ذکر در مبحث صلوة عیدین بیان خواهد شد انشاء الله تعالی یعنی

در صورت وجوب صلوة عیدین و اما در صورت عدم وجوب صلوة عیدین مشخص

است انتفای وجوب شیء نسبت بکل مستلزم انتفای آن نسبت بجزوی

از اجزای آن بجملا قنوت در جمیع صلوة مگر عیدین مندوبست لکن در فرایض

اهتمام در آن بیشتر است و در جهریه سیما صلوة غداة و مغرب و مبالغه و اهتمام

در محافظت آن بیشتر است بحث مهلم در بیان توسعه در امر قنوتست بدانکه

مستفاد از اخبار و کلام اخیار آنست که هر دعائی که خواهد میتوان اکتفا

نمود ففی الصحیح عن اسمعیل بن الفضل قال سالت ابا عبد الله علیه السلام

عن القنوت و ما یقال فیه فقال ما قضی الله علی لسانک و لا اعلم فیه شیئا

موقتا یعنی سوال کردم از کاشف اسرار دین ثانی جناب حضرت امام جعفر

الصادق علیه السلام از قنوت و آنچه گفته میشود در حال قنوت حضرت

در جواب فرمودند قنوت هر دعائیست که جاری شود بقدرت خداوند

عالم بر زبان تو و نمیدانم دعا را که در آن معین باشد یعنی دعائی در آن معین

نیست که تجاوز از آن نتوان نمود پس هر دعائیکه بوده باشد اکتفا میتوان

نمود بجمله معنی دعا در قنوت اصل دعائی بمعنی اعم است هر چه مصداق دعا

باین معنی بوده باشد اکتفا میتوان نمود بحدیکه در آن علاوه بر انچه مذکور

شد بلکه هم چنین تحدیدی در آن کرد در جانب بلکه بسند صحیحه
وارد است افضل الصلوة ما طال قنوتها بهترین نمازها نمازیست که قنوت
در آن طویل بوده باشد و اما در جانب قلت پس استفاده آن از اخبار
چند نوع شده اول که مدلول علیه حدیث صحیح است که فرموده مجزیست که بخواند
در قنوت اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والآخرة — اول
انک علی کل شیء قدیر دویم مدلول علیه است حدیث مسند کما فی فعل هادی
طریق هذا جناب امام رضا علیه السلام علی الاول الخبر و الثالث که دعای — دویم
اعتقادی کافی از ایشان این بود که قنوت ایشان در جمیع صلوة این بود رب
اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم سیم مدلول علیه — سیم
حدیث مروی در کافی و تهذیب است در مقام جواب از سوال از ادنی
قنوت که فرموده پنج تسبیح یعنی ادنی قنوت اینست که پنج مرتبه بگوید سبحان الله — چهارم
چهارم مدلول علیه حدیثیست که مروی در تهذیب است که فرموده مجزیست
در قنوت سه مرتبه تسبیح یعنی سه مرتبه بگوید سبحان الله و چون که تسبیح اقل — در بیان آنکه در قنوت اقتصار به سه تسبیح میتوان کرد
اذکار است که روایت شده در این مقام لهذا مرحوم محقق در شرایع
و علامه در تحریر و تذکره حکم فرموده اند که ادنی قنوت سه تسبیح است
مستند آن مذکور شد و مرحوم شیخ سعید شهید در کتاب بیان و در دروس
و مرحوم شیخ مفلح در کشف الالتباس فرموده اند که اقل قنوت سه مرتبه تسبیح
معلوم شده اما مستند سه بسمله است یا سه بسمله تسبیح پس استفاده
جواز آن از همان مدرکیکه مشتمل بر سه تسبیح است ممکن است بنحوی نظر با آنکه
بسم الله الرحمن الرحیم از اعظم اذکار است بعلاوه مرحوم شیخ در زیادات
تهذیب روایت فرموده از محمد بن علی بن محبوب عن علی بن محمد بن
سلیمان قال کتبت الی الفقیه اسئله من القنوت فکتب اذا کانت ضرورة

شد بعد از آن فلا ترفع اليدين و قل ثلث مرات بسم الله الرحمن الرحيم ميكويم اكر چه مورد حديث
در مقام بقيه است لكن ظاهر اينست كه تفرقه ما بين حالت تقييد و غير نباشد در اين
باب نبوده باشد و لهذا امر بترك رفع يدين فرموده با امر بتكرار كفتن بسمله سه
مرتبه پس مقتضاى حديث مذكور تحقق قنوتست بكفتن بسمله سه مرتبه
با قول سبحان الله است سه مرتبه پس مقتضاى الخ مذكور شد اينست
كه اداى قوليكه بان قنوت محقق ميشود قول بسمله است سه مرتبه با قول
سبحان الله است سه مرتبه قال في السرائر والذي ينبغي ان يكون في القنوت
الحمد لله والثناء عليه والصلوة على نبيه وآله عليه السلام دور نيست مراد
ابن ادريس اين بوده باشد بهر يك از حمد الله تعالى والصلوة اكتفا توان نمود
بالمجزي من القنوت انواع منها ان يقول رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انك انت
الاعز الاجل الاكرم ومنها ان يقول سبحان من دانت له السموات والارض
بالعبودية ومنها ان يسبح ثلث تسبيحات نحو غاية الخ مذكور شد ظاهر اينست
ميشود كه اقتصار كردن در تعدد قنوت بهر يك از ذكر و دعا خوب نيست
بلكه ميبايد جمع نموده هر دو باين نحو كه قنوت ذكر با دعاى مخصوص است
در اثناى غاية نظر بعدم صدق دعا بر بسم الله الرحمن الرحيم و سبحان الله
خلاف ذكر دعا و عدم صدق ذكر بر اغفر لنا و لا باس بخلاف دعا بجلال الخ
مذكور شد تجديد قنوت در جانب قلت بود و اما در جانب كثرت پس
در سابق اشاره شد كه حدى ندارد در كتاب مجالس از فخر كاينات صلى الله
عليه وآله در ثواب الاعمال ماثوراست كه فرموده اطولكم قنوتا في دار الدنيا
اطولكم راحة في القيمة قنوتات موقوفه از ائمه اطهار صلوات الله عليهم بسيار
است اين رساله كنجايش ايراد همه ندارد لكن مصرح بر دو كلام شيخ الطائفه
در مبسوط و مصباح و جمعى از اعاظم فقها انست كه افضل ادعيه در مقام

قنوت کلمات فرج است و این افضلیت را سید مرتضی و ابن ادریس نسبت بروایت
داده اند قال السید فی الجمل افضل ما روی فی القنوت لا اله الا الله الحلیم الکریم
الی آخره وفی السرائر روی ان افضل ذلک کلمات الفرج پس مناسب در این
مقام بیان کلمات فرج و تحقیق حال در آنست میگوئیم کلمات علما در بیان آن
اختلاف است قال شیخ الطائفة فی المصباح افضل ما یقنت به کلمات الفرج
وهی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات
السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و رب العرش
العظیم والحمد لله رب العالمین وکلام اکثر قوم در نهایه در بیان کلمات فرج
مثل مصباح است و تفاوت نیست مگر در ضمن آنکه بر نقصان یعنی در نهایه
لفظ و ما فیهن نیست و بر زیادتی با این نحو و هو رب العرش العظیم قال شیخنا
المفید فی المقنعة فاذا فرغ من قرائة السورة بعد الحمد رفع یدیه بالتکبیر ثم قلبهما و
جعل باطنهما الی السماء وظاهرهما الی الارض و قنت فقال لا اله الا الله الحلیم
الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین
السبع و ما فیهن و ما بینهن رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین والحمد لله رب
العالمین مذکور در مراسم و مهذب و کتاب مشهور مشتمل الحال مثل مقنعه
است و تفاوت ما بین مقنعه و کتب مذکوره و بین مصباح بانی بزیادتی
و نقصانست اما زیادتی و نقصانست اما زیادتی پس بجهت آنست که لفظ
و سلام علی المرسلین بعد از العظیم در مقنعه مذکور است و در مصباح
مذکور نیست و اما نقصان بجهت آنکه و ما تحتهن در مقنعه و غیره مذکور نیست
در مصباح مذکور است مجملاً از تصفح کلمات اصحاب ظاهر میشود اختلاف
در کلمات فرج از چند وجه اول بیان کلام شیخ است در دو کتاب مذکور و اینکه
با این نحو است که لفظ و ما فیهن در نهایه نیست و در مصباح و غیره مذکور است

بجای

چنانچه لفظ رب در نهایه موجود است و هکذا و هو رب العرش العظیم در مصباح نیست

چنانچه مذکور شد دوم آنکه کلمات فرج مشتمل بر سلام علی المرسلین بعد از و هو رب

العرش العظیم و مشتمل بر و ما تحتهن نیست و این مقتضای مقنعه و مراسم و مهذب و نهایه

نیست و مقتضای مصباح و نهایه عکس آن است یعنی کلمات فرج مشتمل بر و ما تحتهن بوده و سلام

علی المرسلین نیست سیم آنکه کلمات فرج مشتمل بر هر دو لفظ هست باین نحو لا اله

الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم و رب السموات السبع و رب الارضین السبع

و ما فیهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین والحمد لله رب

العالمین و این مقتضای کلام شیخ صدوق است در باب غسل میت از فقیه و مقتضی

کلام سید مرتضی است در جمل و شیخ الطائفه است در اصباح و مبسوط و علامه

است در نهایة الاحکام و تذکره و محقق ثانی است در جعفریه و کفعمی است در جنة

الواقیه و بلد الامین و شهید ثانی در شرح لمعه و شرح ارشاد و چهارم مثل

سیم است با زیادتی و ما فوقهن از و ما تحتهن و باین زیادتی هو قبل از رب

العرش العظیم این مقتضای کلام ابن زهره است در غنیه قال افضلها کلمات

الفرج وهی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب

السموات السبع و رب الارضین و ما فیهن و ما فوقهن و ما تحتهن و هو رب

العرش العظیم و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین پنجم مثل سیم است

با ذکر تکبیر با زیادتی صلوات در آخر و این کلام کفعمی است در جنة الواقیه قال مستحب

الی کلمات الفرج وهی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله

رب السموات السبع و رب الارضین و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و رب

العرش العظیم والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله الطاهرین بدانکه

این اختلاف است که ظاهر میشود از کلمات اصحاب در بیان کلمات فرج لکن

مخفی نماند در این مقام آنکه گفته شود کلمات فرج فی نفسه که مشتمل است

بیان صحیح مروی در باب تلقین المیت از کافی والحق نیست که روایت کرده زراره

از جناب امام محمد باقر علیه السلام که فرموده اند اذا ادرکت الرجل عند النزع فلقنه کلمات لا اله

الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب

الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین

این حدیث صحیح دلالت میکند که کلمات فرج همین است مفروض انیست که مستحب است

قرائت کلمات در قنوت پس قدر مستحب مقتضای حدیث صحیح همین است که مذکور

شد ومستندی وماخذی بجهت سایر اختلافات ظاهر نیست مگر قول سیم ظاهر

انیست که مستند الحجز است که مرحوم صدوق در باب غسل میت از فقیه روایت

نموده مرسلا قال الصادق علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله

دخل علی رجل من بنی هاشم وهو فی النزع فقال له قل لا اله الا الله الحلیم الکریم

لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع

وما فیهن وما بینهن وما تحتهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین

فقالها فقال رسول الله الحمد لله الذی انقذه من النار وهذه الکلمات هی

کلمات فرج منظور انیست کلمات اعاظم مذکوره در قول سیم ماخوذ از اینجا بوده

باشد لکن انصاف انیست که اعتماد در این مطلب باین نمیتوان نمود اما اولی

بسبب جهت انکه وسلام علی المرسلین اگر چه مذکور است لکن این قدر کفایت

نمیکند در حکم باینکه وسلام علی المرسلین من کلمات فرج بوده باشد بلکه دلالت

در صورتی مسلم بوده که هذه الکلمات هی کلمات الفرج از کلام معصوم میبود و این

مسلم نیست بلکه از کلام مرحوم صدوق است دلیل بر این مطلب انستکه مذکور شد سند

صحیح مرحوم ثقة الاسلام در کافی در روایت ذیل مذکور نیست روی فی الباب المذکور

فی باب تلقین المیت من الکافی عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام ان رسول

الله صلی الله علیه وآله دخل علی رجل من بنی هاشم وهو یقضی فقال له رسول الله

صلی الله

صلی الله علیه وآله قل لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله

رب العالمین السموات السبع ورب الارضین السبع وما بینهن ورب العرش العظیم

والحمد لله رب العالمین فقالها فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الحمد لله الذی

استنقذ من النار انتهی الحدیث واکثر ذیل مذکور در تعبیر ان تمر حدیث بود تفرده

الاسلام اعراض ازان نمیفرمود سبب عدم ذکر ان در کافی دلیل بر انیست که این کلام

معصوم علیه السلام نیست بلکه این کلام صدوق است پس در کلام معصوم علیه السلام

اطلاق کلمات فرج نشده و مشتمل بر سلام علی المرسلین نا تو انیم حکم نمود بر اینکه السلام

علی المرسلین مثل الحمد کلمات فرج میباشد غایت ما فی الباب اینکه مرحوم صدوق

این اطلاق را فرموده مشخص است این الحدیث نیست که تو انیم بان اعتماد نمود در تعیین

مستحب شرعی استناد در مقابل حدیث صحیح مذکور معمول بالجمله و در ممکن است وجه اطلاق

مرحوم صدوق بوده باشد اول مشارکت و مشابهت در اکثر الفاظ با کلمات فرج باین

باین جهت اطلاق این لفظ را فرموده و مشابهت در دوم اشتباه شد باشد واحتمال

اشتباه شده باشد وجه اشتباه همین است که مذکور شد یعنی چونکه در اکثر امور

اند عام مشارکت داشت با کلمات فرج اطلاق این لفظ بر ان فرموده مسامحه و اشتباه

در امثال این امور بسیار میشود و داعی بر اشتباه ظاهر است چنانچه بعد از تامل

در الحدیث دانسته شد و مشتمل بر انست ظاهر میشود ثالث انست چونکه کلما

تی است که تلقین مریض میشود در حالة احتضار چنانچه مدلول علیه الحدیث

صحیح زراره است که در اول مذکور شد و این حدیث مشتمل است بر اینکه همین کلمات

اند عام در حالة الاحتضار تلقین الشخص مریض این باعث شد که مرحوم شیخ

صدوق اطلاق کلمات فرج بر این فرموده اند باشتراک در غالب الفاظ این هم

وجهی است که باعث اشتباه میشود لکن اینهم تمام نیست چه شود چنانچه نعمه

که بر کلمات فرج مترتب میشود در حال احتضار در این دعا نیز مترتب نشود با انکه

منافی بوده باشد با کلمات فرج واما ثانیا پس بجهت آنکه دانسته شد که همین که
واقع در مرسلهٔ در کافی است نسبت صحیح و هیچ یک از لفظین یعنی وما تحتهن
وسلام علی المرسلین در آن مذکور نیست واین موجب وهن میشود خصوصا در مقابل
حدیث صحیح واما ثالثا پس بجهت آنکه مرسلهٔ در فقیه مرسلهٔ دیگر در کافی صحیح
با وجود واقع واختلاف عکس در اعتماد دعاء فی الکافی نیست واحتمال تعدد واقع بعید
است با آنکه مرد از بنی هاشم و آنکه در حال احتضار بوده کما لا یخفی نعم تا این
دعا ما فی الکافی نیست واحتمال تعدد واقع بعید است بنحوی که مرسلهٔ در کافی است
چونکه مشتمل بر لفظ وما فیهن نیست ممکن است مستند شیخ مرحوم در نهایه
همین بوده باشد در اسقاط این لفظ فتامل وسایر اختلافات دیگر وجه آنها
معلوم نیست مگر بعض نسخ فقیه که مذکور است در آن نسخه وما فوقهن وهم ضعیف
وما تحتهن بجملات جمیع اجزا مذکور شد ظاهر شد اگر چه اگر بی اشکال ممکن توان نمود که
کلمات فرج حسب همانکه صحیحه زراره مشتمل بر آن است واین ظاهر مشهور از ثقة
الاسلام ومحقق در معتبر وعلامه در منتهی وشیخ بهائی در مفتاح الفلاح
وصاحب مدارک وصاحب ذخیره نیز وسلام علی المرسلین خارج از کلمات
فرج است وهم ضعیف است وما تحتهن وما فوقهن کلام میکند در این مقام هست
این نیست اگر چه الفاظ مذکوره از اجزاء کلمات فرج نمیباشد اما ممکن میتوان
نمود که با قرائن انها در اثنای کلمات فرج در قنوت نظر بعمومات وارد آمده در
قنوت خصوصا که کلام کنده الا بر ثنا وعظمت الله جل شانه میباشد پس مندرج
خواهد بود تحت حدیث اثن علی ربک وصل علی نبیک واستغفر لذنبک الوارد
فی مقام الجواب عن القنوت ما یقول معلوم فقال اثن علی ربک الی آخره ولکن در صورتیکه
مقصود تالی همین بوده باشد نه جزئیت کلمات فرج است واما وسلام علی
المرسلین پس حکم در این اگر چه اصلی اذ در لفظ مذکور است لکن بازهم باید تامل

در جواد

در جواز شد نظر بانکه این دعا نیست بجهت قاصر طلب من سلمین پس در صورتی که
اتیان باین قصد نباشد نافل شود در جواز بلی بنهی آنرا گفتند در خصوص قنوت
صلوة جمعه وارد شد مروی در شیخ الطائفه فی المصباح عن سلیمان بن حفص المروزی
عن ابی الحسن علی بن محمد الرضا علیه السلام قال لا تقل فی صلوة الجمعة فی القنوت
وسلام علی المرسلین لکن حکم بعدم جواز بمحض استناد باین روایت مشکل است بنظر بعد
صلاحیت حدیث بجهت تخصیص عمومات متکثره وبفرض تسلیم اقتضا بود حدیث
لازمست تعدی از آن بغیر قنوت صلوة جمعه ممکن نیست لکن مرحوم مجلسی در بحار
ترک این لفظ را مطابق با احتیاط دانسته در کل قنوت اگر مراد او لزوم ترک بوده
باشد باکی نیست بحث پنجم در جواز قنوت بغیر لغت عرب و عدم جواز است بدانکه فقها
اختلاف کرده اند در این مسئله اکثر فقها قائل شده اند بجواز مثل شیخ صدوق
در فقیه بعد از حکایت این قول از شیخ خود محمد بن الحسن بن الولید و محقق در معتبر
و علامه در منتهی و تذکره و تحریر و نهایة الاحکام و مختلف و شیخ شهید در بیان
و دروس و فاضل مقداد در تنقیح و کنز العرفان و محقق اردبیلی در مجمع
الفائده و فاضل سبزواری در ذخیره و کفایه و علامه مجلسی در بحار و قول
بعدم جواز را حکایت کرده اند از شیخ جلیل القدر سعد بن عبد الله و از محقق ثانی
در جامع المقاصد ظاهر میشود که قائل به منع مختصر در انموده است تحقیق مقام
مقتضی اینست که گفته شود در این بحث دو مقام است مقام اول اینست که مناجات و
و تکلم با خداوند عالم جل شانه نماید در جمیع احوال نماز خواه حالت قنوت باشد
که همان مطلب را تعبیر بعربی نماید این مطلب ظاهر اینست که جایز بوده باشد
نظر به نصوص معتبره وارده در این مطلب مقام دوم آنست که آیا جایز است
در قنوت اجتزاء نماید بغیر لغت عرب و قصد اتیان بقنوت موظف نماید بان
لغة انصاف این است حکم بجواز آن مشکل است بلکه ظاهر این است که حکم بجواز

نتوان نمود نظر باینکه مستفاد از نصوص معتبره وارده در مسئله علاوه از جواز
دفع موجب نیست و اما کلمات فقها پس آن نیز مختلف است از بعض علاوه از جواز
در مقام اول مذکور شد معلوم میشود که محل تکلم و مناجات با قاضی الحاجات
و طلب حاجات و استدعای مطالب بهر لسانی که بوده باشد در جمیع احوال
نماز جایز است اگر چه غیر حالت قنوت بوده باشد و اما اقتصار بهر لسانی
بر این قدر و اجتزاء بآن از قنوت موظف در صلوة پس آن ثابت نیست
بلکه ظاهر این است که مراعات عربیت در آن متعین بوده باشد مطلب ششم
در بیان قنوت صلوة جمعه است بدانکه همچنانکه قنوت در آن دو رکعت
واحد است مگر صلوة عیدین که قنوت در آن در هر دو رکعت است بلکه
در هر یک از دو رکعت متعدد است ظاهرا نیست خلافی در این نیست
کلام ابن ادریس در سرائر که فرموده عندی ان الصلوة لا یکون فیها الا
قنوت واحد الا فی صلوة کانت محمول است بر مسامحه مراد غیر از صلوة
عیدین است و هم متبین صلوة جمعه لکن آن نیز محل خلاف است و
فقها قدس الله تعالی ارواحهم اختلاف کرده اند در قنوت نماز جمعه که
واحد است یا متعدد جماعتی از اعاظم قائل شده اند که قنوت در نماز جمعه
یکی نیست و اکثر از فقها قائل شده اند بتعدد قنوت در آن لکن هر یک
از فریقین اختلاف کرده اند اما قائلین بوحدت قنوت پس اختلاف
کرده اند در اینکه قنوت واحد در رکعت اولی است یا رکعت ثانیه شیخ
مفید و مرحوم علامه در مختلف و صاحب مدارک قائل شده اند باینکه
قنوت در نماز جمعه یکی بیش نیست و آن در رکعت اولی است و این ظاهر
میشود از مرحوم ثقة الاسلام در کافی و مرحوم شیخ صدوق در فقیه
اگر چه قائل بوحدت قنوت شده اند لکن حکم فرموده اند باینکه مثل

سایر صلوات در رکعت ثانیه است بعد از فراغ از قرائت و کلام ابن ادریس
در سرائر اگرچه در وحدت قنوت است لکن محتمل است که مراد ایشان بآن قنوت
واحد بوده باشد در رکعت اولی چنانچه ممکن است مراد ایشان بآن بوده
باشد در رکعت ثانیه و ممکن است ~~مراد ایشان بآن بوده باشد~~ که اداء ما
ظهور شود در احتمال ثانی چه اگر مراد ایشان بقنوت واحد در رکعت
اولی بوده باشد نظر با عدم اعتبار مناسب این بود که تنبیه بر آن نماید
و اما قائلین بتعدد قنوت پس ایشان نیز اختلاف کرده اند و حاصل
اختلاف در انحصار راجع میشود پس قول اول اینست که قنوت در رکعت
اولی قبل از رکوعست و در رکعت ثانیه بعد از رفع راس از رکوع و این
مختار شیخ طائفه است در تهذیب و ابن براج است در مهذب و محقق است
در شرایع و نافع و علامه است در منتهی و تحریر و قواعد و ارشاد و مختار
و شهیدین است در دروس و بیان و شرح ارشاد و شرح لمعه و قول
ثانی مثل قول اول است لکن در حق امام یعنی امام در صلوة جمعه
در رکعت اولی اتیان بقنوت مینماید قبل از رکوع و در رکعت ثانیه بعد
از رکوع و این قول شیخ صدوق است در هدایه و شیخ طائفه است در
مبسوط و خلاف و نهایه و سلار بن عبد العزیز است در مراسم و محقق
است در معتبر و علامه است در تذکره و قول سیم مثل دو قول مذکور
است در تعدد قنوت لکن مخالف با آنها است در اینکه هر دو قنوت قبل
از رکوع است خواه در رکعت اولی بوده باشد یا رکعت ثانیه و این قول
حکایت شده است از ابن ابی عقیل مقتضای حکایت اعم است از اینکه امام
بوده باشد یا ماموم و این ظاهر کلام ابی الصلاح است در کافی قال یقنت
فی الرکعة الاولی والثانیة نظر باینکه معهود نزد علمای شیعه اینست که قنوت

شد بعد از بلوغ بحد رکوع خواه قبل از اشتغال به ذکر بوده یا در اثنای ذکر یا بعد
فراغ از ذکر در این صورت مستحب دیگر آن است که بعد از رفع راس از رکوع اتیان
بقنوت نماید و این مشهور ما بین فقهاست بلکه از جمله از عبارات اجلاء اصحاب
مظهر انتفاء خلاف در مسئله است لکن ظاهر از بعضی مرحوم علامه در حکایت فرموده از ابن ابی
عقیل منع تدارک و تلافی است در ما نحن فیه و این ضعیف است مختار استحباب تدارک است
سیم آنکه تذکر بعد از رفع راس از رکوع و قبل از انحناء بجهت سجود بوده باشد
ظاهر این است در همه حالات استحباب تدارک ثابت بوده باشد چهارم آنکه متذکر
شود با اخلال بقنوت بعد از انحناء بجهت سجود قبل از بلوغ بحد سجده پنجم آنکه
متذکر شود بان بعد از وصول بحد سجده یا سجود ثانیه یا ما بین سجدتین یا بعد از
رفع از سجده ثانیه لکن قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه در این صورت اگر چه
مقتضای کلمات فقها مختلف است چنانچه مفصلا در مطالع الانوار بیان شده لکن
مختار عدم ثبوت تدارک است ششم آنکه متذکر شود بحقیقت حال بعد از دخول
در قیام ثالثه الی آخر الصلوة حکم یعنی عدم ثبوت تدارک در این صورت ظاهر
از سابق است مجملا در جمیع صور ثلث تدارک قنوت منسی در اثنای نماز ثابت
نیست و اما رجحان تدارک بعد از فراغ از نماز پس اگر چه مقتضای کلام مبسوط
و منتهی خلاف است لکن مختار ثبوت رجحان است و این ظاهر مستفاد از اکثر
کلمات اصحاب پس بعد از فراغ از نماز راجح در حق او این است که تدارک قنوت
منسی نموده باشد بهمان حالت جلوس پس عود بقیام بجهت تدارک قنوت منسی
ضرور نیست بلکه رجحان عود ثابت نیست هفتم آنکه متذکر شود بحقیقت
حال بعد از فراغ از نماز لکن قبل از انصراف و انتقال از مکان نماز هشتم فصل
هفتم است مگر آنکه تذکر بحقیقت حال بعد از انتقال از مکان نماز بوده خواه فصل
نماز بوده باشد یا نه ظاهر این است رجحان تدارک قنوت منسی در این صورت
نیز ثابت بوده باشد پس در حال تذکر اگر مستقبل القبله بوده باشد بهمان حالت

اتیان بقنوت مینماید و اگر مستقل نبوده باشد مستحب نیست در مقابل نمودن بعد از
اتیان بقنوت منسی نماید مبحث هشتم در بیان امور مناسب در اینمقام مستحب نکرده
اینمقام بنابر چند مطلب مناسب است اول اینکه قنوت منسی بعد از تدارک آن
آیا متصف بوصف قضائیت یا ادا میگردد ظاهر از کلمات بسیاری از فقها اینکه
قضائیت تحقق مطلب مقتضی اینست که گفته شود یکقسم از آن شکی در ادائیت آن
نیست چنانچه یکقسم نیز شکی در قضائیت آن نیست بقیه دیگر محل تامل است اما قسم
پس انقسم اول از اقسام مذکوره است وجه آن با اندک التفاتی ظاهر است و اما قسم دوم پس
آنقنوتیست که اتیان بآن نشده باشد بعد از انقضای وقت نماز و همچنین است قنوتی که
اتیان شده باشد بآن با بقای وقت بقدر یک رکعت یا دو رکعت در قنوت نماز چهار رکعتی
نظر باینکه محل قنوت در رکعت ثانیه است با اشکال در آن چنانچه مذکور خواهد شد
و اما در سایر اقسام پس آنچه بنظر این قاصر میرسد آنست بجهة آنکه قضا در اصطلاح
ائمه اصول و فقها عبادتست ماتی بها بعد از انقضای وقتست و آنچه در اینمقام محقق است ا
اینکه اتیان بجزء صلوة شده در غیر خود نه بعد از خروج وقت توضیح مرام مقتضی
اینست که گفته شود تا حال بحث مبنی بر غیر این بوده ایم که در آن بیان وقت اجزای نماز شده
باشد بلکه ظاهر اینست که وقت اجزای عبادت موقته همانوقت کلست و لهذا هرگاه
اتیان بصلوة شود در اول وقت هر جزئی از آن اتیان بوقت خود شده خواهد بود
و همچنین هرگاه اتیان شود در وسط وقت یا آخر وقت مجملا وقت اجزای عبادت
موقته تابع وقت نفس آن عبادت خواهد بود پس اگر وقت نفس عبادت موسع
بوده باشد وقت اجزای آن نیز چنین خواهد بود و اگر وقت نفس عبادت مضیق
بوده باشد وقت اجزای آن نیز چنین خواهد بود بنابراین هرگاه اخلال بقنوت نماز در
ظهر شده باشد و متذکر شده بآن بعد از فراغ از نماز ظهر پس اگر با بقای وقت ظهر
بوده باشد قنوت در وقت خود اتیان شده خواهد بود پس باید ادا بوده باشد
بلی هرگاه وقت ظهر خارج شده باشد مثل اینکه تا غروب شمس باقی نمانده مگر
بمقداری

بمقدار اداء عصر در این وقت قنوت مذکور بعد از انقضاء وقت خود خواهد
بود پس قضا خواهد بود و اما هرگاه متذکر بحقیقت حال و از وقت ظهر
باقی نمانده مگر بمقدار دو رکعت در اینصورت ممکن است که بگوئیم قنوت
ماتی به قضا بوده باشد نظر باینکه محل قنوت در رکعت ثانیه بعد از خروج
از وقت اداء بوده بنا براین مفروض وقت رکعتین اولین منقضی شده پس صادق است
که قنوت مفروض بعد از انقضاء وقت خود شده لکن نظر بعموم من ادرک رکعة
فقد ادرک الوقت در صورت مفروضه رکعتین اولیین در وقت خود
خواهد بود و جزء تابع کل است پس در اینصورت اداء خواهد بود و همچنین است
حال در قنوت عصر هرگاه متذکر شد بعد از فراغ از صلوة عصر در حالیکه
باقی نمانده باشد از وقت مگر بمقدار دو رکعت یا رکعتین پس قنوت ماتی به در
جمیع صور اداء خواهد بود مگر قنوتی که اتیان شود بعد از انقضاء وقت بعد از
اطلاع و تأمل در آنچه مذکور شد باید تأمل در آنشود بنا براین جماعتی از فقهاء
نباید قضاء بمعنی معروف باشد بلکه مراد اینست چونکه قنوت بعد از محل قنوت
خود اتیان شده از این جهت تعبیر از آن قضا نموده اند اگرچه در اکثر صور متصف
بوصف اداء بوده باشد مخفی نماند آنچه مذکور شد که قنوت در غیر محل خود
واقع شده در غیر صورت اولی است و اما در صورت اولی پس در محل خود واقع
شده است مطلب ثانی اینکه حکم مذکور چنانچه ثابت است در صلوة مفروضه
ثابت است در صلوة مندوبه به همان تفصیل که در صلوة مفروضه مذکور
شد مطلب سیم اینکه جهر راجح است در قنوت مطلقا خواه در نماز جهریه بوده
باشد یا در نماز اخفاتیه لکن در حق امام و منفرد و اما در حق مأموم
پس اخفات در آن راجح است اگرچه در نماز جهریه بوده باشد اما در صورتیکه
جهر سماع امام متحقق شود و تأملی در آن نیست و اما در صورتیکه بعد

از امام بوده باشد بحث بلکه اجهار موجب سماع امام نشود محل تامل است لکن باز
ظاهر اینست که جهر در حق او رجوع و اخفات راجح بوده باشد چنانچه در مبحث
قرائت بیان شد بدانکه ضبط سخن در جهر و اخفات در صلوة یومیه مقتضی
مقتضی اینست که گفته شود که اولا ثانیه در نماز مغرب و عشا باعتبار جهر
و اخفات منقسم میشود بچهار قسم واجب الجهر و واجب الاخفات و راجح الجهر
و راجح الاخفات اما وجوب جهر پس در قرائت حمد و سوره در رکعتین اولیین
و اما وجوب اخفات پس در قرائت بابدال از تسبیحات اربع در رکعتین اخیرتین
نماز عشا و رکعت ثالثه در
در نماز مغرب و اما رجحان اخفات پس در استعاذه است اما رجحان جهر پس
در غیر آنچه بیان شد از اذکار و ادعیه ثابته در آن در بسمله در رکعتین
اخیرتین نماز و رکعت ثالثه مغرب در حق امام و منفرد و اما در حق امام و ماموم
پس وجوب جهر و رجحان جهر نمیباشد بلکه لازم الاخفات است الا در قرائت
در حق ماموم مسبوق در رکعتین اولیین در قرائت بدل آن در غیر رکعتین
اولیین است یا راجح الاخفات و آن در غیر آنچه مذکور شد معلوم است آنچه مذکور
شد در صورتی است که ماموم باقی بر وصف ماموميت بوده باشد و اما هر گاه
باقی نبوده باشد یا منفرد خواهد بود یا امام حکم هر یک بنحویست که مذکور شد
مخفی نماند حکم تکبیرات افتتاحیه در حق امام مثل استعاذه است که اخفات
در آن راجح است و اما نماز صبح پس آن در حق امام و منفرد باعتبار جهر و اخفات
منقسم میشود بسه قسم لازم الجهر و راجح الجهر راجح الاخفات و لزوم اخفات بلکه
در آن نمیباشد و اما لزوم جهر پس در قرائتست و اما رجحان اخفات پس در استعاذه
نسبت بامام و منفرد و همچنین در تکبیرات افتتاحیه لکن در حق امام و اما
رجحان جهر در غیر آنچه مذکور شد و اما در حق ماموم پس ثابت نیست مگر
رجحان اخفات این در صورتیست که ماموم بعید نبوده باشد که استماع صوت

امام

امام نکند و اما هرگاه بعید باین حد بوده باشد پس اقوال ثابته در نماز
در حق او منقسم میشود بواجب الجهر و واجب الاخفات اول در قرائت و ثانی
در غیر آن از اذکار و اوراد و غیره ثابته در آن نماز ولکن در رجحان جهر اگرچه در
صورت مفروضه بوده باشد اشکالی هست و اما ماموم غائب ظهر پس باعتبار اقوال
ثابته در آن منقسم میشود بلازم الاخفات و راجح الاخفات و راجح الجهر پس لازم
جهر در آن نمیباشد لازم اخفات در قرائت در رکعتین اولیین در قرائت و بدل آن
در اخیرتین و رجحان الجهر در بسمله در قنوت و در دعا بعد از رفع راس از
رکوع یعنی سمع الله لمن حمده و دعای بعد از آن که عبارت بوده باشد از الحمد لله
رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین و اما رجحان اخفات
پس در غیر اینهائیست که مذکور شد بنحو مذکور شد در حق منفرد است و اما در
حق امام پس آن نیز چنین است یعنی اقوال ثابته در در نماز مذکور منقسم میشود
بسه قسم مذکور لکن نه بنحو مذکور بلکه راجح الجهر در حق امام در غیر از استعاذه
و تکبیرات ستّ افتتاحیه است و راجح الاخفات در تکبیرات ستّ افتتاحیه و استعاذه است
و اما در لازم الاخفات پس فرقی مابین امام و منفرد نمیباشد بالکل لازم الاخفات
یا راجح الاخفات لازم الاخفات در حق مسبوق در رکعتین اولیین یا احتیاطا در
قرائت بدل او و در حق غیر مسبوق یا مسبوق برکعت واحده در دو رکعت راجح الا
خفات در در ماعدای آن مطلب چهارم در بیان قرائت آیات قرآنیه است در قنوت
بدانکه اشکالی در جواز قرائت آیات قرآنیه در قنوت در نظر حقیر نیست چه
وجه اشکالی بنظر نمیرسد مگر شبهه قران و این شبهه نیز راه ندارد چه
انکه قران قرائت اکثر از سوره واحده است بعد از حمد بقصد قرائت مطلوبه
در نماز و این در محل کلام نیست لکن کلامیکه در اینمقام ثابت هست اینست که
اگرچه تشکیکی در جواز قرائت آیات و اشباه نیست در حال قنوت لکن کلام
در اینست که آیا اجتزاء باین قرائت میتوان نمود از قنوت مطلوبه در نماز یا

خیر ظاهر در اینمقام تفصیل است بیان آنست که اکر آیات مقروه از آیات مشتمله
بر تمجید وانکسار وطلب عباد از خلاق عالم جل شانه بوده باشد مثل ربنا ظلمنا
انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین یا مشتمل بر طلب فقط بوده
باشد مثل ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار ونحو
آنها ظاهر آنست که جواز اجتزاء بان محل تشکیک بوده باشد وهم چنین هرگاه مشتمل
بر تمجید وتبجیل وتهلیل الرجل شانه بوده باشد مثل آیة الکرسی والحمد لله رب العالمین
اقتصار بهمین یا قرائة کل سوره یا بعض سوره ونحو آنها با نظاهر آنست که تأمل ...
بود در جواز اجتزاء نظر بعموم حدیث صحیح اثن علی ربک وعموم ما جری الله علی لسانک
ولا اعلم فیه شیئا موقتا وحدیث بسمله ثلثا چنانچه سابق بیان شد شاهد است بر این
مطلب واما مثل واذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق ومثل
یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع
الی آخره یا مشتمل بر قصص بوده باشد مثل اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رایت
احد عشر کوکبا الی آخره ونحو آنها پس ظاهر آنست که اجتزاء بامثال آیات مذکوره نتوان
نمود در اتیان بوظیفه ملخص کلام آنستکه در اینجا دو مقامست اول جواز قرائة آیات بر
در مقام قنوت و ثانی جواز اجتزاء بآنست از قنوت موظف **اول** ثابتست بعنوان اطلاق
ثانی در آن تفصیل است که مذکور شد نظیر آنچه در دعا یعنی لغیر عرب در مقام
قنوت بیان شد **مبحث نهم** در بیان استحباب رعایت امور چندیست در مقام قنوت
تکبیر است بدانکه اختلاف کرده اند فقها در اینمقام مرحوم در مختلف حکایت فرموده
از علی بن بابویه که والد بزرگوار مرحوم شیخ صدوق بوده این مرحوم قائل شده اند
بانکه تکبیر از برای قنوت ثابت نیست واینقول ظاهر میشود از مرحوم سید مرتضی
در کتاب جمل العلم ومرحوم علامه نقل فرموده اند از شیخ طوسی قدس الله تعالی
روحه که این بزرگوار حکایت فرموده از شیخ سعید شیخ مفید نور الله تعالی مرقده
السعید که این مرحوم در آخر عمر شریف ایشان مستقر شده بر عدم تکبیر از برای

قنوت

قنوت ولكن مشهور مابين فقهاء نور الله ضرائحهم انستكه تكبير بجهة قنوت مستحب است
واين قول مختار است پس در وقت اراده قنوت سنت است كه اتيان بتكبير نمايد با رفع
يدين واين تكبير از آداب قنوت ومستحبات انست ودر سابق بيان شد كه
تكبيرات ثابته در پنج نماز يوميه نود وپنج است پنج تكبير در هر ركعتی بجهة
ركوع وسجود پس در چهار ركعتی عدد تكبيرات ركوع وسجود بيست است بنا
براين عدد تكبيرات ركوع وسجود در نماز ظهر وعصر وعشا شصت است وعدد
تكبيرات ركوع وسجود در نماز مغرب پانزده است وعدد تكبيرات ركوع وسجود
در نماز صبح ومغرب بيست وپنج است بعد از انضمام بيست وپنج بشصت عدد
تكبيرات ميرسد بهشتاد وپنج بعد از انضمام پنج تكبيرة الاحرام وپنج تكبير بجهة قنوت
عدد تكبيرات ميرسد بنود وپنج مجملا از جملهء مستحبات قنوت انست كه در حين اراده
قنوت تكبير بگويد با رفع يدين در صلوة يوميه ظاهر انست كه اين استحباب در نوافل
نيز ثابت بوده باشد وهم چنين در نماز كسوف وخسوف وزلزله وساير مخوفات
سماويه ونماز طواف واما نماز عيدين پس اگرچه تكبير دران قبل از شروع بقنوت ثابت است
لكن تكبير بجهة قنوت بودن ثابت نيست واما نماز جمعه پس ثبوت اصل تكبير قبل از قنوت
معلوم نيست چه جاى انكه بگوئيم كه اين تكبير بجهة قنوتست يا نه خواه در قنوت اول بوده
باشد يا در قنوت ثانى دوم رفع يدين است در حال قنوت بدانكه رفع يد داخل در
ماهيت قنوت نميباشد بلكه عبارت از اصل دعا يا ذكر يا هر دو ميباشد در محل معين
اگرچه رفع يدين با او نباشد پس رفع يد مستحب جدائی خواهد بود در حال قنوت
بنا براين هرگاه كسى گرفتار شود در مقام تقيه ترك قنوت ضرر ندارد غايت ما فى
الباب ترك يدين مينمايد واين مستحبى است در حال قنوت چنانچه اين حقير در سفر مكه
معظمه مكرر اتفاق مى افتاد كه اشرار عرب بر سر حاج ميريختند بجهة مطالبه پول واز
در نماز جماعت در مقام قنوت بجهة محافظت از شر اشرار دابند عا دامنخوانند

اللهم احفظنا من بين ايدينا ومن خلفنا وعن ايماننا وعن شمائلنا ومن جميع نواحينا

من شر الاشرار المفسدين بحق محمد واهل بيته الطاهرين وترک رفع يد نيز نمودهم

بجهة تقيه مخفی نماند که رفع يد مستحب است در هر قنوت مگر در قنوت بعد از رفع

راس در نماز وتر که جمع کثيری از فقها حکم فرموده‌اند که در وتر دو قنوت است يکی

قبل از رکوع و ديگری بعد از رفع راس از رکوع و رفع يدين در دعائيکه بعد

از رفع راس است ثابت نيست و اما در قنوت صلوة عيدين پس ظاهر اکثر فقها

آنستکه رفع يدين در قنوت عيدين ثابت نباشد بمقتضای فرموده اکثر فقها

آنستکه رفع يدين در حال تکبيرات ميکنند بخلاف دعا فيما بين التکبيرين لکن صاحب

وسيله و مرحوم شيخ شهيد در کتاب ذکری حکم فرموده‌اند باستحباب رفع يدين

در حال قنوت در عيدين با دخل بر اين بعيد است پس در حکم باستحباب رفع

يدين را در قنوتات عيدين مضايقه نداريم بنابر اين احوط در رفع يدين در حال

تکبيرات در صلوة عيدين بنابر قول بعدم ثبوت رفع يدين در حال قنوت ظاهر است

و اما بنابر قول باستحباب رفع يدين در حال قنوتات عيدين نيز پس احوط رفع يدين

در تکبير اولی ظاهر است در رکعت اولی و ثانيه و اما در غير تکبيره اولی پس با دو

سنت بدو طريق ممکن است اول آنکه دو دست که در حال قنوت رفع هست پايين

آورد بعد از آن رفع نمايد بجهة تکبير دوم آنست بهمين نحو که حالت قنوت هست

رفع يدين نموده اينان بتکبير نمايد بعد از آن رفع نمايد بجهة قنوت نظير اينحال در

تکبير رکوع است بعد از فراغ از قنوت در فرايض يوميه مثلا پس اين بهمين دو طريق

ممکن است اول آنستکه بعد از فراغ از قنوت دو دست را پائين آورد بطريق متعارف

بعد از آن رفع يدين نمايد در حال تکبير بجهة رکوع دوم آنستکه بعد از فراغ از

قنوت بهمانحالتکه هست رفع يدين نموده تکبير بگويد مگر در صورتيکه بسيار

بلند نموده باشد بحديکه قريب بمنتهی اليه رفع يدين در تکبيرات حد بوده باشد

در اينصورت

در این صورت اکتفا بهمان حالت کفایت نمیکند در ادای سنت سیم از امور مذکوره
بیان تحت ید رفع یدین است در حال قنوت و کیفیت آنست پس میگوییم ظاهر
میشود اختلاف فقها در این مسئله بچند قول اول آنستکه رفع یدین مینماید
در حالت بسط کفین تا جاییکه یدین محاذی با صورت مصلی شود ظهر کفین بجانب
زمین باشد و بطن بجانب آسمان و این مشهور مابین فقهاست مرحوم شیخ
شهید این قول را نسبت باصحاب داده دوم مثل اینست در کیفیت و اول اذا است
در تحت ید یعنی بهمین نحو بلند مینماید تا جاییکه مقابل سینه مصلی شود
این قول مختار ابن براج و ابن ادریس است سیم آنستکه ظهر کفین را بسوی آسمان
نگه دارد و بطن کفین را بسوی زمین و اما رفع مقدار یدین پس مشخص نیست این
این قول است که مرحوم محقق در معتبر نسبت بقیل داده رابع اقوال قول بجواز
احدی است تادیه سنت میشود یدین خواه ظهر کفین را بسوی آسمان نگه دارد
یا بطن آنرا با اولویت دادن بطن کفین را بسوی آسمان نگه دارد یا بطن آنرا
با اولویت دادن بطن کفین را بسوی آسمان این قول را مرحوم محقق در معتبر مذکور
و مرحوم علامه در منتهی اختیار فرموده اند مختار قول اول است لکن تحت یدین
بعنوان ندب و رجحانست نه حتم و الزام پس تادیه سنت میشود بمطلق رفع یدین
لکن اولی اینست که رفع نماید بجای که یدین مواجه در شود لکن ظاهر اینست که
اتصال یدین احدهما بدیگری ضرور نباشد پس سنت مودی میشود خواه یدین را
متصل نگه دارد یا منفصل اولی اینست کل انگشتان دست را بهم بچسبانند مگر انگشت
بزرگ را بدانکه بهم وظیفه دست مصلی در احوال نماز نسبت بضم اصابع و
عدم ضم برسه قسمست اول رجحان ضم اصابع است کلا مگر انگشت بزرگ این مختص به
حالت قنوت است چنانچه مذکور شد دوم تفریج اصابع است یعنی همه انگشتانرا
از هم جدا نماید و این مستحب است در حالت رکوع سیم ضم کل انگشتانست حتی

انگشت بوده و این راجح است در جمیع احوال صلوة مکرر در حالتی که مذکور شد
خواه قیام بوده باشد یا جلوس یا سجود چهارم از امور مذکوره آنستکه مرحوم
علامه در کتاب منتهی در این مقام قولی نقل فرموده از قول اینست که مستحب در
حق مصلی آنستکه بعد از فراغ از قنوت دستها را بصورت خود بمالد و این قول را
رد فرموده که چنین چیزی ثابت نیست و مرحوم شهید این قول را از جعفی که یکی از قدمای
علمای شیعه است نقل فرموده بعلاوه لحیه و سینه باین نحو که قائل فرموده بعد از فراغ از
قنوت مستحب اینست که دستها را بصورت و ریش و سینه خود بمالد بعد از ذکر این
قول فرموده است این قول بعضی از علمای عامه است و این خادم شریعت سید المرسلین صلوة
الله و سلامه علیه و آله الطاهرین مضایقه از این معنی ندارد لکن در قنوت فرایض
نظر بحدیث معتبر بل صحیح که در اواخر احتجاج مرویست از جناب حجة الله الرحمن امام الا
نس والجان حضرت صاحب العصر والزمان عجل الله تعالی فرجه حاصل آن اینست که بعد از فراغ
از قنوت مالیدن دست بسر و صورت فضیلت دارد در نوافل لیله و نهاریه و در
فرایض چنین عمل جایز نیست و این حدیث معتضد است بحدیثیکه در باب در فقیه مذکور است
مرسلا هکذا قال ابو جعفر علیه السلام ما بسط عبد یده الی الله عز وجل الا استحیی الله ان
یردها صفرا حتی یجعل فیها من فضله و رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یده حتی
یمسح بهما علی رأسه و وجهه قال و فی خبر آخر علی وجهه و صدره حاصل ظاهر مضمون
این حدیث شریف آنستکه نیست هیچ بنده که دست خود را بلند نماید در مقام دعا مگر
آنکه خداوند عالم جل شانه را شرم می‌آید که آن دست را خالی برگرداند تا آنکه قرار دهد
از فضل و رحمت خود در آن دست آنچه را که صلاح داند پس هرگاه یکی از شماها دعا
کند دست خود را برنگرداند تا آنکه آن دستها را بسر و روی خود بمالد و در حدیث
دیگر چنین وارد شده باید دست خود را برنگرداند تا آنکه آن دست را بسر و صورت
و سینه خود بمالد و ثقة الاسلام این حدیث را روایت نموده در کتاب دعا از کافی شریف

اسناد

اسرار دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده ما ابرز عبد یده

الی الله العزیز الجبار الا استحیی الله عز و جل ان یردها صفرا حتی یجعل فیهما من فضله

و رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یده حتی یمسح علی وجهه

و راسه صفر بمعنی خالی است چنانکه ابو نصر صاحب قاموس ظاهر میشود

است که این لفظ بضم صاد و فتح و کسر هر سه جایز است و این حدیث در فصل

اول از باب عاشر مکارم الاخلاق نیز مذکور است مشخص حدیث بعنوانی که

عموم شامل احوال صلوة نیز هست عموم این احادیث اگر چه نسبت بعضی

مخصص است بحدیث معنی مذکور لکن نسبت بسوال موید است مخفی

نماند آنچه مذکور شد معنی ظاهر حدیث بود لکن مهم در این مقام اینست

در اینحالت که از کالت مالانست مثل گدا دست را در مقابل سؤال ره

بلند نموده ملتفت این شود که این ذلت در خدمت کیست و سعی نماید

مبادا سؤال نحوی نماید که مستوجب از ساحت اجابت حضرت ره

عظمت مسئول شود و در مقام سؤال نوعی نماید که نعوذ ره

بالله تعالی جناب مسئول را او معمول را در عمل اعراض کرده

از سال را متذکر شدت احتیاج را فقدان خود و عاید ره

غنا و عظمت مسئول و معبود را در نظر آورده بمقتضای

شدت حاجت خود کمال غنا و عظمت مسئول سؤال نماید

در تجاسر نوعی در باب احتیاط در دین از کاشف اسرار

دقایق جناب امام جعفر الصادق علیه السلام حدیثی مروی است

که آنحضرت از والد بزرگوار خود النسب را از متقن قواعد صحیح

و ابتهال و مونس نباید محکم الاسمامنامات جناب سید سجاد ره

صلوات الله علیه روایت فرموده که جناب موسی بن عمران علیه
السلام مرور کرد بمردی در حالتی که او دست خود را
بلند نموده بود بجانب آسمان اظهار مسئله و حاجت خود
مینمود بدرگاه عظمت اقتدار خلاق عالم جل شانه جناب
حضرت موسی او را بهمین حالت مشاهده فرموده تشریف
بردند بسمت مکانی که منظور نظر شریف ایشان بود تا
تا هفت روز طول کشید بعد از آن معاودت فرموده دیدند
او را دیدند بهمان حالت باقیست در آنوقت رأفت نبوت
بر آنسرور علیه التحیة غالب شد روی تضرع و ابتهال بدرگاه
حضرت ذو الجلال نمود معروض ساحت جبروت جنیفه
رسانید که ای پروردگار عالم این بنده ذلیل تو است
دستهای خود را بجانب رحمت تو بلند نموده استدعای
حاجت خود مینماید از روز سؤال تا حال هفت روز
منقضی شده ابواب رحمت اجابت را بجانب او مفتوح نفرموده
در آنوقت وحی از جانب عالم بما فی الضمایر والاسرار بجانب
آنسرور در گاه حضرت غفار رسید که ای موسی لو دعانی
حتی یسقط یداه و ینقطع لسانه ما استجبت له حتی یأتینی
من الباب الذی امرته به یعنی ای موسی اگر بخواند مرا آنکه
در دستهای او بیفتد و قطع شود زبان او اجابت او را
نخواهم نمود تا آنکه بخواند مرا بنحویکه من قرار داده نعوذه

یا الله

باالله تعالی من الخذلان والحرمان عن شرافة اجابة الرحمن ٥

از جمله امور دیگر در اثنای نماز مستحب است وظیفه مکلف
است باعتبار چشم در احوال صلوة بدانکه وظیفه مکلف باعتبار
چشم اینست که در حال قیام نظر نماید بموضع سجود و این ثابت
در جمیع احوال قیام مگر حالت قنوت که مستحب در آنوقت ٥
اینست که نظر نماید بباطن کف خود شاید حکمت در هر دو این
بوده باشد در حال نظر کردن بموضع سجود ملتفت این شود
که موضعی است اشرف و اعلی اعضاء خود را بخاک مذلت ٥
میاندازد بجهة رعایة غایة تعظیم معبود جلیل و اظهار منتهای
مرتبه ذلت در خدمت رب کریم بمقتضای این نکته معمول دارد
در احوال صلوة اما نظر در حال قنوت بکفین بجهة آنکه ٥
متنبه شود که این دست بلند نمودن و باز نمودن که منتهای
مرتبه ذلت است بجهة سؤال رحمت و حاجت است از خلاق آسمان
و زمین تا این ذلت خود را وسیله راه نجات و فوز بسعادت
اکبر داند و اما وظیفه او اینست که نظر نماید بطرف انف خود
در حالت جلوس خواه بجهة تشهد بوده باشد یا بجهة تسلیم
یا مابین سجدتین وظیفه اینست که نظر نماید بدامن خود شاید
حکمت آنکس که غایت حیا از انکس مطلوب و مستحسن و مقبولست

از جمله امور مذکوره وظیفه مکلف است باعتبار بدن
در احوال نماز بدانکه وظیفه مکلف باعتبار دو دست

در حال قیام آنستکه دو دستها در حال قیام بگذارد بر
بر دو ران خود مقابل دو زانو باید جمیع انگشتانرا بهم
چسباند چنانچه بیان شد رعایت این وظیفه در احوال قیام
ثابتست مگر در حال قنوت که وظیفه مکلف باعتبار دو دست
در حال قنوت آنستکه دستها را بکند مقابل رو نگه
دارد تا فراغ از قنوت در وظیفه او در حال تکبیر است
آنستکه دو دست را بلند نماید بنحوی که سابق مفصلا
بیان شد و وظیفه مکلف باعتبار یدین در حال رکوع
آنستکه دستها منفرجات الاصابع بگذارد بر زانو راست
و هم چنین دست چپ را بهمین هیئت بر زانو چپ و وظیفه
او باعتبار یدین در حال سجود آنستکه دو دستها بگذارد
بر زمین مقابل صورت بنحوی که انگشتان را مقابل گوش بگذارد
و وظیفه او در حال سجود رفتن آنستکه اول دو دستها را
بر زمین رساند بعد دو زانو را در وقت ایستادن دو
دستها از زمین بر دارد بعد از آنکه دو زانو را از زمین بر دا
شته باشد یعنی اول دو زانو را از زمین جدا نماید دو وظیفه
مکلف باعتبار دو دست در حال تشهد بلکه در حال
جلوس مطلقا آنستکه دو دست را بر ران بگذارد بر
نزدیک سر زانو چنانچه در مبحث تشهد مفصلا بیان شد

فصل ششم

فصل در بیان مستحبی است که بعد از فراغ از نماز است و آن تعقیب است و
تفصیح مقام محتاج است بایراد کلام در ضمن مبحث اول در بیان معنی تعقیب
است پس میگوئیم صاحب صحاح گفته است التعقیب فی الصلوة الجلوس
بعد ان یقضیها لدعاء او مسئلة مخفی نماند مقتضای این کلام اینست
که کفایت میکند جلوس بعد از صلوة بجهت دعا در صدق تعقیب اگرچه
منفک از دعا بوده باشد ظاهر این است که چنین نبوده باشد و ایضا
ذکر دعا معنی از ذکر مسئله است نظر بانکه دعا از مسئله و ذکر خاص
بعد از نماز نظر باعتنای بشأن و خاص و اهتمام بان اگرچه بابیست
واسع مناسب آن ذکر بود است در باب شاید از این راه بوده باشد
که صاحب قاموس اقتصار کرده است بر دعا تنها قال التعقیب الجلوس
بعد الصلوة لدعاء و این اگرچه سالم از ثانی است لکن مؤاخذه
باول وارد میشود بوجهی که مقتضای کلام این دو نفر اینست که
معتبر بوده باشد جلوس در مفهوم تعقیب بنابر این هرگاه ایستاده
بدعا نماید بعد از نماز در سجده باید تعقیب نبوده باشد و همچنین
هرگاه ایستاده بدعا نماید قائما یا ماشیا و توهم این نشود که اخیرا اینها
ذکر کرده اند معنی لغویست نه شرعی نظر بانکه مراد از صلوة در کلام
ذکر مستعمل فیه لفظ بوده باشد در شرع نه معنی لغوی و جمله از کلمات
فقهای ما اصحاب مثل مرحوم شیخ در نهایه و مبسوط و ابن براج در مهذب
و ابن ادریس در سرائر و غیر هم موهم این است که جلوس معتبر در تعقیب
بوده باشد لکن کلمات این بزرگواران محمول است بر افضلیت و مؤید این
است که جلوس معتبر در مفهوم تعقیب نیست پس هرگاه بعد از تسلیم
سجده در دو دور مشغول بتلاوت ادعیه شود الی تعقیب خواهد

بوده هم چنین ایشان بدعا قائم نماید با ما شاء و از این وارد است که محققین از شامخین
علماء نور الله قبورهم از آن جمله اند مثل شیخ شهید ثانی در شرح لمعه و محقق اردبیلی ره
در آیات الاحکام و شرح ارشاد و شیخ بهائی در حبل المتین و فاضل مجلسی
فاضل هندی و بعض از این اعاظم تصریح فرموده اند بعدم صحة اعتبار جلوس
در مفهوم تعقیب و بعضی تعریف فرموده اند انه الاشتغال عقیب
الصلوة بدعاء او ذکر بسیار او امثال آن که قرآن نیز علاوه شود باین تعقیب
عبارتست از مشغول شدن بعد از نماز بدعا یا بذکر یا بالقرآن یا بهر دو
یا بهر سه **مطلب پنجم** در ذکر جمله از اخبار وارده از ائمه علیهم السلام است در بیان
فضیلت تعقیب تا طلوع بر مضمون اینها موجب رغبت مؤمنین شود در مداومت
به آن پس میگوییم از جمله اخبار مذکوره حدیثی است مروی در کافی و تهذیب از
کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع که فرموده هر کسی ایشان
بنماز مفروضه غایب و مشغول بتعقیب شود تا نماز دیگر چنین شخصی
مهمان خداوند عالمست مشخص است که خداوند عالم جل شأنه اکرام
مهمان خود قرار خود قرار خواهد فرمود و از جمله آن اخبار حدیثی است
مروی در ... از صاحب الکلام فی السنة العلی جناب حضرت امام حسن ع
که آنحضرت فرموده که والد بزرگوار خود جناب امیر المؤمنین صلوات الله
علیه که آنحضرت فرموده که جناب رسول صلعم فرموده هر مسلمانی که
بنشیند در جائی که نماز صبح در آنجا ایشان نموده مشغول باشد بذکر
خداوند عالم جل شأنه تا طلوع شمس اجر او مثل اجر کسی است که زیارت
جناب رسول خدا کرده باشد و از جمله آن اخبار حدیث صحیح است
مروی در تهذیب از جناب حضرت امام جعفر صادق ع که از والد
بزرگوار او جناب حضرت امام حسن ع روایت نموده که فرموده هر کسی

نماز کند

نماز کند پس بنشیند در محل نماز خود تا آفتاب طلوع نماید این عامل مشهور بعضی از
انشوعنهم و از جمله اخبار مذکوره حدیث صحیح است از کاشف اسرار و دقایق
جناب حضرت امام جعفر صادق (ع) که فرموده تعقیب انفع است در طلب روزی
از مسافرت در بلاد و از جمله انها حدیثی است مروی در کتاب از مشهور
اخبار که فرموده نشستن مرد در عقب صلوة فجر انفع است از طلب روزی
از مسافرت در دریاها و از جمله ان اخبار حدیثی است مروی از عبدالله
بن یعفور که گفت که عرض کردم خدمت معصوم که ایا چنین است که هیچ
چیز در طلب روزی انفع نیست از تعقیب بعد از فراغ از نماز صبح تا طلوع
افتاب فرمودند بلی چنین است و لکن انفع از ان چیدن شارب و گرفتن
ناخن است در روز جمعه اخبار در این باب بسیار است جمله از ان در مقام
انچه مذکور خواهد شد مطلب ششم در بیان جمله از تعقیبات ماثوره ما
میگوییم در اینجا دو مقام است اول در بیان تعقیب مشترک که یعنی
تعقیباتی که ثابت است عقیب هر یک از صلوات مفروضه و این بسیار است
از انها سه تکبیر است بدانکه بعد از فراغ از صیغه سلام مستحب است که
اتیان بتکبیر نماید سه مرتبه و مستحب این است که در حال تکبیر دستها را بلند
نموده تا محاذی گوش در و نیست شرط این تکبیرات در حال جلوس بوده
باشد چه شرطیت انها در غیر این حالت مشخص نیست مقام دوم از مستحبات
بعد از فراغ از نماز انست که دستها را بلند نماید بنحوی که ببالای سر خود
برساند در حدیث صحیح مروی در فقیه و تهذیب مذکور است که جناب
حضرت امام جعفر صادق (ع) بعد از نماز دو دست مبارک خود را بالا
مینمودند تا بالای سر و در نیست تادیه سنت شود بمطلق ذکر رفع یدین
اگر چه منفک از ذکر و دعا بوده باشد لکن هرگاه در ان حالت اتیان بذکر نماید

افضل خواهد بود یا نه اینست اینکه ذکر فخر کائنات ما ثور است در اغاثه ملهوف
نماید لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده فله
الملك وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر مجملا تسبیح سیدة النساء
فاطمه زهرا علیها السلام است تنقیح مرام مقتضی ایراد کلام است در چند مطلب
فصل در بیان فضیلت این تسبیح است بدانکه نصوص معتبره در کمال فضیلت
مستفیض است از جمله حدیثی است مروی در کافی که عبارت کرده نسخه است
خداوند عالم جل شانه بچیزی از تحمید که افضل بوده باشد از تسبیح فاطمه ع فرموده
اگر چیزی افضل از این تسبیح میبود از آنجناب رسول خدا ارشاد میفرمودند
بفاطمه ع در حدیث دیگر از آنجناب حضرت امام جعفر صادق ع موقوف است که
فرموده تسبیح حضرت فاطمه زهرا ع در هر روزی در عقب هر نماز نزد من بهتر است
نزد من از هزار رکعت نماز در هر روز فصل در بیان کیفیت این تسبیح است
و بعد از آن سی و سه مرتبه بگوید الحمد لله و بعد از آن سی و سه مرتبه بگوید
که مجموع یکصد مرتبه میشود در تکبیر و تحمید بعد از فراغ از هر مرتبه وقف نماید
یا وصل بحرکت یا بنحو راء مضمومه اگر وصل نماید بلا اصحهم بجلاله پس
اسقاط خواهد شد در لفظه و هم چنین هاء مکسوره لفظ جلاله در الحمد را
وصل نماید بلام ساکن الحمد لله یا اسقاط همزه وصل معلوم است این دو معنی
مرتبه اولی خواهد بود یا وصل بسکون نماید لکن ما تخلل فصل نماید
فراغ از مرتبه و شروع بمرتبه دیگر مجملا تلفظ نمی باید از تکبیره و تحمید و تسبیح بنحو
منصوص است اول یا عدم اظهار حرکت راء تکبیره و همچنین یا عدم اظهار
حرکت هاء لفظ جلاله از تحمید لکن با قطع نفس در هر یک فصل خواهد فاصله
واقع سازد و بعد از فراغ از مرتبه و قبل از شروع بمرتبه دیگر یا چنین دوم
مثل اول است در عدم اظهار حرکت امر هم عرض لکن قطع نفس ننماید اما با فصل

فصل

فصل بعد از فراغ از مرتبه و قبل از شروع بمرتبه دیگر سیم آنست که حرکت آخر حرف را
اظهار نماید لکن آخر را وصل نماید بلام در لفظ جلاله در تکبیر و لام در الحمد
در تحمید چهارم مثل دوم است لکن با عدم تخلل فصل پنجم آنست که قطع نفس
نماید با اظهار حرکت در آخر هر یک از تکبیر و تحمید ششم آنست که با اظهار
حرکت در آخر هر یک حرف آخر را در هر دو لفظ نماید لکن قطع نفس ننماید
و هیچ یک از راء ها را وصل بلام ننماید از آنچه مذکور شد ظاهر میشود
که هر یک از سه قسم اول که بوده باشد بعینه سنت اولی وقف
بسکون میان دوم را و حاصل بسکون سیم را وصل بحرکت و اول
از سه قسم اخیر را باز وصل بسکون مانند دوم را وقف بحرکت سیم
را وصل بحرکت ظاهر آنست که هیچ یک از سه قسم مذکور بحصول امتثال
و قوی دی سنت نبوده باشد و اما قسم شش قرائت از بجهاد نحو مقصود
میشود اول عدم اظهار حرکت حرف آخر است با قطع نفس دوم مثل این
است با عدم قطع نفس خواه فصل محقق شود ما بین یا نه سیم با اظهار
حرکت حرف آخر است با عدم قطع نفس مگر در دفعه آخر که قطع نفس مینماید
با عدم اظهار حرکت چهارم مثل سیم است لکن با قطع نفس هر یک از سه
قسم اول که بوده باشد امتثال حاصل است بخلاف قسم چهارم و اما
حدیث التکبیر جزم پس تمسک بان در عدم جواز وصل حرکت در اجل
کلام محل کلام است بجهت عدم وجود حدیث مذکور در طرق شیعه
حدیث مذکور است نص عامه خواهد بود لهذا اعتماد بان در مخالف
مقتضای قواعد لغت و ادب نمیتوان نمود بر فرض عرض عنی از اسم مل
در بیت که تکبیرات در ان استاده باشد تکبیرة الاحرام یا کل
تکبیرات ثلثه در تمام محل التمسک بان در این مقام محل اشکال است
شاید از این راه بوده باشد که مرحوم شیخ شهید قدس الله نفسه

دو هم السعید و غیر متمسک به آن شده اند در تکبیرة الاحرام و حکم مردود
به آنکه مستحب [illegible] ب در آخر تکبیرة الاحرام مجهه ابجد بیث مشخص
است استحباب مستلزم رجحانست نه یعنی رجحان ترک اعراب قطع نظر
از امور دیگر مسلم است لکن بحثی که مذکور شد نزد مطلع مخفی نماند که
اخیر مذکور شد در کیفیت تسبیح سیدة النساء صلوات الله علیها و علی
ابیها و بعلها و اولادها مشهور ما بین فقها است و ظاهر میشود از شیخ
صدوق نور الله تعالی مرقده در جمله از مصنفات ایشان که
مثل مجالس و اعتقادات و هدایه و مقنع و تقدیم تسبیح تحمید و این
ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی در کتاب اقتصاد و حکایت کرده
شده است از والد بزرگوار شیخ صدوق و ابن الجنید محمد الاسکافی
اگرچه ظاهر میشود از این اعاظم مذکوره بلکه شیخ صدوق در کتاب
مجالس این نحو را که خبر ذکر فرموده و در ضمن امور دیگر ذکر فرموده است
انها ثابت است در دین امامیه لکن قول مذکور ضعیف است
مختار تقدیم تحمید است بر تسبیح بنحوی که مذکور شد مخفی نماند اخیر مذکور
شد در قول در مسئله است ثالث اقوال مرحوم شیخ است در ط
وان نحو بنا بر بنت یعنی امتثال ماحصل میشود بتقدیم تسبیح بر تحمید
و بالعکس مقام سیم در بیان استحباب تهلیل و استغفار است بعد
از فراغ از تسبیح بدانکه مستحب است بعد از فراغ تهلیل نماید ثقة الاسلام
در کتاب کافی حدیثی روایت فرموده ماحصل مضمون این است کسی
که اتیان نماید بر تسبیح سیدة النساء فاطمه زهراء بعد از ادای فریضه
بعد از فراغ از تسبیح بگوید لا اله الا الله گناهان او آمرزیده میشود
و از کتاب دعائم از فوائد ارباب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین
صلوات الله علیه ماثور است حدیثی که ماحصل مضمونش این است که

جناب

که جناب امیر المومنین فرموده که بعضی از پادشاهان [illegible] بنده بهدیه
فرستاده بودند خدمت جناب رسول خدا [illegible] جناب سیده
نساء بخدمت جناب رسول خدا و استدعای این کرد که ایشان خادمی
بشما داده باشند که متوجه خدمات شما شود سیده نساء خدمت
سیده ابرار مشرف شده استدعای مطلب نمودند آن حضرت اسرار ربانی
و وسیله نجات مطلع دعای صحیح در جواب فرمودند ای فاطمه بتو چیزی خواهم
داد بهتر باشد از برای تو از خادم و از دنیا و هر چه در دنیا است و آن
اینست که بعد از فراغ از نمازی سی و چهار مرتبه تکبیر میگوئی و سی و سه
مرتبه میگوئی الحمد لله و سی و سه مرتبه میگوئی سبحان الله بعد از فراغ
از تسبیح میگوئی لا اله الا الله این بهتر است از برای تو از خادمی که
خواهش نموده بهتر است از دنیا و از هر چه در دنیا است واما استحباب
استغفار پس مذکور علیها است بحدیثی که رئیس المحدثین در ثواب الاعمال
ذکر فرموده حاصل مضمون آن این است هر کس اتیان بتسبیح سیده
نساء نموده بعد از فراغ از آن استغفار نمود گناهان او آمرزیده میشود
ظاهر اینست که امتثال حاصل میشود بگفتن استغفر الله ربی و بگفتن
اللهم اغفر لی بلکه بتعبیر از این معنی اگر چه بغیر لغت عرب بوده باشد ظاهر
اینست هر یک از تهلیل و استغفار مستحب علیحده است پس جمیع کمل
خواهد بود **فصل** در بیان این است که استحباب تسبیح سیده نساء
آیا مختص است بعد از صلوات مفروضه یا نه بلکه استحباب آن ثابت
است بعد از فراغ از نماز اعم از آنکه واجبی بوده باشد یا سنتی بدانکه
استحباب تسبیح سیده نساء صلوات الله علیها عقیب صلوات مفروضه
ثابت است اگر چه غیر از صلوات یومیه بوده باشد واما استحباب
آن عقیب صلوات مندوبه پس میگوئیم اگر چه کلام شیخ صدوق واضح

بالس مرحوم اختصاص بفرایض فرموده است فرموده ینبغی للمصلی ان یسبح تسبیح فاطمة الزهراء ع
فی دبر کل صلوة فریضة لکن ظاهر ثبوت استحباب آنست اگرچه عقیب نوافل
بوده باشد و این مصرح است در کلام شیخ مفید در مقنعه و تلمیذ شید
او مرحوم سلار بن عبد العزیز است و عبارت او مرحوم در موضعی از مقنعه
این است و یستحب ان یسبح الانسان فی عقب کل صلوة تسبیح الزهراء فاطمة
بنت رسول الله ص معلوم است عموم کل صلوة شامل نوافل نیز هست
علاوه بر آنکه این کلام را بعد از بیان هشت رکعت نافله زوال ذکر فرموده لکن
اندا این قرینه است که قطعا مراد از عموم مذکور نافله زوال نیز است ولا
ان در عقب مطلق نافله ظاهر است و عبارت او مرحوم در موضع دیگر
از مقنعه که بعد از آن موضع است که مذکور شد اظهر است در افاده این مطلب
فرموده و تسبیح فاطمة الزهراء ع فی اعقاب الصلوة المفروضة سنة
موکدة و هو فی اعقاب النوافل مستحب و عبارت مراسم اینست فرموده است
بعد از بیان تسبیح و یفعله فی عقب کل فرض و نفل و این عموم مدلول علیه
است بحدیث دعائم ذکر فرموده تکبیر الله بعد کل صلوة و اما التمسک
فی اثبات التعمیم بما رواه فی الکافی عن ابی خالد القماط قال سمعت ابا عبد الله
یقول ع تسبیح فاطمة ع فی دبر کل صلوة احب الی من صلوة الف رکعة
فغیر تام کما لا یظهر وجهه للمتامل ما حاصل آنکه چنانکه مذکور شد حکم بثبوت
استحباب این تسبیح است عقیب هر نمازی واجب بوده باشد یا سنت
لکن تاکید در محافظت از عقیب فرایض بیشتر است و آنکه مناسب در این مقام
تکلم در تحقیق است ثلث مذکوره است که آیا حکم این تسبیح است پس
استحباب از ثالث است بعد از نوافل چنانچه ثابت است بعد از فرایض
یا مختص بفرایض است شاید مستفاد از کلام شیخ مفید قدس الله
روحه السعید ثانی بوده باشد نظر با آنکه تسبیح و غیره از تعقیبات را
ذکر نفرموده

ذکر فرموده اند با ~~آنکه ذکر فرموده~~ عقب نافله زوال اعراض از تکبیرات ده
فرموده اند یعنی حطم در این مقام ذکر نفرموده اند با آنکه ذکر فرموده اند بعد
از فرایض یومیه مقدم و هم تعقیبات از انجا ظاهر میشود که معتقد اختصاص
بوده اند جواب از این آنست که در فرایض و عدم ذکر در نافله مظهر عدم
اعتقاد شرعیت آنست عقب نافله متحصل است عدم اعتقاد شرعیت هست
با تشکیک در شرعیت هست قد متیقن ثابت است بنابر این نسبت ده
خلاف مرحوم شیخ طوسی در مقام ذکر نافله زوال فرموده اند مبانیان
این سه تکبیر عقب در رکعت اول نافله زوال و مرحوم شیخ بهائی امر
فرموده اند با تیان آن بعد از فراغ از دو رکعت اول نافله زوال و هم
چنین بعد از فراغ از رکعت چهارم در رکعت ششم و از مرحوم شیخ
الطایفه در کتاب نهایه ظاهر میشود قول به استحباب این تکبیرات ثلثه
عقب مطلق نوافل و این قول در نظر حقیر نیست **فصل** در بیان آنکه
چنانچه مستحب است تسبیح سیده نساء عم بعد از فراغ از صلوة مستحب است
در وقت اراده نوم چنانچه مستفاد میشود از حدیث معتبر مروی در کتاب
دعای از اصول کافی حاصل مضمون آن حدیث آنست وقتیکه وارد خوابگاه
شدی اتیان کن تسبیح فاطمه زهرا عم با این نحو که اول سی و چهار تکبیر میگوئی
بعد از آن سی و سه مرتبه الحمد لله میگوئی بعد از آن سی و سه مرتبه سبحان
الله ظاهر آنست تا درست میشود با تیان تسبیح در محل خواب خواه در حال
جلوس باشد یا در حال جلوس یا در حال مخصوص اضطجاع یا حال استلقا
لکن حدیث صحیح ظاهر میشود که اتیان در حال خوابیدن اولی است ده
از اتیان در حال جلوس و آن حدیثی است مروی از کاشف اسرار علوم
الاوایل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر عم حاصل مضمون آن آنست
که هر گاه کسی دست راست خود را بالش قرار دهد طاهر این است که مراد این

بوده باشد که دست راست خود را بر سر خود بگذارد بنابر این میباید به پهلوی
راست بخوابد باید آنچه مذکور شد بخواند بسم الله وبالله اللهم انی اسلمت نفسی الیک
ووجهت وجهی الیک وفوضت امری الیک والجأت ظهری الیک وتوکلت
علیک رهبة منک ورغبة الیک لا ملجأ ولا منجی منک الا الیک آمنت
بکتابک الذی انزلت وبرسولک الذی ارسلت بعد از آن اتیان بتسبیح
سیدة النساء نماید پس از امور دیگر تسبیح جناب سیدة النساء ع در آن
وارد است بجهت تقلیلکه در گوش او بوده از ثمرات نفیسه کلمات مقدر انس و
مخدوم بود این مطلب را بعرض غرض انس در رسانید در جواب فرمودند کلام
میکنی حاصل مضمون آن این است چرا این مخدوم را بتسبیح سیدة النساء
فاطمه زهرا ع نمیکنی عرض کرد کدام است تسبیح معصوم فرمودند سی وچهار
مرتبه تکبیر میگوئی و سی وسه مرتبه الحمد لله و سی وسه مرتبه سبحان الله را
میگوئی راوی گفت که آن شخص اعتماد نمود که در تدارک زمانی که این تسبیح
را گفتم ثقل که در گوش مخدوم بود زائل شد حمل کردن حدیث را بر اینکه مراد
اتیان بتسبیح است عقیب صلوات اگرچه ممکن است لکن بعید است ٥
مطلب ششم در بیان اموری است که رعایت آن مناسب است در مقام اتیان
بتسبیح بدانکه این دو قسم است اول آنست که مختص است به یک از امور ثلثه
مذکوره دوم مشترکست مابین جمیع اما امری که مختص است بتسبیحی که بعد از نماز
است پس بیان آن است که میگوئیم اولی این است که رعایت شود در آن جمیع
آداب وشرایط صلوة نظر باینکه شیخ شهید در کتاب ذکری فرموده در آن
ما یضر بالصلوة یضر بالتعقیب بنابر این اولی است که در حال اشتغال بتسبیح ٥
بالطهارت بوده احتیاط نماید از حدث وخبث وهم چنین در این حالت رو بقبله
باشد و ترک تکلم واکل وشرب بلکه ترک قاطبه منافیات نماز نماید در حدیث
صحیح وارد است من سبح تسبیح الزهراء ع قبل ان یثنی رجلیه من صلوة الفریضة

غفر له

غرض از تسبیح و ملتزمین عبادت از صرف و کردانیدن انها است حاصل مراد انستکه کسی که
ایشان بتسبیح نماید قبل از انکه دو پای خود را بکرداند از حالتیکه در تشهد بوده اند
بوده این خبر میشود کناهای او بجمله اولی اینست که در حال اشتغال بتسبیح
رعایت نماید جمیع اجزا را که معتبر در نماز است لکن رعایت این بطریق ندب
در رعایتست نه حتم و الزام بنا بر این بهر نحو اتفاق که ایشان نماید موجب سنت
خواهد بود لکن ایشان ان بوجه کمال موقوفست بر رعایت امور مذکوره
و اما امری که مختص است بتسبیح در حین اراده خواب پس ظاهر این است
که ایشان بتسبیح در حال خوابیدن بر پهلوی راست اولی بوده باشد
از جمیع احوال متصوره در وی نیست که دست راست بر روی سر کذاردن که
کنایه بوده باشد از خوابیدن بپهلوی راست در هر حین حکم باستحباب شرایط
نماز در ان نتوان نمود پس حکم باستحباب طهارت بجهة این تسبیح بخصوصه
نتوان نمود در هر حین حکم بر رجحان استقبال در ان بخصوصه و ترک تکلم
و رفتن های و اما امری که مختص است بتسبیحی که بجهة دفع ثقل سر و کوش مأثور
است پس اولی این است که ظاهر این است که نادر نه سنت میشود بایشان
تسبیح این غایت نخواه قائما ایشان نماید یا جالسا در استقبال و طهارت
بوده باشد یا در غیر ان و هکذا و اما امریکه مشترک است ما بین موارد
پس انست که ایشان بفصول تسبیح و انواع ان متخلل نشود در حدیثی وارد
است که جناب حضرت امام جعفر صادق عم عادت شریف ایشان این
بود که در حال تسبیح را در اصل میکردند و قطع نمیفرمودند
ظاهر این است که مراد این بوده باشد که بفصول و انواع ان متصل بهم
ایشان میفرمودند بعلاوه متبادر از ایشان که سی و چهار مرتبه تکبیر
بکوید سی و سه مرتبه سبحان الله اینست که بطریق توالی بوده باشد اکر
تمحض نیز از دعوی تبادر نماید میکوئیم هر دو متبادر منتفی است و الا فیه

در دست نداریم که توانیم امثال‌را در صورت عدم توالی مستند بآن کنیم اگرچه
در قبیح در ماه قوم یا بجهت دفع ثقل گوش بوده باشد مطلب هفتم در بیان هفتم
آنکه امتثال ما حاصل میشود بآن بتکبیرات و تحمید و تسبیح بعد دیگر مذکور شد
ضبط عدد و شماره آن بهر چیز که بوده ایشان بعدد مذکوره است خواه
انگشتان بوده باشد یا بسنگ ریزه یا بتسبیح یا بغیر اینها بجهت لا مقصود یا بیان
بعد مذکوره است خواه ضبط عدد تسبیح بوده باشد یا بغیر تسبیح و
در فصل دوم از فصول مذکوره در باب دهم از مکارم الاخلاق حسین
روایت که در اوایل امر سیده نساء فاطمه زهرا ع ضبط عدد این تسبیح را
میفرمودند بتسبیحاتی که از پشم کرده گره زده شده بود آن بعد دیگر است
و عادت اهل عصمت بر چنین بود تا جناب حمزه بدرجه بلند مرتبه شهادت
فایز گردید آنوقت از تربت مطهره او اختیار تسبیح ساختند و بآن ضبط عدد
تسبیح میفرمودند و دیگران نیز در این باب تأسی باهل عصمت نموده
بودند تا آنکه جناب سید الشهدا علیه الاف التحیه بدرجه عالیه شهادت
فایز گردیدند آنوقت مردم عدول کردند از تربت مطهره شریفه جناب
حمزه بتربت متبرکه جناب حضرت امام حسین نظر باشرفیت و افضلیت
او و در حدیث مأثور است تسبیحی که از تربت مقدس جناب سید
الشهدا ص در دست کسی باشد تسبیح مینماید اگرچه آنشخص تسبیح ننماید
گویا مراد این بوده باشد او بودن چنین تسبیحی در دست کسی باعث این
میشود که این شخص از جمله مسبحین محسوب شود اگرچه تسبیح ننماید و
در حدیث دیگر مأثور است کسیکه بگرداند تسبیح را که از تربت جناب
سید الشهدا است یکمرتبه ~~مأثور است کسیکه بگرداند~~ با استغفار
یا بغیر استغفار یا هر ملائک عالم جل شانه در نامه عمل او ثبت میشود
هفتاد مرتبه مطلب هشتم از تعقیبات موثقه مهمه دعائیست که وارد شده

در حدیث

در حدیث صحیح که ثقة الاسلام روایت نموده از کاشف العلوم الاوایل والاخر حضرت امام محمد باقر علیه السلام که روایت فرموده اند دعاء بسیار مجربی است بعد از فریضه اینست که بگوید اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الاخرة تتمه از جمله تعقیبات مذکوره آیة الکرسی است چه در کتاب ثواب الاعمال باسناد معتبر از فخر عالم صلوات الله و سلامه علیه مرویست که فرموده یا علی مداومت کن بر خواندن آیة الکرسی در عقب نماز مفروضه بجهة آنکه محافظت نمیکند بر آن مگر پیغمبر یا صدیق یا شهید و شیخ صدوق در ثواب الاعمال از سید و امام رضا علیه الآلاف التحیة و الثناء روایت نموده که آنحضرت فرموده من قرا آیة الکرسی بعد کل صلوة لم یضره ذو حمة یعنی کسی که تلاوت کند آیة الکرسی را بعد از هر نمازی ضرر نمیرساند با صاحب سمی یعنی ببرکت تلاوت آیة الکرسی بعد از هر نماز دفع ضرر صاحب سمی مثل عقرب و غیر آن از او میشود و همین حدیث را ثقة الاسلام نیز در باب در بیان فضل الامتلاف روایت فرموده و در فصل ثانی از فصول مذکوره در باب دهم از مکارم الاخلاق روایت نموده از جناب رسول خدا صلعم که فرموده من قرا آیة الکرسی فی دبر صلوة مکتوبة لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت بدانکه مهم در این مقام معرفت آیة الکرسی است نظر با آنکه آیة الکرسی وارد شده است در تعقیب نمازها و غیر آن در حدیث و در غالب صلوات مندوبه بلکه بسیاری از موارد مخصوصه مشخص است امتثال در این موارد موقوف بمعرفت آیة الکرسی است لهذا میگوییم خلافی مابین علما در آیة الکرسی من حیث الابتدا نیست یا بمعنی که کل علما متفق

بواين ميباشند كه آنكه آية الكرسي الله لا اله هو الحي القيوم
الحي القيوم لكن خلافي كه هست در اين است يعني آية الكرسي تا كجاست تا هم
فيها خالدون پس آية الكرسي عبارت خواهد بود از سه آيه باين آيه
الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات
وما في الارض من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم
وما خلفهم ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات
والارض ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم لا اكراه في الدين قد
تبين الرشد من الغي فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله فقد استمسك
بالعروة الوثقى لا انفصام لها والله سميع عليم الله ولي الذين آمنوا
يخرجونهم من الظلمات النور والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم
من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون پس آية
الكرسي عبارت خواهد بود از مجموع آيات مذكوره باعتبار نسبت با وهو
العلي العظيم اين محل خلاف ما بين علماست قول اول ظاهر مشهوره
از جماعت از اعاظم اصحاب است شيخنا الطائفه شيخ الطوسي قدس الله
تم روحه قال في المصباح في عمل ذي حجه مشي الى اليوم الرابع والعشرين
منه ما هذا لفظه اليوم تصدق امير المؤمنين بخاتمه عنه وهو راكع
روي عن الصادق انه قال من صلى في هذا اليوم ركعتين قبل الزوال
بنصف ساعة شكرا لله على ما من به عليه وخصه به يقرأ في كل ركعة
ركعة ام الكتاب مرة واحده وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات
آية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون وعشر مرات انا انزلناه في ليلة
القدر عدلت عند الله عز وجل مائة الف حجة ومائة الف عمرة
ولم يسئل الله عز وجل حاجة من حوائج الدنيا والآخرة الا قضاها
كائنة ما كانت ان شاء الله عز وجل وهذه الصلوة ودنياها

في يوم

فی یوم الغدیر بعینها ومنهم سیدنا الجلیل السید بن طاوس فان کلامه
فی الاقبال مطابق للکلام المذکور ومنهم شیخ الطائفة قال فضل فیما
نذکره من عمل وانه فی هذا الیوم العظیم اسناد ذلک من جماعة من
الاعیان والاخوان احدهم جدی ابو جعفر الطوسی الی ان قال روی عن الصادق
انه قال من صلی فی هذا الیوم رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة شکر الله
علی ما من به علیه وخصه به یقرء فی کل رکعة ام الکتاب مرة واحدة وعشر
مرات قل هو الله احد وعشر مرات آیة الکرسی الی هم فیها خالدون
وعشر مرات انا انزلناه فی لیلة القدر عدلت عند الله مائة الف حجة
الی ان قال وهذه الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر وفعلهم العلامة
اعلی الله مقامه فی محل الکرامة فی جملة من کتبه المعتبرة قال فی القواعد وصلوة
الغدیر رکعتان قبل الزوال بنصف ساعة فی کل منهما الحمد مرة وکلا
من القدر والتوحید وآیة الکرسی الی هم فیها خالدون عشرا وفی التذکرة
یستحب ان یصلی قبل الزوال بنصف ساعة یوم الصدقة بالخاتم وهو
الرابع والعشرون من ذی الحجة شکر الله رکعتین یقرء فی کل رکعة الحمد مرة
والاخلاص عشر مرات وآیة الکرسی الی هم فیها خالدون قال الشیخ وهذه
الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر وهو یعطی ان آیة الکرسی الی
قوله هم فیها خالدون وفی نهایة الاحکام یستحب ان یصلی یوم الرابع
والعشرین من ذی الحجة وهو یوم الصدقة بالخاتم قبل الزوال بنصف
ساعة رکعتین یقرء فی کل رکعة الحمد مرة وکل واحدة من الاخلاص
وآیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون والقدر عشر مرات
قال الشیخ وهذه الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر وهو یعطی
ان آیة الکرسی فی صلوة الغدیر الی خالدون ومنهم شیخنا الکفعمی

قال فی هذه الروایه فی مقام بیان صلوة یوم الغدیر ما هذا لفظه و صفة صلوة
هاتین الرکعتین ان یقرء فی کل منهما بعد الحمد التوحید وآیة الکرسی الی هم فیها خالدون
والقدر عشرا ثم یعقد لعند الله ثم ما ثم الفاتحة وما یتبع مع الف
مره ولم یسئل الله تم حاجة من حوایج الدنیا والآخرة الا قضاها الله کائنة
ما کانت ثم قال وصلوة یوم الصدقه بالخاتم وهو الرابع والعشرون من
ذی الحجه وهی کالغدیر کما وکیفا او وقتا و ثوابا و فی البلد الامین صلوة یوم
الغدیر رکعتان وهی مرویة عن الصادق ع قال من صلی رکعتین فیه
قبل الزوال بنصف ساعة شکرا لله علی ما من به علیه وخصه به یقرء فی کل
رکعتین الحمد مرة وکلا من التوحید وآیة الکرسی الاثنین والقدر عشرا
الی آخره وقوله الاثنین الظاهر انه یتعدد حالی الاثنین والقرینه کلامه
فی آخر الروایه مناسب در این مقام تنبیه بر وجه دلالت عبارات مذکوره
است بر آنکه صاحبان اخبار اتفاقا دانسته اند که آیة الکرسی
تا هم فیها خالدون است پس میگوئیم اما عبارت شیخ الطائفه
ذکر فرموده و هذه الصلوة قد ثبتها فی یوم الغدیر بعینها که بی اسناد
است بکلام میگردد کتاب در بیان صلوة غدیر ذکر فرموده اند و آنچه
اینست انما کان یوم الغدیر و حضرت عند امیر المؤمنین ع او فی مسجد الکوفه
او حیث کان من البلاد فاغتسل فی صدر النهار منه فاذا بقی الی الزوال
نصف ساعة فصل رکعتین تقرء فی کل رکعة فاتحة الکتاب مرة وقل
هو الله احد عشر مرة وآیة الکرسی عشر مرات وانا انزلناه عشر مرات الی آخره
مکوید آیة الکرسی را در نماز در نیست و مهادم تفسیر فرموده اند
تا هم فیها خالدون بعد فرموده اند که بعینها همان نماز است که در
در عید غدیر ذکر فرموده اند یا آنکه در اینجا آیة الکرسی مطلق ذکر فرموده

اند مشخص

اند مشخص است این عبارات در وقتی که ابن طاوس معتقد این بوده باشد که آیة
الکرسی مطلق تا هم فیها خالدون بوده باشد و هو المطلوب بلکه ممکن است
که گفته شود تفسیر مذکور در صلوة در روز بعثت و همانا مراد خود ابن طاوس
بوده باشد لکن این خالی از بعد نیست بنا بر اینکه تفسیر از نبی و از معصوم
بوده باشد چنانچه ظاهر این است دلیل میشود بر اصل مدعی که حد آیة
الکرسی تا حد مذکور میباشد مطلقا و احتمال آنکه در آن محل خصوص
مراد باشد تا انجا است و در مواضع دیگر چنین نیست بسیار بعید است
بلکه صحیح نیست و از انچه مذکور است قال فی ط مشیرا الی یوم الغدیر و
تستحب ان تصلی ذلك الیوم اذا بقی الی الزوال نصف ساعة بعد ان تغتسل
رکعتین یقرء فی کل رکعة منهما الحمد مرة و قل هو الله احد عشر مرات
و آیة الکرسی عشر مرات و انا انزلناه عشر مرات الی اخر ما ذکره و مثل
این عبارت ابن طاوس در نهایة شیخ و در مصباح ذکر فرموده
اند مبحث مراد ایشان است در این دو کتاب بلکه در هر جا که لفظه
آیة الکرسی در کتاب ایشان مذکور میشود مگر آنکه قرینه بر خلاف
یافت شود و حمل کردن آنکه مراد ابن طاوس از لفظ بعینها اصل آیة الکرسی
است نه آنکه تا حد یکه ذکر فرموده اند خلاف بسیار داعی بر ارتکاب آن
نیست خلاف ظاهر است اذ ابن طاوس در کتاب مصباح ذکر شد است که ان
بر فرض او معتقد معتقدا چنین میباشند که مراد از آیة الکرسی مطلق
که در نماز در روز عید غدیر در آن کتاب ذکر فرموده اند تا خالدون ه
میباشد و هم چنین در سایر کتب و این مطلب مظهر این است که آیة
الکرسی در نزد ایشان عبارت از همین است که مذکور شد چنانچه
و چون آن با ذلک تامل ظاهر است و موکد انچه مذکور شد چنین است که

مذکور میشود در بیان وجه عبارت علامه وغیره مخفی نماند اینچه مذکور
در کلام شیخ الطایفه در اثبات این مطلب بعینه همان است در کلام سید بن
طاوس و اما دلالت عبارت مرحوم علامه در قواعد بر این مطلب که آیة
الکرسی تا خالدون میباشد در نزد این مرحوم پس وجه آن آنست که
مستند نماز در روز غدیر مشتمل بر لفظ آیة الکرسی مطلق است و تفسیر
او مفسر بکرم منصب او بیان و شرح مطلب است نمیشود ممکن جهة آنکه
آن مفسر معتقد است بن و این ظاهر است فالمناسب فی المقام ایراده
المستند المذکور فان الاطلاع به من اعظم ما المرید علیه فی الوصول
الی المرام فنقول روی شیخ الطایفه فی یب عن مولینا الص ع انه قال من
صلی فیه ای فی یوم الغدیر رکعتین یغتسل عند الزوال الشمس من قبل
ان تزول مقدار نصف ساعة یسئل الله عز وجل یقرء فی کل رکعة سورة
الحمد مرة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آیة الکرسی وعشر مرات
انا انزلناه عدلت عند الله عز وجل مائة الف حجة ومائة الف عمرة وما
سئل الله عز وجل حاجة من حوائج الدنیا والآخرة الا انصف قضت له
کائنة ما کانت الحاجة وان فاتتک الرکعتان والدعاء قضیتها بعد
ذلك واین حدیث مستند کلام مرحوم علامه وغیره علامه است اطلاق
آیة الکرسی در مستند و تفسیر تقییدا نماء در عبارت جهة تنبیه
بر آنست که مراد از آن در مامن آنست وهو المراد اذا اخبر مذکور
شد در وجه کلام مرحوم علامه در قواعد ظاهر میشود در کلام
مرحوم کفعمی در جنة الواقیة و بلد الامین وغیره بنابر این حاجت بر بیان
دیگر نخواهد بود و منهم شیخنا الشهید قدس الله نفسه روحه السعید
فی البیان قال ثالثها صلوة یوم الغدیر قبل الزوال بنصف ساعة

یقرء

يقرء في كل ركعة الحمد مرة وكلا من التوحيد وآية الكرسي والقدر عشرا وثوابها مائة
الف حجة وعمرة ويعطي ما سئل الى ان قال ومنها سابعها صلوة يوم الرابع
والعشرين من ذي الحجة وفيه تصدق علي عليه السلام بخاتمه ع يصلي فيه قبل الزوال
بنصف صلوة الغدير بانها يعني وحيد دلالت اين كلام بر اينكه مراد
از مفهوم آية الكرسي تا هم فيها خالدون نيست اينكه آية الكرسي ه
در صلوة مذكوره نيست و مفهوم تفسير شده است كه مراد تا هم فيها خالدون
است چنانچه مكرر بيان شده و حواله كردن اينجا بآن چنانچه فرموده
بصفة صلوة الغدير مستلزم اينست كه صاحب كلام معتقد آن بوده باشد
كه مراد بآية الكرسي مطلقا در اينجا همين معني بوده باشد و اين مظهر اينست
كه صاحب كلام معتقد اين بوده باشد كه آية الكرسي مطلق عبارات
با محل مذكور و مخفي نماند كلام مرحوم مذكور در كتاب فتحي قريب بكلام مرحوم
شهيد است در بيان محل اظاهر از كلام مرحوم شيخ شهيد در بيان
اينكه مذكور شد لكن ظاهر از كلام مرحوم در كتاب تذكره خلاف
است قال ومن الصلوة المستحبة صلوة يوم الغدير وهي مشهورة بين
الاصحاب ثم ذكر الحديث المذكور ثم قال ومنها صلوة يوم المباهلة وهو
الرابع والعشرون من ذي الحجة في اظهر الروايات وروي انه الخامس
والعشرون منه الى ان قال روي عن الصادق عليه السلام انه يصلي فيه ركعتين
بصفة صلوة يوم الغدير الا انه قال في آية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون
الى آخر ما ذكره ومنهم المحقق الثاني قال في الجعفرية ومنها صلوة يوم
الغدير قبل الزوال بنصف ساعة وهي ركعتان تقرء في كل ركعة الحمد مرة
وكلا من القدر والتوحيد وآية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون عشرا
الى آخر ما ذكره وظاهر الدلالة يظهر مما سلف ومنهم السيد السند
السيد طاهر بن السيد رضا الدين الحسيني في شرحه على الجعفرية ان

في مقام الشرح اورد العبارة المذكورة مع السكوت عن القدح بل لعل فيه
يظهر منه الاذعان بذلك مضافا الى انه استدل لذلك بقوله لعله التواتر
والمراد بالرواية هو الحديث الذي اوردناه فيما سلف ومعلوم انه
ذلك انما تستقيم عند اعتقاد ان اية الكرسي المطلق يكون عبارة عن ه
ذلك كما لا يخفى وجهه للمتامل ومنهم شارح الامن وكلامه في المرام
اظهر مما ذكره شيخنا البهائي قال في مفتاح الفلاح في تعقيب صلوة الصبح
ثم اقرء فاتحة الكتاب واية الكرسي الى هم فيها خالدون ومنهم المولى
المحقق الحلو اسادي قال في ترجمه ما هذا لفظه بعد از ان بخوان ه
فاتحة الكتاب واية الكرسي والله لا اله الا هو الحي قيوم وذكر فرموده
انه تا هم فيها خالدون اكرچه اينجا ذكر فرموده انه ترجمه عبارت ه
مفتاح الفلاح است لكن موذن مطلقا متعرض قدح در ان نشده
اي مظهر اذعان بحقيت انست ومنهم المحدث الكاشاني قال في ه
خلاصة الاذكار وليوم الغدير صلوة ركعتين قبل الزوال الى نصف ه
ساعة تقرء في كل ركعة الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات واية ه
الكرسي الى قوله هم فيها خالدون عشر مرات والقدر عشر مرات صادق
انتهى يعني يروي عن الصادق ع وقد اوردنا الرواية وانها مشتمل
على اية الكرسي وقال ايضا في الفصل الحادي عشر لبيان اداب
المسافر ما هذا لفظه لاستحفاظه اي المسافر ان يقرء خلفه اية الكرسي
الى هم فيها خالدون واز جمله قدماي اصحاب كه در كلام ايشان ظاهر وبے
با اعاني هست كه اية الكرسي تا موضع مذكور ميباشد وهو شيخنا ه
الثقة الاقدم علي بن ابراهيم في تفسيره هنا انا اورد كلامه بالتمام ه
للاطلاع على حقيقة الحال قال واما اية الكرسي فانه حدثني ابي ه
عن الحسين بن خالد انه قرء ابو الحسن الرضا عليه السلام الله لا اله

الا هو

الا هو الحى القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم اى نعاس له ما فى السموات
وما فى الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة هو الرحمن
الرحيم من ذا الذى يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم قال
ما بين ايديهم فامور الانبياء وما كان وما خلفهم اى ما لم يكن بعد قوله الا
بما شاء اى بما يوحى اليهم ولا يؤده حفظهما اى لا يثقل عليه حفظ ما فى
السموات والارض قوله لا اكراه فى الدين اى لا يكره احد على دينه الا
بعد ان يتبين له وتبين له الرشد من الغى فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن
بالله وهم الذين غصبوا آل محمد حقهم قوله فقد استمسك بالعروة الوثقى
يعنى امير المؤمنين والائمة ثم يخرجهم قوله من الظلمات الى النور والذين كفروا
هم الظالمون آل محمد اولياؤهم الطاغوت وهم الذين اتبعوا من
غصبهم يخرجونهم من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها
خالدون والحمد لله رب العالمين كذلك نزلت وفى الكافى عن النضر بن
سويد عن موسى بن بكر عن زرارة عن ابى عبد الله ع قوله وسع كرسيه
السموات والارض قال بل الكرسى وسع السموات والارض وكل
شى خلقه الله فى الكرسى انتهى وجه ظهوره فيما ذكرنا امران احدهما
انه لو كان معتقدا بان آخر آية الكرسى هو العلى العظيم كان المناسب
ذكر الحديث المتعلق بالكرسى هناك وعدم ذكره بعد الآيتين يرشد
الى اعتقاد امتداده كما لا يخفى والثانى قوله كذلك نزلت بناء على ان
الظاهر ليس بالاشارة الى خصوص ما ذكره فى الآخر من قوله الحمد لله
رب العالمين لعدم الاعتقاد الى وفاق الكافى واللام من اسم
الاشارة ح فيكون اسناده الى المجموع ما رواه عن مولانا الرضا عليه
التحية والثناء الى آخره فتامل ومنهم المولى المتقى التقى المجلسى طهر روحه
در كتاب صوم لوامع در بيان نماز دو ركعتى كه در ان روز

دو رکعت نماز کند قبل از زوال به نیم ساعت غسل کند در هر رکعتی یکمرتبه

حمد و ده مرتبه قل هو الله احد و ده مرتبه آیة الکرسی تا هم فیها خالدون

ومنهم صاحب الدمنیره فرموده است در کتاب مفاتیح النجاة در عمل

روز بیست و چهارم سنت است نمازی که در روز غدیر گذشت

بجا آورد انتهی و چونکه مستند نماز روز بیست و چهارم مشتمل

است بر آیة الکرسی تا هم فیها خالدون چنانچه بیان شد و مستند

نماز روز عید غدیر مشتمل است بر مطلق آیة الکرسی پس حکم بر اینکه

نماز روز بیست و چهارم نماز روز غدیر است در وقتی صحیح

است که آیة الکرسی ممتد باشد تا هم فیها خالدون ومنهم العلامه

السمی المجلسی قال فی مرآة العقول مع هذا اللفظة قوله وآیتین بعدها

ای ذکر آیتین بعدها وعدهما من آیة الکرسی فاطلاق آیة الکرسی

علیها علی ارادة الجنس فیکون ثلث آیات کما یدل علیه بعض الاخبار

انتهی کلامه رفع مقامه توضیح مرامه بسند علی ایراد الحدیث الذی

ذکر الکلام المذکور بتفسیره فنقول روی فی روضة الکافی عن محمد بن

خالد عن حمزة بن عبید عن اسمعیل بن عباد عن ابی عبد الله ع ولا یحیطون

بشیء من علمه الا بما شاء وآخرها وهو العلی العظیم والحمد لله رب

العالمین وآیتین بعدها فانه قدس الله روحه اورد الکلام

المذکور فی تفسیر هذا الحدیث وارجع الضمیر فی قوله فیکون ثلث آیات

نماز الی آیة الکرسی فدلالته علی امتداد آیة الکرسی منتهی الی خالدون

ونماز افتاء فیه وهم چنین در زاد المعاد در بیان اعمال روز عید

غدیر چنین در زاد المعاد در بیان اعمال روز عید غدیر چنین

فرموده است اما کیفیت نماز روز عید غدیر نماز مشهور وش آنست

که از حضرت صادق ع روایت کرده اند که هر که در این روز نیم

ساعت

ساعت پیش از زوال شمس در رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعت
سوره حمد یکمرتبه و قل هو الله احد و انا انزلناه و آیة الکرسی تا هم فیها
خالدون هر یک را ده مرتبه بخواند ثواب باشد نزد حق تعالی با صد
هزار حج و صد هزار عمره مخفی نماند از اینکه اشخاص مذکوره که تماما کلمات
صادره از آنها دال بر آنست که آیة الکرسی نزد ایشان تا هم فیها
خالدون میباشد از اعاظم علماء اکابر و فضلاء میباشند از آن راه
بوده باشد که رحمت مکان دار ایشان مرحوم شیخ نجفی قدس الله نفسه
روحه القدسی در کشف الغطاء این قول را اختیار فرموده قال ره
فی مقام بیان الامور المکروهة منها التخلی ما هذا لفظه ومنها الکلام
علی الخلاء و شیء منه ذکر السر وقراءة آیة الکرسی الی خالدون ره.
تا اینجا مقام بیان اشخاصی بود که کلمات ایشان دال بر آنست که آیة
الکرسی منتهی میشود به العلی العظیم پس ایشان نیز جماعتی از اجله علما
میباشند منهم شیخنا الشهید الثانی فی شرحه علی الارشاد والظاهر ان
المراد بآیة الکرسی الآیة التی یذکر فیها الکرسی اولها الله لا اله الا
هو الحی القیوم الی العلی العظیم ومنهم المولی المحقق الاردبیلی قال فی مجمع
الفائدة والظاهر من آیة الکرسی الی قوله وهو العلی العظیم کما هو المقرر
عند القراء والمفسرین ومنهم صاحب مجمع البحرین قال وآیة الکرسی ره
معروفة وهی الی قوله وهو العلی العظیم ومنهم المولی الخلیل القزوینی
قال فی شرحه علی الاصول آیه سیم آیة الکرسی است که در سوره بقره است
الله لا اله الا هو الحی القیوم الی آن قال ولا یؤده حفظهما وهو العلی
العظیم و در چند موضع تصریح بر این فرموده ومنهم المولی الصالح
المازندرانی قال الظاهر ان آیة الکرسی من قوله الله لا اله الا هو الحی

العلي العظيم ومنهم السيد الجليل السيد علي صدر الدين الحسني الحسيني في شرحه
على الصحيفة السجادية على منشئها الاف السلام والثناء والتحية قال في
اول البينات التي اوردها في اواخر شرحه المذكور ما هذا لفظه اية
الكرسي اولها الله لا اله الا هو الحي القيوم الى قوله العلي العظيم نص
على ذلك بعض اصحابنا المتاخرين وهو المشهور انتهى كلامه رفع مقامه
ولا يخفى ان نسبته التصريح الى بعض الاصحاب غير ملائم لدعوى الاشتهار
ثم اقول وافقه وصنف الملكي العلامة المسمى المجلسي قال في البحار والمشهور
ان اية الكرسي الى العلي العظيم ويظهر من بعض الاخبار انها الى هم
فيها خالدون وقد سمعت كلامه في ثواب العقول ايضا وهذا القول هو
الظاهر من اكثر المفسرين من الخاصة والعامة والمستند للقول الاول
ما رواه شيخ الطائفة في المصباح قال روي عن الصادق ع انه
قال من صلى في هذا اليوم اي في اليوم الرابع والعشرين من ذي الحجة ركعتين
قبل الزوال بنصف ساعة شكرا لله على ما من به عليه وخصه به
يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد
وعشر مرات اية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون وعشر مرات انا انزلناه
الى اخر ما حكينا عنه فيما سلف رواه سيدنا ابن طاوس عن جماعة من
الاعيان منهم شيخ الطائفة حيث قال مشيرا الى اليوم الرابع والعشرين
من ذي الحجة ما هذا لفظه فصل فيما نذكره من عمل نافلة في هذا اليوم
العظيم الشان رويناه ذلك عن جماعة من الاعيان والاخوان احدهم ره
ابو جعفر الطوسي فيما ذكره في المصباح الى اخر ما حكينا عنه فيما سلف
وجه الدلالة هو ان الظاهر من هذا الكلام هو ان التحديد المذكور
انما هو لاية الكرسي لما في اخرها وانتهائها من الخفاء لوضوح انه لو لم

يكن

يكن الى خالدون من آية الكرسي لم يكن المناسب ان يقول وآية الكرسي
الى هم فيها خالدون كما لا يخفى على المناسب ان يقول وآية الكرسي وآيتين
بعدها كما لا يخفى وهذا المعنى هو الذي فهمه منه شيخ الطائفة وسيدنا
السيد بن طاوس لما حكينا عنهما فيما سلف حيث انهما بعد ان اورد
الحديث قالا وهذه الصلوة بعينها رويناها في اليوم الغدير وقد عرفت
مما بيناه عليه ان الحديث في صلوة يوم الغدير مشتمل على لفظ
آية الكرسي فقط ومعلوم ان هذا البيان انما يليق اذا فهم من قوله آية
آية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون انه بيان لآية الكرسي كما لا يخفى
على المتامل ومثلهما العلامة كما يظهر منه في القواعد والتذكره ونهاية
الاحكام سيما الاول وشيخنا الشهيد في البيان وشيخنا الكفعمي في الجنة
الواقية والبلد الامين والمحقق الثاني في الجعفرية وشارحها وغيرهم ممن
مر ذكرهما هنا وصاحب الذخيرة والعلامة المجلسي والمحدث القاشاني على ما
ما حكينا عنهم حتى يتضح لك الحال وقد عرفت ان الحديث ظاهر في المعنى
المذكور وهذا الظهور معتقد بفهم هؤلاء الفحول ومنها ما رواه
شيخنا الكفعمي في بعض الحواشي التي كتبها في فوائد البلد الامين ما كتبا
عن كتاب الفرج بعد الشدة عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال من قرأ اول البقرة
الى المفلحون والهكم اله واحد الآية آية الكرسي الى خالدون وان ربكم الله
الى اعراف الى المحسنين واول الصافات الى لازب ويا معشر الجن والانس
والجن الى تنتصران واخر سورة الحشر وقل اوحي الى الجن الى قوله شططا
كفى لكل شيطان مارد وسلطان عاد انتهى وجه الدلالة نظير ما ذكرنا
منها ما رواه في روضة الكافي عن محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد عن
اسمعيل بن عباد عن ابي عبد الله عليه السلام ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما

شاء واقرءها وهو العلي العظيم والحمد لله رب العالمين واثنين بعدها

بناء على ان المراجع للتعظيم في قوله واقرءها واثنين بعدها فيه ما لا يخفى من حذف

والتقدير وذكر اثنين كما هو الصحيح في كلام العلامة المسمى المجلسي والمرجع

للضمير في بعدها الاية المذكورة والاتيان بعدها هو المناسب لسوقه

الكلام واما ما ذكره السيد السند السيد علي صدر الدين في رياضه

السالكين بقوله ان الرواية وردت بنصب اثنين ولا وجه للنصب

الا بعامل مقدر والتقدير واقرء اثنين بعدها فيكون الكلام قد تم عند

قوله والحمد لله رب العالمين وهي في على النصب على التقدير القول اي

وقل الحمد لله رب العالمين واقرء اثنين بعدها فهو مخالف للظاهر

اذ المفروض انه في المقام مقام التحديد لاية الكرسي فقال ع واقرءها العلي

العظيم وتقدير القرائة غير ملائم لسوق الكلام قطعا فنقل هذا الاحتمال

غير مرضي من السند لاول كما لا يخفى على اولي التامل والحاصل ان ما ذكره

من انه لا وجه للنصب الا بعامل مقدر وان كان مسلما لكن الفعل المقدر

في كلامه غير ملائم لسوق الكلام اصلا لوضوح ان حاصل الكلام ح يكون

هكذا اقرء اية الكرسي وهو العلي العظيم وقل الحمد لله رب العالمين واقرء

اثنين بعدها فان تقدير القول في الاول بما يناسب اذا كان المراد هكذا

اذا علمت اقرء اية الكرسي كما لا يخفى فان اغمضنا النظر عن ذلك وقلنا ان

المراد ان اقرء اية الكرسي العلي العظيم لكن كلما قرات اية الكرسي في اي

موضع كان فقل الحمد لله رب العالمين واقرء الحمدين اثنين بعدها فحينئذ

ينفى الثمرة المترتبة من التحديد المذكور اذ التحديد بالعلي العظيم

يستدعي الحكم بتاتي الامتثال بالقرائة اليه كما ورد الامر بقرائتها بخلافه في

بخلافه على القول باستئنافها الى هم فيها فالدور على التقدير المذكور

بناء

بناء على المعنى المذكور تنتفى الثمره المذكوره كما لا يخفى على ذى فطنه وانما ينبغى
الكلام فى محض التسميه وذلك ليس مما يعتنى به كما لا يخفى فالتقدير
المذكور فى كلام السيد السند طود متخط عن درجة القبول تخفى غايت مقتضاى
معنى اول اينست كه الحمد لله رب العالمين بعد از آية الكرسى بوده باشد
شايد مأخذ كلام مولانا المتقى التقى المجلسى اين حديث بوده باشد
كه مذكور شد فرموده اند در شرح فقيه در مقام بحث از كراهت
تكلم در بيت الخلاء واستثناى آية الكرسى كلامى كه اين عين عبارت است كه
در مابعد آية الكرسى بنحويكه نازل شده در روايات اهل البيت ع بعد از العظيم
والحمد لله رب العالمين هست وبعد از له ما فى السموات وما فى الارض
وارد شده است وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهاده
الرحمن الرحيم من ذا الذى اه واين روايات را على بن ابراهيم وكلينى وشيخ
طوسى وسيد بن طاوس وغير ايشان ذكر كرده اند وميامنده
اينجا با آية الكرسى على التنزيل انتهى كلامه اخبار در روضه كافى مذكور
است ودو حديث است اول على بن ابراهيم عن احمد بن محمد عن محمد بن
خالد عن محمد بن سنان عن ابى جرير القمى وهو محمد بن عبد الله وفى نسخه
عبد الله عن ابى الحسن ع له ما فى السموات وما فى الارض وما بينهما وما تحت
الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذى يشفع عنده
الا باذنه ثانى محمد بن خالد عن حمزه بن عبيد عن اسمعيل بن عباد عن
ابى عبد الله ولا يحيطون بشىء من علمه الا بما شاء وآخرها وهو العلى
العظيم والحمد لله رب العالمين وآيتين بعدها ظاهر اين است اخبار كه
نسبت بكلينى داده اشاره باين دو حديث بوده باشد واما على بن
ابراهيم پس آنكه بعد الحمد لله رب العالمين مذكور در تفسير او موجود هست

لکن نه باین نحو که الحمد لله رب العالمین بعد العظیم مذکور باشد بلا فاصله
بعد از کلام علی بن ابراهیم در سابق مذکور شد ملاحظه کن تا حقیقت حال
مشخص شود و اما نسبت بشیخ طبرسی پس مذکور در تفسیر مجمع البیان و
جوامع الجامع مطابق با آن نیست بلکه در تفسیر آیة الکرسی آنچه مذکور
هست این است روی علی بن ابراهیم عن ابیه عن الحسین بن خالد انه
قرء ابو الحسن الرضا الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة
ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری عالم
الغیب والشهادة الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه
علاوه و این در مجمع البیان در تفسیر آیة الکرسی مذکور نیست مطلق
ذکر الحمد لله رب العالمین بعد العظیم مذکور نیست شاید در موضع
دیگر مذکور شده باشد مخفی نماناد که مضمون معنی که مرحوم مجلسی ذکر
نموده در نسبت بروایات ائمه داده منافی است با معنی که مرحوم مذکور
در شرح صحیفه ذکر نموده و مباینه و حیران بعد از تأمل ظاهر
میشود منها ما رواه ثقة الاسلام فی کتاب الدعاء فی ادبار الصلوات
من کتاب الدعا من الکافی عن بکر بن محمد عن رواه عن ابی عبد الله علیه السلام قال
من قال هذه الکلمات عند کل صلوة مکتوبة حفظ فی نفسه و داره
و ماله و ولده اعیذ نفسی و مالی و ولدی واهل داری و کل ما هو منی
بالله الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد
و اعیذ نفسی و مالی و ولدی واهل داری و کل ما هو منی برب الفلق
من شر ما خلق الی آخرها و برب الناس الی آخرها و بآیة الکرسی الی آخرها
و تأیید الدلالة هو انه لو کان آیة الکرسی عبارة الی العلی العظیم کان
المناسب الاکتفاء بلفظ آیة الکرسی و عدم الاکتفاء بذلک والاتیان

بقوله رب

بقوله الى اخرها للتنبيه على امتدادها زايد على الاية المذكوره فيكون ممتده

الى خالدون الانتفاء الواسطه واما مستند قول ثانى يعنى اية الكرسى

تا هو العلى العظيم است پس از نبى چند حديث است اول حديثى است

كه محمد واسطى جزو ثانى من عشر اذا مالى شيخ جليل القدر ابى على

فرزند ارجمند سعادت مند شيخ الطايفه قال اخبرنا جماعة عن ابى

المفضل حدثنا عبد الله بن ابى سفيان ابو محمد القرشى السعرانى املاء

من اصل كتابه بالموصل قال حدثنا ابو هيثم بن عمرو بن بكر قال حدثنا

محمد بن شعيب ابن شابور القرشى عثمن بن ابى العاتكه الهلالى عن على بن

يزيد انه اخبره ان انا عبد الله الرحمن القاسم بن عبد الرحمن عن صدى

الى امامه الباهلى انه سمع على بن ابى طالب ع يقول ما ادى رجلا ادرك

عقله الاسلام وولد فى الاسلام يبيت ليله سواء دها قلت وما سواء

ها يا ابا امامه قال جميعها اخبرنى هذه الاية الله لا اله الا هو الحى

القيوم نقرء الايه الى قوله ولا يؤده حفظهما وهو العلى العظيم ثم قال

فلو تعلمون ما هى او قال ما فيها لما تركتموها على حال ان رسول الله ص

اخبرنى قال اعطيت اية الكرسى من كنز تحت العرش ولم يؤتها نبى

كان قبلى قال على ع فما بت ليلة قط حتى سمعتها من رسول الله حتى

اقرءها ثم قال لى يا ابا امامه الى اقرءها ثلث مرات فى ثلث احايين

كل ليله فقلت وكيف تصنع فى اقرائتك لها يا بن عم محمد قال اقرءها

قبل الركعتين بعد صلوة العشا الاخره فوالله ما تركتها منه سمعت

هذا الخبر من نبيكم حتى اخبرتك به والحديث دلالته على ان اية الكرسى

الى العظيم وانتهائها تماما لاقتضاء ثبته حديثى است كه ثقه مجملا حديث اول

الاسلام روايت نموده در باب فضل القران در كتاب فضله

القران و شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از عمرو بن جمیع رفعه الی
علی بن الحسین ع قال ~~بن الحسن~~ رسول الله ص من قراء اربع ایات من اول
البقره و ایة الکرسی و اثنین بعدها و ثلث ایات من اخرها لم یر فی نفسه
و ماله شیئا یکرهه و لا یقربه شیطان و لا ینسی القران وجه دلالت
این حدیث بر مدعی اگر چه محل مناقشه است نظر با آنکه مراد از اثنین ه
بعدها ایة الکرسی لا اکراه فی الدین الی اخره بودن موقوف بر اینست که ثابت
بوده باشد که مراد از ایة الکرسی تا هو العلی العظیم بوده باشد چه
اگر این ثابت نبوده باشد ممکن است که مراد از ایة الکرسی تا هو العلی
العظیم بوده باشد چه اگر این ثابت نبوده باشد ممکن است که مراد
از ایة الکرسی سه ایه بوده باشد و مراد ~~ایة الکرسی~~ از دو ایت
بعد از ایة الکرسی دو ایت بعد از خالدون بوده باشد پس تمسک
بر حدیث مذکور در این مقام خالی از مصادره نیست لکن این حدیث
بعموم حدیث دیگر که شیخ طبرسی در مجمع البیان ذکر فرموده
وافی بمدعا خواهد بود و آن حدیث اینست که فرموده روی عن عبد الله
بن مسعود قال من قرء عشر ایات من سوره البقره فی کل لیلة فی بیت لم
یدخل ذلک البیت شیطان حتی یصبح اربع ایات من اولها و ایة الکرسی
و اثنین بعدها و خواتیمها وجه دلالت این است هر گاه در این حدیث تصریح
شده به ایه پس باید مراد از ایة الکرسی همان یک ایه بوده باشد و مراد
از دو ایه بعد از آن لا اکراه بوده باشد تا خالدون و الا عدد ایات ده
در از ده میشود نه کما لا یخفی علی المتامل از آنچه مذکور شد ظاهر
میشود که عمده تمسک بحدیث ثانی در مقام است نه اول و الا اولی خواهد
بود نظر بر آنکه اینست در دلالت لکن چون حدیث اول اقوی است

سندا

حدیث نهم
حدیث دوم
حدیثی است که صاحب کتاب حدیث دوم نیز روایت کرده به سند خود از جمله او لوانست بن عسک بان اد ان جهته او لو است
طب الائمه که عبارت از ان حسین بن بسطام برادر او عبد الله بن بسطام
بوده باشد منافع از جاسوسی ظالم مشهود در دانست بوده در ثلثا داد
از کتاب مذکور از محمد بن کثیر دمشقی از حسن بن علی بن یقطین از مفخر اهل
سعادت هذا جناب حضرت امام رضا علیه الاف التحیه و الثناء که فرموده
این بوده مرض و اما انسب از هر درد حرفی و ان بوده این است بسم الله
الرحمن الرحیم بسم الله اخسئوا و لا تکلمون اعوذ بالرحمن منک ان کنت
تقیا او غیر تقی فلان بن فلانه ولا علی ذریته ولا علی ماله ولا علی اهل
بیته سترت بینه و بینکم بستر النبوة التی استتروا بها من سطوات
الفراعنه جبرئیل عن ایمانکم و میکائیل عن یسارکم و محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیته
امامکم و الله تعالی مطلع علیکم یمنعه الله و ماله و ذریته و اهل بیته منکم
و من الشیاطین ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم انه
لا یبلغ جهله اناتک و لا یبلغه مجهود نفسه فعلیک توکلت و انت نعم
المولی و نعم النصیر حرسک الله و ذریتک یا فلان بما حرس اولیائه
صلی الله علی محمد و اهل بیته و تکتب آیة الکرسی الی قوله و هو العلی
العظیم ثم تکتب لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و لا ملجأ من الله الا
الیه حسبنا الله و نعم الوکیل و دل سام فی رأس الشهر حالهم السمیها المسلما
تسلسلوا و الطائف قوله ع الی قوله و هو العلی العظیم فقید لایة الکرسی
و المراد تکتب آیة الکرسی ره الی قوله و هو العلی العظیم قد لاله علی
المرام بما لا یکاد یخفی علی احد من اولی الاحلام مؤید انست اخذ داد است بعد
کتاب بعد از ان جند در فی ذکر در بیان بوده ماخوذ مشهود دوایت
بوده از احمد بن بدراد اسحق صحاف از جناب موسی جعفر که صحافه

که صحاف نقل نموده که آنحضرت فرموده‌اند یا صحاف قلت لبیک یا ابن رسول الله
قال انک ماخوذ عن اهلک قلت بلی یا ابن رسول الله منذ ثلث سنین وقد
عالجت بکل دواء فوالله ما نفعنی قال یا صحاف افلا اعلمنک قلت یا ابن رسول
الله والله ما خفی علی ان کلشیی سند کرفمیه ولکن استجیبک قال ویحک
وما منعک الجار فی دجل مسحو دماهنه خود اما انی اردت ان اذا
بذلک قل بسم الله الرحمن الرحیم اردبک ایها السحرة من فلان بن
فلانه بالله الذی قال لابلیس اخرج منها مذؤما مدحورا الی ان قال
قال م وما هم بخارجین من النار باذن الله الذی لا اله الا هو الحی
القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی
یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون
بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده
حفظهما وهو العلی العظیم ان الحکم لواحد رب السموات والارض وما
بینهما ورب المشارق الی آخرها وچون ثابت است که در امثال
مقامات در اسناد استعاذه و تمسک بآیة الکرسی شده و این مقتضی
این است که اگر آیة الکرسی العلی العظیم منتهی نشود بعد از آن میبایست
نیز مذکور شده باشد پس اقتصار بآخر مذکور شده مشعر انتهاء
آیة الکرسی است بالعلی العظیم وهو المطلوب حدیث چهارم حدیثی است
که شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده فی ضمن الخصال التی
سئل عنها ابوذر ره قال دخلت علی رسول الله صم وهو جالس فی المسجد
وحده فاغتنمت خلوته الی ان قال قلت فای آیة انزلها الله علیک
اعظم قال آیة الکرسی و همین حدیث را صاحب مکارم الاخلاق در اواخر
کتاب مذکور روایت نموده و چه دلالت این حدیث آنست که ظاهر

حدیث چهارم

از سؤال

از سؤال سائل ای آیه انزلها الله علیک سؤال از آیه واقعه است
که اعظم بوده باشد ظاهر در مقام جواب از آن سؤال آیة الکرسی
یک آیه بوده باشد چنانچه ظاهر لفظ مقتضی این است و این مستلزم
این نیست که آیة الکرسی منتهی مشهود بقوله تعالی العلی العظیم نظرها بحدیث مذکور
شد که تشکیکی نیست در اینکه اول آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی
القیوم است و قول براینکه از لفظ الله تا القیوم یک آیه است
و از لا تأخذه سنة تا عظیم آیه دیگر است چنانچه جزم نموده طبرسی ره
از بعضی مکاتب فرموده ضعیف است حدیث پنجم حدیثی است مروی
در جمله از کتب معتبره عامه بی در کتاب تیسیر الوصول الی جامع
الاصول روایت نموده از ابی هریره که جناب رسول خدا صم فرموده
ان لکل شیء سناما و ان سنام القرآن سورة البقرة وفیها آیة هی
سیدة ای القرآن و آیة الکرسی حدیث ششم ما از حدیثی است مروی
در کتاب مذکور و غیره از ابی الکعب از جناب رسول خدا صم که
فرموده یا ابا المنذر اندری ای آیة من کتاب الله معک اعظم
قلت الله لا اله الا هو الحی القیوم فضرب فی صدری لیهنک العلم
یا ابا المنذر حدیث هفتم حدیثی است مروی در کتاب مصابیح و تیسیر
الوصول الی جامع الاصول وغیرهما عن ابی هریرة قال وکلنی رسول الله صم
بحفظ زکوة رمضان فاتانی آت فجعل یحثو من الطعام فاخذته وقلت
لارفعنک الی رسول الله صم قال انی محتاج وعلی عیال ولی حاجة
شدیدة قال فخلیت عنه فقال النبی صم فقال اما انه سیعود فرصد
ته فجاء یحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله صم
قال دعنی فانی محتاج وعلی عیال لا اعود فرحمته فخلیت سبیله فاصبحت

فقال رسول الله صم يا ابا هريرة ما فعل اسيرك البارحة قلت يا رسول

شكى حاجة شديدة وعيالا فرحمته فخليت سبيله فقال اما انه قد

كذبك وسيعود فرصدته فجاء يحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنك

الى رسول الله وهذا اخر ثلث مرات انك تقول لا تعود ثم تعود فقال

دعني اعلمك كلمات ينفعك الله بها اذا اويت الى فراشك فاقرء اية

الكرسي الله لا اله الا هو الحي القيوم حتى تختم الاية فانك لن يزال

عليك من الله حافظ ولا يقربك شيطان حتى تصبح فخليت سبيله

فلما اصبحت فقال رسول الله صم ما فعل اسيرك فقلت زعم انه يعلمني

كلمات ينفعني الله بها فقال اما انه صدقك وهو كذوب يعني صدقك

في اية الكرسي وهو ذكر خواصه لكنه كذبك في عدم العود وجه الدلالة

على المدعى ظاهر لوضوح ان قوله حتى تختم الاية يدل على انتهاء بآخر اية

الكرسي بقوله وان لم يكن حجة لكن تصديقه صم يكفي في ذلك قد

ممكن است جواب گفته شود از مستندي كه در اثبات قول اول

ذكر كرديم اما از حديث اينكه شيخ مرحوم در مصباح ذكر فرموده اند

بعنوان مقدمه وح است سندا و دلالة اما بحسب سند ظاهر اينكه

حديث مرسل است سند آن مطلقا معلوم نيست همين قدر مرحوم

شيخ فرموده اند روى عن الصادق ع نه راوى معلوم است و نه

واسطه مابين مرحوم شيخ و راوى پس اعتماد بآن در بيان مراد

شارع نميتوان نمود خصوصا در صورتيكه مخالف ظاهر لفظ بوده

باشد واما قصور در دلالة پس بجهة آنكه ممكن است الى قوله هم

فيها خالدون از كلام مرحوم شيخ بوده باشد واين تفسير موافق

اعتقاد آن مرحوم بوده باشد يعني چونكه اعتقاد آن مرحوم اين بوده

كه آية

که آیة الکرسی منتهاست الی خالدون لهذا آیة الکرسی در حدیث را
تفسیر فرموده اند باخبر مذکور شد بر فرض تسلیم آنکه تفسیر مذکور
از حدیث بوده باشد چنانچه ابن طاهر است میگوییم کلام محتاج
بحذف است چنانچه در سابق اشاره بان نمودیم و ان محذوف چنانچه
ممکن است هی بوده باشد پس تقدیر حسنین مواهد بود و عشر آیات
آیة الکرسی و هی الی قوله هم فیها خالدون ممکن است بنحو دیگر باشد
بنحو عشر آیات آیة الکرسی و ما بعدها الی قوله هم فیها خالدون
در تقدیر اول اگرچه دلالت بر مدعی ثابت است لکن بنابر ثانی
ثابت نیست بلکه دلالت بر خلاف ثابت است فاذا قام الاحتمال
بطل الاستدلال بنابراین لازم از حدیث مذکور است نیست
که در نماز در شب بیست و چهارم ذی الحجه موظف است که سه
آیه زیاده بر بیش تلاوت نماید و این مستلزم آن نیست که آیة الکرسی
مطلق در جائی که وارد شده باشد حمل شود بر این معنی چه و ظاهر از
آنچه مذکور شد ظاهر میشود جواب از حدیثی که از حاشیه بلد الامین
مذکور شد پس احتیاج باعاده کلام در این نیست و اما حدیث
روضه کافی پس آن نیز مقدوح است سندا و دلالة اما قدح
در سند پس بجهة آنکه حمزة بن عبید مذکور در کتب رجال نیست
و هم چنین راوی یعنی اسمعیل بن عباد نظر باینکه اسمعیل
بن عباد مذکور در کتب رجال نیست مگر آنکه علامه و ابن شیخ ره
بر هم در رجال در اصحاب مولانا الرضا ذکر فرموده در
ما نحن فیه روی حدیث را روایت نموده از حضرت امام
جعفر صادق ع ثم بنابراین پس راوی مذکور در رجال

خواهد بود فرض تسلیم اتحاد مذکور در ما المجهول الحال است و اما
قدح در دلالت پس جهت آنست که لفظ آیة الکرسی مطلقا مذکور در حدیث
نیست تا آنکه ضمیر آخرها راجع شود بآن پس میگوئیم چنانچه ممکن است ضمیر
مذکور راجع شد بآیة الکرسی ممکنست راجع باشد باصل آیه نظر به
اختلاف مفسرین که الله لا اله الا هو تا العلی العظیم دو آیه است آیه
اولی الله لا اله الا هو الحی القیوم ثانیه لا تأخذه سنة و لا نوم
تا العلی العظیم بنا بر این مقصود از حدیث تنبیه بر فساد قول
بتعدد است پس معنی آخرها و هو العلی العظیم آخر آیه است که مصدر
است بالله لا اله الا هو العلی العظیم است بعد ده ممکن است بگوئیم
که این حدیث محل است بلکه بعید است که باین نحو صادر از معصوم
شده باشد که اول فرموده باشند و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما
شاء و آخرها و هو العلی العظیم بلکه مناسب این که اگر مراد تحدید آیة
الکرسی با آیه بوده باشد اول کلام معصوم مصدر شود باول
آیه باین نحو الله لا اله الا هو الحی القیوم و هو العلی العظیم بلکه مناسب
بنا بر قول بامتداد آیة الکرسی الی خالدون این بود که فرموده باشند
و آخرها خالدون و این ظاهر است پس مطلق اعتماد باین حدیث در حکم
بامتداد آیة الکرسی الی خالدون نمیتوان نمود چنانچه و چون تأمل
در آنچه مذکور شد ظاهر میشود و اما جواب حدیث آخر یعنی حدیث
مهدی در کتاب دعائی از کافی پس میگوئیم لفظ الی آخرها بر جهة
است که مذکور شد بلکه جهة دفع توهم اکتفا بلفظ آیة الکرسی
است باین نحو اعیذ نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل
منی بآیة الکرسی یعنی اگر لفظ الی آخر مذکور نبوده توهم این

میشد

میشود که مراد این باشد که باین نحو تلاوت نماید پس غایت لفظ الی آخرها
چنانچه ممکن است آن بوده باشد که در وجه استدلال مذکور شد
ممکن است این بوده باشد که در این مقام مذکور شد اگر ادعای ظهور در
ثانی بکنیم ادعای ظهور در اول ممکن نیست اذا قام الاحتمال بطل الاستد
لال پس اعتماد بر اسناد مذکوره در حکم باستدلال آیة الکرسی الی خالدون
بلی چونکه در انضمام هست کلمات مذکور از جمله علمای مذکوره است که
نمیکوئیم انصاف آن نیست که کلام شیخ الطائفه نور الله تعالی مرقده
دال بر این هست که آن مرحوم معتقد این بوده باشد که آیة الکرسی محدد
بوده باشد تا خالدون چنانچه در مقام وجه استدلال بحدیث اول
مذکور شد و همچنین کلام سید ناسید بن طاوس را افاده دلالت که
کلمات باقی اصحاب بر این مطلب مشخص نیست توضیح مرام مستدعی این
است که گفته شود کلام مرحوم علامه رحمة الله عنه کل راجع بر این
است که تصریح نموده اند که آیة الکرسی را در نماز دو رکعت بعد
تلاوت نماید تا هم فیها خالدون با آنکه این حدیث که مستند این
این صلوة است مشتمل است بر لفظ آیة الکرسی فقط پس این تفسیر
از اعاظم علمای مذکوره بجهت این است که آیة الکرسی تا بر اعتقاد این
ایشان ممتد است تا خالدون انصاف این است که این وجهی است
متین لکن میکوئیم چنانچه ممکن است که این تفسیر از جهت بوده باشد
که مذکور شد ممکن است بجهت شدت اعتماد بر مرحوم شیخ بوده باشد
با این معنی نظر بر اینکه صلوة مذکوره از صلوة مندوبه است با اطباق
علما در مسامحه در امور مندوبه ثابت است و چونکه مدلول علیه
بکلام مرحوم شیخ اینست که تلاوت آیة الکرسی در صلوة دو رکعت بعد

تا هم فيها خالدون باشد لهذا مرحوم علامه و غيره حكم فرموده اند بانكه
اين مطلب نظر بشواهد در امور متعدده بسى نفيس مذكور از علماى مذكوره
شايد از اين راه بوده باشد كه مذكور شد نه از جهة اعتقاد بامتداد
اصل آية الكرسى تا محل مذكور پس حكم بر اينكه اجل علماى مذكوره معتقد
اين است ميباشند كه آية الكرسى ممتد است تا خالدون ممكن نخواهد
بود مؤيد اين مطلب اين است كلام مرحوم علامه در نهاية الاحكام
و تذكره قال فى نهاية الاحكام تستحب ان يصلى يوم الرابع والعشرين
من ذى الحجه وهو يوم الصدقه بالخاتم قبل الزوال بنصف ساعة
ركعتين يقرء فى كل ركعة الحمد مرة و كل واحده من الاخلاص و آية
الكرسى الى قوله هم فيها خالدون والقدر بمثلها قال الشيخ ره
وهذه الصلوة بعينها رواها فى يوم الغدير وهو يعطى ان آية
الكرسى فى صلوة الغدير الى خالدون پس آنكه مرحوم معتقد اين مطلب
ميبوده جازم باين كلام شده كما لا يخفى و قريب بكلام نهايه است
كلام آن مرحوم در تذكره قال بعد ان نقل كلام شيخ الطائفة وهو يعطى
ان آية الكرسى الى قوله هم فيها خالدون در نهاية الاحكام دلالة
كلام شيخ را بر اين مطلب بخصوص صلوة غدير داده اند در تذكره مطلق
مناقض ظاهر اين است هم چنانكه در سابق وجدان يافت شد پس تمسك
بكلمات مذكوره از مرحوم و غيره در حكم بر اينكه آن بزرگواران معتقد اين
ميباشند كه آية الكرسى ممتد است تا خالدون صحيح نخواهد بود مؤيد
اين مطلب است كلام مولينا التقى المجلسى با آنكه بيان شد كه تصريح فرموده
اند در نماز روز عيد غدير بنحوى كه سابق بيان شد تصريح فرموده اند
در كتاب صلوة همين شرح در مبحث تعقيب هرجا كه آية الكرسى گويند

مراد

تا و هو العلی العظیم است بلی کلام شارح مشعر به که حصه متمسک شده در مقام
استدلال در استحباب صلوة روز عید غدیر بقوله للمؤاخر ظاهر است
در این معنی چه کلمات علمای مذکوره که متعلق است به صلوة روز عید غدیر
نحوی است که مذکور شد و اما کلمات دیگر که متعلق است بان نبوده باشد
مثل کلام مرحوم شیخ بهائی در کلام ثانی بحدث فاسانی نفی مستند
این در کلام مخصوص صاحب در نظر نیست که مثلا مظنه شود که مثل
مستند نماز روز غدیر و مهادیم ذی الحجه است باید اگر نحو اول است
مال این نحو نیست که مذکور شد و اگر چنین نیست بلکه آیة الکرسی
در مستند در اینجا و مقام مطلق بوده باشد مخفی است در نصوص
کلام ایشان و مرحوم دلالت دارد بر اینکه ایشان معتقد امتداد
آیة الکرسی تا خالدون بوده اند لکن مخفی نیست نظر به اینکه منکر
خلاف در مستلزم مسئله نمیتوانند و نفی شد که مرحوم شیخ
در نحو خواهد بود در اینقول مخفی نماند از آنچه مذکور شد مستحق میشود
که مختار در مسئله است که آخر آیة الکرسی و هو العلی العظیم بوده
باشد نظر بضعف مستند قول برامتداد تا خالدون سند او دلالت
چنانچه مفصلا بیان شد و مستند دیگر در اثبات قول ثانی فکر کردیم اگر چه
بحسب سند این نحو ضعیف است لکن بحسب دلالت انها تمام است اگر چه
در بعضی مناقشه توان نمود ضعیف است سند در اینمقام مخفی نیست
نظر باینکه مدلول لفظ آیه مشخص است اضافه بکرسی جهت اشتمال
است بلفظ کرسی مثلا آیه ملک و آیه الکرسی عبارت خواهد بوده
از آیه معهوده که مشتمل بر لفظ کرسی است انتقد و منتفی است نصوص
مذکوره که دال بر این معنی است موید این مطلب است بعلاوه اعتقاد

اعتقاد بشهرت حکایه در کلام علامه مجلسی و غیره بلی در حکم باینکه مراد از آیة
الکرسی علاوه بر این مطلب است که ما هستیم بدلیل دیگر هم چونکه منصوص
سابقه قایل نبوده که بتوانیم اعتماد نمود در اثبات این مطلب چنانچه مفصلا
بیان شد لهذا اعراض از آن و اعتماد ثانی متعین خواهد بود بلی در نماز
روز بیست و هفتم ذی الحجه چونکه حدیث سابق دلالت میکند بر اینکه
تلاوت نماید در نماز ما هم فیها خالدون است و حدیث معهود در اتمام
معتقد بعمل اکثر علما است لهذا عمل بمقتضای آن بوده آن نماز بی عیب است
و اکثر در مقام دیگر هم دلیل یافت شود که اعتماد بآن توان نمود بایز عمل
بمقتضای آن بی عیب بلکه متعین است کلام در صورت اطلاق آیة الکرسی
است چنانچه در غالب مستحب است در آن وقت اقتصار بما هو العلی العظیم
میتوان نمود بلکه اتیان بعلاوه بقصد توظیف مشکل است بلی بقصد
تلاوت قرآن بی عیب است قال شیخنا الشهید الثانی فی شرح الارشاد
والظ ان المراد بآیة الکرسی الآیة التی یذکر فیها الکرسی اولها الله
لا اله الا هو الی العلی العظیم نعم ذکر فی صلوة یوم المباهلة انه یقرء
الی خالدون ولا دلالة فیه علی التعدی الی غیرها وان کان فعلها بالجملة
کلام آن بزرگوار متین است و احتیاط امر فرموده و ان کان فعل آن
جا بر اکثر بقصد توظیف بوده باشد متین نیست و قطع نظر از آن کرده
متین است که امر فرموده اند و اما آنان در زهد عوض مشخص شد که آیة
الکرسی در آن مطلق است لکن نظر ایشان علما مثل شیخ الطایفه و سید
بن طاوس و مرحوم علامه و شیخ شهید و محقق ثانی و شیخ کفعمی و در
بزرگوار مجلسی و صاحب ذخیره و محدث قاسانی در دو تفسیر انشراح
معفریه قدس الله تعم ارواحهم کل تصریح فرموده اند بر اینکه مراد از آیة

الکرسی

الکرسی را در این نماز تا هم فیها خالدون است لهذا عمل بآن نمودن بی عیب است اگرچه
در سایر استشاره شده بآنکه ممکن است که مرحوم علامه و من تابعه اعتماد
بکلام شیخ در مصباح فرموده باشند و مبنای فرموده مرحوم شیخ اعتقاد
ایشان بوده باشد بامتداد آیة الکرسی الی خالدون مجملا قرائت آیة الکرسی
تا خالدون در این نماز نظر بتصریح اعاظم علمای مذکوره بی عیب است بلکه
مستحسن است والله العالم مخفی نماند از آنچه مذکور شد مشخص میشود آیة
الکرسی که در تعقیب صلوات وارد شده کفایت میکند در امتثال و ادای
سنت قرائة الله لا اله الی العلی العظیم لکن هرگاه منضم نماید بآن دو آیه
بعد را تا خالدون بیشتر ثواب دارد بلکه احسن خواهد بود چنانچه بعد بیان خواهد
شد   از تعقیبات مهمه در عقب فرایض یومیه قرائة سوره که مسمی به
توحید است دوازده مرتبه و تلاوت دعا موقوف است بعد از آن از فقره
کا در آن معرفت و یقین جناب حضرت امیر المومنین ع مروی است که فرموده
کسیکه دوست دارد در وقت انتقال از دار دنیا بامرت خالص و پاک
باشد از جمیع معاصی چنانچه طلا خالص و پاک میشود از کدورات و غش
و احدی در آخرت از او مطالبه مظلمه ننماید باید بخواند در عقب نمازها
یومیه سوره مبارکه قل هو الله احد را ده مرتبه بعد از آن فارغ شده
در دست خود را بلند نماید و این دعا بخواند اللهم انی اسئلک باسمک
المکنون المخزون الطهر الطاهر المبارک و اسئلک باسمک العظیم و سلطانک
القدیم ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعتق رقبتی من النار و ان تخرجنی
من الدنیا آمنا و تدخلنی الجنة سالما و ان تجعل دعائی اوله فلاحا و اوسطه
نجاحا و آخره صلاحا انک انت علام الغیوب بعد از آن جناب حضرت امیر
المومنین ع کلام خود فرموده که حاصل معنی آن اینست که این تعقیب را اشیاد

بود از جمله چیزهائیکه جناب فخر کائنات رسول خدا صلعم بحسنین تعلیم فرموده‌اند
و اگر تعلیم آن بحسنین علیهما السلام مخفی نماند اگرچه در حدیث مذکوره
در فقیه و تهذیب روایت شده است بعنوان ارسال لکن مرحوم شیخ صدوق
در کتاب معانی الاخبار همین حدیث را روایت فرموده‌اند مسندا بدانکه بر
مقتضای حدیث مذکور اعتبار قرائت سوره مبارکه توحید است دوازده مرتبه
لکن مقتضای حدیث مروی در کافی در باب فضل القرآن و ثواب الاعمال
جواز اجتزا است بقرائت سوره مبارکه اگرچه یکدفعه بوده باشد در تمامها
حاصل مضمون الحدیث انست که کاشف اسرار در قانی جناب امام جعفر
صادق ع فرموده که کسیکه ایمان بخداوند عالم جل جلاله و اعتقاد بروز
قیامت دارد باید ترک نکند قرائت قل هو الله احد را در عقب فریضه پس
هر کسیکه بخواند این سوره مبارکه را خداوند عالم جل جلاله جمع
میفرماید بجهة او خیر دنیا و آخرت را و میامرزد گناه والدین او و گناه
اولاد او را شرح از جمله تعقیبات مذکوره دعائی است مروی در کافی و فقیه
و آن دعا اینست اعیذ نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کلما هو
منی بالله الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
و اعیذ نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کلما هو منی برب الفلق من شر
ما خلق و من شر غاسق اذا وقب و من شر النفاثات فی العقد و من شر
حاسد اذا حسد و اعیذ نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کلما هو منی
برب الناس ملک الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی
یوسوس فی صدور الناس من الجنة و الناس و در فقیه و کافی
آیة الکرسی الی آخرهما ظاهر اینست که مراد این بوده باشد که چنین
بگوید اعیذ نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل ما هو منی بالله

لا اله

لا اله الا هو الحی القیوم الی اخره از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر
صادق ع مروی است که هر کس این کلمات را بخواند عقب هر نماز فریضه باعث
حفظ نفس و مال و دار و ولد او میشود هفتم از تعقیبات منکوره ایاتی
است که مشتمل است بر آن حدیث موثق مروی در باب فضل القران از کافی
از جناب امام جعفر صادق ع که فرموده چون اراده کردند آیات اینه مامور شدند
بنزول بسوی زمین آویختند بعرش و عرض کرده اند
ای پروردگار ما ما را میفرستی بسوی اهل معاصی و خطا بس وحی از جناب
خداوند جلیل رسید بآیات که بزیر نشوید بسوی اهل زمین قسم
بعزت و جلال خودم هر کس از آل محمد و شیعه ایشان شما را تلاوت کند
در عقب صلوات مفروضه نظر رحمت و التفات میکنم بسوی او در
هر روزی هفتاد مرتبه اجابت میکنم از نهاد رحمت نظری هفتاد حاجت
آیات مذکوره عبارتست از ام الکتاب و شهد الله انه لا اله الا هو والملا
ئکه واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو والملائکه واولوا العلم قائما
بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم وایة الکرسی وایة الملک که عبارتست
از قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء
و تعز من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر و مخفی نماند که مراد از ام
الکتاب ممکن است که فاتحة الکتاب بوده باشد لکن اطلاق این بر آن
بودن خلاف ظاهر است و ممکن است که مراد از ام الکتاب که واقع
در این مقام امیر سوره مبارکه ال عمران بوده باشد که عبارتست از هو الذی انزل
علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات
واما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء
تاویله وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون امنا به کل

من عند ربنا وما يذكّر الا اولوا الالباب ظاهر اين است كه مراد از ام الكتاب
در اين مقام همين معنى بوده باشد متن از تعقيبات مذكوره نماز ورد
تسبيحات اربع است بعد از هر فريضه سى مرتبه نظر بحديث صحيح مروى در ثواب
الاعمال حاصل مضمون اين حديث صحيح اينست كه روزى فخر كاينات جناب ر
رسالت مآب مخاطب فرمودند باصحابى كه بسعادت خدمت ايشان
مشرف بودند آيا چنين ميدانيد كه هر گاه كل اسباب نزد شما هست همه
را جمع بكنيد بعضى از آن را روى بعض ديگر بگذاريد چنين احتمال ميرود
كه اگر بجمع چنين نمايند باسمان برسد عرض كردند هيچ چنين نمى توانيم
فرموده اند ميخواهيد دلالت كنم شما را بچيزى كه بيخ او در زمين بوده
باشد و شاخ آن در اسمان عرض كردند بلى يا رسول الله فرمودند
بگوييد بعد از فراغ از فريضه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
الله اكبر ثلثين مرة بدرستيكه هر گاه چنين نمايند مخصوصه محفوظ ميمانند از خراب
شدن عمارت بروى ايشان و سوختن آتش و ادم مرتبه را افتادن در چاه
ومحفوظ ميمانند از مردن بد و از هر بليه كه از اسمان نازل شود در آن
روز و اين كلمات باقيات الصالحات خواهد بود بجهة او و مخفى نماند مقتضاى
حديث مذكور استحباب تعقيب مذكور است در حق هر مصلى خواه در حضر
بوده باشد يا در سفر لكن مبالغه آن در سفر در عقب صلوة مقصوره
بيشتر است جهة تنبيه براين مبالغه در حديث تعبير از آن بوجوب شده است
و شيخ صدوق در كتاب مجالس حديثى روايت نموده كه حاصل مضمون
آن اينست كه هر گاه كسى در عقب هر نماز فريضه چهل مرتبه بگويد سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر قبل از آنكه بگرداند روى
خود را از جاى حالتى كه بوده باشد در حالت در حالت تشهد بعد از آن

مطلبى

مطلبی که دارد مسئلت نماید از درگاه واهب العطایا البته باجابت مقرون
خواهد شد هشتم دعائیست مروی در محاسن برقی در حدیث صحیح
حاصل مضمون آن این است کسیکه بگوید بعد از فراغ از نماز فجر آنکه
بگرداند دو زانوی خود را از آن حالت که بوده است در حال تشهد
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ
صاحبة ولا ولدا ده مرتبه محو میفرماید خداوند عالم جل شانه چهل و
هزار هزار بد از او و بامر خلاق عالم جل شانه در نامه عمل او ثبت میشود ده
هزار هزار حسنه و میباشد مثل کسیکه ختم نماید قرآن را دوازده مرتبه
مرتبه دعائی است که مشتمل بوده بر استغفار از نار و طلب
جنت و حور العین ثقة الاسلام روایت نموده حدیثی که حاصل مضمون
آن اینست که سه چیز است خداوند عالم جل شانه با تنها شنیدن کلام
خلائق را عطا فرموده بهشت و آتش جهنم و حور العین هر بنده که از نماز
فارغ شد و گفت اللهم اعتقنی من النار و ادخلنی الجنة و زوجنی الحور
العین آتش جهنم میگوید ای پروردگار عالم بدرستیکه بنده تو سؤال
کرد که آزاد کنی از من پس او را آزاد کن و بهشت میگوید ای پروردگار من
عالم بنده تو سؤال کرد از تو مرا پس او را ساکن کن در آن و حور العین
میگوید ای پروردگار ما بنده تو ما را از تو خواست پس تزویج کن ما را
با او و اگر اول بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد بعد از آن این دعا را
افضل و ادخل در اجابت خواهد دهم توسل بدوازده امام علیهم
السلام است ثقة الاسلام از هادی طریق رشاد و سوی جناب امام
محمد تقی روایت نموده که آنحضرت فرموده که بعد از آنکه فارغ شدی از نماز
واجبی بگو رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا

اوبعلی امام وبالحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد
وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والحجة
بن الحسن بن علی ع انه اللهم ولیک الحجة فاحفظه من بین یدیه
ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله ومن تحته وامدد له فی عمره واجعله
القائم بامرک المنتظر لدینک واره ما یحب وتقر به عینه فی نفسه
وذریته واهله وماله وفی شیعته وفی عدوه وارهم منه ما یحذرون
واره فیهم ما تقر به عینه واشف به صدورنا وصدور قوم مؤمنین
ظاهر این است که مراد از عدو ایشان باشد بعد وهلن معنی ظاهر آن چنین
خواهد بود بنما با عادی دشمنانت آنچه آنحضرت از جانب حضرت
بکر خائف بودند آنان از آن مسلط شدند آنحضرت بر ایشان وکشته
شدن ایشان بسیف آنحضرت ومعنی اره فیهم ما یحب بنمای با حضرت در دشمنان
شیعیان آن حضرت چیزی را که آنحضرت دوست میداشت از ذلت
واستقبال با ایمان از ایشان ابن ابی یعقوب از ائمة الاسلام درکافی
وشیخ صدوق ونورالله تعالی روحهما ذکر فرموده اند بابت اصلاح
مذکور درکافی بخو نسبت که ذکر شده ودرفقیه ومحمد بنا را بعد اذعان
باسلام وقرآن ذکر فرموده باین نحو رضیت بالله ربا وبالاسلام
دینا وبالقرآن کتابا وبمحمد نبیا کیفیت مذکور درکافی انست است
اکثر وجهی نجهته وتنبیه که مذکور درفقیه است منوان کفت و هم
در ابن مذکور اند عار از محمد بن فرج که از اصحاب حضرت
امام رضا وامام محمد تقی وامام علی نقی علیهم السلام است روایت
نموده اند که از جناب حضرت امام محمد تقی ع است روایت نموده
وبر عموم شیخ طوسی در تهذیب نیز ذکر فرموده لکن از حضرت

امام

امام جعفر صادق ع و بالکعبة قبلة علاوه فرموده لکن ذیلا ان مشتمل بیت
بود عالی الدرجة جناب خلیفة الرحمن حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه
است مذکور نیست در تهذیب شیخ است بگو در عقب هر فریضه رضیت
بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بالکعبة قبلة و بعلی
ولیا و اماما و بالحسن و الحسین و الائمة صلوات الله علیهم اللهم انی
رضیت بهم فارضنی لهم انک علی کل شیء قدیر مخفی نماند اینکه این دعا
مشتمل بر اعتراف بر ربوبیت و نبوت و امامت ائمه اثنی عشر است پس اولی
اینست که مداومت باین شود خصوصا با دعای تعجیل فرج صاحب العصر عجل الله
تعالی فرجه و ظهوره میباشد بدانکه بعضی از فقرات دعا که محتاج بیان بود
تفسیر شد و لکن و تقر به عینه ممکن است از ثلاثی مزید باب افعال بوده
باشد چنانچه ممکن است از ثلاثی مجرد بوده باشد بنابر اول صیغه خطاب
بضم تا خطاب و کسر قاف خواهد بود بنابر ثانی بفتح یا صیغه غایبه خواهد
بود و بنابر ثانی از باب علم خواهد بود معلوم است بنابر اینکه ثلاثی مزید
فیه بوده باشد عینه منصوب و مفعول خواهد بود و ندا شما جناب
صاحب الامر اجر ذاکر محبوب ادا است از نصرت و غلبه بر قاطبه اهل
ادیان فاسده و ایمان انها منقول شدن انها بضرب سیف قاطع
قاطع ایشان در روشن بکردان بان چشم ایشان او بنابر ثلاثی مجرد بیما
بایشان یعنی ما که چشم ایشان بان روشن شود از انچه مذکور شد
ظاهر میشود که ثلاثی مجرد در انتقام است بدانکه از جمله ادعیه که بعد
از نماز فریضه وارد شده است اینست که بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بلغ
مولانا صاحب الزمان اینما کان و حیثما کان من مشارق الارض و مغاربها
سهلها و جبلها عنی و عن والدی و عن الدی و اخوانی التحیة و السلام عدد

ملو الله وزنه عرش الله وما احصاه کتابه واحاط به علمه اللهم انی
اجدد له فی صبیحه هذا الیوم وما عشت فیه من ایام حیوتی عهدا وعقدا
وبیعه له فی عنقی لا احول عنها ولا ازول ابدا اللهم اجعلنی من انصاره
واعوانه الذابین عنه والممتثلین لاوامره ونواهیه فی ایامه والمستشهدین
بین یدیه اللهم فان حال بینی وبینه الموت الذی جعلته
علی عبادک حتما مقضیا فاخرجنی من قبری مؤتزرا کفنی شاهرا سیفی مجردا قناتی ملبیا
دعوة الداعی فی الحاضر والبادی اللهم ارنی الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة واکحل ناظری
بنظرة منی الیه وعجل فرجه وسهل مخرجه اللهم اشدد ازره وقو ظهره
وطول عمره واعمر اللهم به بلادک واحی به عبادک فانک قلت وقولک
الحق ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس فاظهر اللهم
لنا ولیک وابن بنت نبیک المسمی باسم رسولک صلواتک علیه واله حتی
لا یظفر بشیء من الباطل الا مزقه ویحق الله الحق بکلماته ویحققه
اللهم اکشف هذه الغمة عن هذه الامة بظهوره انهم یرونه بعیدا
ونریه قریبا وصلی الله علی محمد واله کاشف حقایق در فواید جناب
امام جعفر صادق ع مروی است که هر کس این دعا را بعد از نماز
فی صبحه مروت سعادت تمام جناب صاحب الامر مشرف خواهد شد
در بیداری یا در خواب انشاء الله این دعا مشتمل است بر مطالب عمده
در تبلیغ سلام بان ملاذ کافه انام وتجدید عهد وبیعت است که
باعتقاد این فقیر اسلام دهم ضمن مشتمل است بر استدعای مشرف شدن
بشرافت سعادت خدمت ان امام زمان علیه وعلی ابائه الاف
التحیة والاکرام مداومت بر ان بسیار موقع است اگر بعد از هر
نماز نشود اقلا بعد از نماز صبح خواه ترک نشود مجملا در هر وقت که

اتفاق

از اوقات که بوده باشد خواندن سنتی است عظیم اگرچه بعد از فراغ ه
از صلوة نبوده باشد از جملهٔ تعقیبات مذکوره لعن کردن است ه
بر دشمنان و ظالمین ائمهٔ انام علیهم الاف التحیة والسلام ثقة الاسلام
و شیخ الطائفه در کافی و تهذیب روایت نموده اند که اصحاب امام جعفر
صادق ع در عقب هر نماز چهار مرد و چهار زن را لعن میفرمودند فلان
و فلان و فلان و معویه و فلانه و فلانه و هند و مادر معاویه و ام
الحکم خواهر معویه و در حدیثی وارد شده است نهی از ترک لعن بر بنی امیه
بعد از فراغ از نماز بنابراین اولی چنین بکه باین امتثال ما حصل میشود هم
انست که بگوید بعد از فراغ از هر نماز مناسب وانست که این دعا را در ابتدا
ذکر نماید تا شیعیان ائمه طاهرین ع از فواید عظیمه که مترتب میشود
بر خواندن ان محروم نشده باشند بدانکه این دعائی است جلیل بروایت
از ابن عباس مشهور که اسمش عبدالله است مرحوم علامه در کتاب خلاصه
ذکر فرموده اند ایشان را بنهایت تعظیم و اجلال احترام فرموده اند کان
محب العلی و تلمیذه حاله فی الجلاله و الاخلاص لامیر المومنین ع ه
اشهر من ان یخفی و قد ذکر الکشی احادیث تتضمن قدحا فیه و هو اجل
من ذلک و قد ذکرناها فی کتاب الکبیر و اجبنا عنها رضی الله عنه انتهی عبارة
الخلاصه محصلا روایت شده است این دعا از عبدالله بن عباس موصوف
که ایشان روایت نموده اند از مقتدای ارباب معرفت و نفس جناب
امیر المومنین ع که فرموده اند هر کس که این دعا را بخواند مثل کسی خواهد
بود که در خدمت جناب رسول خدا صلعم در جنگ احد و حنین و بدر
هزار تیر بکفار انداخته باشد و دعا اینست اللهم العن صنمی قریش
و جبتیها و طاغوتیها و افکیها و ابنتیها الذین خالفا امرک و عبده

آلائك وخالفا امرك وانكروا وحيك وعصيا رسولك وقلبا دينك وحرفا
كتابك وعطلا احكامك وابطلا فرايضك والحدا في اياتك وعاديا اولياءك
ووالیا اعدائك وافسدا عبادك واخربا بلادك اللهم العن لعنهما وانصارهما
فقد اخربا بيت النبوة وردما بابه ونقضا سقفه والحقا سماءه بارضه
وعاليه بسافله وظاهره بباطنه واستاصلا اهله وابادا انصاره وقتلا
اطفاله واخليا منبره من وصيه ووارث علمه وجحدا امامته واشركا برب
هما فعظم ذنبهما وخلدهما في سقر وما ادراك ما سقر لا تبقي ولا تذر
اللهم العنهم بعدد كل منكر اتوه وحق اخفوه ومنبر علوه ومومن ارجوه
ومنافق ولوه وولي اذوه وطريد اووه وصادق طردوه وكافر نصروه
وامام قهروه وفرض غيروه واثر انكروه وشر اثروه ودم اراقوه وخبر بدلوه
وحكم قلبوه وكفر ابدعوه وكذب دلسوه وارث غصبوه وفيء اقتطعوه
وسحت اكلوه وخمس استحلوه وباطل اسسوه وجور بسطوه وظلم نشروه
ووعد اخلفوه وعهد نقضوه وحلال حرموه وحرام حللوه ونفاق اسروه
وغدر اضمروه وبطن فتقوه وضلع كسروه وصك مزقوه وشمل بددوه
وذليل اعزوه وعزيز اذلوه وحق منعوه وامام خالفوه اللهم العنهما بكل اية
حرفوها وفريضة تركوها وسنة غيروها واحكام عطلوها وارحام قطعوها
وشهادات كتموها ووصية ضيعوها وايمان نكثوها ودعوى ابطلوها
وبيعة انكروها وحيلة احدثوها وخيانة اوردوها وعقبة ارتقوها
ودباب دحرجوها وازياف لزموها اللهم العنهما في مكنون السر وظاهر
العلانية لعنا دائما ابدا سرمدا لا انقطاع لامده ولا نفاد لعدده
لعنا يعود اوله ولا يروح اخره لهم ولاعوانهم وانصارهم ومحبيهم
ومواليهم والمسلمين اليهم والناهضين باحتجاجهم والمقتدين بكلامهم
والمصدقين

والمصدقین باکمالهم بعد از آن چهار مرتبه میگوید اللهم عذبهم عذاباً یستغیث
منه اهل النار [illegible] آمین رب العالمین ای برادر دعوی بی‌یقین که شناعت
اعمال و شقاوت نفس بمرتبه رسیده که منافق با امیر المؤمنین صلوات
الله علیه با آن اخلاق و کمالات نفسانی که کاشف از عرفه ازلیست و لعنت
او بر آن لئیم بسبب بغضیت ثم قلت لا تعمی یا میم شبه لعن و طعن در حق این
[illegible] بالله من شقاوت النفس و فساد العمل مجملاً از جمله
[illegible] صلوة مفروضه زیادت نحو کاتبات م افضل الصلوة
میباشد مناسب این است که قسم تعقیب را بیان نماید در کتاب قرب
الاسناد زیادت عقب صلوات مفروضه باین نحو ذکر فرموده السلام
علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته السلام علیک یا محمد بن عبد الله
السلام علیک یا خیرة الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک
یا صفوة الله السلام علیک یا امین الله اشهد انک رسول الله و اشهد
انک محمد بن عبد الله و اشهد انک قد نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل
ربک و عبدته حتی اتاک الیقین فجزاک الله یا رسول الله افضل ما جزی
نبیا عن امته اللهم صل علی محمد و آل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم و آل
ابراهیم انک حمید مجید بدانکه ادعیه وارده عقب صلوات مفروضه
مذکوره در کتب ادعیه آنقدر است که در این مقام توان استقصا نمود
لکن نظر بمضمون ما لا یدرک کله لا یترک کله اقتصار نمود بآنچه مذکور
شد **مطلب نهم** در ذکر تعقیباتی که مختص است بهر یک از فرایض یومیه
در این چند بحث است **بحث اول** در بیان بعضی از اذکار و ادعیه
ماثوره بعد از نماز صبح است در احادیث معتبره مرویست در کتاب دعای
از اصول کافی و غیره ماثور است که هر گاه کسی بعد از فراغ از نماز مغرب

صبح بگوید بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ده مرتبه
دفع ملیشود از او هفتاد نوع از انواع بلاه که کمتر رسد باو جذام و برص و غیر
و در بعض از احادیث بکصد و بیست نیز وارد شده است و در حدیث
صحیح ماثور است که هر کس بگوید بعد از نماز صبح بکصد مرتبه ماشاء
الله کان لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم نخواهد دید در آن روز چیزی
که موجب کراهت او شود ایضا در باب الف در عقب صلواة از کتاب
مذکور ماثور است که هر گاه بخوانند بعد از نماز صبح این دعا را هر حاجتی
از خلاق عالم جل شانه بخواهد برآورده میشود و کفایت مهم و مایحتاج
عالم امور مهم او را بسم الله و صلی الله محمد و آله و افوض امری الی الله
ان بالله بصیر بالعباد فوقیه الله سیئات ما مکروا لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المومنین حسبنا
الله و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء ما
شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ماشاء الله لا ما
شاء الناس ماشاء الله و ان کره الناس حسبی الرب من المربوبین
حسبی الخالق من المخلوقین حسبی الرازق من المرزوقین حسبی الذی لم یزل
حسبی منذ قط حسبی الله الذی لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش
العظیم و ایضا ادعیا شیی نقل شده که از کاشف اسرار دقایق
جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده بجهت طلب سعه
در معیشت و ادای دین این دعا را بعد از نماز صبح بخوانند توکلت
علی الحی الذی لا یموت و الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و لم یکن له شریک
فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا اللهم انی اعوذ بک من
البوس و الفقر و من غلبة الدین و السقم و اسئلک ان تعیننی علی اداء

فقد

مفلک الید و اد امق الناس در دعا رحمت نمودن باین دعا با توجه و حضور
داناتی باشد و در اجابت مطلب مذکور مناسب اینست که در نوافله
خواندن دستها را بلند نماید و ایضا شیخ صدوق در کتاب ثواب خصال
از کاشف علوم الاوایل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
نموده حدیثی که حاصل مضمون آن این است که شخصی بشرافت سعادت
خدمت جناب رسول خدا صلعم مشرف شد و عرض کرد که من پیر شده
و سیدام و قوت من ضعیف شده است و نمیتوانم اقدام نمود بآنچه در
سابق عادت من بود از نماز و روزه و حج و جهاد پس تعلیم فرما بمن
دعائی که خداوند عالم بواسطه آن مناسب خواندن انتفع بخشد جناب
رسول خدا صلعم فرمودند بعد از آنکه از نماز صبح فارغ شوی ده مرتبه بگو
سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم این باعث
این میشود که محفوظ باشی از کوری و دیوانگی و جذام و فقر و پیری و
مرض صنکری یا رسول الله این از برای دنیای من از برای آخرت من چه
باشد فرمودند میگوئی در عقب همان اللهم اهدنی من عندک و
وافض علی من فضلک و انزل علی من برکاتک در کتاب مجالس فرزند
ارشد سعادتمند مرحوم شیخ طوسی قدس الله روحه مرویست
از جناب رسول خدا صلعم که آنحضرت را بعد از آنکه از نماز صبح فارغ میشدند
این دعا را میخواندند با رفع صوت بنحوی که اصحاب او میشنیدند
اللهم اصلح دینی الذی جعلته لی عصمة سه مرتبه اللهم اصلح لی دنیای
التی جعلت فیها معاشی ایضا سه مرتبه اللهم اصلح لی آخرتی التی جعلت
فیها مرجعی سه مرتبه اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بعفوک
من نقمتک سه مرتبه اللهم انی اعوذ بک منک لا مانع لما اعطیت و لا

معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد یعنی اتکای فقیر اضمنکه راست در ادعیه ماحصل
معنی آن اینست صاحب شوکت وغنا را شوکت وغنای او منعی ولی نبانه
میکند انکه انسان تو معنی ممکن نیست کسی مستغنی از تو شود اگر چه
سلطان جهان باشد مرحوم شیخ طوسی در کتاب مصباح در تعقیب
نماز صبح استغفارا ذکر فرموده اللهم صلی علی محمد وال محمد واهدنی
لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط
المستقیم بعد از ان سه مرتبه بگوید لا اله الا الله الها واحدا ونحن
له مسلمون لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره
المشرکون لا اله الا الله ربنا ورب ابائنا الاولین لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر سبحان
الله کما سبح الله وکما یحب الله ان یسبح وکما هو اهله وکما ینبغی
لکرم وجهه وعز جلاله ولا اله الا الله کما هلل الله شیء وکما یحب الله
ان یهلل وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله والحمد لله کما
حمد الله شیء وکما یحب الله ان یکبر وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه
وعز جلاله وسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
عدد کل نعمة نعمها علی وعلی احد ممن کان او یکون الی یوم القیمه **فصل**
در بیان بعضی ادعیه واذکار مختصه بنماز ظهر ابتدا از اذکار فرموده
یا سامع کل صوت ویا جامع کل فوت یا باری النفوس بعد الموت یا با
یا وارث یا سید السادات یا اله الالهه یا جبار الجبابره یا ملک
مالک الدنیا والاخرة یا رب الارباب یا مالک الملوک یا بطاش یا ذی البطش
یا فعالا لما یرید یا محصی عدد الانفاس ونقل الاقدام یا من السر عنده
علانیه یا مبدئ یا معید اسئلک بحقک علی خیرتک من خلقک

بحقهم الذی

بحقهم الذی اوجبت لهم علی نفسک ان تصلی علی محمد واهل بیته وان تمن علی الساعة
بفکاک رقبتی من النار واوجبنی لیک وان ولیک الداعی الیک باذنک
وامینک فی خلقک وعینک فی عبادک وحجتک علی خلقک علیه صلواتک
وبرکاتک وعده اللهم اید نصرک وانصر عبدک وقو اصحابه وصبرهم
واجعل لهم من لدنک سلطانا نصیرا وعجل فرجه وامکنه من اعدائک واعدا
رسولک یا ارحم الراحمین ومرحوم کفعمی وشیخ بهائی در مجلد تعقیبات مخصوصه
نماز ظهر ایشان ذکر فرموده اند یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لم
یواخذ بالجریرة ولم یهتک یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا باسطه
الیدین بالرحمه یا صاحب کل حاجه یا واسع المغفرة یا مفرج کل کربة
یا مقیل العثرات یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدء بالنعم قبل استحقاقها
فیها یا ربنا یا سیدنا یا مولانا یا غایة رغبتنا اسئلک بک وبمحمد
وعلی وفاطمة والحسن والحسین ومحمد بن علی وعلی الحسین ومحمد بن
علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی
محمد علی والقائم الحجة المهدی الائمة الهادی ع ان تصل علی محمد وال
محمد واسئلک ان لا تشوه خلقی بالنار وان تفعل بی ما انت اهله
بدانکه اینجانب است جلیل القدر وعظیم المنزله مروی است در کتاب
توحید صدوق از فخر انبیاء وسید رسل وملجا اولیاء وهادی
سبل صلوات الله وعلیه واله که فرموده امین ملک جلیل حضرت
حضرت جبرئیل با ایشان نازل شده در حالتیکه اثار سرور از ایشان
ظاهر بود نازل شد فرزند او گفت السلام علیک یا محمد ص حضرت
در مقام جواب فرمود علیک السلام یا جبرئیل اسرع فرمود که خداوند
جل جلاله هدیه برای شما فرستاده فرمود که او چیست اینهدیه حضرت

جبرئیل عرض کرد که این هدیه کلماتیست از گنجهای عرش کسی بر آن مطلع
نیست جهت اکرام و احترام شما خداوند جل شانه شما را باین سر افراز
فرموده فرمود کدامست آن کلمات ای جبرئیل عرض کرد آن کلمات
اینست یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم یواخذ بالجریره و لم
یهتک الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط
الیدین بالرحمه یا صاحب کل نجوی و منتهی کل شکوی یا کریم الصفح
یا عظیم المن یا مبتدی النعم قبل استحقاقها یا ربنا یا سیدنا و مولینا
و یا غایه رغبتنا اسئلک یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار حضرت رسالت
پناه صلعم فرموده که چه مقدارست ثواب خواندن این کلمات
عرض کرد که بسیار است ثواب این کلمات هرگاه جمع شوند ملائکه هفت
آسمان و ملائکه هفت طبقه زمین و خواهند ثواب این کلمات را
وصف نمایند تا روز قیامت نتوانند وصف ثواب یک جزو از آن
هرگاه بگوید بنده یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح خداوند عالم جل
شانه عیوب او را ستر و حفظ نموده که ساتر عیوب او بوده باشد
بجهت او قرار میدهد در دنیا و هرگاه بگوید یا من لم یواخذ بالجریره
و لم یهتک الستر خلاق عالم جل شانه حساب نخواهد نموده او را
در روز قیامت مخفیه و مستوره او را ظاهر نخواهند نموده
در روزی که معایب همه خلائق بروز میکند در وقتیکه گفت یا عظیم
العفو بوده در کار عالم جل عز شانه گناهان او را مسامحه فرموده اگر چه
مثل کف دریا بوده باشد در وقتیکه گفت یا حسن التجاوز
با ندامت و خجالت و شرمساری خداوند عالم جلاله تجاوز میکند
از گناهان او اگر مثل دزدی و شرب خمر و غیر اینها از معاصی کبیره

نموده باشد

بوده باشد و در روز قیامت که گفت یا واسع المغفرة خداوند عالم عمّ شانه
هفتاد دری از درهای رحمت برای او باز خواهد فرموده پس رحمت
نعیم بیشتر مستولی برای او خواهد بود از دنیا بیرون رود و در روز
قیامت که گفت یا باسط الیدین بالرحمة خداوند عالم شانه بقدر صد
کاملۀ خود رحمت را بر او بسط خواهد بود در روز قیامت که گفت یا صاحب
کل نجوی و منتهی و کل شکوی خلایق مهمان او شوند عطا میفرماید باو ثواب
هر مصیبت زده و ثواب هر صحیحی و ثواب هر مریضی بود و ثواب هر مسکینی
و ثواب هر فقیری و ثواب هر صاحب معصیتی تا روز قیامت در روز قیامت که
گفت یا کریم الصفح کرامتی خداوند عالم عز شانه نسبت با او خواهد فرمود
مثل کرامت انبیاء ع در روز قیامت که گفت یا عظیم المن عطا خواهد فرمود
خداوند عالم باو جمیع مواج او را انسب بخود نسبت بقا طلب خلایق و هر گاه
که گفت یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها خداوند عالم باو عطا خواهد فرمود
باو ثواب بعدد هر کس که شکر نعمت خداوند عالم را کرده هر وقت که گفتند
یا ربنا و یا سیدنا خداوند عالم میفرماید ای ملائکه من شاهد باشید
که من آمرزیدم گناهان او را و عطا کردم باو ثواب بعدد هر کس که خلق
کرده ام در بهشت و در دوزخ بعدد هر کس که خلق کرده ام در هفت
طبقه زمین و عدد آفتاب و ماه و ستارگان و قطرهای باران و کوهها
و سنگ ریزه و عدد ریگ و بقدر عرش و کرسی و هر وقت که گفت
یا مولینا خداوند عالم او را مملو از ایمان خواهد فرمود و هر گاه که
گفت یا غایة رغبتنا خداوند عالم جلّ شانه عطا خواهد فرمود باو در روز
قیامت مثل اجر که بقا طلب خلایق عطا میفرماید و بعد از آنکه گفته
اسئلک یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار تحلله خداوند عالم عمّ شانه

میفرماید بنده من از من استدعا کرده که او را از آتش جهنم آزاد کنم ای گروه
ملائکه من شاهد باشید که من او را و پدر او و مادر او را با برادران و اولاد
و عیال و همسایگان او را آزاد کردم از آتش جهنم و در باب شفاعت هزار
نفر از جمله اشخاصیکه مستوجب جهنم باشند باو دادم بعد از آن حضرت
جبرئیل بخدمت رسول جلیل صلی الله علیه و آله عرض کرد بتکرار این کلمات
با دعا از تعلیم فرما مؤمنین و منافقین و بعضا نسخ تعلیم نفرمائید که آنکه
خوانند این دعای جلیل القدر در هر وقت از اوقات که توجه و اقبال
باشد مناسبست خصوصا در قنوت نماز شب و در حدیث مذکوره
ذکری از اینکه از تعقیب نماز ظهر است مذکور نیست لکن شیخ کفعمی در جنة
الواقیه و بلد الامین و مرحوم شیخ بهائی رحمهما الله این دعا را از جمله
تعقیبات مختصه بنماز ظهر ذکر فرموده اند لهذا این دعا را عقیب نماز ظهر
باین قصد بی عیب است اگرچه مرحوم شیخ قدس الله تعالی روحه این دعا را
از جمله تعقیب دو رکعت آخر هشت رکعت نافله عصر ذکر فرموده بدا
امر این دعا بنحوی که در حدیث مذکور ماثور است بهتر است که اشاره
کردیم باین نحو یا دیانا و سیدنا و یا مولانا و یا غایثا و غیاثا اسئلك
یا الله الا تشوه خلقی بالنار زیادتی که در اول مذکور شد مذکوره
در این حدیث نیست لکن در مصباح شیخ طوسی و جنة الواقیه مذکور
است هر کس زیاد نموده زیادتی نموده است خواه الله تعالی جزاء
المحسنین و هم چنین در فقرات قبل از آنچه مذکور شد با اختلاف حرفی
هست لکن مذکور در حدیث گویا آنست ~~مثل آنکه~~ نظم مرحوم شیخ
بهائی با سامع کل نجوی ذکر فرموده و این احسن از صاحب است بعد
آنکه نظم کلام با سجاد سید مناسب این است که عنان قلم را در توجیه

ظاهر

ظاهر نفرات در عالم جلوه داده شود تا اطلاع بر توجه ان موجب زیادتی بهشت

بندکان بر فوائدند انشود بس میکویم معنی یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح

اینست ای کسیکه عمل حسن و جمیل را اظهار میفرمایند و عمل قبیح را ستر میفرمایند

بیاین چند احتمال دارد اول انست که از کاشف اسرار در فایده جناب

امام جعفر صادق ع ماثور است حاصل ان این است که هیچ مومنی در

بهشت مکر اینکه از برای او مثال و شجری در بهشت موجود است بعد از

انکه بنده مشغول بنا اعمال حسنه مثل رکوع و سجود شد چنین عملی که

از امثال در بهشت ظاهر میشود فاطبه ملائکه مشاهده ان امثال میکنند

بس ملائکه دعا و طلب مغفرت از برای او میکنند و هرکاه بنده مشغول

معصیت شود اکرچه ان بنده از امثال او استفاده میشود لکن خلاق عالم

جل شانه ستر فرموده قرار میفرمایند که حاصل شد ملائکه میشود بلکه

تا مطلع بر ان معصیت نشوند معنی دوم انست که امر فرموده با ظهار جمیل

و عمل خوب چنانچه امر فرموده بستر قبیح یعنی کسیکه از شخص اعمال حسنه

مشاهده کرده مستحسن و رایج اینست از اظهار نماید بخلاف انکه هرکاه

عمل قبیح از کسی دید نهی فرموده از اظهار ان سیم انست اعمال حسنه که

از عباد صادر میشود تاثیری در فاعلان میکند باعتبار ان قلوب دیکران

مایل باو میشود و ان اعمال حسنه موجب این میشود که حب فاعل در قلوب

عباد واقع میشود بخلاف اعمال قبیحه که چنین نیست بس معلوم شد که خداوند

عالم جل شانه اعمال حسنه را اظهار فرموده باعتبار اظهار اثار انست بخلاف

اعمال قبیحه که چنین نیست مخفی نماند معنی اول منافی یاد و معنی دیکر بهشت

نباید وجه عدم تنبیه بر ان ظهور و معنی فرموده باشد بخلاف معنی اول که

از معانی توقیف است اطلاع بر ان ممکن نیست مکر با علام حجج الهیه لهذا

نسبت باین فرموده اند یا من لم یؤاخذ بالجریرة مراد از جریره در اینمقام معصیت
است یعنی ای آنکسی که مواخذه نمیکند بر معاصی ظاهر مراد این است که تعجیل
در عقوبه در دار دنیا نمیفرماید نظر بر اینکه دنیا دار مهلت نه دار
مکافات و جزا پس با این منافات ندارد یا عقوبت در آخرت و لم یهتک
الستر ای آنکسی که با علم و اطلاع بر مساوی صادره از هر ذی حیوتی [illegible]
بر انتقام و افتضاح در صدد افتضاح او بر نمیاید بر فرح نمودن بر د
و عجایبکه ساتر او است یا عظیم العفو یا حسن التجاوز ای آنکسی که
عفو او بزرگ و عظیم است یعنی عفو از معاصی عظیمه میفرماید و ای آنکسی که تجاوز
از معاصی میفرماید نیکو میشود و بطریق مستحسن کما هست کسی میکند
از خطای عبد خود لکن با ذلت نساد و تغییر و توبیخ نی شمار مقصود
این است گذشتن مثل او بما لم را شانه از نقص و معاصی عباد صغیره
نیست یا واسع المغفرة یعنی ای آنکسی که وسعی در مغفرت او هست که شامل
هر وضیع و شریف و معاصی کبیره و صغیره همه هست یا باسط الیدین
بالرحمة ای آنکسی که رحمت او را احاطه کرده است همه چیز را یا صاحب کل
نجوی در مصباح و جنة الواقیه و بلد الامین چنین مذکور است یا صاحب
کل حاجة و در حدیث مذکور یا صاحب کل نجوی و در مفتاح الفلاح
یا سامع کل نجوی و این است یعنی ای کسیکه عالم است بهمه راز ها
و منتهی کل شکوی ای کسیکه منتهاالیه هر شکایتی یعنی شکایت انتهای
ظالم و جباری بتو است یا کریم الصفح ای کسیکه بلطف و کرم خود
میگذری از هر تقصیری یا عظیم المن ای آنکسی که منت او بر کافه موجودات
عظیم و بزرگست یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها ای آنکسی که ابتدا
کننده است در نعمت بقاطبه عباد قبل از آنکه علی الا ینها صادر شود

که بسب

که بسبب سوره ببندند باتش جهنم را اکرمه المنتظر فرمائی مراد این است که مراد معذب
باتش جهنم نفرمائی تعقیب عصر در بیان بعضی از تعقیب مختص بنماز عصر است بدانکه
از جمله تعقیبات مختص بنماز عصر هفتاد مرتبه استغفار احادیث در فضیلت
این بسیار است در بعضی احادیث چنین وارد است که هفتاد مرتبه استغفار
موجب این میشود که هفتاد گناه از او عفو میشود در جامع الاخبار حدیثی
مرویست حاصل مضمون آن این است که هفتاد مرتبه استغفار بعد از نماز
عصر ثابت است باعث این میشود که خداوند عالم جل شانه هفتاد ساله
گناه او را معاف میفرمود شیخ صدوق در مجالس حدیثی روایت نموده از جناب
امام جعفر صادق ع که فرموده که هر کس هفتاد مرتبه استغفار کند بعد
از نماز عصر خداوند جل شانه هفتصد معصیت را از او عفو میفرماید
مجملا اخبار در رجحان این هفتاد مرتبه استغفار بسیار است
نبی غفلة ازان بکمال سهولت بسیار است و از کاشف الاسرار در ما نقل
جناب امام جعفر صادق مروی است که جناب رسول خدا صلعم فرموده
هر کس بگوید از نماز عصر در هر روز یک مرتبه استغفر الله الذی لا اله
الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذو الجلال والاکرام واسئله ان یتوب
علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستجیر لا یملک لنفسه
نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حیوة ولا نشورا امر میفرماید خداوند عالم جل شانه
دو ملک را که مستحفظ او ست پاره کنند نامه عمل او را یعنی نامه
عمل او که مشتمل بر معاصی است و از جمله تعقیبات مختص بنماز خواندن
سوره مبارکه انا انزلناه است ده مرتبه از کتاب فلاح السائل
از جناب امام محمد تقی ع روایت شده حدیثی که حاصل مضمون آن
اینست که هر گاه کسی سوره انا انزلناه را بعد از نماز عصر ده مرتبه

خوانند در روزی که عرض اعمال عباد میشود این عمل او را موقوف بر عرض
می‌سازند بمثال آنکه گویا عمل کل ملایق بجهة او بوده است و از جمله
ادعیه بعد از نماز دعائی است که ابن طاوس از جناب کاشف یقین جناب
امیر المومنین ع نقل نموده که اعتقاد ای اقیاد بعد از نماز عصر انشد عالی
میخوانند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم سبحان الله ~~والحمد لله ولا اله الا الله و~~
~~الله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله~~ بالغدو والاصال سبحان الله
بالعشی والابکار سبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد
فی السموات والارض وعشیا وحین تظهرون سبحان ربک رب العزة عما
یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین سبحان ذی الملک
والملکوت سبحان ذی العزة والجبروت سبحان الحی الذی لا یموت سبحان
القائم الدائم سبحان الحی القیوم سبحانه وتعالی سبوح قدوس رب الملائکة
والروح اللهم ان ذنبی امسی مستجیرا بعفوک وخوفی امسی مستجیرا
بعفوک بامنک وفقری امسی مستجیرا بغناک وذلی امسی مستجیرا بعزک اللهم
صل علی محمد وال محمد واغفر لی وارحمنی انک حمید مجید اللهم تم نورک فهدیت
فلک الحمد وعظم حلمک فعفوت فلک الحمد وجهک ربنا اکرم الوجوه
وجاهک اعظم الجاه وعطیتک افضل العطایا نطاع ربنا فتشکر وتعطی
وتغفر وتجیب المضطر وتکشف الضر الصرع تنجی من الکرب وتغنی الفقیر
وتشفی السقیم ولا یجازی الائک احد وانت ارحم الراحمین تمت بهادم
در بیان سنة از تعقیبات وارده بعد از نماز مغرب بعضی از آن در ضمن
تعقیبات نماز صبح مذکور شد تقر الاسلام در روایت نموده از جناب امام
جعفر صادق ع که هر کس بعد از نماز مغرب فارغ شد سه مرتبه الحمد لله

الذی

الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره عطا کرده خواهد شد منی
بسیار و ایضا روایت نموده است از آن حضرت امام که فرموده بعد از آنکه
از نماز مغرب فارغ شدی دست راست خود را بر پیشانی خود بکش و سه
مرتبه بگو بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم
اللهم اذهب عنی الهم و الحزن و ایضا در حدیث معتبر روایت نموده که
شخصی غالب اوقات مبتلی بود بفراموشی چشم و این مطلب را بعرض
جناب کاشف اسرار ربانی جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسانید
آن حضرت فرمودند میخواهی ترا تعلیم کنم دعائی که نافع تو باشد در دنیا
و آخرت و کفایت کند ترا در فراموشی چشم عرض کرد بلی فرمودند بگو
در عقب نماز صبح و نماز مغرب اللهم انی اسئلک بحق محمد و آل محمد علیک
صل علی محمد و آل محمد و اجعل النور فی بصری و البصیرة فی دینی و الیقین
فی قلبی و الاخلاص فی عملی و السلامة فی نفسی و السعة فی رزقی و الشکر
لک ابدا ما ابقیتنی این دعا در مجلس فرزند ارجمند شیخ طوسی با تغییر
مذکور است اللهم انی اسئلک بحق محمد و آل محمد علیک ان تصلی علی محمد
و ان تجعل النور فی بصری و البصیرة فی دینی و الیقین فی قلبی و الاخلاص
فی عملی و السلامة فی نفسی و السعة فی رزقی و الشکر لک ابدا ما ابقیتنی
نظر بآنکه سند این دعا در هر دو کتاب بسیار معتبر است ترک مداو
مت آن بسیار حیف است و شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال
روایت نموده از جناب موسی بن جعفر علیه السلام که فرموده هر کسی که بگوید
بعد از نماز صبح و نماز مغرب پیش از آنکه پاهای خود را از تشهد بگر
داند یا قبل از آنکه با احدی تکلم کند ان الله و ملائکته یصلون علی
النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما اللهم صل علی محمد

در رتبه قاضی حوائج عباد جل شانه بلصید حاجت او را اجابت خواهد فرمود
هفتاد از آن در دنیا و سی از آن در آخرت ثقة الاسلام روایت نموده
از جناب حضرت صادق ع که آنجناب رسول خدا ص که آنحضرت فرموده هر کس
بعد از نماز صبح قبل از آنکه زانوهای خود را بگرداند از جائی که نشسته در حالی
تشهد بان حالت بود بگوید ده مرتبه لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر
وهو علی کل شیء قدیر همچنین بعد از نماز مغرب چنین کند هر آینه این شخص در روز
از جهت اعمال بیارگاه عزت افضل از اعمال هر کس خواهد بود مگر کسی که مثل
او این شخص ~~در روز مثل اعمال بیاورد~~ عمل او کرده باشد و ایضا
مستحب است که بگوید بعد از نماز مغرب بعد و اتمام صبح سبحانک لا اله الا
انت اغفر لی ذنوبی کلها جمیعا فانه لا یغفر الذنوب کلها جمیعا الا انت ۵۵
پنجم در تعقیبات مختصه نماز عشا است وادعیه در این مقام بسیار است
از جمله دعائیست که سید جلیل القدر ابن طاوس رحمه الله روایت نموده
از فصحای ارباب معرفت و یقین جناب امیر المومنین ع که انس و اضیاء
این دعا را بعد از نماز عشا تلاوت میفرمودند اللهم صل علی محمد و آل محمد
واحرسنی بعینک التی لا تنام واکنفنی برکنک الذی لا یرام فاغفر لی بقدرتک
علی یا ذا الجلال والاکرام اللهم انی اعوذ بک من طوارق اللیل والنهار ومن
سوء کل خائف وحسد کل حاسد وبغی کل باغ اللهم احفظنی فی نفسی واهلی
ومالی وجمیع ما خولتنی من نعمتک اللهم تولنی فیما عندک مما غبت عنه ولا
تکلنی الی نفسی فیما عفتنه یا من الذنوب ولا تنقصه المغفرة اغفر لی ما لا
یضرک واعطنی ما لا ینقصک انک انت الوهاب اللهم انی اسئلک فرجا
قریبا وصبرا جمیلا ورزقا واسعا والعفو والعافیة فی الدنیا والآخرة
اللهم صل علی محمد وآل محمد واغفر لی ولوالدی والمومنین والمومنات

الاحیاء منهم

والاحیاء منهم والاموات اللهم اجعلنی ممن یکثر ذکرک ویتابع شکرک ویلزم
عبادتک ویودی امانتک اللهم طهر لسانی من الکذب وقلبی من النفاق
وعملی من الریاء وبصری من الخیانة انک تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور
اللهم رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما اقلت ورب الریاح
وما ذرت ورب کل شیء واله کل شیء اخر کل شیء ورب جبرئیل ومیکائیل
واسرافیل واله ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب اسئلک ان تصلی علی
محمد وعلی آل محمد وان تتولانی برحمتک وتشملنی بعافیتک وتعدی بعفوک
ولا تسلط علی احدا من خلقک اللهم الیک فقرهی وعلی حسن الخلق فقوی
ومن شیاطین الانس والجن فسلمنی وفی اناء اللیل والنهار فاحرسنی وفی
اهلی ومالی وولدی واخوانی وجمیع ما انعمت به علی فاحفظنی واغفر لی ولوالدی
ولسایر المومنین والمومنات یا رب الباقیات الصالحات انک علی کل شیء قدیر
ونعم المولی ونعم النصیر برحمتک یا ارحم الراحمین الحمد لله رب العالمین وصلواته علی
سیدنا محمد والنبی وآله الطاهرین بدانکه در کتاب مجالس الوعد لواحمد
سعادتمند شیخ الطایفه محمد تقی بن ولیت کرما صل مضمون ان اینست
که کسی که خدمت سراسر سعادت جناب کاشف الدقایق حضرت امام
جعفر صادق عرض کرد او مولای وآقای من شکایت میکنم خدمت شما
از ظلم دنیی که اما حل ظلم بر من کرده است وهم میکنم شکایت میکنم از جور
وظلم سلطانی که تعدی بر من کرده و میکند استدعا والتماس من اینست
که دعائی بمن تعلیم فرموده باشی که به برکت آن خلاق عالم جل شانه توفیق
مراد از ما بین دفع شر وظلم ظالم از من کند پس حضرت فرموده که بعد
از آنکه شب داخل شد وظلمت شب مستولی در آن وقت دو رکعت نماز بکن
در رکعت اول سوره مبارکه حمد وآیة الکرسی والدخان و در رکعت ثانیه

سوره حشر و آیه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله
وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا اله الا هو عالم
الغیب والشهادة وهو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس
السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله
الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض وهو العزیز
الحکیم و بخواند بعد از سلام قرآن را بر سر بگذارد و بگوید اللهم بحق هذا القرآن
وبحق من ارسلته به وبحق کل مؤمن مدحته فیه وبحقك علیهم فلا احد
اعرف بحقك منك پس ده مرتبه بگوید یا الله بعد از آن ده مرتبه بگوید یا محمد
و ده مرتبه بگوید یا محمد و ده مرتبه یا علی و ده مرتبه یا فاطمه و ده مرتبه یا حسن
و ده مرتبه یا حسین و ده مرتبه یا علی ابن الحسین و ده مرتبه یا محمد بن علی و ده
مرتبه یا جعفر بن محمد و ده مرتبه یا موسی بن جعفر و ده مرتبه یا علی بن موسی و ده
مرتبه یا محمد بن علی و ده مرتبه یا علی بن محمد و ده مرتبه یا حسن بن علی و ده مرتبه یا حجة بن
الحسن بعد از آن حاجت خود را بخواهد مؤلف می‌گوید ذکر عمل در انجام کتاب مقتضای
مقام نبود نظر با آنکه تعقیب کلام در نماز عشا است و این عمل از جمله تعقیبات نیست
لکن نظر با آنکه عملیست در شب وارد شده و از امارات آنکه کیفیت ترتیب طول
در آن ظاهر بود بجهت دعا بر اموال ارباب حوائج ایراد آن انجام را با همین
مناسبت اکتفا نموده ذکر در این مقام نمود و اگر این عمل میسر شود که در ساعت
استجابت دعا واقع شود تا اندر بسیار اجابت خواهد شد مظنون میه
آنست که شرایط استجابت مثل فکر در درگاه با خضوع و خشوع و توجه و اقبال
واقع شود بلکه انضمام آنست در چنین صورت قطع با اجابت مسئول نمود
مگر در صورتی که حاجت چیزی بوده باشد که صلاح عبد در اجابت آن نبوده
باشد تمام فلله الحمد علی آلائه فی عباده خاتم کتاب کتاب در بیان امور شب که افضل لیالی

مابین

ما بین رجال و نساء خواه افعال بوده باشد یا اقوال متعلقه بنماز قبل مقدم بر نماز بوده
باشد یا در نماز یا بعد از نماز اختلاف است در این چهار مقام است **مقام اول** در بیان افعالی
که زنان مخالفت دارند در آن با مردان و این چند امر است **اول** آنست که مستحب در حق
زن آنست که در حال قیام جمع نماید میان دو قدم یعنی فاصله میان دو قدم قرار ندهد
چنانچه مستحب در حق رجال انفراج ما بین قدمین است تا بکشی که یکوجب بوده باشد
دوم آنست که زن در حال قیام دو دست خود را بر دو پستان بگذارد بر خلاف
مرد که مستحب در حق او آنست که دستها را بر ران بگذارد در مقابل دو زانو چنانچه در مبحث
قیام مذکور شد و مستحب در حق زن آنست که دو دست را بر پستان فوق بگذارد
تا پستان به سینه چسبیده خم نماید که وضع بعین بر و پستان بحجم مشهود او که
آنست که باطن کف دست راست را بر پستان راست بگذارد و باطن کف دست را بر پستان
چپ بگذارد و باطن دست چپ را بر پستان راست بگذارد سوم وضع کف دست
راست است بر پستان چپ با وضع بعضی از ذراع راست چپ را ان و وضع
کف دست چپ است بر پستان راست با وضع بعضی از ذراع راست بر آن
در هیئت که وارد شده سنت بهر یک از اقسام ثلثه که بوده باشد بشود لکن زه
در هیئت که متعارف قسم اول بوده باشد و قسم ثالث است بظاهر بعض است
از جمله امور دیگر ما فیه الاختلاف میان مرد و زن هست آنست که زن در حال
رکوع دستها خود را بر زانو نگذارد بلکه بر ران فوق زانو نزدیک بزانو بگذارد
بعبرد یا انحصار اقتصار کند همین قدر که دست بسجود بر ران فوق زانو علاوه
بر اینکه منحنی نشود بخلاف مرد که مستحب در حق او آنست که دستها را بر عین
زانو بگذارد چنانچه مفصلا در مبحث رکوع مذکور شد **چهارم** آنست که زن در حال
جلوس ذبح را اختیار نماید هر گاه خواه جلوس در حال تشهد بوده باشد یا ما
بین دو سجده از زمین بلند نماید با هم چسبانده این قسم جلوس را جلوس تربعه

بان نحو که در طرف نشیمن را بر زمین
قرار دهد و هم چنین در دو قدم را
بر ساق و ران نرساند

مینمایند بخلاف مرد که در سابق بیان شد جلوس را که در حق رجال جلوس بعنوان
تورک است و کیفیت در مباحث سجود و تشهد مفصلا بیان شد پنجم آنست
که زن در حالتیکه سجده میرود اول در زانو را بزمین برساند بعد از آن دو دست
را یعنی هم راست بوده تا نشیند نه آنکه منحنی شود که عقب خود را بلند کند و
دستها را بزمین رساند بعد زانوها را چنانچه مفصلا بیان خواهد شد
ششم آنست که زن در حال سجده اعضای خود را بزمین بچسباند یعنی ذراعین
را از زمین بلند ننماید بخلاف مرد که مستحب در حق او تجافی است چنانچه در مباحث
سجود مذکور شد هفتم آنست که زن وقتیکه برمیخیزد دو دست را بجانبین ه
ونیسار بزمین بگذارد بطور اعتماد و تکیه بران نموده برخیزد نه آنکه دستها را بلند
روی خود بزمین بگذارد و عقب را در حالتی که منحنی است از زمین بلند نماید
مخفی نماند مطلوبیة جمیع امور سبعه مذکوره در حق نساء بعنوان ندب و رجحان
است یعنی مستحب این است که رعایت امور مذکوره نموده باشند متعین نیست که اخلال
بانها موجب فساد نماز یا موجب اثم بوده باشد بنابر این هرگاه زن در حال قیام
دستها را نگذارد بلکه مثل مرد بر روی ران بگذارد موجب بطلان نماز او یا اثم
نخواهد بود و همچنین است هرگاه پاها را از هم ملاصق و منفصل نماید و همچنین هرگاه
در حال رکوع منحنی بشود بقدر انحناء مرد و دستها را بر زانو بگذارد در حال
رکوع یا آنکه ترک جلوس تورک نماید بلکه در حال تشهد و غیر مثل مرد بنشیند یا در
حالتی که سجده میرود اول دو دست را بزمین رساند بعد دو زانو را یا آنکه
در حال سجده تجافی بعمل آورد یعنی شکم و ذراعین را از زمین بلند نماید ه
یا آنکه در حال قیام دستها را پیش رو بگذارد و اعتماد بانها نماید بجهة اخلال
بکل امور مس[illegible]ان نماز با معصیت نیست بلکه از آداب و مستحبات نماز است
رعایت آنها نمودن بسیار بموقع است مقام ثانی در بیان اختلاف میان مرد و

در احوال

در اقوال متعلقه بنماز که قبل از شروع در نماز است بیان این مطلب مقتضی اینست
که گفته شود دعائی که مشتمل بر صیغه مذکر بوده باشد زن هرگاه خواهد این دعا را
خوانده باشد میباید صیغه مذکر را تبدیل بمونث نماید مثل اینکه در مبحث قیام مذکور
شد که مستحب است در وقتی که ایستاد جهت نماز این دعا را بخواند اللهم
انی اقدم الیک محمدا بین یدی حاجتی الی آخره ... فی الدنیا والآخرة زن هرگاه خواهد
این دعا را بخواند در حین خواندن آن تبدیل نماید ... بر وجهی که ... و هم چنین
دعای دوم از ادعیه ثلثه در تکبیرات افتتاحیه که در مبحث تکبیرة الاحرام بیان
شد نظر باینکه دعا مذکور مشتمل است بر عبدک و ابن عبدک بنابر این
هرگاه زن این دعا را بخواند تبدیل نماید عبدک را بامتک چنین گوید امتک
وابنة عبدک ذلیلة بین یدیک لکن این بنا بر اخبار است که شیخ صدوق در فقیه
ذکر نموده و اما بنا بر اخبار که ثقة الاسلام در کافی ذکر نموده حاجت بتبدیل
که دعای توجه بوده باشد پس نظر باشتمال او بلفظ و انا من المسلمین ابا شد
این مسلمات نماید و هم چنین و ما انا من المشرکین پس بگوید و ما انا من المشرکات
وانا من المسلمات با ظاهر اینست در این مقام دو مقام بخواند تبدیل
نموده باشد نظر بقاعده تغلیب بر هم شیخ شهید ثانی در کتاب تمهید
القواعد تصریح باین نموده قال اذا اصلت المرأة انت بدعاء الاستفتاح
فهل تقول و ما انا من المشرکین و ما انا من المسلمین او تاتی بجمع المونث احتمالان
والوجه ان کل منهما اذ لا اشکال من دخول لهن بتغلیب قصده انتهی کلامه
دفع مقام مقام ثالث در بیان تفرقه ما بین رجال و نساء است در اقوال
واجبه نماز در اثنای نماز نیست و هم چنین در اکثر اقوال مستحبه و لکن
در بعض اقوال مستحبه اختلاف هست مثل اینکه در دعائی که قبل از شروع
بذکر رکوع مستحب است از جمله غیر مستنکف و لا مستکبر زن چنین

[illegible]

کوید غیر مستنکفه و لا مستکبره و لا مستحسره و هم چنین در دعای ما بین سجدتین
زن بگوید بانی لما انزلت الی من خیر فقیره **مقام سابعه** در بیان تفرقه ما بین رجال
و نسا است در ادعیه وارده در مقام تعقیب است بدانکه تشکیلی نیست
و دانکه تعقیب نماز مستحب است در حق مردان مستحب در حق زنان نیز هست
کلامیکه هست در خصوصیات ادعیه و لیومید مقام و الفاظ است که
مثلا سابق بیان شد از جمله تعقیبات وارده در عقب هر نماز اینست عامست
اللهم اعتقنی من النار و ادخلنی الجنة و زوجنی من الحور العین شبهه نیست
در رجحان خواندن دو فقره اولی خواه مرد باشد یا زن کلامیکه هست در فقره
ثالثه است نظر باینکه طلب تزویج حور عین مختص برجال است حور عین
عبارت از زنانیست که خداوند عالم جل شانه خلق فرموده جهة مومنان
چنانچه از حدیثی که مشتمل بر همین دعا است ظاهر میشود فرموده بعد از انکه
بنده از نماز فارغ شد و این دعا را خواند حور عین بدرگاه حضرت عزت جل
شانه عرض میکنند ای پروردگار ما بنده تو خطبه کرده ما را از تو پس ما را باو تز
ویج کن و در حدیث صحیح مرویست در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است انه
المومن یزوج ثمانمائة عذراء و اربع الاف ثیب و زوجتین من الحور العین
یعنی باری خلاق عالم جل شانه تزویج هر مومنی میشود در اخرت هشتصد
دختران باکره و چهار هزار زنان ثیب و دو زوجه از حور عین راوی بعد
از انکه چنین نعمت و احسان از جناب امام جعفر صادق ع شنید تعجب
کرده عرض کرد در مقام تعجب هشتصد دختر حضرت فرمودند بلی هشتصد
دختر هر وقت اخوت بشود انها میرود میاید انها را باکره دارای میگوید
عرض کردم که حور عین از چه خلق شده اند حضرت فرمودند از خاک ده
نورانی بهشت نزاکت و شفافی بدن انها بمرتبه ایست که دیده میشود ده

مغز استخوان

مغز استخوان انها را در عقب هفتاد جامه از حلهای بهشت از انچه مذکور شده

مشخص شد که طلب کردن تزویج حور العین را این معنی است پس بعد این تعوذ را

نباید بخواند بلی هر گاه معنی دیگری را قصد نماید مثل اینکه طلب نماید این که

کلام که خلاق عالم جل شانه حور عین را بما عطا فرماید که خدمتکار

او باشند اجنبی نیست دیگر لکن کلام در استعمال این لفظ است در این

معنی واما ادعیه که مشتمل بر صیغه مذکوره بوده باشد پس ظاهر این است

که خواندن ان در حق زنان بی عیب باشد لکن باید بدل صیغه مذکور صیغه

مؤنث مثل دعای که بعد از قرائت سوره مبارکه توحید وارد شده و ان

دعا مشتمل بر اینست أن تخرجني من الدنيا آمنا وتدخلني الجنة سالما پس

تبدیل نماید آمنا را بآمنة و سالما را بسالمة و هم چنین است در حال

در امثال این والحمد لله رب العالمين وصلوته على اكمل البرية اجمعين ولي محمد

الخلق من طينه والملجأ يوم الدين واله الاطيبين الاكرمين الطاهرين

عن بر من ادعیه وارده از ائمه طاهرین علیهم التحیة من رب العالمین در مقام

تعقیب اگر چه اکثر از انست که توان استقصا نمود لکن نظر بمضمون ما لا

یدرک کله لا یترک کله ختم کلام با دعیه نمود اگر کسی تواند همه انچه مذکور شد

تلاوت نماید بسیار خوب و اگر نه توزیع نماید بعضی اوقات تلاوت

بعضی نماید و در وقت دیگر تلاوت

بعض دیگر تمت الکتاب

بعون الملک

الوهاب

تجزه بعونه تم

عبد الله

اللهم اغفر لنا وللمومنين والمومنات ولمالک الوالد بالله حق بکتابه

